

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

سدايش بيكران و نيايش بے اندازہ مالک الملکے را سزا
 آثار پادشاهان نامدار و مآثر آسرای کامگار نمونہ ایست
 قدرت شاملہ و ارادت کاملہ او - فرمان فرمائے کہ احکا
 مہ اش دل و دست جہانیان را فرا گرفته - هیچ ذرہ
 ہ انداز جلیل المقدار او حرکتے میسر نیست - و بے حا
 حکم او هیچ متحرکے را سکونے مقدر نہ - انتظام بخشے ک
 باط بسیط را بوجود سلاطین عالی تبار زرب و زینت دادہ م
 ن و امان ساخت - و نوینان بلند مقدار را با تخت نشینا
 بہت جوارح با دل بخشیدہ واسطۂ انجاء امور عامہ ہوا
 دانیدہ - فان الذکے کہ بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات
 ممکن عدم بعرضہ وجود آرد - بالغ الحکمتے کہ در خلفہ

گرایزند) و دیعت نهاد * لراقمه * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگی ده جن و آدم توئی * همه شه شهنشاه عالم توئی
و دررد نامحدود بر قافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام
الهی نموده قلب متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیارند
و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان ثاخذ و تاراج برده
شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه
دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطرانف و اکناف
رسیده راج و روانی یافت * لراقمه * نظم *

محمد شاه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بزیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سراسر است * که ختم سرب چون نبوت بر سر است
و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکن
ایوان حکم رانی و درے از معمورگ همه دانمی آریند *

اما بعد بر تماشائیان این باز بچه عبرت و ناظران این تماشگاه
اعتبار مستحق نماید - که والد مغفور راقم این سطور میر
عبد الرزاق (که مخاطب به مصمم الدوله گردیده) در ایامی (که
بقطب پورگ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر
خیال آگاهی بهم رسانیده (حتی که احوال سلاطین تیموریه هندوستان
و امرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب دانی قسمی
مهارتش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاگان خود)

نقل گرفتہ ہوں) و خطبہ و تمہیدے (کہ میر آزاد نوشتہ) با چہار

ترجمہ (کہ ان ہم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمونہ *

کتابے (کہ در وقت تالیف بنظر مستحر این سطور بود) بدین

تفصیل است - اکبر نامہ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبری

تالیف خواجہ نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ

عبد القادر بدایونی - گلشن ابراہیمی مشہور بتاریخ فرشتہ تالیف

محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشی شاہ عباس

یران - هفت اقلیم قالیف امین احمد رازی - زبدۃ

تالیف نور الحق - اقبال نامہ تالیف معتمد خان

جہانگیر نامہ کہ جنت مکانی

مجمع المفاہیس تالیف سراج الدین علی خان آرزو - مرآت واردات
تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ قادر شاه
تذکرہ سرور آزاد و خزائنہ عامرہ ہو دو مولف میر غلام علی آزاد
مرآت الصفا تالیف میر محمد علی برہانپوری - تاریخ بنگالہ *

امید از مطالعہ کنندگان این کتاب آنست کہ اگر سہوے یا خطائے
بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفی نماند کہ مغفور مبرور جامع این نگارین نامہ بنامی تقدیم
و تاخیر احوال اشخاص کہ مذکور اند بر سال فوت قرار دادہ
چون سال فوت بعضی معلوم نشدہ بنابراین تا سالہ کہ احوال آنها
نگارش یافتہ همان سال را بجای سال فوت اعتبار نمودہ شد *

لله المنة این نامہ طرف افزا در سال (۱۱۹۴) یکہزار و یکصد

و نود و چہار ہجری باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین
صورت گرفت *

قلم حدیقہ آراستہ از بہار سخن * پسند اہل خرد عیش گاہ ہر دان
سواد کلام بہار آفرین راقم آن * شکست ناز ازم رشک جنت الماری
۱۱۹۴

دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زہی ادیب مصاحب مآثر الاسرا

تمہیدے کہ مولف مغفور این نسخہ

ہنگام شروع بقید قلم آوردہ

مبادی سن رشد و تمیز با و نہ صرف اوقات بمقدورات

در سیئه شوق بتصفیح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتی دست میداد
 برخی بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتی فرا میگرفت - و لختی از احوال
 نوگینان بلند مرتبه^(۲) تندی^(۳) میشد - گاهی کلام حکما و اصحاب نفی^(۳)
 بصیرتی می افزود - و وقتی موزون سخنان شعرا اهتزاز می آورد
 تا آنکه در عرشه ثالثه^(۴) سنین ندامت قرین (که ازان بهر تغیر رون)
 زمانه بکشاکن ملازم پیشگی افکند - و اوقات به تحصیل معاش
 صرف گردید - پس ازان ترقه و تنعم باشغال دیگر انداخت
 مماس صفحه نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهی
 اندیشه تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارغانیته
 بنورسان عالم شهود هرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می سرانید *
 * نظم *

* دماغ بر فلک دل بیای مهر بدان *
 * چگونه حرف زدم دل کجا دماغ کجا *

نکته از نیرونگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (۱۱۵۵) یکم زاد
 و یکصد و پنجاه و پنج عزلت و انزوائی روی داد - که بظاهر آبستن
 هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان
 آسودگی و آسایش بوده این فرصت غیر مقصور و فراغ
 نامرتب را معتدلم پنداشت - و همان دیرین آرزو سرپای دل گرفته

و کهنه ثَمّا بتازگی گل کردن - اما ملاحظه تجدید ترتیب مانع
تحریر گردیدن - چه هر آئینه و روشنی (که بخپال میگذشت)
پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از
صاحب کمالان معنوی و والا دستگاهان صوری رأسا و ضمناً و اصالتاً
و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب و هم برسم ایجاز و اختصار
استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمی گرائید - و از
قبیل اعلام معلوم می شمرند - که بختۀ بخاطر خود ریخته اند که اگر
از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیانی (که نصرت اکبر ازان
مذهبی است) تا زمان حال امرای والا شان و نوئیان بلند مکان
(که در نوبت دولت خود برخه به نیروی اقبال و حسن نیت
خیر مآل مصدر امور فخریه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی
نیکنامی بستوده انجامی برده اند - و جوئے بباد برود شوکت
و دستگاه و فخروت مال و جاه بخود سری و گردن کشی و بال
و نکال انداخته) به تنسيق حروف تهجی نگارش پذیرند و در
ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و
کاروانیهای شگرف و فوج کشیهای سترک و بهادرچی نمایان
و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد
سالۀ سلاطین ستوده شیم تیموریۀ هندوستان شکر الله سعیدم
با بسیاری کهنه خانوادها ذکر پذیرد هر آئینه بتازه نگارین صفحه
تالیف نقشه نو می بندد - و این نامه را از مولفان دیگران امتیاز

بهم میرسد - لهذا دل نوجی گزین را بدین ترتیب غریب آئین
 داعیه تصمیم یافت - و چهره مقصود بشگرفت و چه روی نمود *
 اگرچه درین وقت کتاب موسوم بذخیره الخواصین تصنیف^(۴)
 شیخ معروف بهکری متضمن احوال امرا بنظر رسید و اکثر
 مطالب آن ضمیمه این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار
 سمعی مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب
 معتبره ثقات است رجحان بدیهی و مزیت ظاهر بران متحقق
 و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیانی (که منتهای
 مناصب امارت پنجهزاری گری بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه
 والا جاه دوسه کس بمنصب هفت هزاری پایه عزت برافراختند)
 نوکری پادشاهی قدر عظیم و منصبها اعتباری سترگ داشته
 بسیاری در قلیل منصب صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند
 بنابراین تا پانصدی آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشیانی
 و اواسط زمان خلد مکان (که کثرت مناصب و مراتب بمیان
 آمد) تا سه هزاری و صاحب طبل و علم بقید تحریر آرد
 و بعد ازان بنابر یساق پر مشاق دکن و افزایش نوکران و کم حاصلی^(۵)
 ملک آن حلاوتها نماند - و زفته زفته این دایره وسیعتر گردید
 چنانچه درین زمانه بی خبر و برکت (که بسا هفت هزاری بهفت

هشتم روزگار خسارت زده ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جاذبه
 بسیاری شش هزاره و پنج هزاره سیلی غور شش و پنج
 چرخ بد سرانجام (بهفت و پنج انگا نمود - و بیشتره اسلاف
 (۴)
 (که هزاره نشینی خمول فرسوده اند) به طفیلی داستان اخلاف
 گرامی رتبه بنام آردی جاوید زندگی اندوختند - و بسیاری اینها
 و احفاد (که از بے رشدی بمناسب عالیہ ترقی نکرده) در ذیل نیاگان
 یلند مرتبه بغورخ بیان چهره احوال افروخته - و جوته بد بر کماله
 از کمالات موریه حسبه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد
 و این نسخه جامعه کثیر الآثار بمآثر الامرا مسمی گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هر یک از آباء
 سامیه و امهات صافیه لقبی تعیین می یابد (چنانچه صاحبقران مراد
 از امیر تیمور است - و فردوس مکانی اشاره بظہیر الدین محمد
 بابر پادشاه - و جغت آشیانی عبارت از نصیر الدین محمد همایون
 و عرش آشیانی لقب عظیم جلال الدین محمد اکبر است
 و جغت مکانی ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیانی
 و اعلیٰ حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
 شاه جهان است - و خلد مکان مراد از نفس نامی محیی الدین محمد
 اورنگزیب عالمگیر غازی است - و خلد منزل قطب الدین

محمد معظم شاه عالم مخاطب بهادر شاه اسمت - و والد ماجد
 عرش آشیانی حمیده بانو بیگم ملقبه بمهریم مکانی - و ام محترمه
 خلد مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیره کلان
 ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند (بنابرین درین کتاب
 هر جا ضرورت دای بود بنابر اختصار بالقاب (کذا) رفت - و بنام
 دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضی جا محمد شاه پادشاه را
 بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامه

الله بر سر اجزای فراهم آمده ابتداء نوشتند

چون نسخه مزبور رواج یافته فی الجمله نام شهرت تحصیل
 نموده و نیز خطبه مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود
 راقم سطور آنرا ضمیمه کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهی که اورنگ نشینان سلطنت را رتبه والای
 جهانبانی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب
 ینش دستی این گره والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام
 بر جهان پناهی که نظم و نسق کار امت بچه رونق پرداخت - و عالم
 جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل
 فرخنده خصال که شاهزادهای والایبار اند - و اصحاب تقدس انتساب
 که وزرای عالی مقدار اند *

اما بعد این کتابه سب ممتاز و کارنامه ایست بے انبار
تصنیف مورخ تأییدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر
بے نظیر نواب مصمم الدوله شاه نواز خان علیه الرحمة و الرضوان
که بخاتمہ سحر طراز بتحریر این نسخه پرداخت - و مدت پنج سال
باحیای جمعہ ابنای جنس خود صرف ساخت - مآثران فن اخبار
و محققان وقائع روزگار می شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر
خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح
مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقی که بتسوید در آمد قریب دوازده سال
در طاق نسیان ماند - و این طائوس دعا در کنج قفس بال و پر
نیشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید
شب یلدا بصبح عالم افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه الرحمة را
جرعه شهادت چشانند - و نتایج طبع والا را بگرد یتیمی
نشانند - خانه مصنف بتاراج درآمد - و کتب خانه یقلم شیراز
جمعیت گسیخت - فقیر غلام علی متخلص بآزان حسینی واسطی
بلگرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لایمیت داشت)
بر فقدان این کارنامه بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتی
ریشه سراج در شش جهت روانید - هیچ گل نکرد که این نسخه
کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

مصنف علیه الرحمة سرشته تفحص بجائے رسید - و یوسف گم گشته
 چهار پیدائی و نمود - طرفه شگفتگی بهم رسید - و عجب انشراح
 دست داد - فی الفور آستین بترتیب و تبیض این مسوده بر شکست
 و اوراق پریشان را شیراز جمعیت بو بست - و هرگاه این نسخه هجرت
 از کتب خانہ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد
 از بے احتیاطی اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان
 بهم رساند - بعد محکم تمام اوراق پراکنده فراهم رسید - لیکن
 ترجمہ قطب الملک عبداللہ خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاہ
 (کہ مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف در آمد
 و ترجمہ امیر الامرا سید حسین علی خان برادر قطب الملک
 از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمہ نواب آصف جاہ و خالف
 نواب نظام الدولہ شہید مصنف علیه الرحمة خود بتأخیر
 در نیاردن - و تنگ چشمی روزگار فرصت نداد - جلالہ شان الدولہ
 ہر چہ امیر آفتاب نظیر ظاہر - و اثبات تراجم اینها درین زمانہ
 والا قدر از جملہ ضروریات - اتفاقاً فقیر تراجم اربعہ را در تالیف
 خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمہ قطب الملک و نواب
 آصف جاہ و نواب نظام الدولہ شہید از سرو آزاد درینجا نقل
 افتاد - و ترجمہ امیر الامرا سید حسین علی خان ہر قدر کہ

بدست آمد بخال داشته آغاز آن از سرآزاد انضمام پذیرفت
و بعضی تراجم دیگر ضروری درین اجرا نیستند - مثل ترجمه شیخ
ابوالفضل صاحب اکبرنامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد
و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمه
سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیانی - و مصنف علیه الرحمة
در بعضی مواضع حواله مطلبی بزبان تام میدهد - و محل حواله
ناپیدا است - ازینجا مستفاد میشوند که نامه طراز علیه الرحمة
(۲)
تراجم عمدگان را در سلک تحریر کشیده - لیکن نندبان حادثه
بغارت برد - و نیز تلم مصنف علیه الرحمة بعضی تراجم را
بناتمام گذاشته - هرچه شی شد - و هرچه ماند ماند - اکنون
کما دماغ که این تراجم را فراهم آرند - و بالعاقی پردازند - و دیباجة
کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد
و صلوة باقی مانده بود - فقیر فقرات حمد و صلوة نوشته مصدر
ساخت - و درین مقام اول ترجمه مصنف علیه الرحمة ثبت
میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میبرد - بعونه
سبحانه تعالی *

(۲) نسخه [اب] عمده را (۳) نسخه [ب] فقیر در مکان حمد و

صلوات آیه قرآنی را تبرکا تاج عنوان ساخت *

نواب منصام الدوله شاه نواز خان شهید

خوانی اورنگ آبادی رحمه الله تعالی

نام اصلی او میر عبد الزاق است - و اصلش از اعیان سادات
خواف - جدّ اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر پادشاه
از خواف سرے بهند کشید - و در سلک عمده نوکران پادشاهی
در آمد - پسرش میرک حسین در زمان جهانگیری نوکرش
درگاه سلطانی بامتیاز داشت - پسرش میرک معین الدین
مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهانی بمنصب عمده
فرق امتیاز^(۴) برافراخت - و در عهد عالمگیری دیوانی لاهور
و ملتان و کابل و کشمیر بنوبت سرفرازی یافت - و هنگام

(که صوبه داری ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نیابت
صوبه داری بامانت خان ضمیمه دیوانی قرار یافت - و
باتتضای خطاب خود در کمال امانت و دیانت بسر می برد *

وقت در ایام دیوانی حکم سلطانی بنام او مقرر یافت - که
فلان شخص را روانه درگاه باید ساخت - امانت خان آن شخص را
طلبیده تکلیف رفتن درگاه سلطانی کرد - آن شخص گفت اگر شما
کفیل آبروی من میشوید میروم - امانت خان جواب داد
که من بر شخصی که با پدر و برادران سلوک چنین و چنان

کرده باشد (یعنی عالمگیر پادشاه) اعتماد ندادم - چگونه کفیل
 میتوانم شد - منتهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه
 در غضب آمد - و از منصب و جایگیر و دیوانی خالصه^(۲)
 عزل کرد - امانت خان ایامی معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را
 نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظه من
 نکرد - همین وصف والا مربی شد - پادشاه او را باز نواخت
 و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایه امتیاز بخشید
 و نوعی شخصیت او ذهن نشین شد - که در جمیع مهمات قول
 و فعل او را اعتماد کلی بهم رسید - ایامی (که پادشاه در همد
 بود - و صوبه دارئی دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود)
 دیوانی دکن و بخشی گری و نتائج نگاری به امانت خان
 مرحمت شد - او دیوانی را باستقلال تمام کرد - خان جهان
 بهادر اکثر بخانه او می آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم
 شده بود *

از جمله پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول
 میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان
 که یکی بدیوانی تن و دیگری بدیوانی خالصه سرغزایی یافت
 و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

(۲) نسخه [ابج] جایگیر و خدمت منزل کرد *

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت
 خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود
 و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سرعزت برافراخت
 سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامی - او بدیوانی
 مالوه و دیوانی بیجاپور سربلادی یافت - شعر برجسته میگفت
 و دیوانه فراهم آورده - از دست

* نظم *

* تا مافله سالار جفون فال سفر زد *

* دیوانه ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبه بیجا کردم *

* چه ستم بر قدح و جور بمینا کردم *

* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *

* میر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفروزی یافت - میر

(۲)

حسن علی پسر کاظم خان مذکور پدر نواب مصمص الدوله

شاه نواز خان است - و نسب نواب مصمص الدوله از جانب مادر

بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر

حسن علی والد نواب مصمص الدوله در عمر بیست سالگی فوت کرد

و فرصت نشو و نما نیافت *

مخفی نماند که ارلان میرک معین الدین امانت خان مذکور
 بعد کثرت رسید - و محاله عظیمه ازین قبیله در بلده ادرنگ آباد
 آبادی پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمده این
 ممالک باین دردمان تعلق گرفت - و عالی از فیض این خاندان
 بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان
 به خلف او علی نقی خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعنی
 دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا
 بمیرک محمد تقی بسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان
 یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان
 مقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه
 و بعد آن در کمال اعتبار بسر می برد - و آخرها بخطاب یمین الدوله
 مشهور جنگ سرفرازی یافت - و او و نواب مصمم الدوله
 در یکرز بمرتبۀ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب مصمم الدوله زبان قلم را رطوبت می سازم
 مذاکرات این امیر بے نظیر زیاده از آنست که زبان قلم تقریر
 تواند کرد - یا وسعت قریاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم
 روزگار امیر باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال
 صاحب دولتی باین حیثیت در میزان نظر نستجیده - از عنفوان
 نشوونما آثار رشد از ناصیه او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین
 حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدى عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
 چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند باين علاقه در ريعان شباب
 از لاهور بارنگ آباد آمد - در آوازل بمنصب از پيشگاه نواب
 آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازي يافت - و بعد چندی بدیوانی
 پادشاهی صوبه برار مامور شد - و مدتی بزين عهده قیام نمود
 و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف جاه نوبت
 فرمود - کار مير عبد الرزاق خان نمک دار - چون محمد شاه والی
 دهایی در سنه (۱۱۵۰) خمسين و مائة و الف نواب آصف جاه را
 بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
 نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
 دارالخلافه شد صحبت نواب مصمم الدوله با نواب نظام الدوله
 گيرا افتاد - نواب نظام الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
 پادشاهی هر دو سرفراز فرمود - و از هر دو خدمت عمده را
 باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بسرحد
 کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معارفت برافراخت
 مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
 رای نواب مصمم الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
 مینمود - چون جم غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتند نواب
 مصمم الدوله پیش نرفت - روزی که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب مصمص الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
 چون فوج نواب نظام الدوله شکست خورد و مردم آصف جاهی^(۲)
 فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرگ سعد الله خان وزیر
 (که با نواب مصمص الدوله آشنائی داشت) با او گفت - که
 نظام الدوله بخانه پدر میرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت^(۳)
 تا وقتیکه باید بجا آوردید - اکنون ازین مهلت که گذشت باید کرد
 مشار الیه از فیل فرو بردن آمده یکم شود - و مدتی معاتب نواب
 آصف جاه ماند - و اندر آن اختیار نمود - درین ایام بتکریر و تسوید^(۴)
 مآثر الامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال
 گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه
 (۱۱۶۵) ستین و مائه و الف او را از عتاب برآورد - و بدستور
 سابق بدیوانی برار ماضور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
 در گذشت - و نواب نظام الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
 مصمص الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
 سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهد دیوانی را
 (که کار وزارت شش صوبه دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
 نظام الدوله حبيب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

(۲) نسخه [۱] مردم آصف جاه (۳) نسخه [ج] نواب نظام الدوله (۴)

در [بعضی نسخه] انزوا اختیار نمود *

شاه جهان آباد کرد. نواب مصصام الدوله را بدکن گذاشت - و رقم ^(۲) و دایع انگشتری خود را بار عقیقت کرد - و فرمود این ^(۲) سلیمانی سم - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نریده ^(۲) رفاه بر طبق حکم سلطانی بدکن عطف عنان نمود - و چون رایان نواب نظام الدوله در ملک اراک خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب مصصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این ^(۳) الکا مصلحت نیست محمد علی خان پسر انورالدین خان شهادت جنگ گوباموئی را با اتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تقابله نصاری فراسیس پهلجهری کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانی خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزیری چشم از انتظام کلی پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

(۲) نسخه [اب ج] نریده - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها می نویسد
اما در کتب لغت الکا بالف آمده (۴) نسخه [ج] نصاری فراسیس کفایت
میکند (۵) در [بعضی نسخه] پهلجهری - و در [بعضی] پهلجهری - و در
[بعضی] پهلجهری - و در [بعضی] پهلجهری *

و ازان ملك عطف عثمان فرمود - و قريب شهر كرهه ^(۲) رسیده يقتل
 رسيد - و مسند رياست بتمكن نواب ملايك جنگ امير الممالك
 خاف الصديق نواب آصف جاه زينت پذيرفت - و الويه فيروزى
 از نواحى كرهه بر سر شهر كرنول رسيد - نواب مصمّم الدوله
 تا اينجا همراهِ لشكر بود - در كرنول از لشكر جدا شده بر جناح
 استعجال خود را باورنگ آباد رسانيد - فقير محرز ترجمه
 نيز با اتفاق وقت با نواب مصمّم الدوله از لشكر باورنگ آباد آمد ^(۳)
 نواب مصمّم الدوله بشهر رسیده چنده خانه نشيني اختيار كرد
 و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستين و مائه و الف
 قصد حضور نواب امير الممالك بهيدرآباد كرد - و بعد وصول
 بحضور بصوبه دارى حيدرآباد امتياز يافت - و بعد چنده
 از صوبه دارى معزول شده باورنگ آباد آمد - و گوشه انزوا
 برگزيد - تا آنكه نواب امير الممالك باورنگ آباد قشرف آرد
 و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستين و مائه و الف نواب
 مصمّم الدوله را بعطای خلعت و كالت مطلق خود و از اصل
 و اضافه بمنصب هفت هزارى هفت هزار سوار و خطاب مصمّم الدوله
 بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب و كالت مطلق پرداخت
 و بحسن راى و تدبير مهمات جزرى و كلّى را طرّفه رونق داد

باوصف بے اسبابی طلسمی بر بهمت - که عقل عقلا را حیران
 ساخت - چه وقت (که وکالت بار مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک
 عجیب حالتی داشت - که از بے ژری ثوبت بفروخت اثاث البیت
 رسیده بود - نواب مصمص الدوله نوعی حسن تردن نمود که آب رفته
 بجوی آمد - و نسق بر هم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان
 حلقه اطاعت در گوش و کچ مزاجان غاشیه راستی بردوش کشیدند
 و امن عجبی در ممالک بهم رسید - و رعایا و برابا در ظلال عدالت
 و انصاف طرفه آسودگی یافتند - و در عرصه چهار سال مدت
 وکالت خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - می گفت سال آینده
 انشاءالله تعالی جمع بر خرج می افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را
 در اهتزاز آورد - و بارادگی تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد
 و رگهورا مالش داده پنج لک روپیه پیشکش برگرفت - و از برار
 رو بطرف نرمل کرد - سرپا راو زمیندار نرمل از عهد نواب^(۲)
 آصف جاه پای تمرد افشوده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود
 نواب مصمص الدوله بحکمت عملی او را مقید ساخت - و ملک
 او را بضبط سرکار عالی درآورد - و در سال اول از وکالت
 این در کار عمده بر کرسی نشاند - و ایام برشغال در حیدرآباد

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیر الممالک را بملک میسور برد - و از راجه میسور پنجاه لک (دویده پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بخید (آباد معارفت نمود - درین ایام سلطان دهلی عالم گیر ثانی بوسی نواب مصمام الدوله ماهی و مراتب فرستاد - شخصی این مصدعه تاریخ یافت *

۱۱۶۸

* از شاه هندی آمد ماهی و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجی کرد - بیانش اینکه راو بالاجی شهر سانور را محاصره کرد - افاغنه سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلالت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجی عاجز آمد - و استمداد از نواب مصمام الدوله کرد - سپهکان الله مثل راو بالاجی (که ممالک دکن و هندی را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلی و ارکان سلطنت را متزلزل ساخته) رجوع بنواب مصمام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب مصمام الدوله نواب امیر الممالک را بکمک راو بالاجی برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قائم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

و در مصالحه زند - بعد ازین نواب مصمص الدوله در فکر
بر انداختن نصاری افتاد *

مشغفی نماند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ برای
دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصاری
فراسیس ساکن پهلوجهری مصاف داده شکست یافت - نصاری
به پهلوجهری خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصاری با اتفاق
افغانه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند
و مظفر جنگ را بسر داری برداشتند - نوعی (که راقم ترجمه در سر آزاد
مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند
و با از حد خون بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله
(۲) چیره شدند - و لذت ملک گیری دریافتند - بعضی ملک ارکات را
فراسیس بتصرف درآورد - و بعضی آن آلتا را نصاری انگریز فراگرفتند
و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعه بندر سورت را گرفت
و هلم جوا ابتدای بنای تسلط نصاری اینست *

القصة بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری
فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او
نصاری بصیغه نوکری در رکاب نواب امیر الممالک شدند
و سیاکال و راج بندری و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

و طرفه افتداری بهم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد
 موسی موسی سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمده الملک
 نادر ابدوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمده الملک
 گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینک نام اصلی او
 عبدالرحمن است - پدرش خواجه قادر بلخی در عهد نواب
 آصف جاه از بلخ آمده اعتبار پیدا کرد - و فوجدار مچھلی بندر
 شد - و محاسبه سرکار بر ذمه او برآمد - و او در مچھلی بندر
 با بعضی نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهلجھری رفت
 و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ در آن وقت خود سال بود
 و کورندور نام کپتان یعنی حاکم پهلجھری او را بسیار دوست
 میداشت - و چون مظفر جنگ رئیس شد کورندور جمعی نصاری را
 بمسرازی موسی موسی همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمن را
 (بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه
 موسی موسی داد - و چون عبدالرحمن جوهر قابل بود ترقی عظیمی
 کرد - و حل و عقد سرکار فرنگی بدست آورد - و باسد الله
 حیدر جنگ مخاطب شد *

التامیل نواب مصم الدوله بعد انفصال معاملہ افاغذہ سانور
 خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیر الممالک باشاره
 نواب مصم الدوله نصاری را از نوکوی بر طرف کرد - نصاری
 از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متعصّن شدند - نواب امیر الممالک منعاقب^(۲) رسیده شهر را محاصره کرد - نزدیک دروازه محاصره ماند - و جنگها با هم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمده الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جایگیریات نصاری برهم خورده بود عمده الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندری^(۳) و سیکانول محالات جایگیر خود رخت بر بستند - نواب مصصام الدوله برشکال در حیدر آباد بسر بود و در سال چهارم از دكالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهته از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع موبه بیدر جایگیریات لکوک در تصرف داشت - و از به سلیقهگی و به حیثیتی بتقدیم لوازم نوکری نمی رسید - نواب مصصام الدوله خواست که جایگیریات را ازو اندواخ نماید - رام چندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحی کرده حلقه اطاعت در گوش کشید - و جایگیریات او سوی بهالکي بضبط سرکار عالی درآمد - نواب مصصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک پاز رنگ آباد آمد - و درین ایام فوج را فرستاده قلعه دواخت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاری (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داری را متواتر بودند) تله را گرفت

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضی جا] سیکانل

بعد ازین فلک شعبده باز رزق گردانی آغاز کرد - و در شکست نواب مصمص الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوشی که داشت از باز گرفت *

مجملاً شرح واقعه اینکه - زر مشاهیر سپاه بسیار بر ذمه سرکار بون - مغویان سپاه را بر غلانیبند - سپاه هنگامه تقاضا برپا نمودند نواب مصمص الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو می نشست - چون وقت زوال دراست رسیده بون اعتنا نکرد - بقاریخ ششم ذی القعدة سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالمت جنگ خلف نواب آصف چاه را از خانه برآرد - پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت و کالت مطلق از عزل نواب مصمص الدوله دمانیدند - طرفه بلوای عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلبه کرده خواستند که بر خانه نواب مصمص الدوله ریزند اما اسبابی بظهور آمد که تا شام بلوای در توقف افتاد - شب اهل بلوای متفرق شدند - نواب مصمص الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آقا مقابل شده نمی توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احوال و اطفال ضروری بر اخیال بار نمود و خانه را با امتعه لکوک و اتسام نفائس و تنسوقات و گذشتن و با جمیع اهل بیعت ذکور و اناث قصد قلعه دولابان کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن کرده مسلم از خانه برآمد - و در بظفر دروازه حصار شهر پناه
آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده در بفرار نهادند
قل دروازه شکسته از دروازه شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم
ذی القعدة سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولت آباد رسید
بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت
و اکثر بضبط سرکار عالی درآمد - بعد چندے قریب از سرکار تعیین شد
و تلعه دولت آباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب مصمم الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متکلی بود
اما گاه باشد که حق تعالی نظر کردهای خود را از نظر خلق می اندازد
و برای ریع مراتب اخروی در دارالامتکان دنیا ببلای مبتلا می سازد
مصدق این معنی در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل
و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباری و بازاری از برگشتند
و جز بگیر و بکش حرف بر زبان نمی آوردند - (۲) اگر کسی بر جاده
وفا قائم بوده دوستی او را بحال داشت کجا یارا که دم زند
یا سلسله لاشه جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زدم
و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک
ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد
اصلاح و تشدید مبانی آشتی مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پردازی

و افسون کاری محاصره قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه با تمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثانی ناظم صوبه برار از ایلچپور باز رنگ آباد تشریف آوردن - و نواب امیر الممالک او را بمنصب والای دلی عهدهی خود مخصوص ساخت - و بنظام الممالک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثانی راقم ترجمه را طلبیده باستمال نواب مصمص الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حواله فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتیم - و او را سرگرم اراده حضور ساختیم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب مصمص الدوله غره (ربیع الاول سنه ۱۱۷۱) احدى و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثانی و نواب امیر الممالک حاصل کرد و مورد انواع مواحم گردید *

درین ایام بالاجبی او باراده مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس (او پسر خود را مقدمه الجیش کرد - و راجه رام چندر) که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکپور سی کردهی اورنگ آباد رسیده بود) مرسته او را درانجا محاصره نمود - و قافیه او را تزلزل ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکپور نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطه

هلاکت را رهناید - و در عرض راه محاربات عظیمه بتوقع آمد
 نواب آصف جاه دان شجاعت و جگر داری دان - و جمعی کثیر^(۲)
 اعادی را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب مصمص الدوله
 درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمده الملک
 موسی بوسی و حیدر جنگ از کار جایگزینات خون فراغ حاصل
 کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آبان
 رسیدند - و حیدر جنگ نواب مصمص الدوله را متواتر خطوط^(۳)
 نوشت - و آن قدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآردن که
 مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلی بهم رسید - و از مکر و بیم
 غفلت تام روی دان - و لشکر فیروززی از سند کهیر معاونت نموده
 در حوالی شاه گدده رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید
 و لشکر بهیأت مجموعی بارزنگ آبان آمد - و سواد شمالی
 شهر مخیم شد *

نواب مصمص الدوله زمام اختیار خود را بکلی بدست
 حیدر جنگ سپرد - و او براه چابکوسیها در آمد - و دامی از مکر
 و فریب بر چید - هر چند آشنایانی که بر خداع او آگاه شدند
 بصراحت و کنایت بنواب مصمص الدوله خبر کردند باور نمود
 و لکبه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهی آشنایان را در میزان

اعتبار نسیاجید - تا آنکه بتاریخ بیستم و ششم (جیب سنه (۱۱۷۱)
 اهدی و سبعین و مائه و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم
 واقع ارننگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مانده خداع
 آنجا مهیا ساخت - نواب مصمص الدوله و نواب یمین الدوله
 که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را
 نظر بند کردند - و بلاشکر برده هر کدام را در خیمه علیحده
 جای دادند - و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان و میر
 عبد الذبی خان پسران نواب مصمص الدوله را نیز طلبیده با پدر
 در یک خیمه مقید ساختند - و در ^(۲) خیمه محافظان نصاری
 نشستند - و خانه نواب مصمص الدوله را دو باره آنچه جمع شده بود
 بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند
 و اقربای نواب مصمص الدوله را و متوسلانی که فی الجمله استطاعت
 داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمی
 بر سادات گذشتیم که واقعه کربلا بتازگی صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب
 آصف جاه ثانی درین فکر افتاد که نقش هستی او را از صفحه روزگار
 بشوید - و جهش اینکه حیدر جنگ با نواب مصمص الدوله نقض
 عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

اول نواب آصف‌جاه را بے پروا بال ساخت - بعد ازان بقید نواب
مصمص الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف‌جاه فوج سنگینه
از برادر در رکاب آورد - و رفق و رفیق مهمات ملکی و مالی در قبضه
اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف‌جاه
نقش تسلط من درسم نمی‌تواند نشسم - در شکست نواب
آصف‌جاه افتاد - و بانواع حيله سازي فوج را از نواب جدا ساخت
و زرسپاه هشت لک روبه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را
تنها ساخت - بعد ازان نواب مصمص الدوله را مقید کرد - و خاطر
خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف‌جاه را
ببهاره صوبه داره حیدر آباد بکندر آباد فرستد - و در قلعه
گلکند نگاه دارد - و میدان را برای جولان خود خالی سازد
و ندانسم که تقدیر بر تدبیر می‌خزد *

سیوم رمضان قریب باسئوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین

و مائه و الف حیدر جنگ در خیمه نواب آصف‌جاه آمد
نواب آصف‌جاه پیشتر با مشیران خود مخفی قتل حیدر جنگ
قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند
و نواب آصف‌جاه بر اسبه سوار شده از لشکر تنها برآمد - و این همه
توبخانه فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأت نمود
که کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبح شدن
حیدر جنگ عمده الملک موسی بوسی و دیگر اعیان لشکر

هوش باخفتند - و درین دستخیز واقعه طلبان نواب مصمص الدوله
و یمین الدوله و میر عبد الغنی خان پسر خرد نواب مصمص الدوله را
شریعت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در
حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهوی پیشتر از سادات
بقتل رسید - و قتل او را نواب مصمص الدوله بگوش خود شنید
(۲) و گفت که حالا سلامت ما هم بنظر نمی آید - و باستقلال تمام
مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمان نام هندوئی از رفقاء نصاری
آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب
جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدس سره است) زیر خاک
سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبد
شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - (اقم ترجمه تاریخ شهادت
۱۱۷۱

هر سه سید آیه کریمه (وجوه یومئذ مسفوره) یافت - و نیز تاریخ
شهادت نواب مصمص الدوله درین قطعه نظم کرد * * نظم *

رفت مصمص الدوله ز جهان * سیوم ماه شریف رمضان
۱۱۷۱

سال این واقعه آن سید خون * گفت ما کشته عبد الرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * * رباعی *

* مصمص الدوله آن امیر والا - دانش آگاه *

(۱۴)

* ناحق شده کشته در کمین گاه دغا - و مظلوماه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران شنوید *

۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سپن را - انا الله *

مخفی نماند که میر عبدالکلی خان و میر عبدالسلام خان (روز شهادت
والد خود محفوظ ماندند - سپس اینکه میر عبدالکلی خان را
بتقریبی یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را
بعارضه بیماری از خیمه در عمارت فرستادند - از آنجا که حیات هر دو
برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شان) در دل اعدا انداخت که
هر دو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالکلی خان
و میر عبدالسلام خان نکته بخاطر راقم ترجمه افتاد که الاسماء
تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ - اسم حی و سلام کار خود کرد - و هر کدام
مسماهی خود را محفوظ داشت *

القصة بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب
شجاع الماک و عمدة الماک موسی بوسی و ذوالفقار جنگ
برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او قائم مقام شد) قصد حیدر آباد
کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندری
و سیکاکل محاللات جایگزین خود رفت - و عمدة الماک راه پهلجهری
گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ در میان آمد
ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد
و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و اخیال و توپخانه بدست
زمیندار افتاد - و با معدر در جان بسلامت برد - و

قاتل نواب مصمص الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین
 جماعه دار فرقه کاربان (که با جماعه خود بر نواب مصمص الدوله
 و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آوردن)
 خود با جماعه کشته شد - و عمده الملک موسی موسی (که
 بطرف پهلوجهری رفت) چینا پتن بندر انگریز را محاصره کرد
 و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد
 و عمده الملک با کمال خسرتگی به پهلوجهری گریخت - و در
 چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامی (که از
 ذات حیدر جنگ شد) نواب مصمص الدوله بگوش خون
 شنیده رفت *

نواب مصمص الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا
 مسائل هر فن در خزانه حافظه حاضر داشت - و در شعر فهمی
 دم یکنائی میزد - و مصطلحات زبان فارسی خوب می دانست
 سیرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات دانی
 تعجب میکردند - می گفت من در دو چیز دعوی دارم - یکی
 مدالت که بدقائق معاملات چنانکه باید و میرسم - و حق را
 از باطل جدا می سازم - دوم شعر فهمی - روزی با راقم ترجمه
 گفت که این مطلع فیضی مشهور است *

* مرا برآه محبت دو مشکل افتاد است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است *

مطابق معنی ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذر - و بخاطر من معنی دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگرے او را کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هر دو امر بر عاشق ناگوار است - مَشَقِّی بے بدل بود - و اِنْشَاء او در خطوط نویسی طور خاصه دارن - حقیقت که منشآت او جمع نشد - اگر تدوین می یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ دانی پکنای عصر می زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریه هند که نمایی این گروه بود - برهانش همین کتاب «آثار الامراست» که قدر آنرا صاحب این فن می شناسد - کتابخانه عظیمه از کتب عربی و فارسی فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیده او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نمایند - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار و تمکین و کوچک دای و غمخوارچی خلألق و عدالت و حیای چشم و وفا و وفا و صدق و راستی - با صفت دروغ سخمت ناخوشی داشت - و دروغ گورا اصلا در نظر اعتبار نمی آورد - و زرس

که او را حاصل می شد همان وقت ده یکی برای مستحقان
 بر می آورد - و خزانه ده یکی علیحدّه میشد - و بر ارباب
 استحقاق صرف می یافت - امیرِ امارت زیب بود - و قتی
 که بر مسند می نشست بے تکلف شان امارت را زیب میدان
 و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه می نمود - در هفته
 در روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه شنبه - و مدعی
 و مدعی علیه را در حضور خون طابیده بنفس نفیس متوجه
 آئین می شد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت
 در روز و شب اصلاً خلوتی برای مشورت ملکی نبود - و هیچ
 مشیر نداشت - دانایان عصر بر علو نظر و وفور عقل او
 آئینه حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد
 و وقت استوا قیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز در مهمات
 می آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالی و ملکی
 می پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب
 خون را خون بالمواجه می کردند - و واسطه دخل نداشت
 در دیوان بجهت می نشست - و در خلوت بکوچک دلی
 و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب مصمم الدوله
 بعد آمدن از قلعه دولت آباد با من گفت که چنین معلوم
 شده بود که این اسباب ظاهری (که نزد من جمع شده) هیچ

باقی نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنان بمن
 آگاهی دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که در زے (که
 وکالت را از گرفتند - و هنگام عجبی بر پا شد) من و جمعی
 کثیر در خانۀ نواب مصمص الدوله شب بیتوثت کردیم - مردم را
 از فکر خواب نبرد - بکاه تو (که با نواب مصمص الدوله برخوردیم)
 گفتم امشب بحضور خواب رفتیم - و نیز نقل کرد که نواب
 مصمص الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه
 گرفته شد - دو صد و کسری زیادۀ قالین و شطرنجی برآمد
 و روزے (که بقاعه رفتیم) هیچ فرش نبود - در آن حالت اصلاً تغییری
 بمخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتی (که نواب نظام الدوله
 بملاک اذکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت) عامل
 آن ملاک حضور طلب شدند - و بعلاقۀ دیوانی بر در نواب
 مصمص الدوله خیمه نصب کرده آنها را جای دادند - (روزے از خیمه
 نواب مصمص الدوله برآمدیم - شخصی دریده آمد - و گفت که
 حاجی عبدالشکور عامل معزل میگردد - که من در اختیار
 سزادرانم - از جا جنبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیق
 کشید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن دور
 از شیوۀ مردم دیدم - رفتیم - او از محاسبه و تقید سزادران

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب مصمم الدوله برگشتم و گفتم حاجی عبدالشکور نام عاملی در زمردی عامل بر در حاضر است او را دوبار باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه دار (دوبار) بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبه او معاف شوند همین قدر میخواهم که یک مرتبه دوبار شوند - نواب در مقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را دوبار طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانه نواب نظام الدوله حاضر باید شد - و چوبدار را تاکید کرد که هر وقتی که فلانی حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا حاجی عبدالشکور بر در خانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب مصمم الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجی عبدالشکور نام عاملی در زمردی عامل محاسبه دار طلب حضور شده میسر غلام عای بمن گفت که او را یک مرتبه دوبار باید طلبید گفتم عامل محاسبه دار دوبار نمی آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میسر مرا نگذاشت - ناچار دوبار طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص در بروی حضرت بیاید - نواب نظام الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

افتاد چه می بیند - پیر فون ساله منحنی - پیراهنی در بر
 و دستار سبزی بر سر - و عصا و تسبیح^(۲) در دست - صورت ولایت
 و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزدیک خون طلبیدن^(۳)
 و نشاند - و حرفها پرسید - و بر فون مکاسبه او دستخط
 معاف کرد - و یومیه معین نمود - و سواری از سرکار خود
 عذایت نموده^(۴) رخصت فرمود - متناوبه (که از نواب مصمص الدوله
 رنگ بسنت بیان شده) نمی از سحاب و پرتوس از آفتاب است
 حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت
 برین را بجلوس او مزین سازد *

پوشیده نماند که بعد از شهادت نواب مصمص الدوله چون
 لشکر بحیدر آباد رفت میر عبدالحی خان را همراه برده در
 قلعه گلکنده نگاه داشتند - و میر عبد السلام خان بنابر بیماری
 در اردنگ آباد ماند - او را بقاعه دولت آباد فرستادند - و نواب
 آصف جاه ثانی بعد قتل حیدر جنگ شبدیز عزم جانب برار
 جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تذبذب
 جانورچی پسر (گهوینسله بر بسنت - و باوصف قلعت جمعیت
 این طرف و کثرت غنیم لوی فیروزی برافراخت - و بعد ازان

(۲) نسخه [ج] تسبیح (۳) نسخه [ب] نزدیک طاییدن (۴) نسخه [ج]

روی توجه بهیدر آباد آوردن - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکی جانب مچھلی بندر خرامیده بود) عطف عذر نمود - و در سواد بهیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند ولایت عهد نشست و (۲)
 و (تمام مهمات مالی و ملکی بقضه اقتدار خود در آورد (۳)
 و پانزدهم ذیقعدة سنه (۱۱۷۲) ثنین و سبعین و مائة و الف میر عبدالحی خان را از قلعه برآورد و از سر نو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحی خان ^(۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد برآمدن از قلعه بخطاب پدر (یعنی مصمص الدوله مصمص جنگ) و منصب ششزاری پنج هزار سوار موزن عنایات گردید - و میر عبدالحی خان هم حسب الحکم از قلعه دولت آباد برآمد - و با اهل بیعت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد عرض
 بهیدار فقیر عبد الرزاق الحسینی الخوارزمی الارنگ آبادی
 که از مبادی سن رشد و تمیز الخ - ^(۵) انتهى کلامه *

(۲) نسخه [ب] بر مسند والی ولی مهدی نشست (۳) نسخه [ج] تمام

(۴) نسخه [ب] خان بهادر (۵) یعنی تا آخر آنکه پیشتر در نسخه

[۵] گذشت *

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمه‌های رقم‌زده کتب بانی این نسخه بذابر راه یافتن افراط و تفریط به‌سوءها ناقص بود - حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشمارف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ ومن هیچمدان - و این مجموعه جلیل القدر بنقوش هفت صد و سی ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئین‌دار این مدعاست *

۸۵

حرف الالف - مشعاد و پنج ترجمه

اسمعیل بیگ درلیدی (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق)
افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان
میر منشی - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید
اسکندر خان اوزبک - الخ خان حبشی (ق) - اعتماد خان
خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین عالی - اعتماد خان
گجراتی - امیر فتح الله شیرازی - و کیفیت وضع تاریخ الهی
اسمعیل قای خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ
افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتی فاروقی
ابوالفتح خان دکنی - و بیان مذهب مهدویه - احمد بیگ خان
کابلی - اعتماد الدوله - میرزا غیاث بیگ طهرانی - و احوال نورجهان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
 اسد خان معمری - اردا جی رام - افضل خان شکر الله
 اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
 بآصف جاہی - و احوال ممتاز محل - اعظم خان (ق) - اسلام
 خان مشہدی - اصالت خان عبد الہادی - امیر خان ابو البقا
 اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاہ پور - الله یار خان
 پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشی (ق)
 الله قلی خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
 برادرزادہ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بہادر - اخلاص خان
 شیخ الہدیہ (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
 میر اسحق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله وردی
 خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
 تورک (ق) - اسلام خان میرضیاء الدین حسین - احتشام خان
 اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
 عبد القوی - الله وردی خان پسر الله وردی خان - اعتقاد خان
 میرزا بہمن یار - اقضی القضاۃ قاضی عبد الوہاب - و احوال
 قاضی شیخ الاسلام - اسلام خان دومی - اعظم خان کوکہ - افتخار
 خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - اصالت خان
 میرک معین الدین احمد - ایرچ خان ولد قزلباش خان - اشرف

(۲) خان میرزا محمد اشرف - آغر خان پیر محمد (ق) - (ارسلان
 خان ارسلان قلبي (ق) - امیر خان میر میران - و احوال
 صاحب جی مبیہ مالی مردان خان - امانت خان میر حسین - (ارشاد
 خان میر ابو العلا (ق) - اسمعیل خان مکھا (ق) - ابو نصر خان
 پسر شایسته خان (ق) - امان الله خان نبیر الله دردی خان
 ابراهیم خان پسر علی مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق)
 امیر خان عبد الکرم - آصف الدوله جمله المالک اسد خان
 امیر الامرا حسین علی خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي
 و کیفیت گرفتاری محمد فرخ سیر پادشاه - (اعتماد الدوله محمد
 امین خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کیش (ق) - امین
 خان دکئی - امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهائی (ق)
 اعتماد الدوله تهرالدین خان بهادر (ق) - امیرالامرا غازی الدین
 خان بهادر فیروز جنگ (ق) - ابوالخیر خان بهادر امام جنگ (ق)
 ابو المنصور خان بهادر مغدر جنگ (ق) - آصف الدوله
 امیرالامالک (ق) - اسمعیل خان بهادر بنی (ق) *

۲۹

حرف الباء - بیست و نه ترجمه

بیرام خان خانانان - و احوال سلیمه سلطان بیگم - بهادر
 خان شیبانی - باز بهادر پایزید - بابا خان قانشال - بهادر

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد اشرف (۳) در [بعضی نسخه] امین خان

چینی بهادر (۴) در [بعضی نسخه] سنبهائی (۵) یا پگندی باشد *

پسر سعید بدخشی (ق) - باقی محمد خان کوک (ق)
 پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهر سعاد (ق)
 بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
 بیکلر خان - بالچو قلیچ (ق) - بی بدل خان سعیدای گیلانی^(۲)
 و کیفیت تخت طارسی - باقر خان نجم ثانی - بهرجی زمیندار
 بکلانه - و احوال آن الکا - بهادر خان (رواه) - پرند خان بیروم خان
 باقی خان چیله قلماق - پرتی راج (آهور) (ق) - بهرام سلطان ولد
 فذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استردان بلخ
 بهادر خان باقی بیگ - پادشاه قلی خان تهور خان - و کیفیت
 ابتدای بغی سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
 خان میر بخش - باقی خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
 نمودن سلطان محمد معظم - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
 بیان خان شیخ فاروقی (ق) - برهان الماک سعادت خان (ق) *

۱۶

حرف الاء - شازده ترجمه

تردی بیگ خان ترکستانی - تاتار خان خراسانی (ق)
 ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردی خان (ق)
 ترخان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
 قاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
 محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داود

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر
قلعه ستاره - ترکناز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

حرف الذاء - ^۲دو ترجمه

ثانی خان هروی - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

حرف الجیم - ^{۱۷}هفده ترجمه

جعفر خان تگلو - جلال خان قورچی (ق) - جگت مال برادر
خرد (اجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیر تلی خان
لااه بیگ - جگنازه پسر (اجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان
ترکمان - جادو رای کایتبه - جهانگیر قلی خان شمس الدین
جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمی - جان سپار
خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمده الملک
جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه
ابوالمکارم (ق) - چورا من جات *

حرف الحاء - ^{۲۲}بیست و دو ترجمه

حاجی محمد خان سیستانی - حسن خان کهتریه ^(۳) - حیدر
محمد خان آخته بیگی (ق) - حاجی یوسف خان (ق)
حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازی (ق)
حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشی شیخ عمری - و کیفیت

(۲) چورا من جات باشد (۳) در [بعضی نسخه] تکریم *

بشي خسرو - حکيم علي گيلاني - و حقيقت جنگ فيلان
 در حضور عرش آشياني - و کيفيت حوض که حکيم مزبور ساخته
 حاکم بيگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد روپا سڏاسي
 حکيم مدرا مسيح الزمان - حبش خان سيدي مفتاح - و احوال
 بعضي عادل شاهيه - حيات خان داورغه آبادار خانه (ق) - حسام الدين
 خان - حکيم هانق گيلاني - حقيقت خان اسحق بيگ (ق) - حسين
 بيگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي - و احوال
 رضي الدين خان - حکيم الملک مير مهدي - و بيان عرض
 استسقامي محمد اعظم شاه (ق) - حسين خان خويشگي - و احوال
 شاه بيگ - حميد الدين خان بهادر عالم گير شاهي (ق) *

حرف الخاء - چهل و چهار ترجمه

خضر خواجه خان - و احوال سکندر سور - خواجه جلال الدين
 محمود - خواجه معظم برادر مزيم مکاني - خان زمان علي قلي
 خواجه جهان هردي - خان عالم چلمه بيگ - خانخانان منعم بيگ
 خان جهان حسين قلي بيگ - خواجه شاه منصور شيرازي
 خدارند خان دکني - خواجه نظام الدين احمد - خواجه
 شمس الدين خواني - و تحقيق خواف - خواجهگي فتح الله (ق)
 خواجهگي محمد حسين (ق) - خواجه جهان کابلي جهانگيري
 خسرو بے اوزبک - خان اعظم کوکه - و کيفيت فوت سلطان مظفر
 گجراتي - و ارتدان اکبر پادشاه - خانخانان عبد الرحيم - و احوال

میان فهیم - خدمت پرست خان رضا بهادر - خان جهان لودی
 خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن تربتی - خان زمان امان الله
 خواجه جهان خوانی (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان
 باره (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه
 عبد الهادی (ق) - خوشحال بیگ کاشغری (ق) - خواص
 خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت
 خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میرخلیل - و کیفیت
 عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادی - خواجه عبد الرحیم
 خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میرملک
 حسین - خدا بنده خان پسرهایسته خان - خانعالم اخلاص خان (ق)
 خانجهان بهادر کوکلتاش خان علی مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا
 خواجه عامر - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان تلهی (ق)
 خان زمان میواتی - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجه قای خان
 بهادر (ق) *

حرف الدال - بیست و یک ترجمه ۵

دریا خان عنایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودی
 دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان
 میرزا داراب - دربار خان ^۷رومله - دیانت خان دست بیاضی
 دیندار خان بخاری (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند
 خان - داود خان قریشی - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

(۲) مختار خان - دایر خان دارزی^(۳) - دایر خان عبد الرؤف
 مینانه (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - دارن خان و بهادر خان
 و سایمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر
 حلی نقی - دهیراج راجه جی سنگه سوانی (ق) *

حرف الذال - شش ترجمه

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قرامانلو - ذوالفقار
 خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت جنگ - ذکریا خان بهادر^(۴)
 هزار جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

حرف الراء - هشتاد ترجمه

روپسی بهادر زاده راجه بهارهمل (ق) - راجه بهارهمل - رای
 سرچن هادا (ق) - رای لونکرن کچهواه (ق) - راجه بیدار
 راجه تودرمل کهتری لاهوری - و ضوابط مستحدثه او - راجه
 بهگونم داس - راجه مدهکر بغدادیه (ق) - راجه رام چند
 بکهیل (ق) - رام چند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق)
 رای بهوج پسر رای سرچن هادا (ق) - رای درگا سیودی (ق)
 رای رای سنگه بهورتیه - و کیفیت قلعه دیوگده (ق) - راجه

(۳) در [اکثر نسخه] بنی مختار (۳) در [بعضی نسخه] دارزی - اما
 گمان برم که داده زئی باشد (۳) اسالی صحیح زکریا ست برای معجمه
 عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخه [۱] بهارمل (۹)
 در [بعضی نسخه] سیودی (۷) نسخه [۱] آیوگده *

رامداس کچهواده - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر
 راجه بهگوننت داس کچهواده - و کیفیت اُلکای اَدیسه - راجه
 راج سنگهه کچهواده (ق) - راجه رایسال درباری - رانا سکرا پسر
 رانا اودی سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگمت سنگهه (ق)
 راجه سرورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه (اَنهور) (ق)
 راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعه کانگرو - رای
 گوردن سورج دهج - راجه بر سنگهه دیو بندیله (ق) - رستم
 خان شغالی - رانا کون پسر رانا امرا (ق) - راورتن هادا پسر
 راورهوج (ق) - راور سور بهورتیه (ق) - راجه بهارتهه بندیله (ق)
 راجه ججهار سنگهه بندیله (ق) - راجه رز افزون (ق)
 رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوب سنگهه
 بدگوچر - راجه گچ سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه
 رامداس نروری (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راور
 امر سنگهه پسر کلان راجه گچ سنگهه (ق) - رای مکند کاپتهه
 راجه جگمت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوچر (ق)
 رشید خان انصاری - و کیفیت جلالت و نیاگاننش - راجه
 بیتل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیله (ق) - راور
 ستر سال هادا فیبرگ راورتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

(۲) در [بعضی نسخه] شمالی (۳) در [بعضی نسخه] بوندیله (۴)

در [بعضی نسخه] کایت - یا کاتب باشد *

اندرهن دهندهیوه (ق) - رام سنگه ولد کرمسی راتهور (ق)
 روپ سنگه راتهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه
 انروده کور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق)
 رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه
 و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهانی (ق) - راد کرن
 بهورتهیه (ق) - راجه سجان سنگه بندیل (ق) - راجه دیپی سنگه
 بندیل (ق) - راجه رای سنگه سیوویه (ق) - راجه رام سنگه
 کچهواده (ق) - رشید خان الهام الله (ق) - راد بهار سنگه
 هادا (ق) - رضوی خان سید علی (ق) - زندوله خان غازی (ق)
 روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان
 خانه زان خان (ق) - راد دلپت بندیل (۳) - و کیفیت کلاه پوشان
 فرنگ (ق) - رام سنگه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهیل رام
 ناگر (ق) - راجه محکم سنگه کهتری (ق) - رعایت خان ظهیر
 الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سین
 (ق) - راجه سلیمانجی بنالکر (۴) - راجه گوپال سنگه کور (ق)
 راجه ساهوجی بهونسله (۵) (ق) - رکن الدوله سید لشکر خان بهادر
 نصیر جنگ - راجه بیر بهادر (ق) *

(۲) یا سجان سنگه باشد (۳) در (بعضی نسخه) راو دلپت (۴) یا

بنالکر باشد (۵) در [چند جا] بهورله نوشته *

حرف الزاء - چهار ترجمه

زین خان کوکه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان
 کوکه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵

حرف الیمین - پنج ترجمه

سیف خان کوکه - سید محمود خان باره (ق) - سید
 احمد خان باره (ق) - سلطان خواجه نقشبندی - و کیفیت
 مشیرعی عرش آشیانی - سید حامد خان بخاری (ق) - سید
 عبد الله خان پسر میرخوانده (ق) - سمانجی خان قوچچی (ق)
 سید (اجو باره) (ق) - سعید خان چغتای - سید قاسم و سید هاشم
 باره (ق) - سیف خان سید علمی اصغر (ق) - سردار خان خواجه
 یادگار (ق) - سید دلیر خان باره - و کیفیت فیل سفید (ق)
 سید وزیر خان باره (ق) - سیف خان میوزا صفی - سرافراز
 خان چغتای (ق) - سید شجاع خان باره - سپهبدار خان مکده
 صالح (ق) - سعید خان بهادر ظفرچنگ (۲) - سردار خان شاه جهانی
 سرافراز خان پسر لشکر خان (ق) - علامی سعد الله خان - و کیفیت
 دولتخانه خاص - و حقیقت قرار داد داشتن تائبان (ق) - سید
 منصور خان باره - سجان سنگه و پرویدیو پسران سورجمل
 سیودی (ق) - سید عالم باره (ق) - سید هدایت الله صدر (ق)
 سید اختصاص خان باره عرف سید صلاح خان (ق) - سید

شجاعیت خان بهادر بهکری (ق) - سعادت خان پور ظفر خان (ق)
 سیادت خان میرزین الدین علی (ق) - سید مظفر خان بارهه و سید
 لشکر خان بارهه - سید سنگهه سیودیہ (ق) - سرفراز خان پلوئی (۳)
 سید اختصاص خان سید فیروز خان (ق) - سید عزت خان (۴)
 عبدالرزاق گیلانی (ق) - سید امیرخان خوافی (ق) - سربلند خان
 خواجہ رحمت اللہ (ق) - سیف خان فقیر اللہ - سیف اللہ خان
 میر بحر - سید عبداللہ خان بارهه (ق) - سردار خان چیلہ
 و کیفیت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سیادت خان سید
 ابغلاں (ق) - سیدی یاقوت خان حبشی (ق) - سرفراز خان سید
 لطیف ق - سید حسین خان بارهه (ق) - سید رستم خان
 دکئی (ق) - سعد اللہ خان هدایت اللہ (ق) - سید نجم الدین
 علی خان بارهه (ق) - ستر سال بندیله (ق) - سعادت اللہ خان (ق)
 سیف الدولہ عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ (ق) - سیف الدولہ
 سید شریف خان بهادر (ق) - سعد اللہ خان بهادر مظفر جنگ (ق)
 سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدولہ انور الدین خان
 بهادر ظفر جنگ (ق) *

۵۴

حرف الشین - پنجاه و چهار ترجمہ

شمس الدین محمد خان - شاه قلی خان نازنجی (ق) - شاه

(۲) در [بعضی نسخہ] سیدل سنگهه (۳) در [اکثر نسخہ] بلوئی

(۴) یا عرب خان باشد *

بداع خان (ق) - شیخ گدائی کنبو - شیخ محمد بخاری (ق)
 شاه محمد خان ولایتی - شیخ احمد فتح پوری - شاه فخر الدین (ق)
 شجاعیت خان عرف مقیم خان عرب - شیخ عبدالنبی صدر
 شیخ عبد الرحیم لکهنوی - شیخ جمال بختیار (ق) - شهاب الدین
 احمد خان - شیخ ابراهیم پور شیخ موسی (ق) - شیرین
 خان (ق) - شیخ عبدالله خان - و مجملے از احوال شیخ محمد
 غوث و شیخ بہاول - شیخ ابوالفیض فیضی - شہباز خان کنبو
 شریف خان انکہ (ق) - شاہم خان جلایر - شاه قلی خان محرم
 شیخ ابوالفضل مبارک - شیر افکن خان علی قلی بیگ - شریف
 خان امیر الامرا - شجاعت خان شیخ کبیر - شمشیر خان ارسلان بے
 اوزبک (ق) - شیخ فرید مرتضیٰ خان بخاری - شجاعت خان
 سلام اللہ عرب (ق) - شاه بیگ خان ارغون - شاه نواز خان بہادر میرزا
 ایرج - شیر خواجہ (ق) - شہباز خان معروف بشیر و رملہ (ق)
 شیر خان تونود - شیر خان تربتی - شاه قلی خان وقاص حاجی (ق)
 شادی خان اوزبک (ق) - شجاعت خان شادی بیگ (ق)
 شاه بیگ خان اوزبک (ق) - شیر خان سید شہاب بارہہ (ق)
 شیخ میر خوانی (ق) - شاه نواز خان صفوی - شمس الدین خان
 پسر کلان نظر بہادر (ق) - شمشیر خان حیات تربتی (ق) - شجاعت
 خان وعد انداز بیگ خان (ق) - شہامت خان سید قاسم بارہہ

شمشیر خان تربتی - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک
 حیدر آبادی - شایسته خان امیر الامرا - شجاعت خان محمد بیگ
 ترکمان (ق) - شجاعت خان بہادر محمد شاہ نام (ق) - شہدان
 خان خویشتگی - شجاع الدولہ - و احوال احمد شاہ درانی (ق)
 شجاع الملک امیر الامرا (ق) *

۹ حرف الصاد - ثہ ترجمہ

صادق محمد خان ہروی - صادق خان میر بخشہ - ملاہت خان
 روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجہ قاسم (ق) - صف شکن
 خان میرزا لشکری (ق) - صف شکن خان محمد طاہر (ق)
 صفی خان پسر دوم اسلام خان مشہدی - ملاہت خان خواجہ
 میر خدائی - صف شکن خان میر صدر الدین (ق) *

۱ حرف الضاد - یگ ترجمہ

ضیاء الدولہ پسر خواجہ سعد الدین خان (ق) *

۲ حرف الطاء - دو ترجمہ

طیب خواجہ جوبباری - طاہر خان طاہر شیخ (ق) *

۳ حرف الظاء - دو ترجمہ

ظفر خان پسر زین خان کوکہ (ق) - ظفر خان خواجہ

اجمن اللہ (ق) *

حرف العین - می، ترجمه

علی قلی خان اندرابی (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب
 خان (ق) - عرب بهادر - علی مردان بهادر (ق) - عزت خان
 خواجه بابا (ق) - عوض خان قاتشال (ق) - عبدالله خان
 فیروز جنگ - عزیزالله خان پسر یوسف خان (ق) - عاقل خان
 عنایت الله - و احوال هندی خانم (ق) - عبدالرحیم بیگ اوزبک (ق)
 عرب خان نور محمد (ق) - علی مردان خان امیر الامرا
 و کیفیت هنگامه اوزبکان در بلخ - عبدالله خان سعید خان (ق)
 عسکر خان فچم ثانی (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحیم
 خان پنجگمین پور اسلام خان مشهدی (ق) - عنایت خان خوافی
 عبد البراق خان لاری (ق) - عاقل میر عسکری (ق) - عزیز الله
 خان پسر سیوم خلیل الله خان (ق) - علی مردان خان
 حیدر آبادی (ق) - عیسی خان مبین - عنایت الله خان (ق)
 عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزیز خان
 بهادر شیخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امیر خان میر
 اسحق (ق) - علی محمد خان روهله (ق) - علی وردی خان
 میرزا بندی (ق) - عماد الملک غازی الدین خان پسر امیر الامرا
 فیروز جنگ (ق) *

۷
حرف الغین - هفت ترجمه

غازی خان بدخشی - و کیفیت اختراع سجده پیش عرش آشیانی
غیرت خان خواجه کامگار - غالب خان بیجاپوری (ق) - عضنفر
خان پسر الله وردی خان - غیرت خان محمد ابراهیم (ق)
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ - غازی الدین خان بهادر
غالب جنگ (ق) *

۱۵
حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سکاکی (ق) - فتح خان حبشی - و احوال
ملک عنبر - فدائی خان میو ظرف - فدائی خان میرزا هدایت الله
فاضل خان آقا افضل اصفهانی - فیروز خان خواجه سرا (ق)
~~فتح خان برهله~~ - فاخر خان نجم ثانی (ق) - فیض الله خان
پسر زاهد خان کوکه - فتح جنگ خان میانه - فاضل خان شیخ
مخدوم صدر (ق) - فدوی خان محمد صالح و صفدر خان محمد
جمال الدین (ق) - فاضل خان برهان الدین - فضائل خان میو
هادی - فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي *

۲۹

حرف القاف - بیست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نیشاپوری (ق) - قتلوق قدم
خان (ق) - قمر خان (ق) - قیا خان کذک - قطب الدین خان انکه

(۲) در [چند نسخه] فاضل *

قاسم علي خان (ق) - قريش سلطان كاشغري - قاسم خان مير بهر
(۲)
قطب الدين خان شيخ خوين - قليچ خان اندجاني - قاسم خان تمكين
قاسم خان جويني - ر كيفيت هوگاي بندر - قبهچاق خان امان بيگ
قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ ارزبك - قاضي
محمد اسلم - قليچ خان توراني - قاسم خان مير آتش - قباد خان
مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر
قوام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليچ خان
خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان كرماني - قطب الدين
خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الماك سيد عبد الله خان
قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدوله محمد انور
خان بهادر *

حرف الكاف - ۹ ذه ترجمه

كمال خان گكهر - كاكړ علي خان (ق) - كنور چگت سنگه
كشن سنگه رانهور - كاكړ خان عرف جهان خان (ق) - كار طلب
خان (ق) - گنچ علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگه
كامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - پنج ترجمه

لشكر خان اكبري - لشكر خان مشهدي - لشكر خان جان نثار
خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

حرف المیم - یکصد و پنجاه و دو ترجمه ■

مصاحب بیگ - ملا میر محمد خان شبیرزانی - میر شاه
ایو المعالی - محمد سلطان میرزا - مهدی قاسم خان - محمد
قاسم خان بدخشانی - محمد قلی توقدائی (ق) - محمد قلی
خان برلاس - مجنون خان قاقشال - میر محمد خان مشهور
به خان کلان - معین الدین خان فرنخودی (ق) - مهر علی خان
سلدوز (ق) - میرزا میرک رضوی خان (ق) - محمد مراد خان
پسر امیر بیگ (ق) - مظفر خان تربتی - میر معز الملک
اکبری - میر علی اکبری موسوی - میرزا شرف الدین حسین
محب علی خان پسر میر نظام الدین علی - معصوم خان فرنخودی
میر گیسوی خراسانی - معصوم الماک عبد الله - و احوال شیخ
حسن علائی - میرزاده علی خان (ق) - میرزا فولاد بیگ پسر
خدا دان برلاس - و محملے از احوال ملا محمد تنوی - میرزا
سایمان - محب علی خان رهناسی - میر ابو تراب گجراتی - میر
شریف آملی - و تحقیق مردم نقطویه - میر مرتضی سبزواری
معصوم خان کابلی - میرزا مظفر حسین صفوی - میرزا جانی
بیگ ارغون - و احوال موبد تته - میرزا یوسف خان (رضوی)
مادو سنگه کچهواکه (ق) - میر حسام الدین - معصوم
خان برادر خرد سعید خان چغتای (ق) - میر معصوم خا

بهکری - میرزا شاهرخ - میرخلیل الله یزدی - و احوال شاه
 نعمت الله رلی - محمد قلی ترکمان (ق) - مهتر خان انیس (ق)
 میرزا غازی بیگ - میران صدر جهان - میرزا چین قلیچ
 میرزا فریدون خان برلاس (ق) - محشم خان شیخ قاسم (ق)
 میرزا علی بیگ اکبر شاهي - میر جمال الدین انجو - میرزا
 راجه بهار سنگهه (ق) - میر فضل الله بخاری - معظم خان
 شیخ بایزید (ق) - محمد تقی سپیم ساز - ملا محمد تتهه
محمد خان نیازي - مظفر خان میر عبد الرزاق - مقرب خان
 شیخ حسو - مرتضی خان انجو - مصطفی بیگ ترکمان (ق)
 مهابت خان خانانان - مختار خان سبزواری - میر محمد
 امین میر جمهه - و کیفیمک افغان - محکدار خان - مرشد قلی
 خان ترکمان - و احوال مرشد قلی خان لله استجلو - مخلص خان
 برادر کلان الله وردی خان - معتمد خان محمد شریف - میرزا
 رستم صفوی - موسوی خان صدر (ق) - مبارز خان رهله - مهیس
 داس (رنهور) (ق) - میر سید جلال صدر - و احوال ملا محمد
 صوفي مازندرانی - محمد زمان طهرانی (ق) - مادهو سنگهه
 هادا (ق) - میرزا دالی - مکرمت خان ملا مرشد - و کیفیمک بلده
 شاه جهان آباد - میرزا حسن صفوی - مرتضی خان سید نظام
 معتقد خان میرزا بیگی - میرزا عیسی ترخان - محمد علی
 خان محمد علی بیگ - مغل خان پسر زین خان کوهه - میر

شمس (ق) - مرشد قلی خان خراسانی - و کیفیت دهان و دکن
ملکتم خان - معمر خان میرابوالفضل - مکند سلکله هادا (ق)
معتمد خان محمد صالح خوانی (ق) - مبارک خان نیازی
میرزا ابوسعید - مصطفی خان خوانی - میرک شیخ هرری
مانوجی و پرسو جی - ملا علاءالملک - میرجمله معظم خان^(۴)
و احوال سلطان شجاع - و کیفیت جنگ بهادر و آسام - میرزا نودر
میرزا ابوالمعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد ناپته
و تحقیق نوایم - مخلص خان قاضی نظاما (ق) - میرزا راجه
جی سنگه کچه واهه (ق) - محمد قلی خان بهوسله - میرزا سلطان
صفوی - میرزا مکرم خان صفوی - میرزا خان ملوچهر - مهابت
خان لهراسپ - مبارز خان میرکل - مرتضی خان سید شاه
محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگه راهور - میر سید محمد
فانوجی - و حکایت شیخ محمدی - ملکتم خان میرابراهیم حسین
محمد امین خان میر محمد امین - مختار خان شمس الدین
مغل خان بلخی - محمد علی خان خانسامان - مهابت خان
هیدرآبادی - موسوی خان میر معز - محمد بدیع سلطان (ق)^(۳)
مصطفی خان کاشی - و حکایت آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مکان (ق) - مخلص خان عالمگیری - مرتضی خان سید

(۴) در [بعضی نسخه] میر محمد سعید میرجمله معظم خان (۳) در

[بعضی نسخه] میرزا معز *

مبارک خان (ق) - مستشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواری
 میرزا صفوی خان (ق) - مژور خان شیخ میران (ق) - مستشار خان
 قمرالدین - میرزا یار علی بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد
 اسام خان (ق) - مذم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد
 هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلی خان
 محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرّم
 خان میر اسحق - میر ویس غازی (ق) - محمد یار خان
 پسر میرزا بهمن یار - میر جملة خانخانان عباد الله نام (ق)
 مرحمت خان بهادر غصنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال
 مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله
 حیدر قلی خان اصفهانی (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)
 مها راجه اجیت سنگهه رائهور - و کیفیت فوت سلطان محمد
 اکبر (ق) - میر احمد خان ثانی - و کیفیت هذگامه محبوب خان
 در کشمیر - معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد
 غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)
 موتمن الدوله اسحق خان (ق) - متهور خان خویشگی - مستشم
 خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک
 سر بلند خان - مها راجه جانوجی جسونت بنالکر (ق)
 منجد الدوله عبدالاحد خان (ق) *

حرف النون - پانزده ترجمه

نیاپت خان عرب (ق) - نور قليچ (ق) - نقیب خان میر
 غیاث الدین - نورالدین قلی (ق) - نظر بهادر خویشگی - نجابت
 خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافی - نامدار خان (ق)
 ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق)
 نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله
 شیخ علی خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق)
 نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هردی - وزیر خان مقیم نام (ق)
 وزیر خاں حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

حرف الہاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادی داد خان (ق)
 هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردی خان (ق) - همت خان
 میر عیسی - همت خان سپہدار خان *

حرف الیاء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیری (ق)
 یوسف خان ولد حسین خان تکریم (ق) - یعقوب خان بدخشی (ق)

یاقوت خان حبشی - یوسف محمد خان تاشکندی - یکم تاز خان
 عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمعیل بیگ دولدی

از امرای فردوس مکانی ست - در دلاری و کنگاش مسام
 و تمک بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود
 و بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید
 و آنها از میرزا عسکری جدائی گزیده هریک از قاعه پایان آمده
 خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشارالیه نیز شرف زمین بوسی
 دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشارالیه
 مقرر شد - و در ایام محاصره کابل او به همراهی خضر خواجه خان
 بر سر بشیرعلی نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفته میرزا از کابل
 بنابر غارت قافله ولایت (که بچاپکاران رسیده بود) رفته بعد غارت
 بنابر انسدان طرق (که مردم پادشاهی نموده بودند) نتوانست
 بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعیین گردید - و در کذل
 سجاوند بشیرعلی مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم
 پادشاهی ظفر مند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیانی
 رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم
 خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیخایت شده بود) بدر
 تنگی حوصلگی زده جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد
 میرزا کامران روان شد مومی الیه هم از فریب خوردنهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه با اسمعیل خرس ملقب گشته - و پس از آنکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشارالیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان بخشی یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسروانی بود - و پس از فتح دهایی به همراهی شاه ابوالمعالی بجانئب لاهور نامزد شد - تدمه احوالش بملاحظه نیامده *

* امتیاز خان ناظر *

خواجه عزیز نام خواجه سرای مقرب فردوس مکانی بود - در سال (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعی دیگر بنابر آردن هودج مریم مکانی رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و در هجری او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه او را در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعیین فرمود - و پس از انتقال جنم آشیانی اکبر پادشاه او را روانه کابل فرمود - که مکمل مریم مکانی والدۀ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکانی بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندی به حکومت دهلی عام افتخار افراخته در آنجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علی نام - ابتدا در سرکار جنم آشیانی باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کاردانی مشمول الطاف
(۲)

همایونی گشته در سنه (۹۵۶) نهمصد و پنجاه و ششم صاحب دیوان
خروج گردید - یعنی بمساعدت طالع ازجمند بمشرفی بیوتات امتیاز
یافت - و چون در سنه (۹۵۷) نهمصد و پنجاه و هفت هجری میرزا
کامران برادر خرد جانت آشیانی در مخالفت برادر بزرگوار (که
زیاده بر پدر اشفاق و الطاف مرعی میداشت) بر دارالملک کابل
استیلا یافت با متصدیان و ملازمان پادشاهی در مقام گرفت و گیر
در آمده خواجه را نیز مقید ساخت - و بزجر و تعدی نقد و جنس
بر گرفت - و چون نهمصد هندوستان پیش نهاد عزم پادشاهانه
گردید خواجه بوالا منصب میر بخشگیری عام ترفع می افراشت
چون دافع ناگزیر جنت آشیانی به میان آمد تردی بیگ خان
(که ادعای امیرالامرائی داشت) با اتفاق خواجه بانتظام مهمات
دهای پرداخت - از آنکه در جنگ هیموی مشهور خواجه بهمراهی
هردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامی (که آن بقال فتنه ساز
خود بر قول تاخمت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته با اتفاق
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شروانی (که برای
شکست هنگامه سپه سالاری تردی بیگ خان قابو می جست)
مسبک فرار اختیار نمود - چون امرا انهزام خورده با هزاران
خجالت و شرمساری بموکب اکبری (که از صوبه پنجاب

بمقتصد مداربۀ عیمو بسهرند (رسیده بود) پیوستند بیرام خان
 قودی بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانیدن - و خواجه را
 با میر منشی (که گمان نفاق و زرداری میداشت) نظر بزدن
 نمود. و پس ازان خواجه با میر منشی قرار نموده سفر حجاز
 اختیار کرد. و در سال پنجم اکبری بشرف آستان بوس استسما
 یافتند. و مورد افضال عرش آشیانی شده بهایه والی امارت
 و منصب سه هزاره مرتقی گردید. - مآل کار او و تاریخ فوتش
 بنظر شیرازه بند این پریشان اوراق نرسیده *

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم آنکه است - که بغزوفی عقل و درستی
 اخلاص نصیحت قوی بعرش آشیانی داشت - از زمان آسایش
 گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و رفور اعتبار و کثرت
 محرمیت و اعتماد ممتاز بود - در برهم زدگی دولت بیرام خان
 شریک غالب گشته تمشیت مهمان ملک و مالی از پیش خود
 گرفت. و با آنکه منعم خان وکیل السلطنت هم شد باستقلال
 تمام بکارها می پرداخت - (ادهم خان از اُمرای پنج هزاره ست
 ابتدا بمحاصره مانکوت در رکاب پادشاهی به بهادری
 و راد مردی بلندنامی اندرخته - آن قلعه ایست در کوهستان

(۲) نام سابقش سرهنگ است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبان زد روزگار

گشت (۳) نسخه [ب] دلاری - و راد مردی بمعنی دلاری ست *

سوالک بر قلّه کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز
 کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن
 بنظر می آید - سلیم شاه وقتی (که از مهم گهران برگشت)
 اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامن باشد - می خواست
 لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهره سم
 بزرگ - مسکن اقسام تجار و اصناف مردم - باندک توجه
 لشکر عظیم و یراق فوجها مهیا توان کرد - چون سر راه فوج مغل
 واقع شده بود مبادا در آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند
 و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجاش در رسید - در سال
 دوم سکندر سوز در آنجا متحصّن گشته آخر بزمینهار گرائید - و قلعه
 تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان
 متوهم می بود) محال هتکانه نزدیکی آگره مسکن طایفه
 بهدریه (که تمود و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهره
 آفاق بود) بجایگزین مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمردان
 آن نواحی سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک
 خیال در کار شگرف صورت گیرد - با چندی از امرای رخصت داد
 ادهم خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملی ساخته ارباب عصیان را
 بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش
 عرش آشیانی آخر سال پنجم مبدی سنه (۹۶۸) نهصد و شصت

و هشت هجری اردا با پیر محمد خان شروانی و امراء دیگر
 بتسخیر ولایت مالوه (که بیداد گری و مدهوشی باز بهادر
 مکرر بعرض رسیده بود) تعیین نمودند - چون بنواحی سارنگ پور
 (که مستقر او بود) پیوست باز بهادر از مستی و بیهوشی
 (که شب و روز درین کار بود) اندک بخواب آمده در مقام
 پیکار نشست - پیوسته از طرفین دلوران (زم آزموده بر آمده
 لوازم نبرد بجا می آوردند - تا روزی چپقلشی عظیم بمیان
 آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود
 آدم خان بصورت شتابان خود را بسارنگ پور رسانیده تمام اموال
 و اسباب او را با پانژان و کنیزان (که نعمت حسن و حسن نعمت
 ایشان در آفاق امتیاز و اشتها^(۲) داشت) متصرف شد - و ازین
 کامیابی و حصول خزائن و دوائن و امته نفیسه (که اندر خزانه
 سالها بود) کلاه نخوت او کج شد - و نشه^(۳) غرورش افزود
 هر چند پیر محمد خان نصیحت کرد سون هژد نیفتاد - مملکت
 مالوه بامرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جمله غنائم همراه
 صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول
 گشت - بخاطر عربش آشیانی گران رسید - اصلاح او اهم دانسته
 در شازده روز از آگره ایلغار فرمود - و بیست و هفتم شعبان

(۲) نسخه [ج] انتشار و اشتها داشت (۳) در فارسی نشه می نوشند - اما

این لفظ که عربی است در اصل نشوة است *

سال ششم وقتی (که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه گاکرون
 دو کردهی سارنگپور برآمده میرفت) ناگاه موبکب اقبال پیدا
 شد - بدریافت شرف زمین دوس مباهی گشت - عرش آشیانی
 یکسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گویزند ادهم خان خیال
 فاسد در سر داشت - و بهانه می جست - (۲) روز دوم ماهم
 آنکه با مردم محل رسید - و پسر را از گران خواب غفلت
 هوشیار ساخته آداب پیشکش و ضیافت تقدیم رسانید - و آنچه
 از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پائوران
 بنظر اشرف گذرانید - عرش آشیانی برخیزد را باو مرحمت نموده
 بعد رفته چهار روز علم معارفت یاکره افراشتند *

گویاند چون عرش آشیانی لوی معارفت بر افراختند در
 منزل اول ادهم خان از سفاهت و بیخردی ماهم آنکه مادر خود را
 (که صاحب اختیار محل بود) بران داشت که دو مخدیه
 حمینه از پائوران باز بهادر مخفی بدو حواله نماید - که بنا بر
 درازدی کسی بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقاً همان ساعت
 پادشاه خبر رسید - حکم مقام فرموده مردم را بتفحص
 برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد
 چون متفحصان گرفته آوردند ماهم آنکه آن بیگناهان را بقتل
 رسانید - و عرش آشیانی اغماص فرمودند - لیکن همین سال باتقاضای

مصاحبت ملکی حکومت مآلوه به پیر محمد خان باستقلال مقرر شدن
و ادهم خان حسب الظلم بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان آنکه بقرب و اعتبار کوی تفوق
و برتری افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدد هوش
جوانی و سیه مست دولت همواره برور حسد بودی - منعم خان
خانخانان (که گرفتار همین بیماری بود) همواره بکهنه عیاری
آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک می نمود
تا آنکه درازدم رمضان سال هفتم در دولتخانه پادشاهی
آنکه خان و منعم خان با امرای دیگر مشغول مهمات سلطنت
بودند - ادهم خان بے اعتدالانہ با جمعی از خود بے اعتدال تر
رسید - همه بتعظیم برخاستند - آنکه خان نیم قیام نمود - آن
بے محابا دست بخنجر کرده متوجه آنکه خان شد - و اشاره
بمهرآهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آفسقال دولت تمام کردند
و پس ازان ادهم خان بے باکانہ شمشیر در دست گرفته
متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر در محل خاصه
بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیانی از خواب بیدار
شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند
و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان
بنظر آمد فرمودند که ای بچه لاده آنکه مرا چرا کشتی
آن گستاخ پیش دیده دستهای عرش آشیانی گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندک تلاش واقع شده - پادشاه دست
 از جنگ او کشیده مشتت بقوت بر روی او زدند - که معلق
 بزمین افتاد - بفروخت خان خاصه خیل و بسنگرام هوسناک
 (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه گماشا میکنید - این
 دیوانه را بربندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم شد که
 از بالای صفا سرنگون اندازند - در مرتبه انداختند - تا گردن
 آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفاک هتاک^(۳) مطابق
 سنه (۹۶۹) نصد و شصت نه هجری بقصاص مکافات رسید
 ۹۷۰

حسب الارشاد هردو نعش را روانه دهلی ساختند - (در خون شد)
 تاریخ است - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماری
 افتاده بود) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالی نموده
 پادشاه مقید کردند - مهر مادری برداشته او را بملازمت آورد
 شاید پسر را راهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند
 که ادهم انگه ما را کشت - ما هم او را کشتیم - آن عاقله روزگار
 گفت خوب کردند - اما نمی دانست که بسیاست رسیده - چون
 بیقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

(۴) نسخه [ب] معلق زنان افتاد (۳) در [بعضی نسخه] دیوانه سرور

(۳) نسخه [ج] هتاک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه

در سنه (۹۶۹) بود تاریخ [دو خبر شد] که عددش ۹۷۰ است غلط

نموده بود زیرا که تاریخ گویند فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند

نگرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مسخروح
گشمت - پادشاه نظر بر قدم خدمت ار بتسلیمی خاطرش پرداخته
رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواری نشست - و مرضی که
داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا
شدافتمت - عرش آشیانی مشایعت نعش او نموده رفته کردند
و باعزاز و احترام روانه دهلی ساخته عمارت عالی حسب الکرام
بر مزار ماهم انکه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشی *

محمد اصغر نام - از سادات حسینی مشهد مقدس است
و صاحب طبقات اکبری او را از سادات عرب شاهي شمرده
یکتمل که بنابر عموم و خصوص تباین درین کلام نباشد - اما آنچه
علامی شیخ ابو الفضل ادرا سبزواری نوشته لامحاله از تحریفات
نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت
و سرموئے از دتمت یابی و موشگافی فرو نمی گذاشت - و در
خطاطی و خوش نویسی بهفت قلم آستان - خصوص در تعلیق
و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانه دهر بود - علم جفر را با عمل
ورزیده - در ملازمان جنت آشیانی انسلاک یافته بمزین قریب و عزت
درجه اعتبار پیموده بخطاب میر منشی امتیاز یافت - و پس
از فتح هندوستان بخدمت میر عری و میر مالی اختصاص
گرفت - و در قضیه تودی بیگ خان (که با هیمو بتال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثری دل بای داده راه گریز سپردند (او (که در امر جنگ مشیر و همدستان بود) نیز در فرار زده متهم بظفاق و بد دلی گردید - (روزه) که بیرام خان تردی بیگ خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علی افضل خان بعلمت گریز پائی مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار نموده سال پنجم اکبری سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجری هنگامی (که عرش آشیانی از ماچھیواره باختتام مهم بیرام خان متوجه کوه سواک بود) شرف آستانبوس دریافت ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهی بوده بافزایش منصب سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت (ایات پادشاهی از مالوه بخطاب اشرف خانی مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی خانخانان منعم خان دستوری یافت - در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم در بلده گور (که بنابر سمیت هوا وبای عام شیوع یافته اکثر نویسندگان عمده (هنگامی غذا گشتند) رخت هستی بر بست - بدرهزاری منصب رسیده - و با کمالات دیگر موزون طبع بود - گاه گاهی اشعار صاف متین انشا میکرد ازو ست *

* نظم *

* یا رب تو مرا بآتش تهر مسوز *

* در خانه دل چراغ ایمن افروز *

* این خلعت بندگی که شد پاره ز جرم *

* از راه کرم برشته عفو بدوز *

و در تاریخ آبشخورس (که مولانا میر در دار الخلافه آگره

بنا کرده) گفته * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *

* چاهی ز برای نفع مسکین و فقیر *

* گور تشنه لپه بهرسد از سال بنا *

* گوئی آبی ز بقعه خیر بگیر *

پیشروش میر مظفر نیز در عهد اکبری بمنصب مناسب پایه افزای

روزگار خود گشته در سال سی و هشتم بحکومت ولایت او ده

سی پرداخت - حسینی و بهرانی نبائر اشرف خان در در

اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازی داشتند *

* ابراهیم خان ازبک *

از امرای جدت آشیانی سم - در سال فتح هندوستان اورا

همراه شاه ابوالمعالي بلاهور تعیین کردند - که اگر سکندر سور

از کوهستان برآمده دست اندازی در ممالک پادشاهی نماید

قدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور

سرهپور مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علی قلی خان

(۲) نسخه [ج] گوید (۳) در [بعضی نسخه] سرهپور - و در [بعضی]

به سرهپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

خان زمان به حفظ آن خود می پرداخت - تا آنکه به عهد عرش آشیانی
 آثار بغی خانزمان و سکندر خان اوزبک بر روی روز افغان - و اشرف
 خان میر منشی فرمانی مشتمل بر موعظت پیش سکندر خان
 بود - سکندر خان بگرمی بر خورده گفت که ابراهیم خان آق سقال
 یعنی ریش سفید و قرب جوار اسم - او را رفته می بینم - و باتفاق
 وی متوجه بازاره خسروانی میشوم - بدین اراده پسر هر پور رفت
 و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند
 که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش
 خلاف افروزند - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر
 هنگامه آرائی شد *

چون منعم خان خانخانان با علی قلی خان زمان ملاقات کرده
 قرار بندگی از او به تجدید گرفت و از حضور خواجه جهان
 (که مدار علیه مهمات سلطنت بود) رسید خانخانان خواست
 که باتفاق او بخیمه خان زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر
 خود طلبید - و قرار برین یافت که خان زمان والد خود و خان
 مزبور را با پیشکش لایق روانه حضور نماید - لهذا خانخانان
 و خواجه جهان رو ببارگاه سلطانی نهادند - و خان مزبور را
 تیغ و کفن در گردن انداخته بنظر دالا رسانیدند - و پس از قبول
 این معنی و عفو جرائم خان زمان تیغ و کفن را از گردن او
 فرون آردند - و چون بار دیگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري ساله جفهان بخي و عدوان گشتند خان مذکور با اتفاق
 سکندر خان بجانب آورده شتافت و چون سکندر خان را
 بنگاه گرفت خان مزبور بواسطه خانخانان بعفو جرائم مشمول
 عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش
 بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علی قلی خان زمان
 قصبه سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبه
 مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در
 عمل دادن ایستادگی بمیاء آورد - پس از آنکه بزور گرفت فوج
 از خان زمان آورد - و جنگی کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالعزیز هروی *

از فرزندان شیخ ابوبکر تائبی است - که از صاحب کمالان
 وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (۷۸۲) هفت صد و هشتاد
 و دو بمصخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود)
 رو آورد بتأیید رسیده کسی نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور
 ملاقات نمی کنی - گفت مرا با او چه کار - امیر خود وقت
 و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردی - جواب داد
 نصیحت کردم نشنید - خدای تعالی شما را برو گماشت - اکنون
 شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنویید دیگرے را بر شما
 (۳) نسخه [۱] بعفو تصدیقات مشهور (۳) نسخه [ب] ابیادی - و در

[بعضی نسخه [تائبی] *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت
نداد هر کدام را از خود در دل و همی دیدم - مگر شیخ که من
خود را در حجاب می یافتم *

خواجه عبد المجید در سالک ملازمان چنت آشیانی انتظام
گرفته بحسن رشادت و کار دانی در وقت نهضت هندوستان
بدیوانی سرکار همایونی سر برافراخت - و چون کهن روزگار
بجلوس عرش آشیانی رونق جوانی از سر گرفت خواجه بوفور
کار طامعی از دیوانی پسر داری رسیده جامع سیف و قلم گردید
و در آن هنگام (که عرش آشیانی بتقریب هنگام پیرام خان لوی
عزیمت پنجاب برافراشت) خواجه بخطاب آصف خان سرافراز
گشته بحکومت دهلی مباحات اندوخت - و بتدریج صاحب
ظیل و علم شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و چون
فتو نام غلام عدلی (که قلعه چنار را متصرف بود) اظهار
تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهی آصف خان بائفاق شیخ
محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح برگرفت - تیولدارانی سرکار
کوته مانکپور بخان مزبور تفویض یافت - در آن ایام غازی خان تئوری
(که از امرای عمده افغان بود) مدتی در خدمت عرش آشیانی
گذرانیده بدر فرار زده با برخی بولایت پنده (که سید صاحب
(۲) (۳)

(۲) در [بعضی نسخه] تئور - و در [بعضی] مسور (۳) در [بعضی نسخه]

بهته - و در [بعضی نسخهای اکبرنامه] پته آمده *

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزی در آمد - آصف خان در سال هفتم^۴ بر اجه رام چندر والی آنجا پیغام برگذارد - که در سلک خراج گزاران ممالک محروسه در شده مخالفان را بمسپارد راجه^(۲) از سرمایگی نخوت و غرور باتفاق آن مخالفان آماده پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعه باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیله قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائی (که مقرب بساط سلطنت بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازیں فتح قوت و ممکنه تمام بهم رسانیده داعیه تسخیر گدھے پیش گرفت چه جنوبی ولایت پنه ملکه سن وسیع مشهور بگوندوانه - صد و پنجاه کوه غول - و هشتاد کوه عرض - گویند در باستانی زمان هشتاد هزار قریه آبادان داشته - سکده آن گوند - که قوه سن فروتر - و اهل هند زبونش شمردند - بیشتر چندین راجهها بسر می بردند - درینوقت ریاست آنجا برانی درگارتی نام زنی رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گدھے بلده عظیم آن ملک است و کنگنه نام موضعی که بانضمام آن شهرت دارد *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج
 آن ملک کرده در سال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود
 رانی (که در آنوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودی
 آماده جنگ شد - و گفت منکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم
 در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد - مردن بذا موس خوشتر
 از زیستن بعار است - آیدان آنولایت سماجت از کار برند
 که قرار داد جنگ مستحسن - اما سر رشته تدبیر از دست دادن
 نه آئین شجاعت است ^(۲) - چندی بجایهای محکم بسر باید برد
 تا تفرقه لشکر بجمعیت گراید - بنابراین چندی باین وضع
 گذرانید - چون آصف خان گدازه را متصرف شده دنبال
 نمی گذاشت رانی سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من
 خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من
 شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمکاربه رو آردن
 چون بیوساه پهرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را
 برآورده بمانی رسانند - و چون خود زخمی گشت بمعتبره
 گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم
 حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد
 ناچار چمدن برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر
 چورا گدازه (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

نوفائین بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آرد - و پس از آریزش چون بیر ساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نکوت و غرور را بخود راه داد - و بیداره روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت در صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی باتفاق امرای اوزبکیه شرقی علم بغی برافراشته معجون خان قاتشال را در قلعه ماندکهور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بمک رسید - و چون عرش آشیانی باطغای دایره آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف ملازمت دریافته نوافین غنائم گداه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآرد - و بتازگی مشمول عواطف گشته بتعاقب فیه باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور شوتهای او شده بودند) در بوقت از راه طمع و حسد ذخیره اندرزی و خیانت درزی او بر سر (ایما میگرفتند سخن سازان دو دریه یکم را هزار ساخته باصف خان میرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهمصد و هفتاد و سه حفظ مرتبه خود نگردید بتوهم راهی گریخت - و در سال یازده (که مهدی قاسم خان بحکومت گداه تعیین شد) آصف خان بهزاران (۳) حضرت دل ازان ملک برداشته با وزیر خان برادر خود حسب الطامع

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخه [ب] خرابی »

خانزمان در جوانپور بدر ملحق گشت - در صحبت اول تنجیور
و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که
خانزمان چشم بمال او دوخته بجدائی فرصت جو گردید - درین اثنا
خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سرافغانان فرستاده
وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بذلربین هر دو برادر موعد فراز
قرار داده براه مانکپور هر یک گریخت - بهادر خان بتعاقب شدافتله
در آریخت - مردم آصف خان بهزیمت پراکنده شده خود دستگیر
گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگندشم
آگهی یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان
خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد
که آصف خان را (که بالای فیل مقید بود) از هم بگذرانند
یک دو شمشیر خواره کردند - سرانگشت دست جدا شده بر هر
بیانی زخمی رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هر دو
برادر دو سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکره آمدند - آصف
خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتی باگروه فرستاد - تا بوسیله
او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه
(۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانه پنجاب بود) وزیر خان را
همراه برده در شکارگاه بملازم عرش آشیانی رسانیده
استشفاح تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان
در کوه مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(که عرش آشیانی بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشانی بکمال قدویت بتقدیم رسانید - و در سنه

(۹۷۵) نهمصد و هفتاد و پنج برگشته بیاک از تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده

در مهم رانا اردیسنگه منقلای لشکر فیروزی باشد - چون در اواسط

ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیانی از آگره بمالش رانا نهضت

نمود رانا قلعه چیتور را بحیمل نامی (که سابق در قلعه میرته

بود) سپرده خون بزدایی کوهستان متواری گشت - آصف خان

در محاصره آن قلعه استوار (که بر فراز کوهی ست - و ارتفاعش قریب

بیست کوه - و آن کوه میان دشت مسطحی ست که بلندی و پستی (۲)

مطلقاً ندارد - و از پایان درزش شش کوه - و جائیکه دیوار است

سه کوه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران

پر میشود چشمه آبی بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته

و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار

ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور

سال دوازدهم اکبری قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر

آصف خان مقرر گشت *

* اسکندر خان اورنگ *

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جناب آشیانی
 مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطابه
 خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت
 و در هنگامه هیمو آنرا گذاشته در دهایی بتبردی بیگ خان بدوسمت
 و بهمراهی او بسردابج جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلبران
 هر دو سو دل از جان برداشته باهم آریختند هر دو و جرانغار
 پادشاهی شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هر دو و برانغار غنیم را
 از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده
 سه هزار کس - از مخالف بخاک نیستی فرود رفت - درین هنگام
 (که فتح چنین کرده در پی گریختنها شتافتند) هیمو بتبردی
 بیگ خان ناخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب بومیگشتند)
 حیرت زده براه تبردی بیگ خان میشتافتند - بالجملة اسکندر خان
 فاجار از معرکه غلبه تاب گشته در سهند بملازمت عرش آشیانی
 رسید - و در فوج مقله با عالی قایی خازمان بجنگ هیمو تعین^(۲)
 گشت - و پس از فیروزی بتعاقب هریمت یافتگان و حراست
 دارالملک دهلی از دست برادرشان دستوری یافت - او
 مسامحت نموده خیل از نفوس شریعه و اشخاص معطله را از زندان
 زندگانی خلاص ساخت - و غنائم وفور اندوخت - و در جلدوی

ترددات پسندیده بخطاب خان عالم عام افتخار افراشت *
 چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روی سکندر خان
 سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور با استحکام برج و باره
 همت گماشت و او تحصیل آن ولایت را مفت وقت دانسته سرگرم
 اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجله الوقت سکندر خان را
 سیالکوٹ و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود
 که اعضاء خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولدارچی اودهه
 کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان راتعه طلبی
 در فسان انگیزی و فتنه پورهی میباشد دهم سال اسباب طغیان
 سرانجام داده راه سداد وا گذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه
 سلطنت تعیین شد که مستمال تفقد است ساخته بحضور بیار - او
 چنده بلایت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و با اتفاق
 یکدیگر رایب بغی برافراخته هر یک بذایچه دستمایه آشوب
 گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گردیده
 در نواحی خیر آباد با میر معزالملک مشهدی (که از جانب پادشاه
 بمالش آن طایفه ناسپاس تعیین شده بود) عزم کارزار برآراست
 هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان
 اول جنگ شکست خورده آزاره دشت هزیمت گردید - و در سال
 دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسله بغی
 و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اودهه دم نخوت میزد)

محمد قلی خان برلاس با فوج گران بر سرش تعیین گشته در اوده
 محصور نمود - مدتی از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن
 خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در
 مکر و تزییر در آمد - و آشتی پیش گرفت - و چندی بدین حیل
 بسر برده با اهل و عیال بکشتی چند (که برای همین روز
 آماده می داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من
 بر همان عهدم - عنقریب می رسم - چون زبانش با دل موافق نبود
 آنها از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را
 بقصبة گورکهور (که در آنوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده
~~دزد سلیمانی کرانی حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر~~
~~آکبسه رفت - چون برگردید افغانان بودندش در میان خویش مذاکرات~~
 ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهی یافته
 بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجی شد - سپه سالار استمراج
 پادشاهی نموده بهواریان امید طلب داشت - اسکندر خان ایلاخار کرده
 بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتمدهم سنه (۹۷۹)
 نهصد و هفتاد و نه هجری همراه خود بملازمین پادشاهی آورده
 بذریعه شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تپولداری
 سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب
 و کمر و شمشیر مرصع و اسب با زین طلا سرافرازی یافته با خانخانان
 تعیین گشت - و چون لکهنو رسید بعد چندی مزاج عنصری او

از اعتدال طبیعی بیرون رفته بر بستر بیماری افتاد - تا دهم جمادی الاول
سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد و نوار و یون هشتی او گسیختن
از امرای سه هزاره بود *

* الفخ خان حبشی *

از غلامان سلطان محمود گجراتی ست - در سلطنت او اعتبار
یافته بمرتبه سرداری (سید) - عرش آشیانی در سال هفدهم جلوس
(که متوجه احمد آباد بود) خان مذکور با جمعیت خود باتفاق
سید حامد بخاری پیش از امرای دیگر آمده استلام سده
سلطنت نمود - و سال هیزدهم به تیول مناسب سرافراز گردید
و سال بیست و دوم بهمرای صادق خان به تذبیه راجه متذکر
بندیده زمیندار او ندچه تعیین گشته در روز نهم آثار جلالت
بظهور آورده چپقلشهای مردانه کرد - و سال بیست و چهارم
[چون راجه تودرمل و غیره برای دفع فتنه عرب (که آخرها
به نیابتن خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبه بهار
گرد فساد انگیزیده بود) مرخص شده] او نیز باتفاق صادق خان بکمک
راجه مذکور مقرر شد - و در گوناگون تردنات شریک خان مزبور
بود - در جنگی (که چینه باغی گشته شد) سرداری جرانغار نعلق بار
داشت - و مدتها تعینات صوبه بنگاله بود تا آنکه در گذشت
بسرانش بجاگیرات سرافراز گردیده در آنجا بسر می بردند *

(۲) در [بعضی نسخه] چینه - و در [بعضی نسخهای اکبرنامه] خبیطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهل ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدی که داشت بخطابی محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان سیر افتاد او در سلک ملازمان اکبری منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزی و بد نیتی یا از بیوفی و ناپرواایی در معموری خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان می دادند و در تحصیل خزانه پادشاهی تا بتکثیر و افزونی آن چه رسد احوال می ورزیدند عرش آشیانی در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان الگه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضای کاردانی مکنون ضمیر پادشاهی دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاری اختصاص یافته جمیع خالصات بدر مفوض گردید - در اندک فرصتی بحسن آوردن و لطف کفایت او قسمی که مرکوز خاطر عرش آشیانی بود کارخانه عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامی (که ماندو پیرتو نزل ریاست پادشاهی فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والی خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگی و فدویت نموده درخواستی که مبیغه رضیه خون را بحرم سرای سلطانی در آرد

بهذا برائی ملتئم از اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعہ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عقیقه را با جمعی از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت یاگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتی بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعیین بنگاله بوده بصدد مردانگی و شگوف پرستاری نفس^(۲) نیکو خدمتی می افزود چون بحضور رسید از آنجا (که بعدالمت پژوهی و کارشناسی انصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۱۸۴۰) فصد و هشتاد و چهار از انتقال مید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوہ دستوری یافت - و از کار طلبی لشکر بصوب سیهوان برده چیره دستی نمود - و بمصالحات باز گشت *

چون کامیابی و مقصود آرائی بیشتره را سر رشته خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت بدهنچاری و هرزه درائی مغلطوز اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمی هر جانداره را که خصی کنند ازان سرکشی فرو نشیند و مردم زاد را برافزاید] ارا غرور افزوده از زیردستان اعتباره نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

(۲) در [بعضی نسخه] نقاش *

فد سلوکی پیش گرفت - و با این خوی نگوینده با نوکر در نهاد
و ستد گفتگوی بے آزر می کرد - و حیلۀ افروزی را تدبیر اندوختی
نام نهاد حق نگذازد - در سال بیست و سیوم سده (۹۸۶)
فصد و هشتاد و شش (که عرش آشیانی بمملکت پنجاب
انتهاض فرمود) از خواست سپاه خود را بجهت داغ اسبان
درانۀ حضور نماید - از خرد غنودگی پیشین راسها (که بودزکاران
دانه بود) سرانجام اندیشید - هر چند تهیدستی خون را نمودن
دل نهاد حق گذاری نشد - صبح مقصود عالی نام نوکر (که
یک چشم بود) با برخه بد گوهراں فرومایه آن خواب آلود غفلت را
از هم گذرانید - برحے برانده او عرض احوال خود می نمود
بر هم شده گفت که بر چشم کورتو باید شاشید - او بے توقف
نجمد هر بشکمش زن - که نفس نکشید - اعتماد پور شش کرده^(۲)
آگر آباد کرده اوست - آلاب کلائے و عمارت ساخته مقبره هم
برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

• آصف خان خواجه فیاض الدین هلی قزوینی •

پسر آقا لای درات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسب
مقوی از باریابان مجلس شاه^(۳) میبود - و دیگر پسرانش میوزا
بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلان عظیمه ایران اختصاص
داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

سهروردی سبک - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان
 و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابی بکر الصدیق
 میرسد - و در تصوف انتساب به خورش شیخ نجیب الدین
 سهروردی دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ
 بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه^(۲) - مثل عوارف المعارف
 در سنه (۹۴۳) ششصد و سی و سه یا دو برحمت حق پیوست
 خواجہ غیاث الدین علی بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف
 داشت - و خالی از جلالت و پروری نبود - چون بهندوستان
 وارد گردید برهنمونى بخت سعید مشمول عذایک عرش آشیانی
 گشته به بخشیکری امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱)
 نهمصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزه گجرات و مهاره
 یا شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره
 داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بون بخطاب
 آصف خان سر افتخار بر اقرار نمود - و هنگام معارفت الویة
 ظفر طراز پادشاهی بدار الخلافه او را بجهت تمشیت مهمات
 بخشیکری آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح
 سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب
 ایدر (که مضاف صوبه احمد آباد گجرات است) با جمعی
 از امرا تعیین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

سرکشان گردن قرار پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داسن راهور
از غرور افزائی و ثبأ اندیشی با برخ از تهور گزینان از تنگنای
کوهستان برآمده عرصه مبارزت آراست - چپقلشهای سخت
از طرفین جوهر زدای همت و مردانگی گردید - فوج هراول
پادشاهی را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندی (که
مقدمه الحیش بود) دران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین
در کشید - نزدیک شد که چشم زخم عظیم (سد - آصف خان
با سرداران برانغار و جرانغار پای جلالت افشوده بکارزار
در آمد - مخالف باندازه توانائی گرد پیکار انگيخته غبار آلود
هریمت گشت - و در آخر سال بیست و سیوم عرش آشیانی
آردا از مزیت اعتبار و وقور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات
وخصم فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد
خان ناظم آنجا بدافع رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدین
قلیچ خان حاکم آن دیار رونق افزای جتود پادشاهی گشته
از چگونگی سپاه چراغ شناسائی افروزد - آصف خان کاربند
حکم پادشاهی شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره
از روی راستی و درستی می پرداخت - تا در سنه (۹۸۹)
نهمصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بدافع اجل
وسانید - از پسرانش یک میرزا نورالدین است - که چون

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکانی (رتبه چندی حواله)
 آصف خان میروزا جعفر فرمود نورالدین (که پسر عم آصف خان
 میشد) قتلها پیش خسرو زفته صحبت میداشت - و قرار
 داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآرد و کامروا گرداند
 پس ازان (که خسرو حواله اعتبار خان خواجه سرا شد)
 نورالدین هندوئی را (که نزد خسرو میرفت) همراه گردانیده
 هرکرا از فدائیان خسرو در می آورد بآن هندو نوشته میداد
 تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته
 خواستند که در اندازی راه قصد جنت مکانی نمایند - (اتفاقاً یکی
 از رفقا بتقریب کبیده (۲) خواجه ویسی دیوان شاه زاده سلطان
 خرم را ازین ماجرا آگاهی داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده
 بجنت مکانی رسانید - همان زمان باحضر آن خون گرفته حکم شد
 نورالدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چند
 دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که
 از پیش هندوی اعتبار خان برآمده) بالتماس خان جهان
 لودی ناخوانده در آتش انداختند - و الا کس بسپار
 پیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتی *

از غلامان هندوی سلطان محمود والی گجرات بود - چون

(۲) نموده [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید و در عزم خود معذور ساخته
 آرایش زنان بار خواره نمود - اعتماد خان بجبهت ملاحظه
 و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - از آنجا
 (که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهری اتصاف داشت)
پندریج پدایه امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد
 و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغداد
 برهان نام خادمی کشته شد و آن بد گوهر بهانه طلب سلطان
 دوازده امیر را نامه زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیل
 نرفته بامدادان یکجتهان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن
 شایان نیستی را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت
 اعتماد خان برای تسکین نایره فتنه و فساد رضی الملک نام
 خرد سال را از اراد سلطان احمد بانی احمد آباد بر سریر
 خلافت اجلاس داده بسطان احمد شاه مخاطب گردانیده
 و زمام مهمات دارائی بقبضه اقتدار خود در آورده جز نام
 پادشاهی بر رو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد
 برآمده بعید مبارک بخاری (که از اعظم امرا بود) پیوست
 و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده اداره داشت
 سرگردانی گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد از همان
 سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردی همواره با همدان خود

(۲)

مشورت قتل او میگرد - اعتماد خان آگاهی یافته پیش دستی نموده

از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) قهصد و شخصت و نه
 طفلی نهمو نام را (که از ان طبقه نبود) بحضور امرا آورده قرآن^(۲)
 برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش
 آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن
 پنج ماه سپری گشته بود - بدان قیام نمودم - ناچار امرا تصدیق
 نموده به سلطان مظفر ملقب ساخته به سلطنت برداشتند - و وزارت
 بر نهج سابق به اعتماد خان باز گردید - (اما مملکت را امرا میان
 خودها تقسیم کرده هر یک مستقل گشت - و با هم در افتاده
 غالب و مغلوب یکدیگر بودند *)

چون اعتماد خان سلطان را با اختیار خود نگاه میداشت
 چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده
 با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر
 سلطان محمود است چرا او را مطلق العنان نمی سازی) بدنازع
 برخاست - و آخر با اعتماد مرزبان باغیه (که از عرش آشنایی گریخته
 بار پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال
 سیف و سنان سلطان را گذاشته بدو نگر پور شتافت - پس از چند
 الف خان و چهار خان (که از امرای حبشیه بودند) سلطان را
 آورده به اعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

خان پیوستند - و ازو بجهت متوهم گشته بقتلش پرداختند
اعتماد خان ازین ماجرا آگاهی یافته سلطان را همراه گرفته
باحمد آباد آمد - چون آمرا با یکدیگر کمر منازعت چسب
پسندد میرزایان باغیه بشقیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته
(۴) بهرولچ و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت
میجست) روزی از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادی
(که طرف راجه داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
نوشته - که نذرو پسر سلطان محمود تیسست - من میرزایان را
طلبیده پادشاهی بر میدارم - امرائے (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التجاء آورد - و هنگامه شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کاره پیش رفت نمی شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازه طاقت او بیرون است - بعرض آشنایان
ملتجی گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نصد و هشتاد چون به پتن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرولچ شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

دوران نواحی سراسیمه میگشت (دستگیر مردم پادشاهی گزیدند
 اعتماد خان با دیگر امرای گجرات دل در دولتخواهی بسته رجوع
 دراهم و رؤس منابر را بقام اکبری مزین ساخته با امیران
 و سرداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود
 چون چهاردهم رجب این سال بملکه احمد آباد بقدم پادشاهی
 رونق گرفت برده و چانه‌افیر و سورت به قبول اعتماد خان
 و دیگر امرای قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر دست کاروانی
 خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید امرای
 گجرات (که بعد سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
 مدتی خلیج العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است
 که بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیارالملک
 گجراتی از همه سبقت جست فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهی
 اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - ادرا از نظر انداخته
 چند ^(۲) حواله شهباز خان شد - و در سال بیستم بتازگی مشمول
 عواطف فرموده ریاست دربار معالی مفوض بدو گشت - که آنچه
 از تعمیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معامله جواهر و مرمع آلات)
 بدیده وی او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری
 میر ابوتراب گجراتی مردم روانه حجاز شدند اعتماد خان (که
 از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

رفت - و این از مراجعت پیر گجرات با تظاع یافت - و در سال بیستم و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سر بلند گشته با جمعی از متصدیان روشناس عمده دستوری یافت - هر چند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز] که او نیز بکمال داشت - و دستداران یگرو فراوان چاره خود سوان گجرات نیازسته نمود - امروز (که عنصری پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) قورستان او بدین خدمت چگونه سزادار باشد [در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد در آمد شهاب الدین احمد خان عزیزمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم وزیر پرستاری در کمین جانگزامی بوده بمدارای ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته بپسیج آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلاقه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نان رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لوبه کاتی (۲) درگار میگذرانید) بسری برگرفته سر بشورش برداریم - هر چند کار آگهان با اعتماد خان برگزاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میروند و امرای کمکی هنوز نرسیده - آن سزادار که او را ازین سفر بازداشته

(۲) نهنگ [ب] لونه کاتی - و در [بعضی نسخه اکبرنامه] لونه کاتی و در [بعضی] لونه کاتی *

انقطاع را روزی چند بار باید را گذاشت - یا لختی خیزیده
برکشاده چاره شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگام ناسپاسان
فروهم نیامده بچستی و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید
هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بپایان کوده اند - او
خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر
بپاشوب گریان پیوست و آتش فتنه شعله ور گشت ناگزیر اعتماد
بخان بپرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصه گذشته
پیوست گروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه
غیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدرازده کوه
رسیده شهر را پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است)
سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالی پنداشته جلو ریز آمده
مستصرف گشت - و جمعیت فوادم آورده آماده بیکار گردید
و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشتر
از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش حقیقتی زده راه
پیروانی سپردند - و سخت سراسیمگی زر آورد - اعتماد خان
و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند
و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - نگاه پاره کمکی سپاه
و برخی مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از
پیشین حال پندیده گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

بر خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداری ایستاده مردم را
بسرکردگی شیخ خان پسر خود بکارزار شیخ خان فولادی فرستاده
چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج
شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعیین شده بود)
در پیوست - و اعتماد خان را در پٔن گذاشته با شهاب الدین
احمد خان روانه مقصود گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت
آنجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت
در هزار و پانصدی منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبری
او را چهار هزاری نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب
و نا درستی با قدری آراستگی و سادگی و فررتی معجون ساخته
گجراتی نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سرآمد آن کرده
گردانیده اند *

* امیر قثم الله شیرازی *

در حکمت نظری و عملی یکتای درکار بود - اگرچه در دانش گاه
خواجه جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شروانی و مولانا
کرد و میر غیاث الدین منصور شیرازی فراران شناسائی اندوخت
لیکن پایه دانش از آنها بلند تر گشت (۲) - علامی ابوالفضل چنان
سراید که اگر کهن نامه های دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهاد
و بران زلفها آرزو نبود *

* نظم *

* هم علم را بقوت عقلش سر تقدیر *

* هم عقل را بشوکت علمش علو شان *

عادل شاه بیجاپوری بهزاران خواهش از شیراز بدکن طایبید
و وکیل مطلق خود ساخت - پس از آنکه روزگارش سپری شد سال
بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب
عرش آشیانی بفتح پور رسید - غاصخانان و حکیم ابوالفتح پنده را
شده بملازمت آوردند - و بامضاف نوازش پادشاهی اختصاص
یافته در کمتر زمان بدرامت مصاحبت و پایگاه قرب و منزلت
برآمد - و بخندمت صدارت امتیاز گرفت - دحقر مظفر خان
تربیتی بازواجش در آوردند - گویند بسه هزاری منصب رسیده
و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکی بلند رتبه گردید - حکم
شد که راجه تودرمل مهمانت ملکی و مالی بصوابدید میر (در بره
کفن - و کهن معاملها) که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته)
بانجام رساند - میر فصله چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه
رعایا بود) برگذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب
عضد الدوله ناموری اندوخته برهنمونجی (اجبی علی خان مرزبان
خانندیس دستوری یافت - از آنجا بذاکامی برگردیده بخان اعظم
(که بتاخمت ولایت دکن و مالش سران آندیار تعیین شده بود)
پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

بد سلوکی پیش گرفت آن مهم نسقے درست تیافت - میر
 فرزادان آزار یافته سال سی و یکم اندوهناک نزد خانخانان
 بگجرات شتافت *

گویند میر بسراجم مهم دکن رخصت یافته بود - چون میان
 اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست
 نشست راجی علی خان از شاهده نفاق امرا لشکر دکن را
 بخود متفق ساخته بمقابلہ بر خاست - هر چند میر خواست
 اودا براه آرد صورت نیست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد
 که او را بکمک برد - بنابر وجه آه هم دست ندان - از انجا
 ناصیه سالی آستان خلافت گشت - سال سی و چهارم سنه (۹۹۷)
 نهمد و نود و هفت هجری وقت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه
 در شهر ماند - حکیم عای را در تشخیص و تجویز لغزش رفت
 صاحب بدوئی گوید چون خود حکیم بود بمنع حکیم مصری
 ممانع نشده چاره تبر محرق بهر سه نمود - و زندگی بسپرد
 در خانقاه میر سید علی همدانی گذاشته بودند - بحکم پادشاهی
 برداشته بر فراز کوه سلیمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند
 فرشته^{۹۹۷} بود تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بفرست میر بسیار
 متأسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند - که میر
 وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازہ سوگواری ما

که تواند شناخت - اگر بدست فردگ افتاده و همگی خزان
در برابر خواسته بآرزوی این سودا فزادان سود کرده - و آن
گرامی گوهر را بس ازان اندر ختمی (۲)
* نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده هر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *
شیخ فیضی در مرثیه او قصیده غرا گفته - این چند بیت
* نظم *

از انچه است *

* هرگز نموده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفه است نام مرگ بر بن قوم ترجمان *
* بر قد روح پیرهنه بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهنستان *
* بارهست بر حیات و غبارهست بر نشاط *
* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سال چون *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بذاخوان *

در طبقات آورده که امیر فتح الله (با آنکه در جمیع علوم
عقلی و نقلی در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود
نداشت) از نیرونجات و طلسمات ماهر بود - آبیائے ساخته که خود
حرکت میکرد - و آرد میشد - و آبیخته در صفت کرد که از دور

و نزدیک اشکال غریبه مرئی میگشت - و آنکه بیک چرخ
 دوازده بندوق پر میشد نیز از اختراع اوست - صاحب بدارنی^(۲)
 نوشته که میو دنیا دوستی بمرتبه داشت که با این بزرگرتبگی
 دست از معلمی صبیان نمیکشید - بخانه امرا رفقه بهسزان
 ایشان رسمی علوم میآموخت - و حرمت عام نگاه نمیداشت
 در جلو پادشاه تغذک بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید
 و در فزون پهلوانی رسمی میکرد - و مشهور است که میو
 با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت
 این کثرت آدای وحدت گزین نمی(سیدم) راه بایزد شناسی نهی بدم
 مهر در سنه (۹۹۲) نصد و نود و دو هلالی هجری تاریخ آهی
 وضع کرد - از دیرباز عرش آشیانی را اندیشه آن بود که در آباد بوم
 هندوستان تازه سال و مهر بکار آید - که تاریخ هجری با کهنگی
 از ناکاهی آهی میبخشد - و آغاز آن روز شصت اعدا و کلفت
 احباست - لیکن از انبوهی دانشوران رسمی که روائی تاریخ را
 ناگزیری دین پذیرند پیدائی نمیگرفت - میو و امثال او
 (که بآئین آهی گردیدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین
 بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمی گشت - بنای آن بر
 زیج جدید گرگانی گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

و سال و ماه شمسی حقیقی شد - و کیسه از میان برافشان
و نام ماه و روز فارسی بحال خود ماند *

* اسمعیل قلی خان ذوالقدر *

برادر خرد حسین قلی خان خانجهان از امرای اکبری است
در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده برگشت مردم
پادشاهی بتعاقب پرداخته اسمعیل قلی خان را زنده بدست
آوردند - و پس از آنکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفیت
پادشاهی اختصاص گرفته بهمراهی برادر مصدر کارها میشود
و چون خانجهان در صوبه‌داری بنگاله رخت هستی بوپست از
با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد الطاف گردید - و در
سال سیم بمالش الوس بلوچ (که راه سرتابی سپرده مراسم
اطاعت و پرستاری بجا نمی‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان
در آمد لخته بومیان تهرک پیش گرفته زود زین‌هاری گشتند - و سران
آن طایفه غازی خان و وجیه و ابراهیم خان دولت ^(۲) لازم
دریافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید
و در سال سی و یکم (که راجه بهگونمت داس را بهمن جندون
از حکومت زاباستان برگردانیدند) اسمعیل قلی خان بجایش
قرار یافت - اما او از گرم بازاری خام آرزوها بمیان آورده از نظر
افغان - حکم شد که برگشتی نشانده از راه بهکر روانه حجاز

(۲) نسخه [۱] و چهارم - و نسخه [ج] و چهارم *

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاری رو آردن - اگرچه پذیرفته شد
 لیکن از آنجا بازداشته بمالش یوسف زئی تعیین گشت - ناگاه
 از نیرنگی فاکمی اقسام بیمارها بعلمت فساد هوا در کوهستان
 سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش
 خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار
 بر جلالت^(۲) (روشانی) بمرتبه^(۲) تذلک گرفت که از تیراه بدین
 کوهستان در آمد زین خان بتلافی پیشین خجالت (که در هنگامه
 بیرون رهاون فموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور
 دستوری یافت که در دشت سواد جا گیرند - تا جلالت بهر طرف
 که رو گذارد گرفتار گردند - و اسمعیل قلی خان که تهاذه دار
 آن دشت بود از آمدن صادق خان قباء سگالی پیش گرفت
 و گذرگاه را خالی گذاشته روانه درگاه شد - ناگاه جلالت راه یافته
 بدرزن - ازین جهت اسمعیل قلی خان چند معائب گردید
 و در سال سی و سیوم بایالت گجرات سرفرازی یافت - و چون
 شاهزاده سلطان مراد در سال سی و ششم بدائلی مالوه دستوری
 گرفت اسمعیل قلی خان بپایه وکالت شاهزاده بلند نامی
 اندر خدمت - اما بامور اتالیقی نیازست نیک پرداخت - سال
 سی و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال
 (۲) در [نسخه ۱ کثر جا] روشانی آمده - و نسخه [۱] روستانی - و اغلب که
 روستائی باشد *

سي و نهم بکالبي که در تيولش بود دستوري يافت - تا آبادي
جاگير در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج
هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گرديد - گويد بسيار
عيش دوست بود - و در مآكل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف
تمام بکار مي برد - هزار و دويست زن داشت - چون بدربار
ميرفت مهر بر ازار بدن آنها ميگردد - آخر همه ستوه آمدند
و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهيم قلي و سليم قلي
و خليل قلي در عهد اکبري مناصب مذاسب داشتند *

* آصف خان ميرزا قوام الدين جعفر بيگ *

پسر ميرزا بديع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزويني
مشهور است - ميرزا بديع الزمان هم در زمان داراي ايران شاه
طهماسب مغوي وزير کاشان بوده - و ميرزا جعفر بيگ نيز همراه
جد و پدر بارياب مجلس شاه ميشد - در سال بيست و دوم اکبري
سنه (۹۸۵) نهمصد و هشتاد و پنج در ريعان شهاب تازه از عراق
وارد همد گشته همراه عم خود ميرزا غياث الدين علي آصف خان
بخشي (که از مهم ايدر را پرداخته بحضور آمده) ملازمت
پادشاهي دريافت - عرش آشياني بمنصب دويستي داخلي
آصف خان سراقراز فرمود - او بکم منصبي راضي نشده ترک
هجري و آمد و رفت دربار نمود - اين استغنا بر خاطر پادشاه
گران آمده بحال تباہ به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

معلوم داشت - و گناهگازس را که میفرستادند. اغلب زند
 بز نمیگشت (تعیین کرد) *

گویند مولانا قاسم کاهی سارواذالغری (که از کهنه شاعران بود
 و بکمال آزادی میزیست) در آگره برخوردی مستفسر احوال گشت
 چون معلوم کرد گفت تو نوزک جوانی - به بنگاله برو - میرزا
 گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
 زینهار توکل برو مکن - که همان خداست که مثل امام حسین را
 در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقاً میرزا چون به بنگاله پیوست
 خان جهان ترکمان صوبه دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر
 خان تربتی بجایش منصوب گردید - چندی نگذشته که بغی
 قاضیالان و شورش معصوم خان کابلی گرد نایبانی دران ناحیه
 برانگیخت - و بجائی کشید که مظفر خان در قلعه نازده در آمده
 محصور گشت - میرزا همراه بود - چون او را گرفته کشتند اکثری
 رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببدله گوئی و نکته سرائی
 ازان بازخواست رهائی یافته در فتح پور سیکری بسجود
 قدسی آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که
 بخواری و ناکامی بر آورده بودند - و او برهمین اقبال باز
 خود را بغتاراک دولت بست) بر خاطر پادشاهی پسندیده آمد
 در اندک زمانی بمنصب دوهزاری و خطاب آصف خان بر نواخته
 از تغییر قاضی علی بخشی بیگی بهیر بخشی گری علم اعتبار

افراخت - و بمالش (انا زمیذدار اودیپور تعیین شد - از سوانیب
 قلاخت و تاراج و قتل و اسیر و قبیقه فرو نگذاشت - و در سال سی و دوم
 (که اسمعیل قلی خان ترکمان بذابر خالی گذاشتن دره که جلال الدین
 درشانی ازان بدر رفت معائب گردید) آصف خان بجای او
 پتهانه داری دشت سواد تعیین گشت - و در سال سی و هفتم
 سنه (۱۰۰۰) هزار هجری (چون جلالت روشانی که نزد عبد الله
 خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه
 آغاز فساد نمود - و افغانان افریدی و ادرک زئی پیمان را
 گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او
 نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه
 تذبیه واقعی بجلاله نموده اهل و عیال ارا با وحدت علی (که
 برادرش می گفتند) و دیگر خویشان و یکجہتان او قریب چهار صد
 کس دستگیر ساخته بحضور آوردن - و در سال سی و نهم (چون
 کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد
 قلی افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشی تختخواه شد)
 آصف خان دستوری یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران
 درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد
 او جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خروار و هریک
 بیست و چهار دام قرار داده بشایستگی تقسیم اقطاع نموده

در سه روز از کشمیر بـلاهور رسید - و در سال چهل و دوم
 چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه در بویرانیه آردن
 آشفته خار بـهـمـست آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل
 و سه (۲) هجری از تغیر رای پتنداس
 و در سال چهل و چهار هجری تمام سرانجام داد
 و در سال چهل و پنج هجری بهرامشاه سلطان سلیم خیال
 بقی از سر را بـهـمـست لغزیت مریم مکانی بملازمیت پدر
 بزرگوار رسید و درازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول
 عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبه گجرات در تیرول
 خود گرفته صوبه آله آباد و بهار را (که بـه حکم متصرف است)
 وا گذارد - چنانچه صوبه دارى بهار بنام آصف خان مقرر شد
 و بمنصب سه هزارى امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون
 سریر خلافت بجلوس جهانگیرى رونق گرفت طلب حضور گشته
 باتالیقی شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تذبیه
 رانا (که سهم سردست آنوقت بود) تعیین شد - اما بذایر شورش
 سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده
 هجری هنگام انتفاض الویه جهانگیرى بکابل از تغیر شریف خان
 امیر الامرا (که به بیماری صعب در لاهور ماند) بخدمت والای
 وکالت و منصب پنج هزارى و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

گشت - و (چون دنیا داران دکن خصوص ملک عذیر هبشی بعد
 فوت مرش آشیانی از کم فرصتی و قابو جوئی قدم جسارت
 و جرأت پیش گذاشته بسیاری از محلات بالا گهاک را از تصرف
 اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازی و شورش طلبی
 در آغاز کار باطفاى نایره نپرداخته و گذاشت - تا آتش فتنه
 بالا گرفت - و پس از آنکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید
 استدعای کمک نمود) جنت مکانی سلطان پرویز را با تالیقی آصف
 خان میرزا جعفر تعیین فرموده اعظم امرا مثل راجه مانسنگه
 و خانجهان لودی و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یک
 بافراده تسخیر ملکی را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن
 یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات
 کاره صورت نبست - بلکه بعلمت نفاق امرا هر مرتبه که لشکر
 ببالا گهاک بردند بزبونی و (سوائی برگشت - و با آن همه سر
 و سرداری بسبب اختلاف آرا از آصف خان تذبیر پیش رفت
 نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری
 ۱۰۲۱
 در همان جا باجل طبعی در گذشت - صد حیف ز آصف خان
 تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب
 یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تذو و فطرت بلند از شهره
 آفاق - خود میگفت هرچه من بدیده نفهم بیمعنی خواهد بود
 گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کلادانی

و اجرای مهمان‌های و مالکی ید بیضا داشتند - و بظاهر و باطن
آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - با اعتقاد جمعی بعد
از شبیخ نظامی گنجینه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسی نگفته
در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید *

* نظم *

* هوس مطلق عذاب شد شوق خود کام *

* سر دست صدم بگیرفت با جام *

* چنین بے نقل دادن باده تا کی *

* بده بوسه که هم نقل است و هم می *

* فتادش تن ز قاب شرم در تب *

* ز نام بوسه زن تپخاله اش لب *

* ملک بگیرفت و شوقش کرد سر مست *

* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *

* صدم هر دم ز آب دیده آن شب *

* ز نقش بوسه شسته دامن لب *

این چند بیت نیز از دست *

* نظم *

(۲)

هر کس که شبی نشست با تو * بسیار بزر ما نشیند

تا با چو توئی توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند

از حق مگذر نمی توان دید * با دلبر اگر خدا نشیند

جعفر ده کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بر روی ز یک تغافل *

* در بوالهوس شناسی باشد محک تغافل *

گویند شوق به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت
 نخل و نهال بدست خود می نشانند - اکثر درز بیل در دست
 کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری و پسین
 یکصد سپیلی را از محل بنزاردن - از اناث و ذکور اولاد بسیار
 گذاشت - اما هیچ کس از نسرانش پیش آمده نکرد - میرزا
 زین العابدین بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده
 در سال دوم شاه جهانی از سرمایه زندگی تهی دست شد - پسرش
 میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعور را خوب
 میگرفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغف داشت - میان
 او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقی پسر سیف خان اختلاط تمام بود
 اعلیٰ حضرت اینها را سه یار می نامید - آخر ترک منصب
 نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیایی بسالیانه موظف
 فرمود - و در عهد عالمگیری باضافه سرافرازی یافت - در سنه
 (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانه حیاتش لبریز گردید
 از دست *

* نمی دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

* (۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافی نوشته *

* کجی که باب سردار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن *

* همین که تیشه بر دیو زد سخن باقی است *

* هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر *

* هنوز رسم خود آرائی چمن باقی است *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلیٰ حضرت بمقتضی هزار و پانصدی هزار سوار فایز گشته بمذلل خاموشان جاگزید - و دیگر میرزا علی اصغر است - که در همه برادران عباس و نامتقید بود - زبان با اختیار نداشت - حرف بی صوفیه و بی محل بسیار میزد - در یساق پریخته میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازی نمود - پس ازان در مهم چهار بنده تعیین گشت - چون قلعه دار دهامونی در تاریکی شب بدر وقت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - فاجار خاندوران به ممانعت ناراجیان بقلعه درآمد - شخصی از سمت جنوبی فریاد زد که در یکی از برجها جمعی از مشهوران ظاهر میشوند - علی اصغر گفت که من رفته و سنگبر میکنم - هر چند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشته بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه برآمد

(۲)

ناگاه گل مشعلی (که غارتگران روشن کرده به پژوهش مال میگشندند)
 بنایار بارت (که در نه برج بود) آفتاده آتش گرفت - تمام -
 آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت
 برید - علی امیر با برخی از همراهان و جمعی از غارتگران که بالای
 دیوار بودند بهوا زفته متلاشی شد - صبیح سعید خان بخشی
 در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عقیقه فرسائیده بود
 بعد ازین دانه بحکم پادشاهی خاندوران بعد خون در آرد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی قهّامی شیخ ابوالفضل اسم - در خدمت پدر
 تربیت یافته - در سال سی و پنجم عرش آشیانی برادر زاده
 سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوکانی دادند - چون پسر از
 متولد شد پادشاه به بشوئی مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار
 بود از پهلوانان عجم - در هنگامی (که شیخ ابوالفضل بصیحه سالاری
 دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کاری
 از میدان و هرجا ضرور میشد شیخ عبدالرحمن را میدوانید - و او
 به تیر روی پهلوانی و آگهی سرانجام گزیده میداد - در سال چهل
 و ششم (که ملک عنبر حبشی علی مردان بهادر حاکم تلنگانه را
 در آریزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را
 با فوج جراز از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

که در پته‌ری بود برافاقتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن با اتفاق
 شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب بآب مانچرا
 با ملک مختبر در آویخته لوای قتل و نصرت برافراخت - الحق
 شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار دانی در دست اندیش روزگار شیخ
 بود - با آن همه ذخیره خاطر (که جنت مکانی را از جانب پدرش
 بود) در ایام فرمان رانی ایشان بزر خدمت و حسن پرستاری
 بل بمقتضای ارچی طالع و بخت‌مندی خود را مورد التفات پادشاهی
 گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزار پی سرفرازی یافت
 و در سال سیوم باضافه منصب و صاحب موبیگی بهار و پنده از تغیر
 اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکھپور که شصت کره‌هی
 پنده است بتازگی از پیش گاه خلافت و جهان‌بانی بجاگیر او
 مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسی و غیلت بیگ را (که
 بخشی و دیوان آن صوبه بودند) با جمعی از منصب داران
 دران بلده گذاشته خود بگورکھپور نهضت نمود - اتفاقاً قطب
 نام مجهول از مردم اوچمه (۳) در زی دریشی بولایت اجینه که
 در نواحی پنده واقع است رسیده خود را سلطان خسرو را نموده
 بانواع مواعید مغسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود
 متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمعی فراهم آورده بجناح استعجال

(۴) در [بعضی نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچمه (۴) در

[بعضی نسخه] اجینه - یا اجینه باشد .

(۳) به پلّه شنافه یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسی از آسیده سری
 باستحکام قلعه نیارست برداشت - با غیاث بیگ از راه دریچه
 خون را بکشتی رسانیده راه فرار سپرد - مفتاحان اموال افضل خان
 و خزانه پادشاهی را متصرف گشته ضلای دان و نهش در داده
 بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمحزون استماع این خبر
 بمالش از گرم و گیرا روان آورد - آن جعلی قلعه را مستحکم ساخته
 نمود با فوج در کنار آب پس بن عرصه نبود آراست - و باندک
 زن و خورده سر رشته جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار
 خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن
 رحیم العاقبت دست و پای زده چاند کس را ضایع ساخت
 و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت مکانی
 رسید فرمان شد که بخشی و دیوان را با مضمیداران (که در
 هراسم شهر مسامله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده
 معجز پوشانیده و ازونه بر خر نشانده روانه درگاه سازند - و در
 شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر
 نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز
 هاراضه طاری شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک
 ملازمین مدتی گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فدا
 بملک بقا پیوست *

* اسلام خان چشتی فاروقی *

شیخ علاء الدین نام داشت - از نبأثر شیخ سلیم فتح پوری سمت
 بوفور اخلاق مرضیه و فزونی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشاق
 خود بود - و بپمن نسبت کوکلتاشی خدمت مکانی به منصب
 پادشاهی و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیره
 علامی فهامی شیخ ابوالفضل بار مذسوب بود - چون سریر خلافت
 بجای جهانگیری زینت پذیرفت بخطاب اسلام خانی و منصب
 پنج هزاره بلند رتبه‌ی یافته بصوبه‌دارخی بهار چهره مران افریخت
 و در سال سیوم از انتقال جهانگیر قلی خان لاله بیگ بصاحب صوبگی
 مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان
 شیر شاه در تصرف اسرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیانی
 عساکر گران و جنود سنگین بسوی نوییان عظام تعیین یافت
 و مدتها تلاش و تودد عظیم و قطره و پویه سترگ بکار رفت
 تا آن فیه مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدات
 مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهانی نامه به بزرگی
 برآردن مکرر با افواج پادشاهی مبارزتها نمود - خصوص در ایام
 حکومت راجه مانسنگه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانیده
 خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوج
 بسردارخی شیخ کبیر شجاع خان (که قرابت تربیه با خان مذکور
 داشت) با امرای کمکی از اکبر نگر ترتیب داده بر سر او تعیین نمود

و به نیرودی پردلی و شهابت آن شجاع متهور پس از جنگی (که
 ماحمی کارنامه رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال
 خان مذکور (قمری) کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم هوا
 شتافته برادرش زینهار ی گردید - در جلدی این نیکو خدمتی
 در سال هفتم بمنصب شش هزار ی عام امتیاز افراخت - و سال
 هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجری ایم زندگیش
 بسر آمد - نعش اودا به فتح پور سیکری که مولد و مدفن
 نیاگان اوست نقل نمودند - احوال اود از نوادر حالات است - صلاح
 و انتقای او بمرتبه بود که غالباً در مدت العمر بمسکر و منهبی
 ارتکاب نموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیه تمام موبه^(۲)
 بنگاله را (از لوی و هورکزی و کنچنی و قومنی) بهشتاد هزار
 روپیة در ماه نوکر کرده سالی نه لک و شصت هزار روپیة بآنها
 میسرانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشه بخششی گرفته
 می استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائی رسانیده بود که
 جهور که درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمه سلاطین است بعمل^(۳)
 می آورد - و فیلان را بجنگ می انداخت - و در لباس تکاف نمیگردد
 زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن می پوشید
 و از طعام تصرفی یک هزار لنگری بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۲) نسخه [ب ج] رقاصه تمام (۳) نسخه [ب] جهور که درشن خیمه

خاص و عام و غسلخانه *

پیش او نان جوار و باجری و ساگ و خشکۀ برنج سااهی
می‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داری بنگاله
بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم
(۲)
شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زاد
شیخ ابوالفضل میشد - مدتی تعینات دکن بود - در آخر عهد
جهانگیری بقلعه داری آسیر مأمور شد - دختر شیر خان تونور در خانه
داشت - بار ساخت - برادرانش همشیره خود را از خانه او بردند
با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط
عهد اعلیٰ حضرت بقابر وجه از جاگیر و منصب دو هزار
هزار سوار افتاده نقدی مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
مزار شیخ سلیم چشتی قیام می نمود - در سال بیست و چهارم
در گذشت - برادر علایی او شیخ معظم بتولیت روضه مذکوره سرافرازی
یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل
و اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
سموگده (۳) که با دارا شکوه در فوج التمش بود در عین گرمی
کارزار مردانه نقد هستی بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکنی *

از اراد میر سید محمد جونپوری ست - بسبب مصافحت

جمال خان حبشی بمراکب سترگ دنیوی متقاعد گردیده در شجاعت و سخاوت علم اشتیاق افرامت - گویند چون در عهد مرتضی نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسین سزواری که احمد نگر را بود بخطاب میرزا خان مخاطب گشته بمتصب پیشوائی آن دردمان بلند رتبه گردید از بد سرشتی و تبه رائی میران حسین پسرش را از درلقابان برآوردن با احمد نگر سریر آرا ساخت - و مرتضی نظام شاه را بتعذیب تمام روانه عدم نموده (یاده بر سابق علم استقلال و اقتدار افرامت - پس از چند صفتان مزاج طرفین را از یکدیگر منحرف ساختند - چون حسین نظام شاه از کوتاه فکری و ناتجربگی کلمات تهدید آمیز اکثر بر زبان راند میرزا خان علاج واقعه را پیش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقید ساخت و اسمعیل پسر برهان شاه را (که او در آن دم از دست برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته ملازم عرش آشیانی بود) تخت نشین آن مملکت نمود - و روز جلوس سایر امرای مغل را بقلعه طایفه بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشی که منصبدار صده بود با دیگر دکنی و حبشی اتفاق کرده بر دروازه قلعه احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسین نظام شاه را ندیده ایم - او را بنمائید - میرزا خان از غایت نخوت و استکبار

(۲) نسخه [۱] علم استقلال در اقتدار افرامت (۳) نسخه [ج]

در جواب بجانگ و جدل پرداخت - چون کاره پیش نرفت
 (۲) ناچار میرزا خان سرحدین نظام شاه را بر سر نیزه کرده بالای بروج
 نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسی که برای او نزاع دارید
 پادشاه ما اسمعیل نظام شاه است - برخه بمشاهدت این حال
 خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده
 عثمان پادشاه را بدست خون باید آورد - و الا مال و ناموس ما
 در معرض تلف است - بمعی او بلوای عام گشته بدروازه قلعه
 آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها
 داخل قلعه گشته غریب کشتی غریب نمودند - میرزا محمد تقی
 (۳) نظیری و میرزا صادق اردو بادی و امین اعزالدین استو بادی را
 (۴) (۵) (۶)
 (که هر یک بمنصب پیشوائی و امیری رسیده) دران عصر بکمالات
 (همی در اقلیم سبعه نظیر خود نداشت) یا بسیاری از وضع
 و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا
 خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده
 سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوی مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی
 اسمعیل شاه بقبضه اقتدار خون آورده او را (که کوچک سال

(۲) در [بعضی نسخه] سرحدین را (۳) در [بعضی نسخه] نظیری (۴)

نسخه [ج] از دوابادی (۵) نسخه [ب] عزالدین (۶) در [بعضی نسخه]

بودند. نیز بمذهب خود خوانده خطبه اثنا عشریه را برآنداشت
و بتزبیت طایفه مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار
مهدوی جمع ساخت - در آن هنگام این قوم از هر جانب باخود نگر
رو آوردند - سید آلهاد (که از احفاد میر سید محمد جونپوری است
که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن
گردید - چون سید آلهاد بزهد و ریاضت و تقاوت و پرهیزکاری
شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهم رسانیده دختر خود را
بپسرش سید ابوالفتح تنبیه نمود - آن سیزده زاده یک مرتبه
بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون
برهان شاه از هرچ و مرج دکن و قرمان روانی پسر واقف گردید
از عرش آشنایی رخصت گرفته بولایت مورثی در آمد - و بامداد
راجه علی خان فاردی و ابراهیم عادل شاه در حوالی (رهنگهیره
یا جمال خان جنگ نموده لڑای چیرگی برافراخت - از قضا
جمال خان بزخم تنگ کشته گشت - و اسمعیل نظام شاه دستگیر
۹۹۹
گردید * * * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را راج داده بقتل
مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانه
نام و نشان آنها نماتد - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر
جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

استادان از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده
 سلمی از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علی آقا
 تروکمان را بر سرش تعیین کرد - اتفاقاً علی آقا کشته شد - سید
 ابوالفتح خیابان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت
 ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تقاضا پرگنه کوکاک
 مستمال نموده پس از چند روز در مقام غدر شد - سید بافتضای
 و تمت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور
 ایغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامی داشته منصب
 پنج هزاره تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان
 به نیولداچی مانکپور و صوبه دارئی آله آباد مامور گشته دران دیار نامه
 بشجاعت و مردانگی برآورد - و در سال هشتم جهادگیوی بهمراهی
 شاهزاده سلطان خرم بهمم رافا تعیین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار
 و بیست و سیوم هجری در تهاغه کوتلهمیر بیمار گشته در
 پور ماندل در گذشت *

میر سید محمد جونپوری سرچشمه مهدویه است - او یسی
 بود - از فرادان روحانیه فیض بر گرفته بر صوری و معنوی علم
 چیره دست آمد - برخه مرید و خلیفه شیخ دانیال دانند - که
 خلیفه راجی حاکم شاه مانکپوری است - حنفی مذهب بود
 در (اخر ۹۶۰) نهصد و شصت هجری از شوریدگی حال
 و غلبه وقت دعوی مهدویت کرد - بسیاری به او گردیدند

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمدن ازان دعوی برگشت
اما جمعی (که زمان صحو ادراک نذمونند) بر همان اعتقاد ماندند
بقوتی بر آنکه مراد او از (انا مهدی) مهدی هادی ست
که مهدی موعود بلسان شرع - و بعضی گویند که در واقع بسید نذمونند
که هائیکه میگفت (انا مهدی) لهذا دانست که من مهدی
موعودم - و مدتی برین بوده از جونپور بهجرات شتافت - سلطان
محمود کلان والی آنجا به نیایش برخاست - از تذک چشمی
زمانیان بهند نیازست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان
راه بهجاز رود - در آذای سفر بر روی کشف شد که این شخص
ابطلا بوده - بمیدانی که همراه بردند گفت حق تعالی خطر
مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت برگردم همه را
از آنچه خوانده ام بر گردانم - چون بغراه رسید در گذشت
و همان جا آسود - جهل ضلالت کیش بیشتر از افغان پنی
و لکنه از قوم دیگر ادرا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را
لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکی از مقتدای این طایفه
اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئله ما لکن فی
قواعد و اصول چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود
ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهیب اربعه است *

✽ احمد بیگ خان کابلی ✽

پنجتنائی ست - و اباً عن جدّ خانه زان دودمان تیموریه
 فیماگذش درین سلسله برتبه امارت رسیده - جدش میرغیاث الدین
 قریخان از آمرای صاحب قرانی بود - مشارالیه مدتها در کابل
 بموافقت میرزا محمد حکیم گذرانیده - و داخل یکهای میرزا
 بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقریب
 و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس
 از فوت میرزا محمد حکیم بآستان پوسی اکبری استسعاد یافته
 بمنصب هفت صدی کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه
 (۱۰۰۲) هزار و دو هجری (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان
 رضوی بجاگیر داران متفرقه تناخواه شد) سر حلقه آنها او بود
 پستتر چون همشیره میرزا جعفر آصف خان بعقد از دراج خود
 در آردن ثروت و مکنت دیگر بهم رساند - و اعتبار او افزونتر
 پیدا کرد - و در عهد جهانگیری درجه پیمای ارج امارت شده
 به منصب سه هزار و خطاب خانی علم اشتهار برافراشت
 و بحکومت کشمیر چهره ناموری برافروخت - و در سال سیزدهم
 معزول شده بحضور رسید - و پس از چند سال دور حیاتش
 سپری گردید - چون مردانه بود و بفضل و کمال بهره‌مند
 هفتصد سوار چیده با خون داشت - پسرانش همه سپاهی
 و دلادر - سرآمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ اسمی که

پمختهای مراتب منصب رسیده فخر دود خود گردید - و احتیاجی
 نام نیاگان خویش نمود - برخی اوضاع و اشیاء را بغام او تا حال
 در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است
 احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش
 محمد مسعود فامی در جنگ افغانه تیراه بکار آمده - (۲)
 پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلوس
 شاه جهانی باضافه پانصدی دو صد و پنجاه سوار به منصب
 در هزاری هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال
 دوم باضافه هزار سوار و فوجدار می جمو سر بر افراخت - و پستو
 اضافه پانصدی یافته در سال چهارم بشهرستان نیستی شتافت
 و پسر دیگرش ابوالقاسم است - که با برادر کلان خون سعید خان
 بهادر می بود - در سال پنجم تهاه داری پایان جنگش یافته
 در سال پانزدهم چون قلعه قندهار بتصرف پادشاهی در آمده
 در جایزه جنگی که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب
 بهادر ظفر جنگ و او بامل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازی یافت *

* اعتماد الدوله میوزا فیات بیگ طهرانی *

(۳)
 پسر خواجه محمد شریف هجری تخلص است - که در مبادی

(۲) نسخه [ج] پسر دیگرش (۳) نسخه [ب] پسر خود محمد

شریف هجری تخلص است *

حال بوزارت قاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی نگار
که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهده کاردانی
و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهم برای رزین او
تفویض نمود - و پس از قوتش قزاق خان پسرش خواجه را
صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپری گشت پرتو
الثقات شاه طهماسب صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت ساله
یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت

اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهمصد و هشتاد و چهار
در گذشت * یکی کم زملاّن وزرا * تاربغ است - برادرانش خواجه
میرزا احمد و خواجگی خواجه اند - اولین پدر میرزا امین مولف
هفت اقلیم است - کلانتری (۲) ی با تصدی خالصه داشت - طبعش
موزون بود - شاه از کمال عاطفت می فرمود * * بیت *

میرزا احمد طهرانی ما * ثالث خسرو و خاتانی ما

و دوهین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که
در شاعری مسام و مشهور است - و خواجه را در پسر بود - آقا
محمد طاهر و صلی تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف
بغیاث بیگ - که با صبیّه میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود
بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی روزگار با در پسر و یک دختر
بطریق قرار روانه هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

به ترتیب انجامید که همگی دو استر سوار پی بودند - که بنوبست سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیحه دیگر مهرالذها نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشی که بعرض آشیانی روشناس بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید (۲) معرفی نموده به ملازمت پادشاهی کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدی رسیده سال چهارم دیوانی کابل ناهزن شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزار پی و دیوانی بیوات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکانی رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتماد الدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیر الملک شریک دیوانی سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) دوازده شازده هجری محمد شریف پسرش از تپه خردی با جمعی متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورد که زود گرد شکافته شد - و راز مخفی برهلا افتاد - جنت مکانی او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانه دیانت خان محبوس گشته بجزیمه دو لک درپیه رهایی یافت - چون دخترش مهرالغصا زوجه شیرافکن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید از اینجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهی بود چنانچه در احوال شیرافکن خان ثبت افتاد) خواستگاری بمیان آمد

از بدعوی خون شوهر ایستادگی نمود - چنت مکانی بذابر آنکه
 قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب
 فرموده بسلیمه بیگم والدۀ سببی خود بخشیده - (روز چذد
 بناکامی گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
 و بیست هجری بتازگی نظر فریب گشته کهنه خواهش نوی گرفت
 و دیرین آرزو تازگی پذیرفت - بهزاران سور و سرور بزوراج در آمد
 اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب
 این نسبت خاص اعتماد الدوله بوکالت کل و منصب شش هزار
 سه هزار سوار و علم و نقاره بلند پایه گردید - و سال دهم بعنایت
 مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز
 گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یک هزار و سی و یک (که
 مرتبه دوم گاهگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهی شد)
 چون حدود سبیا مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعه
 کانگره متوجه گشت - (روز دیگر بذابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ
 شده آثار یاس از چهره احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم
 شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعبادت
 تشریف بخانه اعتماد الدوله ارزانی داشت - وقت سمرات بود
 گاه از هوش ویرفت - و گاه افات می شد - بیگم بجانب پادشاه
 اشاره نموده پودر گفت - که میشناسید - از در چنین وقت این بیت
 (۲) یا سبیا باشد (۳) نسخه [۱] در چنان وقت

* نظم *

انورجی خواند *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بید مہتری *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچہل و یک کس
بفرزدان و خویشان او خلعت ماتمی عذابت شد *

اعتماد الدولہ اگرچہ شعر نمی گفت اما تتبع شعر متقدمین
بسیار کردہ - در انشا ید طولی داشت - و شکستہ را متین و آبدار
می نوشت - و خوش محاورہ رنگین صحبت شگفتہ زر بود - جهانگیر
پادشاہ میگفت کہ صحبت او بہ از ہزار مفرح یا قوتی است
و با نریسندگی و معاملہ فہمی نیک اندیش کار روا بود
و خوش سلوک پسندیدہ معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس
با دشمن ہم عداوت نمی کرد - و اصلاً غضب نداشت - بند و زنجیر
و تازیانہ و دشنام در خانہ اش نبود - اگر ہمہ واجب القتل
بودہ ہمین کہ بدو ملاتجی شدہ یا ہفتہ مجرائی او گشتہ
وہائی یافتہ بمطلب خود رسیدہ - و با این ہمہ آسایش طلب
نبود - ہمہ روزش در جزر سی و نوشتن میگذشت - در دیوانی او
مخاسبۂ عمال پادشاہی کہ از مدتہا ملتوی بود انفصال یافت *

نور جہان بیگم با حسن صوری خوبیہای معنوی بسیار داشتہ
برسانی طبع و درستگی سلیقہ و شعور آند و فکر بجا یگانہ روزگار

بود - پادشاه میگفت تا او بخانه من نیامد زینت خانه و معنی
 کدخدائی نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس^(۲) و اسباب تزئین و تقطیع
 که معمول هند است اختراعی و ابداعی او است - مثل دو دامنی^(۳)
 جهت پیشواز و پنجتولیه جهت آروزی و بادله و کناری و عطر
 و گلاب که بعطر جهانگیری موسوم است و فرش چاندنی همه
 وضع او است - و بمرتبه پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود
 که جز نامه از پادشاهی بجهانگیر نماند - مگر میگفت که من
 سلطنت را بذور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم
 سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و فی الواقع بغیر از خطابه
 آنچه لوازم فرمان روائی بود بیکم بعمل می آورد - حتی در جهردکه
 نشسته صجری او را میگرفت - و سکه بنام او زدند * * نظم *
 * بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *
 * بنام نور جهان پادشاه بیکم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت (تم می یافت - حکم علیه عالیه -
 مهد علیا نور جهان بیکم پادشاه - و بقدر سی هزاری منصب
 معالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند
 نصف ممالک متروکه پادشاهی بود - جمیع خویشان و مغسوبان
 این دردمان حتی غلامان و خواجه سرايان منصب خانی و ترخانی

(۲) نسخه [ج] لباس تزئین (۳) در [بعض نسخه] دو دامنی (۴) نسخه

یافتند - هیزه کنیز دائمی دل آرام مرضعه بیگم بجای حاجی کوکه
صدر اناث شد *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزید *

* بکمن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزی که
بکمام میرفت سه هزار (رپیّه خرج مقوری بود - و در محل
پادشاهی از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود
باحدی و چیلّه عقد کرده داد - اما هر چند نسوان صاحب ملکات
رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این
همه خوبیها آخر خمیرمایه شورش و آشوب هندوستان گشت
چه دختره که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور
خرد جنت مکانی داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج
جهانگیری را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه
بلند اقبال شاه جهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید
که بفرج کشی و قتل و جدال انجامید - و عالمی بچار صرحه فنا
فرود رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس
صاحب قرآن ثانی (زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهایی بیکاماش
مترتب نگشت - پس از جلوس اعلیٰ حضرت بسالیانۀ دو لک (رپیّه
موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکانی جز لباس سفید نپوشید
و در مجالس شادی با اختیار خود نذشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگی در لاهور
و دیعت حیات سپرد - و در مقبره (که در حوالی روضه جنت مکانی
خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته
مخفی تخلص میکرد - از سمت *
* نظم *

* دل بصورت ندهم نا شده سیرت معلوم *

* بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *

* زاهدان هول قیامت مفکن در دل ما *

* هول هجران گذرانندیم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکانی بود - و از صغر سن پادشاه
بپرستاری اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده
بمحسور آمد و هنگام نهضت پادشاهی از لاهور بکابل شریف خان
امیر الامرا (که خسرو سپرد او بود) بنابر بیماری در لاهور ماند خسرو
حواله موصی الیه شد - نامبرده ابتدا بمنصب در خور سرفرازی
یافته سال دوم حوالی گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال
پنجم به منصب چهار هزار و هزار سوار کامیابی اندوخت - و سال
هشتم از اصل و اضافه پیاپی پنج هزار و دو هزار سوار شاد کاهی
برافراشت - و سال نهم باضافه هزار سوار بر فراز بلخ در تبگی برآمد
و سال هفدهم به منصب پنج هزار و چهار هزار سوار فایز شد
چون بمیدار پیر گشته بود بتفویض صوبه داری مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سرافندکار بآسمان رسانید - و سال
هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت
ملازمت پدر نمود - و فیما بین بآتش افروزی جمعی شعله فتنه زبانه
بر کشید) پادشاهزاده بغتم پور رسیده توقف داشت - و پس از
رسیدن افواج پادشاهی طرح داده بیک سو مایل گردید - پس از آنکه
مردکب خسروی بذواحمی اکبرآباد رسید از چون در حراست آنجا
شرائط نیکو بندگی بتقدیم رسانیده بود از اضل و اضافه بمنصب
شش هزار پذم هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسب
و فیل درجه اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتم جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه
جنت مکانی ببخشیکری و واقعه نویسی احمدآباد گجرات مامور شد
در آن هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه دار آنجا چهار بخشی را (که
میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از
کارشناسی و زمانه سازی اصلا ثام تعلقه نگرفته هر روز بمجری
میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعه قیام
نمی نمایی - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب
میخواهم - شیخ برکیل حضور بر نوشت که هرچه او با اعتماد الدوله
نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای
شیخ هیچ بقلم نمی آردن وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده رضعی و سنجیده روزگاری میرزا استخوان
 نموده مهمات منصبداران بار را گذاشته خویلی و فیل و نقد از خون
 رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهمانی در خانه میرزا رفته
 جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم
 (که از سرکار خون فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس
 دستکمی بزام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشی نمایند
 پنججاه هزار روپیه در تحت اسم خون و پنججاه هزار روپیه بزام
 دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران تفریق فرموده
 بمقتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانه من این مبلغ بمیرزا
 برسانید - و شما بمردر تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مگرد
 بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاروی برآورد - چون
 سلسله اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال
 نهم به منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و بخطاب خان
 سرفراز گشته بخدمت بخشیدگری حضور اختصاص یافت - و
 بتدریج به منصب والای پنج هزاروی و خطاب ابراهیم خان
 فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اردیسه
 دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تانگانه عازم
 بنگاله شد احمد بیگ خان برادرزاده او (که بذیابیت اردیسه

می برداخت) بر سر زمیندار گروهه (۲) (فقه از سنوح این امر
 غریب به پهلای (که حاکم نشین آن صوبه است) (۳) رسیده بنده
 و بار خود برداشته بکشتک (که درازنه گروهه است) شتافت - و چون
 استعداد مقاومت در خود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده
 باوقیسه در آمده بابراهیم خان مصحوبه جان نثار خان و اعتماد
 خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر
 مویکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر
 همه جولانگاه نگاهیه بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه
 واقع شده سرسری نمی توان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن
 حضور داشته باشد تعرض بدر و تصرف بمال و ناموس او نیست
 و اگر توقف را اصلح داند بهرچا که درین ملک اقامت گزیند بدر
 مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت ریاست شاهیه از
 قهاکه بکبرنگر آمده بود) در جواب معرض داشت - که فرموده
 حضرت ترجمان احکام الهیه است - و جان و مال بندها بحضرت
 تعلق دارد - اما آئین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی
 سد راه من شده - نه بملازمیت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود
 داده روی خجالت بامثال و اقربان توانم نمود - و چون پادشاه
 این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگانی مستعار مجهول الکیمیت

(۲) در [بعضی نسخه] کرونیه - و در [بعضی] کردهه (۳) نسخه [۱]

که معلوم است چه مانده - نمی توان در کار وای نعمت تهران
 ورزید - زاپار سرخود را پاندا از سم ستوران موکب اقبال ساخته
 میخواستیم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزانی باد
 چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتی عظیم داشت
 ابراهیم خان بمقبره پسر خود [که یک گروهی قلعه بر کنار دریای
 کتک (که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتی بفصل مذکور
 افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست
 تا از جانب دریا کمک نوازه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده
 و پهای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده
 پرتو نرول افکنده بهادران را به محاصره آن محوطه برگماشت
 پس از آنکه از درون و بیرون نیروان قتال التهاب گرفت عبدالله خان
 فیروز جنگ و دریا خان دهانه (بخاطر آنکه آنطرف آب زه و زان
 اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان
 سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام باو پیوسته بود)
 از حصار برآمده عرصه کارزار آراست - جنگی عظیم بمیان آمد
 احمد بیگ خان مردانه استاد زخمها برداشت - ابراهیم خان
 از مشاهده این حال تاب نیارده جلو انداخت - درین تاخیر
 سر رشته انتظام از هم گسیخت - بیشتره همراهان دست بکار
 نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودی پای همت

(۲)

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلكه بر آرند راضي نشد
و گفت كه وقت من مقتضى اين كار نيست - چه به ازين كه جان
در كار آقا سپري شود - هنوز سخني تمام نشده بود كه از جوانب
هجوم آورده بزخمهاي جان ستان كارش تمام ساختند - چون عيال
و اموال ابراهيم خان در قعاكه بود احمد بيگ خان خود را
درانجا رسانيد - شاه زاده نيز از راه دريا بدان سو راهي گشت
ناگزير مشاراليه ملازمت دريافت - و قويب چهل لك روپيه نقد
سواي ديگراجناس از اقمشه و فيل و غيره بقيد ضبط شاهزاده
درآمد - احمد بيگ خان ازان هنگام مورد عفايت شاهي بود - در
سال اول جلوس منصب عمده يافته حاكم نتهه و سيوستان گرديد
و پس ازان بايالت ملتان امتياز اندوخت - و باز بحضور رسیده
پرگنه جاييس و امپتهي پورب بجاگير او قرار گرفت - همانجا
باجل طبعي درگذشت - ابراهيم خان اولاد نداشته - اهليۀ او
حاجي حور پرور خانم (كه خالۀ نور جهان بيگم ميشد) زندگي
دراز يافته تا اواسط عهد عالمگيري در دار الخلافۀ شاه جهان آباد
كول جلاي بطريق التمغا داشت - بجمعيت و رفاة گذرانيدۀ
درگذشت *

(۲) نسخه [۱] راضي شده كه وقت من (۳) نسخه [ب] امپتهي پوري

* اسد خان معموری *

پسر عبد الوهاب خان عذائتی^(۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموری ست - که در سخن طرازی و عبارت سنجی سلیقه درست داشت - و صاحب دیوان است - در عهد جهانگیری ابتدا بخش قندهار شد - پس ازان که سلطان داور بخش پسر خسرو بازالیقی خان اعظم کوکه صاحب موبه گجرات گردید او را ببخشگیری آن ولایت برنواختند - همانجا ردیعت حیات سپرد اسد خان سپاهی دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به تقه شرافت جوانان خوب ارغونیه نوکر کرده همراه گرفت و نامی بهمت و جوانمردی برآورد - و در پیشگاه سلطنت نیز پایه اعتبار خویش برتر افراخت - و چون سلطان پرویز بازالیقی مهابت خان بدعاقب شاهزاده ولیعهد رخصت یافت او هم در سلک کمکیان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسیدن بوهان پور او را بحفاظت ایلیچ پور تعین کرد - چون سایر امرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل شاهی معین شدند او نیز همراهی برگزید - ناگاه در جنگ بهاتوری (که مابین ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمی عظیم بعادل شاه رسید و برخه تیرای پادشاهی دستگیر شدند - و خان مزبور گرم و گیرا

(۳) نسخه [ج] عذائی تخلص (۳) نسخه [اب] شده پس ازان (۴) در

[بعضی نسخه] سومایه اعتبار خویش *

از آن معرکه برآمده خود را به برهان پور رسانید - و چون شاه جهان
از بنگاله معارفت نموده بمحاصره آن بلده پرداخت خان مذکور
باتفاق راورتن تعین جسته درنگهاشت شهر مساعی جمیاه
ببگذریم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار
به نیل مقصود برخاست - و از پیشگاه خلافت و جهانبانی
ببخشی گری دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودی (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت
دکن مستقل گشت) بغاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود
از وی تعظیم بر میخواست - و برای او قیام نمی نمود - بسیار اظهار
ملالت کرده - و گفته که برای مغلی بر می خیزد - و برای من سید
بر نمی خیزد - در سبائی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول
گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید
و چون در ایام محاصره برهان پور مردم او در مواجهه مردم شاهي
زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک
بوده - از آنجا که صاحبقران ثانی دریای کرم و معدن عفو بود
بالتائب پادشاهانه خورشید و خرسند ساخت - و در سال دوم
بخدمت فوجداری لکھی جنکلی باضافه پانصدی ذات بمنصب^(۲)
در هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار معزز و مغرور گردانید

(۲) نسخه [ج] بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجری در لاهور
بساط هستی در نوردید *

* اوداجی رام *

از بهمن دکن است - بهوشیاری و فطانت صاحب نام و نشان
گشته زمیندار می مهور تا مهر بدست آوردن - و به نیردی بخت
بیدار و رشادت و کار طلبی نزد ملک عذیر اعتبار بهم رسانیده
صاحب چشم و جبهه گردید - و در عهد جنم مکانی در سلک
ملازمان پادشاهی انسلک یافته بمنصب چهار هزاره ذات و سوار
پایه برتر افرخته در کمیان دکن امتیاز یافت - چون خالی
از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگی
نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر می آمد بنابر
شناسائی آن سرزمین صوابدید کارها برای او مغوض میشد - و او
از نیک طینتی در کار سازی خلق کوشیده وسیله کامیابی عالم
میگشت - سال هفدهم جهانگیری پادشاه زاده ولیعهد شاه جهان
عزیمت بنگاله و جبهه همت ساخته از برهانپور بمهور رسید - امرای
دکنیه را که چشم داشت رفعت از آنها نبود رخصت فرموده
احمال و اقبال زیاده را با فیلان حواله اوداجی رام نموده در قلعه
مهور گذاشت - و چون مشارایه در تقدیم خدمات پادشاهی هم
مساعی جمیله بکار می برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت
و اعتبارش افزون *

چون سال نوزدهم آمرای پادشاهی را بکمک عادل شاهیه
 با ملک عنبر در موضع بهاتوری پنج کوهی احمد نگر اتفاق جنگ
 افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاری سردار لشکر بیجاپور سر رشته
 انتظام آنها گسیختن جادو رای و اوداجی رام دست بکار برده
 راه هزینه سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهی
 افتاد - لشکر خان ابوالحسن و میرزا خان منوچهر و عقیدت
 خان بخشی دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر
 سر پنجه تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامی
 این چشم زخم با آنکه جادو رای کانتیه عمده تر بود عاید
 حال اوداجی رام گشته بسوء تدبیر و گریز پائی زبان زن مردم
 گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازاریش بآن رونق نماند
 و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلیٰ حضرت
 ضیا پذیرفت و افواج گیتی کشا باستیصال خان جهان لودی تعیین
 یافت اوداجی رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافت هزار
 هزار سوار بمنصب پنج هزار پنج هزار سوار برنواخته آب رفته
بحری آمالاش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار
و چهل و دو هجری بهمراهی خانخانان مهابت خان در ایام
محاصره قلعه دولت آباد دیرین مریخه که داشت اشتداد نموده
 خست هستی بر بست *

اوداجي رام با آنکه بعبایه کاری و تزدیر شهرت گرفته بود لیکن
 فاضل بهمت و سخاوت برآورده - در فیض رسانعی خلأئق تقصیر
 نمیکرد - و ازین رو سرآمد امرای دکنیه بود - باوجود ضعف بدیه
 در پیرانه سالی بعشق و شاهد بازی حریص بود - زنی داشت
 مشهور برای باگهني - که پس از امور زمینداری را بآئین شایسته
 سرانجام میداد - چون مردم کارآمدنی نوکر داشت بعد فوتش
 سه ساله باقتضای وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جیون
 پسرش را باوجود مغرسن سه هزاری ذات دو هزار سوار منصب
 تجویز نموده مخاطب باداجي رام ساخت - و او چون بسن رشد
 و تمیز رسید از نظام و نثر فارسی و حسن خط بهره تمام برگرفت
 و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ امرای هند معاش
 بر ساخت - و عزت و وقار بسر برده ماهر در جاگیر داشت
 پس از هر که بچانشینی آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام
 می نامید - از غرائب اتفاق همه آنها لاولد بودند - کار بمتبنی^(۲)
 آنان - بلکه جگ جیون را نیز متبنی می شمارند - و چون بعد از
 رویت بونکت راور رسید آن حالت و منصب و آن دولت
 و جمعیّت نماند - بر سوم دیمکهی اوقات میگذرانید - پس از
 دو متبنایش مدهو راور و شنکر راور قلیل منصب یافته محالات
 زمینداری سرکار ماهر و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

از پیر شدن آنها و تسلط^(۲) حکام دخل دیسمکی هم منقطع گشته
اگر اعیان در مکانی گماشته دخیل باشد باز گشت بآنها ندارد
درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده در گذشت - و دومین
فی الجمله در برگزیده باسم دخل دارند - و سومی میگیرند *

* افضل خان ملای ملا شکرالله شیرازی *

در دارالعلم شیراز پس از دانش اندوزی مدتی بدرس
و افتاد علوم رسمی اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر
سورت رسیده وارد خطه برهان پور شد خانخاقان (که منقلاطیس
داها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبیت برگزید
بعد از آن شاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد
و در مهم رانا منشی و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید از
مصالحیت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده
بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن
آن یساق بالتماس شاهی از پیشگاه فرمان روایی بخطاب افضل خان
قادر و اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه
بکرماجیت بمراقبت وکلای عادل شاهیه به بیجاپور شتافته او را
بشاهراه عقیدت و فرمان برداری رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل
کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرموع آلات برسم پیشکش آورده
از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که برگزیده دهولپور شاهزاده

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخه [ج] عادل شاه *

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را به پاسبانی آن تعیین نمود - و پیش ازین استدعا آن برگزیده سلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او شریف الماک دخل کار گردید - و فیما بین پرخاش انجامیده اتفاقاً تغذی بچشم شریف الماک رسیده کور ساخت (زمانه را خمیر مایه فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) با شوق گرائید - جذبه مکانی هم (که زمام اختیار خون بقبضه^(۲) اقتدار بیگم سپرده بود) باغرای او از پسر و لایحه دل دیگرگون فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم تغذیه از دکن طلب حضور^(۳) شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار با تالیقی میرزا رستم صفوی قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبه دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورد - هر جا ازین مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمپی برای یساق تغذیه روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد بمورد فتور دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را وجهت همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که بهرامین عقلی خاطر نشین جنت مکانی نماید که این کنگاش محض خطاست

(۲) در [بعضی نسخه] باغرای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غبار از بداندیشی دولتی ثمره ندارد - امور کلی بر روی زنان مفوض نداشته خود بنظر دور بین بسنجند - و حاشا که در ارادات این معتقد قنورے واقع شده باشد اگر بگفته بیگم جاگیر من تغییر می فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغییر شود - و بندر سورت که دروازه مکه است عنایت فرمایند که رفته مزدور می شوم - و همگی غرض شاهزاده آنکه شاید غبار شورش که مرتفع گشته بآبیاری مدادا و ملایمت فرو نشیند - و پردۀ آزر و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان راقعه طلب نوع اسباب فساد را آماده نموده بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجه مرتب گردد - اگرچه جناب مکانی متأثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بغداد و عداوت افزوده به نیل مقصود رخصت معادلت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست (که هر چند مدادا بکار رود معمول بر زبونی داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهی باید شرافت یکتامل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه درین (۲) اوراق هر جا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکوار نپرداخته بمطلب می گراید - که پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عنان نموده بماند و از آنجا بپرهان پور طرح اقامت انداخت

افضل خان بنابر برخه مصالح مهمات برهان بیجاپور دستوری یافت
و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهان پور صلاح ندیده
براهه تانگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائی سپردند
و میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده
جدائی گزید. شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان
مخاطب گشته با خان قلی اوزبک برادر کلان قلیچ خان شاهجهانی
بدنبال فرستاد که تا مقدر بمواسا برگردانند - و الا سوش بدارند
او بنای حمیت افشرد بهکمانداری ایستان - هرچند بمسخر سرائی
و چوب زبانی دلدھی نمودند موثر نشد - خان قلی را از پا درآورد
و سید جعفر را زخمی ساخت - و خود هم مردانه جان در باخت و چون
شاهزاده همواره در صدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر
بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکش
شایسته در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج سال بیستم جهانگیری
روانۃ حضور ساخت - جنم مکانی از نامهربانی افضل خان را هم
در حضور نگاهداشته بخدمت خانسامانی مباحثات بخشید - و سال
بعیمت و دم (که انتهای این پادشاهی بسیر کشمیر اتفاق افتاد)
افضل خان بنابر معمولت راه با کار خانجات زاید در لاهور ماند
و هنگام مراجعت سانه ناگزیر رودان - شهریار در لاهور خود را
بسلطنت موسوم ساخته افضل خان را وکیل و مدار عالیہ جمیع مهمات
گردانید - و چون او در باطن در انتخواهی شاهجهان مضموم داشت

درویش (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر
 بمقابله آصف خان تعیین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب
 راهی شد) بر گذارد که رفتار خود شایان دولت و مفاصیب حال
 نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشتن
 تا مردم بی سر و پا (که زوهای مفت گرفته فراهم شده بودند)
 بدون سردار بی آنکه هنگامه ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند
 ناچار شهریار بقلمه ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار
 و سی و هفت فردوس آشنایی سریر آرای هندوستان گردید بیست
 و ششم جمادی الآخر سر آغاز جلوس بوسیله فضاؤل صوری و معذوی
 و ذریعه اخلاص خالص و عقیده راسخ و قدم خدمت و وفور
 مزاجدانی و کار شناسی (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز
 داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندر خدمت
 و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزارگی ذات و دو هزار
 سوار سربلند گشته بخدمت میر سامانی بدستور سابق منصوب
 گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان سارچی بخدمت
 والا مرتبت دیوانگی کل و اضافه هزارگی هزار سوار پایه بلند تر
 ۱۰۳۸
 افراخت * مصرع * * شد فلاتون وزیر اسکندر * تاریخ است
 و در سال ششم برای تحصیل مجدد و شرف التماس قدم
 ۱۰۳۸
 پادشاهی بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است) نمود

و از محل رکوب خلافت پناهی تا منزل خود (که بیست و پنج
 جریب مسافت داشت) اقسام اقمشه پانصد گسترده - و در سال
 یازدهم بمنصب هفت هزار ^(۲) سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال
 دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضه جسمانی طاری گشته
 آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلیٰ حضرت بعبادت
 بسر وقت او تشریف فرموده بذل ثقیقات نمودند - دوازدهم رمضان
 سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری در لاهور ازین سرای
 پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند *
 ۱۰۴۸

* ع *

* ز خوبی بود گوی نیک نامی *

فاضل مذهب الاخلاق بود - اعلیٰ حضرت مکرر می فرمود که در بیست
 و هشت ساله ملازم پیشگی در حق هیچ کس از افضل خان
 سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت
 و هندسه و حساب نیز مهارت داشت - آنچه گویند (با این همه
 علم و دانش اصلا بکاغذ نمی رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که
 بنابر عالی چاهی و بپروائی باشد - بلی تمام اختیار بردیانت رای
 ناکر گجراتی (که پیش کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال
 او می کرد - چنانچه یکی از طرفا بعد فوتش در مرثیه گفته که چون
 فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که
 جواب شما خواهد دان - مقبره او آنروی آب جون واقع اکبر آباد است

فرزنده از نماز برادرزاده خود عذایم الله خان مخاطب
بعقل خان را به پسری برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیانی است - پیش از آنکه اعلیٰ حضرت
بر تخت پادشاهی نشست سال اول او به منصب دو هزار و
هشت صد سوار و اقام شش هزار (رپیة نقد لوی کامرانی برافراشته
بدیوانی صوبه برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافه دو صد
سوار کام دل برگرفت - و سال چهارم بفوجدارئی اجمیر سرمایہ
سربازدی اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار
و چهل و نه هجری سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او
بمنصب پانصدی دو صد و بیست سوار مرقی گشته سال پانزدهم
او بعدم خانه نهاد *

* آصف خان مشهور بآصف جاہی *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان
بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جذمت مکانی اختصاص
گرفت میرزا ب خطاب اعتقاد خانی و خانصامانی امتیاز یافت
و در سال هفتم جهانگیری سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجری
صوبه ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است)

و دخترزاده میرزا غیاث الدین آصف خان میشد (در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان درآوردند - و سال نهم بخطاب آصف خان و اضافهای بی در پی بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و در آن آیام که میان جنگ مکانی و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب دارمی شاهزاده متمم داشته مزاج بیگم را از چنین برادر که رکن رکن خلافت بود منصرف ساختند * * بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخمل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بغابر وصول شاهزاده بفتح یور برآوردن خزانه از قلعه مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بهحضور برگشت و هنوز بهحوالی متعرا نه پیوسته بود که ارباب کنگاش بزم شاهی بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردار را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین هزم و هوشیاری ست - شاهزاده که (همگی همت والای او بتحصیل ^(۴) رضاجوئی پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت
 یافت. (۲) اما دران ایام که روانه شدن شاهزاده به بنگاله بتحقیق پیوست
 بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدن
 چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج بزرگزار
 آید بهت از مساعله و مسامحه او مهابت خان استیلا یافته
 جنت مکانی را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنتان این همه
 فساد بود) پس ازین حرکت بے حرکت دید که سعی بجائے نمیرسد
 و رهائی از چنین دشمن قوی غیر متصور است - ناگزیر بقلعه
 اٹک که در تپولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان
 بمسکونگی میرزا بهره‌ور پسر خود جمع را فرستاد که گرم و گیرا رفته
 محاصره نمودند - و بعد ازان خون شتافته بعهد و پیمان برآوردند
 یا ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت
 و پس ازانکه از حضور آزاده گشت در گذاشتن آصف خان
 قهوان می نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهی خاطر خود
 بعهد و سوگند را پوداخته روانه درگاه ساخت - درین هنگام
 آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته بمنصب والای
 وکالت نیز ضمیمه مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزار
 هفت هزار سوار لوی ناموری اقراشد - و در سنه (۱۰۳۷) هزار
 و سی و هفت هجری سال بیست و دوم جنت مکانی هنگام معاودت

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیدائش مغان
خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل
حال بدین منزل بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت
گزید - غریب شورش در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر
خمسرو را از قید برآورد و سلطنت موهوم برداشت - او باور نمیگرد
بایمان غلاط تسای بخش خاطر او شده روانه منزل پیش گشت
بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) وخواست آصف خان را
با اعظم خان میربخشی (که هر دو کنزین سلطنت و مغل
مدعی او بودند) مقید نماید - هر چند که آن بطلب برادر
فرستاد آصف خان عذر خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعل
جنت مکانی از عقب راهی شد - آصف خان بخاری نام هندو مشرف
فیل خانه را (که در تیزر دی و سبک تگی شهرت داشت) از منزل
چنگیز هائی بخدمت شاهجهان کسب نمود - و چون وقت مقتضی
تقریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود
بار سپرد - تا سگله باشد بر اعتماد - و آن شب در نوشهره بهر درده
دور دیگر از کوه برآمده در بهنبهر نزل نمودند - و بتجهیز
و تکفین پرداخته نعل را پیشتر فرستادند - تا در باغی (که بیگم
آنطرف آب لاهور اساس نهاد بود) بخاک سپارند - چون مجوزم
و متیقن رضیع و شریف بود (که این همه توطیه استقامت دولت
شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قربانی پیش نیست) همه

أمرا و سایر بزرگان فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشته احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویاند بیگم را از محل پادشاهی برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کره‌هی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلمت داء الثعلب مری ریش و پوست ریخته و از تف آشک آباء زده پیشتر بلاءور شتافته بود) خود را با اسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد اک روپیه لشکر فرام آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقی فریقین در حمله اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نابرده هر کدام براه شتافت - شهریار ازین خبر موخش بهبود خویش نمسجیده بقلعه در آمد - و خود را بپای خویش بدام افکند - أمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنم‌مکانی رفته در کنج خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردی خان سپرد - او فوطه کمرش کشود و هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکتول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشته ساهوکاران معلوم شاهجهان
شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش
آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت
(که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است) اگر داور بخش را
با دیگر شاهزادگان آواره مکرری عدم نمایند بصلاح قریب تر است
آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر سنه مذکور
داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بخام شاهجهان خواند - و بیست
و ششم جمادی الاول او را با گرشاسب بهادرش و سلطان شهریار را
با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی
برآورد - چون فردوس آشیانی با گره رسیده سریر آرای هندوستان
گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد
اورنگ زیب (که نبی او می شدند) و سایر آنها از لاهور با گره
رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته
بخطاب یمین الدرکه آصف خان و در مخاطبات بلغظ عمو سرش
بفلک برین رسید - و بپایه والای وکالت و تفویض مهر اورک و منصب
هشت هزار و هشت هزار سوار در اسبه سه اسبه (که تا آن وقت
هیچ اهری بهدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان
(که یمین الدوله در بجای فوج خود پنج هزار سوار خوش اسبه
در دست یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزار و جاگیر

سیر حامل پنجاه لک روپیه وصولی مرحمت شد - و در آغاز سال
 پنجم از برهان پور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوری بترک
 تمام و فوج سنگین دستوری یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم
 معائنہ نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان
 داماد ملا محمد لاری و خیریت خان عم رندوله خان حبشی از قلعه
 (۲) (۳)
 برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتی قرار داده بقلعه برگشتند
 خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانی آن ملک
 و قلمت آذوقه و کمی کاه و هیمة در فوج پادشاهی آگهی یافته بدفعیه
 می پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان
 همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفش بچهل روپیه می ارزید
 و نعل بندی یک اسب بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله
 از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و سرچ که ملکی آباد بود
 سرے کشیده از تاخمت و تاراج دقیقه فرود گذاشت - چون برشکال
 بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزی در مجلس خلوت آصف خان تقریر
 شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست
 آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکی نخواهد شد - این
 حرف پادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمہ من
 ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید دان

(۲) نسخه [ج] داماد محمد لاری (۳) در [بعضی نسخه] خبرت خان *

پس ازان صحبتها اگرچه کم دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئے در رتبه و اعتبار نگاشت - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری ضمیمه القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بکوفت مبتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش خوری اشتهاى بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی میشد - و چون بیماری بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکثراً می نمود - (زه افسوس آصف خان) تاریخ است * در حوالی مقبره جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارت و باغچه ترتیب یافت - روزه که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلی لاهور که به بیعت لک رویه مرتب شده و دیگر منازل و بساطین دهایی و آگره و کشمیر دو کرد و پنجاه لک رویه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیعت لک رویه بسه پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تلمه ضبط فرمود *

آصف خان از هر عام بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القای (که برای او در دفاتر پادشاهی می نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشرافیان دانش آموز طبیعت مشاقیان) و او خوش نویس در سمت محارره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمل خالصه و امرای دیگر خود فیصله می‌کند - احتیاج برهنه‌نویسی کسی نبود - اخراجات و مصارفی که در سرکارش بود بعقل نمی‌گنجد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه و شاهزادها و بیگمان که بقربان قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای پیشکش و نذورات (که مبلغی خطیر بود) چه تکلیفها که در اطعمه و اشربه بکار نمی‌رفت - و چه آرا و پیوا که بیرون و درون را در نمی‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشتند - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوبین منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت فایز گشته اند) درین محائف هر یک بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل (که صبیحهٔ قدسیهٔ او سمک) در سن بیست سالگی بشرف هم خوابگی فردوس آشیانی در آمده چهارده نوبت متکفل بار حمل گشمت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نصرت بخش چارچمن زندگی بودند - سال چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری در بلد برهان پور آن عقیقه را (که عمرش از سی و نه سال در گذشته بود) بمحزون تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشمت بطالب پادشاه اشاره نمود - اعلیٰ حضرت بکمال اضطراب رسیده بملاقات واپسین ذخیره مدت درزی اندوختند - هفدهم ذی‌قعدة بیگم

در باغ زمین آباد آنروزی آب تبتی بامانیت مدفون گردید * * ع *

* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ است *

گرفتند محنتی مغرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه
اعلیٰ حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکده عدم مدتها ترک
ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن
و اعیان موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب
بعمل آمد - و متروکه آن مرحومه (که زیاده بر یک کورز روپیه
بود) نصف به بیگم صاحبه و ثلثه بدیگر فرزندان تقسیم یافت
و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان
و سنی خانم صدرالغیا نعلش آن مغرور را باکبرآباد برده
جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق بر اجه مانسنگه داشت)
و ارتا بر اجه جیسنگه رسیده بود (دفعه کرده روضه رفیعه بکمال
طراحی و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنججاه لک
روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سی موضع
از حوالی اکبرآباد و پراکنده نگرچند بحاصل یک لک روپیه از تراز
دوازده ماه و محصول داکین و سرای متعلقه آن مقبره که در لک
روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیانی است - سال اول جلوس بمذهب

هزارى دو صد و پنجاه سوار مورد تفصل شد - سال سیزم [چون آنکه
 دکن معسكر پادشاهي گرديد - و سه فوج بسردارى سه امير جهت
 مالش خان جهان لودي و تخريب مالک نظام الملک دکني (که
 او را پناه داده بود) تعيين يافت] او بهمراهی اعظم خان ^(۲) بداروغی
 قوچ خانۀ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربه (که اعظم خان
 بر سر خان جهان لودي تاخت آوردن - و بهادر برادر زاده خانجهان
 مدافعه پا قايم ساخت) در برآمدن بر قلۀ کوه او با اتفاق بهادر خان
 روهله از پيش قدمان بوده مصدر کردن نمايان گرديد - و پس از آنکه
 اعظم خان عزيمت استبصال مقرب خان و بهلول پيش نهاد همت
 ساخته جانب جامکھيري راهي گشت او به تسخير قلعۀ تانگي
 تانژن شده در گرفتن آن نیکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى چهار صد سوار امتياز يافته
 به تھانداری جالندھ مامور گشت - و سال پنجم باضافۀ دويست
 سوار سربلندي پذيرفت - و سال ششم بمنصب دو هزارى هزار و
 دويست سوار سرمايۀ امتياز اندوخت - و سال نهم (که اعلى حضرت
 صوبت درم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده
 بگرشمال ساهو بهواسلۀ و تخريب مالک عادل خانیه مرخص شد)
 او باضافۀ سه صد سوار بهمراهی خان دوران دستوري پذيرفت
 و در محاربه قلعۀ اوسا حصول صجرا نموده بعد تسخير بتفويض

قلعه دارى آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعد از نفاذ گوس
شادمانى نواخت - و سال سیزدهم از آنجا عزل یافته حسب التماس
شاه زاده محمد اوزنگ زيب بهادر حاکم دکن به تهاذه دارى کبيره
مضائف برار لوى امتياز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور
شاهانه بمرحمت خلعت و اسب و فیل به تهاذه دارى عبور بند
از تغيير سمت خان طبل شادکامى زد - و سال دهم و نیم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شاهانه بعد افتتاح قلعه غور
بکراسم آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب
با مردم آنجا ندارد سال بيستم تغيير شده در همان سال مطابق
سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجرى در گذشت *

* اسلام خان مشهدي *

(۳)
مير عبد السلام مخاطب باختصاص خان است - از ديرين
ملازمان ايام شاهزادگى فردوس آشياني ست - در ابتدا سمت
منشي گري داشت - در سنه (۱۰۳۰) يک هزار و سي سال پانزدهم
جهانگيري (که الويه شاهي مرتبه ثاني باصلاح مهيات دکن باهتزاز
آمد) مير بروکالت دربار مامور شده به منصب درخور و خطاب
اختصاص خان سرافرازي يافت - در هنگامی (که مزاج جنت مکاني
از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند)
بعد از مدتی شاهي پيوسته در گردش فلکي از رکاب شاهي انفکاک

(۲) نسخه [۱] غوري (۳) نسخه [ج] مير عبد الله مخاطب *

نجیبست - و پس از آنکه قلعه جابر مطرح اقامت شاهي گردید
 (چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگانی ازین جهان فانی
 بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی دایم عهد از محمد عادل شاه
 و خصم بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت
 چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلیٰ حضرت
 بر سرپر فرمان دوائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
 پیش بها سعادت استلام عتبه خلافت اندوخته بمنصب چهار هزار
 دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشی گری دوم و عرض
 مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون
 اعلیٰ حضرت باستیصال خانجهان لودی لوامی عزیمت بدیار جنوبی
 برافراشت او بحراست اکبر آباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت
 هندی بوده) مامور شد - و چون شیرخان تونور ناظم گجرات سال چهارم
 بساط هستی در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنج هزار
 و مرزبانان آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایتخت
 میر بخشی گری تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
 و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنکاله
 دستوری یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگار
 کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن دامان
 مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار
 (۲)

مفتوح گشت - و گرفتن سرجی گهاٹ و ماندور - و تھانه نشین شدن
 گنام محال کوچهاجو - و بدست افتادن پانصد سفینه آتھا در سال
 یازدهم پیرایه و قوع گرفت - و مانک رای برادر مرزبان مله
 (که باستقلال حکومت چانگام داشت) از استیلای مردم رخنگ
 ملتجی باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشتم در جهانگیرنگر معروف بدهاکه بخان مذکور پیوست - و در
 سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبه
 رفیعه وزارت دیوان اعلیٰ چهره برتری افروخت - و چون خاندوران
 نصرت چنگ صاحب صوبه دکن گشته شد اسلام خان در روز جشن
 سال نوزدهم بمنصب شش هزارگی ذات و سوار چهره کامیابی افروخته
 بمرزبانگی آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد
 او باضافه مناصب خوش دای اندرخته بهمراهی تعیین گشتند *

گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلیٰ حضرت باسلام خان
 فرمود که کسی را برای صوبه داری تجویز نمایند - او بخانه آمده
 با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از
 قاتل وانی آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این
 چه دای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجمه بحکومت
 دکن نمیدهد - گفت مسلم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۲) در [اکثر نسخا] سنه (۱۰۴۸) چهل و هشت - انلیکه رقم هزار را

بدهد اختصار تری گفته *

وزارت سعدالله خان که بدو سرالتفات است بهانه طلب شده - میدان
 بتقریبی عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان
 رای او گرانیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استوار
 شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود
 عرض کرد - حکم شده بود که کسی را بنجست دکن برگزیند - سوای
 غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت
 وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسی نیست
 منظور شد - همین که او رهگرایی تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت
 به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسی و راست اندیشی
 اسلام خان برهمگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه
 بعالی منصب هفت هزار و هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان پور به بلده اورنگ آباد انتهای نمود عارضه
 جسمانی طاری گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید
 چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را
 سوخته اموال را بهسوران و برادران و سایر مردم محل خفیه
 قسمت کرده طومار بیست و پنج اک (ریبه) روانه حضور
 ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار
 و پنجاه و هفت پیمانده حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت
 در سوان آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغی طرح انداخت
 تا امروز اگرچه کهنگی درافتة تو و تازگی دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلیٰ حضرت ازین ماجرا آگاهی یافته نظر بر دیرین بندگی او اغماض نمود - و در خور هر کدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانی مالوه سوافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهره تمام داشت و در مهمات پادشاهی حریص بود - نمی خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختی می کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمی داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادی همته گماشت - و ذخائر قلاع را بفاییت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسب و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سوارچی اسب نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعی بلیغ می کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفی خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاری در صد سوار سرافرازی یافته - و سال بیست و دوم فردرس آشیانی همراة سلطان محمد اورنگ زیب بهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستو بخشیدگري و واقعه نویسی دارالخلافة چهره عزت برافروخت - آخرها متصدی بذکر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلیٰ حضرت (که سلطان مراد بخش اراده سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمقصد پانصدگی صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشنایی بخشی گری و واقعه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراخانه آنجا یافت - و در عهد عالم گیری مکرر متصدی بذکر سورت و بخشی و واقعه نگار اوزنگباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششمین میر عبدالرحمن سال شانزدهم عالمگیری بحجابت حیدر آباد دستوری پذیرفته چندی بخشی و وقائع نگار باد اوزنگباد بود و مدتی باخته بیگی گری و داروغگی عرض مکرر می پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادی *

پسر میر میران یزدی ست - که با پدر خویش میر خلیل الله در سال دوم جهانگیری از حادثه قالانی رخت ناکامی بدارالامن هندوستان کشید - یعنی مزاج شاه عباس ماضی صفوی از میر انحراف یافته بر سر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیچور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیّه غربت پیمود - چون ازان مهاله نیم جان سلامت بدر بردن مفت خون میدانست پسرزاده عبدالهادی و خلیل الله را بنابر مقرر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برون داشت هر دو در عراق ماندند - هنگامی که خان عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت مکانی از کمال التذات و مهربانی باحوال میر میران در نامه نامی اشاره بطایب پسرانش بر زبان خاصه

گذارش فرمود - شاه عالی جاه از فرط مروت و مردمی آن هر دو
 هجران دید. جفا کشیده را روانه هند ساخت - و پس از تلنیم
 سده خلافت و جهانبانی بسرچشمه افضال جنت مکانی دامن احوال
 آن در غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شو یافت *

میر عبدالهادی در سال سیوم شاه جهانی ب خطاب امانت خان
 مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید
 پرستازی و جانفشانی بنایه اعتبار برافراخت - و در سال یانجم
 بهمراهی یمین الدوله بمالش عادلشاهی و پی سپر ساختن ممالک
 بیجاپور رخصت یافت - چون بحوالی بهالکی رسیده قبل نموند
 اهل آن مکان از کوتاه نظری روزانه بسر دادن توب و تغلک پرداخته
 در تاریکی شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - امانت
 خان (که از پیش قدمان این فوج بود) از جلالت و جسارت فراز
 قلعه برآمده بالای چوبین تختی (که در زیر آن ادوات آتشبازی
 گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن
 قحط ادرا بهوا برده بمکانی که انبار کاه بود افتاد - پاره از دست
 و ریش بباروت سوخته - اما بیاسبانی لطف ایزدی از آسیب
 هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و بخدمت بخشی گری فوج
 متعیند شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوری یافته) سر بلند
 گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهی بمرتبه کوشید

که مه‌ابیت خان سپه سالار با همه کج خلقی متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و برورات بنیابیت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثانی به تفویض صوبه‌داری دارالملك دهلي باذن پایگي یافته با ۸۰ هزار و پانصدی ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطه ضبط صوبه افزونی جمعیت ناگزیر است) بمنصب سه هزار (دو هزار و پانصد سوار و غذایت علم و فیل و خلعت خادمه چهره کا، پایي برافروخت - و چون چکنا ^(۲) زمیندار ^(۳) موء از فاسپاسی سر خود سوری بوقراشت از پیشگاه خلافت سه فوج سی هزار سوار ازان جماعه یک بسوداری اصالت خان تعیین گردید - خان مذکور بمحاصره نور پور پرداخته هر روز اسباب تضییق محصوران آماده تر میگردد ایند چون قلعه موء (که قوی اعتضاد چکنا بود) بمسی بهادران منصور مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبی راه گریز پیموده آن مکان را باسانی را گذاشتند - پستتر اصالت خان باتفاق سران دیگر رد به تسخیر ناراکدهه آردن - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هیزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشگی گری از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلغ پیش نهاد همت پادشاهی گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضی نسخه] چکنا (۳) نسخه [ج] موء *

هرچه تواند بتصرف آرد - و امالت خان با برخی از منصبدار
 و احدی در مبادی سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و پنج هجری
 رخصت کابل یافت - که از چغتآ و دیگر الوسات حوالی کابل
 و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آوردند امیر الامرا تجویز منصب
 نموده باقی را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مذاهیج
 فوزان دیار آگهی گرفته راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده
 به تصفیة طرائق آن پردازند - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه
 و پس از تعیین مساکر حضور در سال فوزدهم بهمراهی امیر الامرا
 از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردن - چون بکلهار رسید^(۲)
 ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدین
 امیر الامرا امالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه
 آذوقه بقصد تاخت خنجان و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته^(۳)
 بنواحی اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال
 اهالی آنجا غنیمت گرفته احشام علی دانشمندی و بیلاق کرکپی^(۴)
 با خواجه زاده اسمعیل اثنایی و مووردی و قاسم بیگ میر هزاره
 اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت
 و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب
 بلخ دستوری یافت خان مذکور بسرکردگی فوج طرح دست (است)

(۲) نسخه [۱] بکلهار رسید (۳) نسخه [ج] خنجان (۴) در [بعضی

نسخه [بیلاق (۵) نسخه [ج] کرکپی *

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهی شده در توسیع
مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر
پادشاهی ببلخ در آغاز سال بیستم با اتفاق بهادر خان درهله بتعاقب
نذر محمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان آردار بادیه
فرار گردانیده باضافه هزاری بمنصب پنجهازری بلند آوازه گشت
و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده علم معارفت
افراخت حکومت آنجا بهادر خان و اصالت خان تفویض یافته
استیصال اهل تمر و فساد به نخستین را گذاشته کار سپاه و خزانه
و احوال پرداختی رعایا بدو رسید باز گردید - و در آخر همین سال
بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشی لپچاک
با پنج هزار سوار المنان باشاره عبدالعزیز خان والی بخارا
از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب دره کز رشادمان (که
چراگاه دراب لشکر پادشاهی بود) آرداره گردد - اصالت خان مالش
آن مفسد بمبالغه بعد از خود گرفته بگام سرعت روانه گشت
وقت بمخاض رسید که اینها پاره مواشی آن حدود رانده میبردند
رستمخانه با مخالفان در آویخته بسیاری را بر خاک هلاک انداخت
و استخلاص مواشی نموده بتعاقب بقیة السیف پرداخت - چون
شب پرده ظلام افکند در دره کز فرد آمد - و بجهت تجدید وضو
چلته را بر کد - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید
و بهمان کوفت بر بستر ناتوانی افتاده در عرض دو هفته بساط حیات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نگردید
 بمساجدها جذباتی بخت کارفرما از حقیقت وزی و وفا سرشتی مصدر
 کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده
 بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش مجداد امور عمده ازو تمشیت
 می یافت - و مرتقی مدارج علایا می گشت - احوالت خان در زمان
 خورشید بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در
 صورت و حیای چشم یگانه روزگار بود - حرف درشت بر زبانش
 نرفته - و در شکست کسی نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش
 داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم
 ملقب خان و بهاءالدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان
 ترقی نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شغاسی
 و معامله دانی سرآمد برادران بود - و با رجمندی و بختیاری ممتاز
 اخوان - بحضور پدر در عرصه تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدی
 رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید
 در عهد خدمت مکانی بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار سرافرازی یافته بقبایبت یمین الدوله بحکومت صوبه ملتان
 تعیین گشت - و در سال دوم شاهجهانی چون مرتضی خان انجو
 صوبه دار نهه رخت هستی بر بنست خان دیور باضافه پانصدی ذات

پانصد سوار بمنصب، سه هزارى در هزار سوار سر برافراخته بنظم
 آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معارفت شاهزاده از دولابان
 بدارالخلافه به نيولدارى سرکار بپير مضاف صوبه دکن تعين شده چنده
 در کمپيان آنولايت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغيير قزاق
 خان بضبط الکای سيوستان رخصت يافت - و در سال پانزدهم از تغيير
 شان خان بار ديگر بصاحب صوبگى تته اختصاص گرفت - و همانجا
 در سال بيستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پيمان
 حياتش برآمود - و در گورخانه پدر موسوم بصفت صفا که بر کوه محاذى
 جنوب رويه قلعه بهکر است مدفون گرديد - زياده بر صد سال عمر داشته
 و اصلا در حواس و قوايش فتور واقع نشده - در زمان جهانگيري
 بخطاب ميرخان معروف بود - اعلى حضرت بافرازش الف بخطابش
 یک لک روپيه ازو پيشکش گرفته بامير خان نامي فرمود - از هم
 مثل پدر اولاد بسيار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدى
 شاه جهاني ست - در سال بيست و ششم جلوس اعلى حضرت
 دو گذشته - ديگر فياض الدين يوسف که در اواخر عهد فردوس آشياني
 بمنصب هزارى شش صد سوار فايز گشته و پستتر بخطاب فياض الدين
 خان درجه اعزاز پيموده - نبیره اش مير ابوالوفا نامي که در آخرهاى
 زمان خلد مکان داروغگى جانماز خانه ضميمه خدمات ديگر داشت
 و بحدت فهم و درستى استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبد الغریم ملافت خان است - که مقرب حضرت عالم گیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می آید - صبیحه خان مرحوم در خانه شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزاده مرقوم را از دختر شاه نواز خان صفوی فرزندش نمیشد - اعلیٰ حضرت در سال سیّم آن عقیقه را که شایستگی ازدواج شاهزاده داشت یک لک ردیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که در آن وقت صاحب صوبه آن ولایت بود در آرند *

• اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساره است - که از بلاد قدیمه عراق است خشک شدن بکیر آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - مبر ابتداء که دارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بغوجدارمی سیالکوٹ و گجرات و پنجاب شتافته پس از آن بدامادی خان مذکور شهرتی گرفته و در شناسی جنّت مکانی امتیاز یافت - و بعد آن بوسیله یمین الدوله آصف خان ترقی کرده به منصب عمده و خدمت خانسامانی افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهی و جزر سعی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانسامانی

بصوبه دارچی کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب
والای میر بخشی گری بلذد رتبه گردید - پس از ارتحال جنک مکانی
در هنگامه شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده اوزام
حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگی بتقدیم رسانید - و پیش از
یمین الدوله از لاهور با گره آمده دولت ملازمت فردوس آشیانی
در یافت - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب پنجزاری ذات
و سوار و مرحمت عام و تقارن و بحالی میر بخشی گری سر بر افراخت
و بعد ازان بر طبق التماس یمین الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس
وزارت دیوان اعلی بدر اختصاص گرفت - و در سال درم بنظم
موجبات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمور برهان پور بغر قدوم اعلی حضرت
رونق و بها یافت از ادات خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب
اعظم خان عام مباحثات افراشت - و بسری سه فوج پنجاه هزار سوار
بمالش خان جهان لودی و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوری
یافت - خان مزبور برشکل را در دیول گانون گذرانیده چون موضع
رام پوری ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان
از نواحی بیر بر نیامده اردو در مچھلی گانون گذاشته شبگیر نمود
(۲)
و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز
شکسته ناگزیر آماده پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهی

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد - خانچهان
 درین فرصت بر کوه برآمد - و پای همت افشوده تلاش و نردیده
 نموده آخر الامر راه فرار سپرد - اگرچه از جنگ چنین فوج سنگین
 بدر رفتنش دشوار می نمود با آنکه بهادر خان درهله و برخه را چپوتیه
 در جانفشانی تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهی که زیاده برسی کرده
 نوزدیده بود و طاق طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس از آنکه
 او در پناه دولت آباد خرید اعظم خان بمالش نظام شاهیه رو آورد - هنگامی
 که بسه کره می ده روز رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
 (که بدشوار کشائی و فزونی اسباب قلعه داری در دکن مشهور - و بر فراز
 پشته واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت
 دیگر را گذارد - اهل قلعه بانداختن آبر و آفتاب اشتغال ورزیدند
 و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
 آن بجنگ می کشیدند - ناچار جمعی بخندق در شده دست نهیب
 و اسر کشوده غنیمت بسیار برگرفتند - اعظم خان از فرط دلیری
 و دلاری شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
 در یک جانب آن دریاچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل
 و کلند شکافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارند
 و طرز قلعه داری هم خوب نیست - دل بکشایش حصار پرنهاد
 و بازار بجرأت و جهارت برکشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهده
 کار طلبی و پیکار گزینعی بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی الاخری سال چهارم سغه (۱۰۳۰) هزار
و چهل یوزش نموده خان اعظم با سایر سران ازان در پیچه در آمد
سیدی سالم قلعه دار و اهل و عیال اعتبار راز و شمس عم ملک بدن
و جدۀ مادر وی نظام شاه با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب
بسیار بغارت رفت - و قلعه بقتل آبان مسمی گردیده حراست آن
بمیر عبدالله رضوی مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزار
شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام
و رلق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان
ملتجی گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام
گرفت خان مذکور به پیغام زندوله خان بیجاپوری (که بوسیله شما
اگر عفو تقصیرات عادل شاه شوند متکفل می شوم که دیگر او را از
دایره انقیاد بیرون نهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد
اتفاقاً (۲) روزی گروهی از مخالفان هجوم کرده بهادر خان رهله و یوسف
محمد خان تاشکندی را زخمی ساخته دستگیر کردند - و بسیاری
از اشکر پادشاهی قتل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چنکو به
(۳) و بهالکی و بیدر رفت - که شاید تلافی جسارت آنها نماید - بنابر
فقدان آنزده و علیق بر گذشته از گزگ گذشت - و چون بوضوح
پیوست (که نظام شاهیه بارادۀ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگاهت

(۲) در [بعضی نسخه] روزی کمی مخالف هجوم کرده (۳) نسخه [ب]

چنکو به - و در [بعضی نسخه] چنکو به .

برآمده بجانب قلعه پریزده شتافته اند (عذر عزیمت بدان سمت
 منعطف گردانید - و قلعه مذکور را گرد گرفت - چون بیست کره می
 آن گیاه نموده بود بی نیل مدعا برخاسته بدهار در آمد - و در
 همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیٰ حضرت فرمود که
 درین یساق از تو دو کار شایسته یک آزاره ساختن خانجهان و دو
 فتح قلعه دهار در بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد
 التجای مقرب خان نبایستی بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر
 پریزده ضرورت پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان مذکور بخطای
 خود اعتراف نمود - و چون تمشیم مهمات دکن از چنانچه باید
 نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی
 بصوبه دارمی بنگاله رخصت یافت - در آنجا جمعیت نیک فراهم آورد
 اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت آله آباد نامزد گشت
 و در سال نهم بنظم صوبه گجرات تعیین شد - و چون منکوحه شاهزاده
 محمد شجاع دختر میروزا (ستم مغوی در گذشته بود در سال
 درازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری صبیحه اعظم
 خان را برای شاهزاده خواستگاری کردند - سلطان زین العابدین
 از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط
 پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبی بر سرزمیندار جام (که

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمی آورد (فوج کشیده
 بتواند مگر که حاکم نشین آن ولایت است رسید - بجام از مستثنی نخوت
 بهوش گرانیده بتقبل یکصد اسب کچه‌ی و سه لک محمودی
 برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکه محمودی میزد
 راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر
 را پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری
 اسلام آباد متعین مامور شده سرا و پوره در آنجا احداث نمود
 و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بهجهت
 صوبه داری کشمیر طلب رفت - او عرضی نمود که مرا تحمل
 سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوی بهدر است
 سرکار دار الخیور چونپور مباحی شد - و در سال بیست و دوم
 سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
 از مراحل عمر در بلده مسطور از عالم فانی بجهان جاودانی
 انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمه (اعظم اولیا) ^{۱۰۵۹} مستفاد می‌گردد
 در باغی که پیش از انقضای سال حکومت بر گذار دریای چونپور
 اسامی گذاشته و تاریخ بغای آنست *

۱۰۵۸

* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمذامب عمده ترقی کردند - احوال هر یک
 جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه انصاف
 داشت - مگر در محاسبه اعمال تشدد می‌کرد - در سلطنت

تیموریه باصدا کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها
بعزت و آبرو گذرانید - البته خالی از صفای نیت نخواهد بود
که تا امروز (که تربیب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او
در هر زمانی بر قیامت و اعتدال نامواری داشتند - چنانکه این صحیفه
از هر کدام باز گوید *

* اعتقاد خان میوزا شاپور *

پسر اعتماد الدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج
و نظامت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه
و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت
یمین الدوله و میوزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاقبی بخوش طعمایی
شهره آفاق بودند - اما او درین امر از هر سه پیش بوده - در سال
هفدهم جهانگیری بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار بر افراشت
و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برونج مکرد
و پان کنگیری از برهان پور برای او می بردند - در ایام صوبه داری او
حبیب چک و احمد چک (که سرهای بیمیز آن شور پستان بدعوی
ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم برانگیخته آخر کار
دخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنج هزار
ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلیٰ حضرت
از کشمیر معزل شده در آغاز سال ششم با حراز سعادت ملازم
مسعود گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کاکیهایی پر قاز (که

مشکین پرچم سلسله میوان را بیتابی شکش چون موی آتش دیده
 سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمر بند
 و گوش پیچ طرحدار خصوصاً پشمینه از لوس و کرک که جانور است
 و دشی ماکول اللحم (که در ولایت قرا تبت ^(۲) بهم رسد) و قالینهای
 شال باف خوش قماش و خوش طرح (که گز به صد روپیه مرتب
 می شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) درسم
 پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان
 خدمت صوبه دهلی از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال
 شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه داروغه بهار مامور شد - چون
 زمیندار پلاؤن متعلقه آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک
 اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیدان اعتقاد
 خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوج آراسته کسایل کرد - او
 بکمال دلیری و چستی از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار
 گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار
 آنجا در مقام ایلی درآمده بوسیله خان مذکور بتقبل یک روپیه
 پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پشته دریافت - و از پیشگاه
 خلافت بر وفق ملتزم اعتقاد خان بمنصب هزاری ذات و سوار
 سر برافراخته پلاؤن را یک کرد دام قرار داده جاگیرش تن گردید
 و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادی و فراخی و فرزندی
موصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمی مساری است) نیز
بعهد اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبه بنگاله
بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار برآمده بآهنگ
احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود
که نظم صوبه اوده بار قرار گرفته فرمان بصدر پیوست که هر جا
رسیده باشد بعد از وصول بتعاقب شناید - و در سال بیست و سیوم
سده (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجری اعتقاد خان از بهرائج روانه
شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجی سرای دنیا را پدرود نمود
گویند اول کسی (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت)
سه کسی بودند - خواجه جهان جهانگیری - و خواجه دیسی دیوان
سلطان پریز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی
خان مذکور بود - چون پسند طبع دمت آفرین اعلیٰ حضرت افغان
خان مشارالیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر
بوده در سال شانزدهم بعالی مردان خان امیر الامرا بطریق انعام
مرحمت شد *

* آله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکانی از کمکیان
بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتی تفویض یافت
او فرجه را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

(۴) نوهانی (که در آن حدود سوخود سرب و تورد می افراخت)
 کسبیل نمود - سردار می برانگار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار
 ترازو گردید و هر فوجی مقابل خود گوم مجادله گشت عثمان خان
 قبل مست جنگی را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهی
 تلخت - و آن را زیر و زیر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت
 خان مذکور پای همت افشوده دست و بازوی نبرد بر کشاد
 و پس ازان (که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگمانه جان نزاری
 چهره ران مردی بر افروختند) آن سرشار نشه جلالت مردانه جوده
 ممان در کشید *

آله یار خان پس از جان فشانی پدر مورد نوازش جنت مکانی
 گشته بمردر ایام پایه دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد
 آن پادشاه عالی جاه و سر آغاز جلوس صاحبقرانی به منصب دو
 هزار و پانصدی اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله
 انظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را
 با خان مذکور به تسخیر بندر هوگای (که از مشاهیر بذا در بنگاله
 است) رخصت نمود - در حقیقت سرداری و کار فرمائی مفوض
 بخان مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدایر
 صایبه و بهادرهای نمایان در سال پنجم ^(۳) درخت کفر و ضلال فرنگ

(۲) نسخه [۱] نوهانی (۳) نسخه [ب] درخت تسلط فرنگ

که دران مرزوم *

(۲)

(که دران مرز ر بوم رگ و ریشه فرو برده بون) برافکنده بجای
 ناقوس آراز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافه
 سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در
 صوبه داری اسلام خان باتفاق برادرش میرزین الدین علی سیادت خان
 بولایت کوچ هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
 مخانیل آشامیان^(۳) (که در اعانت مرزبان ولایت مذکور کوشیده محاللت
 سرحد پادشاهی را بجزر و قهر متصرف شده بودند) مساعدی جمیده
 بکار برده بسیار ازان تفسیده دلال بادیه ضلالت را از سرچشمه انتقام
 سیواب ساخته بدستبردهای قوی سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
 و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه
 خلافت بمنصب سه هزار و سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت
 و در همان صوبه حیات مستعار پایان آرده در سال بیست و سیوم
 آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستی بریست - صاحب
 اولاد و شیریه بود - پسرانش اسغندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر
 و تیول در خود و تعییناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
 بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد
 از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم
 بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخه [۱ ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی

بمقتضای وزارت و بانصدی هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر
 سر برافراخت - پستور بخطاب رشید خان مخاطب گشته هر سال
 بیستم و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست موبه اردیسه
 مقرب شده بود - از رفتن آن دیار ثقاعد نموده به نخستین کار
 می پرداخت - هنگامی (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه (دگردان شده
 بهنگاله رخت ادیار کشید - و بتعاقب معظم خان خانانان بے ثبات
 گشته دست و پای بیگامل میزد - و در سال دوم عالمگیری بحسب
 گذرانیدن برشکال در تانده طرح اقامت انداخت) چون شنید
 (که رشید خان در مقام سرکشی و خلاف است - و مجموع زمینداران
 آنکسودن بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و می خواهد با نوار
 پادشاهی بمعظم خان پیوندد) لهذا مہجن پسر خود زین الدین را
 با سپید عالم یارمه تعیین نمود - تا او بعد از وصول بجهانگیرنگر
 تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و غصون
 روزی او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه
 انداخته از هم گذرانیدند *^(۲)

• احمد خان نیازی •

پسر محمد خان نیازی است - بشجاعت و سخاوت ائصال
 داشت - و بجمع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت مکانی
 چون (حیم خان دکنی) (که از امرای نظام شاهیه بود) با جنود

(۲) در [بعضی نسخه] گذرانید •

قراوان بر سر ایلیچپور آمده آنرا جبراً و قهراً بدست آوردن با آنگاه
فوج گران از جیوش پادشاهی دران حوالی نبود احمد خان در
آغاز شباب از جلالت فطری و تهور ذاتی با مردم قلیل مکرر
بآن متصرف و متغلب عرصه مضاف بر آراسته باویزش نمایان
و دستبرد های شایان ادرا از شهر بر آورده علم نام آوری بر افراشت
و از آن وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات
پادشاهی مساعی مشکور بکار برده در ایام محاصره دولت آباد
بهمراهی خانزمان بهادر باوردن خزانه و رسد غله (که از بهران پور
بمکتل روهنگیره (سیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را
(که فی الجملة کسل مزاج داشت) با بهار سنگه بذذیله در ظفرنگر
گذاشت - اتفاقاً هر دو سردار با معدودے نزدیک قصبه فرود آمده
سپاه خود را همراه خانزمان راهی ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشی
(که بعدال شاهی پیوسته بود) بهیئت جموعی که بر سر خانزمان
میرفت آنها را با مردم قلیل در میدان خالی یافته بے محابا ریخته
بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگه بذذیله نوعی پای ثبات
افشرد که آن خیره سرای را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان
گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عذبرکوت نیز تردد نمایان از
احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنی او بسیار بکار آمدند - چنانچه
مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنگیره (۴) نهنگه [ج] بهار سنگه و

پریونده (وزر) (که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگی نمود) احمد
خان تالشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو
خان سده سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوی خان زاده
نام نمی گرفت *

چون سال نهم ساحمت دولتآباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور
گردید خان مذکور باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب در هزار
و پانصدی در هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان
(که بتسخیر سنگمذیر و ناسک دستوری یافته بود) معین گردید
آراز کار طلبی باجارت سردار انقلاخ قلعه رام سچ وجهه همت
ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازی شهابمت از دست مردم ساهو
برآوردن به حوزه تصرف درآورد - و پس از آن بعنایت نقاره بلند پایگی
یافته ملتزم رکاب پادشاهی بود - پستتر بفوجدارمی گلشن آباد کام دل
اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافته آن سرزمین بود
بهمعنائی سرور و انبساط عیان عزیزمت بدان دیار تافت - و در سال
بیستم و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و سوار
مباهی گشته بصیانت قلعه احمدنکر سرا فراز گردید - و در سده
(۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیستم و پنجم برهمت الهی
پیوست - ملکه شجاعمت و سخاوت ارثی داشت - و دیگر اوضاع
و اطوارش هم در کمال استواری بود - در سرکارش هرگز برطرفی نمیشد

جایگیره (که در وجه علوفه کس تغذواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم می آورد دست متصدیان سرکارش بباز یافت آن نمی رسید - و بارجود اسباب دولت و بزرگی با همه کس سر تواضع فرود آورده - و بکمال خاکساری و خدا شناسی بسر برده - و از بسیاری عشا ئر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتی برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادی قصبه کوشیده طرح باغی انداخت - و بناسیس مسجدی عالی و مقبره پدر پرداخت - مدت ها باقامت اذان و صلوات زیارت گاه خلایق بود - درین ایام غیر از اجداد کهنه نه از قطان نامی و نه از مساکین نشانی مانده *

• آتش خان حبشی *

از امرای حکام دکن ست - در عهد جنک مکانی بدرگاه پادشاهی ملتجی شده بمنصب درخور سراقازی یافته پس ازان (که سرپر خلافت بجلوس فردوسی آشیانی زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزار و سوار امتیاز اندوخته سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهی گشت) بانعام بیست و پنجهزار درپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال خانجهان لودی و تادیب نظام الملک دکنی بهمرامی شایسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکیان موبه دکن انتظام یافت درر مهمانری دولت آباد همراه خانخانان مهمان خان و دستر

بافتاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهی بود - پستتر بحضور
 رسید سال سیزدهم بخاعت و اسب و انعام ده هزار روپیه کام دل
 برگرفته بخدمت فوجدارمی بهاگلپور مضاف صوبه بهار بلندرتبگی
 حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بوسر
 پرتاب زمیندار بلاون^(۲) لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید
 سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید
 و ظاهراً باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده
 یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سده
 (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجری بملک عدم شتافت *

• آله فلی خان اوزبک •

پسر النک گوش مشهور است - که از قزاقان و یکه تازان توران دیار
 بوده - اصلش از اوس المان - نامش جتی^(۳) - در جنگ سینه را
 قاتل ازان وقت در المنه عوام بالنک گوش اشتهار یافت - النک
 در ترکی برهنه است - و گوش سینه را گویند - نوکر نذر محمد
 حاکم بلخ بود - و کهمرد را بالواحق و ثوابع با هزارجات در تیرل^(۴)
 داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچی و غارتگر
 بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و قاراج روزگار
 میگذرانید - و پیوسته بر هر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

(۲) نسخه [۱] پلاصون (۳) در [بعضی نسخه] جیتی (۴) در

[بعضی نسخهای اکبر نامه] کهورد - و آله اعلم •

شر او را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقی
 نامی بسپه سالاری برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب
 دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین
 واقع است - و از تدبیر بحاکم غزنین مال گذاری می نمودند)
 حصاره اساس گذاشته تهاغه خود قایم نمود - و بر سر آن میان او
 و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر
 در کابل حکم رانی می کرد) در سال نوزدهم جهانگیری مبارزه
 عظیم واقع شد - از یک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند
 النک توش چنگ رسا خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از رانده
 هایلک جنیت مکانی در سر آغاز جلوس اعلیٰ حضرت نذر محمد
 خان از فرصت طلبی بهوس تسخیر کابل گوان لشکر کشید
 النک توش بقصد تلافی مافات در قتل و غارت سکان حوالی کابل
 تقصیر نمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد
 و اتبالش در بادبار آردن تیول النک توش را بی سابقه تقصیر
 تغیر نمود - و به سبب قلی پسر خود دان - و همچنین اکثر ارکان
 و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله تلی پیش
 از آنکه نذر محمد خان امام قلی خان برادر کلان خود را خلع نموده
 سمرتدن و بخارا را ضمیمه بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده
 به مددگاری بخت باراده بندگی درگاه پادشاه از ماوراءالنهر

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قندرشاسی
 پنج هزار روپیه بطریق انعام بر خزانه ائک تنخواه فرمود - و پنج هزار
 روپیه سعید خان ناظم کابل (که بوسم مساعدت از خزانه آنجا داده)
 آن نیز بصیغه انعام منحسوب گردید - و چون سال چهاردهم اخراج
 ملازمت نمود بمنصب هزاری سرفروزی یافت - چون غریب نوازی
 و خاندان پروری شیوه رضیه فردوس آشیانی بود او را باضافهای
 پی در پی به منصب دو هزاری بلند پایه گردانید - و در سال
 بیست و دوم به همراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیه
 قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدی سرمایه
 عزت اندرخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان
 بصاحب صوبگی بهار (خصم یافت خان مذکور بدان صوبه تعیین
 گشت - و در سال بیست و ششم از آنجا بحضور آمده بافرزنی
 سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار عالم اعتبار افراخت *

• الف خان امان بیگ •

اصلش چغتای برلاس است - ابّا عن جد حاکم ملازمی سلسله
 تیموریه در گوش باندگی داشته - علی شیر خان (که از معتمدان
 و کارپردازان صاحب ترانی بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا
 جان بیگ (که بتبدل احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقه او راه
 (۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال •

یافت (در خدمت خانخانان میوزا عبدالرحیم ملازم گردیده بهزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات در نوردید امان بیگ بمورد دهور احیای طریقه پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحبقران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت بیدار و پای مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعه قندهار در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتی مدید و زمانه ممتد دران حصار مئانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبهه ناموری افروخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۹۳) هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا بر بست - پسران جوان شایسته داشتند - ازان جمله قلندر بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربه دارا شکوه (که نزدیکی عمان پور متصل سموگده اکبرآباد اتفاق افتاده) از مراد فضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کایان مضاف صوبه بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت این خانواده گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدة العمر خون را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پستر بحراسمت احمد نگر

(۲) در [بعضی نسخه [قندهار دکن (۳) نسخه [ب] این خانواده باب

و در سال پانزدهم از تغییر مختار خان بفرج‌دادی و قلعه داری
ظفر آباد بیدر تعیین گشت *

و چون قلعه نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت
آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته
با صاحب سجاده روضه قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز
رحمة الله علیه بر سر لخته خود سرپا پیچید - و کار بجنگ و جدال^(۲)
(سانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش
(که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیک که قلعه دار ملکپور^(۳)
عرف مظفرنگر (که هشت گروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان
(که خطاب جانباز خانی یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر
مخطاب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مروج شده آخر در^(۴)
دژیانی نصیرآباد دهارور متعلق بنکارپور سپری شده - اما نامور^(۵)
و عمده پرویز بیک بود - نخست خطاب جان باز خانی یافته
پس ازان به بیگلر خان مخاطب گردید - اکثر قلعه دارها داشت^(۶)
چون انکر فیروز گده مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد
سالی نگشید که پیمانۀ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیک محمد
خان قلعه دار ادونی شده - و میرزا معالی قلعه دار گلبرگه - از آنجا

(۲) در [بعضی نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکپور
(۴) نسخه [۱] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بیجاپور - و در [بعضی
جا] پتکارپور (۶) نسخه [۱] انکر - و نسخه [ب] انکر *

بجکومت قندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان الدین قلندر است که از مدت‌ها قلعه دارچی ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر محض است - و بهمان چار دیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند در ساخته *

* احمد بیگ خان *

برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ است - هنگامیکه صاحب موبلگی بنگاله بهم او مقرر بود خان مذکور بجکومت اردیسه می برداخت در سال نوزدهم جهانگیری مشاور الیه بر سر زمیندار کرده (که راجت سرکشی و سرتابی بر افراشته بود) شتافت - ناگاه ب سابقه آگهی ورود سوب شاه جهانی از دکن براه تلنگانه دران دیار اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پهلای (که هاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود نمی یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکنگ (که از انجا درازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت نتوانست پای هممت افشود - بمردران با صالح بیگ فرجدار آنجا پیوست - و از انجا هم بدر زده بهم خویش ملحق گشت در درز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهي اتفاق افتاد) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت هراول ابراهیم خان هممت بای داده جای خود گذاشت - زردخورد بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از
 کار شغاسی و هوشیاری با رصف مجراهای مولم پیاوردی مردانگی
 و دلیری گرم و گهرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان در آنجا بود
 خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوف
 در رسید - مشارالیه چاره بجز بددگی و فرمان پذیری نیافته
 بوسیله مقریان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس از آنکه
 سریر فرمان درائی هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب قران ثانی
 زبندگی یافت خان مذکور بمنصب در هزاری ذات هزار و پانصد
 سوار سوار از گردیده بفوجداری و دیولدارئی سیوستان کامیاب عزت
 شد - و پس ازان به نیابت زمین الدوله آصف خان بحکومت ملتان
 سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید
 بجاگرداری پرگنده امینیه^(۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت
 و در سال بیست و پنجم از تخیر مکرم خان صفوی بفوجداری بمسوازه
 و اضافه پانصدی پانصد سوار استیاف یافت - و در سال بیست و هشتم
 معزول شده بسبب برخی امور چنده بی منصب و جاگیر گشت
 و در سال سییم از پیشگاه الطاف خسروانی بدعایع منصب سابق
 چهره مباهات بر افروخت *

* اوزیک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یوالم بهادر اوزیک - هر دو در بدر حال بنوکری عبداللہ

خان بهادر فیروز جنگ فراغدالی داشتند - بهنگام اقامت جذیر در جرگه ملازمان دولت توامان صاحبقران ثانی مندرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هندوستان نگین دان آن یگانه گوهر خاتم جهانبدایی شد انوار نوازش پادشاهی بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هر کدام بمنصب مناسب چهره روزگار خویش افروخت - در آن وقت که مهابت خان خانخازان از حضور لامع الذور بصاحب صوبگی دکن شرف دستوری یافت آنها نیز بهمراهی تعیین شدند - اعلیٰ حضرت بالمواجهه در بازه پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتنخواه تیول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی الغایت میکوشیدین یولم بیگ باجل طبعی بساط زندگی در نوردید - نذر بیگ بخطاب اوزبک خان مورد ماطفت گشته سال چهاردهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اوزبک زیب بهادر ناظم دکن باضافه هزاری هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و قلعه دارئی اوسا از تغیر مبارک خان نیازی کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت نقاره بلند آرازه شد - پس از مدتها (که در قلعه دارئی مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعیین صوبه احمدآباد گجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری صبح زندگی او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راج ریحانی خوگر و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر از آنکه سماع را بقرار ضابطه نگه داشته

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حاصل قبول تا آخر سال چیزه
 نمی گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ
 من برآید عاصی باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده
 محمد اردنگ زیب بهادر رایت عزیزمت بابتزاع سلطنت برافراشت
 و در مقامات فرمان باری برهان پور (که نیم کردهی شهر واقع است)
 اکثره را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافرزنی
 رتبه و خطاب پدر سرفرازی یافت - و در جمیع معارک هیچا ملتزم
 رکاب شاهي بود - چون حدیقه ملک و ملت از خار و خس و خالغان
 سلطنت پیرایش یافت بتعیذاتی دکن اختصاص گرفته بهمراهی
 شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصره قلعه چاکده (۲) که در
 تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعی بر میان عبودیت استوار بست
 و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهی
 تسخیر پذیرفت حراست آن بعهده خان مذکور مغرض شد - پس
 ازان بتعلقه کوکن که مسکن و مساوی مرهته است شتافت - و پیوسته
 با اشقیا زن و خورد داشته بجانفشانی سرخروئی یافت - برادرش
 محمد والی بختاب ارثی مخاطب گشته روزه چند بخشی فوج
 محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهار در
 و اعظم نگر بنکاپور سرفرازی یافت - و چون در گذشت پسرش
 ابوالمعالي بختاب پدر فایز گردیده چنده بفوجداری بیر و پست

بمقتضای قلعه دهار در می پرداخت - در مبادی وصول رایت
آصف جاه بولایت دکن احوالش بکمال پریشانی رسید - بے مهری
روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسی که این سلسله را
بر پای دارد نمانده *

* اخلاص خان شیخ الہدیہ *

پور کشور خان شیخ ابراہیم بن قطب الدین خان شیخ خوں اسم
که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراہیم سال اول جلوس جنت مکانی
بمقتضای هزار و سیصد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافته سال
سیوم بقلعه داری رهناس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور
آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری دو هزار سوار نوازش پذیرفته
بفروداری اجینہ نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان
با عثمان افغان (که بجانب اودیسہ علم نخوت می افراشت) دلیرانه
جان در کار ولی نعمت در باخت - شیخ الہدیہ بمنصب درخور
سرفرازی یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیانی همراه پادشاهزادہ
محمد اورنگ زیب بہادر بیشت گرمی افواج متعینہ جہت لذیذہ
جہار سنگھ ہندیہ نامزد شد - سال ہفدہم از اصل و اضافه بمنصب
ہزار و پانصدی ہزار سوار سرفرازی یافته بقلعه داری کالنجر مہاہات
اندوخت - و سال نوزدہم همراه پادشاه زادہ محمد مراد بخش
بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شدہ از اصل و اضافه بہ منصب
دو ہزاری ہزار سوار و خطاب اخلاص خان نامزد گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة المالک سعد الله خان (که پس از معارفت
 شاهزاده مذکور به بذ و بست بلغ شتافته بود) باضافه پانصد سوار
 عام امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معارفت کرده حسب الحکم
 از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احرار سعادت
 ملازمت نمود - پست بر عطاء عام لوائی شان کامی برافراخت - و سال
 بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
 سوار محسوب اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
 بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافه پانصدی
 و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبی زد - و نوبت
 دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست
 و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بهم مسطور همپائی
 گزیده بعنایت خلعت و اسب با زین نقره از هم چشمان تفوق جست
 و از آنجا همراه رستم خان به تسخیر سمت گام جلالت برداشت
 و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکی بتخریب قلعه چیتور
 معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته
 نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در
 محاربه عادل خانیه سمت جرأت پر کشاده خود زخم فیض بر ران
 برداشت - بعد از ظهور این ترون سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار و سوار درجه اعتلا پیمود - تدمه احوالش
 بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زاده عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زاده
 مهتابخان خانخانان - که هنوز جاگیر داشته در سال هیزدهم شاهجهانی
 بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال
 میرخان (که در خانه جنگی صلابت خان و امر سنگه کشته شد)
 سر بلند گردید - و پستر بفوجدارئی اکبرنگر (خصمت یافته بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت - و در سال
 بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکنی در جنگ قزلباشیه قندهار
 شجاعیت و مردانگی خود بر همگنان روشن ساخت - هنگامی که فوج
 قزلباش بر میمنه رستم خان تاخت آوردن اکثر یلان میمنه را ترازل در
 بذای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عذر
 حماسه از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزه حسن آورد
 از پیشگاه خلافت و جهانبانی باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار
 بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون
 فروغ رشادت و کار طالبی از ناصیه احوال آن خانه زاد لایق العزایت
 قابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمعی باضافه
 پانصدی و عزایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم
 بهمراهی مهین پادشاهزاده محمد دارا شکوه تعیین یساق قندهار گردید
 حسب الالتماس آن شاهزاده بافرزئی پانصدی ذات مهابهی گشت

در سال بیست و هشتم به تیولداري و فوجداري چورائده مضاف
 صوبه مالوه تارک افتخار برافراشته باضافه هزاري سوار بمنصب
 سه هزاري سه هزار سوار سرمایه اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم
 شاهزاده محمد اوزنگ زبب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه
 سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب مذکور
 مطاعه شایسته خان صوبه دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران
 و منصبداران تعینات آنصوبه از مالوه راهی شده بلشکر شاهزاده ملحق
 گردید افتخار خان با امر شاهي در مورچال جنوبی باتفاق هادی دان
 خان انصاری متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خون دستوري
 یافت - و چون در آخر همین سال شاهزاده مذکور به تسخیر و تخریب
 ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب الحکم پادشاهي
 افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده
 در سال سی و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون به والی قلعه
 پیدر رسید سیدی مرجان قلعه دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم
 عادل شاه بود - و از سی سال بحفاظت آن قلعه می پرداخت) با قریب
 هزار سوار و چهار هزار پیاده تفنگچی و باندار و سامان و سرانجام
 فراران باستحکام بوج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان
 میرجمله در ده روز توپها را بکذا خندق رسانیده برچه را بضرب توپ
 خراب ساختند - اتفاقاً روزی که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضی نسخه] برخه را *

قلعه دار عقب برج مذکور جرعه عظیم کذده و آنرا بباروت و بان ریخته
آموده خود نزدیک بدان آماده مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته
آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او با دو پسرش در هم سوخت
دلبران کوس فیروزی بلند آذانه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار
گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم
جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست
و پنج گز و ژرفای پانزده گز در سنگ دارن) بمحض اقبال شاهزاده در
عرض بیست و هفت روز بمال آسانی مفتوح گردید - و درازنه لک
روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه داری
و دو صد و سی توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد
معظم در می خلف خود را با افتخار خان در قلعه مذکور گذاشته خود
بهمعنائی اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصراف
نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت
نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونمت به بند و بسط مالوه تعیین
گشته مجموع تیولداران برفافت او مامور گشتند - خان مذکور از
چستی و چالاکی پیش از همه براجا پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز
امره (که در مخیله هیچکس نمیگذشت) بمنصفه شهر آورد
و در مبادی سال سی و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجری پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر با جیوش دکن بمزم
مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز می کشید امانه جنگ و پیکار گشت - افتخار خان
 با جمع از منصبداران در میسر او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که
 در برانغار عالمگیری بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت
 و بترکناز جرأت در اسبه بجانب عدم تلخت - گویند با آنکه خواجه زاده
 نقشبندی بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین
 آن مذهب را بمرتبه یاد گرفته بود که دیگر برادران آن متعذر می نمود
 چاره مساس بعام هم داشت *

* پادشاه خان میر اسحق *

سیومی پسر اعظم خان جهانگیری ست - در عهد فردوس آشیانی
 پس از فوت پدر بمنصب نهصدی پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزی
 روی عزت برافروخت - و در سال بیست و پنجم بکتاب ارادت
 خان و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرفراز گشته
 بدادریگی فیل خانه سربرافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر
 تربیت خان بخدمت آخته بیگی مفتخر گردید - و در همین سال
 بمنصب دو هزار و سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز
 پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافه هشت صد سوار و خدمت
 فوجدار سوار لکهنو و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش
 گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان
 بخدمت عرض رقائع موبجات سرمایه اعزاز بدست آورد - و از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و سوار کام دل انداخت - در اواخر عهد

اعلیٰ حضرت بغا بر وجه از منصب معزول گردیده چندے بانزوا
 گذرانید - در همان ایام سر بر فرماندهی بوجود زبندده نمود عالمگیری
 زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب
 آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ
 دارا شکوه نقد جان در باختن بود - بعد وصول (ایات) پادشاهی^(۲)
 بمستقر الخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافه پانصدی پانصد
 سوار بر منصب سابق چهره کاسیابی برافروخت - و در همان ایام
 انتهای الویه ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان آباد بقصد تعاقب
 دارا شکوه بصوبه دارمی او دهه معین شده بمرحمت فکاره و بافزایش
 پانصدی پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزار سه هزار سوار ازان جمله
 هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکنی خوی دیرینه فلک ناتوان بین است) گام
 چند در ساحت کامرانی برخنگ مراد نراند بود که سکندری
 خورده از پا درآمد - یعنی بعد دو ماه و چند روز شهر ذی الحجه
 سنه (۱۰۹۸) هزار و شصت و هشت هجری ازین سپنجی سر
 در گذشت - اول دختر میرزا بدیع الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان
 جعفر در خانه داشت - ثانیاً بصبیۀ زاهد خان کوکه عقد بیوگانی
 بمست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - (شده و روشناسیست
 داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سی

و سیوم عالمگیري بفوجداری چاکنه (۲) مامور شده. پستر بخطاب پدر

مباهي گشت - و در سال چهارم بخدمیت فوجداری نواح اورنگ آباد
و از اصل و اضافه به منصب هفتصدی هزار سوار سرفرازي یافته
بناموري علم شهرت برافراشت - و پس ازان فوجداری مذکور مالوه
تعیین شده در عهد خلد منزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک
گردیده جایس و انیس او شد - فوجداری در آبه پندگ جالندهر

نامزد او شده بود - مذاق بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار
(۳) نازک خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیستم بجز عیش حباب *

* یافت یک پیرهن هستی و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سیر در گذشت - پسرش میر هدایت الله (که

بخطاب هوشدار خانی و پستر باران خانی ناموري اندرخت) در

عهد خلد منزل فوجدار نور محل متعلق صوبه پنجاب گردیده و مدتها

در فوجداری دکن پیراهه مضاف صوبه مالوه گذرانیده سال ششم

محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از

تغیر دیانت خان مرحوم چنده بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاری

منصب داشت - از دیر باز در اورنگ آباد بمرومي بود - آخرها

قلعه داری گلبرگه فامزد او شده بود - در سفر ترجمانی (۴) همراه آصفجاه

(۲) نسخه (۱) چاکنه - و نسخه [ب] چاکنه (۳) نسخه [ب ج] مذاق

نصريف داشت (۴) نسخه [۱] ترجمانی *

بود - و وقت معاودت تریب باورنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یک هزار دیکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نورزدید - فنون سپاهگری را بسیار آموخته درین پیرانه سالی هم سلاح از خود جدا نمیگرد - و در شمشیر شناسی حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نساجی و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگی ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلمه داری گلبرگه می پردازد *

* اشرف خان خواجه برخودار *

خویش مهابت خان از خواجه زادهای نقشبندی است - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیۀ خود را بخواجه مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجه مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزه خازن بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سرشته بندگی بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس آشنایی از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار ذخیره اندرز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافه هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوی شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه داری ارسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری و در هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خاندان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مرزبور
مغزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردی خان *

عرق شجره نسبش^(۴) از دودۀ آل سلجوق منشعب است - گویند
بسلطان سنجر سلجوقی^(۳) منتهی میشوند - مرد راست و درست و چست
و چالاک بود - خبرهای بسیار از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ
افزاده - و بتهمت جاسوسی گرفت و گیر آمده - اتفاقاً روز عید
بقریب نیژہ بازی درازا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها
پرداخت - حاکم بتقدیر احوالش شده به بیگمهی او (رسیده ترین عزت
و احترام درانده و دوستان کرد - چندی در برهان پور بعباری^(۵) و طرازی
گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پروریز
قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهارگ کامیابی
برافروخت - پستو هر در برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام
داشتند - رجعت مکانی را بدین امر شغف و تولع بسیار بود) مطوح انظار
عاطفت خسروانه گشته - آله وردی خان بخطاب معتقد خانی و خدمت
قرارد بیگی اختصاص گرفت - و نقش بندگی او با جغت مکانی
بعنوان مصاحب و ندیمی نشسته همواره در سیور و شکار بدوام حضور
معلی افتخار می اندوخت - و نور کلانی که مدار شکار قمرغه بدانست

(۲) نسخه [ج] نسبش (۳) نسخه [ج] چیزهای بسیار (۴) نسخه

[۱] گردید (۵) در [بعضی نسخه] طرازی *

(۲) (که آن را یادر گویند) از تصرفات ارست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامه ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعۀ پادشاهی - و ارتفاع شش - یسان سراپرده بستونهای سنگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شفقار شدن جنت مکانی در هنگامۀ شهریار مراتب دولتخواهی و استرضای خاطر یمین الدوله را کما یذبغی بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهی ساخت - چون همراه آصف جاهی بتقدیل سده خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و خطاب آله دردی خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصره پریزده بذل مسجود فوق مقدور نمود - اگر آمرای دیگر همین قسم کاربند تقید می شدند فتح باسانی صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافۀ هزاری ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغییر خاندوران (خصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعه دولتآباد دکن مضرب خیام پادشاهی گردید یرایغ جلال بنام آله دردی خان (که بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمپور و جایر شتافته بود) بصددور پیوست - که بافتتاح حصون نظامالملکیه (که در سمت قلعه چاندور و دهرف واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

و در قلعه را بهوجبل نایکوار و شش قلعه را دیگر ننگه پڑوهان متصرف
اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فسان بر انگیخته
زیردستان پرگفت نواحی را ایذا میرسانند (پردازند - خان مذکور اولاً
پهای حصار چاندور آمده آن معقل زمین را (که بر فراز کوه مرتفع
واقع شده و بمثلثت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفرادان جد و جهد
مفتوح ساخت - سپهر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگی تقدیر
جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقه فرمان پذیری در گوش
کشیدند - ابتدا کُهر رار قلعه دار انجرائی (۲) زیادهار خواسته آن دژ
استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه داران
او را منصب دوهزاری تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه
داد - و پستر حصار کاجه و ماچنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق
دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده
بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آوردن - و همچنین قلعه زوله و چوله
و اهنوت و دیگر حصون متین آن سرزمین (که همه بر فراز جبال
واقع شده) باسانی و زردی مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که
جمعی از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان
سعی و کوشش بجای آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده
همهت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهره

(۲) در [بعضی نسخه] کدیراو (۳) نسخه [۱] کاجنه و ماچنه (۴)

نسخه [ب] اوله و چوله - و نسخه [ج] اوله و چوله •

آندیار است - و در استواری پای کمی از دولتآباد نمی آرد) بسمی
 چون بهوجبل یاسجان قلعه از دستبردهای متوالیه خان مشارالیه
 هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاره و لک (دیهه انعام آن حصار
 دشوارکشا را) که تسخیر آن بے مددگاری اقبال میسر نیست (سپرده
 در سالک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیاری از معاتل
 مذیعه و موائل رفیعه این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهی
 بردست اولیای دولت قاهره کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم^(۲)
 این معنی را منظوم ساخت *

* شاهان بختت کشور اقبال گرفت *

* تیغ زعدو ملک و سرو مال گرفت *

* چل قلعه بیک سال گرفت که یکیش *

* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجماعه خان مزبور در سال دهم بفوجدارمی بیسواره و لکهنو رخصت
 یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلی خان فوجدار متعزرا در
 اثنای تاخت بر یکی از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله و روی خان
 به قبولداری آنجا سربرافراخته بانتقام کشی از سرکشان آن ناحیه
 دستوری یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والی پنجزاری
 ذات و سوار باغذ آوازه گشته بصاحب صوبگی دارالملک دهلی از
 تغیر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازه انتهاز

شاه صفی پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
 با امرای رفیع مقدار و لشکر جرار بدانسمو دستوری یافت و بوصول خبر
 درگذشتن شاه (که در ماه مهر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجری
 باهل طبعی زندگی بسپرد) از کابل معاودت نمود آله دردی خان
 نیز بهمراهی این لشکر مامور بود - چون بعضی اطوار و اوضاع خلاف
 آئین اخلاص و نمک خوارگی از روی سرزد و از بیداک مزاجی زبان
 که باختیار نداشت سربرای گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد
 عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
 ثابت و متحقق بود برگشته سنکر پور بجمع سی و چهار لک دام در
 وجه معاش تنخواه شد - پستتر بوسیله نخستین پادشاهزاده ببهکالی
 منصب سابق مباهی گشته در سال هیزدهم به تیولداری ایاجپور
 کمردرائی یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام موبه برار
 بحکم رانی پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد محبتش باری
 برار نشد - بر وفق مائمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال
 بیستم و یکم بسعادت استلام سده سذیه فایز گردیده گورکھپور جاگیر
 یافت - و چون بعانت قندهار میان شاه عباس ثانی و فردوس آشیانی
 سرشته اتحاد و یگانگی انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
 پذیرفت از قضا در سال بیستم و ششم غلام رضا نامه با هفت راس
 اسب عراقی از بندر عباسی ببندر سورت رسیده (۴) رتعی از شاه ایران

بنام مستحفظان طرق و شوارع آردند - که اسپی چند ملازم آلهرودی خان
 میرانش می برد - کیسه مزاحم نشود - و این سانکه مرهم آن شد که
 خان مذکور برخی از تنسوقات با مکتوبه مصحوبه ار فرستاده که
 چندین رقمی حاصل نمود - از آنجا که فرستادن هدیه و مکتوبه به بیگانه
 و مخالف از آئین بندگی دور با گوناگون سیاست سزاران بود - اما از
 کرم عام و فتوت قطری باز او را بتغیر مذهب و جاگیر تادیب نموده
 حکم شد - که بلا توقف از کابل برآرند - تا در شاهجهان آباد رفته
 بخانه خود اقامت گیرند - و بنام متصدی سورت فرمان رفت
 که اسپار و همگی مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول
 و مسلسل بفرستند - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش
 پوزدهش رفت - بوضوح پیوست که او خطه لباسی با برخی از مغانی
 بقللر آفاسی والی ایران گذرانده رقمی حاصل نموده - لهذا در سال
 بیست و هشتم ^(۵۱) حسب الالتماس شاهزاده کلان بتازگی مشمول عذایمت
 پادشاهی گردیده بمنصب پنج هزار و تیولدار سرکار چونپور از تغییر
 مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال
 و هشت ماه از دولت آستان بوس مکرم در انزوا گذرانید اما از
 شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشم
 و در هر رزن سال هزار اشرفی می یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزی

(۲) نسخه [ا ب] یرایش می برد (۳) در [بعضی نسخه] یا مکتوبه

(۴) نسخه [ج] بفرست (۵) نسخه [ب] و نهم *

ملازمت بعطای پانچ هزار اشرفی سرافراز شده بود - در اواخر عهد
سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلیٰ حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال
بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومی خلف خلافت در بنگاله
مساک خون سوری پیش گرفته بر سر پتله لشکر کشید آله وردی خان
که سد راهش نمی توانست شد به بنارس آمده توقف کرد - شجاع
پاشنه کوپ بدان حوالی پیوسته از در لابه و چاپلوسی در آمده
چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار بود که آن آقسقال
آزمون کار از جا رفته موافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان
وفاق آن بادیه پیمای خسران و ناکامی نگذاشت - و پس از
توالتی و تواتر آزار گیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد
هجری شجاع خواست که از اکبر نگر رخت ادبار بپا کند کشد
آله وردی خان از معامله فهمی و کارشناسی رقم خدلان و نکال از نامیده
حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیر که بتکاپوی
گریز از سطوت جیش عالم گیر آمان یابد لامحاله با دد و دام
صحرای رخزگ محسور خواهد گردید - بوهمنویی خرد باراد پیوستن
بچنود پادشاهی از همراهی او تقاعد ورزیده باکبر نگر مراجعت
کرد - و چون بسیاری از مردم شجاع از بهبود حال و امید
مالش دل بر گرفته قصد جدائی داشتند با او همداستان گشتند
و چون آله وردی خان جوقه لز خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعی از آن بجانب بر سر او آیند بمداغ
پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیر اندیشید - و خبرهای غیر واقع
که فروغ از صدق نداشتن شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم را
تعیین کرد که در حویلی او را گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند
و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاد که بطائف وعده و وعید
مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر
و اشتها را کاذب باطله که ساخته او بود ارکان ثبات جمعی (که با
آله وردی خان گرویده بودند) بمستی گرائید خان مزبور ناچار بر
قول و عهد ناستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهی سراج الدین
روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان
گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پیشبسته بیرون اکبرنگر پیش
شجاع بردند - آن تبه رای او را بر فیله نشانده همراه بشهر آورده
دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال
او را متصرف شد *

آله وردی خان پسران رشید داشت - هر یک بمذنب عمده رسید
چنانچه بجای خود رقم پذیر خامه گشته - اما با پدر نمی ساختند
مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحده بود
که هرچه از ابتدای طفلی بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم
میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاج و هزل بر طبیعت آله وردی خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئی و فحاشی کشیده - حتی که این شیوه نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانی نماند) این سلسله بواسطه این رویه ناستوده یادگار روزگار است - با این همه آله و ردی خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - ندور حضرات ایچه هر سال بر می آورد - و از ماحصل جایگیر عشره جدا کرده خیرات میداد - در دوستی یکنای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا می آورد - از اهل دفتر بے اعتماد گردیده خود سر رشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومار می نوشت - و در ساعت دهایی سرائے و باغی احداث کرده - بنام او زبان زد خلایق است *

• اکرام خان سید حسن *

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجدارچی بکلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگی بخلد مکان فردوس آشیانی بر سبیل انعام داده بودند) می پرداخت - پس از آنکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان پور عزیمت صوبه مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطانی شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگه

(که سرکردگی برانغار تعاقب بار داشت) نرد دغا باخته شبانه (راه رطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعیین یافت) نام برده باتفاق سیف خان در هرادی مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگام (که پادشاه داراد شکوه عازم اجمیر بود) از بتفویض قلعه دارجی مستقر الخلافه از تغیر (عدا) انداز خان چهره عزت بر افروخت و پستور از انجا معزول گردیده بغوجدارجی نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری دیده تماشائی را از گلزار هستی در پوشید *

* الله یار خان میر توڑک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمرة ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جهونت سنگه شرف هم رکابی داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خانی نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهی بمثلان جهت اخراجات فوج (که سرکردگی خلیل الله خان بنابر تعاقب دارا شکوه) فتنه بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار چهره افتخار بر افروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخد همت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایه مباحات

اندوخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه

هجري بعارضه بدني بساط زندگي در پيچيد *

* اسلام خان مير ضياء الدين حسين بدخشي *

والا شاهي قديمي خلد مکان است - عمره در خدمت آن شاه

قدر شناس بسر برده پيوسته مصدر خدمات عمده بود - در ايام

شاهزادگي ديواني سرکار شاهي چهره اعتبار مي افروخت - چون

استيلای دارا شکوه بذابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بچائي

انجاميد (که از احکام سلطنت هرچه ميخواست متمشي ميساخت)

شاهزاده فتح نصيب بظاهر عزم و لازمت پدر عالي قدر و بباطن

برداشتن برادر گلان مصمم نموده غره جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸)

هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهين خلف خود را

با انجابت خان برسم منقلا از اورنگ آباد رخصت برهانپور فرمود

مير مذکور (که تا آن وقت بخدومت ديواني قيام داشت) نيز

همرافقت سلطان دستوري يافت - متعاقب شاهزاده خود هم سايه

وصول ببلده مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانداري^(۲) را (که

فيم گروهی شهر است) مخيم اقبال گردانيد - مير مذکور بخطاب

همه خان ناموري اندوخت - و بعد محاربه جسونت بخطاب

اسلام خان (ايت اشتها افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامی (که

ستم خان دکني عرصه گردن بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخه [ب] باغ فرح نيازي را *

با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه دار بجنگ و پیکار در آریخت - پس از ایتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باثالیقی (اسلام خان بنظم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارپی دو هزار سوار و انعام سی هزار روپیه مطرح انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهرارلی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونمت (که بسری و سروری برانغار نخوت میفرورخت) از نفاق اندوزی و غدر اندیشی راه فرار سپردن خان مزدور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین گرمی پیکار فیای که او بران سوار بود بصدمه بان رم کرده افواج برهم خورد - و اکثر مردم را پای استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیه مردم را (که قدم استقلال افشوده روی همت از عرصه کارزار نتافته بودند) قوی دل ساخت - و پس از دزدیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمراهی سلطان محمد (که با معظم خان میرجمه و جمعی از آمو بکلامشی شجاع معین شده) دستوری یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامی دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه نانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گلیک بعهده او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالم گیری شجاع از پاشنه کربهای معظم خان بستوه آمده اداره

بجهانگیر نگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه
 اسلام خان بذابیر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بمصب
 بد معاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید
 بذابیرین چندے بعزل منصب معائب گشته در سال سیوم ببکالی
 و تبة سابق دگر باره کامیاب در است شد - و در سال چهارم بصوبه دارمی
 کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگای (که موکب
 پادشاهی بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره
 (که پرگنه است وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل
 کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده
 دولت زمین بوس دریافت - و باضافه هزاره هزار سوار بمنصب
 پنج هزاره سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبر آباد
 رایت بالمدنامی افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه
 سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار
 هجری بیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنی کشمیری
 تاریخ فروش یافته * مصرع *
 * مرد اسلام خان والا جاء *
 (۴)
 در مقبره صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه الله (که
 خان مذکور در خدمتش اعتقاد موروث داشت) مدفون گشت - و در
 حیات خود بتعمیر مسجد عالی نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندرز
 شد - تاریخ بغای آن یافتند *
 * بانی اسلام خان بهادر *
 ۱۰۵۸

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و مثانت است) ساخته
 ارست - خلف الصدقش همت خان میر بخشی ست - و از بذاتش
 یک با میر ابراهیم ولد میر نعمان مرزور عقد بیوگانی داشت - میر
 و شار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه
 (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص
 شده در آن حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستی بر بست
 باجمله اسلام خان خالی از کمال نبود - و اشعار آید از جویدار طبع
 نکته یارش تراش میکند - این دو بیت از مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم پرورز ما شببخون می زند *

* مردم چشم ز گویه غوطه در خون می زند *

* وسعت پیدا کن ای صکرا که امشب در غمش *

* لشکر آه من از دل خیمه بیرون می زند *

* احمدشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوری *

پسر درم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد

جنت مکانی بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس
 فردوس آشیانی باضافه پانصدی دو صد سوار چهار عزت برافروخت
 سال چهارم بافروزی دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و یک هزار و دویست سوار سر بلند گردید - و سال هشتم بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهوان
 مکه از رنگ زیب بهادر پشت گرمی افواج متعینده جهت نادپ

(۴) جبهه‌های سنگه بندیده معین شد - و سال نهم در حین (که دکن
مضرب خپام سلطانی بود) به‌مراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعه
جنیر و سنگمنیر دستوری یافت - و بعد مستخر گردیدن سنگمنیر
بتهانه‌ای آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش
فساد پیشگان مضافات پرگنه چندوار (خصت پذیرفت - و سال پانزدهم
در تسخیر قلعه مؤ مصدر ترددات شده پستر همراه پادشاه زاده
دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایث کامران
بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبه مستقر الخلافه نامزد گردیده
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار نواهی افتخار
بر افراشت - و سال نوزدهم به‌مراهی پادشاه‌زاده مراد بخش بتسخیر
بلخ و بدخشان گام جلالت پیش نهاد - و چون پادشاه‌زاده (ز آنجا)
برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه
شد ادرا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم
چون بعرض رسید (که از بدابر فزونی ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه
بیتهل داس که بکابل تعیین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر
برطرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سی و یکم مشمول
عاطفت گشته بمنصب سه هزار و پانصد سوار آب رفته بجو آرد
و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابله پادشاه زاده محمد شجاع

(۴) نسخه [ب] هندیله (۳) در [بعضی نسخه] پتهل داس و در [بعضی]

تعیین گردیده بود) کمر همت بر بستن - و بصوبه داروغی پخته و خطاب
 اخلاص خان سربلندی یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در
 کومکیان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعیین شده بود) قرار یافته
 از اینجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگی عنایت گردیده بود)
 او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و قرار شجاع
 از میدان و غا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت
 بوداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولت خواهی افشوده اواخر سال
 ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه
 میرزا راجه چیمنگه بهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن
 پونه بتهانه داروغی اینجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق
 سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجری رخت هستی بسرمزل بقا
 کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از
 پیشگاه خلد مکان بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدی است - که از اعظم سادات آن بقعه
 مقدس است - و اباً عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضه
 قدسیه امام ثامن ضامن علی بن موسی (ضا) علیه و علی آباء السلام
 و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور
 در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احرار ملازمت اعلی حضرت

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي یافته صبيح شاهنواز خان صفوي را
 بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بيست و دوم شاه زاده
 مراد بخش بنظم دکن رخصت يافت شاه نواز خان صفوي (که بعد
 از فوت اسلام خان بصيانيت آن ولايت تعيين شده بود) وکالت و اناليتي
 شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت ميرزای مذکور باعتبار قرابت
 و خویشي با خان مشار اليه دستوري دکن يافت - و بالتماس شاهزاده
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار سر برافراخت
 شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگده فرستاد
 مشاراليه در مبادی حال توره و ضابطه سلاطین ایران بکار برده در رکوب
 و نزول و قیام و تعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران
 پادشاهی (که بدعوی خواجه تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند)
 یکدفعه از وی رسیدند - پس از آنکه برآه و روش هندی آشنا شد در
 تلافی آن ایکاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت
 باندک تاخیر آن بوسی را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله
 آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگده را
 فیصل داد - چون ببرهانبور معارفت نمود در تولد فرزند مجلس
 بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان
 بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه دارمی مالوه بشاهنواز خان
 مفوض گشت او را تعیین آن صوبه نموده بفوجداری و تیولدارمی

مخدسور برخواستند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری مازو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاج ولایت عادل شاهیه محکوم گشت میرزا نیز بر طبق امر اعلیٰ بتعینائی شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بدمهید و قوطیه دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبی بهر ناحیه ممالک محروسه پدید آمد - موسی الیه در دکن ماند - پس از آنکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلده برهانپور لوای توجه بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد بر افراخت او را بخطاب اصالت خان بمذنب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند زتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافه پانصد سوار کامیاب مباحات گشته بدکن مخصص گردید - و شاهزاده محمد اکبر (که در سن رضاعت بود) با سایر پسران حرم دولت از دولتآباد بحضور آورده شرف اسلام سده خلافت دریافت - و در همین ایام بذابر جهته گوشه عزلت برگزیده (۲)

در سال سیوم بتازگی مورد عنایت خسروانه شده بمذنب پنج هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداری مرادآباد از تغیر قاسم خان سرافرازی یافت - و در سال هفتم باضافه هزار سوار ممتاز شد - پس از آن عارضه صعب بر مزاج او طاری گشته مدتی علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری روزگار هیاتش سپری شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

(۲)
در سال چهاردهم عالم‌گیری تازه از ولایت رسیده بمنصب هزارگی
چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید
و کابلی بیگم صبیح (روح الله خان اول را بار پیوند بیوگانی دادند
زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ محمد القوی *

بکلیه فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از
دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اوزنگ زوب بهادر دوام حضور
داشت - و از راست گفتاری و درست کرداری بمزید اعتماد و مزیت
اعتبار علم اشتهار می‌افراشت - هنگام نهضت الویه عالمگیری
از دکن باگروه بقصد انتزاع سلطنت از نهضتی بمنصب هزار و
پانصدی سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهی بود
بعد از جلوس بمنصب عمده درجه پیمای اوج امارت گردید - و در
سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون
بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهی
و معامله فهمی موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئیان والا رتبت
قرب و منزلتش افزون - گویند در خاوت بحضور پادشاه می‌نشست
(۳)
و اکثر در جذاب خلافت حرف او مسهوع و عرض او مقبول بود
اما برای هیچ کس کلمه‌الخیبر نمیگفت - و باب فیاضی و فیض‌رسانی
مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطانی و پندار ارستادهی پادشاه

(۲) نسخه [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخه [ج] حضرت *

اعتنا بشان مردم نمی‌کرد - تعالی و تبختر زیاده می‌نمود - و از غایت
تفقه و تفسیر نهایت تشدد و تعصب داشت *

سعیدای سرمد (که اصلش بقول یهود و بروایتی از منی ست
(۳) و بعد اسلام حکامیات را در خدمت میر ابو القاسم قندزکی گذرانیده
بعنوان تجارت از کاشان به تته وارد گشته مفتون هندو پسر سه
و هرچه داشت یغمائی ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشته) چون
بدلهی آمد محبت دارا شکوه (که بمحانین حسن اعتقاد داشت)
با وی در گرفت - پس از آنکه کار پردازان تقدیر (۴) زمام امور جهانبانی
بقبضه افتدار عالمگیری سپردند از آنجا (که نیت حق طویعت پادشاه
مذکور مصروف پاس ملت غرا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا
بود) بهلا عبد القوی حکم شد که اوزرا طلبیده تکلیف لباس نمایند
چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عریان می‌باشی - گفت
شیطان قوی ست - و این رباعی خواند *

* رباعی *

* خوش بالا می کرده چنین پست مرا *

* چشمی بدر جام برده از دست مرا *

* او در بغل من است و من در طلبش *

(۵) * درن عجیبی برهنه کرده است مرا (۶) *

(۲) در [بعضی نسخه] تعبیر (۳) نسخه [۱] قندرسکی - و نسخه

[ب] قندزکی (۴) نسخه [ب] زمام جهانبانی بقبضه (۵) در [بعضی

نسخه] دره عجب (۶) نسخه [۱] گفته است *

صلاً با اتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی ارزا که مستلزم

* رباعی *

انکار معراج است دستاریز کرد *

* آن کو سر حقیقتش یار شد *

* خون پهن تر از سپهر پهنار شد *

* ملا گوید که بر شد احمد بفلاک *

* سومد گوید فلاک با احمد در شد *

چند (۲) آنکه عمده سبب قتل او صاحب دست دارا شکوه بود - والا
و راست آنکه عذوب پرهخته چندین هرزه گویان در هر کوچه و بوزن
مثال او معذوب پرهخته چندین هرزه گویان در هر کوچه و بوزن
میب گردند *

بالجملة صلاً عبد القوي در احتساب امر معروف و نهی منکر
دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت
به تیغ جسارت یکی از مجاهیل ترکمان قلندر مغش کشته گردید
و این سانحه خالی از غرابت نیست - تفصیلاًش آنکه چون تربیت
نشان بایالچی گری نزد شاه عباس ثانی فرمانروای ایران دیار رفته بود
از ناسمجیدگی و کلفت وضعی خود آداب سفارت بآئین پسندیده
بجا نیاورده و حشمت افزای آن شاه سودائی طبع آشفته و مانع
گردیده دیرین درستیها را غبار آمای نقاض خاطر گردانید - و کار
از طرفین بغوج کشی انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل
چند مغل ترکمان بے سرو پا را بمطبخ جاسوسی گرفته بحضور فرستاد

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکی از آن
چند کس را (که ترکمان سپاهی وضع بود) بے علاقه بگذر و زنجیر
بخاوت طلبیده تفتیش احوال می نمود - درین وقت (که عرق
جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده
خود را بخادمی (که در بیرون اسلحه از داشت) رسانید - و شمشیر
از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکپی بزگشت - و ضربتی کاری
بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشته حیاتش نمود - نزدیکان
اورا فیر بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافی خان این حکایت
بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان بزور (که
فیما بین محرر و آن مرحوم رابطه تمام بود) در جذب مرآة العالم
و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر
استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردن - که آن
قلندر از پهلوانان عیار پیشه ایوان بود - که آن گروه بشوخی و
سرگله زدن از امر بزور زر بستانند - و بهوا می پرانند - ازین سرود هم
محرر در سورت و برهان پور کارها سرزده بود - چون گذر سیاحتش
بساحت دهلی افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندری چند
فراهم آورد و هر روز ببان بآورد و سرود میگذرانید - این مقدمه
شهرت گرفته برخه بکیمیاگری و جوق بدزدی و رهنی متهم گردن
و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه اسم - چون جرأت و دلیری او

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامی که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهی برد - اعماد خان پسر رهش حال مامور شد - بعد از استفسار هر چند گفت که من سیاح گدا پیشه ام مفید نیفتاد - تهدید زبانی فرمود - آن اجل گرفته دید که دهائی نیست - گفت اگر امان دهید بگوش ثواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزی بگوید با آنکه هر دو دست او بسته بودند پسرانگشتان نیمچه شمشیر (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستی و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که بکدر خیاره گردید - بهر تقدیر پادشاه بتوقع قتلش بسیار متأثر و متأسف گشته پرتو التفات بحال باز ماند های او افکند و پسران و خویشان را باضافه منصب و دیگر مزاحم و مواهب کامیاب فرمود *

* آله وردی خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر آله وردی خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاج و مطایبه مجبول و بشوخی و بیباکی مفعول و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخرویت و مضحکه فرا نمی استند - و در هزل جد دارند) میوزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

بعداً قطره زن عرصه روزگار بود - بیداری بخت و حسن سعی مورد
الطاف اعلیٰ حضرت گشته در سال بیست و یکم بمذنب هزار
دو صد سوار سرفرازی یافت - و در سال بیست و سیوم بخت دست
قزاقان بیکگی که از پی اوست اعتبار اندوخت - و پستو اضافه مذنب
یافته بفوجدار می جانی (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون
باغ نور منزل بموکب عالم گیری نصارت یافت اول حکم (که از ممکن
خاطر پادشاهی بمنصف نغان رسید) تعیین مشار الیه است بفوجدار می
متنهر و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سوزمین که با نطاع
دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهمان آن
قیام می نمودند) مختل و نامنظم شده تهر سرشتان واقعه طلیم
آنجا سر بفساد برداشته طریق بغی و عصیان پیموده بودند - او
بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمذنب سه هزار و سه سوار
ازان جماعه هزار سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندوخته رخصت
پذیرفت - و پستو بافرونی مذنب و خطاب الّه وردی خان
عالمگیر شاهی بلندنامی یافت - و در سال سیوم از فوجدار می ~~متنهر~~
تغیر شده بفوجدار می گورکهور تعیین گشت - و در سال هفتم جبهه سایی
آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار موزنگ
گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهی گذرانیده
مورن عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مراد آباد کامیاب
 مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و
 سه هزار سوار در اسب سه اسب مورد عاطفت شد - و از تغیر
 بهادر خان کوکه بنظم موبد آله آباد شتافت - و در سال دوازدهم
 سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجری همانجا بساط حیات
 دریچید - بشجاعت و همت شهر روزگار بود - و بحدود و سخاوت
 دسته بانگ داشت - و خالی از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب
 دیوان است - از دست *

* کمتر ز تاشق نتوان بود در طلب *

* صد تیشه میخورد که رساند لب بلب *

و با این خوبیها با پدر نمی ساخت - مشهور است که چون
 آله وردی خان بنابر جهت بغضب سلطانیه در آمد و اعلیٰ حضرت
 سردیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک
 از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید - و بدر ساخت
 پدر که همیشه شاکیه بود زبان شکوه دراز تر ساخت (۳) - جعفر باعثدار
 در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهی ممکن نبود البته دیگرے
 باین امر اقدام می نمود - دران وقت ما را جای رنمودن نمی ماند
 و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بجای میرسانید - پسرش
 امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علی خان

بفوجدار می متهرا دستوری یافت اورا فوجدار نواحی اکبر آباد ساخته
 باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خانمی یافته
 بهمراهی محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بیجاپور سال بیستم
 و نهم مردانه شریک واپسین نوشید *

* اعتقاد خان میرزا بهمن یار *

بهر یمین الدوله خانخانان آصف خان است (آزاده مشرب
 لا ابالی منش فراغت دوست عشرت گزین بود - ایام زندگانی را^(۲)
 به بهمن آئین بسر برده اسباب ثروت و مکنت آنچه باید مهیا داشته
 داد عیش ویداد - با فوج و فوج کشی کارے نداشت - در کمال
 آسودگی و بیغمی شد بروز و (روز به شب میرسانید) در میربخشگیری -
 هرگاه میخواست بتمارض از رکاب پادشاهی تقاعد نموده در هر جا
 بساط آرامش و تن آسانی می گسترد - و گاه بتقریب ملاقات برادر
 خود شایسته خان سرے بدکن می کشید - و گاه بهمین بهانه
 بولایت بنگاله می شتافت - ارضاع مخترعه و کلمات متنوعه او بسیار
 بر زبانها ست - نظر بر حقوق نیاگان عالیشان او و انتساب از ~~پادشاهان~~
 خلافت (چه اعلی حضرت و چه خلد مکان) از برخی تکلف نوکری
 مرفوع القام داشته در مراعات خاطرش میکوشیدند - و ^{سال دهم}
 جلوس فردوس آشیانی به منصب پانصدی دریست ^(۳)
 افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عالیقدر باضافه
 مناسب

(۲) نسخه [ج] زندگی را (۳) نسخه [۱] عز افتخار اندوخت و

(۲) امپایز یافته همواره محفوظ و موافق خسروانه بود در سال نوزدهم از اصل و اضافه پیاپی دو هزار و دو صد سوار برآمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزار و سه صد سوار و خطاب خانه زاد خانی چهار مباحث افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندرز ملازمت پادشاهی گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میربخشی گوی سرمایه اعتبار اندوخت - از انجا (که اکثر باظهار بیماری مراسم عهده مرجوعه را نمی توانست بپذیریم) سانید (سال بیست و ششم هنگام معاودت الویه پادشاهی از کابل ^(۳) بدار الخلافه چون ساحمت لاهور بعز نزل سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندی در دار السلطنه اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروری بشرف دستوری برنواخته بتقرر سالیانه شصت هزار رپیبه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروی ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازی بهحالی منصب و خدمت باین سابق سرفراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعی طمع و اغراض

(۲) در [بعضی نسخه] محفوظ و مشمول موافق خسروانه بود (۳) نسخه

[ب ج] بفر نزل سعادت پذیر

نفسانی در کمال استغنا و بے پروائی پرداخته ذخیره ستوده نامی
اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگده که شکارگاه سم
مشهور باحراز ملازمت عالمگیری کامیاب امتیاز گردیده در سال پنجم
باضافه هزارگی بمنصب پنجهزاری هزارسوار مطرح انظار عنایت
خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت علم اختصاص یافته
بدیدن برادر کلان (که دران ایام ناظم بنگاله بود) از پیشگاه سلطنت
مجاز گردید - و مدتی دران ولایت بعیش و کامرانی اوقات گذرانید
در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و درم هجری بسیر
عالم بالا شتافت - خدایش رحمت کناد - عجب مرد راست
و درست بے ساختہ و بے پروا بود - حق پرستی و فقیر دوستی
بکمال داشت *

ل گویند درز بدیدن معذوبے کوچه گرد بے سرو پا شتافته بود
چون این حرکات مذافی سطوت امارت است پادشاه از روی تعرض
پرسید که کسی آنجا از بندهای پادشاهی هم بود - عرض ~~کرد~~
بگے همین سیاه روی بود - و دیگر همه بندهای خدا بودند ~~هش~~
محمد یار خان نیز در خوبیا یکدای زمان بود - احوال جدا
به تحریر آمده - و دختر او فاطمه بیگم زوجة مقتدر ^{ان} بن
فاخر خان نجم ثانی در آخرها پیش خلد مکان اعتبار ^{داشت}
و صدر النساء بود *

* انصافی القضاات قاضی عبد الوہاب *

نبیرہ شیخ محمد طاهر بوجہ است - کہ در بدن گجرات سکونت داشت - تحلی بفضل و کمالات یافتہ بحر مین شریفین شگفت داشت (۲) و بشیخ عالی منقہ (رحمہ اللہ) پیوست - و مرید شد - و در درج و تقوی و فن حدیث یگانہ روزگار گردید - چون بوطن اصلی معارف نمود بدعتہائی (کہ اعتقاداً و عملاً نیز قوم خود شایع بود) برداشت و در شکست گردہ مہدویہ پیروان سید محمد جونپوری میکوشید و حسب وصیت شیخ خود مداد بچہمت طلبہ علم راست میکرد و در وقت حل کردن آن تدریس می نمود - میگفت کہ یکے از دیگرے پیر مانع شود - مجمع البحار غریب اللغت حدیث از تالیفات مشہور او است - در سنہ (۹۸۹) نصد و ہشتاد و شش میان اجین و سارنگپور مالوہ جمعے در اثنای راہ برو ریختہ کارش با تمام رسانیدند گویند عہد کردہ بود کہ تا سیاہی تشیع و بدعتہای دیگر از دل قوم خویش شست و شو نہد دستار بر سر نہ بزدن - چون در (۹۸۰) نصد و ہشتاد عرش آشیانی داخل گجرات شدہ با شیخ ملاقات نمود دستار را بدست خود بر سرش پیچید - و گفت ایغای نذر شما بر ذمہ من است - و میرزا عزیز کوکہ را بحکومت آنجا نامزد ساخت شیخ بیاورمی میرزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (کہ ایالت آنجا بیکے از امرای ایران باز گردید) آن جماعہ باعانت او

(۲) نسخہ [ب] و در زہد و تقوی (۳) نسخہ [ج] بوطن اصلی *

بتأزگی سرخلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بکشد - و بعزم دار الخلافه آگوه کمر بست - و با رصف مع سعید و جیه الدین گجراتی ممنوع نشد - و رسید آنچه رسید - نعلش او را از مالوه بنهرواله (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نیاگانش سپردند *

قاضي عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشیانی مدتی بخدمت افتای پتن که مولد ارست می پرداخت - هکامی (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانظام مهمار و بگن دکن مامور گردید) قاضي بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بر سرور فرمان رایی هندوستان بخدمت جایل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضی مذکور متمشی شد از پیشینگان کسی را باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهی آنهمه مصروف پاس امور دنییه بود که نظم و نسق مملکت بدین وسعت جز بحدود و سیاست شرعیه بکار نمی رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات تار بزر می فروختند - قاضی حضور (که بزهد و تدین خون را و نموده در کشمیر جزوی و کلی لوی انا و لا غیری می افراشت) آمرای عمده از حساب بر میداشتند و از حسد چون کباب می سوختند

(۲) نسخه [ب] نماز بزر می فروختند - و در [بعضی نسخه] ناز بزر

می فروختند - اما صحیح تار است که بمعنی قصاص و داد قذیل باشد *

و با این همه میگویند که قاضی در اخذ و جرید طولی داشت
و زره‌های خطیر انداخته بود - مه‌بیت خان لهراسپ (که به بیدایی
و شوخی شهرت داشت) هنگامی (که بیساق دکن مرخص شد - و در
حوالی دارالخلافه بدرخواست مسماعده روزی چند فروکش نمود)
در آن اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگوه
خریده قاضی با مال تجار باحمد آباد می‌رون - از قاضی دل‌پری داشت
همه را کشیده طلبید - و بسپاه تذخراه نمود - پس از آنکه بعرض
پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض
گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضی سوای اغماض مصلحت
ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلاى مرض از حسن ابدال برفتن
دارالخلافه مجاز گردید - و سید علی اکبر قاضی لاهور بنیابت او
ماور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم (مضان سنه ۱۰۸۶)
هزار و هشتاد و شش هجری در شاهجهان‌آباد داعی اجل را ابیک
اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی
دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور (سیده از انتقال پدر
بخدست قضای عسکر معلى معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت
واقعی داشت - و درع و صلاح او منسوب بپویا نبود - از ترک پدر
(که لک شرفی و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دایم
نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسی زیست میکرد

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا
بر بینه و شواهد نمی نمود - و بیشتر ارغای عذاب میکرد - تا مدعی
و مدعی علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجا پور و حیدر آباد پادشاه ازو
استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضی جواب داد - و در سال
(۲)
بیستم و هفتم بتوفیق فطری الهی جذبه در ربود - مستعفی خدمت
گشته از تعلقات دنیوی دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهی
و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عذاب توجه از طرفی که رفته بود
نگرداند - و بتجویز او قضای (در بسید ابو سعید خویش قاضی
عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و
هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از عادت بپندر سورت
خلد مکان باعزاز طلب داشتند عنایت زیاده بحال او مبذول نمود
چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه اش مالید - و تکلیف قضا
و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چند رخصت
وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته
خود را برکاب رساند - پس از آن از جذاب الهی مسئلت می نمود
که باز آلوده عمل پادشاهی نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان
شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - باراد آنکه بعد
آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید بار موقوف گردند

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند
 حقیقی مستدعی بود که آلوده عمل پادشاهی نشود - و زود بمقصد
 اعلیٰ پیوندند) از احمد آباد بار سفر بر بسمت - در همان ایام مرض
 اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجری طرف
 (که جاذبه اش گریبان گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس
 ذات او افسوس فرموده کلمه حق بر زبان راندند - که خوشا حال او که
 بعد از حج خود را ملوث بامور دنیا نساخت - درین سلطنت دوصد ساله
 تیموریه در دیانت و خدا پرستی مثل او قاضی نگذشته . (۲)
 در حالت قضا هم مستعفی بود - پادشاه نمی گذاشت تا به تقریب
 مهم بیجاور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل القدر را دین بدنیا فریشان سخت آسان گرفته اند
 زرها بر شوت خرج می کنند - تا با بطلان حقوق مردم صد چندان
 ستانند - نکاحه و مهرانه را حلال تر از شیر مادر میدانند - از قضا
 ارثی قصبات چه توان گفت - که من علم نصیب اعداست - و دفتر
 دیسپاندری و گفته زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان قضا
 با علم و عمل حدیثی وارد شده (که از سه قاضی یکی بهشتی است)
 و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل الخطاب گوید آن قاضی
 بهشتی هم مگر قاضی بهشت باشد اندازه گمراهی و ضلالت این قوم
 که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهی بصرف آورده آخر کار خرقه دریشی پوشید - و در ارزنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمن (که از مدتها خیرباد منصوب و رزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود در گذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمد آباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوی بود - در عهد خسرو زمان رخت هستی نه کرد - از پسران قاضی عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - روز پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یک است - اولین با احتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور می پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالی خان که خوگر شراب و شیفته راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجدارچی ملکا پور برار (که هیژده گروهی برهانپور است) قیام داشته هیژده سال پیش ازین کما بیش در گذشت *

(۲)

باید دانست که بوهرا بزبان هندی بمعنی تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکی از صلحای فضلا

(که ملا علی نام داشت - و قبرش در قصبه کذبایت است) جمعی از اهل گجرات (که دران وقت عموماً بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرویدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از امرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلی بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخه ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفرقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکی از صاحبان فضیلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه بار رجوع می نمایند - و خمس مال را بصادقات مدینه منوره می فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل (۴) میدهند - که بفقرای قوم خود قسمت می نماید *

• اسلام خان رومی •

حسین پاشا ولد علی پاشا است - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره می پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم می نمود - محمد عم او بتقریب از وی رنجیده باستنبول رفت - بداعیه آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخه بلاد متعلقه روم باختیار او بود) رفته

(۴) نسخه [ج] بفقرای قوم قسمت می نماید •

بد سلوکی و ناشایستگی اطوار برادرزاده ظاهر ساخت - و استدعای
 اقطاع نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروری نماید - ابشر
 بحسین پاشا نوشین - که محلی از لواحق بصره بوی باز گذارد
 بعد از آنکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشته ابشر کار بند شد
 و محمد را بد لکونی نزد خود نگاهداشت - چون محمد با اتفاق برادر
 خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالی آغاز نهاد حسین پاشا
 هردو را بگذراند روانه هندوستان نمود - ایشان با طائف الکحل بر کنار
 لکسا از جهاز برآمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد
 از زری تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با تزلزلش و وفور خزانه او
 و نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده اید -
 برآید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانه مزبور بشما
 عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوری گرفت - که
 از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را برآورد - و بصره را بمحمد
 سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید
 حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوج به نبرد او فرستاد - یحیی
 چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و ثواب مقاربت
 ندارد) راه مطامع سپرده بار پیوست - و حسین پاشا از شنیدن
 این خبر آسوده سرشده عیال و اموال خود را به بهنهای که از مضامین

شیراز است برده بقزلباش ملایک گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هر چند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر او را با برادر و گروه دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاری و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتل گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعی کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده او را ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهیلا گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده درازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آنکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم الشان در رقیقه اوسال عرائض و هزارانج مسئلت میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالم گیری نامه را خلاص طراز مشتمل بر تهذیب جلوس با اسبان عراقی نژاد بوسم پیشکش فرستاد *

(۳)
بالجملة چون فرمان روی ملک روم بظاہر بواعث نزاع و خلافی که از سرزد یحیی پاشا را بجایش تعیین فرمود مشارالیه نتوانست دران سرزد بوم اقامت درزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت تا کام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلالی وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایت نشنید - و گل التفات نیچید - برهمونی اقبال تصمیم عزم

مراد افروخت - و پستتر بتفویض صوبه داری مالوه اختصاص یافت *

از اینجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی
و ریاست از جبهه زرگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی
والا پاینده امارت هژدوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل
و عیال خود طلبیده دل نهان توطن این مرز و بوم گردن - او بنابر وجه
در طلب قبائل و پسر سپه‌مین خود مختار بیگ تعلیل می نمود
و بلایت و اعل میگردانید - ازین جهت از منصب برطرف شده
و از دولت حضور مهجور گردیده در ارجین رحل اقامت انداخت
در آخر سال یازدهم بالتماس عمده الملک خان جهان بهادر ناظم
دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته ^(۲) بسرداری فوج هزارابع
همه بخش ارباب و غا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهی و نیبره
بهاول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم
ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری در عین ترازو بودن
جنگ با غنیم جائے که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش
در باروت افتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان
هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماري بریدند - و چون بر زمین
افتاد ار را با پسرش عالی بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیعت *

* اجل راه سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام فنا صید خویش *

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداری *

ادرا زندگی مهلت نداد - و الا کارکردگی و خدمت طلبی با پردایی
و درست اندیشی جمع داشته مصدر کارهای نمایان میشد - بزرگی
(۲)
و عمدگی بار میزدید - طبع موزونی هم داشت - ازوست * رباعی *

* یکچند که سیر بینوائی کردیم *

* بر درگاه کبریا گدائی کردیم *

* بودیم بوسم هدیه لختی ز جگر *

* تا با سگ دوست آشنائی کردیم *

و بعد فوتش افراسیاب خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار و مختار بیگ (که با متعلقان پدر
و اند سال هیزدهم پاورچین رسیده غایبانه بمنصب هفتصدی صد سوار
شرفراز شده بود) بمنصب هزار و چهار صد سوار سر برافراختند
و اموال خان متوفی سه لک روپیه و بیست هزار اشرفی (که در
اورچین و شولا پور ضبط شده بود) پیسرانش معاف گشته حکم شد
که مطالبه پدر را جواب کنند - و پس ازان افراسیاب خان بفوجداری
دهامونی مامور شده در سال بیست و چهارم بفوجداری مرادآباد
از انتقال فیض الله خان کامیاب مراد گشت - و در همین سال مختار
بیگ ب خطاب نوازش خان مورد نوازش خسروانی گشته در سال سیم
بفوجداری و تلمه داری مهندسور رایت افتخار افراشت - و در سال
سی و هفتم بحر است چکله مرادآباد مامور شد - و پس ازان

بفوجداری ماندو و ازان بعد بحکومت ایلاچپور متعین گردید - و در
سال چهل و هشتم بصوبه داری کشمیر درجه اعتبار پیمود *

* اعظم^(۲) خان کوکه *

معروف بفدائی خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلاسمت فدائی
بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلیٰ حضرت بدو نا مواف اندیش
بمزید رشادت و اعتبار ناصیه احوال افروخت - اثنای شهن خان
عدالت فایز شده و پستتر بمرافقت سفیر بیجاپور بامر
عطایای صاحبقران دانی بعادل شاه والی آنجا مامور گشت بمگیری
سال بیست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در
بیست و سیوم بخشی گری احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار و بخشی گری
منصبداران کابل و داروغگی تربخانه آنجا مفتخر گردید - و در سال
بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکی بر خود
بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستتر داروغگی افیال حلقه
نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی
گزر برداران تحصیل مباحات نمود - و از تغیر تربیت خان میر توزکی
باز ضمیمه کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زان پروری باضافه
پانصدی دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائی
خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که سهام فرمانروائی

بقبضه اقتدار عالمگیری در آمد) بوسیله نسبت کوکلتاشی مشمول
الطاف پادشاهانه شده هنگامی (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعز آباد
سوان دارالخلافه دهلی از فرزول جهانبانی نصارت تازه یافت)
اورا بمناسبتی نغاره بلند آوازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان
بکفایت مهم سلیقه * ^۲ شکوه (که از لکهنو بجناح استعجال طی منازل
نموده اراده له ^۲ حق بهدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش
از امیرالامرا ^۲ بجانب پوریه ^۲ شتافته آگهی یافت - که سلیمان شکوه
میخواهد برود - که باعانت پرتویی سنگه مرزبان سری نگر از گذر هردوار
گذر پانته سر به بلهور کشد - ^۲ مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کرده
را ^۲ بالغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان نیه حیرانی از وصول خان -
جلالت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سری نگر در آمد
فدائی خان معاودت نموده ناصیه سالی آستان خلافت گردید - و رخصت
یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعیین شده)
پیوسته ضمیمه جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویه عالمگیری
بعزیمت ملتان بقصبه قصور پرتو نزل افکنده بود) حسب الطلب
بمضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه دارانده بفرود آری آنجا
و گوردیپور دستوری یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت
معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم زکاب سلطان محمد
بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

در عین نکامشی و گرمی هنگام جنگ و جدال که با عم داشت از
 صدر اهتمامی معظم خان ستوده آمده بشجاع پیوست - و بستر (قوم
 ابدار و بیدلثی از سیمای احوالش برخوردارند قرین ندامت و تندی
 بمعصکری پادشاهی رجوع القهری نمود) معظم خان حسب الحکم فدائی
 خان را با غوغی بعمراسست و خیرداری آن شاهزاده نا مواف اندیش
 روانه حضور ساخت - و در سال چهارم از تغییر صف شکن خان
 بخدمت میر آتشی خلعت سرافرازی پوشید *

چون آغاز سال ششم خطه دلدیر کشمیر محیط موکب عالمگیری
 گشت قوم سبیل (که قبيله ایست از قبائل افغان نیازی که آن طرف
 دریای نیلاب ممکن دارند) در سواف ایام برخی از آنها در موضع
 دهکوت موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده
 مصدر شر و فساد میشدند - غوجداران و حکام بموجب حکم آنها را
 ازین طرف بآن روی آب دریا کوچانیده بردند - درین ولا آن طایفه
 بمقتضای جهالت مساک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده
 تهاغه پادشاهی را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانه و مفسور
 در کنار دریای چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه
 پرداخته عرصه آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بذوبست
 آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بقوجدارئی آنجا معین شده بود)
 سپرده معارفت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهی

(۴) نسخه [ب] ونکوت (۳) نسخه [ب] بآن روی دریا .

از لاهور بدار الخلافه چون عرصه شکارگاه کالوادهن^(۲) مضرب خیام
 پادشاهی گشت فدائی خان بمالش مقصدان توابع پانده جالذهر (که
 از راه ناعاقبت بینی سر فساد برداشته بودند) معین گردیده کاربند
 حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار
 سر برافراخت - و در سال دهم بفوجدارئی گورکھپور باضافه هزار و
 پانصد سوار بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار بلندرتبگی یافت
 و پستری صوبه دارئی اودهه نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم
 بمضمون رسیده بمصاحب صوبگی لاهور اعلام سرفرازی برافراخت
 چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان
 صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور پیشاور شناسیده بضبط آن نواحی
 پرداخت - و پستری بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین ایام سال
 هفدهم سواد حسن ابدال معسکو پادشاهی گردید فدائی خان از
 تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای اوج بلند نامی گشته با فوج
 شایان و سامان فرادران مرخص گردید - و بهراولئی آغر خان بمالش
 افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کان از پیشاور
 بجلال آباد رسید - و از انجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان
 زیاده از مورد ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزار سخت
 واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج
 رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم بار هم رسد - مردانه پای

تجهیز افشوده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهاجم
 گندمک طلبیده - هرادل ساخت - و باز دیگر بر سر کتل ملک که در
 دشوار گذار است نبرد - معب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ
 آنقدر سنگ فیل - از تلهای کوه می غلطانیدند که عرصه بر لشکر
 پادشاهی تنگ گردید - بمحض تأیید ایزدی چندان تلاشهای دلیرانه
 بکار رفت که آخر کار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائی
 خان به معنای فتح و نصرت بجلال آباد رسیده در احداث محکمات
 و تعیین تهاجمات پرداخت - و در دفع آن طایفه شورش انگیز از
 مراتب ناخست و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
 مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهایی از
 مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباحثات
 بذرقه اعلی سون - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
 بنظم عمده صوبه بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم
 چون حکومت آن مملکت بیادشاهزاده محمد اعظم شاه مغرض گشت
 صوبه بهار از تغیر وکلای شاهزاده مذکور نامزدش گردید - خان
 مشار الیه رهگوی عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۹)
 هزار و هشتاد و نهم هجری باخترت سرا شتافت - حویلی خان مذکور
 واقع لاهور از مکانهای عمده آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه داران
 آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائی خان یافته)

احوالش بجای خود رقم پذیرفته - در می پسر مغدر خان داهاد
 خانجهان بهادر بود - در سال سی و سیوم عالمگیری در فوجدارى
 گوالیار برگشته تاخته به تیر بندوق در گذشت *^(۳)

• افتخار خان سلطان حسین •

پسر کلان اصالت خان میر بخشی سک - چون پدرش سال بیستم
 شاهجهانی در بلخ جهان گذران را پدرود نمود پادشاه قدر شناس نظر
 بر نیکو خدمتیهای آن بندگان کار طلب تلاش مند پسرانش را منظور
 نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بدادوگمی
 قورخانه سرافرازی یافت - و در سال بیست و دوم بدادوگمی داغ
 از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم
 بفوجدارى میان در آب سرمایه اعتبار انداخت - و در سال سی
 و یکم باضافه سواران از اصل و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار
 کامیاب دولت گردید - و بهمراهی مهاراجه جسونت (که بصلاح اندوزى
 دارا شکوه حقیقه بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعیین
 شده) رخصت مالوه یافت - در همان ایام آن شاهزاده نصرت نصیب
 بهمنغانی اقبال از دریای نریده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه
 سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامی راجپوت)
 علف تیغ عالمگیری شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت
 جمع از کمکیان بموکب عالمگیری پیوسته بسیاریه جان بدر بردند
 (۲) نسخه [ج] در سال میوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کلمه تاخته •

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بنظر کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان رانی هندوستان بجلوس عالم گیری تزیین پذیرفت از آنجا (که جوهر ماهیت او خالی از فروغ آگاهی نبود) بانواع التفات پادشاهی مقتدر گشته باضافه منصب و خطاب افتخار خان چهره مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیکی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایت وزارت برآمد) بخدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمراج پادشاهی برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بهادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشین و طبیعت پرستی بغریب خوشامد گویان از جا رفته اراده خود رانی و خود آرائی دارد - لهذا او را متعمد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین در خور دقت بزبان او حواله رفت - مومن الیه خود را جلد و چسبان رسانیده امانت برگذار - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافی بود و اخبار ناراحت لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبی جوابه سرزد - و براءت نه اش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعیامت بدگویان قابو جو بنابر جهت عذاب مترجمه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتباری که داشت مردن برطرفی منصب و خطاب
 شده گرز بودار تعیین شد - که ادرا از دریای اترک در گذراند - و در سال
 چهاردهم بغو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول
 التفات گشته بنظم صوبه کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستتر
 از کشمیر معزول شده دران هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او
 باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات
 فامرد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد
 و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در
 سال بیست و سیوم بفوجداری جولپور سرافراز گردید - و در سال
 بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نون و در هجری همان جا بساط
 هستی در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادی و عبدالباقي
 بحضور رسیده خلایع مانمی یافتند - و در عهد خلد منزل یکی از آنها
 بخطاب اصالت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور
 خانامانی می پرداخت - درین عهد کمال افلاس و فلاکت سرزده^(۲)
 بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاء بفریادش رسیده بدیوانی
 دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت
 و درانجا پیمانۀ حیاتش لبریز گردید - و دیگرے بخوشی معمور خان
 شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فرخ سیر
 قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها دران دیوانه بسر برد

در دره از آسودگی و جمعیت بر احوال پر اختلالش نکشود - همانجا
زندگی بسپرد *

* آتش خان جان بیگ *

پسر بخدان بیگ (روzbهانی ست - که سال اول جلوس خلد مکان
در جنگ محمد شجاع جان نثار گردید - نام بوده در حین حیات پدر
بدولت (رشناسی پادشاه فایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش
خان لوائی ناهواری افراشت - و سال بیست و پنجم از تغییر سلاح خان
بخده مت میرتوزکی چهره امتیاز برافروخت - برادرانش یکی منصور
خان - که چندی بمیر آتشی دکن مامور بود - پستار حارس اورنگ آباد
گردید - دومین یوسف خان - که در عهد خلد مکان بفوجدادی
قبرنگر عرف کرنول سرافوازی داشت - و در عصر خلد منزل بنظم
موبه حیدر آباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعتقاد اینها
در دکن باقی *

مجموعه از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد - نام برده از اراذل اهل
هرقه تلنگانه بود - در عهد خلد مکان ^(۲) که رستم دل خان بنی مختار
موبه دار حیدر آباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که سالدار بود کشته
بدان دستمایه پیدانگان فراهم آورد - هر کوه ملجای خود ساخت
و دست رهنمی و دست اندازی بر مسافری و رعایای آنطرف دراز ^(۳)
گرد - فوجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع

این امر نزد نکست رام زمیندار برگزیده پولاس ^(۲) سرکار ایمحمدل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندی در آن جا شروع بقطاع الطریق نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدی او را مقید ساخت - چون پس زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهایی یافته در موضع شاه پور عملاً برگزیده تری گنده ^(۳) سرکار بهونگیر ^(۴) که جای قلب واقع شده با سرور نامی مفسد پیشه دمساز گشت - و در آنجا گدھے ساخته علانیه بتاخت و تاراج می برداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را موجود او برگزیده کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن او پاپرا تاکید نمود - و در

چنگ قاسم خان که شن - و سرور با پدر دل خان نامی جماعه دار پیادگان همراهی خود در فزون سپاه گری بسفاهت پیش آمده جنگ یلنگ نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعه تاریکنده برداخت - و تارونکل و بهونگیر میدید - و ابواب بلا بر روی سنگه آن نواح می کشود *

خادم منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان (دربهانی را موبه دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید ببلغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجی شایان تعین نمود - نام برده در دقتی (که آن شقی بمحمد امیر کلپاک سرگرم بود) بر سرش (سیده

(۲) نسخه [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخه [ب] تری گنده (۴)

در [بعضی نسخه] بهونگیر *

بعد زن و خورد او را مایه زن ساخت - و در کلیک تها نه قایم نمود
 د(بن ضمن خسرو پور) پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاه پور
 محبوس و در شکنجه انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
 جناس خوردنی برای او می برد) هیچ کس ماذون نبود که پیش او
 برود] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
 خویش و چند محبوس دیگر بوده (روزی که آن شقارت آثار برای
 شکار ماهی بیرون شاه پور رفته بود) باتفاق دیگران برآمده پیداهای
 نگهبان محبوس خانه و دروازه قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
 این خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
 توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش برمیآمدند کلیک
 اشاره این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلار خان
 یا فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه پور آریز و ستیز غریب
 ورداد - آخر پاپرا هزینه یافته بتاریکندگی شتافت - چون این خبر
 بیوسف خان رسید اول میرزا علی کارپوداز خود را تعیین نمود
 و ثانیاً خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصره تاریکندگی
 پرداخت - پس از آن جهاندگ قول استاد نمود - هر که از قلعه
 برمی آمد انعام می یافت - پاپرا تغییر وضع نموده از قلعه مزبور
 بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
 خان آمدند خان مزبور بزد بزد او را جدا ساخته سر او بمحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خورد *

آئین امر نزد رنکت رام زمیندار برگشته پولاس سرکار (۲) ایام‌الذیل شفافه نوکران گردید - و بعد چنده دران جا شروع بقطاع الطریقی نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدی او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائی یافته در موضع شاه پور عملاً برگشته تری‌کنده سرکار بهونگیر که جای قلب واقع شده با سرور نامی مفسد پیشه دمساز گشت - و درانجا گدھے ساخته علانیه بناخت و تاراج می برداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را فوجدار برگشته کلپاک (که بهسافمت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تانکین نمود - جنگ قاسم خان بکش - و سرور با پر دل خان نامی جماعه دار پیادگان همراهی خود در فزون سپاه گری بسفاهمت پیش آمده جنگ یلنگ نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعه تاریکده پرداخت - و تانکل و بهونگیر میدوید - و ابواب بالا بر روی سنگه آن نواح می کشود *

خادم منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان (وزیرانی را موبه دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تانکید ببلغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوج شایان تعیین نمود - نام برده در وقت (که آن شقی بمحضر کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخه [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخه [ب] نوی کنده (۴)

بعد زد و خورد او را منهنز ساخت - و در کلیک تپانه تایم نمود
 درین ضمن خسرو پور پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاه پور
 محبوس و در شکنجه انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
 جنس خوردنی برای او می برد) هیچ کس مازون نبود که پیش او
 برود] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
 خویش و چند محبوس دیگر بریده روزی (که آن شقاوت آثار برای
 شکار ماهی بیرون شاه پور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیداهای
 نگهبان محبوس خانه و دروازه قلعه را کشته تسلط گردید - باستماع
 این خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
 توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بر مینگذید کلیک
 اشاره این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلار خان
 با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه پور آریزو ستیز غریب
 روان - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکند شتافت - چون این خبر
 بیوسف خان رسید اول میرزا علی کار بود از خود را تعیین نمود
 و ثانیاً خود هم با فوج شایان رسیده تانه ماه بمحاصره تاریکند
 پرداخت - پس از آن جهنده قول استناد نمود - هر که از قلعه
 بر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغییر وضع نموده از قلعه مزبور
 بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش بیوسف
 خان آمدند خان مزبور بدن بدن او را جدا ساخته سر او به حضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خورد *

پادشاه فرستاد *

* بیت

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندردی *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوانی
 راستی منش درستی آئین - دیده در حقیقت بین - فقیر مشرب
 غنی مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق
 صاحب مروت بلند رفاق - سعادت سیمای عالی فطرت - صافی ضمیر
 والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت

و سماع قاسم خان کهنه - کم کینه و مهر بیش - اصل
 در ای خیر اندیشه بودا - خار نهر - حله و حله

(۲)
 موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلده هرات دار السلطنت
 خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامی قدر
 خویش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفق (نجیده
 بر سبیل تهاجر بقصبة خواف) که آنگاه است مختصر ازان مملکت
 و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهره آفاق اند (سر
 کشید - خواجه علاء الدین محمد) که از اکابر و (وسای آن مکان بود)
 نظر بر قدم شناسائی نیاگان باستمالت و دلجوئی پرداخته در خانه
 خود نگهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیه حالش لمعه
 ظهور میداد مبیة خود را بحباله عقدش در آردن - ناگزیر مشار الیه

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازل
(که خواجه شمس الدین محمد خوانی مشهور خلف رشید خواجۀ
مذکور در ملازمت عرش آشیانی پایه افزای بزرگی و اعتبار گشت)
میرک کمال ولد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین
نزد تغائی خود بهندستان آمده روزگار بر فاء و آسودگی میگذرانید

(۲)

پادشاهزاده محمد اردنگ زینب بود - و بزرگ ترب و اعتبار امتیاز
داشت - بنابر وجه از شاهزاده جدا شده در زمرۀ ملازمان پادشاهی
انسلک یافته بمنصب هفت صدی سرفراز گشته اولاً ببخششی گری
احدیان متعینۀ کابل و پستربدیوانی صوبۀ پنده تعیین یافت - همان
جا در آخر عهد اعلیٰ حضرت شمع حیانش به تذبذب اجل خاموش
گردید - اما میرک حسین در عهد جنک مکانی بمنصب ساطانی
و التفات خاقانی چهرۀ عزت افروخته بکلردانی و معامله فهمی
سمت اشتها گرفت - در سال هشتم جهانگیری بهرواهی شاهزاده

سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون
آنپور مضرب خیام شاهی گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین
گشت مشار الیه ببخششی گری و واقعه نویسی کوهلمیر مامور شد

(۳)

(۲) نسخه [ب] همسری خورش (۳) نسخه [ب] کوهلمیر - و در

[بعضی نسخه] کوهلمیر *

و پس ازان ببخشي گريی دکن سرمایه اعتبار اندوخت - و بعد از جلاوش صاحب قرانی بتفویض دیوانی دکن امتیاز یافت - و ازان وقت تا امروز (که زیاده بر صد سال است) این کار ارثی این خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپیه و عطای خلعت و اسب مباحی گشته بعنوان سفارت با ارمانی یک لک و بیست و پنج هزار روپیه نزد نذر محمد خان والی بلخ برفاقت پاینده بی سفیر خان مذکور وخصت یافت - و در نامه پادشاهی آفتاب موسی الیه بیقری سید صمیم النسب و پسندیده حسب مصدر گردید - و بعد معاودت از توزان دیار بنابر جهت معاتب گردید - چون فوت نمود ورثه در مطالبه سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت خان ~~جنگ~~ دیوان آشنائی مرعی داشته باعانت خویش برادر آنها حامل کرد خلف ارشد آن مرحوم میرک معین الدین احمد مذکور در ریعان شباب بود - بعد تحصیل علوم اسمیه بنوگری پادشاهی فایز گشته در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجری از پیش گاه خلافت ببخشي گری و راتعه نویسی صوبه اجپور چهره رشد میان همسران خواهر افرخت - و پس ازان اغلب که بتقریب کاره بدکن شنافتند چنانچه شیخ معروف بهکری در نسخه ذخیره الخوانین (که در سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحریر در آورده) مرقوم ساخته - میرک معین الدین پسر میرک حسین خوانی (که حقیقت پدر و پدر کلان ایشان در بزرگی و قبيله داری از آفتاب بزرگ تر است) درین حوالی

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهره کامل دارند - و در دیار دکن
 بعزت بمهرمی برد - در سال بیستم و هشتم شاهجهانی بهمراهی
 شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در
 همین سال مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و شصت و چهار هجری از
 پیشگاه فردوس آشیانی بخدمت دیوانی و بخشگیری و واقعندریسی
 صوبه ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضع
 و شریف و مغیر و کبیر آنجا نظر بر راستی و درستای و صلاح و تقوی
 (که پیرایه حالش بود) حلقه ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک
 میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - در کوهی
 شهر باغ و حویله طرح کرده - که بکوه میرک جیو شهرت دارد
 و در عهد عالمگیری بدیوانی صوبه کابل اختصاص گرفته بخطاب
 امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از معداً فیاض بمناسبت مهمی است
 و مهمی را در مطابقت اسم جهد بها اما این جا نتوان گفت که اسم
 عین مهمی است - بلکه این را از هزاران شرف و بها است - در عالم
 ایجاد و تکوین هیچ مفتی بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز
 و کم یاب - هر جا گل کند بهار نوبرکات است - و سرمایه علو درجات
 کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمه افزونی و زیادت - در
 چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقه
 زندگانی ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالم گیری از امل و اضافه بمنصب
هزاری دود سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصه شریفه
و عنایت درات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شانزدهم اسد
خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت
می پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور

و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خوش می رسانید

از آنجا [که هم از بواسطه (که بے خبری و غرض باشد)]

احقاق حق و بهبودی امور است [و] (و)

و ترس ندارند - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که

بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم طمع می

خود مجوز و مکلف کارهای بی ضابطه شده مکرر سفارش بیجا

میکنند - چون اینجا سفارش وقع نداشته و هرچه متضمن کفایت

سرکار و رفاه خالق الله می بود بے تحریک محرک بعمل می آمد قطعاً

ذبیح شان نبودند - ناگزیر کمربسته چست بسته چون ناخن کاوش

آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش دست پرداختند

از آنجا (که بحسب سفارش پیوسته دل نگران و برای استعفا بهانه جو

می بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال

استعفی گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش دست موجب

استعفا نمی گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحه

خاطر پادشاهی مراسم بود فوراً خدمت حراست دار السلطنه لاهور
 و قلعه دارعی آنجا تفویض یافت - و هنگام رخصت دیوانی صوبه نیز
 ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالی ابا آردن پادشاه فرمود که
 همسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - در آنجا هم سوای حویلی
 خوانی پوره متصل چوک کلان حویلی و حمام طرح نموده که مشهور
 عالم است - در سال بیست و دوم هنگامی (که سوان اجمیر مضرب
 خیام پادشاهی بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز
 یافت - ازان بعد تا امروز این دیوانی اکثر درین دودمان مانده
 چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد اردنگ آباد بورود موکب
 پادشاهی فیض آمود گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که
 بالفعل حاکم نشین آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده
 محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گدھے هرسول را
 که دو کروهی شهر است خرید نموده بطریق ملتان ببودباش خود
 بپاراید - پادشاه حویلی ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجویز
 فرمود - آن مرحوم باستعارت راضی نشده از سرکار والا ابتیاع نمود
 چنانچه آن هم بکوئله اشتہار گرفته *

اوائل سال بیست و هفتم چون نهضت پادشاهی بجانب احمد نگر
 تصمیم یافت از آنجا (که پیش نهاد خاطر ممالک پیروی خلیفه زمان
 تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جدگ مسلمین

احتیاج لازم شمرده فرد استعفاى نوکری (که سر دست داشت)
 گذرانید - پادشاه قدر شناس متفلس گشته همراه نگرفت - و بحکومت
 خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماه سال (۱۰۹۵) هزار
 (۲)
 و نود و پنج هجری طایر روح پرفتوحش بسیر هوای حقیقه جهان
 پرواز نمود - جنوبی شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور
 حمامی واقع شده) آسود * سید بهشتی شد * تاریخ این واقعه
 یافتند - حقیقه اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که
 بتحصیل حسنات صوری و انکار مآلوت معنوی زندگى ابد دارند)
 از مرسومات است *

* هرگز نموده اند و نمبرند اهل دل *

* حرفه ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامی (که درویش صاحب کمال بود)
 اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما می طلبند این بابای پیر دارد
 و اشاره بآن شداسا دل می نمود *

خوافی خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول
 انصاف پوره است) آورده - که دیانت دار واقعی (که ترقی خویش
 ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد
 و در حکومت او ضرر مالی و جانی باحدت فرسیده) بجز امانت
 خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از
مظلومه و بدننامی حاصل نبود - قلیله بقدر حال بوعده و قسط بهرکس
مقرر نموده سرداد - چنانچه در لاهور یک دفعه ازین وجوه نقصان
در لک روپیه از نوشته اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهی
گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحضار فرمودند
در دکن هم ده دوازه لک روپیه بابت بقایای سزوات بر ذمه
رعایای سقیم الحال بود - که هر سال اعدیان و منصبداران تعیین شده
دامه وصول ناکرده خود مبلغ موقوفه گرفته طومار ندارند می آوردند
همین قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف
نمود - آفتابا روزه پادشاه تعریف دیانت او می کرد - عرض نمود
که مثل من خاین دیگر نخواهد بود - هر سال مال ولی نعمت را
بر باقی داران معاف می نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانة
آخرت ما را معمور میکنید - انتهى کلامه *

فی الواقع در پیشگاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این
منصب تلیل (که زیاده بر دو هزار نبوده) بوضع غریب نشسته
بسا امور که در دایره مردمی نمی گنجید اگرچه همه حکم پادشاهی
بوده از خدا ترسی و مهربان دلی بعمل نمی آورد - و از آن جهت
که خلاف مرضی آقا است استعقای نوکری می نمود - پادشاه حق آگاه
نظر بر بے غرضی و راست مزاجی او بتغافل می گذرانید *

از مخلص خان بخشي نقل کنند که میگفت امانت خان
 طرفه جا در مزاج خلد مکان داشت - در آن هنگام (که بلد اورنگ آباد
 بقدم پادشاهی زینت پذیرفت) شاهزاده معزالدین عرضی نمود که
 کار خانجرات ما بسبب قلمت مکان بیرون شهر افتاده درین بوشکال
 بوسیده می شود - حویلیهای سنجریک متوقی که حمامش مشهور
 آن شهر است (که بتازگی داخل نزوی شده و هنوز در نه اش بر نیامده)
 برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم
 پرواگی فرمود - ناشنیده انگاشت - باز عرضی شاهزاده از نظر گذشت
 بمحمد علی خان خانساران (که در قرب و اعتبار سهیم و شریک
 نداشت) حکم شد - که بامانت خان سزاولی نموده آن مکان را بکسان
 شاهزاده حواله نماید - آن حق پرست باین هم اعتنا نمود - تا آنکه
 روزی در سواری (که هر دو در جلو بودند) محمد علی خان عرض
 کرد که برای حویلی مرشد زاده هر چند سزاولی نموده بجائے نرسید
 پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے مکابا عرض کرد
 که هرگاه درین برق و بازار بشاه زاده جا بهم نمی رسد مردم سنجریک
 بیگ را کجا سرو سایه پیدا می شود - من بر خود می توهم که کل
 و کورے چند دارم - فردا این روز بر آنها ست - معا فرد استغافی
 نوکری گذرانید - که این کار بدیگری مقرر شود - پادشاه سر فرد برده
 هیچ نگفت *

در ارضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمی برد - و به تکلفات
 دنیاداران اصلاً آشنا نبود - و تحلی بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت
 (۲)
 توجه شریعت الاسلام (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت)
 از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم
 و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعیان
 کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامی (که پسر دوم اوست)
 بحسنات شگرف سرآمد ارباب برد - طبع موزون داشت - صاحب
 دیوان است - این شعر از مشهور *

* تا قافله سالار جزون فال سفرزد *

* دیوانه ما دامن مکرر بکمرزد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چند
 و دیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن
 غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت
 خان ثانی و کاظم خان جد بیواسطه مکرر این اوراق جداگانه بر
 صفحه بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین
 انقلاب آباد (دزگار) که بیک بعثت و کشاد مژه چه خاندانهای عظیم الشان
 گرفتار ذلت و خواری نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفاک میسود
 بخاک راه یکسان گردیده (فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر
 (که) (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجری ست) بعزت

و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقه حادثه روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است - در حیات پدر بر شادت و کار طلبی نامی بر آورده مصدر بهادری و پردای گردید - و در خدمت داروغگی توپخانه دکن بکار دای و بیغرضی شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیستم و دوم شاهجهانی در قلعه داری احمدنگر در گذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی و محافظت قلعه مذکور سرافراز ساختند از همه فطری و کرم ذاتی مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگرد پیشه نگهداشت - و جوای نام گشت - و از سعادت نذی و نیک اندیشی قرض پدر را بر ذمه خود گرفته بهر پدرش خویش و تبار همه مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافه پانصدی بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داری پاتهری مضاف صوبه دکن نوازش یافت - و پستتر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکی چهره افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه بالشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیدگری بخان مزبور تفویض یافته عطای عام تارک مباحات افراخت و پس از معادلت ازان مهم بفوجداری جمو و کانگه و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سر بلند گردید - و در سال سیتم

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالشی علی (۲)
 عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز به همراهی
 میرجمله (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته)
 رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعه بیدر اورا با اتفاق
 نصرت خان و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجی (۳)
 بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسپیل نمود - بظاہر حدوث
 عارضه بمزاج اعلیٰ حضرت دارا شکوه از کمین جوئی و قابو طلبی (که
 همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده آمرای
 کمکی را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه
 ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهی میگرفت) با اتفاق معتقد خان
 پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه همدستان گرفت - گویند شاهزاده
 بوزیر خان نایب برهان پور نوشته بود که باستمالک هر دو پرداخته
 نگاهدارن - و الا فریب و غدری بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون
 بظاہر باد مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای
 قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهی شد که
 زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از
 دریای نریده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیعت نوشته داد
 ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد *

* بیعت *

(۲) نسخه [ب] بمالشی عادل شاه (۳) نسخه [ج] نصیر خان و در [بعضی

نسخه] نصیری خان *

* صد شکر که از نریده پایاب گذشتیم *

* صد گوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکی از محلات شرقیه دستوری یانمت
و در ایام جنگ باشاره دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته و رانته
مستقر الخلافه شده بود - نتوانست خود را بر رقیب رسانید - و پس
از آن (که کوس کامیابی عالمگیری بلند آرازه شد - و داراشکوه بی شهر
دشمن فرار گردید) خان مذکور ناصیه خجالت بر زمین ضراعت
گذاشته باستشفاع امده الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مزاحم
خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشارالیه بصوبه داری مالوه
وخصت یافت - ایرج خان نیز در سلک کمکیان آنصوبه انسلک گرفت
(۲)
و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه مضاف صوبه مسطور سرمایه
عزت اندوخت - پس از آن بفوجداری ایلاچپور اختصاص گرفت
(۳)
و چون سال نهم دلیبر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگده تعیین
یافت خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتی
در آن مهم مورد عنایت پادشاهی گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار
و پانصدی در هزار سوار چهره دولت افروخت - پس از آن مدتی
بتعیذاتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلاچپور
از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبه -

(۲) نسخه [۱] بهسله - و نسخه [ب] بهسله (۳) نسخه [ج] چاندا

برهان پور فرق اعتبار بلغه نمود - و بعد ازان بصاحب موبگئی
 برار سرمایۀ اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال
 بیست و نهم سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و ششم هجری بمط حیات
 در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبه ایلچپور است)
 مدفون گشت - متصل آن سرائی و پوزه احداث نموده - و مقابل قصبه
 کنار رودخانه (که از میان می گذرن) طرح سکونت ریخته - تا حال
 واماندۀ ایشان همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع
 و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب
 و دستگاہ زیادی بر امارت او بود همواره پیریشان و قرضدار می بود
 ابتدا منیبه صادق خان میر بخشی در خانه داشت - و بدان سبب
 گردن اعتبار بیش از دیگران بر می افراشت - ازان عفیغه اولاد نشده
 در گذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقی نکرد - میر مومن
 خویش او از همه رشیدتر بود - چندی بنیابت حسن علی خان بهادر
 عالم گیر شاهی بصوبه دارمی ایلچپور می پرداخت - کلان تر پسران او
 میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبه ذمه پدر شد سرا و پوزه را
 بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم
 مامانی مالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگی بسر برده - و
 معاش همان معقول پوزه بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جوانی
 در گذشت - از پسرے ماند ادبش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

از برادر خویش بفرزندی گرفته بازواج او در آورد - پیش ازین
 هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستی ته کرد همه چیز
 بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود -
 و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید پیشتر در
 ملازم پیشگی گذرانیده راه و رسم داشت - بشعر و سخن آشنا
 و از همه جا با خبر بود - ازوست *

* نقشه که بر زر است ندانید سوسری *

* این گون نامه ایست که حاضر کند پری *

خطاب پدر یافته چندی تحصیلدار چاندا بود - آخرها پیرشان شد
 و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سرزده بسمت کرناک شتافت
 چندی همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبی خان میانه در بالاگهات
 کرناک گذرانید - پستر بپایان گهات رفته درانجا پیمانه هستیش
 پرشد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالی هم خالی از حسن صورت
 نبود - با راقم مکتبی داشت - غفرالله له *

(۲)

* اشرف خان میر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهدی ست - بجامعیت کمالات نفسانیه
 موصوف - و باحتوای فضائل انسانیه معروف - هنگامی (که پدر
 عالی قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلده برهانپور
 می پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان و دیعت حیات سپرد

مشار الیه باضافه پانصدی دوصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهی گردید - و در سال بیست
 و ششم بداروغگی داغ سرافرازی یافت - و چون سال بیست و هفتم
 شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوری یافت
 میر مذکور باضافه پانصدی و خدمت دیوانی آن فوج سربرافراخته
 بخطاب اعتماد خانی چهارم ناموری برافروخت - و پس ازان بداروغگی
 کذاب خانه سرکار والا پیرایه اعزاز یافت - و در انجام سال سی و یکم
 (که زمان قریب الاختتام فرمان روائی اعلیٰ حضرت است) بخدمت
 دیوانی و بخشی گری فوج سلیمان شکوه (که باذالیقی میوزا راجه
 حبیبسنگه بر سر شجاع غفلت آئین تعیین شده بود) امتیاز یافت
 و پس از جدک سموگده و هزیمت دارا شکوه چون الویه ظفر طراز
 عالمگیری بجهان ستانی ارتفاع آسمانی گرفت خان مذکور از مرافقت
 سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متحرا بعز بمطبوس رسیده
 کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهی
 بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبور نمود خان مشار الیه
 بصوبه دارچی کشمیر از تغیر لشکر خان دستوری یافت - و در سال چهارم
 بمناسبت اسم بخطاب اشرف خانی بلذ نامی گرفت - و در سال
 دهم از تغیر رضوی خان بخاری بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحبه
 خلعت سرفرازی پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزار

(۲) نسخه [ج] بهوجداری کشمیر

و خدمت خانسامانی والا مرتبه گردید - مدتی بدان کار پرداخته

در سال بیست و یکم بواقع خوانی مامور شد - و چون سال بیست

و چهارم همت خان میر بخشی در گذشت اشرف خان معذن آرای

بخشگیری اول گردیده بدینک فہمی و ملایمت کارها بتقدیم رسانید

و نہم ذی القعدہ سال سییم سنہ (۱۰۹۷) ہزار و نود و ہفت ہجری (۲)

(کہ پنج روز از فتح بیجاپور گذشتہ بود) شمع زندگی آن شرافت نشان

خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاری و تقاربت آراستگی

داشت - و از بسکہ ذایقہ اش چاشنی گیر نعمت تصوف بود

مذہبی مولانا را انتخاب نموده بمطالعہ آن التذاذ وافر می برد

رتبہ خطوط نسخ و شکستہ و تعلیق و نستعلیق را بدرجہ کمال رسانید

اصغر و اکبر از شکستہ نویسی او سر مشق درست قلمی می گرفتند

پسر نداشت *

* آخر خان پیر محمد نام *

از امرای عہد خلد مکان است - نسب این قوم باغر نام (کہ از

ارلان یافت بن نوح علیہ السلام بود) مذہبی می شود - لهذا بدین

لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجوہر جرأت و جلالت موصوف

در ہر جا عام جانفشانی برافراشته نامہ بجمرداری برآوردہ اند

وقت سلطنت فردوس آشیانی حسین قلی نامہ (کہ ازین فریق باتمن

خود بنوکری پادشاہی امتیاز یافت) بمنصب ہزار و پانصدی

هشتصد سوار و خطاب خانی رسیده سال بیست و پنجم فوت نمود
 نام برده سال اول جلوس عالمگیری بمرداری قبایه قرار گرفته همراه
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بنعلقب محمد شجاع جانب
 بنگاه تعیین گردید - و در معارک آنجا داد دلیوری و دلاوری داده
 ترددات شایسته بظهور رسانید - گویند روزی لشکر پادشاهی را عبور
 از آب گدگ بایسته کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
 با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که
 بقراولمی لشکر پادشاهی مامور بود - و پیش پیش دلیر خان هراول
 میرفت) اسپ را بآب زده همین که بالای آن گذار برآمده چپقلش
 عظیم روناد فیل مستی (که پیش روی فوج خصم بود) آمده او را
 با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمی
 بضرپ شمشیر کار فیلبان را ساخته بجای او نشست - درین ضمن دلیر
 خان این مناجرا بهچشم خود دیده از عقب رسید - و قحسین گوهران
 هر گرد وی گردید - نام برده گفت فیل برای آن خداوند گرفته ام
 بمن اسپ از اسپان کوتل مرحمت شود - دلیر خان گفت فیل هم
 پشما مبارک - و در اسپ خوب جهت وی فرستاد *

بالجمله مومنی الیه سال سیوم بخطاب خانی سر برافراخته همراه
 خانخانان بمهم آشام شرافت - و کارهای دست بسته بتقدیم رسانید
 با آنکه خانخانان از تردهای او راضی بودند اما چون منلان او شیوه

تعدی بر اهل دیهات بکار برده خلل در نسق می افکندند و ممانعت
پیش نمی رفت فی الجمله در حق او تغافل داشتند - ازین جهت
خان مزبور آزاده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان
گرفته روانه حضور گردید - اگرچه خانخانان این ماجرا پیسر خود محمد
امین خان که میربخشی بود نوشتند و او بعرض پادشاه رسانید و لهذا
آخر خان چند روز از ملازمت و مجرا معذوع و بتغیر منصب معاتب
ماند اما باز بیکالی منصب مورد نوازش گشته در کمپان صوبه کابل
انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتنبیه افغانه خیبر (که فساد پیشگان
مقرری اند) کام سعی فراخ تر زده دقیقه از زن و کشمک و تخریب اماکن
و مساکن آنها فرو نگذاشتند - سال سیزدهم طالب حضور گردیده بیساق
دکن (که سیوا بهونسله سر تمدن برداشته بود) نامزد کشمک - درانجا
نیز جوهر مردانگی بر روی روز افکنده مکرر بر سر افواج مرهنة
فاخته هزینه داد - پسترحسب الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته
سال هفدهم باز بهم افغانه کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز
به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم
پتهانه داری جگدک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم
براه داری کابل و عطای نقاره کوس امتیاز بر نواخت - و سالها
در دارالملک بکارهای پادشاهی سرگرم ماند - سال سی و پنجم (که
پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس از وصول بنواح اکبر آباد مردم جانت
(که دران ایام شیوه سرکشی و قطاع الطریق داشتند) بر سر قافله

چون در ارباب عقب مانده را تاراج نموده مردم را با سیري گرفتند و نامزد گردیدند و یافت این خبر برگذشتی آنها تاخته گرفتار از چنگل آهسته بر گزی - و متهورانه بمحاصره گذشتی دیگر پرداختند درین ضمن گوی بکسلط (رسیده مطابق سنه ۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجری بمبار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثانی ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامی به بلند رنگی بر آورده بوتم موعود در گذشت *

• ارسلان خان •

پسر آلوردی خان اول است - ارسلان قلی نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشی بفوجداری بخارس سرفرازی یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداری سیبستان صوبه تته و از اصل و اضافه بمنصب هزاری نهم سوار ازان چهاره هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گذشت و سال دهم بفوجداری سلطان پور بلهري نامزد شده بمنصب دو هزاری هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهارم باضافه پانصدی درجه تصاعد پیمود - تتمه احوال او مسموع نشد *

• امیر خان میر میران •

پسر خلیل الله خان یزدی است - والدی مسموعه او حمیده بانو

بیگم مبینة سیف خان و صبیحة زاده یمین الدوله آصف خان اسماعیل
 در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافه پانصدی م - بدین جهت
 هزار و پانصدی پانصد سوار چهاره امتیاز ستک راه از خدمت
 میرتوزکی سرفرازی یافت - و در سال ^{این ماجرا} چون خلیل الله
 خان بصوبه دارى دهلی اختصاص گرفتند اورا بخطاب میرخان
 برنواخته بهمراهی خان مذکور تعیین نمودند - و در عهد خان مکان
 بعد فوت پدر باضافه منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو
 پایه اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان
 میربخشی بمالاش فیة طاعیة یوسف زئی مامور گشته سردار اورا
 با جمعی بذواحق شهباز گدھے (که نزدیک لنگرکوت است) تعیین نمود
 او مواضع حوائی آن را غارت نموده در فضای کوه کوه مار درآمده
 چند قریه دیگر را آتش زده بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار
 باشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان
 بداروغگی منصبداران جلو جنبه اعزاز افروخت - و در همین سال
 از انتقال آله وردی خان عالمگیر شاهي بصوبه دارى الہ آباد قامت
 و بناهاست برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار
 دو اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده
 سعادت ملازمت اندوخت - و بذابر جهت روزی چند بسلب منصب
 معاتب گردید - و در همین سال ببخالی مورد انتظار عاطفت گشت

و چون در سال هفدهم از پیشگاه خلافت و جهانبانی قوجدارزی
ایرج بار نامزد گردید بعلمت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف
شده گوشه انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگی مشمول عواطف
خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافه منصب درجه پیمای
علو مرتبت شد - و پایالت صوبه بهار رخصت یافت - و در آنجا
بمائش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کوله
مساعی موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهی
پیچاه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل
آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق

کابل مرخص شد *

(۴)
از دیر این مرزو بوم بسکونت گزینی گروه‌ها گروه افغان بلغاک خانق
شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیانی - که هر جوقه
بخود سرب و فتنه گری کردن افراخته و از عصیان منشی باهم یکتائی
گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهی بقصد استیصال
آن مفتنان بد سرشت مدت‌ها آن زمین را پی سپهر سم ستوران داشت
چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام
راه یافت هرچند بمیارسه بزوایای ناکامی و پیغولهای گمنامی
در ساختند لیکن هنوز اطفای نایره بغی و فساد آن اشرار بالکلیه
واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ در میان بوده به نیروی شمشیر زنی

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفه بد سرشت
(۲)

کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرز و عبور موکب فردوس آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهی (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم فندهار ازیں راه تعیین یافته) پیشتره ازینها
ترک شورش انگیزی نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیاریه از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بریده
باچ گذاری نمی دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجملة
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امن بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نویت فرمان رانی بخالد مکان رسید بنابر
سمت و فراغت دوستی صوبه دازان آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوی خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعه برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهی دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و امرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفه
نمیستند - آخر الامر ریاست پادشاهی بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشه فساد آنها نگردید - و بعد
معادرت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعیین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس در سمت

و زای مائب خود یا از غیب داننی (که اهل دول اکثر ملهم می باشند)
 بغداد بست آن مملکت برهم خورده منحصراً بصوبه دارمی امیر خان
 دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت. خان مذکور در سال بیستم
 سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر
 اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایست ناموری برافراخت . و ابتدا
 بهراولئی آغرخان بمالشی افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
 قوجه بسپردگی خان مذکور بر لمغانان کسبل نمود . و آغرخان
 دران نواحی افغانان کشی زیاده نموده یا اهل خان (که بشاه شهرت
 یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گردبان
 رسانید . و از جسارت و پردلی درین حالت (که مردمش راه هزیمت
 سپرده بودند) قدم ثبات افشرد . نزدیک نبود که از پای درآید . برخی
 هواخواهان او جان نثارها نموده عذاش گرفته ازان مهلکه برآوردند
 و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بدالیف
 و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
 از وحشت و رمیدگی برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد
 میکردند . و حساب بر میداشتند . و در حکومت بیست و دو ساله
 هرگز چشم زخمه بار نرسید . و هیچ زبونی و بد عملی نکشید
 در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
 و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود . در مذهب امامیه

(۲) نسخه [ب] برهم زده (۳) نسخه [ج] هشتم *

متعصب بود - و زرزهای بهیار بقضلا و صلحای ولایت ایران میفرستاد
 بدارالخلافه در مقبره پدرش مدفون گردید - امیر^۱ بون تمام دانش
 خرد آئین - مدبران رزگار و متدبران آموزگار نسخه^۲ تدبیرات کلیه
 و جزویه اگر از حاشیه ضمیرش بود ازند سزااست - فکر حکمت آمیزش
 هو المزاج فسان را از طبیعت ماکنی برآورد - و سبابه^۳ انض شناس
 زمانه^۴ از رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست
 صائمگوان بر پشت عجز بر بست - و کوششهای پای بر جای او
 هرزه گردان کوی رهزنی را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر^(۲)
 از ستم برگذد - بلند اقبال^(۳) والا دولت - که هرچه ریاض اندیشه اش نهال
 تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحه^(۴) ارادت او جز نقش
 هراد نشسته - و بر صفحه^(۵) امیدش غیر معنی مقصود صورت ندست
 سرگروههای افغان را (که هر خود سری^(۶) و گردن از فلک برتر
 می افراشتند) چنان بر بقیه استمال^(۷) کشید که بایلی آرزومند گشتند
 و آن وحشی نژادان رمید^(۸) آشنایی را چنان میدان اخلاص و دوستی
 نمود که خود را بفتراک اطاعت رساند - از نیرنگ پردازیهای
 درست اندیشی او سران آن قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی
 یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یک باصلاح کار خود بصوابدید او
 توسل می جست *

(۲) در [بعضی نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخه [ج] بلند اقبال

والا دولت (۴) نسخه [ا ب] سرگروههای *

گویند نوبت کم طایفه از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان
 فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آنوقت چند روزه برداشته حاضر
 شد - حشر و انبوهی مجتمع گردید - که تلافی و تدارک آن بفرج
 صوبه دار کابل ممکن نبود - امیر خان مضطرب گشته از عبدالله خان
 خویشگی (که از مشاهیر متصداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست
 و کیاست معروف) مکاتب مزوره بسردار هر طایفه نویسانید - که ما
 مدتها منتظر لطیفه غیبی بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود
 الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که
 بهادشاهی برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد
 بتویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار فوری مغل ناچاریست
 آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله
 خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت
 و رعایت سویت است در جانب و اجانب - یغایر امکنهان بار
 تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید
 اگر حیف و میل دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف برای او
 عمل نموده بار پیغام کردند - او ایستادگی کرد - که ملک قلیل بمردم
 کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو رویی و اختلاف
 پدید آمد - بسیاری از جهله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر
 شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعه خود و آنها (که
 قریب تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تذازع برخاست

هنگامی از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعبدالله خان ممنونیه نوشتند - زوجه محترمه اش مشهور بصاحبجی دختر نیک اختر علمی مردان خان امیرالامرا عجب کد بافوی عاقله و ضابطه کار شغاس بود - بیشتر در مقدمات ملکی و مالی شریک و سهیم میشد و بنیک اندیشی و معامله فهمی کارهای عمده متمشی می نمود *

گویند شای از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتی دیوان کابل بود - و دران ایام بدیوانی خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امری دیداد - که امیرخان درگذشته - و ملکی (که صهیامی هزار شور افزایی و فتنه انگیزی ست) خالی مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبدا فساد سرکشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که این خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبوط و ربط و رتق و فاق آن ملک وابسته بصاحبجی ست - تا او همت احتمال تخیل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبره کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبردار می پردازد *

(۲)
گویند چون برآمد و درآمد ازان کوهستان پر شر و شور صوبه ازان را خالی از دشواری نیست لشکر سردار مرده چکونه بمسلامت برمی آید - صاحبجی فوت امیر خان را چنان مخفی کرد

که اصلاً مدائمه و ندائمه بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خن ساخته در پالکی آئینه دار نشاند طي منازل مي نمود - و سپاه هر روز ميديد - و مجرا ميگرفت - بعد از آنکه از کوهستان بر آمد بتعزيم پرداخت *

گويند تا رسيدن بهادر شاه (که مدتي ممتد کشيد) صاحبجي زياده بند و بست آن ولايت نمود - چون اکثر قبائل سران افغانه بتعزيم امير خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته يافغانان پيغام كرد - که آنچه مرسوم شماست بگيريد - و دست فتنه انگيزي و رهزي کوتاه ساخته يا از اندازه فرائر فنيديد - و الا اين گوي و ميدان - اگر من غالب آمدم تا قيام قيامت نامي بر صفحه روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجديد عهد و پيمان پرداخته اصلاً سر از اطاعت او نه پيچيدند *

از برخه ثقات شنيده شد که اين بانوي عصمت آئين در ايام جواني در چوتل سوار از کوچه ميگذشت - فيل خامه پادشاهي (که در تمام فيلان سر حلقه بود) در عين شورش مستي از در بر پيدا شد - هر چند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فيلبان (که اين نوم خالي از شوارت نمي باشند - و غرور خاصگي پادشاهي سربراري بود) هرگز ممنوع نگرديد - و بے محابا فيل راند - هر چند از اين طرف دست به تيرهاي توکس بردند فيل خرطوم خود را بر چوتل انداخته خواست که در پيچيده بمالد - که ارباب چوتل را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان مراغه (که محدائی
چون دلش بود) بر جسته بحجره آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان
روزه چند از غیور هندوستان زائی بتهاجر و ناخوشی پرداخت
اعلیٰ حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود
و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخراطوم پیچیده بعالمه میامود
کدام آبرو می ماند *

بالجملة امیرخان را از صاحبجی فرزندی نشد - و چون او
برخان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته
ارلان بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجی هم ظاهرگشته
بنظر التفات و تربیت برخواست - و پس از آنکه دو سال بعد فوت
امیرخان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون
از پیشگاه خلافت برخاست بیت الله مجاز شده بود پسران را روانه
حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پسر بدایر تقایش مال
امیرخان حکم رفت - که صاحبجی نیز بحضور بیاید - تا رسیدن
فرمان جهاز او راهی شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف
مبالغهای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احتیاط پیش آمدند
پسرکلان امیرخان بخطاب میرخانی و منصب هزاری شش صد
سوار سرافرازی یافته با صبیحه بهره مند خان میربخشی کدخدای شد
و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف الدوله بنظم صوبه لاهور چندین
مامور بود - دیگره از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه دارى پټنه شتافته پستر به بخشى گرى
 پادشاهزاده عظيم الشان متعين گشت - و احوال ميرزا ابراهيم مرحمت
 خان و ميرزا اسحق امير خان (که بيش از همه برادران علم اشتهار
 و ناموري برافراخته - و هر دو با خديجه بيگم زوجه روح الله خان ثاني
 از يك مادر اند) جداگانه نقش پذير خامه گشته - و ديگر پسران
 چندان اعتبار نيافتند - مثل هادي خان که بنيايت مرحمت خان
 به پټنه رفته - و سيف خان که بفوجدارى پورنيه مي پرداخت
 و اسد الله خان که بتجويز نظام الملک آصف جاه به بخشي گرى
 دکن فايذ گشته *

• امانت خان ثاني •

مير حسين پسر سيوم امانت خان خوافي ست - به حسن رشادت
 و جوهر فراست جليس و انيس والد خویش بود - پس از رحلت آن
 آگاه دل پسندیده اخلاق نصيحت بساير اخوان منظور نظر خليفه الرحمن
 حضرت خلد مکان گردیده با کم منصبها نقش اعتبار درست نشست
 گویا (من بركة البرامكة) بقیة همه اعتبارات بود که والد مرحومش
 داشت - که همه اين سلسله مشمول نوازش خانه زان پوروي بودند
 گویند (در زه پادشاه قدر شناس ببار عام بر آمد - خان مذکور
 با پسر چون بسراپرده در آمد چو بداره) که اين طایفه از عضو صفت

(۲) در [بعضی نسخه] من بركة البرامكة بقیة همه اعتبارات بود - و در

نسخه [ب] بجای بقیة القبه نوشته *

و گزندگی قاطبه شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از قوط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور نهموده برگشته آن سلاطین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه زادن با مثال این مردم ننگ و غیرت خود بای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت او تمام چوکی آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون کاردانی خان مشارالیه دل نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سی و یکم (که بلده بیجاپور بجزول ظفر شمول موکب سلطانی رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال سی و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموری اندوخت و بدیوانی صوبه دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سی و سیوم ریاست فیروزی آیات از قصبه بدری (که هفده کروهی شمالی بیجاپور است) باهتزاز آمده سوان قطب آباد کلمه^(۲) مضاف^(۳) نورکل (که جنوبی بیجاپور بمسافت دوازده کروه بر کنار دریای

کشنا سن) مغرب خیام نصرت اعتصام گردید خان موسی الیه از دیوانی بیجاپور بدفترداری تن از تغیر حاجی شفیع خان پایه اعتبار بلده ترافراخت - و در سال سی و هشتم از تغیر معمر خان بکراسست خجستدبنیان جبهه کاهوانی افرخت - و باضافه سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدی نهصد سوار درجه اعزاز پیمود

(۲) نسخه [ب] کلمه (۳) در [بعضی نسخه] نورکل و

در مزاج پادشاه جا کرد که محسود اقران گردید - از آنجا (که فلک نا توان بین چیزی دستی گنای را بدیده رضا نمی بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر همیشه خانه مران مردم میزند) در سه چند بغواختی نفی نگشاید - و با سوده دایمی ده چند بر نیاردن - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و درازده هجری بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - از در پسر مانده بود یک میر هیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جدی خون نامور گشته *

* اسماعیل خان مکها *

سابق نوکر سیاه بادی در ضلع کرناٹک حیدر آباد میگرد - سال سی و پنجم جلوس خلد مکان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهازای پنجهازار سوار و خطاب خانی سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعه خنچی مامور گردید - سال سی و هفتم چون در ایام محاصره قلعه مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگی کشید ذوالفقار خان دسمت از محاصره برداشتن مصلحتی رتبه دیده افواج و اضراب را از مورچال طلبداشت - نام برده (که آن طرف قلعه جای مورچال او بود) زون نتوانست رسید - سننا کهوریه و غیره مقامیز (که دو

انتهاز قابو بودند) در میان آمده با وی بجنگ پیوستند - (از آنجا که جمعیت او قایل بود زخمی و اسیر مرده گشته یک سال مقید مانده بسعی اچم نایر (که از سابق شناسائی داشت) (۲) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصی یافته سال سی و هشتم بعثه بوسی خلافت آئینه بخت را جلادان - و باضافه هزاره ذات و خدمت راه داری از انگدی تا مرتضی آباد فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقه فوجداری اسلام گدده عرف راهبري از تغیر عبدالرزاق خان لاری مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بنی شاه درک رایی بلند رتبیگی برافراشت - خاتمه احوالش بنظر نیامده *

* ابونصر خان پسر وابسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خلد مکان از تغیر لطف الله خان بخدومت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغی بعرضه ظهور آورد - و در رکاب پادشاه قوچ کم بدن - بنابران اسد خان بطایه جانب تالاب بهکر مامور شد) از نیز بهمراهی خان مذکور دستوری یافت - پسترقوریگی شده سال بیست و پنجم معزل گردید - پس ازان بنظم موبده کشمیر شتافته سال چهل و یکم (از آنجا تغیر گردیده بعزل مکرر خان بصوبه داری لاهور سرافتخار برافراخت - و بوجه از منصب افتاده سال چهل و پنجم

(۲) نسخه [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخه [ب] از مندی

مشمول عواطف شده از تغیر مختارخان به حکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرمایه اعزاز اندرخت - بعد از آن چندین تعینات صورت بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه داری اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار آئینه بخت را جلاداد - بعد از آن بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نیرنگ آله وردی خان عالمگیر شاهي ست - پدرش غالباً امان الله خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفرج داری نواختی آکره تعین گردیده خطاب خانی یافت - و در سال بیستم و دوم بفرج داری گوالیار مقرر شده در جنگ مرجاچال بیجاپور مردانه شربت و ایمین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزار و پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصب داران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیری بجز داری و جانبازی خویش پیش آمده بمرتبه امارت اوج پیدا گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئین همت با تسخیر قلاع اشقیما گماشت از کشایش قلعه راجکده را برداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار نورنا (که چهار گروهی قلعه مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقه سیوا

(که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای تودن کار بتحصیل
 مجرای خود (زمه) بمستحفظان قلعه می رسانیدند . و آنها تمایم
 قلعه می نمودند . و این ماجرا بے کم و کاست بپای شاه میرسید
 چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان تدر مبلغ بعد فتح در انعام
 صاحب اتمام عظام شد . مگر این قلعه - که بزور مرنانگی و ضرب
 شمشیر بدست اولیای دولت قاهره آمد . تفصیل این اجمال آنکه
 تربیت خان از جانب دروازه بموزچال درالی نشست . و محمد
 امین خان بهادر از جانب دیگر راه برآمد بر محصوران مهدود
 ساختن . سلطان حسین مشهور بمیر ملنگ از طرف و امان الله خان
 از سوئی کمر جانفشانی بر بست . تا آنکه پانزدهم ذی القعدة سنه
 (۱۱۱۵) یکهزار و یکصد و پانزده هجری هنگام شب امان الله خان
 از طرفی که بود چند نفر پیاده^(۲) مالدیه را تحریض بران کرد که اولای
 از آنها وداع جان گویان تا سنگچین قلعه رسیده مال یعنی کمند برسنگ
 محکم نمود . تا بیست و پنج نفر ازان جوق بمدد کمند بالای کوه
 الوند مانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازه گرفت و گیر در دادند
 خان موزور و عطاءالله خان برادرش و چند دست از جان شستها
 پاشنه کوب در رسیدند - و حمید الدین خان (که هر جانب کمین
 فرست جوین می گشت) بشنیدن این خبر بوضع پیش رفتها (بسمان
 در کمر بسته بعقب رسید - و دفعه کفار را که بمقاومت برخاستند

بتدیع بی دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خریدند امان طلبیدند
 تنعمه بغنوج الغیب نامی گشت - و امان الله خان باضافه پانصدی
 در صد سوار دو اسبه فرق اعتبار افراخت - و آزان بعد مورد اعطاف
 خسروانی گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور ماموره انواع
 تحسین و آفرین می اندوخت - و باضافه های بی در پی چهره میاهات
 می اندوخت - پس از فتح واکگیری در جایزه نیکو خدمتی بعطای
 نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان بهمراهی
 محمد اعظم شاه از دکن بهذنوستان شتافته در جنگ بهادر شاه
 زن و خوردن بهادرانه نمود زخمهای کاری برداشت - و هیات مستعار را
 پدر در نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علی مردان خان است - در سال
 بیست و ششم سده (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجری از پیشگاه
 صاحب قران ثانی از راه تفضل و مهربانی بخطاب خانگی چهره
 کامرانی افرودخته سرمایه شادمانی اندوخت - چون سال سی و یکم
 پدرش در گذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری سه هزار سوار
 لوائ بلند نامی افراخت - و در محاربه سموگده در میمند فوج
 داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگی و کوتاه اندیشی
 رفاعت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه
 آن پادشاهزاده نخوت و غرور آمده از نابخردی و بیدانسی باشتبار

عارضهٔ اعلیٰ حضرت خطبه و سکه در مملکت گجرات بقام خود
 نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل می‌اندیشید
 و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالم‌گیری و مواعید کاذبهٔ عرفوی آن مدبر
 پخته‌کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام‌خیال مملوک میشد)
 بر موان پندار او افزوده غرهٔ تو ساخت - با آنکه پس از جنگ
 داراشکوه و خلع اعلیٰ حضرت و سلب اختیار ایشان زمام (تقی و فتق
 سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالم‌گیری در آمد - لیکن
 آن سرشار نشهٔ بیخردی و نادانی پی باصل کار نبرده بندهای
 پادشاهی را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده بر مذهب و مواجب
 و انواع دلجوئی و استمالت جانب خود می‌کشید - ازین جهت
 جمعی گول همراهی او اختیار کردند - چون خلد مکان ازان اجتماع
 نامنفید و از حرکات بے اندازهٔ آن سادۀ لوح بلید بحدوث آشوب
 و فتن متفطن گشت در لباس دوستی کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزی (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب
 دارا شکوه از اکبرآباد برآمد - و گذر سامی معسکر اتبال گردید)
 مراد بخش از رفاعت پهلوی تهی نموده با بیست هزار سوار (که
 فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیاری بطمع جاه
 و حشم از لشکر عالم‌گیری نیز جدا شده بدر پیوستند - و جمعیت او
 سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کسی فرستاده مستفسر رجه
 مخالف و تقاعد از مرافقت شد - او پریشانی را عذر خواه آورد

براق را یوداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود)
 با جمعی در (سید) از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتی
 دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من
 درست اخلاص نبرد دعا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود
 بخلد مکان در آن وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلاً
 در بخای پیمان فتور راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است
 لیکن او باشد چند گون شما جمع آمده - و کج تلاشی و بدمعاشی بافراط
 کشیده - روزی چند پا در دایره انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید
 ساخته با دلیر خان و شیخ میر (دانه دار الخلافه گردید - شهباز خان
 خواجه سرا) (که منصب پنج هزاره داشت - و عمده دولتش بود)
 با در سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او در
 خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یک بملازمین پادشاهی
 رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده گاه خجالت
 چهره سالی سعادت گشت - اما در همان ایام بذایر جهت از منصب
 معزول گشته در دار الخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم
 از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار تحصیل افتخار
 نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل الله خان
 بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکر خان
 بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال فزدهم ترک نوکری
 کرده منزلی گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر قوام الدین خان

برای آن کشمیر نامزد شد - و پس از آن بصاحب صوبگی مملکت وسیع
 بنگاله سرافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکة نسیحه
بشاهزاده محمد اعظم ^(۲) در میان خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت
 از تعمیر سپه دار خان بغظم آله آباد شتافت - و پس از آن بحکومت
 لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن صوبه بشاهزاده شاه عالم
 مقرر شد خان مرزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او
 خیلی موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغییر
 وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدرخواست خود حضور طلب
 گشته بود) بعد و بهست صوبه احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت
 و پناهر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتی میکشید) شاهزاده
 بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آن صوبه تعیین شد - و پس از رسیدن
 ابراهیم خان ب احمد آباد (که هنوز جا گرم نگرفته) شاهزاده که انتظار او
 داشت از بیرون شهر کوچ هم نموده بود که خبر واقعه خلد مکان رسید * ^(۳)
 گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاه می گرفت) فوراً
 بشاهزاده مبارک باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت
 که قدر عالم گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چند
 فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه
 سرکار می افتد - پس از آنکه خلد منزل تخت آرای سلطنت شد ^(۴)

(۲) نسخه [ب] محمد عظیم (۳) نسخه [ج] مودوده بود (۴) نسخه

[ج] سرکاره افتاد *

محمد عظیم الشان بسبب ناخوشی بنگاله اراده اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگی او منظور داشته غایبانه واسطه کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت با ارسال فرمان صوبه داری کابل و عنایت خطاب علی مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بهشادر شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمی که بایست از صورت نگرفت - لهذا صوبه داری آنجا بذاصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهرة (که سی گروهی لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهی گذشته بود که باجل طبعی در گذشت - خلف رشیدش زبردست خان است - که در ایام صوبه داری پدر خود در بنگاله بر رحیم خان نام افغانی (که سر فساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب در داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالم گیری بنظم صوبه اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دو هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبه اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگرے یعقوب خان است که در عهد خلد منزل بنیابت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خانی امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

(۲) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخه [ج] زبردست خان است

که احوالی علیحدہ تحریر یافته و دیگرے یعقوب خان است که

نگین یمینی گذرانده بود - که جرم ذاتی او نقش الله و محمد و علی
آفتاده - هر چند پژوهش رفت که شاید عامی باشد آخر باتفاق
مبصران مشخص شد که اصلی ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیره زاده محمد مراد خان است - از
روشناسان بارگاه عالمگیری بود - و بمنصب درخور سرفراز - سال پنجاه
و یکم چون پادشاه در خود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامی
بشجاعت بر آورده - و امرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت
بکام بخشش رو به بے اعتدالی مشاهده نمود از آنجا که پاس شاهزاده
دوم مد نظر داشت نام برده را ببخشی گری او بر نواخته در باره
خبرداری تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواری آمد
و رفت در بار اهتمام قرار واقع می کرد - محمد اعظم شاه مکرر
شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزیبت النساء
بیگم همشیره اعیانی خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که
تدارک شوخی آن بے ادب کار نیست - اما پاس حضرت مانع است
پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه
مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت می نمایم
پس ازین شاهزاده مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب
بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعه پرنده چون خبر ارتحال
پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقی کوشیده بعد رسیدن بیجاپور سیدی
 جمیل به کار بود - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازم
 پیوست - شاهزاده او را بمنصب پنج هزار و خطاب احسن خان
 و خدمت میر بخشی گری سر باند گردانید - و چون شاهزاده از
 بیجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده پروا نگیرد (که باز بتصرف
 پدر ما ^(۲) نایک زمیندار رفته) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور تردیدات
 بتقدیم رسانید - پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر
 کرنول رفت - و از آنجا زر گرفته بجانب اراکات (که داود خان پتلی
 بقوجدری آنجا می پرداخت شتافت - و دقیقه از دقائق خبرخواهی
 شاهزاده فرونگذاشت - و با قلمت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات
 طریق جانفشانی پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن
 به چهار منزلی حیدرآباد در استعانت رستم دل خان سبزواری (که
 صوبه دار آنجا بود) پرداخته او را بملازم شاهزاده آورد - چون حکیم
 محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بیایه وزارت امتیاز داشت)
 باحسن خان شیوه حسد (که خانه برانداز دولتهای کهنه است)
 ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهای بی اصل رسانیده خاطر او را
 از خان مزبور متنفر می ساخت نران ایام (که مابین خان مذکور
 و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهی شاهزاده بیش
 از پیش موعی بود) تقربخان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا
مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه در بالا گردیده بود) پس از
کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه
طامبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانه ملک عدم گردانید
گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه بار خبر رسانیدند (که شاهزاده
در تدبیر حبس شماست) او (که همواره مسلک دولتیخواهی
می سپرد) قبول این معنی نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار
و یکصد و بیست هجری بوقع آمد - برادر کلانش میر سلطان همین
سال دوم بهادرشاهی بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاری دو صد
سوار و خطاب طالع یار خان چهره عزت برافروخت *

* امیر خان سندهی *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابوالقاسم
نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیه بهکر در ایام حکومت
خویش دلنشین افتاد دران گل زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانه
خود را بر ساخت - پدرش نیز در ایالت تنهه بمقتضای اجل چان^(۲)
سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس
و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا
بسندهی زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه
در احوال نامه نیگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمه امیر خان

حسن در جذب قلوب مابقی کوشیده بعد رسیدن بیجاپور سیم
 جمیله بکار برد - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازم
 پیوست - شاهزاده اورا بمنصب پنج هزاره و خطاب احسن خان
 و خدمت میر بخشی گوی سر بلند گردانید - و چون شاهزاده از
 بیجاپور کودیده گلبهگه را بتصرف آورده بر واکانیره (که باز بتصرف
 پیرما^(۲) نایک زمیندار رفته) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور ترددات
 بتقدیم رسانید - پسر پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر
 کرنول رفت - و از آنجا زر گرفته بجانب اراکات (که داود خان پتای
 بقوجدرمی آنجا می پرداخت شتافت - و دقیقه از دقائق خیرخواهی
 شاهزاده فرونگذاشت - و با قلمت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات
 طریق جانفشانی پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن
 بچهار منزلی حیدرآباد در استعالمت رستم دل خان سبزواری (که
 صوبه دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم
 محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپایه وزارت امتیاز داشت)
 باحسن خان شیوه حسد (که خانه برانداز دولتهای کهنه است)
 ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهای بی اصل رسانیده خاطر او را
 از خان مزبور متنفر می ساخت دران ایام (که مابین خان مذکور
 و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهی شاهزاده بیش
 از پیش موعی بود) تقرب خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا
مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از
کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه
طاییده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانه ملک عدم گردانید
گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه بار خبر رسانیدند (که شاهزاده
در تدبیر حبس شماسمت) او (که همواره مساک دولتخواهی
می سپرد) قبول این معنی نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۴۰) هزار
و یکصد و بیست و هجری بوقوع آمد - برادر کلانش مهر سلطان حسین
سال دوم بهادرشاهی بدولت ملازمیت رسیده بمنصب هزاری در مد
سوار و خطاب طالع یار خان چهارم عزت برافروخت *

* امیر خان مندهی *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم
نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیه بهکر در ایام حکومت
خویش دلتشین افتاد دران گلزمین طرح وطن ریخته عاقبت خان
خود را بر ساخت - پدرش نیز در ایالت ^(۲) قنده بمقتضای اجل جان
سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس
و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا
بهمندهی زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه
در احوال نامه نیاگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمه امیر خان

مرحوم گذشته - که از مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن صد سالگی هم از توالد و تذاصل باز نایستاده - میر عبد الکريم کوچک ترین برادران است - [از اینجا] که برای خدمت حضور سلاطین (که معبر بخوامی ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر و شایستگی ندارند] مشار الیه در بدو حال بخوامی اختصاص گرفت و پس از آن بسرداری خواصان سرافرازی یافت - و چون عروج دولت و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست و پنجم (که بلده اردنگاباد بقدم سعادت لزوم پادشاهی خجسته بنیاد گردید) مومی الیه منظور نظر تربیت خسروانی گشته بخدمت داروغگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و پستتر خدمت امانت هفت چوکی بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهی بود داروغگی نقاش خانه نیز تفویض پذیرفت - و در آخر سال بیست و هشتم بتقصیر معاتب شده از داروغگی جا نماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست

و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی لنگ را زده و برداشته بلده حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار الیه خلعت و جواهر پادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال یافت - چند کس دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکاره مامور شده بود) با هم یکتائی ورزیده براه افتادند - چون بچهار کرهی حیدرآباد رسیدن شیخ نظام حیدرآبادی با جمعیت ریخته همراهان را

عروضه تلف گردانید - نجابت خان و امالت خان (که قلیچ خان
 ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بمسابقه معرفتی (که با مخالف
 داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع
 سوداگری و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت
 رفت - میر عدن الکریم را (که زخمی شده در میدان افتاده بود)
 دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز او را از گلکنده
 بحوالی حیدرآباد بمعسكر شاهزاده رسانیده خون را یکسو کشیدند
 محمدمراد خان حاجب خبر یافته بخانه خود برد - و بانواع داجوئی
 پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام
 ارشاد پیام (که بگزارش زبانی حواله او بود) برگذارن - و از خدمت
 ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود)
 بآستان سلطنت جبهه ساز گردید - و در ایام محاصره گلکنده چون
 شریف خان کرده گنج ادر بتحصیل جزیه هر چهار صوبه دکن
 رخصت یافت خدمت کردگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمه
 خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه نیز بوی تعلق
 گرفت - و در سال سی و سیوم بجایزه نیکو خدمتی کرده گنج (که
 فراوانی و ارزانی برابرقط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در
 بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد
 التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

آبدار خانه نیز بار مفروض شد - و در سال سی و ششم بخندمت
 قریب رایت داورگمی خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان
 شاهجهانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سر عزت برانداخته
 در تقرب و مزاج دانی محسود امائل شد - و در سال چهل
 و پنجم بخطاب خان زان تحصیل ناموری نمود - و پس ازان
 از کمال عنایت بافرایش لفظ میر بر خانه زان خانی چهره عزت
 افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال
 چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موردی پدرش
 امیر خان سر بارچ ناموری سود - و در آنوقت بر زبان پادشاه گذشت
 که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه
 در جناب اعلیٰ حضرت فردوس آشیانی پیشکش کرده بود - شما
 چه می گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد
 جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید
 بخطایات از نظر گذرانید - فرمودند چیزی گذرانید که دنیا
 و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکبیره بافرونی پانصدی
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری کامیاب دولت گردید - و در
 اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت
 و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابی حضور تفوق
 می انداخت - در مآثر عالم گیری آورده که در مقامات دیوار
 سه گروهی واکبیره انحراف بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

(مآثر الامرا) [۳۰۷] (باب الف)

و استیلاى آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشی و میداد - از اینجا (که
سن بخود رسیده) یاسے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول
آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزی در بن ایام در نهایت ضعف زیر
لب میگفتند *

* بهشتاد و نود چون در رسیدی *

* بسا سختی که از دوران کشیدی *

* وز اینجا چون بصد منزل رسانی *

* بود مرگے بصورت زندگانی *

مرآ که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت
شیخ گنج (رحمه الله) برای تمهید یک بیمت این همه ابیات گفته
و آن این است *

* پس آن بهتر که خود را شاد داری *

* دران شادی خدا را یان داری *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته
بدهید - نوشته دادم - مدتی می خواندند - توانائی بخش قوت
عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیمت شما
مارا صحت کامل دان - و طرفه طاقتی بجان ناتوان آورد - خان مذکور
بجوت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که
ازان بفایلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصره بیجاپور روزی

[که پادشاه برای ملاحظه دهمده (که برابر کنگره تلعه بوده بودند)
سوار تخت (دان تا کنار خندق تشریف آوردن - و از جانب تلعه
گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه
(که در آن وقت دایره جانمازخانه بود) هنوز با بعرضه اعتبار
۱۰۹۹

نگذاشته بداده مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زودی می شود *
بر پارچه کاغذی بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بغال نیک
برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه
صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع *
۱۰۹۹
* فتح قلعه گلکنده مبارک باد *
تاریخ یافته

از پیشگاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پذیر
و خود آرائی آماده داشت کله گوشه نخوت بر سر نیازی
کم می گذاشت - و با کم منصوبی از جمیع نوپندان بلند مقدار یکسر
و گردن بر خود می بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند
نگاه درست بجانپ کسی نمیکرد - نقش اعتبارش در بازگاه سلطنت
آن چنان بر کرسی نشست که عمدها دست نگر و منت پذیر او
بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسی (که پالکی باو از سوار
پادشاهی عذایت شده) دیگری از پادشاهزاده و امرا پالکی سوار
در کلال بار نیاید] پس از چندی جمله الملک اسد خان و او (که
در آنوقت ملققت خان بود) باجارت سوار آمدن فرق افتخار افرایند
بعد از آن بهره مند خان و مختلص خان و (روح الله خان معجاز گشتند

ازین جا رتبه او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده
 در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بغرمایش او جنس
 هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال می کردند - دیده و دانسته
 نگاه می داشت - و در پرده قدغن استیجاب حصص (۲) می نمود
 و بعد ارتحال خالد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب
 جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس از آنکه
 تخت خسروی به جلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف
 از مخلص و مخالف بافزونگی مغانب کام دل اندوختند او نیز
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار مورد مرحمت شد
 لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - ناچار
 بقلعه داری اکبر آباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها و راست
 منعم خان خانانان (که در اهلیم و مروت یکتای روزگار بود) از
 دیرین بزرگداشتها موبه داری آگه نیز بوی تفویض نمود - و پست
 از موبه داری معزول شده بقلعه داری میگردانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بذابر استقلال
 سادات باره و هنر بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت
 پیش آمد امرای عالمگیری در افتاد عنایت الله خان و حمیدالدین
 خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگی مورد نوازش گشتند
 خان مذکور را نیز از آگه طلب حضور نموده بداد رنگی خواصان

(۲) در [بعضی نسخه] حصص از سر می نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت
 یقبضه اقتدار سادات باره در آمد او را از تغیر افضل خان
 صدرالصدر خدمت مدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک
 پمرعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و برگوشه
 مسند خود می نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت
 گفت - پسرانش هیچ کدام رشدی نکرده با اندوخته پدر بسند نمودند
 مگر ابوالخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عام
 در عهد پادشاه مرحوم خطاب خانی یافته جمعیت و دستگاه داشت
 و همراه خان مزبور بسر می برد - میر ابوالوفا نبیره ضیاء الدین خان
 برادر کلان امیر خان نسبت به پسران او نامی داشت - و در اواخر عهد
 خلد مکان بداردی جانی خانه درجه اعزاز می بیند - و قابلیت
 و استعداد او ذهن نشین پادشاه بود - چنانچه روزی عرضه داشت
 پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد
 پادشاه پیاپی خاص بمیر مذکور حواله نمود - که ما دوسه رمز واضح نوشته
 گذاشته ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نمایم - مشار الیه
 (۲)
 پیاروی دقت نظر و سرعت فکر رموز مسطوره مسطوره باستخراج آورده
 مضمون عرضه داشت را نوشته گذرانید - و درجه استحسان یافت *

* اصفی الدولة جملة الملک احمد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قرمانلو ست - نواسه

صادق خان میر بخشی و خویش یمین الدوله آصف خان میشد - از
 حادثات سن و ربعان شباب بحسن صورت و تفاسط ظاهری منظور
 مراسم و عواطف اعلیٰ حضرت بوده در هم سالان و اقران امتیاز به
 تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت
 آخته بیگی نوازش یافته آخرها ببخشی گری دوم پایه اعتبار
 افراخت - چون سرپر خلافت بجایوس عالم گیري مزین شد مشمول
 عنایت گشته مدتها سرگرم بخشی گری دوم بوده سال پنجم بمنصب
 چهار هزاره در هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد
 فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرصع
 خنجر مرصع و دو بیوه بان بدست خاص مباحات اندوخت - حکم
 شد که رساله پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده
 دیانت خان منجم می کرده باشد - و در همین سال از بخشیدگری دوم
 معزول گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانصباب خدمت^(۲)
 میر بخشی گری اعلام سرافرازی بر افراخت - و غره ذی الحجه سال
 شانزدهم اسد خان استعفا نیابت نمود - حکم والا پیرایه صدر
 گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن
 پائین تر از مهر دیوان اعلیٰ مهر خود کرده مهمات دیوانی سرانجام
 دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش
 درات مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامی یافت

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کولکاش از دکن معزول و معائب گردید - و تا تعیین صوبه دار نظم مهمات آنجا بدبیر خان نامزد گشت) جمله الملک با لشکر فرادان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در میدان سال بیست و دوم در کشن گدده مضاف صوبه اجمیر ملازمیت نمود - و چون سال بیست و پنجم ریاست پادشاهی بمالش سنجهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعرضیت دکن در اهتراز آمد جمله الملک را با شاهزاده عظیم الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر پتقبیل عتبه خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه گاه زر بخت و سوزنی چکن دوز مربع نشین چارباش استقلال گردید * * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است و پس از کشایش قلعه گلکنده باضافه هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاره هفت هزار سوار مرتقی شد - و سال سی و چهارم به تنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و افتتاح قلعه نندبال عرف غازی پور و نظم و نسق بالاگهات کوناٹک حیدر آباد تعیین گشت - جمله الملک بعد تصرف نند بال در کرپه (که سرحد کوناٹک است) چهاونی داشت پادشاهزاده محمد کام بخش از حضور بانتراج قلعه واکدیر

دستوری یافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او
بامتثال حکم جهان مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف
داد - پس از وصول موکب شاهي بگریه سال سي و هفتم حکم رسید
(۲) که هر دو بکمک ذوالفقار خان (که محاصره خانچي دارن) متوجه شوند
بعد از رسیدن آنجا بذابراختی دواعي میان پادشاهزاده و جملة الملک
رنجشی واقع شد - و بسعی بدستگاران فتندپزوه سرگراني و آشفتگی
طرفین گرمی گرفت - جملة الملک بدست آویز مراسلات مخفیة
پادشاهزاده (که با رای قلعه نشین بواسطت بعضی ناعاقبت اندیشان
در میان داشت) بحضور نوشته مجاز گردید - که راو دلپمت بودند یله
شب و روز حلقه در خانه پادشاهزاده بوده بخصمت اسد خان
سواری و دیوان و آمد و شد مردم بیگانه نشود - درین اثنا از جاسوسان
تلعده رو متحقق گشت - که کام بخش بذاسازی و غم جملة الملک در
شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنگاش ذوالفقار خان
و سایر سرداران لشکر فوج محاصره قلعه را ببنگاه طلبیده گستاخانه
بخانه پادشاهزاده درآمده نظر بند ساخت - و از خانچي برخاسته
حسب الحکم کام بخش را روانه حضور نمود - و خود چندی در ساگر
توقف ورزید - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمه کدورت اسر
پادشاهزاده و اعمه بسیار بخاطرش جا داشت - (وز ملازمت چون

(۲) در [بعضی جا] خانچي نوشته (۳) نسخه [۱] که بارامی

قلعه نشین (۴) نسخه [ج] مسکهر - و در [بعضی نسخه] مسکهر *

بسلامگاه رسید ملتفت خان داروغه خواصان قویب تخت استاد بود
آهسته خواند * * ع * * در عقولندست که در انتقام نیست *
پادشاه فرمودند که بجا خراندید - اجازت قدمبوس داده محفوف
عواطف ساختند *

و چون خلد مکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده
هجری پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوزی معروف بفرم پوزی
بعزیمت حق طویمت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب آلکه سیوای بهونسله
قدم جهان کشا در رکاب یک زان گیتی نورد گذاشت نواب قدسیه
زیامت النساء بیگم را با خدمت محل همانجا نگاهداشته اسد خان
بحراست و حفاظت تعیین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی
مهم کهیاغا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانه اقبال آشیانه
شرف اندوخته بخطاب امیر الامرا چهره امتیاز افریخت - و فتح الله
خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگه بسوکردگی او تعیین تسخیر
آن قلعه فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسای عارض مزاج امیر الامرا
گردید حکم عذایمت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیولیس
عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشت) برآورد
در کتیره بتفارت یکذرع زینت حجه بنشیند - تا سه روز نشست
پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلد مکان پادشاهزاده
محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت
استعلاش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیره اعیانی خود زیمنت انسا بیگم (که
 خاند منزل مخاطب به بیگم صاحب نمود) در آنجا گذاشت - چون
 تقسیم فیروز ری از مهیب ایزدی عزایت پیرچم بهادر شاه و زید آن شاه
 سرور کیش حلم آئین نظر بر دیرین بذگی و قدم اعتبار او از راه
 نوازش طلب حضور ساخت - برخه بار بایان قرب گفتند که با اعظم شاه
 شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که در آن آشوب اگر پسران ما
 در دکن می بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود می نمودند
 بعد ملازمت بخطاب نظام الملک آصف الدوله و خدمت و کالت (که
 در سواف ایام صاحب اختیار جمیع مهم ملکی و مالی میشد)
 و نواختن توبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون
 پادشاه رعایت خاطر متعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده
 وزیر اعظم بالاستقلال بود)^(۲) اهم می شمرد و وزیر باید که سر دیوان
 ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه
 بعمل آمد و این معنی برخانخانان گران می کرد لهذا مقرر شد
 که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است
 بشاهجهان آباد رفته بفراغت و آسودگی بگذراند - و کالت را نیابت
 ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای
 مهر و کالت (که بر استاذ و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امری
 در و کالت نماند - آصف الدوله در دار الخلافه پنج وقت نوبت

کامرانی نواخته زیستے گوارا و عافیت مہیا داشت - چون نوبت سلطنت
 بجهاندار شاه رسید و ذوالفقار خان رائق و فائق خلافت گردید
 هزائب نوکری از میان برخاست - دوسه باری که بدربار رفت
 پالکی سواره بدیوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه
 در مخاطبات عمو می گفت - پس از آنکه جهاندار شاه از آگوه
 شکست خورده گزیخت و یکسر بخانه آصف الدوله رسید خواست
 تا دیگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار
 خان نیز رسیده درین کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد
 تجربه کار کهنه روزگار و نیک نفس عافیت طلب بود) (اضی نشده
 بهسر گفت - که معزالدین بادهان خمر و انهماک لہو و لعب
 و سفله نوازی و نا قدر شناسی قابل فرمان دانی نمانده - چه لازم
 که چنین کسی را بطرف برده فساد تازه بر پا و فتنة خوابیده بیدار
 کنیم - و باعث خرابی ملک و تضییع عالم شویم - خدا عالم است
 که مال کار بکجا منجر شود - هر که از نژاد تیموریہ سر برآرا گردد
 ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز او را مقید ساخته بقلعه
 فرستاد - و ندانست که تقدیر بر تدبیرش میخندد - و این مال گزینی
 و عاقبت اندیشی موجب افنای جان شیرین بسرو زوال آرزو و دولت
 موردئی او گردن - اما چون استطلاع بتقدیر و دیدہ در پی بسرائر آن
 مقدر بشر فیست آدم بیچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

بایستت وقت و صلاح مال همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت یا عرف و طبیعت بل انصاف و ضرورت اقتضای آن نمیگرد که پادشاه هژد با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه زده باعتماد او بخانه اش در آید - و استشاره احوال خود کند - ادا گرفته بدشمن دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیروی تاب قطره و پویه نداشته بآنها را میگذاشت - بهر دشت و محرا که تاعد ادبارشان میکشید میشتافتند - و خون زیاده بر آنچه کشید می کشید - بهر تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش بدار الکلافه رفته - مبادا بطرفه سرکشند - و فتنه نو بر خیزد معرفت میر جماله سمرقندی باستمالت نامه های پیاپی بنام پسر و پدر بانواع نوازش و چاپاوسی دل وسواس زده هر دو را مطمئن ساخت - گویند سادات باره (که درین امور شریک مصلحت پادشاه نبودند) تا اینجا نمی دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعمره خواهند درآمد - چرا ممنون احسان خود نباید گرد - پیغام کردند که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضرورت بحال شما عاید نگردد چون کار کزان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید مرقوبیه پادشاهی غره گشته اعتنا بسادات باره نکرده (جوع بآنها کسرشان خود دانستند - میر جماله چون از پیغام سادات مطلع شد شتابان تقرب خان شیرازی را نزد آصف الدوله فرستاد که اگر استرضای پادشاه مطلوب اسم زینهار بقطب الملک و امیر الامراء متوصل نشوید

گویند که تسم قران هم در میان آرد - هرگاه پادشاه بباره پله دهلی رسید
 آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانیت تمام رفته ملازمت نمودند
 پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلی بخش
 گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بذایر مصلحت
 بری امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال
 در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار
 خان را قسمی که در احوال او تحریر یافته گشتند - فردای آن اسد
 خان را محبوس ساخته خانه اش بضبط در آورده چیزی نگذاشتند
 و صد رپیبه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهی قرار یافت - در
 جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفروستند - حسین علی -
 خان امیر الامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان
 دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در هیچ
 و نه باب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد
 و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر
 نود و چهار سالگی ازین دار پر ملال درگذشت - چنین امیر نیک طینت
 کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که
 با زبردستان برق و مدارا و با هم چشمان بشان و تمکین باشد)
 در امرای فریب العهد دیگره نگذشته - از ابتدای نشو و نما
 یکامیابی و کامرانی بسر برده همواره بطاس مراد دوشسته میزد
 (۲)

نراد دغاباز فلک دست آخر بار کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک
بمنزل بر امن آباد جمعیت او در اسپه باخت - از چرخ بے مرزت
صبح نشاطی ندید که شام کدورتها سرزرد - و لقمه حلوائے بکام
فریخت که صد نواله زهر نیامیخت - این رفادشمن با که پیوست
که نگسیخت - و با هرکه نشمت زرد برخاست * * پیست *

* پشیمان می شود زود از عطای خویشترن گردون *

* چو خور گر قرص ناله صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهایی جمله الملک نقل کنند که چون خلد مکان در سال چهل
و هفتم بعد تسخیر قلعه گذارنه^(۲) موسوم ببخشنده بخش باران
انقضای برشکال در محلی آباد یونا آمد کیف ما اتفاق دایره امیرالامرا
در زمین پستی واقع شد - و خیمه عنایت الله خان دیوان خالصه
و تن بر مکان مرتفع - پس از ورود چند روز (که خان وزیر جای
سراپردگ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای
امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان
بر خیزید - که خیمه نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب است
اما مهلتی بدهند تا جای دیگر درین مثل بهم رسد - او تاز تکر
جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانی دیگر انتقال نمود
این ماجرا بهادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملة الملک
پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اندک مکث کرد - حکم شد که بخانه عذایت الله خان رفته معذرت خواهیید - اتفاقاً در آن وقت عذایت الله در حمام بود - جمله الملک آمده در دیوانخانه نشست و او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک نقوز پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاهت و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغی ننمود و در مهربانی و دلداری افزود - چنین کسان هم در زیر آسمان بوده اند گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل بدان وفا نمی کرد - و بسبب بواسیر دایمی بے ضرورت بر زمین نمی نشست - همیشه در خانه بمهد نشینی میگذرانید - سوای ذوالفقار خان عذایت خان نام پسر - از بطن نول بائی^(۲) مخاطب برانی داشت - خط را خوب می نوشت - بداد رنگی جواهر خانه و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن حیدرآبادی را بعقد او درآوردند - اما بادبش وضعی افتاده سونائے بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار روی پیش گرفتند همواره از سرافح دهایی نالش او بعرض میرسید - در همان حالت درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندار شاه خطاب اعتقاد خان و منصب عمده یافته بود - براهش میرزا کاظم از هم نشینی رضامن و بزم سازنگیان یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده باتبع اسالیب^(۳)

(۲) نسخه [۱] نول بالی - و نسخه [ج] نول بای (۳) نسخه [۱] شایگان

درهای (سوائی) برزگار خود می کشود *

(۲) * امیرالامرا سید حسین علی خان *

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود
مذکور شود - قطب الملک وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بوده
و سید حسین علی خان بمنصب امیرالامرائی تارک بهاءت بآسمان
می رسد - اینها از اعظم سادات باره اند - و اکبر شرفای همد - هر دو
برادر فوئدین فلک سیادت و نیوین سپهر امارت بودند - متکلمین
با کثر شمائل سبیه و خصائل رضیه - خصوص سخارت و شجاعت
که ازین دو صفت والا آثار غرا بظهور رسافتند - و نقشهائی (که طراز
صفحه دولت باشد) بر لوح روزگار نشانند - و از مبادی ایام عروج
تا مقصدی بخوبی و نیکنامی بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان
عمره همد را رشک قدوس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام
دولت راه غلط پیمودند - و تا روز قیامت داغ بدنامی با خود
بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو
و حفظ جان عزیز بود - اینها مدد العمر جانفشانیها نمودند - و لوازم
دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده
در مدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت
آخر این ای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه
و سادات همدو برهم خورد *

قاضي شهاب الدين مالک العلماء (قدس سره) در مناقب السادات
 مي فرمايد - که امارت ^(۲) صحت سيادت خلق محمدي ست
 و سخاوت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد که سيد محميد النساب
 از بين ملکات بهر رافعي داشته باشد - و احياناً بحکم نفس اماره اگر
 مرتکب عصيان شود آخر کار سبي رو ميدهد که باعث نجات اخري
 مي گردد - مصداق اين کلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - که
 مظلوم از بين عالم رفتند - و غازي شهادت بر رو ماليوند - نام اصلي
 قطب الملک حسن علي ست - و نام اصلي اميرالامرا حسين علي
 شهادت اول بزرگ واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا
 اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت
 و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلد مکن
 بحکومت زنتهور و آخرها بفوجداري هندون بيانه مي پرداخت ^(۳)
 چون برادرش بعد رحلت خادم مکن در لاهور مشمول عواطف شاه عالم
 گرديد سيد حسين علي خان با فوج شايسته در حوالی دهائي درست
 ملازمه پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدّر جلائل
 ثرونيات گشته بمنصب سه هزاري و عنایت نقاره سربلند گرديد
 و بوساطت شاهزاده عظيم الشان بنيابت صوبه دارمي عظيم آبان پتانه
 مخصص يافت - در اواخر عهد خلد مکن صوبه دارمي بنگاله بسپه دار

(۲) نسخه [ب] که آثار صحت سيادت (۳) نسخه [ج] همدول

بيانه مي پرداخت .

(۲)
 خان مخاطب نواز الدوله خانجهان بهادر از تغییر شاهزاده عظیم الشان
 مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم الشان (که بنیابت پدر
 در بنگاله بود) طالب حضور شده بپتخه رسید - چون مدتها بخودسری
 گذرانیده و نسبت پیران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن
 حضور شاق و ناگوار پنداشته بعدر عسرت اخراجات اوقات پرستی
 میکرد - تا آنکه شاه عالم شفقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه
 یغام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همک گماشت - درین اثنا خبر
 کشته شدن عظیم الشان رسید - در ربیع الاول سنه (۱۱۴۳) ثلث و عشرین
 و مائه و الف خود سرور آرای سلطنت گشت - و سید حسین علی
 خان ناظم پتخه را بوعده عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین
 جهت سید حسن علی خان ناظم آله آباد نیز طریق رفاقت سپرد
 در کمتر زمان افواج کثیره مجتمع گشت - اما بذابر قلت خزانه
 تا رسیدن اکبر آباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین علی خان در
 روز جنگ (که در حوالی مستقر الخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد)
 باتفیق حسن بیگ صف شکن خان (که نایب صوبه دار می بود)
 و زین الدین خان پسر بهادر خان زوهیله بمقابل ذوالفقار خان
 (که توپ و ضربزن بسیار پیش در چیده ایستاده بود) اسپهان تابخته
 بزنجیره توپخانه در آمد - چون عرصه و غا بر خون تازک دید بآئین
 ناموس پرستان هتد پیداده گشته بزمهای طاقت را بزمین افتاد

و آن دوسردار یا جماعه دار بسیار مردانه زندگی سپردند - حسین علی
خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروز جنگ
و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خدمت عمده میربخشید کری
کوس بلند مرتبه نگین نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین
به تندیبه اجیت سنگهه راهور (که لوی سرکشی و قهر در موطن خود
می افراشت) مامور گردید - تا میرآهه هرجا تعلقه او بود لکد کوپ
قاراج و پی سپهر غارت ساخت - راجه از بیم ناکمی به بیکانیر بدر زده
هاستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا
فعل کند این است که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم
مختلط اند و رعایای تعلقه او این بهراس رو بقرار میگذاشتند بتدریج
حکم میشد - که مواضع ویران را یوما ساخته آتش زدند - و بآباد
میراحمد نوسازند - رعایای اجیت سنگهه این را دیده معرفت رعایای
جیسنگهه تول گرفته می آمدند - همان وقت سزادان تعیین میشدند که
بتدریجیان بگویند که آتش فرو نشاند - و آنچه گرفته اند مسترد سازند
اما درین حکم تخلف نمیشد - سزادان آن اشیاء منسوبه را بالتام
هر دیه جمع میکردند - بعضی ثقات (که از مردم دیهات بسیار استقامت
کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ نقصان ما نشده
و راجه چون خرابی خود دید از مال کار اندیشیده و کلاهی معتبر فرستاده
بیتقبل پیشکش و فرستادن کنوز ایهی سنگهه بسر کلان خون بحضور

و دادن مبیعه پادشاه (که بزبان عرف آن دیار دوله نامند) مستند علی
عفو جرائم گردید - چون میر جملة در حضور صاحب دستخط پادشاهی
شده هر که باو رجوع می آوردن منصب و جاگیر دستخط کرده میداد
و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منکرف تر می ساخت
امیر الامرا بمصالحه راضی شده کفور را همراه گرفته باستعجال
مراجعت کرد - و فوج جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیدار
درین سفر غریب قضیه اتفاقی رو داد *

گویند چون امیر الامرا بشازده گروهی میرفته رسید معتبران راجه
با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند
و استدعای مقام کردند - چون اشتها داشت (که اظهار اینها فردغی
از راستی ندارد) و بخیله دری می خواهند نگاه دارند - تا راجه
باحمال و اثقال بدر رود (حسین علی خان پیغام کرد که اگر مصالحه
واقعی ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول
از راه ننگ و عار راضی نگشته آخر قبول کردند - امیر الامرا
چار کس معتبر را زنجیر کرده حواله جماعه داران عمده نمود - چون
جماعه داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد
دیدن این حالت برگیره آنها دویدند - جنگ در پیوست - هر چند
مردم بممانعت تعیین شدند اما لچها همه را بچشم زدند بتلف
جان و مال در آوردند - امیر الامرا آن چار کس را از قید برآورده
معذرت خواست - و بآنها نیز تیغی شد که این حرکت بجا اراده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش از آن بشنیدن این ماجرا فرار نمود بود
 ناچار امیرالامرا بمیراثه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت
 و پس از رسیدن دهلی تقریب صوبه دارئی دکن در میان آمد
 حسین علی خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت
 بدستور ذوالفقار خان بنام دارودخان مقرر شود - پادشاه بگفته مشیران
 و مساز راضی نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصوصیت آمیز در میان آمده
 بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتی قرار یافت که میرجمله اول
 بصوبه دارئی پخته رهگرا گردن - بعد از آن امیرالامرا (که عزل و نصب
 کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه
 سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت درانه دکن
 گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من
 میرجمله بحضور رسید یا بقطب الملک قسم دیگر سلوک شد در عرض
 بیستم روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگه سوانی
 صوبه دار آنجا از سر راه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیرالامرا
 بحضور نوشت - که این حرکت او اگر برطبق اشاره است حکم شود
 از همین جا برگردم - و الا فرداست که داود خان هم این مسلک
 پیش خواهد گرفت - چون ابتدای سلطنت واسطه جان بخشی داود
 خان سادات شدند و بتازگی امیرالامرا نیابت صوبه دارئی برهان پور
 از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

ممکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحات نا فهمی
 جیسنگه عزل و نصب اورا با اختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان
 و توج چنین حرکات چه احتمال دارد - احیاناً اگر مصدر ادای نامناسبی
 شود روانه حضور نمایند - اما از بددلی و سقلمه مزاجی که پادشاه
 داشت بوساطت خاندوران مخفی بداد خان تخریص مخالفت
 نمود - چون امیرالامرا از نبرده عبور کرد ظاهر شد که داؤد خان سر رشته
 موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارند - حسین علی خان
 در فکر اصلاح او افتاده بتفصیلی (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزد)
 کمک احوال نویس شده (پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت
 توافق ملاقات لازم - و در شکل تخلف روانه حضور باید شد - از ما
 مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشوده کار پیر خاش
 رسانید - ناچار یازدهم رمضان در غذای آن شهر عرصه مبارزت آراسته
 گشت - و جنگ بشایستگی روداد - با آنکه تفنگ کاری بداد خان
 رسیده بود مردانه در آمده متصل امیرالامرا دیگر باره بجنگ
 در پیوسته نقد جان در باخت - امیرالامرا پس ازین فتح مولوت افزا
 (که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیان را
 اقامت جا ساخته فوجی بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشی به تذبیه
 کهندو دیهاریه سیذاپتی راجه ساهو (که در صوبه خاندیس قلعهها
 (۳)

(۲) در [بعضی نسخه] روانه حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] که رو

و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه .

احداث کرده تهايه قايم مي نمود - و باخذ چو تهايه شورش آمايي آن ضلع
 بوده قافلها را بتاراج مي يرد (تعيين کرد - و در برگشته بهانير يا اشقيا^(۲)
 در چارگشته با ريزش در آمد - مرهته باندک زد و خورد بآئين
 و رسمي که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده
 (که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت
 بکه ناگاه آن تبه کاران بهيگت مجموعي چنان گرم و گيرا هجرم آوردند
 که ذوالفقار بيک (که از فرط تهور پيش آهنگ همه بود) با جمعي
 کشته گشته باقي فوج يغمائي شد - هر چند سيف الدين علي خان
 و راجه محکم سنگه بمالش آن گروه شقاوت پزوه تعيين شدند و تا بذور
 صورت شتافتند و پس ازان محکم سنگه تا ستاره (که مسکن و بنگاه
 ساهو است) دقيقه از نهب و تالان فرو نگذاشت اما جبر اين کسر
 و تلافی اين شکست موافق صولت و شکوه امير الامرا صورت نگرفت
 نظر بر اسباب ظاهر (که رفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند
 و شجاعت فطري حسين علي خان داشت) مي بایست شرمه
 ضالعه مرهته بسرچنگهاي رسا و مالشهای مستوفي سر حساب ميشدند
 ليکن [چون پادشاه بتحريرک و اغواي دولت براندازان خود غرض
 بدستور دارن خان در باب مخالفت امير الامرا به داران جنوبی دکن
 حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجه دکن گشته)
 بايما و مراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

صحنه تازه و نزاره نو بر صحنه انگیزخت - که هر ساعت صدای بگیر
و بکش بگوش میوسید - و اما از تنهایی و بیمناکی ترغیب آمدن ببدان
صحنه نوشت [لا علاج امیر الامرا از مردشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته
(۲)]
در سنه (۱۱۳۰) یک هزار و یکصد و سی و پنج روزی معرفت سکر ارجی ملها
و محمد انور خان بزمان بوزی مصالحه با (اخری) ساهو (بشرط عدم
تاخت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار
سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتنه و دیمه‌های شش صوبه
دکن بمهر خود یا تذخواه کوکن و غیره ملک (که راج قدیمش
صحنه نامند) حواله نموده گماشتگان (۳) او را همه جا شریک و دشمن
ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پدیدداشت
اما نظر بمآل زیان سترگ اندوخت - و نیل بدنامی برچهره حال خود
تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفص اسلام عیاذا بالله
درین کار مغوی و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یک بد و رسید
و هر روز سر ببالیدگی کشید - (اما منصف درین در می یابد که
درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه با مرهه
و ایفای عهد و پیمان برفاقت و ناخوشیهای پادشاه یا قطب المانک
همه درامعی انتهای امیر الامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد
و زبانها شایع گشت - پادشاه بخیرال محال و سد راه شدن امیر الامرا

(۲) نسخه [۱] سکر ارجی - و نسخه [۲] سکر ارجی (۳) در [چند نسخه]

گمیشداران (۴) نسخه [ج] مسالمة با مرهه

محمد امین خان چین بھادر را بدھانہ بند و چوٹھے ست مالوہ کہ سر را

دکن است مرخص ساختن و پس ازان (ک) ۵۰ به عرف طرازی و کاربرد از

اعتقاد خان بتازگی شاه و وزیر ند ~~ولا باهم باختند~~ پادشاه اخلاص

خان را (که با هر دو برادر اخلاص شریف مندرگفته میشد) باصلاح مزاج حسین علی

خان و بازداشتن از ع. ریست حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که

کرده باستماع دوستی تازه شاه و وزیر متوقف بون

(خبر ثانی می کشید) باز برهم زندگی مسموم شده غم محرم

سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و مرهه بشوکت

و صولت تمام از خجسته بنیاد رکعت نمود - و معین الدین نام

مجهول الحالے را بیسری شاهزادہ اکبر برداشدہ باظہار هواخواہی۔

و فدویت پیداشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود

دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال امن امور احتیاط و تحقیق

ملاح دولت دانسته خود بحضور می آرم - اواخر ماه ربیع الاول در

هو المسمى دار الخلافه جانب لاث فيروز شاه دايرة نمود - و خلاف ضابطه

حضرت نوبخت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر بدانگ بلند گفت که

من از نوکرم بادشاه بفرامدم - و پس از آنکه بوساطت قطب الملک

تکالیف چند با شروط و عهدها پذیرا یافت پنجم (بیع الآخر) لازمت

نموده گذارش گلیها کرد - و مشمول نوازش و محبت بیکران (خصمت

راویان :- و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سلطان شاهان و حاکمان سواد

شده به‌ویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت بار عزایت شده بود) داخل گشت. - قطب‌الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچ‌کس را درانجا نگذاشتند - چون قوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیر بان جان و آبروی خود گفتن مباشر امر عظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هذوز دو ماهی نگذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قاعه اکبر آباد مقید بود) باتفیق احشام آنجا علم خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جاذب استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بسازش هزاربهای احشام آنجا قلعه برگرفتند و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب‌الملک بمغلا بل راجه جیسنگه سوانی (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بقتحور سیکری رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحه راجه میان برادران بر سر اموال آگه کرد و رتبا برخاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخر کار از پخته کاری راجه رتن چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیله ازان بقطب‌الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هر در برادر بباد کامیابی لبه تر ساخته شورابه بیمرادی در کشند - و گامی چند بمقصود شتافته ره سیر ناکامی گردند) مساهله سترگ و غلط فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که دولای عظیم بچرخ آرند) بملاحظه یک دیگر

وزیر آرای هندوستان نگشند - اگر یکه بدیگرے سر فرزتئی و انقیاد
 فردن می آرد یا امیر الامرا (که بعلاوشان و جلالت قدر و عزه بلند و همت
 بجای و شجاعتی مفراط و دانشی درست شهرت تمام داشت - و بصورت
 و مهابت و عجب افزای در و نزدیک بود) قطب الملک را از میان
 برداشته مربع نشین چار بالاش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت
 و زمانه دراز در ملک در خانواده ایشان امتداد می گرفت - چنانچه
 باستانی نامها از احوال گذشتگان آگاهی می بخشد - بالجملة
 بخاطر هنگامه ^(۲) چهله رام و گردهر بهادر امیر الامرا با محمد شاه پادشاه
 و قطب الملک از فتح پور باگوه معاودت نموده تا انفصال قضیه
 اتمام آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت چهله ^(۲) رام
 سر استنبار می خارید حیدر قلی خان با محمد خان بگش تعیین
 گشته بواسطت راجه ^(۳) رتن چند بآشتی و مصالحه خاطر ازان
 طرف را برداختند - درین ضمن فلک نقشه نو بر صفحه روزگار کشید
 نظام الملک بهادر فتح جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلی ممتاز
 امرای عالمگیری است) استشمام رایحه غدر و عناد از سادات نموده
 گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانه دلور خان بخشعی
 امیر الامرا را (که با فوج چیده جرار بتعاقب بود) و عالم علی خان
 برادر زاده و متبذای حسین علی خان را (که بزیادت صوبه دار می دکن
 می پرداخت) و با فوج مرهه و متعینه آنجا بعزم قتال باستقبال (سیده)

(مآثر الامرا) [۳۳۳] (باب الاف)

بآریزشهای پی در پی دست خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب
حالت بحسین علی خان رد داد - نمی دانست که مآل کار بکجا
خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیر می اندیشید
برای گفتند که چون قبائل نواب در دکن است بار سال فرمان
مویه داری دکن نظام الملک را مستمال باید ساخت - و بمرد
و تدبیر بتلافی و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید
مبارک خان بخاری قلعه دار موزونی دولت آباد با آنکه از طرف
حسین علی خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بهاس ناموس سیادت
زه و زان امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام الملک
بخجسته بنیان در قلعه جا داده از دستبردهای اعدای موصون و
محفوظ نگاهداشت - پاره هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنش
بهیار پادشاه را همراهِ خود گرفته نهم دئی القعدة بعزیمت دکن
با پنجاه هزار سوار موجودی سوای آنکه نگاهداشت علی العموم شروع
کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبرآباد
کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم
و موانعت فطری داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمنفعه نشدند
اما مقلب القلوب نوعی صرف دلها نمود که پیش آرندهای سادات
هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی هاست)
آهی این کشتی غرق شوند باهم می گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

(۲)

چون اعتماد الدوله محمد امين خان چين بهادر بغاير قرابت
قريبه خود با نظام الملك متوهم گشته با وجود عهد و پيمان
اميرالامرا جزم كرد كه آخر كار دست ازو هم برندخواهند داشت
بمكز غدر افتاد - و مير حيدر كاشغري را (كه از ترکان دروغات بود - وجد
كلانش مير حيدر صاحب تاريخ رشيدى همواره ملتزم ركاب بابري
و همايونى بود - و چندين بفرمان راندى كشمير رسیده - و از جهت
ميرشمشيري اينها را ميرگويند) بران داشت كه منتهز قابو گشته
بكيد و حيله بقطع رشته حيات اميرالامرا اقدام نمايد *

گويند سواى والده پادشاه و صدر النساء محل و سعادت خان
نيسابورى (كه از فوجدارى هندون بيانه بحضور رسیده با محمد امين
خان همراز گشته بود) ديگرى از اين شر سر آورده آگهي نداشت
اگرچه به ثبوت رسیده كه شير (كه حامل ابن سانحه بود) مير جمله
بظاهر هواخواهي باميرالامرا از اين مقواه اطلاع داد - جواب گفت
كه من مگر خربوزه ام - كه كسى بكارد زند - و املا التفات نگرد - بهر تقدیر

ششم ذى الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس
كه منزل توره (كه از فتحپور سي و پنج كروه عرفى سم) مخيم عساكر گردید
اعتماد الدوله بيهانه تهوع و برهم زدگى دل به پيش خانه حيدر قلى
خان مير آتش فرود آمد - و حسين علي خان بعد از داخل شدن
پادشاه بمحل سرا برگشته ياكى سواره راه خانه گرفت - همين كه

متصل دروازه کلال بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت
احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالنج
زبانی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستی
و چالاکي خنجر آبدار بپهاوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش
بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا
که پیاده همراه میرفت بضرع شمشیر میر حیدر را از پا در آردن
مغلان از هر طرف دریده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر
امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علی خان
برسیدن منزل هر یک بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی
فلک دوار بودند در آن وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان^(۲)
که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده
کشته گشت - و جوفے دیگر هم دست و پای بے حاصلی زدند - پس
ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتی افتاده بود) با لاش
غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهی نماز جنازه خوانده
و تابوتها را بزر بخت گرفته خواستند روانه اجمیر نمایند - اما
بنابری کوچ کهار میسر نیامد - و زربخت هم لچها کشیده بردند - بعد
ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید محمد الله خان مرحوم
مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

دید که سیدالشهدا ثالث ائمه اثنا عشر کرام (علیه و علی آياته السلام)

خطاب بامیر الامرا کردند - و فرمودند که * بلغ وعدک - و غلب عدوک *
 ۱۱۳۲ ۱۱۳۲

پس ازان سانحه چون حساب زدوند هر فقره تاریخ بود - با صنعت

تقاییب - میر عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی (رحمه الله)

قصیده غرائی در مرثیه حسین علی خان گفته - تا تاریخ درینجا

* ابیات *

ثبت گردید *

* آثار کوبلاست عیان از جبین هند *

* زد جوش خون آل نبی از زمین هند *

* شد ماتم حسین علی تازه در جهان *

* سادست گشته ازد مصیبت نشین هند *

* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *

* این است نو بهار گل آتشین هند *

* گیتی چرا سیاه نگردد ز درد غم *

* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *

* نیلی سمت زین معامله پیراهن عرب *

* وز خون گریه سرخ شد سمت آستین هند *

* رستم نشان حسین علی خان شهید شده *

* از خنجره که بود نهان در کمین هند *

* آن مقدره که از قلم تیغ بارها *

* تحریر کرد نسخه فتح مبین هند *

- * مغان او شدند ازان سرکشان دهر *
- * کز داغ ضبط کردن نشان بر سرین هند *
- * تیغش بر روز معرکهٔ خصم تیره بخت *
- * چون برق میسگافت صف آهین هند *
- * فرزندی مصطفی خلف الصدق مرتضی *
- * کز روی فخر بود بدانش ^(۲) یمین هند *
- * هند از شهادتش تن بے روح گشته است *
- * یعنی که بود او نفس واپسین هند *
- * عالم چو تبر در نظر خلق شد سیاه *
- * افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
- * از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
- * گوئی ز کوفه است گل مائیمین هند *
- * هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
- * دیدیم داستان شهر و سزین هند *
- * کاهیده است مهر و تذار شد دست غم *
- * اینها نصیب ماست ز غمت و سمین هند *
- * ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
- * غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
- * تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

(۲) نسخه [ب] بدانش *

* بر رغم این جماعه منصوبه بدين هند *

* سال شهادتش قلم واسطی نوشت *

۱۱۳۲

* قتل حسين كرد يزید لعین هند *

حق این است که در قریب العهد کم امیرت باین خوبی گذشته - باکتر
ستوده خوفا متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام و کثرت
اطعام سوکار از مشهور است - اجرای بلغور خانها از غله خام و پخته
و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمه دکن نموده
که تا حال جاریست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع
و انکسار بنفس خود خدمت می نمود - پیش از آمدن دکن زر
مهم سازی نمی گرفت - پس ازان محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار
کمی مداخل و افزودنی خرج مزاجش را بوین آوردند - معهذا
گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده
بر یک کرور (دپیه بود) حیدر قای خان متصدی بندر باوجود وارث
ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت روداد - و عبدالکبی پسر
متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهمت معافی اموال پانزده لک
دپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - روزی پگاه ترار را طلبیده نذر را
با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب
مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس -
طامع غالب آمدم *

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشمیری اصل است - در عهد خلد منزل بوکالت
 جهاندار شاه و منصب هزاری و خطاب رکالت خانی امتیاز داشت
 و در ایام جهاندار شاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ سیر
 رسید داخل کشنیها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث
 جان بخشی او شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان
 یافت - و داخل یسارلان نژک گردید - چون محمد امین خان بخشی
 دوم بمالوه رخصت یافت (تا شاید سد راه امیرالامرا از دکن تواند
 شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسزایی تعین گشت
 با دهن دریدگی و زبان درازی که داشت فایده نکون - سر دیوان
 آمده عرض نمود - که اطاعتی در سر ندارد - که سزای کسی سوثر شود
 پادشاه جواب ندادند - باز بے محابا عرض کرد - که اگر درین وقت
 انعام شود هیچ نمی ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت ببند
 حکم شود که رفته بگویند - همین وقت کوچ نماید - والا بخشیدگري توفیر
 فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان
 روز کوچ نمود - این جرأت و درلخواهی پسند پادشاه شده بارباب
 خلوت فرمودند - و بوسیله هم وطنی صاحب نسوان والدۀ پادشاه
 بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و ملازمت
 با سادات باره و تسلط و اختیار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکر
 قاره و مشورت نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتی و بے جرأتی

بجای نمیسید - روزی و کالت خان قابو یافته بهادشاه درین مقدمه
چندان بذیرنگی افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه
کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتی شیراز تساط آنها از هم
می باشد که فرخ سیر (که لواحق دانش و تمیز فرونشاندن بود) اصلا بکنه
کار پی نبرده فریفته او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز
کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزار پی ده هزار سوار برآورد
و بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت
روزی نبود که جواهر تمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمی شد
سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن آباد فرموده در جاگیرش
بطریق التمغا عنایت شد - و بصواب دیدن او جهت برانداختن دولت
ساتر سربانده خان از پتند و نظم الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد
و مهاراجه اجیت سنگه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند
و با هر یک هر روز صحبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسی اظهار می نمود
(که اگر بیکه خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب الملک میبکاهد)
و بمردود و نه تمام بحال او راه خواهد یافت (۴) میفرمودند برای
وزارت بهتر از اعتقاد خان کسی نیست - امرا [که از پیش آمده
چنین مرد کم اصل (که بهروزه گوئی و بد وضعی شهره عالم بود)
دل پری داشتند] کی بوزارت او راضی بوده دل نهان کار میزدند
ناچار پهلو تهی میکردند - و فی الواقع چه طور سودائی بود - از تکاب

(۲) نسخه [ب] راه یابد (۳) در [بعضی نسخه] دل پری داشتند .

مهاالک و تعب کشتی و جان کنی ازین کس باشد - و وزارت و دولت

* بیت *

نصیب دیگرے *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *

* چون غرق شوال که عید رمضان است *

و غریب تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثرے را
بتغیر جاگیر و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا
مغتنم پنداشته باستمالات و اعانت هر یک پرداخته بمنون خود
میساخت - و این فکرهای لطایل و کدگشای باطل که * مصرع *
* نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها * فصل چون
بقطب الملک میرسید او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام
کرده بحسین علی خان امیرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زرد
از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیرالامرا آگاه گشته
از سرنو بفکر التیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانه
قطب الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاط و شدان در میان
آورد - از طرفین تدارک مافات قرار یافت - هنوز ماهی نگذشته بود که
بظفل مزاجی و کم حوصلگی پادشاه این همه مراتب آشتی نسیمانسیا
گردیده غبار کدورت و ناخوشی طرفین بیش از پیش تهییج گرفت
و بکرات همین صحبت روداد - بعضی امرای تجربه کار کناره گزینی را
و قایق آبرو فهمیده خود را کشیدند - و چون امیرالامرا از دکن
رسید پس از استحکام عهد و شرائط ملازمین دریافت - اما اوضاع

پادشاهی و برهم کاری مردم دیده توقع اصلاح برداشت - و بفکر دیگر
افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقریب ملازمت ثاني تطیب الملک را
باتفاق اجیت سنگه ببذن و بست قلعه ارک فرستاد - غیر از اعتقاد
خان کسی از مردم پادشاهی در قلعه نماند - قطب الملک با پادشاه
شکوه و اعادۀ بے عذایتها سرکرد - محمّد فرخ سیرهم بر آشفته
جواب میداد - تا آنکه منجر بحرفهای خشن شده - اعتقاد خان
خواست که بسخنان ابله فریب میانجی گری نماید - چون از طرفین
سورشنة اختیار از دست رفته بود سید عبدالله خان اورا مخاطب
بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند
و اعتقاد خان جان بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت
قطب الملک شب با احتیاط تمام در قلعه گذرانیده صبح نهم
ربیع الآخر پادشاه را مقید نمود - و تا آن وقت بر هیچ کس معلوم نبود
که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند
اعتقاد خان باظهار فدویت با جمعیت خود سوار شده در بازار سعدالله
خان بمقابل فوج امیر الامرا خرملة نموده دست و پای بیخاصتی
میزد - که نوبت جلوس رفیع الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را
بخفت تمام دستگیر ساخته خانۀ اورا بضبط در آوردند - و بباز یافت
جواهر نفیسه (۲) که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته (ذلت
و خواری میکشید - فرخ سیر را بعد سلطنت شش سال و چهار ماه

سواى يازده ماه فرمان دراتي جهاندار شاه (كه در ايام پادشاهى خود داخل كرده بود) از سلطنت خلع نموده بالاي تروپوليۀ قلعه ارگ كه جاى تاج و تاريك است محمول نموده بتعذيب تمام نگاهداشتند - گويزن نور بصورش بالكايۀ زایل نشده بود *

از ثقه عمده كه مقرب سادات بود مسموع شده كه چون قرار يافت (كه ميل بچشم او بايد كشيد) قطب الملوك بى آنكه بكمى ظاهر نمايد سرمه دان استعمالى خود را سر ديوان به نجم الدين علي خان داد كه حكم پادشاه است - رفته ميل بچشم فرخ سير كشيد - درين وقت فرخ سير جزع بهياري كرد - و بجائى رسانيد كه ناچار بزيور كشيدند پس ازان كهديد در بصارت نقصان نشده در اخفاى آن ميكوشيد و هرگاه چيزى ميخواست ميگفت - بزين بصير ترحم نمايند قطب الملوك و اميرالامرا تبسم كرده ميگفتند - كه بخيال او گوياما مطلع نيستيم - بهر تقدير از ساده لوحى بمسئولان بوعده مفاصبي عمده مشورت برآوردن خود ميكرد - كه نزد راجه جيستنگه سواني رساندن چون اين خبر بصاحب مداران خلافت رسيد باتقضى صلاح ملكي دوبار مسموم نمودند - از سخت جاني كارگوش نيفتاد - آخر بدهمه كشي كه بدعت مستحذثه او بود رهگرآي فنا ساختند - روزى كه تابوتش بمقبرۀ همايون پادشاه مي بردند طرفه بلواى عام واقع شد - دو سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقير بازاری جمع گشته گريه كنان همراه ميرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرين مي كردند - و تا سه روز

بر قیوش مجتمع گشته مولود خوانی نمودند *

سبحان الله مردم درین مقدمه حیدری و نعمت الهی شده اند

* ربای *

یکه میگوبد *

* دیدی که چه با شاه گرامی کردند *

* صد جور و جفا ز راه خامی کردند *

* تاریخ چو از خرد بچشم فرمود
۱۱۳۱

* سادات بوی نمک حرامی کردند *

* ربای *

دیگرت گفته *

* با شاه سقیم آنچه شاید کردند *

* از دست حکیم هر چه آید کردند *

* بقراط خرد نسخه تاریخ نوشت *

۱۱۳۱

* سادات دواش آنچه باید کردند *

اما بر ظاهر اسمت که در ازای حقوق پادشاهی قدیم و جدید (که بر ذمه خانه زادان موروثی ثابت و متحقق است - سیم در حق این دو برادر که در نوکری باقائمی (سیدند) صدر این حرکت قبیم ازینها (که ظلم صریح بود با کفران نعمت که هر یک بانفراوان در و ذالت و شغامت تام تمام بود) نه حق حقیق است - حاشا وکلا - بل اینها هم طرفه خدمت بتقدیم رسانیدند - که ببذل جان و ایثار مال - کوناهی فکری پادشاه هندوستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این حق است - بل ادای حق اسمت - و مقتضای نمک خوارگی - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه میفرماید
 آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسر واجب نیست - منفعت خویش
 جدایی نفس انسانی شده - اگر سبقت درین امر نمیگردند بتلف
 جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه
 میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
 بکار عمده سرحدی اکتفا می نمودند - مذهب جاه و ریاست که بدترین
 ذمائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان و این هم کی میگذاشتند
 مهر تقدیر اگر باطل کار و انگرود خود محمد فرخ سیر ماده فساد
 سلطنت خود گشته از بے آبرویی و نابخردی غلطها از سرزنش - اول
 منصب والای وزارت را [که اصلاً مناسبتی بسادات باره ندارد - چه
 در عهد عرش آشنانی تا زمان خلد مکان (که با آغاز و انجام دستور العمل
 سلطنت هندوستان اند) سادات باره بمناسب عمده ترقی کردند - اما
 اقل مرتبه یدیوانی صوبه یا متصدی گری پادشاهزاده نامزد نگشتند]
 بایست باینها تفویض نمیگرد - و اگر نظربو حقوق آنها از راه قدردانی
 و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضه افتد از آنها داده بود بایست
 بگفته سخن سزای خود غرض (که در پرت دولتخواهی کل هزاران بدخواه
 آماده می کنند) این قسم فوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
 برای او دریغ نکردند - و آیدند نیز بے موجب از آنها بداندیشی متصور
 نبود) باین مرتبه تمییرسانید - آنچه دید از خون دید - و هرچه کشید
 از خون کشید - قام جولانی شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون
 امیر الامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک بشاهجهان آباد
 رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصه زورگار بدر
 رفته در گوشه انزوا بناگامی بسر می بردند) پرداخت - از آنجمله
 اعتقاد خان را بیکالای منصب خوشدل ساخته مبلغی بخدمت خرج
 و نگاهداشتن رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش
 نقشست - زبانه بچند کوره وفاق نمود بدلی بر گشت
 و تا زیست مزدوی بوده باجل طبعی در گذشت - هر چند بسخافت
 و جلالت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرصتی دولت خود
 عالم را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند

* نکته * در امت مزیل عیب نمی باشد * بیت *

* غنی از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *

* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهی را *

بلکه مظهر آنست * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *

* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

(۳)

* اعتماد الدوله محمد امین خان چمن بهادر *

میر میر بهاء الدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن
 ترجمه تلخیص خان عابد خان پیرایه ترقیم یافته - میر بهاء الدین مدتها

بجای نشینی بزرگان خود می برداخت - چون انوشه خان والی اردکنج
 با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر
 پاتهام اتفاق با پسر مذکور گشته گردید - خان مذکور دست از وطن
 برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سی و یکم جلوس خلد مکان
 بدکن پانابه غربت گشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید
 و بمرحمت منصب دو هزاره سوار و خطاب خانی سرمایه
 ناموری اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر تلاع و تنبیه
 غنیم مامور میشد) سر رشته تعیناتی بدست آورد - و سال چهل و دوم
 چون قاضی عبدالله صدر فوت نمود از حسب الطلب از انجا بحضور
 رسیده بمذایمت خلعت مدارت کل و انعام سه عدد انگشتری
 زمرد میذاکار نقش بلند رتبه‌گی درست کرد - و در هنگام^(۲) [که موکمپ
 پادشاهی بتسخیر قلعه کهلنا (که بعد فتح به تسخیر لئا موسوم شده)
 متوجه گردیده محاصره آن بمیان آمد] خان مذکور باضافه دو صد
 سوار امتیاز یافته تعیین گشته که از کتل انبه‌گهات بتل گوین^(۳) شتافته
 از آن طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعه مذکور مسدود سازد - خان
 مذکور کمر همت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورد
 پشت^(۴) (که بدست مقاهر بود) بکشتش و کوشش مستخاص گردانیده
 و در جلدی آن بخطاب بهادری بلند آوازه گشت - و سال چهل و هشتم
 از اصل و اضافه بمذمت سه هزار دیناصدی هزار و دویست سوار سازهایی
 در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بدلاکندی ایام وزارت

گاه ییابی برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصره قلعه واکگیره
و تعاقب زمیندار آنجا (که وادی فرار پیموده بود) خدمات شایسته
پیشکش رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و در صد
سوار چهارم بخت را نور آگین ساخت - و بیشتر به تنبیه مقامیر
شمار شده چون سالم و غنم برگشت سال پنجاه و یکم باضافه سلامت
سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز برافراشت - و چون همراه
سلطان کام بخش تعیین گردیده بود در چند روز خبر حاکم مکان
شنیده بے اطلاع احدثه از آنجا (۲) نوز اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا
تا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزاده مزبور جانب هندوستان
متموجه بود) جدائی گزیده بارنگاباد آمد - و پس از آن (که خلد منزل
ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه
بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسروانی
به هندوستان بتفویض خدمت قوجدارئی مرادآباد قامت قابلیت
آزاسم - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعی بهمم کرد نامی
همت بر کمر عقیدت زن - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سپر
رسید بواسطت تطب الملک و حسین علی خان دولت ملازمت
دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و خطاب
اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشی گری دوم درجه اعتدال
پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بسمت صوبه مالوه

دستوري پذيرفت - و چون دران ايام حسين علي خان از دکن روانه بارگاه خلافت شده کسی را نزد خان مذکور (که متصل اجین بگردآوردی جمعيت سرگرم بود) پيامهای لطف آميز رعي افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطاني راهی دارالخلافه شد ازین جهت بپای عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گردید درین ضمن (که حسين علي خان بدارالخلافه رسیده محمد فرخ سیر را مقید گردانید) خان مذکور با جمعيت خود رفته با مردم سادات مالحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفيع الدرجات ببحاليه منصب قدیم و بخشي گری درم آب رفته بجو آورد - و بعد چندی میان او و حسين علي خان صحبت برهم شده بنقاص باطن انجامید - و چون حسين علي خان در ادائل سلطنت فردوس آرامگاه بعذوانی (که در احوالش بذوک خامه گذشته) کشته گردید و غیرت خان همشیره زاده اش طریق گستاخي پیموده جیب زندگی را بچنگ اجل در داد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزار و هشت هزار سوار در اسبه سه اسبه و یک کرور و پنجاه لک دام بطریق انعام و تسایم تعلقه وزارت و خطاب وزیر الممالک بوالا پایة امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۲) هزار و صد و سی و سه هجری رخت زندگانی را ته کرد - امیر بود شجاعت نشان و سیر فکر - رفقا خصوص مغایه را در کار سازیهای معاملات (که خون هم میگرفت) رعایت میکرد - در کم فرصتی ايام وزارت

از نوکران پادشاهي هر که شکایت بجاگيري پيش او برد از محال
 پانپائي جاگير او مقرر کرده چوپدار خود را محصل نموده سغد جاگير^(۲)
 تيار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسرش اعتمادالدوله
 قمرالدین خان است - که ترجمه اش عليه صده نوکر و خواه شده *

* اخلاص خان اخلاص کيش *

هندو پسر بون از قوم کهتري بلبي - نام اصلي او ديبني داس
 نيادانش قانون گوتی قصبة کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصله
 چهل کوره است) داشتند - نام برده از سن صبی بکسب علوم مشغوف
 بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و به حکمت علما و فقرا
 رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبداللہ سيالکوٹی
 نسبت شاگردی داشت بواسطت او ملازمت خان مکان حاصل نموده
 باخلاص کيش موسوم گردید - و بمنصب کم سال بیست و پنج
 مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال
 بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیّم پيش دست روح الله خان
 مير بخشى از تغیر يار علي بيگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف الدین
 واقعه نویس کچه ری خانسامان و پسترا امین جزیه صوبه بيدر و سال^(۴)
 سي و نهم امین و فوجدار برگنة اندور از تغیر محمد کاظم شد
 و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر
 (۲) در [بعضی نسخه] پانپائي (۳) نسخه [۱] نالي (۴) در اکثر
 نسخه [صوبه بدر]

گردیده سال چهل و یکم باز بخدش پیش دستی روح الله خان
خانسمان چهره عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عذایت نام او
بلفظ محمد مصدر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس
از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره از ناخوش
بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بے تقصیری
پرداخته پروانگی گرفته در اردنکباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل
بمحضر آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی بک هزار
سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مقرر بساط
بلندی مرتبگی گسترده - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقه مذکور
پیش میرفت از آنجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمی
گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده گزایه میکردند
که الحال کشاف و مشکوه در میان آمد - امور دنیوی موقوف باید
داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود
درخواست هیچ یکم رد نمیشد - خان مزبور (که در متصدی گری
بسختی و دقت زبان زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم نوازی
پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان
بد نامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن
باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست
از آن کشید - و مستعد خان محمد ساقی ^(۲) برین کار مقرر گردید - و در

(باب الف) [۳۵۲] (مآثر امرا)

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی قن بر تعلقه سابق افزوده
یا خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامه دار و گیر
بلند شده بود - و بعضی امرا نظر بر و نیز داشتند) تطیب المالك
و حسین علی خان پاس رابطه قدیم مرعی داشته او را بوطن خود (که
قصه^(۲) جالبه باشد) روانه نمودند - پستر بهاد شاه عرض نموده
اسنان بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طابداشتند - اگرچه
بخاطر راستگی مزاج بنوکری راضی نبود اما بمبالغه هردو برادر آمده
ملازمت نمود - و بخدمت میر منشی گری و تکریم تاریخ متضمن
واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر
به منصب هفت هزاره ترقی کرد - و در عهد فردوس آرام گاه نیز
بخدمت مذکور می پرداخت - مرد مزاج گرفتار دربار دیده بود
غیر از لباس سفید نمی پوشید - گویند در کم منصبی نیز آمده
عزت او می کردند - و انتعات محمد فرخ سیر بقید قلم دو آورده
به پادشاه نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بقاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه با اتفاق
فرید برادر دیگر مقدمه الجیش و هراول برادران خود خان عالم^(۳)
و خور خان بود - تلاش و تودنه در خور نام و نشان خانواده خویش
بسیار نمود - چون روزی چند از حیاتش باقی بود سالم ماند - گویند

(۲) یا جاده باشد (۳) در [اثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر ه

وقت (که خان عالم و منور خان بمقابله عظیم الشان عثمان سبک ساختند)
 آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم
 رو برد را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
 نگاه کردند بمکمل شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سی سوار پروانه وار
 خود را همان طرف زدند - خالد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
 مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما از آنکه بقیه ایست از دود
 شجاعت و پردلی مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیو
 ماهی ساخت - و پس از آن بفوج داری سرا (که عبارت از کوناگ
 بیجاپور است - و آن آگائے ست وسیع زر خیز) مامور گردید - و چون
 پیوسته بدان سوار ولایات متصرفه زمینداران متفرق است هر کدام
 بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهی ادا مینماید - از انجمله
 میسوریا (که مرزبان سرورنگ پتن است - و آن مملکت ست بجمع افزون
 از چهار کرد و رویم - و در دکن هیچ زمیندارے باعتبار ساز و سرانجام
 و بسطت ملک و رفور خزائن سهم و نظیر چه که بعشر عشیر آن
 نمیرسد) پیشکش مقرری دارد - فوجدار سرا هم باندازه زور خویش
 قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبی بفوج کشی می انجامد
 چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوج گران بسرداری دلا (که
 عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقی فریقین

(۲) نسخه [ب] مردانه وار (۳) در [بعضی نسخه] مامور گردید (۴)

نسخه [ب] بسرداری ولوی •

و گوشه‌های مردانه طرقتین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت
 باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلار پای ثبات
 افشوده نزدیک بود که نقد جان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسر داد
 رسیده بگوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست
 رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت دوست نشست - و عمل
 قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند
 و در دستها بسوی و سرداری بشناختند - پستربخان مذکور قوجدارای
 گرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلی خان
 دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل
 یافته هنوز خود در بالکنده مخال قبول قدیم خویش بود - که از
 آمد آمد امیرالامرا حسین علی خان از کوته اندیشی بخویشتن داری
 زده استقبال را اخته بیکش انداخت - امیرالامرا پس از فراغ
 جنگ داود خان از همراهان خویش اسد علی خان جولاق را (که
 جد او از ترکان علی مردان خانی بود) بضط برادر فوستان - و بعد ازان
 که ملازمه دریافت صوبه مذکور بدو را گذاشت - و چون عوض خان
 بهادر از حضور بحکومت آنجا تعیین گردید خان مزبور بایالت
 ناندیر شتافت - و از آزردی و بی انصافی باغولای زمینداران پرگنه
 بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندها تا (که پدرش کاهوجی^(۳)
 سرکیا از مرهتبه‌های پنجهازاری بود - و در عهد خلد مکان مصدر کارها

شده) برخاش بیجا سر کرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا
هر آردن - و پس ازان مصابقه نزاع بفکر مالش جگیت یامه (که نرم
بیتغلب گرفته) افتاد - آن بومی در یافته بفتح سنگه متبذای راجه
ساعو (که سکساز آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجه دیگر
(که یاور اندیشه آن بدستال کردن) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان
ایام صلح سره قراقرز یافته نیل این بدنامی بر ناصیه احوال امیر الامرا
تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از مکان که بمسبب
استحکام مکان و زور طلایی حکام و مرزبان چوتنه متعذر الوصول باشد
امیر الامرا اعانت نماید - چون در تعلقه خان مرزور در هنگامه
شورش افرازی اشقیای هم از برخی جاها یکدام بطریق چوتنه نداده بودند
یا بر صفت مکرر نوشت و خواند امیر الامرا فن باین عار و ذلک ندان
و در ادای چوتنه تبارن صریح بکار بود - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علی
یوسف خانی (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور
(که بشهرت عزل در استقلالش اختلاله واقع شده بود) بتقریب شادی
صبیه خود بدالکذبه شتافت - که یکدفعه فتح سنگه باتفاق جگیت
پرسرش رسید - از نظر بر خاندان و معوان خود کرده از بسیاری خصم
فیئذیشیده یا مردم کمی باستقبال رفته - از آنجا (که درین انقلاب آباد
اقبال با انداز توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور
(که بهروزش سپری شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست
آن ناکسان اسباب و اثاثه امارت را باخته و ذلک و ناموس چندین ساله

بهاد داده آخرها رهائي يافته ببالکندة نشست - پس ازان سید عالم علي خان بهادر در ايام صاحب اختياري دکن مجدداً او را ببكالی موبه فاندیر مستمال ساخته در جنگی (که با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسر داری دست راست تعین فرمود - آن نابکار تیره روزگار بخلاف سباهي پیشگان و نام اوزان دست بکار نموده تماشاخانهي گردید و خط بهلان بر کارنامه‌اي نیاگان خویش کشید - اگرچه بعد فتح فتح جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در دیده‌ها نماند - در همان ايام (که عوض خان بهادر بغابر شلتناقش در مقدمه بازگردانید برار دل پری داشت) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خویشکمي را بجایش نصب نمود - او بمنجهن استماع این خبر نزد نواب فتح جنگ (که در آن وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما ردی نیافت - برگشته بقصبة پرمی محال جاگیر خود (که درازده کردهی پتھري سم) آمده فروکش نمود - و در محکلات مشروط فاندیر مزاحم عمل گردید - هر چند خان منصوب در اصلاح کوشید از جهالت و نادانی برآه نیامد - و آخر کار خود را در قید او داده مدتی زندانی ماند - چون پسرش مقرب خان (که در احوالش نیز اشعارے باین سرگذشت رفته) بنوکري سرفراز گردید باستشفاع او رهائي یافته دیهات پنجاه هزار روبیه از بالکندة باخراجات او مقرر شد

(۲) نسخه [ب] دل پری داشت (۳) نسخه [ب] پرمی (۴) در

و مدتی دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود
 در سال ششم محمد شاهي خود را بختجسته بقیاد رسانیده دست
 التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بهادر زده ببحالی جاگیر
 و منصب امیدوار بها اندوخت - درین اثنا آصف جاه از هندوستان
 قدوم فرمود - و جنگ مبارز خان در میان آمد - باقتضای وقت استمالت
 تازة یافتند کمر رقابت بمیان عزیمت بروست - و تهیه سرانجام
 درزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زندگی و ذلت کشی
 بی دری عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالی ورق
 برگردانده راه برگردانید - و بایوار و شبگیر بمبارز خان (که مخفی و پنهان
 سلسله جانبان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - (در جنگ بی آنکه
 تلاش و تردید از سرزند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحه
 روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک فی سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلاثین
 و مائة و الف *

* امین الدوله امین الدین خان بهادر منجھلی *

از شیخ زادهای قصبه مذکور است - که از دارالخلافه شرقی
 شمالی واقع شده - نسبش به قمیم انصاری می‌رسد - خان مذکور آغاز
 ملازم پیشگی بنوکروی جهاندار شاه عز^(۲) افتخار اندوخت - و در عهد
 محمد فرخ سیر داخل یسارلان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه
 پیش آمد نموده بپایه میرتوزکی مرتقی شد - و رفته رفته بمنصب

چهار هزار و پستتر بهایه شش هزار و شش هزار سوار و خطاب
امین الدوله و عطای محال سنبهل بکامل سه لک و ربه در تبول لواب^(۲)
ناموری برافراخت - مشغوف یار باشی و عیش پرستی بود - در
همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانه ملک عدم گشت
عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - از
پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و دشمنی داشتند *

* اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر *

پیر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
بهادر است - اواخر عهد خلد مکن بمنصب در خور و خطاب قمر الدین
خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشگیری
احدیان مرتقی گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ
بمهم کرد تعیین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد
گشته شهن حسین عای خان (که غیرت خان همشیره زاده اش با اتفاق
صردم باره بر لشکر پادشاهی هجوم آورد) نام برده آثار دلاوری
و ظهور رسانیده پستتر بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و تفویض
تعلقه بخشی گری درم از گذاشت پدر خود و داروغگی غسل خانه
ضمیمه تعلق احدیان مدارج ترقی پیمود - و چون پدرش بدار القراء
شتافت اگرچه برای وزارت نظام الماک آصف جاه از دکن طلب
حضور گردید از باضافه منصب و خطاب اعتماد الدوله سر بلندی

اندرخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود
 کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب ددکن معادلت
 نمود تعلقه وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سی و هفت
هجری بغام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - بکبار
در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجری (که بالاجبی راو
سرشته در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او با اتفاق خاندوران هر یکی با فوج
علیهده تعیین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علی محمد خان (رهیله) که
آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - او برغم
عمده الملک و مقدر جنگ واسطه افغان مزبور شده بملازمست
پادشاهی آردن - و دفعه سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت
باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار باراد مقابل احمد شاه
درانی (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه
مقابل قرار داده بودند ناگاه گولگ اجل از توپخانه قضا باز رسید
و مطابق سنه (۱۱۶۱) یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری بدار
باقی پیوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوه تواضع
و فیض سانی نامه بیکمی بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید
روادار ادبیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضی بتعدی
بتصرف آمده بود) قیمت واجبی نموده تتمه بمالکان رسانید
و هرکه بفروخت راضی نشده مسترد گردانید - ادب مقبول

مزارعش بود. - گویند در ایام (که آصف جاه بدار الخلفه میرفت) نظر بکلان سالی از با و منصب وزیر بودن برای خدمت او بر می خاست بعد در گذشتن او پسرش میرمنو چایک دستی بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمی از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک دستم هندی مخاطب شده ضربه دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۴۲) هزار و

یکصد و شصت و دو هجری (که شاه درانی از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادر شاه از سیالکوٹ و گجرات و اردنگ آباد و پسرور چهار محال پیشکش خود

مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۴۵) یک هزار و یکصد و شصت

و پنج هجری باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بتفاتی آدینه بیگ خان و کورامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمیت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود

معین الملک سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری

روزی بشکار رفت - و طعام خورده در آن احشا بهم رسید - از اسب فرود

آمده خواست قی کشد - و دست هم اجابت نکردید - ناگاه

جان بحق سپرد - و سغد حکومت لاهور شاه یغام پسرش (که دوساله

بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستوی بر مهمات

بود - ازین جهت رفقا متخف شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

طبعی فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعنی مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندی خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگام تنخواه سپاه پای استقامت او از جا رفت - و کار بیگم رجوع گرفت - پس از آن میرزا جان نامی جماعه دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پسر عماد الملک بر لاهور دریده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عماد الملک مفصل پیرایه نگارش پذیرفته - و پسر دیگر عماد الدوله انتظام الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلق وزارت از تغیر مقرر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۹۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بدست اقارب خود کشته گردید و یکی از پسرانش فقیر الدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه می گذراند - بحال محرز این اوراق مهربانی دارد - دیگر اخلاف هم ازو باقی مانده *

* امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام الملک آصف جاه و برادر اعیانی ناصر جنگ است نام اصلی او میر محمد پناه - پیوند خویشی با قمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس آرامگاه گذاشت - در آنجا نشو و نما یافته ابتدا ببخششی گری احدیان سرفرازی پذیرفت - و در سنه (۱۰۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجری (که پدرش بانقال خاندوران بخدمت میر بخشگیری سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابست تعلقة مزبور بهایة بلندرتبگی برآمد - و پس از فوت
 پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میربخشی
 بود - پستر تعلقة مرقوم و خطاب امیرالامرائی بنام او قرار یافت
 پس از شهادت نامرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید
 اتفاقا دران ایام (که ایلیچی شاه درانی رسیده بود) مغدر جنگ
 ماهار (او هولکر را حسب ایمای پادشاه بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته
 بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهای شاه را قبول
 نموده ایلیچی را رخصت نمود - مغدر جنگ حیران شد که هولکر را
 چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جمسته او را برین (اضی
 ساخت که صوبه داری دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از
 تقاضای زرموعوده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت
 بصوبه داری دکن و خطاب نظام الملک سرعزت برافراخت - پستر
 سند صوبه خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده بامید اعانت
 آنها در عین برسات گل ولای صوبه مالوه طی کرده دارد بلدیه برهان پور
 گردید - پستر باورنگ آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ
 مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قی کرد) مطابق
 سنه (۱۱۴۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمملک بقا پیوست
 استعداد علمی داشت - و آخرها همتی در مزاج او بهم رسیده بود
 پسرش غازی الدین خان ثالث است - که خطاب عمادالملک یافته
 و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

(۲) از شیخ زاده های فاروقی سمت - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج
 میرسد - دطن اصلی بزرگانش (۳) میرپور سوکار خیرآباد اوده است
 از چند ب شکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادی زبان زد گشت
 پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلد مکان بمنصب و تعلقه مدارت
 و احتساب شکوه آباد سوکار بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدی
 سرآمد گردیده مدتی برفاقت مرحمت خان در شادی آباد ماند و
 صوبه مالوه بود - سال (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت
 دکن نمود) نام برده موافقت او گردید - چون مرد سپاهی کار دیده
 و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در
 بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب در هزار و پانصدی و خطاب
 خانی و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجدار (۵) بنی نگر
 عرف اُنذور توال قاسم لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار
 و یکصد و سی و شش هجری آن امیر بظنیر از دارالخلافه مراجعت
 بدکن نمود خواجم قلی خان قلعه دار دهار و فوجدار ماند و صوبه مالوه را
 همراه گرفته خان مذکور را در اینجا گذاشت - پستری (که قطب الدین
 علی خان پنکوری بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده
 پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبه خاندیس بدقیظ الدین خان

(۲) در [بعضی نسخه] رحمه الله علیه میرسد (۳) نسخه [ب] زیاکانش (۴)

در [بعضی نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعضی نسخه] بنی نگر عرف اُنذور

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته تردد نمایان
 بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و
 سوار و خطاب بهادر و عطای علم و تقاضا را به اعتبار برافراخت
 و گاهی بقوچدارای گلشن آباد و تخت به نیابت خاندیس و چند
 بخند منت فوجداری سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل نامر جنگ
 خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبه خجسته بنیاد شد - و در عمل
 مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سر بلند پی پذیرفت - و در عمل
 ملائمت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و سوار
 و عطای پالکی چهار دار سر بلند گشته بخطاب امام جنگ مخاطب
 شده در جنگ (که وقت دیوانی راجه گهنا ته داس با مرهته رو داد)
 سرکردگی مثل هراوی داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ
 جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به فقره
 قلیله مطابق سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و شش هجری
 با بعدم سرا گذاشت - مرد جری بود - در گفتگو بی باک - مغاسمیت
 بمذکورات علمی هم داشت - سالی (که بابو نایک نام سردار مرهته
 جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتنه کرناتک حیدر آباد
 بآن سمت شتافت) او با فوجی از سرکار تعین شد - که رفته با اتفاق
 انور الدین خان تعاقب دار کرناتک مذکور و عبدالذبی خان فوجدار کرپه
 و بهادر خان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازان - چنانچه ناختن او بر
 فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمی (که شکست فاحش

یافته آن سوار دیگر برونخاست (زبان زد خاص و عام است - در پسر
ازو باقی ماند - کلانی ابوالبرکات خان بهادر امام جنگ - جوهر جرات
داشت - در جوانی در گذشت - و در مین شمس الدوله ابوالخیر
خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عذابت نظام الدوله
آمف جلا است - و بمنصب پنج هزار پیچ «زار سوار و علم و قاره
و تیوادری محال یلغرب صوبه بیدر سرفراز - اخلاق حمیده و توفیق
کلمه اخیر دارد *

• ابو المنصور خان بهادر صددر جنگ •

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان الملک است - پدرش
خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیشگاه
فردرس آرامگاه بنظم صوبه آورده مامور گردید - و به تذبیه مفسدان
آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و
پنجاه و پنج هجری بر طبق حکم پادشاه بکرمک علی وردی خان ناظم
صوبه بنگاله (که افواج مرهته در اینجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم آباد
پتنه شتافت - در جلدی آن قلعه رهتاس و چناق باو مرحمت شد - چون
ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفی کرمک رسانید
از بصوبه خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه
و شش هجری حسب الطلب بحضور آمده بافضام داروغگی توپخانه
چهارا رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجری صوبه آله آباد نیز از انتقال عمده الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری (که
 شاه در انی از تندهار قاصد هفت گشته از لاهور این طرف آمد) از
 بروفق حکم پادشاهی همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از
 کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته
 بود شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه در انی معارفت نمود - چون بعد
 یک ماه از ان بیست و هفتم ربیع الثانی سنه مذکور فرزندس ارامگاه
 به نعیم جاودانی پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت
 نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید
 صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - از انجا (که با علی
 محمد خان رهله خاطر پری داشت) قائم خان بنگش را بر سر
 سعدالله خان پسر رهله مزبور تحریک کرد - چون قائم خان با برادران
 بتفصیل (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد
 پادشاه را بوداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قائم خان برده
 تقاضای اموال قائم خان نمود - پادشاه در بلد کول توقف فرمود
 و صفدر جنگ بدربار گنج (که فرخ آباد از انجا بیست کوره است)
 شتافت - مادر احمد خان آمده بر شخصت لک رویه معامله انفصال
 کرد - پادشاه معارفت بداد الخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای
 تحصیل زر قرار داده قدری توقف ورزیده بضبط محالات متعلقه
 احمد خان پرداخت - و نولرای نامی را از قوم کایته (که ابتدا در
 سوکارش نوکر کمزبه بود - و رفته رفته ترقی پیدا گشته نایب سوبه

اردعه گردید) در قذوق داشته خون به حضور آمد - نام برده در هنگامه
 افغانه نکار آمد - صفدر جانگ با اجتماع فوج پرداخته با اتفاق سورجمل
 جانب بر سر احمد خان بنگش شتافت - و معرکه کارزار آراسته شکست
 قاجاش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجری
 بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در مویه آله آباد
 و اردعه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقه
 فرورنگداشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جی ابا
 سندیه (که هر دو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق بسته بهزیمنت
 مقابل احمد خان کمرو همت جسمت بست - این مرتبه هزیمنت
 بر افغانه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه
 کمایون) بنای گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدر جنگ
 صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور
 بجانب دهلی زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکورا بوعده
 زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری
 بدارالخلافه آمد - چون جارید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
 سلطنت بود) با تلندر خان ایلچی شاه درانی دارو مدار کرده اردو
 برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده از انجا (که با خواجه سرای
 مذکور دنجمعی نداشت) درزیکه بخانه اش وارد گشته بود اردو از هم
 گذرانیده مهمات سلطنت بقبضه اقتدار در آورد - و پس از آن پادشاه
 بتهریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان بار پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب بی برده روزی چند خانه نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید ب رخصت برآمده برادر گروهی بلده مزبور توقف گردید - و هر روز فساد در قد کشیدن بود - تا آنکه صفدر جنگ شاهزاده جمعی را بتوزکی برداشت - و احمد شاه تعلقه وزارت از تغییر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عماد الملک بمکاربه صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ در میان بود - آخر بوساطت انتظام الدوله بقرار بحالی صوبه آله آباد و اردعه صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقه خود عازم گردیده هفدهم ذی الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری در گذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایران پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید محمد - در حین حیات پدر بخطاب خانگی و اسم ملائمت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه دارمی حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون نامر جنگ شهید برای دفع فتنه مظفر جنگ متصل بذریه لچری شرافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت نامر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افغانه کشته شد از اینجا (که از نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) بر مسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافه منصب و خطاب آصف الدوله مظفر جنگ
پيرايه امتياز يافت - و ثانيا لفظ امير الممالك افزوده شد - (راجه
رگهنايه داس (که مدار مهمات او بود) جمع از کلاه پوشان فرانسيس را
(که همراه مظفر جنگ کمر عزيمت بسته بودند) دلدهي نموده (فبق
ساخت - و بارونگ آباد رسیده سنه (۱۱۹۴) هزار و يکصد و شصت
و چهار هجري بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صبح
بميان آرده بکيدن آباد رفت - و در اثنای راه رگهنايه داس بدست
سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سيد لشکر خان وکیل مطلق
سوار او شد - و سال دوم (که غازي الدين خان فيروز جنگ برادر
کلانش بصوبه داری دکن مامور شده با اتفاق مرهته بخجسته بنديان
(رسيد) (اگرچه او در چند روز گذشته (اما مرهته بدستاريز اسناد او (اکثر
ملک خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنديان کشيده گرفته
کارهای خانگي او مدت حکومتش موقوف برای کار پردازان بود - چون
سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام الدوله آصف جاه (که از سابق
بنام وليعهدی دخيل امور مملکت بود) از پيشگاه سلطنت صدر يافت
ناچار او را بکنجه برنشاند - و در حبس گاه مطابق سنه (۱۱۷۷) هزار
و يکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت يافت که
نگهبانانش کشتند *

(۲) نسخه [ب] فرانسيس (۳) در [بعضی نسخه] سال دوم آن که (۴)

در [بعضی نسخه] در گذشت *

* اسمعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیحة جماعه داری میگذرانید - صبیحة او
 بهر دست خان منصوب بود - و از بهر عظمت خان است - که در
 جنگ سید نادر علی خان رو بروی قیل عضدالدوله عوض خان
 پیاده شده جان فدا گردید - پسر سر مست خان و سلطان خان برتبه
 جاکیر داری سرتقی گشتند - اسمعیل خان با هزار سوار بشیوة ارثی
 در سر کار صلاحیت جنگ و نظام الدوله آصف جاه نوکر بود - چون طالعش
 عروج داشت رفته رفته بقیابیت نظامت و متصدی گیری محالات
 صوبه یواز چهره عزت برافروخت - چون با جانوجی بهوسله (که در آن
 وقت تعلقه دار صوبه مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت
 داشت بگم دار و مرز نقش عمل داری را درست ساخت - و مدتها
 راتق و فائق مهمات آنجا ماند - آخرها بخاطر امتیاز بمکیفات دماغش
 از کار رفته آثار خود سری بعرض ظهور در آرد - و این معنی باعث
 وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود
 و سال (که جهت تذبیه پسران رگهوجی بهوسله سمت ناگذر تهممت
 نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سوار آن نوکین
 یافت مکان را توطیة اصلاح شمرده خون را با جمعیت قلیل متصل
 لشکروش رسانید اتفاقات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخه [ب] غوث خان (۳) در [بعضی جا] بهر حال نوشته (۴)
 نسخه [ب] از دیاد مکملات .

خود برگردن - درین ضمن فوجی (که بر سر او تعیین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سی چهل سوار (که در این وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسب بمیدان نبرد تاخته صفوف بر قذازان را بر هم زدند میان فوج سواران در آمد - بهر که میرسید شمشیر حواله میکرد چون بدتش جواهد بسیار داشت در وسط فوج رسید از اسب در افتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری جهان یحییان آفرین سپهر - پسرانش ملائک خان و بهلول خان مورد قهرم شده محال بالا پور و بد نهر پی پی و کرنج گانوں صوبه پیرا و بیجاگیر یافتند - و با جمعیت یغوکری می پرداختند *

* حرف الباء *

* بیرام خان خانزادان *

پس از واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعظم طوائف توکمان خوارقوئیلو است) میروند - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قوا یوسف و پسرانش قوا سکندر و میرزا جهان شاه (که به سلطنت عراق عرب و آنز بایجان رسیدند) علی شکر بیگ ولایت قهندان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تا حال آن ولایت بقلمرو علی شکر مشهور است پسرش ^(۳) بهر علی بیگ در زمان حسن پادشاه آقا توئیلو (که باستیصال

(۴) در [بعضی نسخه] بیجان آفرین (۳) نسخه [ب] میر علی بیگ *

قراقریو یلو پرواخت) بهصارشادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا
 (رنه چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز مصاحبه کرده
 منہزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا
 کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمعیل صفوی
 از عراق برآمده در بدخشان سکونت گرفت - و از آنجا نزد امیر خسرو
 شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علی
 بیگ (کہ پدر بیرام خان باشد) ملازم بایر پادشاه گردید - بیرام خان
 در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم
 می نمود - در شانزده سالگی بخدمت جنک آشیانی آمده روز بروز
 در ظل عنایت تربیت می یافت - تا بمعادت قرب و مصاحبت
 و امارت رسید - و در قضیۃ نامرضیۃ قنوج جان سپاریها کرده ^(۲) سنبل رویه
 افتاد - و براجہ متر سین (کہ از زبیداران معتبر آن سرزمین بود)
 در قضیۃ لکھنور التجا بود - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت
 در راه مالوہ یار پیوست - شیروخان برخاستہ معانقہ کرد - و در جانب
 خاطوش سخنان فریبندہ گفت - و بتقریبی بر زبانش گذشت - هر که
 اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است
 هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهان پور بہزار گونه
 بیقراری با اتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات
 راہی شد - در راہ ایلچی شیر خان (کہ از گجرات می آمد) آگاہ گشته

کس قورستان - و ابوالقاسم را (که بصورت وجهه نمودے داشت) همراه گرفت - بیرام خان از نیک ذاتی و جوان مردی بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مودمی بجای آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجابت یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را از ناشناسی از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمی سازد - سلطان محمود گجراتی نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول نمود - و رخصت سفر حجاز گرفته بندر مبارک سورت آمد و از آنجا بولایت هرندوار شتافته بمزم - ملازمت جذت آشیانی ره گرامی ولایت سندھ گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در رفته [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبه جون (که بر کنار آب سندھ واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا است) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزی که داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش^(۳) بر جنگ گاه افتاد - که فوج پادشاهی با ارغوانیان مبارزه داشت - بیرام خان خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از مردم

برخاست - و در سفر عراق عمده ملازمان و غاکیش بود - شاه ایران هم
 اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه
 عالی قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیانی گاه بزم جشن ترتیب
 میفرمود و گاه طوطی شکار می انداخت روزی (که صحبت چوگان بازی
 و قید اندازی بود) اورا بخطاب خانی سرفراز کرد - بعد معاودت از
 عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنیان همپوئی نزد
 میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که
 نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاد تعظیم
 بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحف بدست گرفته برسم پیشکش
 آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - در آنوقت هر دو منشور
 گذرانید - و چون جنت آشیانی بعد فتح تغدهار (که بموجب وعده شاه
 بقزلباشیه سپرده) اراده تسخیر کابل مصمم کردند مأذنه برای اهل و عیال
 ضرور بود - لهذا قلعه را جبراً از آنها گرفته حواله بیرام خان نمودند
 و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوی طرین است - بار حواله
 کردیم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعضی فتنه سازان از
 جانب بیرام خان سخفان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقددهار
 آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد
 فوازش شد - و در یساق هندوستان عمده جمیع سرداران و پیش قدمان
 معرکه او بود به نیروی شهامت و جسارت فتحهای نمایان کرد
 مخصوص در جنگ مچھپواره - که بسرداری خود بمردم قلیل با اغاغه

(مآثر الامراء) [۳۷۵] ^{بنا بر باور} (بنا بر الباء)

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرخند و غیوره پرگفتار چو سعادند

بخطابه‌های عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و قوزند سعادت درو

~~بخطابه‌های عالیه~~ گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باثالیق

شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سوز و انتظام مهام

صوبه پنجاب با شاهزاده تعیین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر

روز جمعه (که عرش آشیانی در قصبه کلانور مضاف پنجاب بر تخت

جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور

خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای او تفویض یافت

و بخطاب والای خانخانان کوس ناموری بلند آرازه ساخته در مخاطبات

بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج

با سلیمه سلطان بیگم (که جنم آشیانی در حیات خود با بیرام خان

نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیحه میرزا نورالدین محمد و خواهرزاده جنم آشیانی ست

میرزا پسر علاءالدین محمد - و از پسر خواجه حسین - که بخواجهزاده

(۲) چغانیاک شهرت دارد - و نبیره زاده خواجه حسن عطار - و ایشان

بیواسطه فرزندی خواجه علاءالدین - که خلیفه خواجه نقشبذی اند - صبیحه

شه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام خان (که در خانه سلطان

محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظه

این نسبت گیتی ستانی دختر خود کلبه بیگم را بمیرزا انتساب

و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون را
برخوا

سند مخفی تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * * شعر *

* کاکلت را من ز مستی رشته جان گفته ام *

* مست بودم زین سبب حرف پریهان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش آشیانی بیگم را باکاج خود آوردند - در سال
هفتم جهانگیری فوت کرد *

سپهسالار باین قرب و مزامت و آن استقلال و اقتدار و آن همه
دانائی و معامله دانی و وفور اخلاص و عقیدت امور چه چند از
نیرنگی تقدیر بر لوحه ظهور نقش بست - که مزاج عرش آشیانی از آن
بزرگ منش منحرف گشت . و فی الحقیقت فتله سازان حسد آگین
از ناتوان بینی و خود غرضی یک را بصدد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را
برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه برانداز طبع آن امیر کهن سال را
از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه
(روز بیرام خان بکشتی سیو دریای جون میکرد - یکی از فیلان
پادشاهی از جوش مستی باپ درآمده بطرف کشتی دوید - اگرچه
فیلان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمی که داشت اضطراب
بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلان را نزد او فرستادند
او حفظ توره نگردان فیلان را گردان - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه
بر آشفت - و مقارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه
در سنه (۹۴۷) نهصد و شصت و هفت عرش آشیانی از آگره بهپانه

(مأثرا لامرا) [۳۷۷] (باب الباء)

شکار روانه دهلي شدند - و درانجا رسیده بطلب امرا احکام فرستادند و شهاب الدین احمد خان باستصواب ماهم انکه بتمشيت مهمات ماکي مامور شد - خانخانان ميخواست خود را بملازمت رساند - عوش آشياني پيغام فرستادند که درين مرتبه ديدينها نخواهد شد - بهتر اينکه بحضور نيايد - برخه برانند که پادشاه بعزيمت صرف شکار برآمده چون بسکندر آباد دهلي رسيد بتوغيب ماهم انکه بشوق ملازمت مريم مکاني ارخاي عنان بدلهي نمود - هيچ از جانب بيرام خان غباري پرخاشيت خاطر نبود - اگرچه حسد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح ديگر بروی کار خود ها آورده مدعا ياب شوند) و بقابو سخن (که موجب بے التفاتي شود) بحضور ميگفتند خصوص ادهم خان و مادرش ماهم انکه اما چون مفای عقيدت بيرام خان در مرات ضمير پادشاهي منطبق بود آن حرفاي بے قرع پذيرائي نمي يافت - ليکن چون گفته اند *

* هر چند باغيار عنایت نظری هست *

* گوئیم بدیشان که سخن را اثر هست *

اهل عنان (که فرصت جو بودند) درين وقت کدورتها ذهن نشين ساختند *

بالجملة او هم از راه درست اعتقادی خود ائانه ساظمت را بالمرای عمده روانه حضور کرده درخواست سفر هجاز نمود - و باز بوسارس بد نفسان چند خود را بميوات انداخت - و چون آرازه فرج

پادشاهی بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهی از جدا شدند
 او هم تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات مصحوب حسین قلی
 بیگ همشیر زاده خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد تعاقب
 شده بودند) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - برای چه
 قصد یح یکشید - مرا از مدتها زیارت عتبات عالیات نصیب العین همت
 بود - الحال سر رشته درائی مقصود بدست افتاد - فاجار امرا نیز
 برگشتند - چون رای مالدیو راجه جوده پور سر راه گجرات بود و با خان
 فزاع داشت از ناگور به بیکانیر شتافت - و رای کلیان مل زمیندار آنجا
 بقدیم اخلاص پیش آمده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید - درین اثنا
 شهرت یافت که ملا پیر محمد از گجرات رسیده بتعاقب مامور
 شد - فتنه انگیزان مزاج بیروم خان برشورانیدند - و قرار مخالفت
 داده پنجاب تان قاب ساختند - و باز بغریب کلپتوره سرایان
 قیصر بخت پرده از روی کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در
 جمع مردم کوشیده بامرای اطراف نوشت - که اراده سفر هجرت
 داشتم - لیکن چون معلوم شد (که ماهم انگه و غیوه مزاج پادشاهی را
 منصرف ساخته آراگئی مرا بخود نسبت میدهند) لهذا بخاطر
 رسید که یک دفعه سزای بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم
 و ملا پیر محمد شروائی را (که درینولا عام و نقاره یاخته متعهد
 اخراج من گشته) در یابم *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفته‌گی او شده مطلوب غضب
گردید - و فتوافست خود را باز داشت - مفتان هم فرصت داده
زیاده تر مزاجش را بشورش آردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان
باعلان رسید عرش آشیانی آنکه خان را مغلا ساخته خود هم متعاقب
از دهلی برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالذهر اهتمام
داشت - آمدن آنکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد مکارانه
سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائے سم مستحکم
در کوه سواک) برآجئے آنجا راجه گنیش ^(۲) پناه جست - چون سمیت
وصول موکب اکبری بذواحق کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه
برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسن خان
چلایر از لشکر پادشاهی کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان
پردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمی‌زند که باعث
خون این قسم جماعه شوم - بتأسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور
فرستاده درخواست مغفول نمود - عرش آشیانی منعم خان را با
امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعد درست طمانینت افزای خاطر
بیرام خان شده بملازمت بپردازند - در ماه محرم ۹۶۸ هـ فصد و شصت
و هشت سال پنجم خانخانان بحوالی اوزر رسید - جمیع امرا پندیرا
گشته باعزاز تمام آوردند - و چون زبرو آمد زیباک در گردن انداخته
سر پدای پادشاهی گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیانی

از کمال رافت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پوشش
احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخته
(که در برداشتند) القاف فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند
چون بشهر یمن متعلقه کجرات (که پیش ازین بنهراله موسوم بود)
رسید چند روز جهت آسایش محکم اقامت کشان - دران ایام موسی
خان فولادی حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند
ازان جمله مبارک خان لوهانی (که پدر او در جنگ ماچیهواره بقتل
رسیده بود) انتقام بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه
با دختره که ازو بود همراه قافله بیروم خان عزیمت حجاز داشت
و مقدر شده بود که به پسر بیروم خان نسبت نمایند - ازین رهگذر
هم افغانان شورش داشتند - (روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه
۱۲۰۷ کور بیروم خان بسیر کولایه (که سبزه گاه آن شهر است) و بسپس المک
شهرت دارد - چه هزار بتخانه دو رویه آن حوض است) رفته - در وقت
فرود آمدن از کشتی آن جاهل چنان وانمود که برای دیدن آمده
وقت ملاقات خنجره حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت
کلمه (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت
و بمساعات شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا
میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل (روز چهارشنبه بنیت
شهادت از سالها ناغه نمی کرد - چنانچه در زمان استقلال یکی از سادات
سیاده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیست

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه

غم خوارمی ست - شهادت میخوانم - اما نه باین زودی *

القصة از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت

و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعی از فقرا قالب خونین او را

برداشتند - حوالی مقبره شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک

سپردند - و بعد از آن بسعی حسین قلی خان خانجها ^(۲) بمشهد

مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهیدی در تاریخ این واقعه

گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتی در خواب دریافته

* بیت *

گفته بود *

* بیرام بطواف کعبه چون بست احرام *

* در راه شد از شهادتش کار تمام *

* در واقعه هائقی پی تاریخش *

* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعلش خان را بدلهلی نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵)

نهد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار

درست سلیقه بود - تصاویر غرا و در اشعار استادان دخلهای ^(۳) بجا دارند

و آنها را جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانه (که بیرام خان در قندهار

بود) جنت آشیانی این رباعی نوشتند *

* رباعی *

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علی خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد

غرا دارند - و در اشعار استادان دخلهای بجا *

* ای آنکه انیس خاطر محزوننی *

* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *

* بے یار تو من نیم زمانے هرگز *

* اما تو بیاد من محزون چوننی *

* رباعی *

* بیرام خان در جواب نوشت *

* ای آنکه بذات سایه بیچونی *

* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *

* چون میدانی که بیتو چون میگردد *

* چون می برسی که در فراقم چوننی *

گویند شیخ همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلت
دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم
هائرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت
درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسپانعی زبان باید کرد - درین
فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را
توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفه او بداد خوش آمد
(۲)
تقدیر نمودند *

صاحب طبقات اکبری نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان

بیرام خان بمنصب پانجهزاری رسیده صاحب علم و تقاضا شدند

حق این ست که بیرام خان بغض و کمال و صلاح و تقوی و همت

و کرم آراستگی داشت - و مدبر شجاع و کار دان قوی دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حق عظیم برین خانوادہ عالیہ تیموریہ ثابت کرد در چنین احوال ایام [کہ ہنوز سلطنت ہمایون پادشاہ انتظامہ نگرفتہ بود کہ از میان رفت - و پادشاہ زادہ خورد سال ناتجربہ کار - سوی پنجاب تمام مالک از تصرف بدر رفتہ - افغانان با آن ہمہ کثرت و هجوم بدوئی سلطنت لوای انا ولاغیری می افراشتند - و در هر گوشہ و کنار واقعہ طلبان طبل مخالفیت می زدند - امرای چغندیہ (کہ دلدہ اقامت ہندوستان نبردند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان قابو یافتہ در کابل خطبہ خود خواند] بمحض نیروی جگر داری و ثبات پائی و حسن تدبیر صائبہ و فکر رضیہ بیرام خان آب رفتہ بچو آمد - و سلطنت را استقراری بہم رسید - عرش آشیانی ہم با انواع دلجوئی و نوازش جمیع مہام مغرض بدر داشتہ تمہدہا ازو گرفت - کہ آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداہنہ و مراعات کیسہ منظور نباشد - و از لومہ لایم نارسد - و این مصرع خواند *

* درست گو درست شود ہر در جہان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیادہ تر شد خار خار حسد در دلہا شکست - ناتوان بینان حسد پیشہ بہ شقیقہ سازی و نہامی دروغ و راست را با ہم می یافتند - و یکے را بصد رسانیدہ مزاج پادشاہی منحرف می ساختند - خانخانان ہم در اقتدار و استقلال

خود دیگر را بچشم اعتبار نیاورده اعتنا بشان آنها نمی کرد
 اما بد مظنکی و توهم بخود راه داده بود - که زود از جا در می آمد
 پس از برهم زدگی هم خانکشان اصلاً اراده بغی نداشت - بنسجرت -
 ابلاغ پیغام پادشاهی (که میر عبداللطیف قزوینی آورد) ائانه و اسباب
 امارت بحضور فرستاده اراده سفر حجاز نمود - غنّه اندوزان طرفین
 نگذاشتند - مخالفان بر میندازان سر راه نوشتند - که نگذارند بسلامت
 بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمی (که در هیچ مرتبه
 نبودند) بر انداختن شما را بکس تدبیر خود بسته بکامیابی نازش
 نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواری برآوردند - مردن
 بذا موس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار
 و نکال از گردید * نکته * آدمی را خویشتن بینی و حب جاه بروز بد
 می نشاند - و در مهالک و آفات می اندازد - ازین است که حب دنیا
 داس الخطایاست *

* آفت سرو برگ هوس آرائی جاه است *

* سر باختن شمع ز سامان کلاه است *

* بهادر خان شیبانی *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علی قلی خان - و از امرای

پنجهزاری اکبری است - در وقت نهضت الویه همایونی بتسخیر

هندوستان زمین دار بدو تفویض یافته بود - بعد چند سال بدسروشتی

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمگر و خدیعت
 کار پیش برد - میسر نشد - ناچار او باش واقعه طلب گرد آورده آمد
 جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتی (که از طرف
 بیرام خان بمحافظت قلعه می پرداخت) کومک هندوستان را
 دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجی شد - و حسب
 طلب او فوجی از قزلباش رسیده ناگهانی بر سر بهادر خان ریخت
 او جنگهای سخت کرده کاره ساخت - و بگریز آورد - چون
 نتوانست در آن ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقت (که عرش آشیانی
 بمقام مرگ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدگاه آمد - و بوسیله
 سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلی خان
 برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیاری
 از امرا بمنسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی
 دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور ادرا باز گردانید - تا خود
 آن ولایت را در حیطه تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر
 خان در دهلی بحضور رسیده بصوابدید ماهم انکه مذهب بزرگ
 و کائنات حواله او شد - چند روزی نکشید که ائامه به قبولش مقرر گشته
 رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت و زید)
 بر او باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرمد فرستاد - که ازان راه
 بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیانی فوجی
 بسرداری میر معز الملک مشهدی تعیین کرد - هرچند بهادر خان

در عجز زد و گفت مادر من با ابراهیم خان اوزبک بحضور شتافته عفو
تقصیرات من و برادر من شد میر معزالملک قبول نموده بچنگ
درآمد - اگرچه سکندر خان (که با او همداستان بود) و برادر گذاشت
اما بهادر خان بر قول میر معزالملک ریخت - شاه بدائع خان (که از
امرای سپاهی مدش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت در آمد
چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافی این حرکت در تراخی
افتاد - و از اینجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا الویه پادشاهی
درین ضلع ظلال افکن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که
عرش آشیانی بسیر قلعه چذاقه توجه فرمود علی قلی خان مساهله
نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب در آمده بر سر او ایثار
نمود - و باشراف خان (که در جونیور بود) حکم رفت - که مادرش را
مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهی یافته بتمجیل تمام
بر سر جونیور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید
نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونیور و یازار را یغما کرده
تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب صغیر جرائم خس
و بعجز و ضعیف نالهی منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان
متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهد و هفتاد
و چهار هجری همراة برادر از کمال بے آزرهی و ناحق شناسی
با عرش آشیانی عرصه مبارزت پیمود - چون باباخان قاتشال بر فوج

خانزومان جمله برون بهادر خان مقابل گشته اردا برداشت - ناگاه اسپش
تیر خورده چراغ پاشد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهده
این حال متفرق گشتند - دلایران فوج فیروزی بر سرش هجوم
آوردند - وزیر جمیل بیگ (که هفتصدی منصوب در آن وقت بود)
از بد ذاتی و آزمندی چیزه گرفته رها کرد - درین اثنا دیگره بار
رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آرد - عرش آشیانی
قرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه
و فساد شدید - گفت احمدلله علی کل حال - شاید هنوز به حقیقتی
خود مجزوم نبود - والا حرف ندادمی بر زبانش میگذاشت - بالاحاج
دولت خواهان در همان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر
گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت
این مطلع ازوست *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *

* گوینا بمن خسته ده جنگ گرفته *

* باز بهادر *

خان در

و بایزید نام پسر شجاعت خان سوز - که بزران عوام هند بسجاول خان
مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه
بر گرفت مشر الیه را (که از امور و خاصه خیالان او بود) سپه سالار
آن دیار ساخت - و در زمان سایم شاه بحضور شتافته بعد چذده

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج کشی نمود - از پناه
براجه درنگر پرور برد - آخر سلیم شاه اودرا بعهد و پیمان پیش خود
طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه باصرا تقسیم نمود - پس ازان
در زمان عدلی بنانگهی حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه
بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعی
در گذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را
بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته
خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطه تصرف در آورده فوج
بر سر گدھے (که ملکی سمع وسیع) کشید - و از رانی در گارتی (که ریاست
آن ولایت می نمود) شکست یافته بتلافی آن نپرداخت - و مشغول
بعیش و عشرت شد - و بنای دولت خود را بر آب و باد گذاشت
یعنی بمرتبه شیفته باده پیمایی و نغمه آرائی گردید که شب از روز
نشداخته غیر ازین در امر بهیچ کاره نمی پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدره معین و زهانی مشخص قرار داده
بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعضی طبائع و امزجه تجویز
فرموده اند - و بنغمه دانش پروران در بدین در هنگام کلاکت طبع و ملالت
ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوی بهم رسد) بجهت کسب
انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر در را از
مقام عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی را که بدل ندارد

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگی همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمه حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه
 (۲) روپ منی نام - گویند پدمنی بود - که قسم اول است از انسام اربعه نسران - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعنی آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصری درو می باشد - و باز بهادر را با او علاقه غریب بود - اشعار مدنی پیوسته در عشق او گفته - و دل خالی کرده - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبری سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتاد و هجری ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعیین شد - باز بهادر در گروهی سازنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ می نمود - و مردمش همه (که آزاده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربه سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کس اعتمادی بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (نه اگر خبر شکست من رسد) همه را قتل تیغ کشد - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چنده بآب شمشیر محو گشت - و جمع زخمی شده (مری از زندگی بردند - و بعضی را نوبت نوسید - افواج پادشاهی بشهر در آمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج کشی نمود - او پناه
 به راجه دونگر پور برد - آخر سلیم شاه از راه پیمان پیش خود
 طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس از آن
 در زمان عدلی بتازگی حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه
 بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعی
 در گذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را
 بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته
 خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطه تصرف در آورده فوج
 بر سر گدده (که ملکه ست وسیع) کشید - و از رانی در گارٹی (که ریاست
 آن ولایت می نمود) شکست یافته بتلافی آن نموداخت - و مشغول
 پعیش و عشرت شد - و بذای دولت خود را بر آب و باد گذاشت
 یعیانی بمرتبه شیفته باد پیمائی و نغمه آرائی گردید که شب از روز
 نشداخته غیر ازین در امر بهیج کار نمی پرداخت *

پاده را حکمت اساسان قدره معین و زانیه مشخص قرار داده
 بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعض طبائع و امزجه تجویز
 فرموده اند - و بنغمه دانش پروران در بین در هنگام کلام طبع و ملائت
 ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوی بهم رسد) بجهت کسب
 انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را
 مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی را که بدل ندارد

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمه حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه (۲)
 درپ مني نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از انسام اربعه فسون - که دانشوران هذد تقسیم کرده اند - یعنی آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصری درو می باشد - و باز بهادر را با او علاقه غریب بود - اشعار مژدی پیوسته در عشق او گفته - و دل خالی کرده - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبری سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجری ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعیین شد - باز بهادر در کردهی سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ می نمود - و مردمش همه (که آزاده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربه سخت نموده هریمت خورد - چون چند کسی اعتمادی بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشد - چنانچه رسم هذدستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چنده بآب شمشیر محو گشت - و جمع زخمی شده (منی از زندگی بردند - و بعضی را نوبت نویسید - افواج پادشاهی بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در [بعضی نسخه] روپ مني - یا روپ بقي باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجهت و جوی روپمتهی (که زخم کاری داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او (سید وفا بجوش آمد پیاله زهر هلاهل بدوستکامی باز بهادر مردانه در کشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شرانی تفویض یافت باز بهادر (که در جنگلهای مابین خاندیس و مالوه^(۲) آواره میگشت) فوجی فراهم آورده بآریزش در آمد - بتازگی از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاکی به با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فراوان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نریده می گذشت - از اسب جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیر دار مالوه دل از دست داده با کوره رفتند - باز بهادر بفراغ خاطر مجدداً مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبری بود) با جمعه از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - باز بهادر پیش از وصول جنود پادشاهی پای ثبات باغزش داده رو بفراز آورد - و از تعب تعاقب عساکر منصوره در تنگای کوهستان خود را انداخت - و عمره بآوارگی بسر برد - چندگاه نزد بهرجی زمیندار بکلانه رفت - و از اینجا در کجرات بچنگیز خان و شیر خان

گجراتي توسل جمعیت - و پس ازان بنظام الملک دکني (د آرد)
و همه جا خسروان زده گشته برانا اودي سنگهه پناه بود - و در سال
پانزدهم عرش آشياني حسن خان خزانچي (ا فرستاد - که او را بنوييد
عواطف آميد وار ساخته بملازمه آردن - ابتدا بمنصب هزاري
سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رشيد
پاز بهادر و روپ متي هر دو بر پشت (که در حق وسط قلابه اجين
افتاده) آسوده اند *

* بابا خان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد اداری قاقشالیه در عهد عرش آشياني
او بود - در جنگ خانزمان دستبرد نمایان و سبقت شایان بکار
برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهمصد و هشتاد در نخستین یورش
گجرات شهباز خان میروتوزک در ترتیب یسل اهتمام می نمود
آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار بار در افتاده بدرشتي
پیش آمد - پادشاه بجهت تادیب او و اصلاح سایر بیراه ران سیاست
عظیم فرمود - و در همان ایام به نیکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهی
گردید - پس از کهایش بنگاله (که سرکار گهوراگاهت در قبول قاقشالان
مقرر شد) بعد فوت مجنون خان قاقشال اگرچه سري بنام پسرش جباري
بیگ بود اما عمدگی به باباخان (که آقسقال آن طایفه بوده) بازگردید
چون در ترویج و روائی آئين داغ از پیشگاه خلافت قدغها بکار رفت
متصدیان سخت گیر دکان طمع و آز بر چیده از بے پروائی و انماض

سردار ^(۲) قابین باشیها را بقیمت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبه بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپيه بطريق ارمان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ فرسیده اصلا از بتدارک نپرداخت - چون بهمین دراي در سال بیست و چهارم معصوم خان کبابي با چنده از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میگرفت) با برخی جاگیرداران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باثفاق خالدي ^(۳) خان سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتی شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بانواج پادشاهی زد و خورد نموده هر مرتبه بنگاهي در آمد - تا آنکه بمعجز گرائیده زمینباري گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبه بهار می شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتغان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبه بهار برآمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده تباہ کاریا از سرگرفتند و آخر کار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در نمانده محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اکتای زمانه بکامیابی برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

(۲) در [اکذو نسخه] قابین باشیها را قیمه سر مورے (۳) در [بعضی

نسخه] اکبر نامه] خالدين خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین پیروز دستی به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز در سبزه گوشت دران ریش گاه نهاده طعمه جانور ساخته - و میگفت که نمک حرامی مرا بدین تباہ حالی نشانده - و در همین حالت در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشی است که چندین عمل گذار سرکار ترهت بود سال بیستم و پنجم جلوس مرش آفغانی (که امرای بهار گرد ناسپاسی بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بخوابی مال خالصه پادشاهی را صرف سپاه نموده علم بغی برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود گرد گویند این بهت در سکه توار داده بود *

* بیست *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *

* پسر سلطان پدر سلطان زه سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفته معصوم خان کابلی رفت (که آن شوریده مغز را باندوز ره گرای یک جهتی گرداند) از از به آز می پدر را بزندان فرستاد پدر باندک زمانه بسرداری او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر بر بگنه رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستی افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازش اهل طغیان از حوالی ترهت برآمده بمسبار معصومه برگرفت - و سرکار حاجی پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان فوج را بر سر او
فرستاد - و چپقلش نمایان زد داد - و دران آشوبگاه پیدمانه هستی او
سال بیست و پنجم اکبری مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد
و هشت هجری لبریز گردید *

• باقی محمد خان •

کوکۀ عرش آشیانی و برادر کلان ادهم خان است - مادرش ماهم
انگه - که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده - در ایامی (که عذرا
نقی و فتیق مقدمات سلطنت با اختیار او بود) شادی کدخدائی
خان مذکور شروع نمود - پادشاه بغابر خاطر داشت او دران عشرتخانه
تشریف بردند - خان مزبور بپایه سه هزار (رسید - از تاریخ شیخ
عبدالقادر بدانی معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت
گذره کنگه (که بجایگزین خان مزبور مقرر بود) داعی حق را لایک
اجابت گفت *

• پاینده خان مغل •

برادر زاده حاجی محمد خان کوکی پسر بابا قشقه برادر
کوکی ست - که از امرای عظام فردوس مکانی بوده - حاجی محمد
در اکثر یورشها با رکاب همایونی شرف اختصاص داشت - در مهم
بنگاله بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح
صوبه مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت
(شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح
نصفه)

چونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را برین پله آوردن که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بغوج پادشاهی رو نمود پادشاه از نواح آبه و بهکر شده کاره نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بذابر نفاق میرزا عسکری پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجی محمد از میرزا عسکری جدا شده بموکب همایونی پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطانی مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشی او سمت ظهور یافت او را با برادرش شاه محمد (که در بدآموزی و بهاندازی استاد بود) گرفته عالم را از لوٹ وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجی محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگاری می باید - روز قبیق اندازی او قبیق زد - و از پادشاه جلدی گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبری همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهی ادهم خان بذابر فتح مالوه تعیین گردید - و سال نوزدهم بهمراهی منعم خان خاندانان بمسخر بنکاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم بهمراهی راجه بهگونت داس به قبیله رانا پرتاب دستوری

یافتن - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتی
 روداد) سردار هراول بود - سال سی و دوم اقطاع در گهوارا گهاٹ یافته
 بدان صوب مرخص گردید *

• پیشرو خان •

مہتر سعادت نام از غلامان جنت آشیانی ست - که شاه طهماسب
 اداای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در
 خدمت آن پادشاه گذرانده - و پس از ارتحال آن مغفور در خدمت
 عرش آشیانی بکارها پرداخته - سال نوزدهم پادشاه او را بنابر گذارش
 بعضی مراتب بامرا بصوب بنگالہ تعین نمودند - چون عجلت لازم
 این کار بود او کشتی سواره براہ دریای گنگ روانہ گردید - و پس از
 وصول بحدود ^(۲) تعلقہ گچھتی (که از زمینداران نامور صوبہ بہار بود)
 بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور (که محکم ترین
 مارای گچھتی بود) بتسخیر درآمد و او کفج نشین زاریہ خمبول
 شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیہ ستکاری بخشید
 گویند مردم بسیاری (که بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند)
 اکثرے را روانہ نیستی سرا گردانید - خان مذکور را نیز بهمین ارادہ
 حوالہ کسے نمود - دلش یاری نکرد - بدیگرے سپرد - او هر چند
 صرف قوت نمود شمشیر از نیام بر نیامد - ناچار باشارہ گچھتی
 (که دران وقت سراسیمگی داشت) برقیل با خود نشانده روان شد

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خون را پدایان
 انداخت - فیل لکده بر زده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - و ازان
 صدای مهیب هر یکی از فیلان بنحیث شتافت - فیل سواری خان مذکور
 به بیابانی رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بسته خود
 در گروی فیلبان انداخته بافشرن - فیلبان بفردان سعی خود را پدایان
 انداخته نجات خود در گریز شمرده - قریب طالع صبح فیل آرامش
 گزید - خان مذکور خون را بزیور افکند - و پس از افاته رو براه آورد
 درین ضمن سوارے از متسبانش (که بجسمت و جوی او می گردید)
 در چار شد - و او را بواسط خود سوار کرده راهی گشت - سال
 بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیده بملازمت پیوست - بعد چند
 باندوز گوئی نظام الملک دکنی (که دست از آمیزش مردم کشیده
 بزاویة تنهایی بسر می برد) دستوری یافت - و سال بیست و چهارم
 آصفخان ملازم او را با تفسوقات بحضور آورد - پستربضیکت گذارد
 بهادر خان پسر راجی علی خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون
 در نگرست و پادشاه محاصره قلعه مزبور فرمود روز مفتوح شدن
 مالی گدازه تودن شایسته نمود - و تا سال چهارم اکبری بمنصب
 سه صد و پنجاهی رسیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت
 جهانگیری گردیده از اصل و اضافه بمنصب در هزاره سرمایه عزت
 اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق
 سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری رخت سفر بمنزل عقبی برد

پادشاه نظر بحقوق او خدمت یک پیشخانه پیسرا و مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتی باو کرمی سلاطین دکن
 گذرانیده پستتر بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گشته غاشیه بزدگی
 بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعه پونار مضاف صوبه برار
 بردست او کشایش یافت - آن قلعه ایست بر تله بنا نهاده
 سه طرف او آب ندی است - که هرگز پایاب نمی شود - پس ازان
 مکرر در جنگها مصدر گوناگون تروند شده نام بران مردی بر آورد
 سال چهل و ششم (که او را باتفاق حمید خان بنگاهبانی ملک
 تلنگانه گذاشتند) ملک عذیر فوجی از ملک ^(۲) برید همراه گرفته شورش
 آغاز نهاد - اینها با کم جمعی بغرور مردانگی پای مقابله افشردند
 و در کنار دریای مانجرا آریزش در گرفت - و بقضای آسمانی شکست
 بریخها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام بوده بفراوان سعی از آب
 گنک برگزیده به ^(۳) پناه گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیری بعطای
 علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافه منصب و عذایت فیل ممتاز
 شد - و تمت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او
 این مصرع بود *

* مصرع *

* مقبول دوست هر که شود او بهادر است *

(۲) نسخه [۱] ملک نرید - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳)

در [چند نسخه] به پناهگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - و در آن وقت از عمده های دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی استیاز داشت - چون شاهزاده بسیب کافر نعمتی رستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نریده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بسرداری جمع در کنار آب گذاشته خود بفرهانیور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نریده رسید روز فردی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگرنزی و حيله زد - و بواسطه راز و تن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپاوسی نوشت و خواند نموده سلسله جانبان آشتی گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهده بده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت پذیر نکردن فرزندان مرا سیاست فرمایند - و بر طبق آن قسمهای غلاظ در میان آرد - چون آرازه صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاوتی زد داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانه برهان پور شد - پس از آن در یورش بنگاله چون حوالی بردران مخیم شاهي گردید صالح بیگ برادر زاده آصف خان جعفر

فوجداد آنجا یا در صف حصار خام مستحسن گشت - عبد الله خان
 بلاوازم محاصره پرداخته کار برو تنگ ساخت - ناچار برآمده
 حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد * و سرکار بردوان
 بجاکیر بیرم بیگ مرحمت شده بتتسیق آن الکا رخصت گرفت
 چون شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله بهبهار شتافته آن مملکت را
 بدست آورد بیرم بیگ از بردوان رسیده بحراست موافق بهار اختصاص
 گرفت - پس از آنکه شاهزاده را بحوالی بنارین تقابل و مواجهه
 با لشکر پادشاهی اتفاق افتاد و وزیر خان بالاف بهار تعیین گشت
 بیرم بیگ حسب الطلب بدولت حضور کامیابی اندوخت - (در
) که سلطان پرویز محمد زمان بخشی خود را از دریا گذرانید
 بیرم بیگ خاندوران مامور شد - که قابو یافته دستبدر نماید - او
 از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نیاروده باندک مایه
 مردم در جائی (که دریای گنگ و جون بهم پیوسته) بر سرش قاخته
 زخمها برداشته - و جان را رایگان در باخت - پسرش حسن بیگ
 از عرصه نبرد زخمی برآمده پس از چندی او نیز در گذشت *

* بهادر خان اوزبک *

ابوالنبی نام از بزرگ زادهای توران است - در عهد عبدالعزیز
 خان بعمدگی رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از
 کشته شدن خان مریم هر چند باقی خان بدلاسا پرداخت بدستار
 عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمین عرش آشیانی دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعزایت کمر خنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگیری چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعیین گردید - و سال پنجم از تغیر تاج خان فوجداری صوبه ملتان باد مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و خطابی بهادر خانی امتیاز اندوخته از انتقال میوزا غازی بحکومت قندهار چهاره بلند پایگی برافروخت - و پستر باضافهای متواتره بمنصب پانجهزاری سه هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کرده استعفای تعلقه داری قندهار نمود - گویند چون آمد آمد فوج دارای ایران بر زبانها افتاد نام برده از ^(۲) بے پروگئی بودن خود قرار نداده در لک روپیه در مهم سازی متصدیان پادشاهی صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبه اکبرآباد جاگیر یافته رایست کامیابی برافراشت - هنگامی (که رایست شاهجهانی از اجمیر متوجه اکبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهی پیوست - قتمه احوالش بذکر نرسیده *

* بیگلرخان *

سعدالله نام خلف سعید خان چغتائی اکبری سمت - مشار الیه

از امرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(۲) در [اکثر نسخه] بے پروگئی *

(باب الباء) [۴۰۲] (مآثر الامراء)

و شیرینی گفتار شهرت داشت - و در چوگان بازی و فزون سپاه گری
گوی مسابقت از امثال و اقربان می بود - در زندگی پدر برشادت
و اعتبار نامه بر آورده - عرش آشیانی در سال چهل و ششم ~~کشمش~~
میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگانی پیوند داده - دماغ عالی داشت
و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطه شاه زاده بکار می برد
و همواره جویای نام می بود - چون پدرش فوت کرد با وجود کم منصوبی
نوکوان عمده پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیری بخطاب
نوازش خان ^(۲) سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲)
هزار و بیست و دوم ~~هجری~~ سواد دارالخیر اجمیر مضرب خپام
جانت مکانی گردید علاج مهم کهذه لنگ رانا (که از دیر باز انجام
نمی پذیرفت) منحصر در تعیین شاهزاده شاهجهان دانسته آن
اقبال مذ را با عساکر تاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکی بود
چون اودیپور (که مقر رانا ست) اقامتگاه شاهی گردید نوازش خان
با برخی از امرا تعیین کوبنلمیر (که درون کوهستان واقع شده)
گشمت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک رویه یک آثار بهم
نمی رسید - عالمی از بے زانی جان داد - دران وقت خان مذکور از فرط
هممت و مروت با صد کس هر روز طعام میخورن - با آنکه نقد نداشت

(۲) نسخه [ب ج] بیست و دو ~~هجری~~ (۳) نسخه [ج] کوبنله در

و نسخه [ب] کوبهال میر - و در [بعضی نسخه] کوبنلهامه [کوبنلهامیر آمده]

والله اعلم .

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوثات می نمود - چون زمانه
 آشوب طلب میان جنگ مکانی و شاهزاده رلی عهد غبار رنجش
 و ناخوشي برانگیخته محبتها را بغداد و کینه بدل ساخت و مزاج
 طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهی با معدود سه از لاهور روانه
 شده تا وصول بدهای جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان
 نیز از قبول خود (که در صوبه گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور
 آمده باستلام عتبه خلافت نامیه افروز گشت - چون چنین اوقات
 آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول
 انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان (که بکار فرمائی
 فوج هراول مامور بود) تعیین شد - اتفاقا بمجرد تلافی فوج پادشاهی
 و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهانی جلو (بزر
 بشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از که کار دانست که این
 اسب تاختن برای جنگ است - مشارالیه با برخی از منصبدار
 و ثابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقاش نمایان
 بتقدیم رسانیده نامه بشجاعت و بهادری برآورد - و بیش از پیش
 مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداري
 رتیولداري سرکار سورتیه و جوناگده و منصب دو هزاري دو هزار
 و پانصد سوار علم مباحات برافراخت - و مدتها دران دیار باعتبار
 و آنتدار بسر برد بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه باقر دینی هزاري

ذات سرافرازي يافتن ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم
 سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري وديعت حيات سپرد - و در باغ
 سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد از از اين سلسله کسی
 ترقی نکرد *

* بالجو قليج شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليج خان جاني قرباني سمت - سال هشتم
 جلوس جنم مڪاني از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفتصد سوار
 رسیده و سال نهم بپايه دو هزارى هزار و دريستم سوار كامياب شده
 تعيين صوبه بنگاله گرديد - و پستتر مدتھا متعين صوبه كابل مانده در
 سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزارى هزار و پانصد
 سوار چهاره افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنم مڪاني
 نذر محمد خان والى بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غدار فتنه بلند
 ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلده مزبور بودند) پيغام تهديد انجام
 فرستاد و اينها بمقتضای وفاداري سرباز زدند نام برده (كه در اين
 مردم بود) نقش وفا پوزهي او بيش از بيش خاطر نشين پادشاه
 شد - سال دوم باشاره لشكر خان ناظم با جمعي بر سر ضحاک و باميان
 رفت - اوزبكان برعب قلعه را خالي كوده رو بفرار نهادند - سال سيوم
 همراه سعيد خان در مالش كمال الدين دهله پسر ركن الدين (كه

(۲) نسخه [ب] مي و نه هجري (۳) در [بعضه نسخه] كبرنامه [بالجو

قليج (۴) در [بعضه نسخه] ضحاک باميان *

در عهد جنّت مکاني بمنصب چهار هزارى سربانند گشته پستر از
 فتنه سکالي دران نواح سر استکبار بوداشته بود (حسن مجرا بظهور
 آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد
 سوار و خطاب شمشيرو خان بلند رتبيگي اندوخت - سال چهارم تهنائ
 هردو بنگش بار مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى
 دو هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پيمود - سال پنجم مطابق سنه
 (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري پا به نيستي سرا گذاشت
 حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سوارفرازي
 داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار
 ارتقا پذيرفته سال هفدهم جلوس اعلیٰ حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعيدای کيلانی *

شعر را خوب ميگفت - در عهد جنّت مکاني بهندوستان آمده
 در سلک ملازمان پادشاهي انتظام يافت - و در زمره شعرا منسلک
 گرديد - و در عهد فردوس آشياني بوسيله معامله فهمي و کارداني
 بخطاب بے بهل خان امتياز گرفته مدتها بداد و عگي زرگر خانه سرکار
 والا اختصاص داشت - و سرير مرصع (که موسوم بتخت طاوسي
 بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپيه (که
 سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خاني رايج
 و ادراء النهار است) صورت اتمام يافته - در جلدوی آن ادرا بزر
 سنجيدند - الحق تخت بدران قيمت و زيبائي در هيچ زمان و عصره

جلا افزوز دیند تماشائی نشده - و امروز در هیچ اقلیمه نظیر و مثالش
یافته نمیشود * بیست *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد احول

چون بمروزیام اقسام جواهر نمیداد در جواهرخانه پادشاهی فراهم آمده
در آغاز جلوس بر ضمیر اعلیٰ حضرت منطبع گردید - که از تحصیل
چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائی نیست - پس در جائی
بکار باید برد که هم تماشاگران از حسن آن نتایج بحرودکان بهره برگیرند
و هم کارسلطنت را فروغ تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه (که
افزون محل می باشد - و دو گرز (روپیه قیمتی آن ست) از جواهره
(که در کارخانه بود) قریب سه گرز (روپیه ازین جمله بهای مبلغ
هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بے بدل خان حواله فرمود
تا بیک لک توله طلای ناب (که دو صد و پنجاه هزار مثقال است
و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن) تخت بطل سه گرز (ربع و عرض
(۲) دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز بسراک (۳) خود مرتب نمایند - سقف آن
از درون بیشتر میناکار و لخته مرصع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت
مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه برافراشته - و بالای آن
دو پیکر طائوس مکلل بجواهر زواهر و میان هر دو طائوس درخت
مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای ورود
سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جماعه یازده

(۲) نسخه [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعضی نسخه] بسراک خود *

(مآثر الامراء) [۴۰۷] (باب الباء)

تختۀ مصرع (که بر دوز آن برای تکیه نصب گشته) تختۀ میانگی
(که پادشاه دست گذاشته تکیه زده می نشیند) ده لک روپیه قیمت داد
ازان میان لعاب ست باززش لک روپیه - که شاه عباس صفوی
ازمغان بجذبت مکانی ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح ^{توران}
باعلی حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و پیرزا شاه رخ
و میرزا الغ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افغانه
نام خود بران مرتسم ساخت - جنت مکانی نام خود را با نام عرش آشیانی
نقش فرمود - و پس ازان اعلی حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت
در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل
و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجی محمد خان
قدس ^{۱۰۴۳} * اردنگ شهنشاه عادل * تاریخ یافته - و مؤدیۀ در تعریف
آن گفته - از انجا ست این بیت *

* رساند گر فلک خود را بپایش *

* دهد خورشید و مه را (و نمایش *

و به بدل خان نیز یکصد و سی و چهار بیت گفته - که هر مصرع
دوازده بیت - تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصرع سی و دو
بیت ما بعد آن تاریخ جلوس برمی آید - و هر مصرع باقی نود بیت
تاریخ نهضت کشمیر از اکبر آباد (که در سنه (۱۰۴۳) یک هزار و چهل
و سه واقع شده) و معاددت باگرة و جلوس بر تخت طارسی ست

(۲) نسخه [ج] محمد جان قدسی *

و این رباعی مشهور نیز از نتایج طبع بے بدل اوست * * رباعی *

* آتی که سریرت آسمان پایه بود *

* بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود *

* تا هست خدا تو نیز خواهی بودن *

* زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

چون بمروار

در آغاز

در اوایل عهد خلد مکان با تمام امینا بموجب حکم خلیفه زمان دیگر
بر ترمیم و ترتیب تخت طاووسی افزوده قیمت از کرور روپیه هم
برگذاشته - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه
نادر شاه ساحت دار الخلافه شاهجهانآباد را بفروغ جبروت خود
شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمه غذائیم
هندوستان ساخت *

* باقر خان نجم ثانی *

این سلسله بمیرزا یار احمد اصفهانی می‌رسد - او ابتدا بمصاحبت
میرنجم گیلانی (که وکیل السلطنه شاه اسمعیل صفوی بود) نام
برشادت و گردانی برآورد - و چون امیرنجم در گذشت شاه زمان
امور دلاکت بقبضه اقتدار او سپرده بنجم ثانی مخاطب ساخت
و رتبه ادرا از جمیع امرای عظیم الشان در گذرانید * * مصرع *

* نجم ثانی که نباشد بدو کوش ثانی *

گویی اسباب جاه و حشمت او بجائی رسید که قریب در صد گوسفند
هر روز صرف شیلان او می‌شد - و هزار قاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بارچی خانه از می کشیدند - در
 یساق ماوراءالنهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره
 در مطبخ او باز میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم ثانی بدرجه
 علمی رسید و نخوت و جبروتی بدر راه یافت متعهد فتح توران
 گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکانی (که از تسلط اوزبک
 دست ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود
 نجم ثانی از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهیب پرداخت
 سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوجه بگذریده لوازم کارزار بجا آوردند
 امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت بودند) در محاربه^(۲)
 تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات (نشرده) کوشش
 فراوان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد
 و هیجده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان
 مدتی دیوان خراسان بود - از فلک زندگی تفرقه باحوالش راه یافت
 باقر خان با کمال بے سامانی بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود
 در ملازمان عرش آشیانی انتظام گرفته بمروزمینصب شد مدتی
 امتیاز یافت - و برخه برانکه در عهد جنت مکانی از ولایت رسیده
 در ملازمت دریمستی پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان
 خانجهان لودی تازه بعرض آمده از پادشاه پرسید که این جوان
 کیست - جنت مکانی تمام احوال نجم ثانی بیان کرد - خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] خیانت •

عرض کرد که حیث با این شفا سائی این منصب - بذابران بنه صدی
 هبی سوار سرافرازی یافت - از انجا (که در طالع مسعودش درج
 و معوده دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زاده
 فوز جهان بمقد ازدواج او در آوردند - و دفعة ابواب دولت و رفعت
 بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب در وزارت و حکومت
 ملتان با فوجداری آپ علم خان اختصاص یافت - و از کار دانی
 و کار طلبی جمعیت بسیار فکاه داشته از بلوچان و دودانیان
 و ناهر^(۲) (که مابین ملتان و قندهار عالمی ست دیگر) پیشکشها گرفته
 صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و بافرآباد ملتان
 بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فوط عذایت بخطاب فرزنده
 مخاطب می نمود - در هنگام شاهزاده شاهجهان صوبه دار اوده
 بود - با فوج آراسته خود را بحضور رسانیده مورد تحسین و آفرین
 گشت - و در آخر زمان جنت مکانی بصوبه داری آدیسه نامزد گردید
 و دران آکا کارهای نمایان بمنصه ظهور آورد - در سال چهارم
 شاهجهانی بکهنه یازده دو کوهی چتر دراز^(۳) (که تنگناهی ست^(۴))
 مابین آدیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش برترده ایست که اگر جمع
 قلیله از تنگچی و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد
 و آن طرف کهنه یازده بغامله چهار کوه منصور گنده قلعه - که منصور

(۲) نسخه [۱] و ناهر که (۳) نسخه [ب ج] بکهنه یازده (۴) نسخه

[ج] چهره دراز *

تمامی غلام قطب الملک بنا نهاده با سم خورد موسوم گردانید (فوج کشیده از نهب و غارت آنحدود دقیقه فرنگداشت - چون بحوالی قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنیم را رهگرای هزیمت ساخت و قلعگیان از مشاهده جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت و زهار مغمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتی در صوبه داری آتیه گذرانید - پدرش (که از کبر سن معقلب الاحوال با پسر میسر می برد) در اینجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکی و بیاداد با رعایای آتیه معزول گشته چون بحضور رسید در سال ششم بصاحب صوبگی گجرات سرباراخت - و پس ازان بنظم صوبه آله آباد مامور گشت - و در اینجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار

و چهل و هفت هجری باجل طبعی درگذشت *

در شجاعت و مردانگی بی همتا و در فزون سپاهگری سرآمد اهل روزگار بود - در تیر اندازی ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه در روزنامه خود می نویسد - که شیع در حضور من باقر خان شیشه نازکی سپید در درشعی مشعل نگاهداشته بقدر پر مگس از موم چیرے ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنجی و بر فاقه گذاشت و از تیر اول قلقل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سوم موم را از شیشه بر گرفت - که اصلا تکانی بشیشه نرسید - گویند باقر خان بشنیدن آواز کونا ازان جهت که رستم می شغید بسیار معظوظ بود - و نثار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزی حکیم رکنای

کاشي بدیدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکیم گفت نواب سلامت رستم گاه گاه کرنا می شنید - باقر خان در نظم و نثر و خط امتیاز تمام داشت - و دیوانه ترتیب داده - از سمت * * شعر *

* سوی چمن خرام و بریز آبروی گل *

* تا بعد ازین نگه نکند کس بسوی گل *

* آن غنچه نیست کز حسن روی چون مهت *

* گردیده است غصه گره برگلوی گل *

* باقر اگر رون بگامستان بغیر دوست *

* خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل *

میرزا صابر پسر رشیدش در آغاز جوانی در گذشت - و احوال
فاخر خان پسر درهش جداگانه تحریر یافته *

* بهرجی زمیندار بکلان *

از هزار و چهار صد سال مرزبانیه این دیار بآبا و اجداد او تعلق
داشته - اینها خود را از اولاد راجه چیچند (که راجه قنوج بود)
میگرفتند - و هرگاه حاکم این ملک بود بهرجی نامند - در سواف ایام
صاحب سکه بودند - و چون میان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف
(که نیرر بیشتر می دیدند) اطاعت گونه میکردند - از مدتی پیشکشیم
گجرات شده والیان خاندیس بنابر قرب و جوار دستبرد می نمودند
در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (که ملک گجرات بهوزا تصرف
عرش آشیانی در آمد - و عرصه دلکشای بندر مبارک سورت مهبط

(ایات پادشاهی گشت) بهرجی بملازمت رسیده میرزا شرف الدین
 حسین یزئ پادشاه را (که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش دین
 حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید - و مورد نوازش
 گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهی
 راه انقباض پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه داران دکن حاضر میشد *
 چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگر جانب بگجرات
 پیوسته میانگ ملک پادشاهی سمت شاهزاده محمد اورنگ زیب در
 ایام صوبه داری اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته)
 با مالوچی دکنی و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسی
 بمسخر بکلانہ تعیین فرمودند - بعد محاصره بجدکاری بهادران
 فیروزمند بارے قلعہ مولپیر (که حاکم نشین آنجا است) بتصرف درآمد
 بهرجی مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم
 قلعہ تسامیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلیٰ حضرت اورا بمنصب
 سه هزار و پانصد سوار بر نواخته بر طبق التماس او برگشت
 سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق دطن
 مرحمت شد - و ملک بکلانہ داخل صوبہ خاندیس گشت - و دامگیر
 (که مضاف بکلانہ است) از تصرف سوم دبو داماد بهرجی نیز
 مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجی را گذاشته
 (۲) در [اکثر نسخه] ملپیر آورده (۳) یا رامگده باشد (۴) یا
 شوم دبو باشد *

ده هزار روپيه پيشکش هر ساله مقرر گويد - بعد فوت بهرجي بيرم شاه
پسرش را اعلى حضرت بشوف اسلام در آورده بخطيب دولتمند
خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور درگذشته
پونار خانديس برسمن انعام مكرمت فرمود - تا عهد خاندكان زنده
بود - دران قصبه عمارات عالي مطبوع بتكلف ساخته - تا حال
آثار از باقي ست *

* بيت *

* از نقش و نگار نر و ديوار شكسته *

* آثار پديد است صناديد عجم را *

(۳)

بكلاذه ملكه سمت پيشتر كوهستان - طول صد كوه - و عرض سي

(۵)

شرقي كالنه و نذر بار - غربي سورت - شمالي پتالي و بندهيچل

(۶)

(۷)

جنوبي سانبهاچل - كه بالاي از ناسك و غيره واقع است - سابق

سه هزار سوار و ده هزار پياده مي بود - و دو شهر عظيم داشت

انداپور - و چننا پور - در پندولا ده پيش نمانده - هفت قلعه نامي

(۸)

دارد - و همه كوهي - ازان در بس نامور - مولپير موسوم باورنگ گنده

(۹)

بيك كوهي قصبه دارد آبان - آب موس (وان شصت كوه عرفي

(۲) نسخه [۱] بيرم شاه - و نسخه [ج] بيرم شاه (۳) در [اكثر نسخه]

پونار خانديس (۴) نسخه [ج] فايده • بكلاذه ملكه سمت (۵) در

[بعضي نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضي نسخه] پتالي - يا تبقي باشد (۷)

نسخه [ج] سنبهاچل (۸) نسخه [ج] باورنگ گنده (۹) در [بعضي

نسخه] موسوم •

از خجسته بزیاد است - و ساله‌یو موسوم بساطان گذهه مرتفع ترین
قلاع و قللهای آنجا است *

* چه ساله‌یو فرزند عرش مجید *

* بر نعمت بود از پدر هم رشید *

(۲) (۳) (۴) (۵)

و دیگر هئکده و جولیدر و بیسول و نانیه و سالونه - این مرز و بوم
بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبث
فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین
ده لک روپیه حاصل داشته - و شش و نیم کور دام جمع مشخص شده
چون بقسط دیران گشت و مکرری سپهر جدول قاهره گردید بعد
تسخیر بقرا دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر
ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده اندخواه می نمایند - همگی سی
و در پرگنه از ندیم می نویسند - و درین وقت بیست و هفت
ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - که منقود شد - و آنچه
دیجات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل
در تصرف بهیلان *

(۶)

* بهادر خان رومله *

پسر دریا خان داودزئی است - در زندگی پدر بوسیله نیکویر ستاری

(۲) نسخه [ب] چونیدو - و نسخه [ج] چولدر (۳) نسخه [ج]

بیسول - یا پیدول باشد (۴) نسخه [ج] نانیه (۵) یا سالونه (۶) نسخه

[ج] باز بهادر رومله *

بدولت (روشناسی شاهزاده شاهجهان چهره امتیاز افروخت - و چون پدرش ساحت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان دست توسل بفراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رکاب اقبال انفکاک نهمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار سرافراز گشته به تیولدارى سرکار کالهي و مالش سرکشان آن مرز و بوم دستوري یافت - چون در نخستین سال جلوس چهار تیره روزگار بغی ورزیده باوندچه متحصن گشت و افواج فائزه از هر جانبی بملک او در آردن عبدالله خان فیروز جنگ باذفاق بهادر خان از جانب کالهي (که مشرق رویه آن سرزمین است) در آمده بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک می سود) سرسواری یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده هنگامه نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خون پا پیاده فیل صف شکن بر رو داشته بسرعت باد بعمی دروازه درید - و بیارزی آن اهرمن نهاد در هم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و همدوان سیه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگون فتم بر چهره دلادری کشید - در جایزه این تورد نمایان و فتح شایان بغوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان ناظم دکن باستیصال خانجهان لودی تعیین گردید - چون اعظم خان اینبار نموده در راجوری بیر بر سر خانجهان رسید او با معدود همگی سه صد و پنجاه سوار برآمده بمثانیت و استقلال روانه شد

هرگاه جمعی از عساکر پادشاهی باز قریب می رسیدند بر گشته
به تیر اندازی آنها را باز میداشت . چون بکوه راجوری بر آمد
بهادر خان بقدام استعجال خود را رسانیده با برادرزاده ار بهادر
خان (که منصب هزاری داشت . و به پودای و مردانگی استظهار
و می بود) در آویخته در کشتش و کوشش کارنامه دایری و دلادری
بر روی کار آوردن - که روکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما
چون از قلمت همراهان آخر کار کار به تنگی گرانید پیاده شده هر مرتبه
پدرانه را بر خود را بر شعله شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر رو و پهلو بوداشته بود) بزمین
افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زن که من یاد و پسر
دربا خانم - خانه زاده شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس از آنکه
اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعه تندهار بارادۀ تاخت بهالکی
(۳) و چنگوبه گذار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد
(که هنگام نزول تا برپا شدن خیم افواج بجای خود قیام نموده
هر فوج با چند سردار بنوبست یک کوره دور از لشکر ایستاده خبردار
باشند - تا مردم اردو گاه و همیشه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبست خان
مزبور (چون اثری از غنیم ظاهر نبود) سر رشته احتیاط از دست
را هشته با قلیله از لشکرگاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیه دران

(۲) نسخه [ج] رسانیده برادرزاده بهادر خان (۳) در [بعضی

نسخه] چنگوبه *

نزدیکی بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشی خود
از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهی یافته
با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - رندوله
خان عادلخانی با تمام مخازیل هجوم آورد - و امرا دست جلالت
کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان
فرود آمده دل بر جانفشانی نهادند - شهباز خان (که از امرای
سه هزار (می بود) نقد جان برافشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان
تلاشکندي از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را بوداشته در بیجاپور
مقید نگاهداشت - چون یمین الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت
عادلشاهی - مامور گشته بحوالی بیجاپور رسید عادل شاه هر دو را
رها نمود - بهادر خان باستلام سده خلافت جبهه افروز گشته باضافه
منصب و افزونی اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگی
بجاگیرداری کاپی و قنوج و مضافات آن محال سربلندي یافت
خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (که در شدت و کثرت از سایر
متمردان آن دیار اشتہار دارند - و از رعیت تا سپاهی آنجا بے سلاح
نمی باشد - حتی کشادروز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده برقلبه بسته
فتیله روشن ساخته بشغل خویش می پردازد - و ازین در بلوازم رعیتی
مطلقا نمی پردازند - و دران هنگام در مقام بیوگانوں که استوار ترین
(۲) نسخه [ب] ملکوٹہ (۳) در [بعضی نسخه] اینجا (۴) نسخه

جها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده سوری بشورش انگیزی در آمدند و یکبارگی از ادای مراسم رعیتی سر باز زدند (۲) بهمعنائی تأیید ایزدی همت گماشته دفعه بر سر آن بد عاقبتان ترکناز نمود - غریب کارزاره فیما بین در پیوست - بهادر خان سپهر حمایت آهی بر سر کشیده بدیوار بست رسید - مقامیر پای که نیارده دست از جلالت و تهور برنداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آویختند و جمه غفیر بدستبرد پرولان سر باخته بقیة السیف در بفرار گذاشتند بهادر خان بتخریب آن مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین گونه فتحی (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ کس نشده بود) نقش خان ظفر قرین بر رفق دلخواه درست نشین گردید - و پس ازین در تعاقب راجه چهار سنگه بدیله در هردلی عبدالله خان فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعی جمیله بکار برد - چون آن مدبر از گداه و لانجی گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که پاشنه کوب او میرفت) چون کوفته داشت نیکنام عمومی خود را با معدره پیش فرستاد - که او را بخود مشغول سازد - چهار از مشاهده جراتش برگشته او را در میان گرفت - نیکنام بزخمهای منکر با هفت کس در میان افتاد - درین اثنا بهادر خان با اتفاق خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه پریشان روزگار را چون بنات النعش متفرق ساخت - و چون از عبدالله

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعنائی تأیید ایزدی •

خان فیروز جنگ در استیصال چنیت بدذیله مساهله و قهارن سرزد
 در سال سیزدهم بهادرخان بتیول داری اسلام آباد و قلع و قمع آن شقارت گوا
 رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بهادرشاه خاطر نشان
 کردند - که بتدیول کهنه را دوهیل کهنه کردن صلاح ملکبی نیست - زود
 معزول گردید - بعد ازان در مهم چکنا^(۲) و تسخیر سو^(۳) دان شجاعت
 و جلالت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان
 مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر
 میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - و در سال
 بیست و دوم بحکراسمت ملتان تعیین شد - و ازان رو (که فصل ربیع
 به جاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب او را در
 مطالبه مجری دهند - و در یساق بلخ بهراردی شاهزاده مراد بخش
 جوهر زدای آئینه همت و مردانگی گشت - چون شاهزاده بهای کتل
 طول (که سرحد قلمرو پادشاهی و ملک بدخشان است) رسید اصالح
 خان با بیلدادان سرکار پادشاهی و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا
 عالی مردان خان از بلوکات کابل جمع آورده بود) تعیین شد - که تا سوا بالا^(۴)
 مقدار یک کوه بارتفاع دوگز پادشاهی و سرازیر (که بدخشان ربه
 است) تا نیم کوه بعضی جا در و نیم کوه کمابیش برف از سراز
 برداشته باطراف بیندازند - و کوچه (که شتر با بار بگذرد) بسازند

(۲) یا چکنا باشد (۳) نسخه [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضی

نسخه] از ماوکات کابل .

و باقی را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون
 این کار از آنها متمشی نشد و بدین آن عبور متعذر بود بهادر خان
 باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیاده خود را ببردن آشتن برف
 و کشودن راه داداشت - لشکریان بهر دست افزار که یافتند برف را
 کفاده بدامن و دست بر کنار از راه میرو بختند - بجدکاری بهادر خان
 تا یک کوه (که برف بسیار بود) بعرض درگز راه پیدا شد - چون
 شاهزاده سایه وصول انداخت نذر محمد خان والی توران ببهانه
 سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده شرغان شتافت - بهادر
 خان حسب اشاره شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد
 قریب ده هزار سوار از یک و امان (که بر سر نذر محمد خان جمع
 شده بودند) بآمد آمد فوج پادشاهی از بیم نهیب و اسر با عیال و اموال
 راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوق قلیل آماده کارزار گشته
 بچهار گروهی شرغان بچنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که گاهی
 آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده
 در بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بآویز و ستیز جلو
 گردانیده باندخود رفت - و از آنجا روانه خراسان گردید - بهادر خان
 اگرچه بافروزی منصب سرفرازی یافت اما درین حال (که وقت
 تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان
 گرفتار میشد) آن خان شهادت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

سست همتی همراهان یا بمصلحتی دیگر کار بند نگشت - ذخیره
خاطر پادشاهی گردید *

چون شاهزاده مراد بخش دامغان اقامت آن ولایت نشده بے اجازت
صاحبقران ثانی عازم کابل گردید - سوبه داری باج و پاسداری آن الکا
بعهد بهادر خان با اتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس از آنکه
شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر
خان در هراتی در جنگ اوزبکیه (که از مور و صلخ افزون بودند)
کارنامه های مردانگی و بهادری بر ساخت - در هنگام مراجعت از آن
مرزبوم چند داری اردو باهتمام او قرار گرفت - و در گذراندن اردو تعبیه های
بسیار کشید - چون بکئل تنگ شتر ^(۲) که دومغزی هندو کوه است
و نشیب دشوار دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام
شب تا در پاس روز دیگر می بارید - بصد محضت بقیه اردو و لشکر
از آن گریوه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز
استاده ماند - هزاره تنگ چشم فراخ آرز بآرزوی (بودن مال بیش
از بیش بر مردم اردو هجوم می نمودند - و خان مذکور بتأیید اقبال
دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرای
ناکامی میگردانید - چون مابین کئل هندو کوه رسید یک روز توقف
نموده همگی پس ماندگان را پیش راهی ساخت - و بعد از آن خود
گذشت - از دشواری راه و شوریدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور
(۲) نسخه [ج] تنگ شتر - و در [بعضی نسخه اکبرنامه] تنگ شیرو

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دراب هلاک گردید
 اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد
 در القدر خان (که حفاظت خزانه پادشاهی بعده اش بود) بنا بر
 سقط شدن بار بود از برجها مانده - بهادر خان شتران خود و از هر که
 باقی مانده بود اسباب آنها بر تافته خزانه بار نمود - و تقمه بر اسپان
 و شتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زن و خورد نموده بعد
 از شاهزاده بفاصله چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق قندهاری شایسته نمایان بتقدیم
 رسید لیکن باظهار برخه خاطر نشان اعلی حضرت شد که در تعاقب
 نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبه اوزبک اغماض عین
 نموده - لاجرم با این همه ارتکاب مخون و مشاق بتغیر سرکار کالپی
 و قانچ از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض سیلک
 دریبه مطالبه سرکار بخالصه شریفه ضبط نموده ادرا آزرده دل ساختند
 و در سال بیستم و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهی شاهزاده
 محمد اوزبک زیب بهادر تعیین شده در محاصره آن حصار استوار
 (۲)
 (در بروی دروازه مالوری مورچال قائم نموده نوزدهم رجب سنه ۱۰۵۹)
 هزار و پنجاه و نه هجری بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگی
 برآمد - شاهزاده و جماعه الملکی سعدالله خان از نابینان او (که دو هزار
 سوار بودند) هو کدام را (که شایسته بندگی درگاه داشتند) بمنصب

و علوفه در خور مقرر نموده جمع را خود ها نگاهداشتند - و باقی را دیگر امرا - اعلی حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاره پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصب سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال به پسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهی جانفشانیها و در لنگخواهیها بتقدیم رسانید که غباری (که از کج رویهای پدر بخاطر اعلی حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجا پوریه نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره اش نمایان بود - یکی از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیری در محاصره واکنیریه مصدور گردیده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائی در خطاب سرمایه افتخار اندوخته *

* پر دل خان *

(۴) پیرا نام پسر دلاور خان بونج است - که از قدیمان و بابریان سابق بقران ثانی سنه - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص وافی و وفای صافی بدوام خدمت و نیکو پرستاری در دل شاهزاده ستوده سیر جا کرده در جرگه معدودے (که از سایر ملازمان شاهي بمزیت قرب و اعتبار سر امتیاز می افراختند) داخل بودند - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاره در هزار و پانصد سوار فرق مباحثات

برافراخته بغوجدارى ميوات دستوري يافت - و پستر جونپور
در تيول او مقرر گرديد - سال چهارم با پسر خود بيدرا از جونپور آمده
در خطه برهان دور بتقيل آستان خلافت چهره تفاخر برافروخت
و چون دران هنگام مساکر فيروزي در استيصال نظام شاهيه و تسخير
آن مملکت تعيين بود ضميمه آن لشکر منصور گرديد - و خودش
باضافه سواران منصب بقدر ذات مورد عذايت گشته پسرش نيز
از اصل و اضافه بمنصب هزاري و خطاب پردل خان سرباندي يافت
اما فاک دير مهرزودگسل نگذاشت که چنده در فراخداي ثروت
(۲) و درست کامي گام کشاده زده گوی کامراني فرا برد - در همين سال
رخت زندگاني ته کرد *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسي (که سلاطين اين سلسله را
مصرف احوال خانه زانان ديرين خدمت مي باشد) باضافه
متواتر در سال دهم بمنصب در هزاري در هزار سوار و تهاندهاري
بنگش پائين از تغير راجه جگت سنگه عز افتخار اندوخت - و در
سال هفدهم بحراست قلعه بست از انتقال عززالله خان رخصت
يافت - و در سال بيستم باضافه هزار سوار بر جمعيتش افزودند
چون شاه عباس ثاني داراي ايران تسخير قندهار پيشنهادهست
ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (که هنگام
تفويض علي مردان خان اين ولايت را باوليای سلطنت والا منزلت

بقاعه دارى بسبت مي پرداخت - و قايم خان آن حصار را بگلبد
و استيلا از گرفته امان داده بود - و (خصمت ايران نموده) بکشايش
قلعه مذکور نامزد گردانيد - محراب خان حصار نو را (که به حکم
اعلى حضرت متصل قلعه تدعيم بنا شده) از غايت استحکام کشايش پذير
نيافت - کشودن حصن کهنه آسان ديده بتقسيم مورچال پرداخت
پر دل خان در محاذي آن جابجا از خويشان بنگهباني آن گذاشته
خود از همه جا آگاه مي بود - و بضرب توپ و تفنگ آتش در خرمن
حيات مخالف مي افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز
نيوران قتال اشتغال داشت - از هر دو جانب لخته و مقتول و برخه
مجرع ميگشتند - چنانچه از تابينان خان مذکور (که همگي ششصد
سوار بود) سصد کس و از قزلباش اضعاف آن (هگرای دار فدا شدند
آخر الامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري
پردل خان دلان بهادري گشته بدل بستگي زندگاني مستعار عهد
و پيمان گرفته محراب خان را ديد - و آن نا انصاف و صمت نقص
عهد بر خود پسندیده از جماعه سصد کس (که با او مانده بودند)
چندى را (که بسپردن يراق ايستادگي نموده دست بحربه کردند)
بقتل رسانيد - و او را با بقيه مردم و عيال مقتيد گردانیده نزد شاه
بقندهار آورد - و شاه او را بهمرأه خود بايران ديار برد - اگرچه احوال
پردل خان بعد رفتن ايران و مآل حالش (که بکجا انجايد) معلوم

نیست اما دم نقد از شومساری و خجالت اقوان و همهران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه و راست - اگر بهندوستان می آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینۀ او هدف سهام مطاعن گشته از درجۀ اعتبار و روزگار ساقط می گردید *

• باقی خان چیلد قلماق •

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهی بود - بیادری طالع مسعود نیکو پرستاری و حسن خدمتگاری او دلنشین اعلیٰ حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدی پانصد سوار سرمایۀ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهی بر وجنات احوالش تافته بود در سال دهم باضافۀ هزار سوار ذات هزار سوار بمنصب دو هزار سوار و مرحمت علم و اسب و فیل اختصاص یافته بفوجداری (۲) چهار (که برگزیده ایست از مضافات اندوچیه در بنیدیل کهند) (۳) چهرۀ عزت برافروخت - چون این مملکت از دست چهار سگه منزع گشته مضرب خیام پادشاهی گردید آن برگزیده (که نهصد قریه بحاصل هشت لک روپیۀ داشت - و بغزامت فضا و فراوانی از هزار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته باسلام آباد موسوم گردید - درین ولا باقی خان بفوجداری آنجا مامور گشت - و خان مذکور در برانداختن

(۲) نسخۀ [ج] جفره (۳) نسخۀ [ج] سرعزت برافراخت (۴)

نسخۀ [ج] تعین گشته •

(۲) مفسدان آن دیار مصدر ترددات شد - چون چنیت بغدادیله نوکر راجه
 چهار سنگه پس از نیست و نابود شدن او پرتیراج پسرش را
 دست مایه فساد ساخته مواضع اوندچه و جهانسی را در معرض
 (۳)
 ناخت و تاراج آردده سر بشورش بوداشت عبدالله خان فیروز جنگ
 جاگیر داری اسلام آباد و استیصال آن شقارت بذیان تعیین گشت
 و چون بدانجا رسید خواست باقی خان (که سابق در مالش
 آن تباہ سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بنژد - خان مذکور
 از کار طلبی متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصواب
 میسرانم - فیروز جنگ از تن آسانی خود نشناخته بوی باز گذاشت
 باقی خان در سال سیزدهم برسم ایغار غافل بر سر مخاذیل ریخته
 هنگام زن و خورد گرم ساخت - چنیت دست و پای زده جان
 (۴)
 بسلامت بدر برد - و پرتیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم
 بداروغی غسل خانه سرمایه مباحات انداخت - و پستر بکراست
 قاعه مستقر الخلافه اکبر آباد فرق افتخار برافراخت - و در آن
 سال بیست و هفتم در قبول خود باری متعلق صوبه اگره رخت
 هستی بر بست - محاکات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش
 سردار خان و باقی خان در عهد عالمگیری از ناموران روزگار بودند
 احوال هر یک بقلم آمده - گویند باقی بیگ در آغاز حال بکواتالی
 (۲) در [بعضی نسخه] چنت یا چنیت باشد (۳) نسخه [ج] اوندجه
 (۴) نسخه [ب] چنت منگه دست و پای زده •

(مآثر الاسوار) [۴۲۹] (باب البدء)

دار السلطنت لاهور [که در آن هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان
تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدی (۲) که
نوکتر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا می پرداخت
مامور شد - و چون بابای مذکور بمشارالیه وقعی نمی نهاد
و اعتباری نداشت در نگین خود کفده بود - کار بعنایت است
و باقی بهانه *

* پرتهمراج راتهور *

از رالا شاه بیان فرندوس آشیانی ست - در ایام فتوات بحاضر باشی
پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سرور آرائی
آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه
امتیاز اندوخت - سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن تربیتی بتعاقب
خانجهان لودی (که از اکبر آباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از
کار طلبی انتظار دیگران نگرفته با چند سرناس (که درین باب سبق
جسته بودند) در حوالی دهولپور بار رسیده وقت زد و خورد برسم
راپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای
مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت
پادشاه از راه مرحمت او را بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب
در هزاره هشتصد سوار و عطای اسب و فیل بر نواخت - سال بیستم
باضافه دو صد سوار کامیاب شده همراهه خواجه ابوالحسن بتسخیر

(۲) نسخه [ب] عنایت الله خان یزدی •

قلعه ناسک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داری دکن
بنام مهابت خان او در تعیناتیان صوبه مذکور قرار یافته از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و چهار اعتبار برافروخت
و در ایام محاصره قلعه دولت آباد جرأت‌های نمایان بظهور آورد
روز سه سوار از فوج اهل دکن (که کاسه سرش بمغز پندار آگنده بود)
اورا بمبارت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او باتمام رسانید - سال هفتم باضافه
یکصد سوار نامیه بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه (ایالت
دولت بصوب دکن افراشت او همراهِ خان زمان صوبه دار بالاگهات
در نواحی دولتیاد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراهِ خان مذکور
به تنبیه ساهو بهوساه و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
مهم هم مصدر قردادان نمایان گردیده سال دهم باضافه یکصد سوار
شان کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر و کلاهی
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او
بحراست قلعه دولت آباد سرمباهات برافراشت - و سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار (جمله اعتلا پیامود
سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقی خان بحراست
قلعه آن بهردازد - سال بیستم در ایام (که دارالسلطنه لاهور مضرب
خیام خسروانی بود) او برطبق حکم یک کرد (روپیه از خزانه اکبرآباد
پرداشته بحضور برد - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعد از آن خاعت و اسب
 با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنججاه لک زریده (که
 همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعیین گردیده پیشتر راهی شد
 سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بگومک علمی مردان
 خان امیرالامراء بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم
 در رکاب پادشاهزاده محمد اوردنگ زیب بهادر بصوب قندهار
 شتافت - و از آنجا همراه رستم خان بمقابله فوج قزلباش دامن همت
 بر کمزرن - و سال بیست و پنجم نوبت دوم پادشاهزاده مذکور بهم
 مسطور راهی گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه
 بمساق مرتوم پای جلالت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم
 خان بمسخر قلعه بست رفت - سال سیّم نزد شاهزاده محمد
 اوردنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق
 سنه (۱۰۹۶) مزار و شصت و شش هجری رخت هستی بنیستی سرا
 برد - رام سنگه برادرش و کیدرئی سنگه پسرش بمنصب قلیل
 سرفرازی داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والی بلخ است - چون نبذند از
 احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در فتن عبدالرحمن
 سلطان بزبان خامه رفته گذارش لخته از احوال نیاکانش درینجا

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانش امام قلی خان پسران دین محمد خان
 مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یارمحمد خان اند - که
 عم زاده حاجم خان والی اورکنج دارالملک خوارزم بود - یارمحمد
 خان پس از گرفتن طایفه اردس ولایت شیرخان را از آبایش بغلبه
 و استیلا بے سامان و سرانجام برآمد - یا بصیب سلوک ناهنجار
 که از حاجم خان دین - بای التقدیر چون بهار الزهر آمد سکندر خان
 پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجاوت و قابلیت دانسته
 صبیحة خود را (که همشیره حقیقه عبد الله خان بود) در حباله نکاح او
 درآورد - و ثمره این پیوند زون بعالم شهون پیوسته بجانی خان موسوم
 گردید - از پنج پسر بعمره وجود آمد - دین محمد خان که از همه
 کلان بود - و باقی محمد خان - و ولی محمد خان - و پاینده محمد
 سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در خون
 و قایق و سایر ولایت قهستان می گذرانیدند - الیم سلطان همانجا
 درگذشت - هنگامی (که میان عبد الله خان و پسرش عبدالمومن خان
 وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظه حقوق تربیت
 عبد الله خان اطاعت عبدالمومن خان نمی نمودند - چون ثوبت ایالت
 توران بدو رسید هرکس را از خویشان و اقربا (که مظنه رشد و شایستگی
 امور دنیا داشت) از پا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

(۲) در [بعضی نسخه] الیم سلطان (۳) نسخه [ب] خانی سلطان (۴)

نسخه [ج] اروس (۵) نسخه [ج] و ثمره این پیوند بعالم شهون

با یار محمد خان نیز بی درشی سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جانی
 خان را گرفته محبوس ساخت - این برادران در خراسان طبل مخالفت
 زده سر خود سری برافراختند - قضا را عبدالمومن خان در سنه (۱۰۰۶)
 هزار دشت با لشکر عظیم بازاده یورش خراسان از بخارا روانه بلخ
 گردیده شیع بتیگر یکی از اوزبکیه (که از کمین تعزیت ^(۲) دل شکستگان
 کشاد یافته بود) نیستی گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را
 غنیمت شگرف شمرده کلاه شادمانی بوتارک اقبال نهاد - و از جائی
 که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولی محمد خان را
 بریاست مرو تعیین کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم در نموده
 هر سره سردار و هر دره در باره گشته بود ناچار اوزبکیه
 خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت
 انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد
 اخراج از باخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش آشپانی در یافته مورد
 عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندی بزیارت حرمین شریفین
 رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فاک این قوطیه دولت
 بر انگیزت - و هنوز دین محمد خان گامی چند بخواهش نرفته بود که
 شاه عباس صفوی (که در کمین انتزاع ملک مورد وثی خود بود) بقصد
 پیکار لشکره ترتیب داده بهرات آمد - برخه خیر اندیشان دور بین
 بار گفتند - که بر سر خراسان (که الکای صد ساله قزلباش است

(۲) در [بعضی نسخه] فریب دل شکستگان •

و یازده آن بتصرف ما در آمده) تلاش نمودن از عقل در است - صواب
 آنکه با پادشاه قزلباش اظهار دوستی نموده مهمات ترکستان را (که
 ارث قدیم است - و از شایسته سریر آرائی خالی است) انتظام دهیم
 و بعد از ضبط آن ولایت اگر از (ری اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان
 پرد ازیم مضایقه ندارند - دین محمد خان بتحریرک جو ازان پرخاش جو
 (که لذت حکومت آندبار از مذاق ایشان بیرون نمیروفت) و ازین (۲)
 (که در ایام حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان با بعضی
 از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل
 و آسان انگاشت - در رباط بریان حوائی بل سالار (۴) که چهار فرسخی
 هرات است) ثلاثی فریقین دست داد - نبرده عظیم در گرفت
 شکست بر او زیک افتاد - نزدیک پنج و شش هزار کس از بهادران
 لشکر او کشته شده رو بهزیمت گذاشت - چون بیمار چاق رسید بسبب
 جراحات ضعف مستولی شد - رفقاییش در گوشه بجهت استراحت
 فرود آوردند - کادش درانجا سپری گشت - و بقول جمعی بیکی از احشام
 سپاه خیمه نشین پناه برد - آن جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند
 و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پاینده محمد
 سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیگ خان صوبه دار آنجا اودا
 مقید ساخته نزد عرش آشیانی فرستاد - اودا بحسن بیگ شیخ عمری

(۲) نسخه [ب] نرفت (۳) یا رباط پرنان باشد (۴) نسخه [ج]

پل سالار (۵) در [بعضی نسخه] سیاه •

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیچ خان موبه دار پنجاب (سانین) و بعد از یک سال در لاهور جهان فانی را پدرود نمود - و ولی محمد خان بی آنکه از حال برادر کلان دین محمد خان آگهی یابد از معرکه با سی چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامه [که از اقرباى عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناری درویش (که همواره در کوکنار خانها بفقر و نامرادی بسر می برد) پنداشته بقطع رشته حیاتش نپرداخته بود - و بعد از بر مسند خانی توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق مادرء الذهر را از پادشاه ذی شوکت خالی یافته لشکرکشی نمود و در محاربه او از باقی محمد خان آثار جلالت و پروری بسیار بظهور آمد پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتی زمام ایالت سمرقند در قبضه اقتدارش نهاد - باقی محمد خان پس از چندى که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بملقب خانى خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند برآمد - پیر محمد خان ازین خبر موحش به آرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقی محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتنی درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید -
(۲)
وغیر نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابراب جدال و قتال مفتوح

گردانید - تا روزی یاقی محمد خان خود از حصار برآمده بر قول
 پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گیریز زخمی
 گرفتار گشته همان ساعت با صربیاقی محمد خان بقتل رسید - باقی
 محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانبانی
 جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگی بلخ و بدخشان را نیز
 بجوزگ تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار
 بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران
 پیش گرفت - باقی محمد خان مقدم اردا باعزاز و اکرام تلقی نموده
 بر مسند خانی نشاند - و سکه و خطبه بغام او کرد - و چون بعد
 دو سال در یافت [که جدش پتریمت پسران خود عباس سلطان
 و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جانی خان اند)
 سرگرم اسمت] دست اقتدارش از حکم رانی کوتاه ساخته پدر خود
 جانی خان را بجای او گرفت - و بعد از آن (که یار محمد خان
 و جانی خان رخت هستی ازین سپنجی سرا بر بستند) باقی محمد خان
 سکه و خطبه خود کرده پایه قدر و منزلت او با دج ثریا رسید
 و اعلام دولتش سر بقبه جوزا کشید - پس از آنکه در سنه (۱۰۱۴) هزار
 و چهارده روزه دار العقبی گردید فرمان فرمائی بولی محمد خان
 باز گشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف
 آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان
 خود امام قلی سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدت‌ها در اطاعت عم عالی‌قدر بسر بردند
 آخر الامر بمقتضای جوانی و باغوازی هم‌نشینان جاهل سر از انقیاد
 پیچیده پا بر جاده خلاف گذاشتند - و بسبب آمدن و شد ایالتی ایران
 عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام
 رسیدگی و تفتیش در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجه ده بیدی
 و محمد باقی قلمات (که از قبل ولی محمد خان حاکم سمرقند بود)
 و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او در آنجا می‌بود) - و از اوضاع
 فکوهیدگ ولی محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بغلام امام قلی
 خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد
 خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند
 رسد - ولی محمد خان بعد از آگاهی^(۲) برین معنی از بخارا لشکر
 فراهم آورده سر راه برینان گرفت - بعد تقارب چون امام قلی خان را
 طاقم مقاومت نبود وسائل هراسانگیزه حکایت‌های شکایت آمیز
در میان آوردن - ولی محمد خان نیز میخواست که کار بقتال و جدال
ناانجامد - ناگاه از قضای فلکی شب دو سه خوک از نیزار بیرون
آمده در اردوی ولی محمد خان درآمدند - مردم فریاد زنان
از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلۀ عظیم برخاست
که امام قلی خان شب خون آورد - مردم در سرا پرده ولی محمد
خان جمع شدند - املا اثری از (که نران وقت بسبب بد مظنکی

از مردم خویش با چندان از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بگذار
 کشیده بودن نیافتدن - جوق جوق باین در برادر پیوستند - و برخی
 برآنند که این اراجیف ناشی از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان
 عمده او (که از کور نمکی و زهرستنی چشم کوتاه بین از حقوق ولی نعمت
 پوشیده روز ناکامی صاحب را هنگام کامیابی می پذیرا شدند) آوازه
 شب خون انداخته بے محابا روی امید بمخالف آوردند - باین احوال
 ولی محمد خان چندان نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان
 ببخارا رفت - در آنجا هم روی بودن در خود ندیده بذاکامی تمام
 روانه ایران گشت *

امام قلی خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت
 و بمسند خانی برآمد - و باخ و بدخشان را به نذر محمد خان
 ارزانی داشت - و آری خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله
 خان را (که نخست در حبالة عبد المومن خان بود - و بعد از در
 تصرف ایشم خان قزاق - و پس ازان در ازدراج پیر محمد خان - و ~~و~~
 پس در عقد نکاح باقی محمد خان - سپس مذکوره ولی محمد خان
 و در اوزبکیه به نیکو روی و بیم قدم اشتهار داشت - و ولی محمد
 خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیا او را در قلعه چار جو که بر کنار
 جیخون است گذاشته بود) طلبیده اراده هم محبتی نمود - چون
 او (اضی نمی شد دست بدامن قاضی و مفتی زده حیاء و چاره
 میجوست - هیچ کس اقدام ننمود - مگر قاضیئے دنیا پرست دین بدان

داده فتوی داد - که چون ولی محمد خان شعار رفقه اختیار نموده از دایره مسلمانی بیرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک تا پوهیزگار (زوجه غیر مطلقه عم زنده را بنکاحی) که در هیچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولی محمد خان (که باصفهان رسیده) شاه عباس ماضی استقبالی نموده با آنکه او از نادانی بر سر اسب ملاقات نمود شاه کوچک دلی و گرم اختلاطی بسیار کرده مراسم مهمان نوازی از دست داد *
 ۱-۲۰
 * ع * گفت آمده پادشاه توران *

تاریخ این واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش می افزود ولی محمد خان منقبض بوده نمی کشود - پس از چندی (که مجلس سرور و محبت باخر انجامید - و تدابیر جهانداري بمیان آمد) شاه گفت که امسال (رمی بر سر تبریز آمده - دفع آن لازم است - سال آینده خود مرافقت نموده جناب خانی را بر مسند مرور دئی مستقل میکنم - خان گفت - که اجمال و دیر بر نمی تابد - هنوز مقدمات امام قلی خان استکساکه نگرفته - و کوه قزلباش موجب توحش اوزبکیه خواهد شد - اتفاقاً دران هنگام خطوط سران اوزبکیه (که از شومی نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیمانی از گذشته و خدمتگاری و جاسپاری در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسیده بمعارفت بعضی از امرا

(که از کردار خود ندانست کشیده در مقام تلاقی بودند) بخارا را
 بے جنگ بدست آورد - امام قلی خان از بخارا فرار نموده یقرشی
 آمد - و آی خانم را در اینجا گذاشته بسمرقند رفت - و آی محمد خان
 از غرور کامیابی بفرمان طبع عجز در مقام کینه توزی و انتقام کشی^(۲)
 در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد برگرفته اهل
 خلاف و نفاق کرده رو بمتعاقب برادر زانها آورد - بدور سرخس سمرقند
 تلاقی فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده
 خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عاز فرار بخود نتوانست
 قرار داد - با همگی دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امام قلی
 خان زده زخمی در میدان افتاد - او را برداشته پیش امام قلی خان
 آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان دم ازین عالم بهال دیگر فرستاد
 و سلطنت توران بے شریک و سهم بر امام قلی خان قرار گرفت
 و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس
 از سی و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک
 هجری نابینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد
 خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش نهاد
 همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبه از حسن سلوک او راضی بودند
 که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است
 باوجود نابینائی بسلطنت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلی خان

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل (رضی بود ناچار اورا بسمرتقد در آردن خطبه بذاش بخواندند - نذر محمد خان اورا (که میخواست از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش بود) (خصمت همراهی نداده اند وخته او را بالتام بتصرف در آردن امام قلی خان باززدگی تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائی و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب بانزده کس از ارزنگ و غلام ره نوردی اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثانی و مشاهده مهمان نوازی او بطواف کعبه معظمه مشرف گشت - و بمدینه منوره رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلاى نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر درمش بتفصیل بریان تلم داده اکنون برسر مقصود می شتابد - که چون شاهزاده مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بهوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبکان قلی سلطان با برخی از اکابر و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزی اثر شدند - شاهزاده اصالت خان میربخشی را بآوردن آنها فرستاد - و امیر الامرا علی مردان خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

(۲) در [اکثر نسخه] بازادگی تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴)

بنسیر نمودہ بر سوزنی دست راست مسند نشانہ - و انواع مہربانی
و مرحمت بکار بردہ مرخص ساخت - کہ رفتہ در استمالیت آن خان
عالی شان کوشند - کہ ہرگونہ امدادے و اعافتے (کہ در مالش و تنبیہ
ناحق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد) از قوت بفعل می آیند - و تا
بندوبست آن عالی قدر موکب ظفر طراز پای آرام در دامن استراحت
نہ پچیدہ بہ نیروی کار گذاری کوتاہی نخواہد رفت *

چون درایت نذر محمد خان بسر آمدہ بود توہم بیجا بخود
راہ دادہ ترتیب خیافت شاہزادہ شہرت دادہ بہاغ مراد شائفت
و قدرے جہوار و اشرافی ہمراہ برداشتہ با دو پسر سبک خان قای و قذلق
ساجان راہ قرار سرکرد - و چون این خبر پیداشاہزادہ رسید بہادر خان
روہاء و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرمودہ خود بہ بند وبست
آن مملکت^(۴) و ضبط اموال آن خان گریز پا پرداخت - ہمگی درازدہ لک
روپیہ از مرصع آلات و غیرہ و دو ہزار و پانصد اسب مادیان بسرکار
پادشاہی درآمد - ہرچند قدر انداختہ او (کہ خود در صندوقا نہادہ -
تفصیل آنرا بخط خود برگذشتہ نوشتہ درانجا میگذاشت - و مقابلہ
آنرا ہمہ وقت با خود نگاہ میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن
از زبانی متصدیان مہمات او مجملا بوضوح پیوست کہ فراہم آوردہ
از نقد و جہش ہفتاد لک روپیہ بود - کہ ہیچ یک از اسلافش را
میسر نگشتہ - در هنگامہ اوزبک و المان وقت فرار و گریز قایلہ

بکرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) از روی نقل دفاتر ایشان بیه جهت (مخصوص مال وجوهات و سایر جهات ^(۲)) و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوٰۃ (قریب بیک کرور و بیست لک خانی رایج آن ولایت است - ^(۳) که سی لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلی خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجملة در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهانی در بلده بلخ خطبه بنام صاحبقران ثانی بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده در ارک بلخ نزد عیال او بودند) با ازواج و بذات خان مذکور نظر بند گشته روانه حضور شدند - چون بحوالی کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان پذیره شده بملازم پادشاهی رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنجزاری هزار سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدر شناسی پادشاه زمان بر فاء حال و خاطر آسوده ^(۴) میگذرانید - و چون نذر محمد خان بار دیگر بولایت موردی متمکن گردید بر حسب طلب او متعلقانش در سال

(۲) در [بعضی نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) فسخه [ج] آن ولایت که سی لک روپیه (۴) فسخه [ب] خاطر آسودگی می گذرانید *

بیست و سیوم روانه بلغ شدند - بهرام سلطان دل از قناعات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضی بر رفتن ثوران دیار نشد و تا زمان عالمگیری در خور حال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگی را باختتام رسانید *

• بهادر خان باقی بیگ *

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کاردایی و نیکو خدمتی چا در خاطر شاهزاده نمود - و بانزویی اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقران و همسران در گذرانید بهزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی سرافرازی یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبه آله آباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداری اندر خله بهخواست صوبه گجرات بعنوان نیابت شاهزاده بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و خطاب غیرت خان^(۲) تحصیل نامیدی نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم او را از داخلی شاهزاده برآردن در سلک بندهای پادشاهی منساک گردانیده بمنصب سه هزار و در هزار سوار و ارسال علم پایه اعتبار برانزدند هنگامی (که شاهزاده مهم قندهار بعد از خود گرفت - و صاحب سونگین دارالملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تقویض

یافت (بندوبست آن ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامی یافت - و در صوبه داری کابل با لشکر تعیناتی صوبه بدو رنبر و نخر رفته افغانه آن سرزمین را (که از روی ترمه ادای مال واجب نمی نمودند) مالش داده همه را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظام کابل از صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سییم حکومت کابل برسم امالت برستم خان فیروز جنگه اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیزل شاهزاده بود) بهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشتم قریب باختتام زمان سریر آرائی فردوس آشیانی پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه داری بهار نامزد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابله شجاع تعیین گشته بود) دستوری یافت - اگرچه اقبالیقی و کارگذاری بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اقبالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پلّه تعائب امیرخان نموده باستماع فوج کشی خالد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکون و از آلد آباد گذشته در نواحی موضع کره شکست پدر سامعه کاه

و جان خراش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت مبرز را
 راجه و دلیر خان از کهنه عملگی از مرافقت او پهلو تهی کردند - ناچار
 خواست که دهلی رویه رفته بهر نوع که باشد خون را به پدر رساند
 بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معارفت
 آله آباد تافت - و در اینجا نیز از سراسیمگی و وحشت زندگی اقامت
 ندموده رواند کار خانجات و برخه از پردگیان خویش در قلعه آله آباد
 گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طی مراحل می نمود
 و گاهی بناگاه می میزد - و در هر منزل جمعی جدا شده می رفتند
 و هر روز ملک جمعیتش از هم می داشتید - تا آنکه از لکهنو برگزیده
 به ندینه (۲) رسید - و چون در هرگز (که قصد گذشتن از دریای گنگ
 میکرد) قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف
 میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شد
 بقصد این که در برابر هردار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت
 مرزبان سری نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مراد آباد
 گذشته بسرزمین چاندی (که مکانی هردار و متصل سرحد ولایت
 سری نگر است) رسیده شخصی را باستعانت و استمداد نزد مرزبان
 مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج
 عالمگیری بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل
 بر فرار نهاد - و کوه سری نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

(مآثر الامراء) [۴۷] (باب الباء)

بدان کوهستان در شده بهار مغربی سری نگر رسید مرزبان آنجا ملاقی شده گفت - ولایت ما جای مختصریست - گنجایش این همه مردم ندارند - و راه عبور فیل و اسب نیست - اگر میل بودن اینجا دارند ^(۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسری نگر در آیدند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آلہ آباد بیمار شده کوفت میماند داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته می الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزی و وفات کیشی نمیخواستند را ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقایض ارواح سپرد *

* پادشاه قلی خان *

مشهور بتهور خان سپاهی نقش صاحب داعیه بود (با عنایت خان خوافی دیوان خالصه نسبت دامادی داشت - او هم خوانی بود چون سال بیست و دوم جلوس خلد مکان باهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که در همان ایام در گذشته بود) ساخت اجمیر بازول موکب عالم گیری مشرق انوار گردید هنگام معارفت بهدارالخانه خان مذکور بخدمت فرجدار علی اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس از آنکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالی در رکاب پادشاهی مصدور شورش و آشوب گردیده راه فرار سپردند بچونه پور سرطلعیان

برافراشتند راجسنگه نامی از نوکوان راجه جمعیت نامعدون فراهم
 آورده با تهورخان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعی در پیوست
 و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوتاه رسید - از کشته پشته
 نمودار گشت - آخر خان مشارالیه کوس نصرت باغداراز ساخته
 راجسنگه بانچه نامحصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب او
 در دلها جا کرد که راجپوتیه دستپرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند
 و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلده مبارک بقدم
 اشراق ازم پادشاهی مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دوزنجیر
 فیل بر نواخته مضطماندل و غیظه پرکرات تعلق رانا تعین فرمود
 و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون
 مازدل مضرب سرانفات خسروانی شد او بخطاب پادشاه قای خان
 درجه ناموری پیمود - پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر و مالش
 راجپوتیه رانهور بجانب سوخت و جیتان تعین گردید - چون عرصه
 زیست بر راجپوتیه شقاوت توانمان تنگ گردید و سراسر مالک آنها
 لکه کوب مساکر پادشی گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرکاه جز
 استیصال و سرنگونی آنها دست باسانی بر نمیدارد - بغریب کاری
 و گریز بازی در آمدند - نخست پشاه عالم بهادر (که در همان ایام
 باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب مفع جرائم توسل
 بسته هم تحریک بتقریب بغی نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد
 رفاقت گشتند *

گویند شاهزاده باشاره والد خویش نواب بانئی آن یاره در ایان
 کلپترة گور را نزد خود راه ندان - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع
 آورده همان سرکلافه را کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از
 نانچریگی و رولوف شباب و سلسله جذباتی احباب خانه خراب گول خورده
 کمر عصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهی
 یافته پیداشاه نوشت - که از کفار و اغوی شاهزاده غافل نباید بود
 خلد مکان آن را محمول بر حسد برادر ی و رشک همچشمی داشته
 چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامی و کشیده بود و از
 جانب محمد اکبر اصلا خلش در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که
 هذا بهتان عظیم * شما را خدای جل شانہ همیشه بر صراط مستقیم
 نگاه دارد - روزی چند نگذشت که گرد شکافته شد - و پیوستن
 راجه پوتیه بسرداری درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائی
 و عطای خطاب و اضافه منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهی
 [مثل پادشاه قلی خان (که در بیراه روی و بدگالی رهنما بود)
 بهمت زده خطاب امیرالامرائی و منصب هفت هزار ری گشته برخیزا
 (که مذاق پنداشت مثل محنتم خان و معمور خان) بزد برپا نهاد]
 یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد
 هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جتود
 منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در
 رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

همگی به هشتصد سوار (نمیرسید) اما در مآثر عالمگیری آورده که جمعیت بندگان حاضر از اهل خدمت و غیره زیاده برده هزار سوار نبود - ازین نازلۀ فاکهانی تشویش و تشنگی غریب بر اهل اردو در آرد همان زمان بمیر آتش جهت مورچال پیرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که بایامار خود را برساند - و مکرر بزبان خلافت بیان میگذاشت - بهادر وقت خوب یافته اسم - دیر چرا کرده - از اجهل در آمده در موضع دیوڑای سوانق اقبال نصب گردید - و چون شاه عالم پادۀ هزار سوار نزدیک رسید بنابر احتیاط و تقاضای وقت ردی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - چریده با دو پسر خویش ملازمت نماید - چون شازده هزار سوار بمحلا رسید به ترتیب فوج مسترشد شدند - درین وقت اکثری مثل کمال الدین خان پسر دایر خان و مجاهد خان برادر فیروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته (۲) بعسکر پادشاهی پیوستند - تا آنکه پانجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و درم هجری زیاده بر یک پاس شب گذشته بعرض رسید پادشاه قلی خان از لشکر اکبر ابر آورده بر در خاص و عام رسیده بلطف الله خان داروغۀ غسل خانه حکم شد که بے یراق بیارد - آن خون گرفته (که بظاهر اراده فاسدے هم مضمحل خاطرش بود) بر دیوڑهی غسل خانه رسیده در کشودن یراق مبالغه بسرحد لجاج رسانید لطف الله خان رفته عرض نمود - میگویند خانه زادم - هیچ گاه بے یراق

نیاید ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردد هراس
 بر غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامی زنجیر پای او شده
 همین که قدم از قفاتیهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو
 خاص و چپاها بزور ریختند - و بسکه چاق و زره زیر آن در بر داشت
 زخمها کم کارگر افتاد - یکی زخمی بدلقومش رسانید - فتنه دماغش
 خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگی نمود بعرض
 رسید که ظاهرا بسازش اکبر باران فاسد آمده - پادشاه بر آشفته
 شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیابند - با یراق بیاید - درین وقت
 یکی از یساولان یا خدمه^(۲) دسته بر سیفه آن اجل رسیده زده مانع شد
 او طمانچه بر رویش فرو کوفته برگشت - اتفاقا پایش به ظناب بند شده
 افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش
 بردند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن
 زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود
 اما خوفی خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که
 از کهن سالان کار شناس و دزان وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر
 فوج قرارایی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بخوش
 و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از باز گشت بر آستانه عالمگیری
 و ~~و~~ دیگر در آمدن پادشاه قلی خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت
 یا غیرت دامن گیرش شد - که در را کردن اسلحه پای جهالت

انشرود - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بقامله یک و نیم کوره از دولتخانه پادشاهی رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شب عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیرے انگیکشته فرمانے بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشی نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قرادلی بکار بردند اما بایستے آنها را هراول نمود - تا از هر دو طرف بر سر تیر می ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

(۲)
بالجماء شاه عالم بتعاقب تعیین شد - و جماعتے (که باکراه و اجبار در بیراه روی و بدسکالی هم پائی نموده بودند) هر یک در مکانے معین مقرر گشت - و قاضی خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امروده را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفه وقت مبر کرده بودند) بعد تخت کشیدن و شلاق مستوفی بقلعه^(۳) گذشته پتھلی فرستادند و هر چند پادشاه قلی خان بباغی مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادی بمروء مورد بغایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خانی سرافرازی یافته بهرامی همت خان بهادر تعیین محامره بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خلد منزل خطاب خانی یافته) در سال

(۲) در [بعضی نسخه] ب اکراه و اجبار (۳) نسخه [ب] گذشته بیهای

(۴) نسخه [ب] محمد خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلمه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسبار
داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیری بمنصب شایسته
سورازی یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه
(که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدار شکوه ملحق گردن)
تعیین گردید - و پستر خطاب خانیه یافته سال اول جلوس (که موب
سلطانی پس از هزینه یافتن شجاع بدایه مقابلۀ دارا شکوه
هزینه اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت
ملازمین اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاره
چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چانگام
بسعید او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد
نصد سوار درجه ترقی پیمود - آن مکان سرحدی است از متعلقات
زمیندار رخنگ که از قوم مگه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو
یافته بر سر تعلقات پادشاهی می آمدند - و باسر و نهب می پرداختند
بعد تسخیر داخل صوبۀ بنگاله گردیده - سال سی و ششم از تغیر
همت خان پسر خاندان بهادر کوکلتاش بصوبه داری الہ آباد
لوی بلند مرتبگی برافراشت - و پستر ناظم صوبۀ بہار شد - و سال
سی و هشتم مطابق سنہ (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنچ هجری از
منافع خانہ ہستی آستین برافشاند - گویند بسیار عالی دماغ بود

موسوی خان میرزا معز فطرت تخلص (که داماد شاه نواز خان مغوی بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبیعت) در ایام صوبه داری او دیوانی بهار ماه و گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ایوان حویلی ناظم هوضچه مختصر بود و آب جاری داشت میرزا بے اختیار دست دران کرده یک دو بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذکور ازین حرکت کبیده^(۲) شکایت او بحضور نوشت - و بهاس خاطر او میرزا از دیوانی آنجا معزول گردید *

* بهره مند خان *

میر بخشی عزیز الدین نام - پدرش میرزا بهرام چهارمین خلف صادق خان مشهور - که یزئذ یمین الدوله آصف خان بود - وقتی که او فوت کرد میرزا بهرام (که کم سال بود - و از برادران خردتر) بمنصب پانصدی صد سوار سرفرازی یافت - و بعد ازان هم چندان ترقی نکرد گاهی به داروغگی زرگرخانه والا و گاهی بخدمت بکارلی نامور گردیده بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار رسیده بود - هذگامی (که برادر کلانش عمده الملک جعفر خان بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت از نیز تعین آن صوبه شد - چون در سال سیم ازدواج سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با صبیئه او مقرر گشت از پئنه طلب حضور نموده جواهر و صرمع آلات و دیگر اشیا مجموع بقیامت یک لک و پنجاه هزار روپیہ اعلیٰ حضرت بطریق جهاز عنایت فرمود

پس ازان مكشوف البصر گشته مدتها در دار الخلافه منزوي بود
 در پسر داشت - عزيرالدين و شرف الدين - نخستين در سال دهم
 عالمگيري بخطاب بهره مذکور خان ناموري اندوخت - چون جوهر
 قابل داشت و رشادت و كارداني از ناصيه احوالش نمايان بود
 خدمات حضور را بآئين شايسته بتقديم رسانيد - كم خدمتي بود كه
 بتصديق آن مامور نگريد - از داروگي فيل خانه ببخشي گري
 احديان سرفرازي يافته آخته بيگي گشت - و در سال بيست و سيوم
 از تغير ملايت خان بمير آتشي چهره مباحات افروخت - و در
 همين سال دارالخير اجمير منزل گاه پادشاهي بود - و خان مذکور
 آن روز قلاب اناساگر^(۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سايه درختي
 نشسته بود - برق افتاد - خان بسته در حوض افتاد - چند ساعت
 بے خود مانده بهوش آمد - و در سال بيست و چهارم ميرترك شد
 بعد ازان از تغير لطف الله خان بداروگي غسل خانه اختصاص
 گرفت - و پس از آنكه موكب پادشاهي بدكن آمد و سواد احمدنگر
 مضرب خيام گرديد خان مذکور (كه با وصف متصدي گوي شايسته گي
 سرداري داشت) مكر بتاخت اشقيا دستوري يافت - چون در سال
 بيست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعي در گذشت
 بخشي الملك اشرف خان بموجب حكم رفته ادرا بحضور آورده
 بخلعت مان پرسی تسلي يافت - و بجملة الملك اسد خان نيز

بعلافت همشیره زادگی آن مرحوم نیمه آستین که در بدن بود عنایت شد
 و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح الله خان (که مرتقی مرتبه
 بخشی گری اول شده) ببخشی گری دوم سرمایه افندخار اندوخت
 و چون جمله الملك اسد خان بتسخیر قلعه خنجی دستوری یافته بود
 وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سی و ششم از انتقال
 روح الله خان مرحوم بمیر بخشی گری رایت مباحات افراخته بمذنب
 چهار هزار و دو هزار سوار امتیاز یافت - و پستتر بدرجه پنجم هزار و
 سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درین مدت مرارا به تعبیه غنیم
 شتافته در سال چهل و پنجم چون مردان گدھے (که دو کورهی
 کهتانون است) بخدمت سعي فتح الله خان بهادر مفتوح گشت
 و ظاهر آن مقر چهارونی پادشاهی گردید لشکر گران بسرکردگی خان
 بخشی الملك بتسخیر قلعه ناند گدھے (که بغام گدھے موسوم) و چندن
 و مندن (که بمفتاح و مفتوح چهره شهرت آراست) تعیین گشت
 و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزی
 چند بدست آورد - و در سال چهل و ششم بعد
 کشایش قلعه کهیلنه پنجم جمادی الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد
 و چهاردهم هجری برحمت حق پیوست - چون دختر جمله الماک
 امیر الامراء اسد خان در خانه اش بود بموجب یرایغ پادشاهزاده

(۲) نسخه [ج] چنچي - و در [بعضی نسخه] چنچي (۳) نسخه [ج]

اندک که بنام کز (۴) نسخه [ج] فذوح •

محمد کام بخش او را از ماتم برداشته به حضور آورد - و بانواع تفقد دل خسته از متسلي گشت - خان متوفی پسر نداشت - یک صبيّه اش بخانه محمد نقی خان ^(۲) بني مختار بود - که پسر او ست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمه داراب خان مرحوم مذکور شده و ديگر به بخانه مير خان پسر کلان امير خان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان از دواج واقع شده - در عهد خلد مکان هزاري شش صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنيابت آصف الدوله چنده صوبه دار لاهور شده پس ازان بقلعه دارجی کالنجر (که از قلاع نامی صوبه آله آباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امير بود با وقار و حیا صاحب تمکين و متانت مبارک محض و پاک طينت مذهب الاخلاق کریم الصفات خوش ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنئی بر يانش افتاده گویند چون در يساق دکن بمير بخشی گري و بدولت عظيم رسيد آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک ساله شاهجهان آباد بدهند لک زریه پيش کش مي کنم - هم نشينان گفتند که سير دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلأئق نمي آرد - گفت راست که اين دولت سترگ است - اما مرز اين همان وقت است که بشهر خود (دم و شهر بار خون باشم - بالاتر از اين نفس هوا پرست را هيچ خوشي نيست که در جائی (که بوضع سابق دیده اند) به چشم حال نگرند *

(۲) در [بعضی نسخه] نقی خان *

* باقی خان حیات بیگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم
 عالمگیری بخطاب حیات خانی سرفرازی یافت - و در سال بیست
 و هشتم بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم
 اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی غسل خانۀ شاهزادۀ محمد
 معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج
 پادشاه از جانب شاهزادۀ بدگمانان دلخواهی شده برجۀ التفتانی
 افزود و مشیران شاهي را (مثل مومن خان نجم ثانی داروغۀ توپخانه
 و ملتفت خان بخشی دوم - و بغدادی دیوان) اخراج فرمود با وصف
 این شاهزادۀ متنبه نگشته در محاصر حیدرآباد با ابوالحسن
 (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پیغام و نامه وا کرد - همگی سعیش
 آنکه این عقدہ بدست او انکلال پذیرد - و نزد پدر والا قدر مجرای
 قلعه کشائی بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن
 سعی را بر محاصل نکوهیدۀ فرود آردند مزاج پادشاه را منصرف
 ساختند - (روزی در خاوت از حیات خان ازین مقوله استفسار رفت
 هرچند او بمبالغه بے تقصیری شاهزادۀ را نمود موثر نه افتاد
 فرمودند بشاهزادۀ ابلاغ حکم نماید که شیخ نظام حیدرآبادی امشب
 ارادۀ شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روی لشکر بفرستند
 که بانسداد طریق جاسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآنطرف
 خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خیمۀ شما باشد - فردای آن

(که هیزدهم جمادی الآخر سال بیست و نهم جاوس بود) شاهزاده با محمد معزالدين و محمد عظیم بموجب حکم پدر بار آمد - در آن وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعی نشستن فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهر همد خان گفته شد در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب سلاح کرد - و گفت که چند روزی بلا تشویش بگذرانند - و بکیمی (که متصل ایستاده شده بود) آردند - گویند در وقت یراق گرفتن معزالدين اراده دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - ائانه و کوکبه دولت را متصدیان سوکار والا بیک چشمک زن بکبطه ضبط در آردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل سرا در آمد - و های های گویان دست بر هر دو زانورده میگفت - مکث چل ساله را بخاک برابر کردم - و پس ازین سانکه چون برادر کلان حیات خان سردار خان مورد نوازش پادشاهی بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موردی پدر باقی خان امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافه پانصدی بمذنب در هزاری فرق عزت برافراخته از تغییر کامگار خان به قلعه دارى اکبر آباد (که برصانک و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها خزائن و جواهر پادشاهی در آن مصون و محفوظ است بر جمیع امکنه هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

هر که بیشتر با کبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفی و رویه
 و عرفی و غریب نواز سواى طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقبول نه کرد)
 (۲) رویه و برایتی سیزده موجود بود) پیشکش نماید - و هر چند متبادر
 بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان
 تقدیر نامه شاهى را بنام نامى بهادر شاه معنون ساخته بودند
 هر آئینه معدنات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم
 (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طى میکرد)
 ازین خبر در اسپه تاخته خود را باگروه رسانید - باقی خان از تسایم
 قلعه سر باز زد باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده سورچال
 تعیین نمود - چاند گولاه^(۳) توپ بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید
 ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالت در آمده عرض داشت
 باقی خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - دران هنگام
 رایات بهادر شاهى مسافت بعید پیموده بدارالخلافت نزل نموده بود
 که ازین مژده تقویتها افزون - و بعجالت عجیل بمسئله اختلاف رسید
 باقی خان با مقالید قلعه و خزائن باستانبوس استسعاد یافته آداب
 تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عذایات خسروانه
 مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجاله چهار کرد (رویه از خزانه

(۲) نسخه [ب] عرفی و غریب نواز (۳) در [بعضی نسخه] و هر چند بذهنها

درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخه (۱) چاند گولاه بمسجد

بیگم هم رسید •

برآوردن بهر یک از شاهزادگان و نوئیذان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و اخذ باندوزن مکمل و برخی پدر و پسران و محتاجان داده در کردار رویه را بصرف در آوردن و خان مذکور را بدستور سابق در قلعه آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل و دیعت حیات سپرد - پسران و خوبشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ازلت است - پدرش میرزا محمد یار از متوسطان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را به منصب سه هزاره و خطاب ملائمت خان بر نواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان به ملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخششی گریه رساله (که بذا سلطان عالی تبار قرار یافته) رایست امتیاز برافراختن - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهده دیر طالبی (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفی شد - و در عهد جهاندار شاه بمسعی ذوالفقار خان بهدالی منصب و جایگزین سابق

سرماندي اندوخت - و در عصر محمد فرخ سیر حسین علي خان
 رابطه قدیم ملحوظ داشته بخشي گری فوج تعیناتی خود (که
 به تنبیه (اجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر کرده همراه گرفت
 پستور در سفر دکن هم همراهی حسین علي خان گزیده مطابق سنه
 (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری در جنگی (که با
 دارن خان پٹنی^(۲) متصل بلد براهان پور رو داد) نقد جان در باخت
 و در مکان ملک خود واقعه محاصره سنوار بلد مذکور مدفون گشت
 باشنا پرستی نام بر آرد - و توفیق کلمه الخیر بسیار داشت - پسر
 کلانش میرزا حیدر نام داشت - بدستگیری حسین علي خان بعد
 پدر بخدمت بخشي گری مذکور قرار یافت - و پس از سادات
 ترک روزگار نموده گوشه انزوا گزید - و پسر دومش (که بخطاب پدر
 مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرز اوراق او را دیده - از
 دو پسر (که باقی ماندند) بمنصب و جاگیر قلیل بسر می برند *

* بیان خان *

شیخ فاروقی سم - و چون فاروقیان خاندیس بافظ خانی زبانزد
 بمنصب در هزار و پانصدی رسیده تیول در ماک دکن داشت
 و بنوکری می پرداخت - وضع دریشانه داشت - مریدانش تایل
 بخارق مادت وی اند - با سید عبد الله خان قطب الملک آشنائی
 قدیم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه هجری^(۳)

(۲) نسخه [ب] پنی (۳) در [بعضی نسخه] بیست هجری *

امیر الامرا حسین علی خان از دکن باراد^(۲) دستگیر ساختن محمد فرخ سیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجری فوت نموده در حویلی خودش واقعه محله فاضل پوره بلده اورنگاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده موثقی گردیده بقلعه داری دیدر چهره عزت برافروخت مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در یار باشی ید طولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بیرون بلده حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملک سعادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسوی نیشاپوری است ابتدا بمنصب هزارری در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانسمانی داشت - و در ابتدای جاوس (که غلا رو دان) کردگرمی گنج نیز ضمیمه یافت] فیابت کردری گری بدر مفعول شد - پسر بفوجداری هندون بیانه مضاف صوبه اکبرآباد (که مکان روز طلب است)^(۳) سر بلند گردیده ببرانداختن

(۲) نسخه [ب] برهم زهن محمد فرخ میر (۳) در [بعضی نسخه] زور طلب *

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطایی برآورد - و باضافه
پانصدی مرتقی گشت - ^۱ چون نواح اکبرآباد مورد لشکر فردوس آرامگاه
شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان
بهادر در مشورت کشتن حسین علی خان شریک غالب بوده در شورش
سید غیرت خان ^(۲) باره و دیگر رفقای حسین علی خان همای
یا برجا و گوشهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه
بمنصب پنجهازای پنجهازار سوار و خطاب بهادری و عطای علم
و نقاره لوائ برتری افراشت - پستتر در جنگ فردوس آرامگاه
با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد
کشته شدن حسین علی خان بجزرگی برداشته بود) ^(۳) بسرداری میسر
قرار یافته و تمک زدن و خوردن قردادات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از
ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارای هفت هزار سوار
و خطاب برهان الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داری
مستقر الخلافه چهره عزت برافروخت - چون چوژامن جات (که از
پیش آوردنهای سادات باره بود) درین جنگ از دست بهادران فوج
پادشاهی مقتول گردید و پسران او گداهای موطن خود را استحکام
داده سرخودسری برداشتند نام برده بتادیسب آنها مامور شده
هرچند در قلع و قمع آنها دقیقه فرنگداشت اما چون آنها از تراکم
اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بنوزکی *

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه دارچی مزبور تغییر شده
 بداروغگی توپخانه حضور ضمیمه آن نظم صوبه اوده (که روز طلب
 صقری است) طبل شاد کامی نواخت - و دران صوبه از داشتن فوج بسیار
 و توپخانه فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نسقی^(۲) اد
 بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق
 سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه وارد
 هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابله او متوجه شد)
 از عقب مانده بود - بطی منازل طولانی خود را رسانید - چون اسباب^(۳)
 او و بهیر لشکر از عقب دوراه بود فوج ایران بدریافت این معنی
 دویده بر سر آنها ریختند - او بمجرد استماع این خبر بارصف ممانعت
 پادشاه و اهل کنکاش شتاب زدگی بکار برده با جمعی که حاضر بود
 به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میداشت
 طی کرد - پستر آنها بافتاق فوجهای دیگر برگشته زد و خورد
 برداختند - او زخمی شد - و حسب تقدیر فیل نقار محمد خان
 شیر جنگ برادرزاده برهان الملک مسحت بود - بر فیل برهان الملک
 دویده پیش انداخته در لشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسر نشد
 باین نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازی
 در آمده ضعف پادشاه خاطر نشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که
 مبلغ از دار الخلافه می دهانم - پس ازانکه فیما بین فردوس آرامگاه

(۲) نسخه [ب] خوش نصیبی^۱ او (۳) نسخه [ب] چون بار و بهیر لشکر

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق
طهماسب خان جلایر بشاهجهان آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلافه
شناخته برای شاه جا درون قلعه پادشاهی مقرر کرد - و نهم ذی الحجه
هرود پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذی الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱)
هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری نام برده بهمان زخمها بمالک فنا
شناخت - بالجملة امیر بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروردی
دوشادوش داشت - پسر ازو نماند - صبیغه او با ابوالنصور خان
منسوب بود - امراش جداگانه زینت ترتیم پذیرفته *

✽ حرف التاء ✽

✽ تردی ، بیگ خان ترکستانی ✽

بقدم بندگی و دوام خدمت جنت آشیانی اختصاص داشت
بعد فتح گجرات بحکومت چانپانیر مامور گشته - چون دیرزا عسکری
(که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیه
فساد راه آگوه پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندری گذشته
برسر چانپانیر آمد او با رصف رسانت و متانت قلعه و کثرت
و فرزندی سرانجام قلعه داری همت بای داده در ماند و بجنت آشیانی
پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مراقبت در اصل تهی مایه
جوهر اخلاص و فقد حسن عقیدت (که در عالم لازم پیشگی بهتر
ازین راس المال نشان نداده اند) بود - در ایام هرچ و مرج آنچه

حقیقت در زمان ننگ و نا شمارند بل سایر مردم در آئین نمک خوارگی
 بر خویش نه رساندند از غایت و تاحت و بے آزر می بخود گوارا
 نمود - چنانچه در زمره هنگام ده پیمائی ولایت دار مال دیو اسپ
 خاصه برای سوار می پادشاه نبود - چون از خواستند مضایقه نمود
 ندیم کوکه اسپه (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را
 بیشتر بر نشانند - و پس از وصول رایت همایونی با مرکب چون عسرت
 و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابه را (که بدولت پادشاهی
 بهم رسانده بود) با رجود طلب دریغ داشت - پادشاه با اتفاق رای
 پسران حاکم آنجا او را با جمعی دیگر (که تمول داشتند) گیراندند
 و معینا از انصاف دوستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخه
 بمساءدت برگرفته بملازمان در خور حال تقسیم یافت - و در حین توجه
 عراق قردی بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار
 جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هر کدام را بگمان مالدار می
 بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشتره را بشکنجه هلاک
 ساخت - و از قردی بیگ خان مبالغه خطیر برگرفت *

چون جذت آشیانی از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت
 و تشویر بآستان بوس رسیده بهمن مرتبه امارت فایز گشت - و در سنه
 (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الخ بیگ ولد میرزا
 سلطان او را بتیولدار می زمین داور بر نواخته بجهت انتظام آن حدود
 رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر قرداد عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۴۳)

نهمصد و شصت و سه هفتم ربیع الاول (که همایون پادشاه در دارالملك
دهلي در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین
آمد - و ازین عالم انتقال نمود *
* مصرع *

۹۴۲

* همایون پادشاه از بام افتاد *

(۲)
قالبخ است) تردی بیگ خان (که نقش امیرالامرائی بر لوحه خاطر
می نگاشت) خطبه بنام عرش آشیانی خوانده ادوات و اسباب
سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کاسران بدرگاه اکبری
(که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسبیل نمود - و باین
نیکو بندگی درجه استخسان یافته بمنصب پنجهازاری ممتاز شد
و باثفاق امرای دهلي بسرانجام آنولایت قیام نموده یاقین شایسته
بر سر حاجی خان (که از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نازول
سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب می کشود)
رفته آن الکا را از مستخاص ساخت - و تا میوات ~~بجانب~~
شتافته بسیاری از ارباب ثمر را مالقه بسزا داد - و مراجعت
نموده امنیت افزای دهلي گردید *

(۳)

درین اثنا همو بقال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا در قصبه
ریواری بصد خوازی در پس کوچها نمک می فروخت - و بحیله دري
(۴)

(۲) این تاریخ یک سال کم است (۳) نسخه [ج] هیجده و (۴) در

[بعضی نسخه] ریواری *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگویی مردم و شناس گشت)
 چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلی رسید وکیل و سپه سالار صاحب
 اختیار گشته بذیروی جرأت و زرباشی کارهای عظیم منمشی
 ساخت - اول بسنت رای خود را نامیده باز برآه بکرماجیت
 مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل
 می نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شایر مست دلیر
 داشت - و آنرا ناگزیر جنت آشیانی شنیده با پنجاه هزار سوار
 و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد خربزن بر سر دهل
 رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - و او بدید بیشتر امرا (که
 بذابر آشوب او از اطراف و نواحی نزد تردی بیگ خان فراهم
 آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهی باستحکام برج و باره
 قلعه باید پرداخت - تردی بیگ خان بدلدھی و همت افزایی همه را
 آماده پیکار ساخته در ذی الحجه سال مذکور عرصه نبرد آراست
 و ~~پادشاهی مردانه~~ فوج مخالف را برداشت - اکثر پی گریختند
 شافتند - و برخی بذهب و غارت پرداخته - تردی بیگ خان با جمعی
 معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشه برآمده بر سرش
 ریخت - افضل خان خواجه سلطان علی و اشرف خان میر منشی از
 بهمتی و ملا پیر محمد شرانی (که بیرام خانانی بودند - و شکست
 هنگامه سپه سالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردی بیگ
 خان زیستن بعار را بر فروشدن بذاموس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کاره چنان پیش رفته بر عکس شد - و در قصیده سهرورد
 یاردوی پادشاهی (که باستصال همورد هگرا بود) ملحق گشت - و چون
 بیروم خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه
 بود و او نیز خون را سده آرای پادشاهی قرار داده برانداختن
 بیروم خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه
 بود (درین وقت) که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده
 و ابدار یافته آمد (طرح دوستی انداخته بخانه خود طلبید - و او را
 در خرگاه گذاشته خود بهانه طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او
 کارش تمام ساختند *

* کسی را که دیدی تو در جنگ پشت *

* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیانی بصحرای سهرورد بشکار باشد مشغول بود
 چون مراجعت نمود بیروم خان گفته فرستاد - که باعث این ناپیری
 غیر از دولت خواهی امری دیگر نبوده - تردی بیگ خان ~~سهرورد~~
 جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصی و نفاق او معلوم
 همگان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
 مهمات کلی متممی نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمنده ام
 میدانستم که حضرت از عطف و ذاتی مجوز نمیشدند - عرش آشیانی
 بتقاضای وقت عذر خانانان پذیرفت - اما چون سردار عمده
 فدایی بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغدا نیز کینه

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتار خان خراسانی *

از امرای اکبری است - بمنصب هزاره رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتی در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم بانفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه دریافت) تعیین گردید - پس ازان مدت با بکراسان دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجری به نیستی سرا در شد *

* ترسون محمد خان *

خواهرزاده شاه محمد سیف الملوك است - که بولایت غریستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسب هجوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلده هرات قشلاق نموده فوجی تعیین فرمود که او را مستأصل ساخته آن آکا را مجددا بتسخیر در آوردند ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتیگان و امثال سرآمد گشت - چون عرش آشیانی با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عذران عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده) با دل فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنی ازین قسم میروید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب با امرای صادر شد

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتنی و ضعیف نالی گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان داندیشیده نطق نکشید - و بمعادرت رخصت نیافت - بیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهی یافته بعرض آشپزخانه دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضعی که باشد قریبی و غدری دران مطوی سم - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان (زانه فرمود - که او را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس دوستی هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختی در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجی محمد خان سیستانی همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدرد ناگور برگشتند - پس از آن ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایه امارت برتر افراخته بمناصب والای پنجهزاری بلند نامی یافت - زمانه حکومت بهر بنام او قرار گرفت و وقتی بایالت پتن گجرات تعیین گشت - در سال بیست و سیوم از آنجا اخیر شده در سال دیگر بفوجداری چونپور رخصت یافت و ملا محمد یزدی را (که از مشاهیر فضلاء آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخه تیولداران صوبه بنگ و بهار

سرتابی نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان
خون را با اتفاق امرای عقیدتمند بصوبه بهار رسانیده در مالش
بهادر خان بدخشی و عرب خان (که ازان کرده فلات یوزد بودند)
کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنگخودی از ناحق شناسی
بپرواه روی گزید ترسون محمد خان بهمراهی شهباز خان عرصه نبرد
آراست - چون سال بیستم و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله
و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد
خان نیز بهمراهی نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی
مردانگی بر کشان *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلی (که سرگروه
ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهی پیوستند] کوکلتاش
ترسون محمد خان را بجانب گهوزا گهاث بنگاه قاتشالان روانه نمود
تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد
خان بدو دست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت
تا آنکه موم خان عاصی - یارے شورش طلبان را فراهم آورده
از ولایت بهائی در (سید - و مملکت پادشاهی) را تا هفت کرده نانده
یغمانی ساخت - و جمعه را بتاراج حواشی تاجپور برگماشت - ترسون
محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنجو برهنه مونی همه
از پنده بآهنگ سزای بدستگاران راهی گشت - امرای بنگاله و ترسون

محمد خان بدر پیوسته هنگام کارزار با مخالف گرم ساختند - در
کمتر زمانه فیروزی چهره برافروخت - معصوم عامی باز بولایت
بهائی پناه برد - شهباز خان [باران آنکه عیسی مرزبان آن سرزمین
(که پیوسته بزبان حرف یک جهتی میباند)] اگر درینولا معصوم
خان را بپسپارن هوا فینه یک رنگی او پیدائی گیرد - درگرنه پاداش
نادرستی یا بکنارش گذارد] بدان روز و بوم رو آرد - چون ساحل
دریای گنگه نزد خضر پور (که این گذرگاه در آمد جای آندیار است)
معصوم گونید و آریزشها بمیان آمد سنارکانون بدست افتاد - و بکتراپور
(که بنگاه آن بومی است) بتاراج رفت - و باندک چپقلش معصوم
خان ثبات و شکیب بای داده نزدیک بود که دستگیر شود - دران
هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ فته بود) با فراوان لشکر و گزین
سامان در رسید - امرای پادشاهی برکنار برهم پتر (که بزرگ دریائے سمک
از ختا می آید) پای هممت افشردند - و قلعه اساس می نهادند
از هر در سو نبرد دریا و ها، بون گرمی پذیرفت - ترسون معصوم
خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتی در آید - و غنیم را
دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی سپر راهی (که بمخالف نزدیک
بود) گردید - معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه تیزدستی نمود
شهباز خان محب علی خان را با لخته دلاوران بکمال تعین در
و مسرعه را دراند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - بارزش

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گروهی از سردار جدا ساخته اند
آخر بغزادران کوشش همراهان (که سون مندی احتیاط و زیان زدگی
به پردائی گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائی بدست
آورد - اما ازین رد (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده
دارد و شتافت - درین اثنا فوج نمودار شد - سر رشته دور بینی
از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهمانی شد - قدمی چند
رفته بود که شورش غنیم عرصه ایمنی را غبار آما گردانید - هر چند
هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردر و کمک گام سرعت
برداشتند بهمان محکمه باید رفت) راضی نشد - و با دل همت قرین
رد بکارزار آورد - برخه سامان فبر گفت جدائی گردیدند - با آنکه
بیش از پانزده کس هدپائی نکردند عرصه نبرد را بشایستگی
بر آراست - و بسرنوشت آسمانی زخمی دستگیر شد - معصوم خان
از در درستی در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - از از
اخلاص سرشتی بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند
جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن افسقال دولت را
از هم گذرانید - در سنه (۹۹۴) نهصد و نود و در سال بیست و نهم
این سانحه واقع شد *

* تولک خان کوچین *

از امرای بادری ست - پس از آن برکاب همایونی پیوسته - چون

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را بهیچ برنگرفته بود .

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامی
 (که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پر دغا نزدیک کابل رسید
 و امرای نفاق پیشه بدر پیوستند) جنت آشیانی چار ناچار عازم
 عزیزمت بجانب ضحاک و بامیان (که اکثری از اخلاص سرشتان
 در انصوب بودند) منعطف ساخت - او را با چند نفر دیگر برای
 خبرگیری کابل رویه روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک برنگشت
 چمن خده مت در منظور نظر سلطانی گشته بمنصب تور بیگی
 سرانندی یافت - در مهم هندوستان ملایم رکاب خسروی و مصدر
 شایسته پرستاری بود - پس از فوت جنت آشیانی چون بیراه روی
 شاه ابوالمعالي بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبری در فکر
 دستگیر ساختن او شده روزی بتقریب ضیافت طلبداشتند - او
 چون دست بشتن دراز کرد تولک خان (که بهستی موصوف
 بود) از پس در آمده هر دو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد
 نموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتی کابل
 بسر می بود - سال هشتم جلوس اکبری غنی خان پسر منعم بیگ
 خانخانان (که در کابل رائق و فائق مهمات بود - و سیدکسری
 و آشفته رائی در اصل فطرت داشت) هستی جوانی و حکومت
 علاوه آن گردیده روزی به هیچ تولک خان را با آنکه از درشناسان
 صاحب اعتبار بود گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد - او
 بمسعی بعضی مردم ملاح اندیش متعاصی یافت - اما پس ازین زردان

در موضع بابا خاتون (که بجایگزین او مقرر بود) فروکش کرده فرصت انتقام میجست - روزب غنی خان بتقریب استیصال قافله بلخ از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزله ست دل کشا) بزم باده نوشی آراست - تولک خان با جمعی از خویشان و نوکران بسر وقت او رسیده در حالتی (که بے خود بود) او را با شگون پسر تراچه دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه او پرداخت - و باز او را گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده در موضع خواجه اوامش (که در کوهی بلده مزبور است) فرود آمد چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد شدند بگرفتن بعضی محالات مصلحت نموده غنی خان را گذاشتند او بمجرد رهائی جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل آب غوربند لشکر کابل بار رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین و چندین دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازم عرش آشیانی پیوست - و بیافتن تیول در صوبه مالوه سرمایع آسونگی اندر خمت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان خانخانان تعیین گردید) او نیز پیوسته باشاره خانخانان بر سر سپه دولت (که در کهنایم مصدر هنگامه بود) رفت - و او را سزا داده

فیروز زندگرددید - پس ازان بلشکر سلطانی ملحق گشته در جنگ سلطان مغفر گجراتی تعینات مثل جرانغار و شریک ترددات مبارزان بود - پس ازان بهمراهی قلیچ خان بتسخیر بهرنج (۲) رانه گردید - سال سیم (که لشکر مالوه بدو مک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد) او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین احمد خان بحترف طرازی هرزه درایان متهم گشته زندانی گردید پس از رهائی در کومکین صوبه بنگ و بهار قرار یافته سال سی و هفتم جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگه تقویت افزای فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری رخت هستی بر بست *

* تردی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت عرش آشیانی گشته بمنصب در خور مورد تفضل گردید - پستر همراهِ شاهزاده سلطان دانیال بهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگی - بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضی بے اعتدالیها از نظر انکذده سال چهل و نهم (۳) باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب در هزاری پانصد سوار و انعام پنچ لک دام امتیاز اندوخت *

* ترخان مولانا فورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - (رضوی ست - پدرش

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات با امور شرعيه قيام مي نمود مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بهيئت هندسه و اصطراب شوق مند بود - همراه قاضي برهان خواني بملازمت فردوس مکاني استسعاد يافت - و صحبتش با جنت آشياني کوک گشته از جماعه نديمان و مجلس نشيذان بزم همايوني گرديد و در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بيست سال در ملازمت آن پادشاه عالي جاه بسر برد - گاه پادشاه از استفاده علوم ميکرد - و گاه او از علم رياضي خصوص اصطراب از جناب همايوني (که درين فن مهارت تمام داشت) استفاضه مي نمود - طبعش موزون بود - ديوانه دار - ازو ست *

* بيت *

* چون دست ما بدامن وصلت نميرسد *

* پای طلب شکسته بدامن نشسته ايم *

بمناسبت اسم نوري تخلص ميکرد - و ادرا نوري سفيدوني ميگفتند سفيدون تصبه ايست از توابع دهلي - چون مدتي هر جا گيرش بود بدان شهرت گرفته *

عرش آشياني در ايام فرمان دائمي خود بظاير خدمات سابقه ولاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيد - و پرگنه سامانه (که در تيولش بود) از جانب او مير سيد محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت در سال دهم شير محمد ديوانه (که در اصل از خدمتگاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطه حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتباری بهم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیهک یقینی شده در درگاه پادشاهی منظور نگشته از چند ساله دران منصبه بسر می برد (روزی نایب مولانا را بخانه خود مهمان ساخت - در ائذای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهانی تیر را در کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زن - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته ادبانه چند فراهم آورد - و در حوالی آن ولایت دست فیهب و غارت دراز ساخت - مولانا همیت بدفع او گماشت - همین (که مقابله اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنه دوخته رسیده افتاد - جمعی پیاده دستگیرش ساختند - مولانا فوراً بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخانی یافته بود و معنی ترخانی نداشت این قطعه گفته *

* نظم *

این قطعه گفته *

* ز روی مکرمت رز راه احسان *

* بتو خان داد خانی شاه عادل *

* ازین منصب سرفراز جهان شد *

* میان خلق و در ملک و امثال *

* ازین خانی همین نامیست بروی *

* ازین نام کلان او را چه حاصل *

* ز ترخانی هم او را شکوه هست *

* بغزد خسرو دانی . کامل *

* که غیر از خان خشک نمی ماند *

* ز آرخانی تری گردن چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبره جنت آشیانی بدو مفوض گشته

همانجا ودیعت حیات سپرد *

(۲)

* فخته بیگ سردار خان *

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگی (که میرزا را با فوج
عرش آشیانی رو داد) مصدر دلیری گشته نامی برادر مردی برآورد
پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعثت
سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت
گردید - پس ازان بتعییناتی صوبه کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگه
و زین خان کوکه در تغذیه گروه یوسف زئی و تاریکیان بکرات مصدر
تدریجات شایان گشت - سال سی و نهم بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم
مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر پنهانه داری پشاور
سرافرازی اندوخته بارها گروه تاریکی را گوشمال بسزا داد - چون
خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهارم و نهم بخطاب
خانی رایت ناموری افراشت - و پس از جلوس جنت مکانی چون
ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محارمه
نمودن قلعه قندهار بعرض خسروانی رسید او را بمنصب دو هزار

(۲) در [بعضی نسخه] فخته بیگ - یا فخته یا باشد .

و خطاب سردار خان برنواخته همراه میرزا غازی بیگ بکومک
 شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوری شد - تا رسیدن اینها چون فوج
 قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود و از
 پذیرش شاه بیگ خان بحکومت قندهار سر باز گردید - و در اندک
 مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری در انجا
 ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب
 قلیله سرفراز بودند *

* تماش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال
 سیوم جلوس بملازمت عرش آشیانی کام دل اندوخته منظور نظر
 طاقت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبه پنجاب سرفرازی یافت
 سال سی و یکم بهمراهی راجه بدر بر بکومک زین خان کوه و سال
 سی و دوم بانفاق عهد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت
 سال چهارم خود او را بمالش عیسی خیل دستوری دادند - اگرچه
 دست و پای جنبانید اما چون رنجوری داشت چنانچه باید
 کار صورت نمبست - سال چهارم و دوم در کشایش قلعه مؤ (که یکی
 از حصون معظمه زمینداران کوهسار شمالی صوبه پنجاب است)
 بانفاق آصف خان تعیین شده مصدر تردد گردید - و از راه
 مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهارم و هفتم (که
 باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبه پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامی بخدمت بخششی گری آن صوبه مامور گشته
مرخص شد - که قوچه از قلیچ خان صوبه دار و دیگر جاگیر داران
آن نواحی را مثل حسن بیگ شیخ عمری و تاج خان و احمد بیگ
خان کابلی یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزایی نماید (او انتظار
دیگران ندموده بکوچه های متواتر بدرگه پتهان ^(۲) رسیده پتهانه گاه آنها
رفت - قضا را وقتی (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای
آن شقی نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت
جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر
بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار ^{سربلندی} یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل
به هندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان
خاندوران (که از قندهار معزل شده در راه بود) تقرر یافت
نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد
پستر باضافه منصب کامیاب شده بصوبه داری ^{دو} چهار ^{دو} عزت
برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجری
همانجا بخلوت کده بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري سمت
مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازی یافته اواخر

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازی بیگ بکومک شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوری شد - تا رسیدن اینها چون فوج قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود از تغیر شاه بیگ خان بکومک قندهار سرپا می گردید - و در اندک مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری در انجا ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب قلیله سرافراز بودند *

* تماش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال نسیم جلوس بملازمت عرش آشنایی کام دل اندوخته منظور نظر عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبه پنجاب سرفرازی یافت سال سی و یکم بهمرامی راجه بیبر بکومک زین خان کوه و سال سی و دوم باتفاق عبدالمطلب خان بمهم تازیکیان رخصت پذیرفت سال چهارم خود او را بمالش عیسی خیل دستوری دادند - اگرچه دست و پای جنبانید او چون رنجوری داشت چنانچه باید کار صورت نسبت - سال چهارم و دوم در کشایش قلعه مؤ (که یکم از حصون معظمه زمینداران کوهسار شمالی صوبه پنجاب است) باتفاق آصف خان تعیین شده مصدر تودن گردید - و از راه مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهارم و هفتم (که باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبه پنجاب برخاست

خواجه سلیمان نامی بخند من بخششی گری آن صوبه مامور گشته
مرخص شد - که فرجه از تللیج خان صوبه دار و دیگر جاگیر داران
آن نواحی را مثل حسن بیگ شیخ عری و تاج خان و احمد بیگ
خان کاپایی یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزارلی نماید) او انتظار
دیگران ندموده بکوچه های متواتر پیگردنه پنهان ^(۲) رسیده پنهانه گاه آنها
رفت - قضا را وقت (که مردم او در مدد خیمه زدن بودند) فوجهای
آن شقی نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت
جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر
بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاره سربلندی یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل
به هندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان
خاندوران (که از قذوهار معزل شده در راه بود) تقرر یافت
نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد
پستر باضافه منصب کامیاب شده بصوبه دارئی نهمه چهاره عزت
برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیستم و سه هجری
همانجا بخلوت کده بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر متیم خان بن شجاعت خان اکبری سب
مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازی یافته اواخر

عهد عرش آشیانی بپایه هفتصدی رسید - پس از آنکه جنم مکانی در سال سیوم جلوس صالحه بانو صبیغه قایم خان را بعقد ازدواج آرد به پادشاه محل محتاط ساخت کار اینها ببلندی گرانید - عبدالرحیم سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سر بلند گردید پستتر به پایه هفتصدی چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم بفوجدارى برگشته الور لوى امتیاز برافراشت - سال نهم باضافه پانصدی پانصد سوار رتبه اش برافزود - پسرش میان جوه نام (که پادشاه محل بفروندی برگرفته بود) ساله (که مهابت خان برکنار دریای بهت نسبت پادشاه مصدر گستاخی شده) او را بعدم سرافروستاد *

* تهور خان میرزا محمود *

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشیانی وارد هند گشته بمدد بخت سعید بدولت روشناسی آن شاه والا دستگاه و منصب پانصدی فایز گردید - و پس از آنکه نوبت فرمانروائی بهجنم مکانی رسید اتفاقاً روزی شیرے بتفنگ زده بحضور والا آردند - بتقریبی در محاسن اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شیر بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جوانان قوی بازوی بر نیرو باشاره پادشاهی بزور تمام شمشیرها زدند - غیر از خط ظاهر نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسروانی درخواست - که اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آرم - چون حقیر جهه

رخصت نم - بسم الله ببینم - میرزا چنان بمسکدستی سر شیر را
 از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود
 شیر بدو نیم زبان خاس و عام گشت - در سخت کمائی یگانه و مشهور
 آفاق - و در زور بازو بی همتا بود - هیچکس را درین امر باری
 سر همسری و دعوی برابر نبود - زور آوران زمانه بسرنجگی او
 زیر دست - و بالا دستان سپهر قوت ^(۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسی جهانگیر قلی خان پسر میرزا عزیز نوکه
 از گجرات کمانه آورده بود - که مردم پر زور هر چند میخواستند
 بکشش درآوند چله از روی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین
 که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود
 پشت کمان خورد شود - از آن روز پادشاه او را بشیخ کمان مخاطب
 فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کند - جذت مکانی
 در جهانگیر نامه (که خود انشا نموده) درج فرمود - در حالت تحریر
 آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسروانی پایه

عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیکه از فوجداریهای سرحد
 پنجاب مامور گشته در آنجا جنگه وردانه رستمانه نموده بچیره دستی
 لوی استیلا بر افراشت - و در جایزه آن بخطاب تهور خانی سرافرازی
 یافت - و در عهد اعلی حضرت خلل دماغ بهم رسانیده ^(۳) (و بدیوانگی
 کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان حالت در لاهور درگذشت

(۲) در [بعضی نسخه] نیز قوت (۳) در [بعضی نسخه] بهم رسانیده بدیوانگی *

نستعلیق جایی را بغایت خوب می نوشت - و در جنت مکانی
 بیضا می نمود - و لطائف نکات از سر میزد - و نقاشی را نیز آرد
 شیرین از وی می آرد - گویند روزی مجلس آراست - و مردم را
 بضمیافت طلب داشت - آقا رشید (که همشیره زاده میروماد مشهور است
 و در خط نستعلیق آستان) در آن انجمن حاضر بود - و با یکدیگر
 گرم حرف - خان بیکبارگی بحجره در رفته بعد از ساعتی شمشیر
 علم کرده بر سر آقا رسید - و گفت شنیده ام که تو از شاگردی من انکار
 میکنی - رعب تمام بر آقا مستولی شد - بالاحاج گفت - خانم آنچه
 میفرمائی - گفت بحضور اعزه بگوایی اینها خط باعتراف شاگردی
 بنویس - آقا بگفته اش کام و ناکام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم
 ظریفش امان یافت *
 (۲)

* تربیت خان فخرالدین احمد بخشی *

در عهد جهانگیری از ولایت توران وارد هندوستان گشته بمنصب
 پادشاهی امتیاز یافت - و در کم منصبی بدولت (وشناسی) فایز شده
 از امثال و اقربای پایۀ اشتیاق برتر افراخت - و در هنگام شهریار
 بهمراهی آصف خان یمین الدوله نیکو پرستاری بتقدیم رسانیده
 شایسته عنایت پادشاهی گردید - پس از سریر آرائی اعلیٰ حضرت
 بخطاب تربیت خان سر عزت برافراخت - و در سال ششم او را بسفارت
 توران برگزیده با وقاص حاجی ایچی نذر محمد خان والی آن ولایت

رخصت نمودند - و جواب نامه خانني با تفسوقات هندوستان بقیمت
 یک لک روپيه مصعوب خان مذکور سمت ارسال یافت - و سال
 هشتم مراسم پيغام گذاري به بهین آئين بجا آوردند بتائيم عذبة خلافت
 چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همين قدر شتر نر و ماده
 با ديگر اشيا برسپيل پيشکش گذرانيد - ازان ميان مصحفی بود بخط
 شاد ملک خانم بنت سلطان محمد ميرزا ابن جهانگیر ميرزا پسر
 امير صاحب قران - که بخط ريحان در کمال حسن و لطافت نوشته
 و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشارالیه
 آن را در بلخ بدست آورد - اعلیٰ حضرت بنابر يادگار بزرگان
 انبساط تمام فرمود *

گویند تربيت خان چون بدان دیار شتافت ترک لباس هندوستان
 نموده تا معاودت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختيار کرد - چنانچه
 بهمان دستار اوزبکي ملازمت نمود - اعلیٰ حضرت را بسيار خوش
 آمد - در همين ایام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
 سوار و خدمت آخته بیگی سرفرازي یافت - و چون سال نهم حین
 مراجعت از دکن ماند و مخیم سرادقات پادشاهي گشت تربيت خان
 با جمعی بر سر زميندار چیت پور (که بتور و سرکشي میگذرانید)
 مامور گردید - خان مزبور او را مستمال ساخته همراه خود باستاندوس
 خلافت آورد - و در سال دهم باضافه پانصدي ذات و بخشي گرجی درم
 از تغیر معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلی خان بصوبه دارچی کشمیر اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران دیار بسبب باران بے هنگام دریای بهت طغیان نمود و سیلاب غلات فصل خریف را زده مواضع بسیار را خراب ساخت و پرواگندگی و بے نوائی باحوال قطان و سکان آن ولایت راه یافت خان مذکور بتیمار دارچی عجزه و مساکین (که لازمه چین اوقات است) چنانچه باید نتوانست پرداخت - آفت زندگان آن مملکت از سلوک او چین شکایت بر چین و اظهار ناراضامندی بر زبان داشتند - بنابراین معزول شده بحضور رسید *

صاحب ذخیره الخوانین آورده که چون اعلیٰ حضرت را داعیه تسیخربانغ و بدخشان بخاطر گذشت از تربیت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (که بتنازگی از کیفیت آندیار آگهی یافته بود)^(۲) بے محابا عرض کرد - که زنهار عزیمت آن مملکت نفرمایند - که آنجا اسپ و آدم از مورد ملغ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرمای آنجا نمی توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - (آفاننا روزی از ملا فاضل کابلی هم (که از فصول فضلالی وقت بود) از روی مسئله در انتزاع ملک موردی از دست سلاطین چنگیزی (که بتغلب متصرف اند) پرسش بمیان آمد - گفت که جنگ با مردم آنجا (که همه مسلمانان دین دار اند) بے حجت شرعی مورد وبال و نکال است - پادشاه از جا درآمده فرمود که هرگاه مقتدای زمانه

چندین فتوی دهد و بخشی سرکار سپاه را از خوف و سرما نوسانده
چگونه مهم متمشی شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را
از بخشی گری تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ
گشته در گذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد
از بخشی گری صوبه دار کشمیر شد - و مهم بلغ سال نوزدهم در میان آمد
دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعیین تاریخ فوتش
بظن نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشی شده باشد
یا پیشتر هم داعیه تسخیر بلغ پادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل
نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور
بخشید - که فوج هندوستان اصلا دران سیر دل نهان اقامت
نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاری و گذاشتن - اعلی حضرت
بعد از مشاهده این حال تحسین رای تربیت خان فرموده پسرانش را
برخواخت - و از جانب آن مرحوم ذخیره خاطر که داشت رفع نموده
پسر کلانش میرزا محمد افضل (که در سوارکاری و تیراندازی یکتا بود)
ملک گردید - گویند بر اسپه که حورن چمنده می بود پدر او را سوار
میگرد - مردم گفتند که امروز و فردا دست و پای این پسر می شکند
گفت بمیرد یا شاه سوار شود - مشارالیه از انشا و علم مجلس هم
بهره داشت - و بمیرزائی و پاکیزه وضعی میگذرانید - خاندوران ناظم
دکن بذاب آشنائی پدرش همراه خود گرفته - و پس از فوتش اسلام خان
فیز اردا قابل رفاعت دانسته بدکن برد - و بفرجدارئی پتهوی تغین

نمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) او را قوجدار نواهی
دهوندا پرور ساخت - پانصدی پانصد سوار مخصب داشت - و در سال
بیست و پنجم در گذشت - پسر درم فقیر الله سیف خان است - که
براسه مذكور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا
محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال
حداقت و تجربه کاری در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضی
بمحریمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطباء شاهي گردید
و بعد از انتقال آن جم جاه بسعادت جمعی (که از ذخیره خاطر
داشتند) از شاه صفی^(۳) ساوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس
ثانی (که در سن صبا بود) هم رعایت نیافته از بودن ایران دلگرا
میزیست - ظاهراً از ادعای حج را نموده و ضمناً اهرام دریافت زمین بوس
آستان صاحبقران ثانی بر میان چان بسته از عراق براه بصرة اعزم گردید
و به بغداد لاهری فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه
و سه بادرک ملازمت پادشاهی شرف افزای روزگار خود شده بمنصب
هزاری و انعام بیست هزار رویه کامیاب گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین ده بیست و روزه یکم صاحب^(۳) (که الفت
حضرت اعلی بآن قدسی نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

از خدمت پادشاهی بخوابگاه خود میروفت - ناگاه گوشه دامن بشمع
(۳)
(که در ایوان سر راه افروخته بودند) رسید - و چون لباس پیرگیان
حریم عزت در کمال نراکت می باشد و روغنهای معطر بران مالیده
میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس در گرفت - اگرچه چهار
خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نایره چستی تمام بکار بردند
اما چون برختهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف
شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عقیقه یا اضلاع هر دو طرف
و هردو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگی خود متکفل
امور بیمار داری گشته اول بمعالجه روحانی پرداخته از روز اول
تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باطل احتیاج
تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغه خطیر از زر نقد در وجوه
کلیات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین المال (که بر ذمه ملبوسان
طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر (یک هزار
روپیه) (که ساله ۵۰ لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکه
(۳)
زمان باریاب استعقل می رسیده باشد - پستتر بعلاج جسمانی توجه
گماشته هر جا (که طبیعت و جراحه بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا
سعادت اندوختند *

حکیم داؤد (که آمدنش در چنین اوقات از مغتکات بود) در
ازالۀ بعضی امراض (مثل لزوم تب و لکین طبع و تهیج اطراف چشم

(باب الثاء) [۴۹۲] (مآثر الامراء)

که در اثنای الم جراحت (رو نموده) معالجات صایب بنقدیم
رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافه
هزاری در صد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسروانی
پیرایه اعتبار یافت - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامی اندوخت
و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزار و هشتصد سوار اختصاص
یافت - و در سال بیست و ششم در معالجه اکبر آبادی محل کمال
قدرت طبیعی او پرتو ظهور افکند - و باضافه پانصدی دیگر با انعام
سی هزار رزیه غایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب
معتبر چهار هزار و سه سوار ارج پیمای اعتبار گردید - و چون
در سال سی و یکم بعرضه ناملازم حبس بول مزاج اعلیٰ حضرت
از مرکز اعتدال منصرف گردید و باستعمال ادویه بارده مدره
بساس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمی از حکمای
مسیکا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسی تقرب
خان شیر خشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محترم
سنه (۱۰۶۸) یک هزار و شصت و هشت از دارالخلافه متوجه اکبر آباد
شده بخوردن ماء اللحم و اشربه مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب
خان بمنصب والای پنج هزار و کوس بلند رتبی نواخت - و پس
از آنکه سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس عالمگیری زیب و زینت یافته

اعلیٰ حضرت را در قلعه آگره بگوشه انزوا برنشانند ازان در (که
تقرب خان در معالجهٔ اعلیٰ حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه
بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سی هزار اشرفی بتازگی کامیاب
مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و ^(۲) تذبذب اعانه
صحت تام تعیین خدمت اعلیٰ حضرت گشت - و پس ازان بذاب جهت
مورد عتاب عالمگیری گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد
و چندی در گوشه نشینی بسر برد - و در آغاز سال پنجم تجی باشنداد
بر مزاج خلد مکان طاری گشته بذاتوانی عظیم کشید - بدین تقرب
تقرب خان مجدداً مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج
از وی نخواستند رخصت کردنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳)
هزار و هفتاد و سیوم هجری پیمانهٔ عموش لبریز گشت - عواطف
پادشاهانه محمدعلی خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت
برآردن - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول
گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار نوازش
یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهی محسوس عمدها بود و نامی
بزرگی برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان بولاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیانی در سلاک
ملازمان پادشاهی انسلاک یافت - و بدولت روشناسی فایز گشته بتفویض

خدمت میرتوزکی سر برافراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت قلعه دار الساطنت لاهور و منصب هزاری سرفروزی یافت - و در سال بیستم مجددا میرتوزکی یافته مامور گردید - که قاغور بند رفته هوکدام از تعیناتیان بلغ را [که بشاهزاده محمد اورنگزیب (که بنظم آن مملکت انتهای فرموده) ترسیده باشد] سزایی نموده برساند و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف اسلام سده خلافت دریافت - و باضافه پانصد سوار مباحث اندوخته بدستور سابق سرگرم عهد خود گردید - و در سال بیست و سیوم بهمراهی سعدالله خان از مهم قندهار معارفت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب تربیت خان چهارم ناموری افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغییر مرشد قای خان آخته بیگی شد - و در سال بیست و ششم بداروغگی توپخانه ضمیمه میرتوزکی سرمایه افتخار اندوخت - و در سال بیست و نهم بهرحمت علم و منصب دو هزار و پانصد سوار بر نواخته بحرأست صوبه اودیسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع دستوری یافت - و در سال سی و یکم بافزایش سواران منصب و عطای نقاره و تفویض صوبه دارمی او همه اختصاص گرفت - و در ایام تخال سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل بملازمت عالم گیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از برافراختن ایات عالم گیری از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور باضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار

سر بلند گشته بنظم مهام بلد طيبة اجمیر معین شد - و پس از آنکه دارا شکوه در آذارگی سرے بگجرات کشیده پرو بال رفته خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمیر گشت تربیت خان قبل از وصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالم گهروی (که بعزم رزم رهگرای اجمیر بود) پیوست - و پس از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر خلد مکان او را بدستور سابق بحکومت اجمیر منصوب ساخت - و در سال سیوم بصاحب صوبگی دارالامان از تغیر لشکر خان دستوری یافت *

(۲)
و چون شاه عباس ثانی فرمان دای ایران آقا بیگ پسر قلندر سلطان چوله تغنکچی آقاسی را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ایلچی گوی با نامه تهنیت سریر آرائی بدوگاه پادشاهی فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته در همان سال رخصت انصراف یافت از آنجا (که جواب نامه رسمه سمت مستمر و معهود - خصوصا میان سلاطین ذری الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مقرر فوائد نبیله است) تربیت خان را (که از امرای عمده صاحب ثروت و سامان بود) باضافه یک هزار سوار برنواخته با ارمغانهای شایسته ببهای زیاده از هفت لک روپیه از نوادر و غنائب مملکت هندوستان در سال ششم بسفارت ایران زمین مخصص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنه ایران بود) ادراک صحبت

پادشاهی نمود - از ناهنجاری نقش صحبت درست ننشست
 تربیت خان (که از سنجیده وضعی و معامله فهمی بهره نداشت)
 سبک سربها بکار برد - شاه هم [که دوام شرب مدام ضمیمه هستی
 جوانی و غرور حکم رانی داشت - و سامان قوای دماغش (که چراغ
 کاشانه خرد است) دستخوش آشفتهگی گشته خالی از جزون و خبط
 نبود] خود نمائیها و بلند پروازیها (که زیبند بزرگان و بزرگ مذشان
 نیست) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است
 قابل تحریر نیست •

بالجماء تربیت خان بعد از کشیدن خفت و ذلت پس از یکسال
 از فرخ آباد اجازت معاردت یافته روانه هندوستان گردید - و بر خلاف
 ایلچیان زمان جنّت مکانی و فردوس آشیانی مثل خان عالم دولتی
 و صفدر خان آقاسی (که بعنوان پسندیده بتقدیم این امر عظیم القدر
 پرداختند) • بطل فوائد و خسوری (که تاسیس میانجی مصادقت
 و تشدید ارکان موافقت میان خواقین رفیع المکان است - و آن مستلزم
 آسایش جهان و جهانیان بود) گردید - بل نتیجه برعکس داد - که
 الفت اسلاف را بکلفت اخلاف بدل ساخت - و کار بسپه کشی جانبین
 انجامید - شاه بعد از روافضدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعیین
 نمود - و خود نیز در تهیه اسباب زرم شد - و چون این احوال از نوشته
 خان مذکور (که داخل حدود ممالک پادشاهی شده بود) بخان مکان
 رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقاً شاه غره ربیع الاول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری بمعارضه خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساخته تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهی گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه داری اودیسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اوده از تغیر فدائی خان مقرر شد - و بعد از آن بحضور رسیده داورگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم صوبه بهار سر مباحات برافراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداری ترحم و در بهنگه منصوب گردید - و در سال بیست و چهارم بفوجداری چونپور اتفاقاً رجست - و آخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری همانجا بمطاط هستی در پیچید - هدایت الله پسرش بحضور رسیده خلعت مائمی یافت حکایتی (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهراً همین تربیت خان باشد گویند روزه اعلی حضرت دم صبح بگذار دریای جون شکار مرغابی می نمود - بخار تر درد آسا (که از درد خانها و آبگیرها برمی آید و بهندی کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسی بخواند - تربیت خان

* بیت *

عرض کرد *

* قدم نا مبارک و مسعود * گر بدریا رود بر آرد درد *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بنی مختار است
 به پردلی و جان بازی در اواخر عهد خلد مکان جبهه پیش آمد
 بر افرخته در عرصه ناموزی گوی مسابقت از اقوان ربود - در سال
 چهارم بمنصب دوهزاری هزار و دویست سوار سرفرازی یافته
 از برهم پوزی (که دران وقت مضرب خیام پادشاهی بود) به تذبیه
 مقاهیر کوه مهادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور درندی راد
 (که آرد ده خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدی یافته بتهانہ داری
 آن کوه تعیین گشت - و بعد ازان بمیر آتشی علم افتدار افراشته در سال
 چهل و دوم بجهت برداشتن چهاونی غنیم مرخص گردیده بافرزنی
 پانصدی مزت اندرخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال
 لشقهای دکن پرداخته سالم و غانم برمی گشت - و در تسخیر قلاع
 مرهقه بمورچال پردازی و دمدمه سازی کارنامها بر میساخت - چون
 در سال چهل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد
 و یازده هجری پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوزی
 بآهنگ کشایش حصون سیوای بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران
 عزیمت را بجولان درآرد و از مرتضی آباد مرچ گذشته تهانہ میسوزی
 معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کار بند مورچال

بسنّت گدّهه (که قاعه ایست بمسافت سه کروزه از میسوری در خلال
 جبال) گردید - و از کار طلبی در در (دز کار دو ساله پیش برده مردم
 توپخانه را از زیر دیوار قاعه رسانید - و چون قلعه‌گیان از توپ اندازی
 باز نمی‌ایستادند پیش خانۀ پادشاهی سر دریای کشا (که پای
 قاعه بتفاوت کره می‌رود) برپا شد - همان (دز محصوران جان
 بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم
 گشت - ^{۱۱۱۱} میر عبدالجلیل بلگرامی * کوه کفر شکست * تاریخ یافت
 و از آنجا موکب پادشاهی بانتزاع قلعه ستاره (که بر کوهی است
 آسمان رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سیواست - چنانچه
 امروز مکان (راج) رهاکم نشین نبیره اش (راج ساهو است) متوجه شد
 بیست و پنجم جمادی الاخری نیم کروهی پای قلعه دایره خسروی
 گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه‌گیری و عدد سوزی مورچال
 روان ساخت - و غریب واقع روان داد - خان مزبور بفاصله سیزده
 دوازده از دیوار حصار دهمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برج
 بر ساخت - چه زره‌های گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید
 قلعه‌گیری نیست از پای همان زینه روان کرد - و عجب مصالح بصرف
 آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینه‌های
 چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهی است بارتفاع سی گز
 (که بالای آن شش گز در و سنگچین نموده اند) درینصورت هم
 یورش صورت نیست - لهذا از جذاب خلافت فتح‌الله خان بهاشلیقی

(روح الله خان مامور شد - که مورچاله دیگر روان کند - تربیت خان
 نمی خواست که دیگری در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک
 سست فکریهای خویش (که در کار زینت بردن نموده بود) تدبیر
 درست اندیشیده طاقی در سنگچین قلعه حفر نموده از طرفی چهارده گز
 و از طرفی ده گز بدرازی دیوار خالی ساخت - در میان محصوران و بهادران
 (که در آن طاق چوکی میدادند) پرده بیش نبود - لیکن از طرفین
 هیچکس آن یک ذراع زمین را نمی توانست پیمای جرأت پیمود - قوار
 بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه
 یورش را شود - چنانچه پنجم ذی القعدة (که چهار ماه و چند روز از
 محاصره گذشته بود) یک فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه
 افتاد - و جمعی کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیله دیگر را آتش
 زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم
 منتظر یورش - سوای عماد و فعاعه مورچال مخلص خان و حمید الدین
 خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین
 طرف افتاد - سوای احشام بگسریه و کرفانگی و مارلیک دو هزار
 بهادر کار آمدنی پیکار گزین بکار آمدند - و طرفه تر اینکه درین حشر
 و نشر پیاده چند بالای دیوار برآمدند - و فریاد میزدند که بیایید
 این جا کسی نیست - بر لشکریان بمرتبه ترس استیلا نیافته که کسی
 پامی تهر و جگر دازی درین راه ندارد - تا آنکه ازان فریاد قلعگیان

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را
بآب تیغ شستند *

و غریب تر آنکه چون دمدمه از هم ربخته بود و مرحله افتاده
و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن
برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش
و سوختگی داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ
و خاک متعذر است - و سوختن در دین بدآئین آنها واجب) مرحله را
(که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش
هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه
سعی چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدر
بشگرف کاری اقبال پادشاهی بعد نه روز ازین واقعه سیزدهم ذی القعدة
سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگی چهار ماه و هیزده روز کشید)
قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل آن در جای دیگر بقلم آمده - و در
مردچال پرناله و یون گدهه (که متصل هم اند) کار نامه بر روی کار آوردن
که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را
محو کرده راه برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت
و بمفاعله چند کام نشیمنی (که بیست نفر کاری دران توانند نشست)
طرح انداخت - و هر طرف عرفها (که مهیب نسیم باشد - و روشنی
آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشاند
که بضرب بدوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه را

زیر برجه (که مضروب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالی کرد که جمعی از بهادران دران چوکی میدادند - و آسید از حقه و مثواله غنیمت بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیحاش برده درون قاعه رساند - اگرچه محمد مراد خان (رزمی کیف ما اتفاق قاعه بدست آورده بود دیگر سران بهاس خاطر میر آتش (که درین امر عام انا ولا غیر می افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان (تم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعد از گرانیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قاعه کهیلند باضافه پانصدی امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادری او قلعه کدانه موسوم به خشدن بخش مفتوح گشت - و در سال چهل و هشتم در جایزه گرفتن قلعه راجه گده باضافه پانصدی دویست سوار بمنصب سه هزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگی توپخانه دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمه میر آتش حضور گردید و چون خان مزبور بضلع داری بنی شاه گده و محیی آباد تا دریای بهیمرا سامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحاق پسرش مقرر گشت و پس ازان بخطاب بهادری امتیاز یافته بعد فتح واکامیر باضافه دویست سوار و عطای نقاره بلند آرازه گردید - و در سال پنجاهم بمالیش سرتابان سمیت رحمان بخش مرخص گشت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهده او گذاشت

گرویدن روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود از اینجا
(که در تفنگ اندازی بے نظیر بود) فیل را پیش رانده در تیر بار
بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالی نمود - هر دو خطا شد - بندوق را
از دست انداخت - در همان حال تفنگی بسینه اش خورد - و جان
در باختم - پسرش محمد اسحق در حیات پدر رشادتی داشت - پس
از آن خطاب تربیت خانی یافته در عهد خسرو زمان میر تورک ارل بود
در هنگامه نادر شاه عرض و مال او هفت دستخوش تاراج نسخه چنان
شاهنشاهی گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* تورکنار خان *

نیایانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خداد مکان
وارد هندوستان شده بملازمیت پادشاهی پیوست - و بمذنب در خرد
و خطاب یکم تاز خان معزز شده به تنبیه مرهته مامور گردید
و عمش خواجه خان (که نسبت دامادی با سیادت خان سید ارغلان
داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمذنب هزار
و پانصدی سرامتهاز برافراشته - نامبرده در دکن متولد گشته خود را
بوضع مرهته ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیگردد
و در جنگ هم مثل آنها شیوه قزاقی (که بامطلاح اهل دکن
هرگیز گری گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتی دکن
انسلک داشت - در جنگ عالم علی خان اگرچه همراه او بود اما بنابر
زیادت هم وطنی با آصفجه ساخته اصلا مرکب حرکتی نشد - آصفجه

پس از وقوع فتح ثلثی با احترام نمونه رابطه قدیم را بیکرونگی تازه دو بالا
گردانید - تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و یکصد
و چهل و نه هجری دیده تماشا بین را بر بست - سه پسر داشت
کلانی خواجه محمد - که در عمل آصفجاه بخطاب خانی نامور شد
و در وقت نامر جنگ بخطاب پدر و در عصر ملابت جنگ بخطاب
قوی جنگ بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاری (رسید - و دایه)
بقاعه دارى احمد نگر می پرداخت - بوجه تلعه مذکور را بمرهقه سپرد
بعروض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری
بعالم بقا شتافت - مرد یار باش و خوش خلق و کمال درست بود
و باخط خوب میل خاطر بسیار داشت - با مکرر ادراق هیچ گاه سر رشته
دوستی از دست نداد - دو پسر دیگرش یکم خواجه حمید خان دوم
خواجه شریف خان (که هر دو بمنصب و جاگیر میگردانیدند)
پیش از برادر کلان درگذشتند *

* تیغ بیگ خان میرزا گل *

او و دو برادر کلانش میرزا فقیر الله و میرزا گدا هر سه
همشیره زادهای بیگلر خان میرزا احمد اند - که دیوان سلطان
بیدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقاعه دارى بذور سورت
سر برافراخته - پدر اینها از منصبداران کم پایه بود - بعد فوتش میر
نعمان خان پسر دوم خواجه عبد الرحیم خان بیوئات پرورش اینها کرد

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت لغائی خود میگذرانیدند
 میرزا فقیر الله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدا بیگ
 خان و چون بیگلر خان مذکور در گذشت (از آنجا که نسبت دامادی
 هم باری داشت) بخطاب بیگلر خان و تفویض قلعه دارچی بندر
 مذکور سرزشته اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوری
 و طالع یادری در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز
 گردیده بتقرر متصدی گری بندر مزبور چنین بخت را در شن ساخت
 و مدت مدید رائق و فائق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهی
 و بلند همتی نامی بر آورد - چون سده (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
 هجری جهان را بدزد نمود تعلقه متصدی گزی آنجا بمعین الدین
 خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خویش خواجه عبدالرحیم
 خان مذکور بعلت دامادی بیگلر خان کلان مقرر شد - در حالت
 تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر
 معین الدین خان (که بخطاب قائم الدوله سر بلندی دارد) بظام
 ۱۱۵۹
 دخیل است * گل بخاک دناد * تاریخ فوت تیغ بیگ خان است *

* حرف الثاء *

* ثانی خان هروی *

از امرای پانصدی اکبری است - موطنش هرات - و نسبش بطایفه

ارادت میبرد - قدم خدمت درین دردمان داشت - و بعضی کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسی را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائی و محبت ما مشروط است باینکه سخنان او باش در حق ما نشنوی - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمی ایشانند - و پس از آنکه همراه افواج پادشاهی بمحبت استیصال علی قلی خان زمان دستوری یافته در عرضداشت خود این بیت پیادشاه نوشته *

* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم *

* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رساله منظوم ساخته - و این رباعی (که در هر مصرع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارند) از دست *

* رباعی *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *

* هشیار درون رفت و برون آمد مست *

* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *

* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

* ثناء الله خان - و امان الله خان *

پسران ضیاء الله خان بن عزایت الله خان عالم گیري - ضیاء الله

خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهی بود - سال چهل و هفت

بدیوانی اکبر آباد ممتاز گردیده - از نام بردها اولین بمصاهر

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون موبه داری حیدرآباد
بعمدالملک مقرر گردید هر دو همراه از دادن بلده مزبور شده
عیش مهیا و روزگار به بر حسب متمم داشتند - اولین بفوجداری
سیکاکول مامور گردیده پس از آن (که عمادالملک در سال ششم جلوس
فردوس آرامگاه کشته شد) دسخت رجوع بخدمت نظام الملک
آصفجاء داده ابتدا بصوبه داری بیجاپور چهره عزت برافروخته
در آنجا از دسخت ارضا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری
پربنده داشت - بسیار شوخ طبع و زند مشرب بود - بوتیک موعود
جهان گذران را وداع نمود - و در مین مدت مدید در قید حیات
بحیدرآباد نشسته اوقات بسر می برد - آخر ار هم در گذشت - بسیار
میرزا منش بود *

* حرف الحميم *

* جعفر خان تكلو *

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدین آغا تكلو
در هنگام نهضت جنت آشیانی بایران دیار حاکم هرات و لکه سلطان
محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسب مغوی بود - شاه فرمانی (که
دستور العمل ارباب مرورت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت
و مهمانداری جنت آشیانی بار نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبگی

بمراعات لوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد)
 پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان
 بدستور پدر لله میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشه نصرت
 و استغبار کج نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فرو گذاشت - شاه
 در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوج بسرکردگی معصوم بیگ
 صفوی (که وکیل اسطانت بود) تعیین فرمود - اتفاقا دران ایام قزاق خان
 استسقا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامیده - ناگزیر با سلطان
 محمد در قلعه اختیارالدین حصاری گردید - عساکر شاهي بهرات
 درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت
 در گذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد
 پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدر هم
 اعتبار داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیانی آورد - و مورد
 عنایت و رعایت گشت - و در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه
 در تعاقب خانزمان شیبانی همراه رکاب پادشاهی بود - پس ازان
 [که صفح جرائم علی قلی خان (بشرط آنکه تا الویه ظفر طراز اکبری
 درین حدود است از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه
 بسیر قلعه چنانچه انتهای فرمود] خان زمان از عجلت زدگی
 و تنگ ظرفی از آب عبره نمود - عرش آشیانی باصغای این خبر
 خود بر سراد ایثار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

رسانیده بعضی کشتیهای اودا (که از اموال مالا مال بود) بدست
آرد در درجه استعسان یافت - و بمنصب هزاری و خطاب خانی
اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچی *

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیانی بود - پانصدی
منصب داشت - سال پنجم اودا برای آردن تان سین کلانوت (که در
(۲)
خواندگی کیمت و دهرید سرآمد دانایان فن موسیقی بود - و پیش
(۳)
رامچند بهیله راجه بهته بسر می برد) با نامه استمالت نزد راجه
مزیور فرستادند - نام برده او را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه
آردن - سال یازدهم چون بعرض رسید (که او بجوانی صاحب حسن
مبتلا گردیده) این معنی در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را از
جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سری شده شبی آن جوان را همراه
گرفته فرارگزید - چون این حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان
رضوی با جمعی بتعاقب او مامور گردیده گرفته آردن - مدتی در
جلوخانه افتاده لکدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت
شده آب رفته بجو آردن - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهی بود
بستر بمک لشکر (که بتسخیر قلعه سوانه از مضافات صوبه اجمیر
مامور بود) دستوری یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده
تردن نمایان بظهور رسانید - و چندر سین راجه سازدار از دست مردم

(۲) دهرید بدون واو نیز گویند (۳) در [اکثر نسخهای اکبر نامه] پنه *

یادشاهی کج غمول گزین - درین ضمن شخصی خود را دیویداس (که در جنگ میرزا شرف الدین حسین در حدرود میروته مضارب صوبه اجمیر مقتول گردید) ظاهر ساخته بخان مذکور پیوست - که بتوسل او راه بهارگاه سلطانی یابد - چون دران ایام جست و جوی چندر سین همه را مطمع نظر بود روزی آن ترویر پیشه ظاهر ساخت که نام برده در جایگیر کلا پسر رام رای برادر زاده خرد مستغنی گردیده - بنابران فوج یادشاهی بر سر منازل کلا رفت - او بدر انکار زده شمال خان قورچی را بخود یکی ساخته در استیصال آن ترویر پیشه اهتمام نمود شمال خان او را در روزه بخانه خود آورده در تدبیر گرفتن شد - او بهاروی مردانگی ازان مضیق رهائی جست - و پس ازان کینه در دل گرفته روزی خانه جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چند کس به پیکار در آمد - او به ساز جنگ بآویزشهای مردانه مطابق سکه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری نقد زندگی سپرد *

* جگهال *

(۲) برادر خرد راجه بهارامل اسمی - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بکام شد هر یک از خویشان او بمدارج دولت مرتقی گشتند مشارالیه نیز بعواطف سلطانی اختصاص پذیرفته سال هشتم بحفاظت قلعه میروته سر باندهی یافت - و سال هیزدهم (که عرش آشیانی بصوب گجرات ایغار فرمود) او بحفاظت اردوی کلان نامزد شد

بمنصب هزاروي (سید - پسرش کهنگار^(۲)) که با عم خود راجه بهار اصل در اکبر آباد بسر می بود) در هنگامه ابراهیم حسین میرزا راجه او را با جمع بدلهلي فرستاد - سال هیزدهم پیش از نهضت موکب پادشاهی بهکجرات رخصت یافته در حوالی پٹن باردوی سلطانی پیوسته سال بیست و یکم همراه کنور مان سنگه بمالش رانا پرتاب دستوري پذیرفته پستر تعینات. موبه بنگاله گردیده باشهباز خان سرگرم کارهای پادشاهی بود - در هنگامه (که خان مذکور ناکام از ملک بهائی برگشت - و راه دارالملک ثانده گرفت) در اثنای طریق نام برده باتفاق چنده دیگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گری باز گشته می آمدند) در چار شده باهم آتش پیکار افروختند - دران میان نوروز بیگ قاتشال ازان مردم راه عدم پیمود - و دیگران مسلک فرار در پیش گرفتند *

* چانش بهادر *

از یکهای میرزا محمد حکیم بود - بعد از فوت میرزا همراه پسرانش سال سیم بدرگاه عرش آشیاپی (سیده دولت آستانبوس دریافت - و در خور مرتبیم بانعام خلعت و اسب و نقد سرمایه شادکامی اندوخت - و در همان ایام همراه زین خان کوکلتاش بمهم الوس یوسف زئی دستوري پذیرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهی افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

(باب الحکیم) [۵۱۲] (مآثر الامرا)

نام برده جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بهم تازیکیان ادلا
با کفور مانسنگه و ثانیاً با صادق خان و ثالثاً بکومک زین خان نامزد
گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سی و پنجم (که
خانخانان بتسخیر قلعه تندهار قرار یافت) ادرا در همراهیانش
برنوشتند - ازانجا (که مهم مذکور در توقف افتاد و خانخانان بکشایش
تفه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکو بندگی گشت - سال سی
و هشتم همراه خانخانان ببارگاه سلطانی آمده بعثیه بوسی چهار
امتیاز افروخت - و بستر بهم دکن تعیین شده آخرها در راه پوری
می بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجری
بدرد شکم وداع زندگی کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب
پانصدی داشت - پس از برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار
بودند - پسرش شجاعت خان شادی بیگ است - که احوالش
جداگانه در صفحه بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلی خان *

لاله بیگ کابلی - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش
نظام قلماق چراغچی بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طالبیها مورد
الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس از فوت میرزا
بخد مت عرش آشیانی (سید) عرش آشیانی ادرا بشاهزاده کلان
سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوی داشت و کارهای
نمایان ازو تمشی یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

(مآثر الامراء) [۱۳۵] (باب العجیم)

بخطاب باز بهادر برخواست - و در روزی چند صاحب طبل و حشم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روانی هندوستان برآمد ادرابوالا پایة منصب پنج هزاری برآردده خطاب جهانگیر قلی خان و تغویض ایالت صوبه پٹنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهی سمت نغان یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان مذکور سر پیچد قتلش در دست او است) طرفه رعیت و صولت جهانگیر قلی خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام سوزبان کهرکپور^(۲) (که از عمده زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان عرش آشیانی با حکام صوبه بهار مطیع و منقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهی باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمیل او را پسر خوانده بود) درینولا تاب تحکم جهانگیر قلی خان نیارده آماده پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان بر سرش شتافته آریزش نمایان نمود - و پس از گریه و داز صعب سنگرام بزخم قتلک آردده دست عدم گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزی بر افراشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگی بنگاله باند پایگی یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا برانخته از قرار واقع بمهمات آنصوبه را نرسیده بود که سپاه اجل^(۳) بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال هجری سنه (۱۰۱۷) هزار

(۲) نسخه [ج] کهرکپور یا گورکپور باشد (۳) در [کثر نسخه] نبردانته

و هفده هجری درگذشت - بدینداری و حق پرستی شهرگ تمام داشت
و در احراز ثواب بسیار میکوشید - و یکصد حافظ نوکر داشت
که در سفر و حضر چند قرآن شریف ختم نموده ثواب آن را باد
می بخشیدند - و خود هم نماز بسیار با وظائف و اذعان میخواند
و با این همه صلاح و تقوی قسی القلب بود - اصلاً نرم دلی و ترحم
نداشت - در عین نماز و تسبیح از اشارات بازیانه زدن و حلق کشیدن
و کشتن گنهاران که معتادش بود خود را باز نداشته - و یکصد کرائی
ملازمش بود - که هرگاه جنگ تراز میشد یکدفعه همه را میکشیدند
که زهره گواران و رستائیا می ترکید - و یکصد غلوه انداز کشمیری^(۲)
نوکر بود - که هیچ پرنده بر سرش نمی توانست پرواز - همه را
بغلوله میزدند *

* چگناخته *

پسر راجه بهارامل اسم - که احوال او جداگانه پیرایه ارتسام
پذیرفته - راجه او را با دو برادر زاده خود بطریق یرغمال نزد میرزا
شرف الدین حسین (که هنگام تعلقه داری اجمیر زرے بر سر راجه
مقرر کرده بود) نگاهداشت - پس ازان (که راجه ادراک ملازم
هرش آشیانی نموده بجلال عاطفت اختصاص گرفت) بقدر غنای
مترانه پادشاهی چگناخته از دست میرزا رهائی یافت - پس ازان
مورد الطاف بیکران گردیده هم در رکاب خسروانی و گاه در تعیناتی

کنور مانسنگه برادر زاده خود بتقدیم خدمات می برداخته - سال
 بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهی مقابله
 نموده بعضی سرتاران را پای از جا رفت) مشارالیه قدم همت استوار
 کرده داد مردانگی داد - رامداس پسر جیمل (که از ناموزان مخالف
 بود) بضرب دست او رهگرایی دادی نیستی گردید - سال بیست
 و سیوم تیول در صوبه پنجاب یافته بدانصوب دستوری پذیرفت - سال
 بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب
 پیدائی گرفت و نهضت سلطانی بدانصوب تصمیم یافت و جمعی
 برطبق حکم پیشتر روانه آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین خدمت
 حاضر گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج
 نهاده بود) با جمعی کثیر تعیین گردیده بنگاه او را ینمائی ساخت
 پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشیر شرف رخصت حاصل
 کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور
 نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سی و چهارم
 تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سی
 و ششم (که شاهزاده سلطان مراد بایات مالوه تعیین گردید) او
 بهمراهی شاهزاده اختصاص یافته سرمایه عزت اندوخت - پس ازان
 برکاب شاهزاده مزبور بهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از
 شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعثت خلافت
 رسید - چون بجه حکم آمده بود چندی بار نیافت - و وقتی (که پادشاه

از دکن معارفت فرمود - و نواحی قلعه رنتپور مضرب خیام گردید (او پیشتر حسب الطالب از برهانپور رسیده بود - چون قلعه مذکور بدو تعلق داشت روزی (که پادشاه متوجه سیر شد) از بآئین فدریان تقدیم مراسم نیاز و خنار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستو باتر بدکن دستوری یافت - و در سال اول جلوس جنت مکانی همراه شاهزاده سلطان پوریز بهم رانا تعیین گردید - چون شاهزاده بذایر هنگامه بغی خسرو باگه پسر رانا را همراه گرفته روانه آگره شد نامبرده را با کامی لشکر در اینجا گذاشت - و در همین سال بدفع داپت پیکانیری (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم جلوس بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار سربلندی یافت - و پسرش رام چند بمنصب دو هزار و پانصد سوار سربلند گردیده بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکی راجه منروب است که در ایام فترت ملتنز رکاب فردیس آشیانی بود - پس از جلوس بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم و اسب با زین نقره و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد میبایستی گردید - سال سیوم بهمرامی راجه گجسنگه بتخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگه بمنصب دو خور سربلندی یافت *

* جان سپار خان ترکمان *

چنانکیر بیگ نام - از امرای جنت مکانی ست - مدتهای ممتد

در تعییناتی صوبه دکن گذرانید . و از کار طلبی و مردانگی در تقدیم خدمات پادشاهی بذل مجتهد نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده پروریز با وصف طول مکث در برهانپور و تعیین امرای عمده با افواج گران و صرف خزائن موفور اصلا رو برآه نگرفت بلکه دنیا داران دکن خلع ربهۃ اطاعت نموده سیما ملک عنبر که محاللات بالاگهات را قاطبه متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهم آن ممالک شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهانی ممتاز گشته) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آدازه مولت شاهي هوشربای دکنیان شده آنها دوش فروتنی و سرافکندگی بزیر بار بندگی در آوردند - و دست تصرف عمال متعلقه پادشاهی کوتاه داشته عهده خراج سپاری و مال گذاری بردن انقیاد و فرمان برداری گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متبعین دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانداری و فوجداری نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط نهانده جالانپور و مضافات آن (که بیست و پنج کورهی دولت آباد است - و در آن وقت عهده تهاهای بالاگهات بود - و بسیاری از منصبداران پادشاهی با تابین و جمعیت خود تعیین آن مکان می شدند) روانه ساخت و پس از آن چندی از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست تصرف بمحاللات پادشاهی دراز کردند - و ببالاگهات اکتفا ناکرده تا برهانپور زایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبه ثانی یماق

دکن را رجعت هممت گردانید - و در آغاز شانزدهم سال جهانگیری خطه
 برهانپور را برزود موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش
 و مالش نظام شاه و ملک عذیر معین گشت - و پس از زن و خورد نمایان
 و آذینهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزی نصیب بندهای
 شاهي میشد) ملک عذیر بتازگی تماشاگر چهره نمائی شاهد اقبال
 شاهزاده گشته از کجروی در برتافت - و از در ندامت در آمده
 دست عجز بدامن استیمن در آریخت - هر یکی از سران و سرداران
 تا انقضای موسم برشکال در محال از محاکات بالاگهات گذرانید
 جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت جا بر ساخت - و چون
 از سرنو تعلیم تهنجیات سر بر زن مشارالیه را باضافه منصب برنواخته
 بتهانه داری بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع
 بهاتوری مضاف لحمدنگر میان ملک عذیر و ملا محمدلاری سپه سالار
 و وکیل السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والی آنجا اورا در محاورات
 و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت
 تقدیر ملا کشته شد و سر رشته انتظام فوج گسیخته گشت امرای
 پادشاهی (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر
 خان که باحمدنگر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خون را به لیول
 خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب
 ارتحال جنک مکانی خالجهان لودی و لایم بالاگهات را بنظام شاه
 وا گذاشت - و نوشتها بنام امرای پادشاهی (که در تهنجیات بودند)

فرستاد - که آن مهتال را حواله وکلاعی نظام شاه نموده به برهان دور
آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشته خانجهان گردیده نزد او شتافت
روزه چند نگذشته بود که معیت جلوس صاحبقران ثانی به چهار
دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال
احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت گورنش دریافتۀ یافه
هزار و پانصدی ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات سه هزار
سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار با آسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر
قلی خان بصاحب صوبگی آله آباد مرخص گردید - اما بمقتضیات
سپهر دربار (که هر کوفه بفساد پیوسته است - و هر عشرت بفساد
آغشته - باد کامیابی این جا خمار ناکامی در پی دارد - و زلال صافی
عیش مدورت در ته - قدمی هر نشد که تپه نکردند - و صفحه تمام
نشد که ورق برنگزیده) در همین سال پیمانه عمرش لبریز گشت
امام قلی پسرش هزاری چهار صد سوار منصب داشت - در سال
سیوم شاهجهانی بهمرامی اعظم خان ناظم دکن (روزه که بر بالاگهات
در چنادرل عادلشاهی و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتقم
خان سردار فوج ملهو تپه کرد) او با چنده از ناموران روشناس
عمده دل بجاقفشانی نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جارید
اندرخته جان در باخت - جانشینار خان برادره هم داشت - مرتضی
قلی نام - هزاری شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج
نبیستنی خزیده •

(۲)
* جادو راو کانتیه *

(۳)
خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن مشهور ازان قوم است
از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبه ثانی سال
شازدهم جهان گیری پادشاهزاده ولی عهد شاهجهان صاحبقران ثانی
سرزنش و مالش دنیا داران دکن را (که سر از اطاعت و انقیاد
پیدا کرده دست تالان و تصرف بمملکت پادشاهی دراز کرده بودند)
وجهی هممت عالی نهمت ساخته بعون رای مایب و انوری شمشیر آبدار
آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمه الجیش عساکر
دکن بود) برهنه منوی اقبال بر زمین بوس شاهزاده فتح نصیب تارک
افتخار برافراخته بمنصب پنجهزاری ذات و سوار تحصیل بلند پایگی
نمود - و با پسران و زبائیر و دیگر منتسبان به بیست و چهار هزار
پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن تنخواه
یافته در نهایت رفاهیت و جمعیت کمکی صوبه داران آن ولایت بود
و همواره بتقدیم خدمات پادشاهی می پرداخت *

و چون سال سیوم جلوس شاهجهانی سلطنت برهانپور بسایه اعلام
جهانکشی پادشاهی مورد امن و امان گردید جادو رای نکبت گرای
از ناهنجاری و حق ناشناسی رد از بندگی آستان خلافت نشان برافراشته
با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون ار میدانست (که
بدونائی لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائی ملازم جوهر

آن بدجوهر) در مدد آن شد که او را بدست آوردند چندان در زندان
 مجازات نگاه دارند - و باین انداز او را نزد خود طلبید - چون هنگام
 پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت
 ناکه جوقی از کمینگاه برآمده دست ببستن بر کشاندند - آنها تن
 به بند و اسیری نداده تیغها از نیام کشیدند - و هر دو طایفه با یکدیگر
 در آویختند - جادو راو با در پسر اچلا و راگهو و ایسونیت رای ذیور^(۳)
 جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائی زنش^(۴) (که مدار
 کارهای آن خسروان زده بر بود) از دولتآباد گریخته بوطن خود
 سندکهر (که پرگنه ایست مضاف مہر برار نزدیک بجالند پور که
 جادو را در آنجا قلعه ساخته) رفته تحصن جستند - هر چند نظام شاه
 در دکنوئی و استمالت آنها سعی نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت
 و خجالت بدرگاه پادشاهی ملتجی گشتند - از آنجا (که جرم پوشی
 و عذر نیوشی شیوہ رضیة سلاطین عالیجاه است) جرائم عظیمه آن گزده
 عفو پزوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال
 ساخته در سالک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان
 باعظم خان فاظم دکن (که بر بالاگهاٹ سرگرم استیصال خانجہان لودی
 بود) سمیت ارسال یافت - خان مذکور میانجی گریخت دنت جی نام
 (که سرانجام معاملات جادو راو بار مغوض بود) آنها را باعزاز و احترام

(۲) نسخہ [۱] دست بستن (۳) در [بعضی نسخہ] اچلا (۴) در [اکثر نسخہ]

کرجای زنش *

پیش خود طلب داشته برای هر یک منصب عمده تجویز نمود
 و از پیشگاه فرمان روایی بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سی
 هزار روپیه برسم مدد خرج و تذخوه قبول نیک در ولایت دکن و برار
 و خاندیس و بحالی محال جادو را و بدستور سابق مشمول عواطف
 خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف اسلام سده سلطنت
 دریافتند بهادر پسر جادو را بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار
 و علایت علم و نقاره مباحی گردید - و چندی را برادر جادو را
 بمنصب چهارزاری ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سرباراخت
 و پتنگ را و بمنصب سه هزار ذات هزار و پانصد سوار (که سابق
 برادرش ایسونت را مقتول داشته) سرفزاری یافته بخطاب جادو
 رای (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیژوجی بمنصب دو هزار
 ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قلیل بود) سربازند
 گردید - و در سال پنجم چندی را مذکور از هم گسیخت - و چون
 بهادر جی در سال هشتم رخت همتی بر بست دتاج
 بمنصب سه هزار سوار شادکامی انداخت - و چون او در عهد
 عالمگیری بهمراهی دلیر خان در جنگ مرهه بکار آمد پسرش
 بخطاب چندی را و منصب عمده سرفزاری یافت - و پسر
 از پسران او مان سنگه در وقت صوبه داران منصور خان روز بهانی
 با فوج قلیل بمحافظت و حراست اورنگباد می پرداخت - و در

بر سر قلاب احداث نمود - برادر ديگوش را گهو بجگديو راى رسیده چون ساهوجي بهونسله پدر سيواى مشهور بدامادى جادو راى در نظام شاهيه نامه برآوردن ازان وقت اين سلسله را با درمیان - خواهر (۲) راجه ساهوى حال بجگديو راو مسطور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و شش در جنگه (که) میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حيدر آباد بهحوالى شکرکهره محال تيولاش (اتفاق افتاد) ازين طرف جدا شده بمبارز خان پيوست - و دران زن و خورد بقتل رسيد - ازان روز درين سلسله ديگرکه منصب و اقطاع نيافته - پسرش مانسنگه نامي (که همشيره زاده راجه ساهو است) با عم زادهای خود در سند کهير بر سر زمين داري سرکار دولت آباد (که از قدیم به نيکانش متعلق است) ميگذازييد و بملاحظه وطن داري نميرفت - درين ولا از تنگي معيشت ناچار شده شتافت - اين سند کهير پرگنه ايست سي کرهه از اورنگاباد مضاف سرکار مهور صوبه برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو مقتول است - و شش هفت کرهه قصبه موضع است ازان پرگنه مشهور بدبول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعه مستحکم و آبادی آن مکان همت گماشته - درين وقت هم آبادی معتبر دارن که قصبه در جنب آن ويران است *

(۲) نسخه [ب] خواهر زاده ساهوى حال (۳) نسخه [ج] در سند کهره

بر سر زمين داري *

* جهانگیر قلی خان *

شمس الدین مشهور بمیرزا شمسی مہین خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است - چون میرزا کوکھ در ایالت گجرات از چیرگی راجہ از بندر بلال (کہ نزدیک سومنات است) بچهار آہی درآمدہ بکجاز شتافت بجز شمسی و شادمان دیگر ہمران و اہل رعایا ش ہمرہی برگزیدند - عرش آشیانی از کمال نوازش شمس الدین را ہزاری منصب سرفراز گردانید - و چون از سایر پادشاهان بدانش والا و خرد متین امتیاز داشت و بہ نیکو منشی و پسندیدہ وضعی متصف از عہد عرش آشیانی تا عہد اعلیٰ حضرت ہموارہ مورد نوازش خسروانی بودہ بقبی و نیک نامی ایام حیات بانہوام رسانید و در زمان اکبری بیایہ در ہزاری درآمد - چون سال سیوم جهانگیری صوبہ گجرات از تغیر مرتضیٰ خان بخاری بہ تپول خان اعظم مقرر گشت از انجا (کہ مزاج پادشاہی از خان مذکور اندک کبیدگی داشت و بنابر جانب داری خسرو از طرف ار مامون نبود) قرار یافت کہ خود در حضور باشد - و جهانگیر قلی خان (کہ خانہ زاد رشید و فہمیدہ و بہمہ جہت خاطر ازو مطمئن) بطریق نیابت پدر بحر اسفند آن مقامت پردازد *

مشہور است کہ میرزا کوکھ زبان باختیار نداشت - حرفہای بیصرفہ گفتے - خصوص در وقت استیلای غضب خود را نتوانستے نگہداشت - حتی پاس حضور پادشاہی نمودے - درزے واقعہ

رو داد - که جنّت مکانی بجہانگیر قلی خان فرمود - کہ تو ضامن پدر
میشوی - عرض کرد کہ ضامن مال و جان او هستم - اما ضامن زبان او
نمی توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار فرق
عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام
شاهزادہ شاہجہان بنگالہ را متصرف شدہ رايت توجه بجانب پٹنہ
برافراشت - و عبداللہ خان فیروز جنگ با راجہ بہیم بطریق منقلا روانہ
آلہ آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جہانگیر قلی خان مقارعت را
از حیز قدرت خود بیرون دیدہ بر سبیل استعجال از جونپور برآمدہ
در آلہ آباد بمیرزا دستم صفوی صاحب صوبہ آنجا پیوست
و بعد ازان بتفویض ایامت آلہ آباد معین گشتہ پس از سربرآرائی
فرمان آشنائی اگرچہ از صوبہ داری آلہ آباد معزول گردید اما بیکالہ
منصب سابق کام دل اندوختہ از تغیر بیکارخان ولد سعید خان بنظم
سورتہ و جواناگتہ مرخص شد - در سال پنجم سنہ (۱۰۴۱) هزار
و چهل و یکم ہجری همانجا روزگارش سپری گشت - اعلیٰ حضرت
بمقتضای خانہ زاد نوازی پسر رشیدش بہرام را بمنصب در هزاری
در هزار سوار سرفرازی بخشیدہ بجای پدر منصوب فرمود - او
جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بہرام پورہ بنام خود
آباد کرد *

(۲) نسخہ [ب] مال و جان اویم (۳) در [بعضی نسخہ] برافراخت (۴)

نسخہ [ب] تعین گشتہ *

* جهانگیر قلی خان *

شمس الدین مشهور بمیرزا شمسی مہین خلف خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است - چون میرزا کوکھ در ایالت گجرات از چیرگی و احمہ از بندو بلارل (کہ نزدیک سومناٹ است) بچہار آہی درآمدہ بچہار شتافت بچہر شمسی و شادمان دیگر ہسوان و اہل و عیالش ہمرہی برگزیدند - عرش آشیانی از کمال نوازش شمس الدین را بہزاری منصب سرفراز گردانید - و چون از سایر برادران ہدانش والا و خرد متین امتیاز داشت و بہ نیکو منشی و پسندیدہ وضعی متصف از عہد عرش آشیانی تا عہد اعلیٰ حضرت ہموارہ مورد نوازش خمرانی ہودہ بذیکی و نیک نامی ایام حیات بانصرام رسانید و در زمان اکبری بیایہ دو ہزاری ہر آمد - چون سال سیوم جهانگیری صوبہ گجرات از تغیر مرتضیٰ خان بخاری بہ تیرول خان اعظم مقرر گشت از انجا (کہ مزاج پادشاہی از خان مذکور اندکے کبیدگی داشت و بنا بر جانب دارمی خسرو از طرف او مامور نہ بود) قرار یافت کہ خود در حضور باشد - و جهانگیر قلی خان (کہ خانہ زاد رشید و فہمیدہ و بہمہ جہت خاطر ازو مطمئن) بطریق نیابت پدر بچہراسمیت آن مہمانت پردازد *

مشہور است کہ میرزا کوکھ زبان باختیار نہاشت - حرفہای بیصرفہ گفتے - خصوص در وقت استیلای غضب خود را نتوانستے نگہداشت - حتی پاس حضور پادشاہی نمودے - درزے واقعہ

رو داد - که جنّت مکانی بجایانگیر قلی خان فرمود - که تو ضامن پدر
میشوی - عرض کرد که ضامن مال و جان او هستم - اما ضامن زبان او
نمی توانم شد - و پس از آن بمنصب سه هزار و سیصد سوار فرق
عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام
شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده (ایست توجه بجانب پتینه
برافراشت - و عبداللّه خان فیروز جنگ با راجه بهیم بطریق منقلا روانه
آله آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جهانگیر قلی خان مقاومت را
از هیچ قدرت خود بیرون دیده بر سبیل استعجال از جونپور برآمده
در آله آباد بمیرزا دستم صفوی صاحب صوبه آنجا پیوست
و بعد از آن بتفویض ایالت آله آباد معین گشته پس از سریر آرائی
فرس آشیانی اگرچه از صوبه دارئی آله آباد معزول گردید اما ببحالی
منصب سابق کام دل اندوخته از تغیر بیگار خان ولد سعید خان بنظم
سوزنده و جواناگلّه مرخص شد - در سال پنجم سنه (۱۰۴۱) هزار
چهل و یکم هجری همانجا روزگارش سپری گشت - اعلیٰ حضرت
بمقتضای خانه زان نوازی پسر رشیدش بهرام را بمنصب دوی هزار
در هزار سوار سرفرازی بخشیده بجای پدر منصوب فرمود - او
جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود
آباد کرد *

(۲) نسخه [ب] مال و جان اویم (۳) در [بعضی نسخه] برافراخت (۴)

نسخه [ب] تعین گشته *

* جگراج مرف بکرماجیت *

دور راجه ججهار سنگمه بندیله است - سال اول جلاوس شاهجهانی
 بمنصب هزار سوار تارک افتخار برقرار است - چون سال پس
 ازین خانجهان لودی از اکبر آباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک
 بندیله رسیده بتعلق دیوگده در آمده داخل سرحد نظام الملک
 گردید و افواج پادشاهی (که بتعاقب او نامه زد شده بود) نتوانست
 رسید پادشاه را مظلّمه کلی شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن
 افواج سرکار از راهبری و غلط نمائی نام برده است - سال چهارم (که
 خانجهان لودی باتفاق دریا خان روهله از دکن بصوبه مالوه شتافته
 با کهال سراسیمگی بعزیمت کالپی در ملک بندیله در آمد) مشارالیه
 بجهت رفع بدنامی و دفع شرمزدگی پدر خود کمر همت چسبست
 بسته درید - و بچند اول (که سرگوره آن دریا خان بود) رسیده هنگامه
 زن و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگی بدریا خان رسیده کارش
 تمام ساخت - مردم بندیله خانجهان تصور کرده برو هجوم کردند
 بکرماجیت سردریا خان را بریده روانه حضور نمود - و تدارک
 مافات بآئین شایسته بعرضه ظهور رسانید - پیاداش آن از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت
 و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندی انداخت - بستر عوض پدر
 بدکن رسیده همراه خانخانان و خانزمان سرگرم تردرات بوده در جنگها

گاهه بمیمذه و گاهه بچنداول مامور گردید - و در محاصره قلعه دولتابان و قاعه پرینده از محافظت روزچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاری بظهور آوردن - و سال هشتم بنوشته پدر خون (که بغابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گل ۵۵ از حضور متوهم شده بود) راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستمام خبر فرار او با جمعی بتعاقب او شتافت - و چند کس را بخاک هلاک انداخت - او زخمی شده براه غیر متعارف طی مسافت نهوده پدیر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهی همراه پدر عرصه پیمای دادی فرار گردیده بتفصیل (که در احوال چهار سنگه مرقوم شده) مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسیدن درجن سال پسر او هنگام تعاقب اسپر افواج پادشاهی گشته *

* جان نثار خان *

جنیری قدیمی کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگزاران ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بخارسی مشرف فیاخانه جهانگیری (که در سرعت سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت می برد) بشاره یمین الدوله بمنجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست روز نوزدهم ربیع الاول سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری بجنیر دکن رسید و خبر

(باب الحیم) [۵۲۸] (مآثر الامرا)

از تبحر حکمت مکانی ازین دار فانی^(۲) بعالم جاردانی رسانید از اسباب
(که علم صاحبقران ثانی در مهمات سلطنت و جهانپایی درنگ
و احوال بر نمایی یافت) سه روز بمراسم عزاداری^(۳) پرداخته بیست و سیوم
ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافه آگره گردید - و جان نثار
خان را با فرمان محضری بر انواع لطف و عنایت و بحال داشتن
منصب و جایگزین و صوبه داری کن بدستور سابق نیز خانجهان
لودی (رانگ) برهان پور فرمود - تا او را بمواطف شاهانه مستمال
ساخته بر سرانتر فمیرش (که ناصانی در بے اخلاقی او مظنون بل
مجازم بود) آگاهی یابد - چون بحکم دولت از رسیدن بود پس
از وصول فرمان جوابی داد که سرش بیان داد - و خان مذکور را
بے عرضداشت رخصت کرد - مشارالیه در احمد آباد بسعادتی
ملازمت رسیده در روز جلوس بمنصب دوهزاری ذات هزار سوار
و مرحمت علم و نقاره و انعام فیل و پانزده هزار روپیة نقد کام دل^(۴)
اندر خدمت - و در سال سیوم از انتقال دیانت خان دست بیاضی^(۵)
بقلعہ داری احمد نگر اختصاص گرفت - و بعطای چهل هزار روپیہ
برسم دادن خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور
رسیده باضافه پانصدی پانصد سوار ترق افتخار برافراخته بفوجدارئی
لکھی جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجدارئی سیوستان مرخص

(۲) نسخہ [چ] دار فدا (۳) نسخہ [چ] علم و انعام فیل (۴) در
[بعضی نسخہ] دشت بیاضی (۵) نسخہ [چ] اختصاص یافته بعطای

گردید - و چون سال یازدهم قلعه تئدهار مسخر اولیای ساطنت
شد و صوبه داران و فوجداران قریب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا
رسانیدند خان مذکور فیز از تملقه خود شتافته سرگرم تقدیم کارها
شد - و بهمراهی قلیچ خان صوبه دار تئدهار در کشایش قلعه بسمت
شریک تردد گردید - و در سال دوازدهم پانصن سوار دیگر بر
منصبش افزوده از سیوستان بیهگر رفته از تغیر یوسف محمد خان
بیدربست آنجا پرداخت - و در همین سال رخت هستی بر بست *
صاحب ذخیره الخوانین آدرده در حکومت سیوستان بسیار
از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمجه و سوده خواستگاری نمود
(۲)
و بدان جهت نقش عمل او در سمت نشست - آثار ترمز و مفسده
نماند - پس ازان (که حیات مستعار را بدرد نمود) هر یک از
زمینداران دختر خود را از خانه او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید
این واقعه در بهگر رو داده باشد - که سرحدش بسروحد سیوستان
پیوسته - و الا فوئش در حکومت سیوستان نشسته - کمالایخفی - پسرش
میرزا حفیظ الله (که بذابر قدم خانه زادی مکرر در طفلی مورد عطایای
اعلی حضرت گردیده) در عهد خاد مکان بخطاب بسالم خان چهره
عزت افروخت - و در ایام محاصره بیجاپور بخشی فوج پادشاهزاده
محمد اعظم شاه بود - چندی بدان امر پرداخته - گویند بتجوع
(۳)
ادمان داشت - اسیر پنجه اجل گشت *

(۲) نسخه [ب] صفحه (۳) در [بعضی نسخه] اسیر سر پنجه اجل *

* جان سپار خان خواجه بابا *

برادر زاده نقیب خان قزويني سمت - در عهد جنیت مكاني
خطاب جانباز خان یافته بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده
سال اول جلوس فردوس آشياني بملازمت پیوسته بهحالی منصب
سابق کامیاب گردیده سال سیوم از اصل و اضافه پیاپی هزار و پانصدی
ششصد سوار مرتقي گشت - مدتی فوجداري مهندس سوار بود
سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
(۲)
پنهانخانه عدم شناخت - از فهرس ده ساله دوم شاهجهان نامه دریافت
میشود - که موسی الیه ب خطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاري
هزار سوار سر بلند گردیده - اگرچه سال این واقعه بخطر نیامده *

* جلال کاکر *

بسر قوم دلاور خان اسم - از تعیناتیان صوبه کابل بود - تا آخر
عهد جنیت مكاني پیاپی هزاري ششصد سوار رسیده پس ازان (که
بسمت و کشان امور خسروي بکف قدرت فردوس آشياني در آمد)
سال اول باضافه پانصدی صد سوار خرسند گردید - و سال سیوم
در هنگامه کمال الدین بن زکری الدین دوهله با سعید خان مصدر کارها
شد - سال دوازدهم (که دارالسلطنت مقرر اعلام ظفر اقسام گردید)
او بمهرمت خلعت و خدمت فوجداري جمو از تغیر شاه تلي خان
مرمیاهات برافراخت - سال سیزدهم (که سلطان مراد بخش با جمعی

(۲) بهیره مامور گشت) او را نیز در تعیینات بیان شاهزاده
 جرنوشتنند . سال چهاردهم بافرونی سه صد سوار و غذایت اسپ
 نوازش یافته داخل کومکیان دکن شد . سال هیزدهم از اصل و اضافه
 به منصب دوهزاری هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراشت . مدتها
 در دکن گذرانیده سال سیم با میرزا خان منوچهر برای وصول لگمه
 پیشکش نموده کوهکا زمیغدار دیوگدهه بدان صوب شتافت . و پستو
 حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفوجداری و تیولداری
 نصیرآباد و غیره توابع صوبه خاندیس سربلند گردید . و پس از آنکه
 سکه سلطنت بنام خادمکمان رونق پذیرفت سال چهارم او از اصل
 و اضافه بهمنصب سه هزار دوهزار سوار و تقرر خدمت فوجداری
 هوشنگ آباد مضاف صوبه مالوه جبین بخت را نورآکین ساخت *

• جعفرخان عمده الملک *

خلاف الصدق صادق خان میربخشی و همشیره زاده و خویش
~~پیشین السلوک آصف خان است~~ - فرزانه بیگم مشهور به بی بی چیر
 زوجة محترمة اوست . از مبادی نشو و نما حدیقه احوالش بآبپاری
 مرحومت پادشاهی نصارت و طرارت بے اندازه داشت . و همواره
 بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسروانی بود . چون
 پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ زیب بهادر را بتعزیه
 فرستاد . که او را بفرونی الطاف خاقانی تسلیه بخشیده با برادران

بشرف بساط بوس و شرف گردانند - چون بسعدت حضور فایز گردید
 باضافه هزارى ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار
 سر برافراخت - از انجا (كه عاطفت اصلى تقريبه و سببه نمىخواهد
 و نهایت دلي بهانه جو مى باشد) در سال هفتم عزالش بنفیس قدیم
 پادشاهانه فروغ نمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال
 دهم خان مذکور جواهر و اقمشه نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي
 متاع يك لك روپيه بپذيرائي در آمده او را بمنصب پنج هزارى
 ذات و سه هزار سوار بلند آدازه کردند - و پس از آنكه دوازده
 بذاير چهلته معاتب گشته مجددا مشمول عواطف بیکران گردید - و در
 سال نوزدهم بصوبه دارى پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال
 بیستم بخدمت جلیل القدر ممبر بخشي گري از تغير خلیل الله
 خان چهارم کاميابي برافراخت - و در سال بیست و سوم از انتقال
 مكرمات خان بصاحب صوبگی دارالخلافه شاهجهانآباد رخصت یافت
 و در سال بیست و چهارم بنظم صوبه ثقه از تغير سعيد خان مهابي
 گردید - و در سال سیتم بحضور رسید - و چون خدمت والامرات
 وزارت از معظم خان بقاير وجه عزل گردید در سال سی و یکم
 خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنايت قلمدان مرصع چهارم مزید
 اعتبار برافراخت - و پس از جنگ داراشکوه چون نور منزل
 مشرب خيام عالمگیری گشت جعفر خان (كه در خدمت اعلی حضرت

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهی بمساعدت زمین بوس فایز شد و پس از جلوس اول (که در باغ ایزآباد واقع سواد شاهجهان آباد (۲) شد) بانقضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب داراشکوه (که قاضی دران منافی قانون قدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه گشت - و مراقب و مراسم (که لازمه سریر آرائی سم) بجلوس ثانی حواله شد - بعدد الساطنه جعفر خان صوبه دار می مالوه تفویض یافت - و باضافه یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه منصوبش از اصل و اضافه شش هزار شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال یافت - او هنگام برافراختن رایات از آن گل زمین بدارالخلافت در منزل دانی پت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری جبهه سامی عتبه خلافت گشت - از کمال قدر شناسی بخدومت والای وزارت اعظم (که آن نوین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه اوفی بود) برنواختند - چون آن زندگ امرای مذبح الشان برکنار دریای چون منزله عالی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای امتیاز و سرفرازی آن عمده الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفه مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار مراسم با انداز و نیاز بجا آورده پیشکش گران از غرائب و نوادر

بغیر آنور در آردن - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهان آباد بیماری خاق مذکور باشند و امتداد کشیده جهان گذران را پندون نمود - خلد مکان در مرتبه درین ایام اولاً بهجت عیادت و ثانیاً بهجت تعزیت بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانه فامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسیه بجا آرند - و بتسلیم و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدۀ موصی الیهما پندارند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدۀ اینها توره در خور حالتش فرستاد - پسر شاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آردن - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقه مرور آید و انواع نوازش و خاطر داری و بر آردن از سوگواری بر اقرار امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمی مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخوین به نیک نفسی و خیر اندیشی شهره آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتماف داشت خوش وضعی و عالی دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بهارچه سفید پیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دوازده صوبه مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشی از سوت بسجی تمام بهم رسانیده جامه دارے چند مرتب ساخت که تانهای پنجاه رویه بقماش او نمیرسید - و از راه تحنگی بعنوان فذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بچین شده گفت که

(مآثر الامراء) [۵۳۵] (باب الحميم)

بسیار گنده است - صرف توان کرد - قاضی از راه ادب عرض کرد
که باب فرش چاندنی دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده
حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدت شامه و ذایقه او نیز حکایتها
میکند - گویند روزی هذرانه نزد او آوردند - که در کمال شیرینی
و شکندگی بود - معظوظ شده گفت - به ازین خورده اش - اما
بومی ماهی دارم - بعد تفحص ظاهر شد که هذرانه کوکن بود - که
دران ولایت ریزه ماهی در خاک آغشته بهالیهها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواری سمت - میر بهادر دل نام داشت
هنگامی (که شاهزاده محمد ارنک زب بهادر بعزم سلطنت قزوین فتح
و اقبال از دکن رکضت فرموده لواء عزیمت بجانب مستقر الخلافه
افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان
ماتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه
~~نصرت نصیب~~ را بادشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
جان سپاری و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگه دارا شکوه
از اصل و اضافه بمقتضی هزاری پانصد سوار مهابی گشته بخطاب
جان سپار خانی نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور
شده ساحمت نیکو خدمتی را باقدام همواری و حسن سلوک پیموده
نقش (وز بهی خود را برنشاند - در سال بیستم و چهارم بقلعه دارای

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح هیدرآباد خان مذکور بفوجدارئی
ظفرآباد می پرداخت - و چون موکب عالمگیری بعد بند و بستم
آن الکی نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد
بیدر را مضرب خیام گردانید ابوالحسن والی تانگ (که از غایت
انهماک در عیش و عشرت گاه در پانزده ساله حکومت خویش از
شهر هیدرآباد غیر از مسافت یک کره بمحمدنگر گامکند سفرگزین
نشده بود - و سوارئی هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه نشینی نمود
و در حقیقت خلد مکان هم از ارضاع او (که منافعی مزاجش بود) ذخیره
خاطر داشت - چنانچه ساوکی (که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر
والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرمی نشد - حتی بمواجه هم
نطلبید - (از اول روز نظر بند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور) که
بفوجدارئی بیدر میپرداخت (مامور شد - که او را بدراتاباد رساند
که تا بقیه عمر با تبعه خود بفراغت بگذرانند - و پس ازان
بصاحب موگی هیدرآباد (که مملکتی ست زر خیز و آباد خصوص
(۲)
دران وقت که سلسله قطب شاهی مساعی جمیله در معموری آن بکار
برده بودند) رایست بلند پایگی بر افراخت - و او بحسن عمل
و نیکو معاملگی مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته
خان امیرالامرا و عاقل خان خوانی کمتر صوبه دار یک دفعه این مرتبه
حکم رانی کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یک هزار

و یکصد و سیصد و هجری منزل بودی خاموشان گزید - خلف رشیدش
رستم دل خان است - که احوالش بجای خود رقم زده خامه گردید *

* جان نثار خان *

خواجه ابوالمکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان
محمد معظم بود - در ایامی (که سلطان محمد اکبر اسباب بغی و مواد
طغیان آماده ساخته باتفاق راجه پوتان جهالت مذش با فوج بسیار
عزیمت خلاف با پدر والا قدر پیش گرفت) چون در آن وقت خبر
فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه میرسید خواجه ابوالمکارم از جانب
شاهزاده بقراول^(۲) رفته با قراولان سلطان درچار شد - و بعد زد و خورد
زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسی حاصل نمود
و پستری بمصب نهدی و خطاب جان نثار خانی عز امتیاز اندوخته
در یساق رامدره همراه شاهزاده مسطور تعیین گشت - و در محاصره
سائگانو^(۳) ترددات نمایان بظهور آورده سذن بهادری را بسکه زخم اعتبار
حاصل - چون شاهزاده مذکور بموجب حکم از آنجا معادرت نموده بر سر
ابوالحسن قطب شاه تعیین گردید او نیز بهمراهی شاهزاده نامزد
گشت - و بر طبق ایمای پادشاهزاده بتسخیر گدھی^(۴) سرم پرداخته
تهانه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را مغنم گردانید
و در محاصره و یورش گمانده چهره ران مردی بگلگونه زخم بیدار است

(۲) در [بعضی نسخه] با قراولان رفته (۳) در [چند نسخه] سائگانو (۴)

یا گدھیء بیوم باشد *

در سال سی و سیوم عالمگیری بعطای خنجر با دسته و ساز بشم
برنواخته به تقیبه عظیم لثیم دستوری یافت - و در سال دیگر بعنائیت
خلعت و فیل از اقران تفوق جست - چگون مکرر مصدر تردادات نمایان
گردیده بود پادشاه بدو نازش میفرمود - پستری (که با سنا کهور پر)
در موضع کزنالک مقابله صورت بست) از بدمدنی تقدیر شکست بر
فوج پادشاهی افتاد - خان مزبور زخمی شده جان بدر برد - پس ازان
پیوجداوی و تلاحه دری گوالیار سر برافراخته گوشه قناعت گزید *

چون خلعت مکان بچشم خرامش نمود هرچند که او از قدیمان
بهادر شاه و امیدوار ترقی بود اما اعظم شاه را تربیب المصالح دیده
از بے پردگی باعظم شاه و سلطان محمد عظیم عرفداشتها نوشت
(۲) که من باواده فدوی عزیمت رسیدن بجناب دارم - اما طرف مقابل
برای بودن من فوج تعیین نموده - هر قدر زود جمعیت و بار بردار رسد
خود را برسانم - درین ضمن رسیدن بهادر شاه باکبر آباد معلوم نموده
جاریه خود را نزد بهادر شاه (سانید - ازانجا) که پادشاه را پیشتر
مظنون آن بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پیش محمد
عظیم (۳) رسیده باشد) این معنی خلاف مرضی شد - و بعد مقتول گردیدن
محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحه جبین او لایح گردید
پس از توقف بملازمت پیوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار
هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره کوس ترقی بلند آرازه ساخت

پس از آنکه خلد منزل بسیرگاه جنت شتافت خان مزبور (رز جنگ با فرخ سیر پادشاه در میمنه جهاندار شاه بود - پسر ملازم فرخ سیر دریافت - چون حسین علی خان ناظم دکن رابطه رسیده با غنیمت قرار چهارم حصه مال و ده رودیه سرو صد دیسمکهی طرح صلح افکند و این معنی موافق مزاج سلطانی نیامد جهاننثار خان (که مزاج گرفته و صحت دیده و با عبدالله خان سپید میان برادر خوانده بود) در سال ششم جالوس بصوبه دارئی برهانپور رخصت پذیرفت - که حسین علی خان را حرف معقول فهمانیده برای راست خواهد آورد پس از وصول بگذر اکبرپور حسین علی خان بعد دریافت احوال او (که جمعیتی با خود نداشت) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بنیاد طلب داشت - هرچند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هرروزه و تعدیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت اما در دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضای فصل ربیع بدین شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را ببرهانپور فرستد - و خود همراه وی باشد - چون حسین علی خان عزمک دارالخلافه نمود از آنجا (که از خان مزبور خاطر جمعیتی نداشت - و مردم برهانپور از داراب خان استغاثه هم نمودند) بجای او سیف الدین علی خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه گرفت - بعد از آن مال کلش معلوم نشد - دو پسر داشت - یکی داراب خان - و دومین کامیاب خان - هر دو در جنگ عالم علی خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - دومین در زن و خورن زخمی گردید
و اولین (که داماد خان جهان بهادر کوکلتاش عالمگیری بود - و صید^(۲)
نجان نثار خان که خواهر وی باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدین
خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس آرامگاه بنو جدار
سرکار کره جهان آباد مضاف آله آباد ماسور گردید - و هفت سال
در آنجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونست سنگه
زمیندار آنجا مقتول گردید *

* چو رامن جات *

جات قومے سمک فتنه سرشت گران جان و فسان پیشه سنگین دل
اگرچه بعنوان کشاورزی در سرزمین پنه قیام دارند و باعداث موطن^(۲)
معموره و گندهای مضیه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبر آباد
تا حدود موبه دهلی بقطاع الطریق و رهزنی گذرانند - مکرر
فوجداران پادشاهی دست خوش استیلائی آن سرآپان گشته نقد جان
برافشاندند - چنانچه در عهد اعلیٰ حضرت مرشد قای خان ترکمان
فوجدار متهر و مهابن و کامان بهاری در اثنای تاخت بر یکی از
مواقع مستحکم آن مرزو بوم برسیدن تغنگ جهان را بدزد نمود
پارتها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهی مالشے بسزا یافته جان
و فاموس خود را بید فغا داده اند - و باز بعد چند یکی از ان قوم

(۲) نسخه [ب] عالمگیری ص ۴ (۳) نسخه [ب] پ ۱۵ (۴) در [بعضی

نسخه] کامان بهاری *

دست ترمرد از آستین فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع عالم
 بیباکی برافراشته برداشت و سرخی آن فرقه ضاله ناصیه شهرت برافروزد
 در زمان عالمگیری کوکلاجات نامی بخیره سرب و شورش انگیزی
 رعب افزای اطراف و جوانب گردید . و قصه سعید آباد (۲) که
 نزدیک متهرا سمت) باتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبي خان
 فوجدار مشهور آنجا در سال درازدهم بر موضع سوره (که مسکن
 آن بیدادگران بود) تاخته بسیار را به نیستی سرا فرستاد - در انهای
 جنگ تیر بغدادی بمقتلش رسیده درجه پیمای شهادت گردید
 خاد مکان از جانب مستقرالخلافه اعلام فیروزیه افراخته حسن علی خان
 بهادر را بفوجدارى متهرا سرافراز ساخته با فوج حرار و توپخانه
 آتشبار کسپیل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعی و دلادری آن
 مطرود را با سنگی مفسد بهمراهی او اسیر نموده بحضور فرستاد
 بقهرمان جلال پادشاهی بندیدند آن دو واجب القتل جدا جدا گردید
 پسر و دختران بد اختر جهت تربیت حواله جواهرخان ناظر شد
 دختر در حباله نکاح شاه قلی چيله بیش منصب روشناس درآمد
 و پسرش فاضل نام حافظ شد - که نزد خاد مکان حفظ دیگر
 آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون ریاست پادشاهی بتسخیر قلاع دکن ظلال افکن آندیار گردید
 این طایفه مقتن قابوطلب از سستیهای عمل حکام (که قدری

سر بگریبان آرامش فرو برده با بدامن کم آزاری پیچیده بودند (۲)
 یکسر سلسله انقیاد گسیخته بهوای تسلط طوفان بلا انگیختند
 و بسرکردگی راجه رام نامی مطرود بهمار از پرگانات را بضبط تعدی
 در آورده در از دمار قوافل و متروکین بر آوردند - ناموس عمده
 و سوانح اسیری و عجز ممتی کشید - و آبروی بهادران بخاک مذات
 و خواری چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بینی
 کشیدند - نثار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفر جنگ
 از دکن تعیین یافته کوشش و کشش فرار از بکار رفت - و مبالغ خطیر
 بخرچ آمد - پانزدهم رمضان سال سی و دوم آن شقی هری بزم
 بندق جهنم مقرر گردید - و آن نواحی از فساد شقاوت نهاد او پاک
 شد - سورش بظهور رسید - و پس از آن در سال سی و سه شانزدهم
 جمادی الاول سنه (۱۱۰۰) یک هزار و یکصد و هجری باهتمام شاهزاد
 جوان بخت گدھے سن سنی (که مسکن آن پیغوله گزین ابدار ن
 از دست کفار نکبت آثار) که پیروان آن فلالیت شعار بودند) بان
 گشت - مهذا قلع و قمع این گرده صورت نبست - و استیصال را تعی
 بر روی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گرده بد فرجام بهاد شاه
 اسلام میر رسید - در سال سی و نهم مهین دور خلافت بهادر شاه بمالش
 و تعویک آنها مامور شد - و پس از آن چو از این بخدار انگیزی هنگامه
 دستخیز عالم کشیده طالع حرام آتشگی طرفه امدادش نمود - چو

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال
 حشری از حرامی و دزد فراهم آورده حوالی قتلین بامید غارت
 جانب مغایبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست
 احد القرینین در آئینه شهرش منطبع گشت) دست و بازوی تالان
 برکشاده مال صامع و ناطق لشکریان در (بون - و بر خزانه و جواهر
 نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان از بعمریه نیندرخته بودند در
 طرفه العین بدست آورد - در آن هنگام (که خلد منزل بعد از معاونت دکن
 باجمیر به تنبیه کروی نگویده خو نهضت پیمائی فرمود) چون مرور
 موکب پادشاهی از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مال اندیش
 از تقبیل پایۀ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مال
 خود کشود - و داغ تمرن را از چهره احوال خویش زدود - و بهمراهی
 محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سگهان تعیین
 یافته بون) مامور گشت - پس از آن با عمدة الماک خانان (که کزو را
 سر-نوهگده متصل کوه برفی میان جبال دشوار گذار محاصره نمود)
 دامن جهنم پرستاری بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع
 انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان ران در بوم خویش
 بشیوه مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرن و سرکشی افزود - بتاخت
 و تاراج رنگ نا ایمنی تا فتنای دار الخلافه ریخت - بعد فرخ سیر

(۲) در [بعضی نسخه] بر خزانه جواهر فیروز (۳) نسخه [ب] سدگهان

(۴) نسخه [ب] کوه برفی میان •

واجه دهیواج جیسنگه سوانی بر سرش لشکر کشید - و سید خانجهان
 مغالوی قطب الملک با فوج شایسته از حضور بکوک شتافت - آن
 مطرون در قلعهٔ تھون^(۲) متحصن گردید - چون بعد محاصرهٔ یک ساله
 و آویزشهای سترگ عرصهٔ تروند بران حیلہ گر نذک گشت دست
 انابت بدامن توسل قطب الملک کرده استعدای عفو جرائم و التماس^(۳)
 سرفرازی از منصب به ثقبل و تعهد پیشکش نمود - و با آنکه
 خلافت مراتب راضی بدان نبود برغم آن راجه اصرار ورزیده ادرا
 طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاه یگبار باکراہ حکم
 ملازمش فرمود - و دیگر ببار یابی مجاز نگشت - اما بمیدامن
 التقات سید عبداللہ خان بمنصب عمده سرفرازی یافته از حاضیض
 و هنری باوج امارت برآمد - ار هم سلسلۂ اتحاد و یک جہتی سادات
 بارہ بخون استحکام داده خویش را از عقیدت کیشان جانفشان
 و امی نفوذ و دوران و قوت (کہ امیر الامراء خادان زمان را برداشته
 بعزم دکن روانه گشت) و قطب الملک بدار الخلافه شتافت (~~و~~)
 سلک همراهان امیر الامراء انتظام یافت - و پس از کشته شدن آن
 سردار شہامت آثار مغافانہ در لشکر پادشاهی ورزے چند گذرانید
 میخواست کہ بباروت خانۂ پادشاهی آتش درزند - یا کاران توپخانه را^(۴)
 پیش انداخته ببرن - از هوشیاری عملہ و بندوبست میر آتش میسر

(۲) در [بعضی نسخه] بهون (۳) در [بعضی نسخه] سرفرازی منصب (۴)

نیامد - چون قطب الملک باراد^۱ رزم قریب رسید آن تبعه کار چند
 قطار شتر و سه رنجیو فیل از اردوی پادشاهی قزاقی کوده^۲ بدو
 پیوست^۳ - و رز جنگ دستبرد عظیم به بهیرو بلگه پادشاهی نمود
 و چون کنار آب را مردم او در تصوف داشتند آشلا و بیگانه را
 نمیگذاشتند که حلق نشاند خود را بدم آبی رسانند - و هر که پی آب
 میرفت خانه اش بآب میوسید - و مردم (که کنار آب جمنا بر تل
 ریگ جمع شده بودند) یک قام دست خوش تاراج او گشتند - هائی
 که دفتر مدارت هم بفارغ رفت - و از زیاده سویی جنگ کنان بجائی
 رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته در سه تیر بجانب او
 انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالی شلیک برگردانیدند - و چون
 آثار شکست معاینه نمود در حوالی اردو بواء دهلی سایر و دایو
 گردیده بر هزیمت یافتگان راه گریز بست - و بهر که دستش رسید
 آنچه باقی مانده بود را کشید - و پس از آنکه رسن زندگیش بگشاکش
 اجل گسیخته گشت محکم سنگه و غیوه پسرانش بقلعهای مستحکم
 هنگامه آرا شدند - و بآتش بیداد و ستم تر و خشک سوختند - سعادت
 خان برهان الملک ناظم اکبر آباد با آن همه جلالت و جسارت و فرط
 کار طلبی مالش آنها نصیب العین همت نموده مساعی جمیله بکار
 برد - لیکن تیغ او نبوید - و برزو بازویش خار بن فسان برکنده نشد
 خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و توپخانه^(۲) پرشور و شور

رخصت فرمود - راجه نخستین بچنگل بری پرداخته با اتفاق مبارزان
 مغولیه و افغان دو سه قلعه را گرد گرفت - و در فرصتی کمتر از دو ماه
 (که بآریزش و شبخون بسیار از طرفین بجانستایی و جانفشانی
 نیک نامی اندوختند) کار هر محصوران تنگتر ساخت - درین اثنا
 بدن سنگه نامی یکی از پنی اعمام آنها بمنازعت و محاصرت وطن
 جدا شده براجه پیوست - و در کشایش گدھی (هنگامیها کرد
 و آنها یکباره ازین بیم و لرس استقلال باختند - و بهاروت خانه خود
 آتش داده بدر زدند - گدھی هم بتصرف درآمد - اما از خزائن (که
 شهره آفاق بود) نشانی نیافتند - چون زمینداری آنجا بصوابدید راجه
 ببدن سنگه مقرر شد محکم سنگه هم ایلی برگزیده بوسیله مظفرخان
 برادر خاندوران بحضور آمده تک و دو بسیار نمود - بجائے رسیدن
 از آن وقت بدنا و مکانش دیک اشتها یافت - تا الان پا از دیو
 اطاعت و انقیاد بیرون نگذاشته - و اظهار نوکری می نماید - چنانچه
 در سنه (۱۱۵۰) یک هزار و یکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر را
 پیشگاه سلطنت و جهانپانی بگوشمال حاجی (ار رخصت یافت)
 یکی از خویشان خود با فوجی شایسته همراه کرد - از مردم او در جنگ
 بهوای مالو آورد دلیرانه بر روی کار آمد - اگرچه بیاسداری مقصب
 و نام نوکری پادشاهی رویه قدیم خود دزدی و هزنی گذاشتند اما
 تسلط بجائے رسانیده افد که از پنج گروهی دارالخلافه تا چهارم بخش
 هوئے آگره هم برسم زمینداری و هم بعنوان جاگیرداری و هم بطریق

اجاره متصرفانند - دست برداشته به تیولداران میدهند - و بجهت محابا
از متبردين (اداری خاطر خواه میگیرند - هیچکس بفریاد نمیرسد
سیدان الله صوبه داران این همه تنگ بدعالمی بر خود نمی بسندیدند
کار سلطنت هندوستان یکجا انجامید *

چون بدن سنگه اداخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلی شتافت
پسرش سورجمل قدم بر وسادۀ نیاکان گذاشته استقلال کلی بهم رسانید
و متمرذانه بضبط محالات نواحی همت گماشته محالات خالصه
(۳) و جاگیر مردم همه متصرف شد - از یلدة شاهجهان آباد تا بهدارو
و از محالات متعلقه کچهواها تا کنار گنگ (که آن طرف متعلق
بروهمها بود) هیچکس را نگذاشته اکثر یرگانات میان دو آب و در
سده (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری قلعة اکبرآباد هم
بقبضۀ اقتدار در آرد - و در ایامی (که خسرو زمان شاه عالم با تفتی

وقت در نواح صوبۀ بهار و آله آباد تشریف داشت) بدست آرد
مخالفت بر محالات سرحدی کینه نجیب خان بدل گرفته فوج
بر کشید - و متصل شاهجهان آباد تلاقی فریقین دست داد - هر چند
با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینی از کار خود
کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه
نام برده با معدودے برای ملاحظه مردم خود (که بگرد گرفتن
نجیب خان تعیین بودند) بر آمده مثل بمثل میگردید - درین ضمن

جماعه داری از همراهیان خان مزبور (که او را میشناخت) با صد جوئی
 برادرش خود قاتل کرده کارش تمام گردانید - ^(۲) پس از جواهر سنگه پس که
 بجای پدر متمکن شده بازاده تدارک فوجی بر شاهجهان آباد بران
 و چند ^(۳) هنگامه داشت - آخر بواسطه مایل (از مرهه پای صالح
 بنیان آمد - و در ^(۴) سنه () با راجه آنیر بدساروی آغاز نموده بجنک
 مقابله پرداخت - و شکست یافت - پس از برادرانش بجای اسلاف
 بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستی نموده اینها را ازین
 و بیخ برکن - یکی از اولاد اینها برقلیل متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجی محمد خان سیستانی *

نوکرمحمد بیبرام خان بود - و خان با وی همواره طریقه مصاحبت

و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۱۹۱۱) تصدیق شد

و یک جمعی از معتلمان از جانب بیبرام خان (که بحکومت قندهار

می پرداخت) سخنان غیر واقع بجناب آشیانی رسانیدند - پادشاه

از کابل متوجه آن حدود شد - و پس از مدتی بدان دیار یقین کرد که

آنچه گفته اند در حق او از صدق پرتو ندارد - بعد انقضای زمستان

(۲) در [بعضی نسخه] باتمام رسانید (۳) نسخه [ب] و چند روز دهگانه

داشت (۴) در [جمیع نسخها] بیانی است *

بهار را بدو مستقیم و مسام داشته لوای معارفت برافراخت - اما
 بر احتیاط حاجی محمد را (که همواره مردم از گمان فتنه اندرزی
 داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیله پیرام خان
 بخطاب خانی و مراتب علیه ترقی و تصاعد نمود - و در سال اول
 اکبری (که پادشاه از عزمه حالدهر بجهت استیصال هیمو دهلوی رویه
 نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجی محمد خان سیستانی
 و دیگر امرا به مدافعت سکندر شاه سوز و انتظام صوبه مذکوب رخصت
 لاهور نمود - چون شکست تودی بیگ خان در حوالی دهلوی سر صایه
 آشوب روزگار گردید ملا عبداللہ مخدوم الملک (که گوید بظاهر خود را
 از نصیریان پادشاهی را نموده در باطن با افغانان سر می داشت)
 بسکندر سوز مقدمات نوشته اغوی برآمدن از کوه سالک نمود - خواجه
 خضر خان حراست شهر بحاجی محمد خان سید نانی گذاشته خود
 بدفع او برآمد - چون بحاجی بد اخلاصی ملا یقین شد او را بقیین
 و شکنجه پاداش نموده نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زوهای او
 (که گور کرده دست بخنل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنه
 (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجری مزاج خانخاندان از ملا
 پیر محمد شروانی (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منحرف شد
 اسباب اسارت از گرفته بقلعه بیانه فرستاد - و منصب و کالت بحاجی
 محمد خان تفویض نمود - در هنگامی (که مزاج عرش آشیانی از پیرام
 خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدار الملک

دهلي سایه گستر گردید) اول بیروم خان (که تغیر مزاج پادشاهی نسبت بخود میشد) وقع نمی نهاد - و چون آخر یقین او شد (که واقعی عرش آشیانی ادرا از نظر انداخته) دست بدامن تدبیر زده حاجی محمد خان را با دیگر امرا بحضور فرستاد - و لوازم فروتنی و نیازمندی با انواع تقصیر و معذرت پیغام داد - چون حاجی بدرگاه رسید طبع پادشاهی برآشفته دیده مصلحت خود را از جواب بیرون دانست - و رخصت نیز نیافت - پس ازان (که بیروم خان دست بدامن استیمنان زده از کوه سواک برآمد و شرف ملازمت دریافته بسفر حجاز مرخص گردید) عرش آشیانی حاجی محمد خان سیستانی را با ترسون محمد خان همراه داد - که بدرقه شده تا اقصای ممالک محروسه از ممالک مخوفه سلامت گذرانند *

گریزند روزی در اثنای راه بیروم خان بدعاجی گفت - که مرا مخالفیت هیچکس آنقدر کوفت نکرد که بیوفائی تو - این همه حقوق قدیم را فراموش کردی - حاجی محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوی اخلاص و افزونی تربیت جنت آشیانی و آن همه مواهم و اشفاق عرش آشیانی بغی نموده شمشیر کشیدید - و رو داد آنچه رو داد - من اگر ترک محبت شما کرده باشم چه دور باشد بیروم خان خجالت کشیده هیچ نگفت - حاجی محمد خان تا حدرد ناگور رسانیده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز همیشه در رکاب پادشاهی بوده در معارک همچا کارهای مرد آزما بتقدیم رسانیده

بمنصب سه هزاره اختصاص یافت - و در سال درازدهم هنگام نهضت
 الوبه پادشاهی بتسخیر چیتور^(۲) از قلعه گادرون (که سرحد ولایت
 مالوه است) بدفع پسران سلطان محمد میرزا (که از سرکار سنهیل گریخته
 دران صوبه گرد فتنه برانگیخته بودند) بهمراهی شهاب الدین احمد
 خان تعیین گشته در سرکار ماند و جاگیر یافت - و در سال بیستم کمبری
 بنگاله گشته در جنگ داود خان کرزانی (که تذبذب بمبانی همت
 اکثره راه یافته بود) بخاندانان منعم خان همپائی ورزیده زخمها
 برداشت - و چون خاندانان در شهر گور (که در سواف ایام دارالملک
 بنگاله بود) طرح آبادی نموده رنگ سکونت ریختن عالم از وضع^(۳)
 و شریف بعامت سمیت هوای آنجا کام سپر ممر عدم گردید - حاجی
 محمد خان نیز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد
 و سیوم رخت زندگی بر بست *

* حمید خان تکریم *

خواهرزاده و داماد مهدی قاسم خان است - در عذفوان حال
 عذوان نامد احوالش بطغرای زناقت و نوکری محمد بیرام خان
 خاندانان پیرایش داشت - چون سال دوم عرش آشیانی پس از فتح
 قلعه مانکوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف چهار ماه و چهارده روز^(۴)
 نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۶۵) نهصد و شصت

(۲) نسخه [ج] جیت پور (۳) در [اکثر نسخه] آگاهی طرح نموده (۴)

نسخه [ج] بتوقف چهارده روز *

در پنجم اعلام انتهای بجانب دهلی برافراشت حسین خان بهرامشاه
و حکومت لاهور چهارم امتیاز برافروخت - (روزه در ایام حکم رانی
خود هندو طویل الحکمه را مسلمان یزدانسته تعظیم نمود - پس ازان
قدغن ساخت - که هنوز بجانب خود نزدیک بدوش عیاری بدوزان
و آن یکسر اول درجه باشد زرد - که چهره آن بهجهت امتیاز بر دوش
خود دوزند - و آنرا بهندی تگری میگفتند - لهذا بتکریم شهرت یافت
در هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیبرام خان منحرف شد - و مردم فوج
ازو جدا شده در قصبه جهجهو برکاب خلافت انساب پیوستند) غیر از
حسین خان تگری و شاه قلی خان محرم از معتبران رفاقت کیش دیگره
پاوی نماند - و پس از برهم زدگی دولت آن امیر پسنانیده شیم
در سلک ملتزمان سده سلطنت در آمد - و در سال دوازدهم (که
مهدی قاسم خان از حکومت گداه دل برداشته از راه دکن بهجهت
میشناخت) حسین خان بمشایعت قوسه راه پیموده برگشته چون
بقصبه سیواس مالوه رسید غوغای میوزایان باغبه برخاست - ناچار
بقصبه مذکور باتفاق مقرب خان (که لیولد از آنجا بود) تحصن جست
بعد ازان (که مقرب خان همهت پای داده دست باجه گردید) حسین
خان بدر آمده ابراهیم حسین میوزا را دید - هر چند او تکلیف رفاقت
کرد قبول نمود - سال دوازدهم هنگامی (که عرش آشیانی بقصد

(۲) نسخه [ج] غباری (۳) نسخه [ب] چهار (۴) در [بعضی نسخه]

سراس (۵) نسخه [ب] دست پاچه .

استیصال خانزمان شیبانی متوجه بود (شرف ملازمت دریافت
 چون بازار تدردانی گرمی داشت و ظهور جلالت و خدمت گزینی
 و کار طلبی او دل نشین پادشاه گشته محفوظ انواع عذایت گردید
 با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی
 پایه والای امارت بخشید به منصب سه هزاره برآوردند - از آنجا
 (که باد دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا برنتابد) خود را
 نتوانست نگهداشت - در محال قبول خود دست تعدی و ستم
 برکشاد - و پا از اندازه فراتر گذاشت - چون سال نوزدهم الیه سلطانی
 بعزیمت شرقی دیار باهتر از آمد او را روز انبار ازان خدمت متقاعد
 ساخت - روز عرش آشیانی مستفسر احوال او گردید - که درین بوزش
 چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سوائی بر مزاج یابس او استیلا
 یافته بتاخت زیرستان و تاراج رعایا روزگار میگذرانند - چون مهره
 در میان بون کسی به تنبیه او تعیین نهاد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
 پس از فتح پننه و حاجی پور هنگام معارفت رایات پادشاهی بآگره
 آن درماندگی طبیعت سوائی خویش در عرض راه بارو (سیده) بار
 مجرا نیافت - از دیوانگیها خیرباد اسباب دنیا گفته قلندری برگزید
 عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیرس از ترکش خاصه
 بدر عذایمت شد - که باعثان آن جاگیر خون را (که بخالصه شریفه
 اختصا یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
 بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتنی مزاج همان

شیوه ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحی دست جرأت دراز
 ساخت - تاروزه غارت کنان بصوب بسند پور (که از سرکار کمپون
 است) و صیت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی و اختلال
 انداخته بود) شتالوت - از اینجا (که جبین مآل بدکاران بنشیند) نکال
 نقش پذیر است (آن رشته گسل تدبیر درین سرزمین جنگ بے ازک
 کرده شکست یافت - و زخمی نیز بندوق برگشت - پیش ازین مکافات^(۳)
 بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطه
 زخم کاری از بد مستی قدری بهوش آمده لیکن از آوازه سطوت این
 فوج هشیار تر گشت - و ادبش بد گوهر از گرد او بواگذاشته شدند
 بمعی هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گذشته مکنیسر^(۴)
 یکشتی در آمده خود را پیش منعم خان خانخاندان رساند - شاید
 که بواسطه آن سده سالار جرأت او بطایسان مصلحت پوشیده این
 نیز دستان عرصه آگاهی در حوالی تصدیه باره رسیده بدست آوردند
 و حسب الحکم باقر در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳)
 نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه در گذشت - پسروش یوسف
 خان در عهد جنم مکانی در جرگه امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بهگی *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باو تضای

(۲) نسخه [ج] کمپون - و در [بعضی جا] کمپون آمده (۳) نسخه [ج]

نیز و بندوق برگشت (۴) نسخه [ا] مکنیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رباب سلطانی
 مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ (که اسمپ سوار)
 همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسمپ خود را پیشکش نموده سرمایه
 مغایرت اندوخت - و هنگامی که موکب همایونی برای اطنای فتنه
 میرزا کامران (که از کابل راه هریمت سپرده با امید موهوم در افغانستان
 بذاکامی بسر میبرد) نهضت فرسوده بسرخ آب رسید) او با اکثری از
 یکمهای عقیدت منشی بخد مت هزارایی معزز گردیده پیشتر از لشکر
 فیروزی بر لب سیاه آب (۲) که مابین سرخ آب و گندمک واقع است)
 منزل گردیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف در خون ندیده برو
 شبخون آورد - او پای ثبات افشوده مردانه کارزار نمود - وزخمهای
 نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر قندهار و یورش
 هندوستان فتراک دولت سلطانی را از دست ندان - پس از آنکه
 شاهد مقصود جلوه گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازی یافته
 چهره کامیابی افروخت - و پس از وصول بدان حدرد چون غازی خان
 سور پدر ابراهیم خان درن حضار منتخبین گردیده خیالات موهوم
 در سر داشت حیدر محمد خان عهد و موثیق در میان آورد - و چون
 غازی خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بدیغ
 بی انصافی ادا از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدي خلاف مزاج
 معدلت سرشت چامت آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامهٔ هیمو بقال بژدني بيگ خان پیوسته سرداري دست چپ بدر تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش آشياني خود را رسانیده بهمراهی علي قلي خان شيباني جهت سزا دادن هیمو دستوري يافت - بعد ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقرید بکابل رفت و چون پس از بی دخل شدن بیروم خان منعم خان حسب الطالب اصرار متبیه خلافت بست او را برای اعانت پسر خود غني خان (که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا گذاشت - و پس از آنکه از کوتاه هوصلگیها صحبت فیما بین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور صادر یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندر بست کابل مرخص گردید) حیدر محمد خان نیز بهمراهی او تعیین شد و پس از آنکه منعم خان شکست یافته بعتبه خلافت پیوست او نیز رسیده بتبعینانی منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهی خان کلان عرف میر محمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود) شرف ارتخاص پذیرفت - بپایهٔ دو هزار و پانصدی رسیده بود - میرزا قلي برادر او در رفته (که همایون پادشاه متوجه تمشیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگ (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمی شده از اسب جدا گردید - و پسرش دوسمیت
 محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم
 جلوس هردو بهمراهی منعم خان خاننخانان جهت تسخیر بنگاله
 تعیین گردیده در چهارنوی جهت آباد عرف گور (که در سوابق ایام
 دارالملک بود - و پستریران شده آب و هوای آنجا سمیت حاصل
 نموده عالی خرم هستی را بیاد غذا داد) این دربار نیز مطابق سنه
 (۹۸۳) نهمد و هشتاد و سه هجری سفرگزین ملک نیستی شدند *

* حاجي يوسف خان *

ابتدا در رفاقت میرزا کامران بوده در عهد عرش آشپانی سال
 دوازدهم جلوس همراه قیا خان جهت معارفت میرزا یوسف خان
 (که در قنوج متحصن بود - و علی قای خان دران نواحی غدار
 فتنه برپا داشته) تعیین گردید - و سال هفدهم بعد تسخیر گجرات
 باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهیم حسین میرزا دستوری یافت
 بمکه بادشاه برای برگردانیدن افواج مادرشید مشارالیه نیز
 (۲)
 در جنگ سرمال خود را برکاب ظفر نصاب ماحق ساخته در سال
 نوزدهم بمکه خانخانان منعم خان رخصت بنگاله یافت - و در جنگ
 گوچر مصدر ترددات پسندیده گشت - سال بیستم در شهر گور
 بنگاله (که به بدھوایی معروف است) در ایام (که خانخانان منعم
 خان چهارنوی در آنجا نمود - و صورت و بانی بهم رسید - و اکثر امرا

بعدم خانه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری داعی حق را لبیک گفت - از امرای پانصدی ست *

* حکیم مسیح الدین ابوالفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی ست - یک در حکمت انظار و آثار
پیش فراوان داشت - و سالها صدارت ایالت بدو مقرر بود چون
گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هشتاد و چهار بدست فرمانروای ایران
شاه طهماسب صفوی درآمد و خان احمد دالی آنجا از معاندان نشاندازی
بفرستاد مولانا از حقیقت اندوختی و راست گیشی در شکنجه
و بند قالب آبی ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم
نور الدین (که هر یک بجهودت طبع و حدت فهم در علوم رسمی و کمالات
موزی ممتاز زمان بودند) از وطن هجری گزیده بار غربت بدیار
هند کشود - و سال بیستم بملازمت عرش آشیانی سعادت اندوخته
هر سه برادر بمقتض در خدمت سرفرازی یافتند *

چون حکیم ابوالفتح - یک داشت - و پسر او ابوالفتح
و بنده پنهانی منورالفتح - پسر او ابوالفتح - پسر او ابوالفتح
مان گیلان پس زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت اترقی نموده سال بیست
شد و چهارم بصدارت و امینی موقت باکاه تعیین گردید - پس از آن (که امرای
فکره سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان
برداشتند) حکیم و بسیاری از دولت خواهان پادشاهی بتیید اقدامند
در (زری قابودیده خود را از فراز قلعه انداخت - و بدشوارزی
و آبله پائی بمانه رسیده احرام حضور بست - چون بآستان نوس

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بر اقربان و امثال خود رجحان گرفت
اگرچه در منصب از هزاره فزونی نرفت اما در رتبه از پایه وزارت
و کالات در گذشت - چون سال سیّم (احمد پیر بر بکمک زین خان کوکله
(که بمالش الوس یوسف زئی مامور بود) دستوری یافت حکیم را
نیز بسرداری فوج جداگانه کمکی ساختند - لیکن اینها حساب
یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو رؤی و خون رائی کار
بجائے رسید که رایحه دران شورش گاه فروشد - حکیم دکوکالتش بفرادران
خستگی ازان آشوب برآمده بکسور رسیدند - چندی معائب مانند
در سال سی و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامی (که
انتهای اولیه پادشاهی از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات
دمتور باجل طبعی در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین
خوانی بحسن ابدال برده در گذشت (که خواجه بغا کرده بود) بخاک
سپرد - چون پیش ازین سانحه روزی چند علامه امیر عضد الدوله
شیرازی هم فوت کرده بود حرفی سارچی این تاریخ یافته * * بیست *

* امسال صد و علامه ز عالم رفتند *

* رفتند موخر و مقدم رفتند *

* تا هر دو موافقت نکردند بهم *

۹۹۷
* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیانی (که غایت مفرط بحال او داشت) هم بعیادت
نابو

عاطفت انداخته پوشش نمود - و هم پس از فوتش

و اندوه گشته و مت نزل بحسن ابدال بفائده آردیم (روح او فروه بود
حکیم دتیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل عالی فطرت بود - فیضی
در مرثیه او گویند * بیست *

* تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه *

* تدبیرش از مآثر^(۲) اقبال ترجمه *

در مهم سازی خلایق خود را معاف نداشته - و هر چه از ظهور یافته
همیوان خود ساخته نموده - کریم الصفات و محسن زمان و کمالات
یگانه روزگار بود - و ممدوح شعرای وقت است - مخصوص ملا عرفی
شیرازی - که اکثر قصائد غزا در مدح او گفته - این قطعه یکی از
قصیده او است *

* آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد *

* صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل *

* زانکه چون روز ارادت ز افق سر برزد *

* مبدوم دولت او زان و شبانگاه ازل *

* زمین سخن جوهر فعال بر آشفته و بگفت *

* کای تنگ بهره ز فهم (صد عام و عمل^(۳) *

* بیم آن بود ز خاصیت یکدلی او *

* که هیولا نه پذیرد صور مستقبل *

و برادرش حکیم نورالدین قراری تخلص که فاضل سخن طراز بود

و شعر را خوب میگفت - ازوست *

* بیت *

* چه تهمت بر اجل بدم ز چشمت خورده ام تیرے *

* که آنم می کشد گر بعد صد سال دیگر میروم *

شگرف شورش فرورگرفت - حسب الحکم اکبری به بذکاله رفته بود

تقریبی ناکرده درگذشت - مقوله اوست - که اظهار همت نزد دیگرے

اظهار طمع است - ملازم بازاری نگاهداشتن خود را بدخو کردن است

بر هر که اعتمادی کنی معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا

گفته - و حکیم همام را مرد آخرت شمرده - و خود را از هر دو

بر گذاره داشته - احوال حکیم همام جدا تکریر پذیرفته - و برادر دیگر

نیز حکیم لطف الله نام ^(۲) (که از ایران رسیده بود) بواسطت حکیم

ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهی انتظام یافته بمنصب در مدی

سرفراز گردید - و زود رخت هستی برپست - و پسرش حکیم فتح الله

صاحب حیثیت و قابلیت بود - چون جنت مکانی بدو بے التفات بود

دو سه دیانت خان لنگ اورا بغداد و لخواهی مذکور ساختن عرض

نمود - که در ائذای بغی سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح رقت

آنست که ولایت پنجاب را باز داده این مبحث را کوتاه سازند

فتح الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز

نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسر عم

آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(۲) نسخه [ج] نام از ایران رسیده بواسطت *

از قید برآورده بمسلطنت بردارد) متفق و همدستان گشت - اتفاقا
در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سرپسته پادشاه
رسید - و پس از پورهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم
فتح الله را تشهیر کرده و اثر نه خرسوار منزل به منزل می آوردند
بعد ازان مکتول گردید *

فصل پنجم * حکم مین الملک شیرازی *

در عام رتبه عالی داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش
از جانب مادر بمحقق درانی منتهی میشود - از ابتدا ساز صحبت از
پادشاه آشپانی کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود
در سال نهم جلوس او را با مشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که
در احمد آباد سر بزرگی برداشته بود)^(۲) فرستادند - او با پیشکش
خان مزبور برگزیده در آگوه دولت بار یافت - و سال هفدهم (که
دلاسا نامه بنام اعتماد خان گجراتی برد)^(۳) او را با اتفاق میرابو ترابه
بملازمت آوردن - و سال اوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرقی شده)^(۴) او
از ملتزمان رکاب بود - پستر جهمت رهنمائی عادل خان بیجاپوری
بدکن تعیین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندوخت
پس ازان بفوجداری حدود سبیل مامور شده سال بیست و ششم
(که عرب بهادر و نیابت خان و شاهد افه با جمعی از ناسپاسان غبار)^(۴)

(۲) نسخه [ب] سر خود سری (۳) نسخه [ب] تملی نامه (۴) در

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قاعده بریلی را مستحکم ساخته بجمع جاگیر داران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همدستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهی پیوست - حکیم با اتفاق دیگر جاگیرداران کرد و پیش جویای پیکار شده غنیم را غبار آلود داشت هریمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبه بنگاله ممتاز گردید - سال سی و یکم ببخششگری صوبه آگره چهارم اعتبار برافروخت - پسترمهواه خان اعظم بمیم حکن رفت - چون خان مذکور برگشته هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سی و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیابت - و بعد دریافت کیفیت پرانگی کورنش دادند - و ببکالی برگشته مذکور نوازش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۰۳) یکهزار و سه هجری بعدم آباد شدافت - شعر میگفت

و درائی تخلص میکرد - این بیت ازوست *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در بود *

* بوالعجب خواب پریشانی که تعبیرے نداشت *

بمذنب پانصدی رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلانی ست - همایون نام داشته - چون

بملازمت عرش آنتیاتی استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول همایون قلی

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام نامدوري اندوخت - در
خط شناسي و شعر فهمي يگانۀ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکي
لخته آشنا - پارسا گوهر شگفته پيشاني شيوه زبان ندیدم منش - اگرچه
بعضب ششصدی و خدمت بکار بيگي اختصاص داشت اما در
مصاحبت و قرب پادشاهي پایه بلندتر مي افراخت - در سال سي
و يکم چون کار آگاهي و اخلاص مدعی او ذهن نشين عرش آشياني
شده بود به پيغام گذاري و وخشوري نزد عبدالله خان والي توران
رخصت يافت - و ميران صدر جهان مفتي را برای پرسش ساجده
ناگزير پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود دخت هسقي بستۀ)
همراهش دانند - و از شرط عنايت در حق حکيم اين فقره در نامه
موتوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبده « قربان هوا خواه احمد »
محرمان کار آگاه حکيم همام را (که مختاص راست گفتار و مرد
درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده در حق
او را بهايج وجه تجویز نکرده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چنين
در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است - و مددعيات را بيواسطه
بموتوف عرض ميرساند اگر در مجلس شريف ایشان هدين اسلوب
مروعي باشد گويۀ فيما بين مکالمه بيواسطه خواهد بود - و در غيبت او
عرش آشياني مکرر فرمود - که تا حکيم همام رفته خورنسي اذت ندان
و بحکيم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم بودني شما از
جدائي (ر) بیشتر از ما دل نگراني داشته باشيد - مثال حکيم همام که تا

پیدا میشود - در سال سی و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل
 باریک آب حکیم همام از توران دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح
 گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیانی در غمگساری او بدین کلام
 دلنواز تسلی بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت
 و مارا ده * * بیت *

* از حساب در چشم یک تن کم *

* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهارم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری بتب دق در در ماه
 پیمانه زندگی حکیم همام ابریز گشت - در پسر داشته - اول حکیم حاذق
 احوالش بزیان قلم ادا خواهد شد - درم حکیم خوشحال - در عهد
 اعلیٰ حضرت بمذنب هزاره امتیاز یافته بخشید دکن گردید - مهابت
 خان در صوبه دارمی خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(۲)

* حسن بیگ خان بدخشی شیخ همری *

از بابریان این سلطنت بوده سپاهی نقش و کار طایبها داشت
 چون در سال سی و چهارم عرش آشیانی پس از فراغ سیر کشمیر
 به زیارت زیلستان از ولایت پهلوی (که ولایت سمت سی و پنج کرده
 طول و بیست و پنج عرض پدوسته بغربی کشمیر) میگذشت سلطان
 حسین خان پهلوی وال از نژاد قاراوغ (که صاحبقران وقت مراجعت
 نوزادان چاندی از آن قوم را پداسدانی این ملک گذاشته بود) ادراک

فـ هـ لـ اـ تـ نـ مـ وـ دـ هـ بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت را
طاع حسن بیگ داده ادرا بمالش آن بومی رخصت فرمود - حسن
بـ بـ شـ هـ اـ مـ تـ و پردای چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد
چون در سال سی و پنجم بحضور (سید پکه‌لی دال باز سر از گریبان
رش و فساد برآورد - و از خام کاری خود را سلطان نصیرالدین نام نهاده
بلی را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجددا با فوج
سور تعین گشته سزای شایسته در کفارش گذاشت - و در سال چهل
ششم در ولایت بنگش نیکو پوستاریها بتقدیم رسانیده بمنصب دوهزار
پانصدی سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبری (وهتاس در جاگیر
لته حفاظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیری طلب حضور
شده چون بماترا رسید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم
ی الحجه سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری از ارک آگره فرار نموده)
و چار او شد - حسن بیگ (که از جانب جنت مکانی مطمئن نبود
ازین طلب استشمام رایحه بے عنایتی می نمود - و در اصل هم
روشت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بغسور و تملق سلطان
خسرو از راه رفته قرار بهمراهی داد - و با سه صد جوان بدخشی رفیق
طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار
و اختیار خود را بهیضه اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب دیاه خسرو با جمعی (که فراهم آورده بود)

در مقابل فوج پادشاهی پای ادبار افشوده بافدک زد و خورد و شکست یافت و بحال تپاه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدر پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) اوارا دشت ناکامی گشت اکثر افغانان (که زناقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کفکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسب و آدم دران ولایت کمی نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان می تواند شد فردرس مکانی و جنت آشیانی بیاروی کابل فتح هندوستان کرده اند مع هذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در وهتاس دارم پیشکش میکنم - و به مجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کار آمدنی فراهم می آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزانی دارند چندان روزگار در ساخته منتظر فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مذد عمان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهی شد - از قضا بر ساحل دریای چناب اسیر سر پنجه مکافات گردید - در انوقت مرکب جنت مکانی در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزل داشت - سیوم صفر سنه (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجری خسرو را دست بسته و زنجیر بها بتورگ چانگیزی بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو در میان مبارزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهم بهرزه گوئی و ژاژخائی در آمد - چون غرض او

هر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل
 محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالوہیم را
 در پوست خر کشیده و از روزه بر دراز گوش نشاندہ تشہیر نمایند
 و پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار
 سال زنده ماند - و دومین بعد یک شبانہ روز چون زندگی داشت
 بقاءت بازپایان از غضب سلطانی (کہ نمونہ تہر آہی سمک) (ہائی
 سمک - و بجمہت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در نلعہ ارک
 دریاہ دارہا فصیح گشتہ جمعے را (کہ با خسرو طریق مرافقت
 مودہ بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (کہ پادشاہ داخل لاهور
 شد) فرمود - خسرو را در فیل نشاندہ از میان دارہا گذرانند
 از دوطرف آراز نمایند - کہ مقربان شما و اہل خدمات شما مجبور
 بکنند * نعون باللہ من سوء الخاتمۃ والعاقبۃ * پس حسن بیگ
 فذیل خان در عہد اعلیٰ حضرت بمنصب ہزار و پانصدی (سیدہ
 ال شازدہم در گذشت *

* حکیم عالی کیلانی *

در فزون و علوم خصوص در طب و ریاضی مهارت تام داشت - و از
 ذائق اطباء وقت بود - گویند در کمال پریشانی و افلاس از ولایت
 شد وارد گردید - و بدستیارچی بخت مسعود در سلک ملازمان
 رش آشپزانی منتظم گشت - (وزرے بہتکم آن پادشاہ عالی جاہ بذابر

امتحان چند تارودک بول مرض و حکیم و گار و خر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی تیاس مطابق واقع بیان کرد - از آنوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدراست قرب و مصاحبت پادشاهی اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسری و مسارات با عموها می افراشت - پس از آن از پیشگاه خلافت بوخسودری ، انجاپور مامور شد - علی عادل شاه والی آنجا استقبال نموده با عزاز فرادان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (۹۸۸) نهمین و هشتمین سافر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم می گیلانی با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - در آنجا ...)

عین الملک شیرازی بسفارت آمده بود - که بمسب رانۀ پادشاهی نشان تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این که نیز درجاگ سرآمد شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بود و کوه گران سنگ را چون ساندۀ ذل علی عادل شاه خالی از غرأ * شعر *

بدان مراسم میگرد - که او (شین تر و باذله) جنبید *

با وصف عدل و احسان همواره دامن سر نا پای جنبید *

بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشمک مقرر شد - یعنی هرگاه بک از آنها (که کمال صفائی داشتند) از ملک نگاهداشتن فیل مذکور از کمین برآمده چون مطلوب نزدیک رسید ، آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه که نشسته تماشا میکرد - و شاهزاده سلیم

فرخواستند ظلمت آموذ با یک که کلان تر بود دست ناسزا خوااهش
 دراز نمود - آن پارسا گوهر از پاک دامنی و ناموس دوستی تن در داده
 بدشنة (که از دوربیتی با خویش نهان داشته بود) کار را بانجام
 رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدي رضائي تخلص
 تاریخ این واقعه * * شاه جهان شد شهید * * یافته *

القصة حکیم علي در سال سی و نهم شگرف حوضه بر ساخته که
 راه از درون آن بکاشانه میرفت - و شکفت آنکه آب ازین برکه
 بدانجا در نمیشد - مردم فرو شده براه پژوہی فراوان (پنج پرده
 و بسیاری آزار یافته از نیمه راه برگردیدے - عرش آشیانی بدماشای آن

خود آهنگ در آمد فرا پیش گرفت - در کج حوض

وروده در سه زینہ پایان رفته بدان خانه در آمد

دینہ - در غایت روشنی بجای ده درازده کس است

پوشش مهیا - و حاضر طعم موجود - چند جلد

هوا نمی گذاشت که یک قطره آب اندرون

اخته در رنگ فرمود غریب حالتی فر مردم بیرون

منصب هفتصدی رسیده بود - و علاجهای

میان میشد - آخرها (که بعرض آشیانی

بکار برد مغبین نیفتاد - پادشاه

بیش نبود - یا تابه غریب را

بکار آئی - و از

بی منتظم گشت - و

ج [رسیده در گذشت]

غایت خشم و راکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزه از کیسه برآورد
در کوزه آب انداخت - فوراً بسته شد - و عرض کرد این قسم دراهما
موجود است - اما چه فایده که این جا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای
اضطراب و اضطراب بیماری مبالغه فرمود - که هرچه شدنی است
خواهد شد - همین را بمن بده - چنانچه ازان در قبض و اعتقال
در طبیعت بهم رسید - اما رجوع در شکم پیچید که بقلق آردن - ناچار
ادویه مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتی کرد - ثابر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیانی
که ^{گور} ^{نبار} نام فیله در سرکار ^{جنت} ^و ^ک ^{هاتی} بوده - که دیگر فیله (که)
صدمات او تواند نمود (در ^{فیلخانه} ^{پادشاهی} نشان
مگر آپرپ نام فیله عوج سلطان خسرو - که نیز در جنگ سرآمده
بود - بر ^{آش} ^{خط} ^{پیش} ^ی فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را
بهمی رانده بثبوت شرعید *

که از عهد ~~آسمان~~ ^{کوه آهنین} از جای جانبد *

* زمین گفتی ز سر تا پای جانبد *

(۲) در ^ر ^ن ^ه ^ن ^{فیل} از حلقه خاصه بکمک مقرر شد - یعنی هرگاه یکی از آنها
چیرگی نماید و فیلان نتواند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده
کمک مغلوب کند - و آنرا طمانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه
داماد عرش آشیانی در جهر که نشسته تماشا میکرد - و شاهزاده سلیم

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقاً فیل
گرانبار بعد زن و خوردن بسیار حریف خود را زیور ساخت - خواستند
طپانچه را بکس آرند - جمعی از مردم شاهزاده مانع آمده سنگی چند
بجانب او انداختند ^(۲) - فیلبان که بجسارت پیش راند سنگی بر شقیقه اش
خورده چند قطره خون بر سینه اش چکید - باز پادان حضور بآب و تاب
و نموده مزاج پادشاهی را بشورش آوردند - عرش آشپانی سلطان
خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خود

رفته ~~بگوید که شاه بابا میفرماید~~ - که در حقیقت همه فیلبان

از شما سگ - این بے اعتدالی ^د چرا - شاهزاده در جواب گفت - آنکه مرا

اصلاً آگهی نیست - و بزدن فیلبان ^د راضی نبوده ام - سلطان خرم گفت

اگر چنین است من رفته فیلبان را بآتش بازی از هم جدا ^د میسازم

چنانچه هر چند تدابیر بکار برد منید نشد - ^د آنکه در نزد

عاجز شده با آبروپ خود را بدریای جون انداخت ^د قطره آب اندردن

برگشته کیفیت را بعنوان ملأئم بعرض رسانیده فی ^د رسد

فرز نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائی و ژانخانی

درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که ناپرو

غضب عرش آشپانی باشتعال آمد - و همه شب از تب بے تاب

گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحرف تام نمود - طرف صبح

جالیوس الزمائی حکیم علی را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی ^د و از

هزاج ما را بر شورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب
باسبال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماری حکیم عالی تجویز آرزو کرده بود
جنت مکانی پس از جلوس معائب فرمود - که بهمین تجویزها
پدرم را کشتی - و در سال سیوم سنه (۱۰۸) هزار و هیزده جنت مکانی
هم بسیر حوض مذکور بخانه حکیم رفته بآب در آمد - و بعد از تفرج
بپدرم آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب در هزاری
سروراز فرمود - حکیم بعد از چند سال بساط هستی در نورید - گویند
قریب شش هزار روپیه هر سال بصرف ادویه و اشربه اهل استحقاق
مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جهانگیری
بر جمعی از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من
بآنها سپرده - و خط بمهر قاضی ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت
گذرانده بثبوت شرعی رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود
که از عهد آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه ماسور
شد - چون خاین خایف می باشد حرف آشتی با سادات در میان
آورد - آصف خان بگونه گون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف با بطلان
دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه افتاد *

* حاکم بیک *

داماد اعتماد الدوله جهانگیری ست - در عهد جنت مکانی

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هریکے بخانی و ترخانی (سید
مشار الیه نیز صاحب حشم و طبل گشته ببلند پایهٔ امارت برآمده
(۲)
زنش خدیجه بیگم بهمشیورگی نور جهان بیگم در غایت اعزاز
و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلیٰ حضرت در قید حیات بود
و باعتبار یمین الدوله (که برادر کلانش بود) در توتیور و تبدیل او فوت
و فروگذاشت واقع نشد - همواره بانعامات پادشاهی کام دل می اندوخت
بردرس آشنایی در سال بیستم و چهارم یکدفعه بعطای سی هزار رپیه
و را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگم مرد مغلی خالی از فضل
کمال نبود بفراغت دوستی و تن آسانی میخواست بخدمت سرب
گذراند - جذبت مکانی بپاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور
بار معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندی
حکومت مئهر بمشار الیه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش
این که اچهد روپ اسرم سناسیئے بود متراض موحد - نزدیک معموره
(۳)
اوچین در گوشهٔ محکرائے از آبادی دور پشتهٔ واقع شده - دران سوراخه
کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه در آمد و برآمد است)
یئج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - او در دسک
خون را دراز ساخته بدرون در می آورد - آنگاه سر - بعد از آن مثل
ماسه خون را بدرون می انداخت - و وقت برآمدن نیز بهمین دستور
حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریا و نه کاهه - که در هوای سرد بزر

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع
 پارچه کرداسی داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیده - هر روز
 دو مرتبه بدربار درآمده غسل کرده - و ظرفی از مس بجهت آب خوردن
 در دستش بود - در تمام شهر اوجین هفت خانه برهن (که
 صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد دریشی و ذاعت با آنها دارند)
 اختیار کرده - روزی یکبار بیخبر بخانه سه نفر از آن هفت نفر درآمده
 بر دوش گدایان می ایستاد - و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه برای خود
 مهیا میکردند بر کف دستش می نهادند - و او بی آنکه ادراک لذت
 کند فرو می برد - بشرطیکه در آن خانه زن حائض نباشد - و طوطی
 و مصیبتی و ولادت واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را
 سرب ناسی خوانند - سر تارک همه *

چون در سال یازدهم بلده اوجین مطرح ریاست جهانگیری گردید
 جنت مکانی بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب
 نبود صحبت مستوفی نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم
 تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکه عالی مصطلحات
 تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود
 جنت مکانی را کمال حسن اعتقاد بار بهم رسید - و او بعد چندی
 از اوجین بمترا (که از اعظم معابد هند است) نقل نموده برکنار
 دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستی می نمود - جنت مکانی
 چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود در آن مکان

(داشت - سخن او

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میکردند و میگوشت
در باطن پادشاهی اثری تمام میبخشید - برای هرکه

کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان
خسرو نگرانی بسیار داشت - با وجود تعصب دیداری تنها پیش او
رفته در باب خلاصی خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای معتقدانه
پادشاه گفته بر سر مهربانی آورد - و چراغ آن شاهزاده به نور مهربانی
گشته حکم شد - که بکودنش میآمده باشد - و چندی از دشوار
بعرض آن بیغرض صورت آسانی گرفت - از آن که پادشاه وقت باز
معتقدانه در خوردی (جوع خلأق) بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کاره نداشت و از شادی و غم آسوده
میزبست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام به حرکت آمد - یا همچو
مردم را مصلحت حکومت پنداشت - روزی آن بیچاره را تازیانهای
بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفت - هر چند به خاطر داشت
بیکم تلافی بعنوان دیگر نقش نیست اما از نظر افکنده بعزل خدمت
وسلب ماصب و جاگیر معاقب فرمود - مشاوران در اکبر آباد مژگانی
گشته نزدیک نخاس آنجا باغی بطراوت و نصارت (که رشک گلشن
کشمیر بود) طرح افکنده در آنجا بمشغله عام میپرداخت - تا آنکه
باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا نورالدین نیز اعتقاد بمصنوب
پادشاهی نموده از دولت مادر و خالههای خویش در تاراج
داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبی گذرانید *

* حکیم صدر *

ملقب بمسبح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازی است که در عهد شاه طهماسب فرمان فرمای ایران بهیرزا محمد نامی گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده اند - نسبش به کارث ابن کادره (که شرف ملازمت جناب ختمی مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعی فیض انتهای آنحضرت فن طبابت و پزشکی در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجه مریضی^(۲) ید بیضا می نمود - علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات او را در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند - طبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثه کتب طب در خدمتش می نمودند - اما چون بتوسعه مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر به کائنات میفرمود - حکیم صدر نیز پس از تکمیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوری و حذاقت علم ایشانرا برافراخته در ريعان شباب سال چهل و ششم اکبری وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده به خطاب مسبح الزمان و منصب سه هزاری پانصد سوار سرفرازی یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت پیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده به خدمت عیض مکرر (که جز بمعتمد مزاج دان نسزد) اختصاص گرفت - و در سال ۱۰۰۰ م برخصمت حجاز مجاز گردیده به هانویی هدایت و بدرقه

توفیق بزیارت حرمین مکرمین چهره سعادت نور آگین ساخت
و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهری رسید - و در سال
هشتم باسلام پیشگاه خلافت و جهانباپی نامیده بخت برافروخت
و چهل اسپ بری (که در بصره و نواهی آن برای پیشکش خریده بود)
بخطر درآورد - و بدرجه قبول رسید - ازان جمله دو اسپ یکم بوز
و دیگر طرف (که حسن منظر و نیکوئی لون و تناسب اعضا با تیزکامی
و پاد خردی فراهم داشتند) سرآمد طوائف پادشاهی گشته نخستین
پادشاه پسند و دومین بتمام عیار موسوم گردید - و حکیم بتفویض
منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته
به حکومت بندر مبارک سورت و پرگانات آن دستوری یافت *

و چون حکیم در مذهب امامیه معتدا بود و کمال تفاوت و طهارت
داشت انجام کار از ملازم پیشگی استعفا هسته در دارالسلطنه لاهور
با دله آسوده و خاطره شاد گوشه انزوا برگزیده داد عیش میداد
اکثره در لاهور و تابستان در خطه کشمیر بسر میبرد - و گاه

حسب الطلب بحضور نیز میرسید - چون در ازاله امراض بیگم صاحب

(که بجهت آتش زدگی بهم رسیده بود) کوشیده در سال هیزدهم

باضافه ده هزار روپیه بسالیان پنجایه هزار روپیه کامیابی اندرخته

رخصت انصراف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۱)

هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هستی ازین جهان برپست

طبع موزون داشت - مسیح الّهی تخلص مینمود - این شعر
از ست * * بیت *

* کم لذتم و قیمت افزون ز شمار است *

(۲)
* گوئی زمر پیشتر از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هر یک را بخدمت مقرر نموده
از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مستغرق کار بود - و لحظه
فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت
زنان را تا شغله پیش نباشد خیال باطل در سر میروسانند - گویند
در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدی مفتاح حبشی از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام شاهیه
است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز
بقلعه دارمی قلعه اردگیر (که حصاره ست در کمال متانت و استواری
از سنگ و مارچ اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت
صاحب قران ثانی ولایات نظام شاه پی سپهر افواج پادشاهی گشته
رفته رفته همگی حصون و محالات مسخر اولیای دولت اعلیٰ حضرت
گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل شاه بیجاپوری
برای گرفتن اسمعیل برادرزاده خود (که دران قاعه محبوس بود)
هرچند تدابیر بکار برد و سیدی مفتاح را باطائف الحیل مستمال

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زاده محمد قلی قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوائی (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد از پسر دوم محمد را بسوی بردارد) محمد پس از رسیدن نشیمنی درویش محمد را ناپیدا گردانید - زنانش اسمعیل را (که در آن ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائی یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه از آن انحراف گیرد نادیده پیش سیدی مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و هشار الیه بی آنکه اظهار ایامی بعادل شاه نماید بی سر و سردار بهشتگر می قلعه استوار سر نخوت و بزرگی می افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و ششم هجری خاندوران بهادر به محاصره آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازی جلالت و حماسه برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پانی ثبات از دست رفت - سیدی مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در ساکن بندهای درگاه منخراط سازند من را می سپارم - خان مذکور چون مامورسات او را قبول نمود او آزادهای دیگر (که شایسته ای

پذیرائی نداشت) در میان آوردن - و زن و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج تابعیان بصرف آمده بون
 لهذا سیدی مفتاح تدبیر انگیخته بخاندوران اظهار اطاعت
 و نوکری نمود - و برای ملازمت روزی معین ساخت - و در اثنای
 آن دروازه‌ای قلعه را برکشان - قاصد مردم بکشور پادشاهی آمد و شد
 نموده آنچه می‌بایست گرفته بقاعه آوردند - روز موعود ملاقات باز
 دروازه‌ها بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران
 نقی را (که سرپای برج شیر حاجی کشیده بون) آتش زد - اگرچه
 چندان خال بقواعد حصن ارک راه نیافت اما سیدی مفتاح
 از غایت بینی جز اطاعت چاره ندیده نزد سرور آمد - و بعد
 محاصره سه ماه و کسری قلعه تسلیم نمود - و اسمعیل نبیره ابراهیم
 عادل شاه را که زندانی بون حواله کرد *

سیدی مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب سه هزار
 هزار و پانصد سوار در اسبه و اسبه و خطاب حبش خان مورد الثقات
 خسروانی گشت - و به تاخت و تیرول چین سرمایه دولت اندوخته
 همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن
 پاس عزت و احترام او را فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل و شمائل
 عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبی داشت اما خالی از اهلیت نبود
 علما و صلحا را بسیار دوست داشت - و خدمت کرده - و بایصال
 زر باریاب کمال و اهل استحقاق کوشیده - و در نوکری پادشاهی

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر ناظم دکن او را با جمیع امرای دکنی بهمراهی
 میرزا خان حاکم هزار بر سر زمیندار دیوگده تعیین نمود - و چون
 شاهزاده در سال سیّم متوجه گلکنده گردید در آن مهم نیز خود را
 رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فرورز (که درویش
 بود در تصبّه پتھری) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات
 خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر برآ می نمود - و چون بابای مذکور
 ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبره او
 در آن قصبه بنا نهاد - که امروز زیارتگاه مردم است - برگنه رکاور
 سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات
 عربستان را در آنجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاری پیش می آمد
 و کتب بسیار قیمتی از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز
 داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان بجیه
 نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن ایامات بسیار
 بحالش میکرد - از زمینداری برگنه مذکور خریدنه با جاگیر داری
 جمع ساخت - در عهد عالمگیری در گذشت - پسرانش منصب اقبال
 یافتند - دیهات برگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتی بعد از آن ده
 بخون سری بسر بردند - در عهد خسرو زان عوض خان بهادر
 قصوره جنگ بمحاصره مسکن آنها پرداخته سیدی حسین را (که
 کلان تر آنها بود) گرفته عقید نمود - پسر بحکم نظام الحاکم

مخلصی یافته بر سر کار خود شتافت - و پس از زمینداری مذکور
تعلق بارادش دارد *

• حیات خان •

داروغه آبدار خانه و سرکرده خدمتگاران اعلی حضرت بود
بفروزی اعتماد و وفور محرمیت و درام حضور اختصاص داشت
مدتها بداروغگی دولتخانه (که جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگی
چیلها و داروغگی خواصان می پرداخت - غالباً این همان حیات
خان است که در عهد جنت مکانی نیز بداروغگی آبدار خانه مامور
بود - و روز شکار شیر (که از انیرای سنگدلن گردد بسیار بظهور رسید
(۳) و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشیر بهشیر
حواله نمود) او نیز بهمرکابی پادشاه اختصاص داشت - سال ششم
جلوس فردوس آشنایی بمنصب هشتصدی دو صد سوار رسیده
و سال پانزدهم هزاری دو صد سوار گردیده سال هیزدهم باضافه
پانصدی دو صد سوار و سال نوزدهم بافروزی پانصدی دو صد سوار
بمنصب دو هزار و شش صد سوار چهره کامرانی افروخت - پستو
بداروغگی گرز برداران و منصب داران احدی مامور شده سال بیستم
باضافه دو صد سوار و پستو بداروغگی مردم جلو و افروزی دو صد سوار
بمنصب دو هزار و سوار فائز گشت - پس از آن باضافه پانصدی
ذات و سال بیست و یکم بافروزی پانصدی دیگر بمنصب سه هزار

هزار سوار سرفراز می یافت - سال بیست و سیوم با افزایش دو صد سوار
و سال بیست و چهارم عطای علم و پست باضافه سه صد سوار
بمنصب سه هزار و پانصد سوار سربلندی اندوخت - و سال
(۲) بیست و نهم بعنایت نقاره طبل شادمانی برنواخت - و سال سیوم
(۳) (که سنین عمرش بهفتاد رسیده بود) بنابر عروض مرض فالیج
از دولت بازبایی محروم گردید - پادشاه بآئین بنده پروری دیهات
بیست لک دام از حوایج مستقر الخلافه بطریق سیورغال بار عطا
فرموده بر منصب پسر و نبیره اش افزود - و خدمات حضور (که
باو متعلق بود) بدیگران تفویض پذیرفت - سال سی و یکم بیست
و هفتم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و شصت و هفت هجری در بلاد
مذکور بدیار خاموشان منزل گزید *

* حمام الدین خان *

میرزا حسام الدین حسن نبیرگ میرزا غیاث الدین علی اصف
خان است - پدرش نظام الدین علی نام داشته - موسی ایله مرد
عیاش بے پروا بود - و در عنقوان جوانی بکمال استغنا میگذرانید
بنابر قرابتی (که این سلسله را با یمین الدوله آصفجاهی مستحب)
بعد جلوس اعلیٰ حضرت سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی گشته مدتی
در کن بکارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمناصب هزاری

(۲) نسخہ [۱] سه هزار و پانصدی هزار سوار (۳) در [بعضی نسخه]

بیست و ششم *

پانصد سوار سرفرازی یافته بخششگیری دکن قامت اعتبار خویش
 بر آراسم - با آنکه از دیانت و بیغرضی از آمیزش مردم آزادانه
 میزیست اما از روی هانش و فهمیدگی نوعی حسن سلوک سر کرد که
 زبانها بتحسین گویا گشت - صوبه داران دکن باعزاز و احترام با او
 پیش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطه ترقی او شده کاردانی
 و دیانت مشار الیه را با خدمت طلبیها دل نشین اعلیٰ حضرت
 ساخت - در سال هیزدهم از اصل و افاضه بمنصب هزار و پانصدی
 ششصد سوار و خطاب خانیه سرمایه اندوز عزت و افتخار گردیده
 و در سال بیست و یکم بمنصب دو هزار و سیصد سوار سرفرازی
 یافته بعزل بخششگیری دکن و تفویض حراست قلعه اردگیر محکوم
 و مامور گشت - چون میخواست (چنانکه در دانش و کارشناسی
 شهرت گرفته بشجاعت و مردانگی هم نام بر آرد) دران ناحیه دست
 جرأت و جسارت از آستین همت بر آورده تا سرحد گلکنده^(۲)
 بسورکش افکنی و متمرد گدازی قیام درزید - و در پیشگاه سلطنت از
 متصدیگری برآمده نقش سری و سرداری نشانند - و باضافه پانصدی
 پانصد سوار سربرافراخت - و در سال سیم از قلعه داری اردگیر
 تغیر شده بفوجداری تلنگانه از انتقال هادی داد خان انصاری^(۳)
 سرعزت برافراخت *

(۲) نسخه [ج] بر کشاده (۳) در [بعضی نسخه] دیدار خان - و در

[بعضی] دیدار خان - یا پیدار خان باشد •

معلوم نیست که صوبه داری برار چه وقت به بخان میزور قرار یافته
چون آن شاه اقبالمند در تعاقب دارا شکوه از آب بیاه گذشت
صوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان پسید ملاحت خان
مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجا گشته
بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوی همواره اوقات را بعباش و طرب
میگذرانید - و اصلا بکوچه فکر و اندوه گذر نداشتن - در فن موسیقی
بسیار ماهر خوش محارره بدیهه گوی سخندان بود - اگرچه بتخصصین
علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائی بهر علم داشته
له بوقت تقریر عاری نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده
طبعه نویس بنظیر بود - و نهایت شیفته صید و شکار - و کثیرالاولاد
بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که
ز سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت
عالمگیری بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس
خطاب سهرابخانی و از اصل و اضافه بمنتصب هزار و پانصدی
چهار صد سوار و فوجداری بالا پور برار کامیاب عزت گشته رخصت
نکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش
مسرورانی بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزادر خان است

مآثره را (۲) (۳) [۵۸۷] (کتاب العدد)

۱. از فوج داری اند و آنکه بهدر است قلعه بیدر امتیاز یافته در عهد
 صفاد مذل ضعیف بصر طاری گشته تغیر شد - و در برهانپور در گذشت
 پسرش معز نظام الدین علی حسام الدین خان مدتها در قلعه داری اذ گبر
 گذرانده در تمام بیخاطرهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه
 که قوم اند مرسوم به دیدر بدال هندی (زن و خورن داشته پسران
 جوان او دران آویزشها فرود شدند - پس ازو پسر خردش خطابه
 بدر یافته تا حالت تضریر بقعه داری اینجا می بردازد - و چون
 شجاعت و جرأت ارثی دارد با آنکه فرقه ضاله مرهقه بهر جانب
 و هر طرف تسلط افزاست اما متعردان آن ناحیه ازو سر حساب اند
 و فی الجملة درین زمانه اعیای نام نیاگان خود می نمایند - این هم
 از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده
 و هنوز سلسله او را برجا ست *

• حکیم حافظ •

پسر حکیم همام گیلانی ست - ولادت او در فتحپور سیکری بعد
 عرش آشیانی واقع شده - و هنوز حدیث السن بود - که پدر در گذشت
 چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را
 بتحصیل لغت کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت
 و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بدخاقت نام برآورد - و در زمان
 جهانگیری بر شادست و اعتبار چهره بدختوری برافروخت *

(۲) نسخه [چ] اللذ و لکنه (۳) نسخه [ب] ملکه *

چون سرور سلطنت بجلاوس فردوس آشیانی زبده دیگر یافت
 بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر برافراخت . و در همین سال
 برسم سفارت توران . (خصمیت یافت . - که امام قلی خان والی انجا
 سلسله جفیان صداقت و وداد شده عبدالرحیم خواجه جویداری را^(۲)
 بعنوان حجابات نزد جنت مکانی فرستاده بتحریر آورده بود - که شاه
 عباس صفوی روابط قدیمه را منظور نداشته قندهار را از تصرف
 ادلیای دولت برادران - لائی آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکره گران
 و سامانی در خور بتسخیر آن معین کردن - مانیز با لشکر هارادالهر
 و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه دولتخواهی ست بتقدیم
 میروسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند
 از آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت
 فرمایند - ناله در اثنای این گفت و شنود قضیه ناکزیر جنت مکانی
 رو نمود - خواجه در مبادی جاوس شاهجهانی از دارالسلطنه لاهور
 بدارالخلافه اکبر آباد آمده سعادت بار اندوخت - و در همان نزدیکی
 بدیرین مرضی که داشت درگذشت - ارسال نامه درستی و تعیین رخسور
 ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمایی عرش آشیانی
 برسم رسالت نزد عبدالله خان اوزبک رفته بود) با ارمغان یک لک
 و پنجاه هزار روپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس
 از معارفت در سال چهارم خدمت عرض مکرر (که بحسن تقریر

و مراد دانی محتاج است) از تغییر حکیم مسیح الزمان بدر تقویض یافت - و پسر بتوابع القادر بمنصب سه هزار ری بایه برتری و افراشت و بعد از آن بخار و جود از منصب افتاده در انبیر آباد گوشه انزوا برگزیده بمسالمانه بیست هزار ردیه موظف گردید - و در سال هیزدهم با افزایش سالزانه از اصل و اضافه چهل هزار ردیه آسودگی اندوخت و سال سی و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستی در پیچید - صاحب مرات العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بعد از آمد مزاج به رعولت و تبختر بود - از خویشتن رباعی و هر خود غلطی طرفه یندار داشت - رباعی میر القلی همدانی (که از سخن سخنان خوش فکر است) - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفاه نقش صحبت (دست نشسته)
مشهور است *

- * دایم ز ادب سنگار و سبوتوان شد *
- * در دیده اختلاط مونتوان شد *
- * صحبت به حکیم حاذق از حکمت نیست *
- * با لشکر خط در بر و نتوان شد *

هر چند طبایعت را درست نوزیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش او را استعلاج مینمودند - چنانکه در نگارش مآثر ماحققران ثانی

قلم معانی رقم را جولانی نموده - چون دیگر منشیاں سخندان
بدان کار پرداختند او دست کشید - شعرش صاف و درست است
سخن سازی پیشین را طرز تازه گویان آمیخته - خالی از حلاوت
نیست - لیکن او خود را به از ادوری میدانست - دیوانه در کمال
توئین مرتب ساخته در تاب مرصع گذاشته هرگاه بمجاس می آورد
هرکه بتعظیم آن بر نمی خواست اگر آمده هم می بود ناخوشی
میکرد - و آنرا در رحل طلا گذاشته میخواندند - این بیت از
مشهور است *

* دلم بهیچ تسلی نمیشود حاذق *

* بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم *

* حقیقت خان *

اسحق بیگ یزدی - ابتدا خانسامانی سرکار ممتاز الزمانی
داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشیانی چون آن سفینه از دار
قانی بدار باقی نقل نمود پادشاه او را (که مرد کتخدا منش
بود) بخدمت دیوانی بیگم صاحب پر نواخت - سال نهم جهمت
تفتیش دفائن جبهار سنگه باغی (که بقتل درآمده بود) با مکرمت
خان و باقی خان چیله جانب دینا تعیین یافت - و بحسن تفحص
اینها بیست و هشت اک روپیه از چاههای آن نواهی برآمده
داخل سرکار پادشاهی گشت - سال دهم بمنصب وزاری صد سوار

چهارم اعتبار برافزونگی - و سال نوزدهم بخطاب حقیقه‌ست خان
مستغلب گردیده بنحیثست مونس مکرر از انبیر عاقل خان عذایمت‌الله
نامزد شد - سال سیزدهم باضافه دد و پنجاه سوار و سال شانزدهم
با افزای بی و انصدی و سال هیزدهم با افزایش پنجاه سوار از اعلی و اضافه
به منصب هزار و انصدی سه صد سوار ترقی پذیرفت - پس از آن
به انصدی اضافه یافتیم از اعلی و اضافه به منصب دو هزار و سه صد
سوار نیز استیاز اندوخت - که از فرس آخر پادشاه نامه منصب او
بشرح مرقوم مستند می‌شود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن
رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بکوشه گزینی آرامش
بخشید - و سال هفتم چاوس خلد مکان مطابق سنه (۱۰۷۴) هزار
و هفتاد و چهار هجری در حالت انزاکم نیستی گزید *

* حسین بیگ خان زیگ *

خواهرزاده و خدیش علی مردان خان مشهور است - چون
سعید خان ناظم کابل حسب اشاره علی مردان خان بقندهار پیوست
رعایا و سکنه آنجا را در موافقت باورد یافت - دانست که با اقوام
قزلباش در خوالی بیست بند و بیست راقعی صورت نخواهد گرفت
علی مردان خان را با جمعی در ارب قندهار گذاشته سه هزار سوار او را
بسرنداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصه نبرد آراست
فوج ایران بر مردم علی مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزل
راه یافت - اما سعیدخان بر رتخت خود را رسانیده متخالفان را از راه

بادیه هریمت ساخت - مومی الیه بهمراهی علی مردان خان سعادت
 ملازمت صاحبقران ثانی دریافتند بنوازش خسروانی اختصاص گرفت
 چون آثار کردانی از وجنات احوالش ظاهر بود اردا از همراهی
 خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگی
 (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال
 هیزدهم بانضمام آن خدمت توژک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع
 و امانت منصب تارک عزت برافراخت - و در سال بیستم و یکم
 از کارهای حضور باز داشته بعنایت موبه داری کشمیر و خطاب
 خانی و باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و عطای علم و فیل مباهی فرموده بدانصوب دستوری
 دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان درآب
 از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس
 آن هفدهم محرم سال مذکور سنه ۱۰۴۵) هزار و شصت و پانجم
 هجری مقرر شده بود) رخصت یافت - و در سال سی و یکم بار دیگر
 بهرحمت خدمت میرتوژکی کامیاب گردید - و در جنگ سموگده
 خان مذکور میراهتمام توپخانه پادشاهی بود - داراشکوه توپخانه
 خود را بسرداری برقداد خان میرانش خویش از دست راست
 و توپخانه پادشاهی را از طرف چپ درپیش صف لشکر جا داده
 هر دو درافروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامه نبرد پاینده کمی
 از یکدیگر نیارزدند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دلا شکوه

چون مهمات سلطانك بخدا عالمگیري باز گردید مشار ایه نیز
 بتقدیل عتبه خلافت سرلمندی یافت - در سال جالس بنو جدارزی
 بتکش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال
 هیزدهم بنو جدارزی چونپور سرورازی یافت - و در سال نوزدهم آخر
 سال ۱۰۸۶ هـ / ۱۷۰۵ ز و هشتاد و ششم هجری و دینیت حیات سپرد
 پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهی بوده
 نخستین سمتی شد در گذشت - و دومین بتقدیل نابل تعین
 شده در اینجا آفری نموده بتطابق ناصر خان نادوری اندرخت
 چنانچه احوالش جدا بر شانه تکرور درآمده *

* حسن علی خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله دردی خان مشهور است - چون
 چاره اش در مهابت و صلابت ^(۲) ماندا بشیر بدر بود در طفلی اورا میرزا
 باگه میگفتند - بقوت دست و زر بازو و در قد و قامت جوان
 نمایان - و از سائر برادران ^(۳) بامتیاز شایان بود - و همواره بر خاضندی
 و همراهی پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده
 شجاع ای بی اعتدالی پیشتر گذاشت - و آله دردی خان با پسران
 طوعا و کرها رفاهتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس (که
 فیما بین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه) که از پیشگاه
 خلافت با بسا است از بندهای پادشاهی بهادری او رفته بود (اتفاق

(۲) در [بعضی نسخه] بشیر و بدر بود (۳) نسخه [ب] بامتیار *

افتاد - و شجاع شکست یافته راه بنگاله گرفت [حسن علمي از پدر
 جدا شده بلشکر پادشاهي ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه
 (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یکی از
 منصبداران پادشاهي و نوکرانش ترک همراهي گزیده راه مقصود
 سرگردند) مشارالیه بواسطه راجه جیسنگه احرار سعادت آستان
 عالمگیری نموده پادشاه پانصدي و افزایش سواران بمنصب هزار
 و پانصدي هزار سوار و خطاب خانپ مرزد انظار عاطفت شد - و در
 همین سال هنگام توجه عالمگیری بچنگ کهجوه^(۲) پافزونی پانصدي
 و خدمت قوش بیگی عزت اندوختند - و بعد از جنگ درم داراشکوه چون
 دارالخلافه بنزدل موکب پادشاهي رونق یافت ضمیمه قوش بیگی گري
 فوجدار^(۳) اواحی شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنگه^(۴) باو نازد گشت
 و چون درام التزام رکاب پادشاهي ناگزیر عهد قوش بیگی گري سم
 خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت بطرح انظار
 اعطاف خسرواني می بود - و در سال نهم بدادوغگی ملازمان جاو نیز
 اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهای اولیه از مستقر بخانه^(۵)
 اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفرجدار^(۶) متعز
 و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار سر باند
 نشسته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت باوت

(۲) نسخه [ب] کهچره (۳) نسخه [ب] کورتسنگ - و نسخه [ج]

کورتسنگ - یاگوری سنگه باشد (۴) نسخه [ا] - مستقر بخانه
 (۵) نسخه [ب] کهچره (۶) نسخه [ب] کورتسنگ - و نسخه [ج]

خان مزبور در قتل و اسیران شورانگیزان ، تلخمت و تاراج موطن آنها
 غلبت جری و دلاوری بکار برده در نقطه طایع نسل و قبیله و انهدام قاعهای
 ارتوار دینار از دلائق فیر نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره
 در مهال زمینداری مستقر گردانید - و کواکب است شقی را (که
 عات رسا شدن مجددی خان فوجداره - سبب تیر و غارت پرگانه
 شدادان (و شده بود) را سنگی منهدم همراهیاد گرفتار ساخته بحضور
 مرستان - و بقبرستان پادشاهی در پادشاه اعمال زشت پند بدن آن^(۲)
 دو واجب القتل جدا گرداند - پسر و دختر کوکله جهت تربیت حواله
 جواهر خان نظر شد - و آخر دختر در حواله نکاح شاه قلی چیله
 بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظی شد
 که نزد خاندان حفظ دیگران آن چنان قابل اعتماد نبود
 و باستقامت قرأت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده)
 سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزه این حسن تردد بعبای
 نقاره کوس شادمانی نواخت - و پس ازان بظلم صوبه آلبان تعیین
 گشته در سال بیستم بصوبه دارمی اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال
 بیست و یکم ازان جا عزل شده بحضور رسید - و در سال بیست
 و دوم (که مرتبه اول ریاست پادشاهی بجانب اجمیر افراشته شد)
 ازان مذکور بهمرهقی خانچران بهادر جهت ضبط جود و پیروز و غیره
 ملوک راجه جوسونیک متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

سوكيم پادشاهي بعزم گوشمال از اجمير بارديپور توجه نمود فوج
 گران بسركردگی حسن علي خان به تئيبه و تعاقب رانا با سامان
 شاهان و مصالح فرزان تعين يافت - درين مهم از مشارايه كاراي
 عهدي دست بسته شده - مصدر خدمات شايسته گردید - تا آنكه روز -
 از دره گذشته برسر رانا تاخت آوردن - و او فتوانست خود را جمع كرد
 عليه و اسباب گذارشته پدر زن - خان شهابت نشان بتخانه ريش
 هويلی رانا را با يكصد و هفتاد و در بتخانه ديگرو اتع نواهي اردنپور
 سمار ساخته بحضور رسيد - و بخطاب بهادر عالمگير شاهي ناموزي
 اندر خط - و پس از آنكه رايك پادشاهي ظلال افكن ساخت دكن گشت
 حسن علي خان بهمراهي شاهزاده محمد اعظم ^(۲) بهدهامره بيجاپور
 مامور گشت - با آنكه هر روز در مورچال هنگامه دار و گير و معركه
 زد و خورد گرم و آريز شا بانواج نواهي پی در پی بود فقط و غلای
 عظيم بر لشكر رو آوردن - ازین جهت در سال بيست و نهم حكم بلام
 پادشاهزاده رفت - كه هرنه حال بدین منوال است دست از متاع
 باز كشدن - و با افواج بحضور (كه در انوقت سواد شولپور مضرب خيام
 پادشاهي بود) بيايند - پادشاهزاده مجلس كندش با عده ای
 آزمون كار آراست - اول حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي موزه
 التفات گردید - كه سرانجام مهم يساق موقوف بر اتفاق بنده ای
 پادشاهي است - بدین مضمون حكم محكم از جناب خلافت مادر

تند - و این شاه در مقدمات هاج و جنگ و شتاب و درنگ زمین
و مآلین است - که بدین گونه مصائب و مصائب بسیار دیده و شایسته
و نبوده اند - درین مقدمه چه اندیشیدنی - خان مومنی الیه
بسیار گذار شد - که نظر بر مصالح اشکر و رفاه عموم خلق مصالحین
در در خاستن است - هرگاه در مهم باغ پادشاهزاده سران بخش را
بناهر بواسطه شکی ناپ و توان استقامت نماید کام و زانم بے حکم
اعمال حضرت دست از محاربه برداشته راهگرایی حضور شده بود
آنچه برخلاف میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد
از آن دیگر عهدها متعاطی شده همگذاش موافق رای خان مشار الیه
تأدیه جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من
بشدید - محمد اعظم با دو پسر و یکم تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد
برخاست - بعد ازین پادشاه آشوب آردند - و تجهیزات لاش فرمایند
رفتار را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک
و ملت قضای آسمان است - دیگرگون نمیگردد - و بدین استقامت
پادشاهزاده خان فیروز جنگ با اشکرگران و رسد غله از شمار فراوان
رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه دارئی برار
از انتقال ایرج خان داهزد حسن عای خان بهادر شد - چون او گرم
محاصره بیجاپور بود و آردنهای پسندیده می نمود رضی الدین خان
شیخ رضی الدین (که از اشراف به گادپور بهار است) و مهمات خانه

خان مذکور و افواج پادشاهی متعلقه او سرانجام میداد) به نیابت
متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوی عالمگیری منضبط بود
سه روزه یومیه می یافت - چون در اکثر فزون هم دست داشت
سپاهگیری و عملداری و ندیمی و از هر جا خبرداری علاوه آن بواسطه
قاضی محمد حسین جوهری محتسب حضور کمالاتش بعرض
خلد مکان رسیده یکصدی منصب یافت - و رفته رفته بیاری طالع
و حسن سابقه باعانت و امداد حسن علی خان براتبه اسارت و خرابی
فائز گردید - و پیشکار همه کار سرکار خان مذکور گشته در استیصال^(۲)
جانت متعرا و مهم رانا کارهای نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال
سیم در انهای گفتگو با سپاه گشته گردید - نظام موبه مسطور بذات
خان مذکور بمحمد مومن خوشش ابرج خان قرار گرفت *

و چون محارقه بیجاپور بامتداد کشید همت پادشاهانده برخواستند
بر زبان گذشت - که ما زمره سلاطین از مراتب دنیوی فائده کد ندارم
تخصیل نام است - خواستیم از فرزندان اکی حاصل کند - و هر انچه
به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمی خیزد - از شولایور زیادت
عزیمت بدان طرف درجه پیمای تستدار گشت - چون کارها در گور
اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هشت
هجری رسولپور سه کردیم بیجاپور محارقه خوار نظام گردید

و چهارم ذی القعدة - سده هجری به چهارم کاشانی یافت - حسن عالی خان بهادر (که به ارمی شایان داشت) بعد از کمرز به عالم بقا شایان گوی شایانیت و سواران از افراسیاب (بود - در خبر خواهر به خلایق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پس رانش متعدد مایم و خبر الله ارمی نکردند *

* حکیم الملک *

نامش بهار محمد مهدی - دکانش از سنان است - سال (که محمد از رنگ زب بهادر از دکن مستقر الخلافه فرود) او هم را می گزیده به منصب وزاری سواران کردند - و رفقه رفقه به خطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه به منصب دو وزاری با قصد سوار چهارم به ختوری افراسیاب - و سال سی و هفتم (که محمد انظم شاه را بنابر عرض به ارمی استسنا نوبت بآن رسید که در آن استن نزدیک به چهارده گره تکی می کرد - و در آن ایچه با جامه یک گره شش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجه شاهزاده مذکور دستوری یافت - بعد رسیدن شاهزاده به حضور پادشاه از بس محتبیت پدری خیمه برای شاهزاده در کلال دار نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن دسر می فرست - و خود زیب الذیاه بیگم همشیره خانمهای شاهزاده مذکور همراه شاهزاده طعام در میزانه می خوردند - و انقدر توان داشتند - حکیم الملک که برای معالجه شاهزاده تعیین شده بود چند در راه و چند بعد رسیدن به حضور در علاج بدینسان

نمود - پس از آنکه شاهزاده را شفا داد باضافه هزاری ذات بهایه
چهار هزاری قصاص پذیرفت *

ماحب مآثر عالمگیری زبانی پادشاهزاده (که پیش پدر گشت)
می نویسد - (روزی) که شدت مرض بنهایت رسید - و مردم مایوس
گردیده و اهمیت ترکیدن بدن داشتند) ناگاه بین انوم والیه ظله شادختین
نورانی نمودار شده گفت - توبه نصوح بکن - شفا خواهد شد - چنانچه
توبه بعمل آمد - و بعد رفع غلظت احتیاج بول شد - و در طمش کلان
دفع گردید - و هفت حصه از درم بر طرف گشت - روز دهم از آن دای
شیخ عهد الرحمن درویش نوشت - که جذاب مرتضوی فرموده اند
امشب توبه دادم - شفای عاجل روزی میشود *

* حسین خان خویشگی *

پسر کلان سلطان احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب الطاب
عالمگیر پادشاه از قصه قصور (که موطن خویشگیان است) عازم
حضور گردیده زخمی هستی بر بست - دو برادرش با بزرگ خان
و پیرخان خود را بموکب پادشاهی رسانیده بمنصب سرفروزی یافتند
و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معارفت نموده اصلاً بکار نوایی
نیفتاد - اگرچه منصب بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنداشت - آنچه
دیگران را بعرق ریزی سعی و تلاش بدست آمده اند را با دست
مضاعف آن در خانه نشینی میسر بود - پیوسته بروسانک رانند
آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت عالم انوار خیرین

می افراشت - بصورت داران لاهور سر حساب فرود نبارده چیره دست برداشته از قبول آنها (که دران هوایی بود) میداد - و هر چند خود را دیوانه وضع و سودائی مزاج را می نمود اما بکارها هشیار بود ادب خاندان قدسیه سیادت را که ایندغی بجا می آورد - و از احترام و اترام سادات رفیقه فرود گذاشت نمیگردد - بمحذوبه مشهور بیتک گرویده بود - هر چه میگفت میکرد - ادا نمی آورد - و قانع نشسته می بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب اختیار این - او الحمد لله میگفت - و آن محذوب محمد خان نام داشت از بیتک ژنی ست - ^(۲) ناکه جانو نے بردماغش ریخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتی زنجیر پهل داشتند - [آخرها صحبت حسین خان با وی که *

* دیوانه چو دیوانه به بید خوشش آید *

در گرفت - و دران زبندگی و ساب احوال اختیاری گفتی او بر او حق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بناک ژنی از اولان شیخ بیتک اند - که بقول جمهور پسر خورشیدی ست - و برخی دیگر شیخ الاسلام شیخ مورد چشتی دانند اما بانفاق مرید و توشو بیانی بیتک دتوزنی ست - و به پیر کبار زانرا نام است - و شوربان نام پدر او ست - که پسر خورشیدی ست از پسر پسر پسر - و فرزند حسین و خلف - اختسین را جان بذا شوق

(۲) در بعضی نسخه [بیتک - و در بعضی [بیتک *

الهي دامنگير وقت گرديد - بطالب مرشد برآمد - و چون پناي
سعي نشيب و فراز بسيار نور دیده بقصبة چشت رسيد بخند دست
خواجه مودرد چشتي [که خواجه معين الدين سنجرى (قدس سره)
هند واسطه بار ميبرد] پيوست - چهارم مقصود نقاب بر کشود
مدتها پيوستاري آن بزرگوار سعادت افروخت - و پس از تکميل
بمعادنت وطن مالوقت مجاز گرديد - اما از بعد رحلت شيخ بمواد
خويش رد آورد - و بسياري از مردم کوه و جمله خويشگيان و جماعت
حلقه مريدي او بگوش کشيدند - از کمال مريدانش شيخ بک
است - که عم ارست - و از ابدالان وقت بود - در حقت دعا کونه
که تا قيام قيامت از ارباب معرفت و ولايت اولاد تو خالي نباشد
لهذا اکثرى دوين قوم صاحب کمال بودند - و اين شعبه هم
به پيرزادگي مشهور *

نقل کننده که لباس پيرو تو سياه بود - چون شيخ بک بدرجه
کمال مرقمي گرديد آنها بدر بخشیده خود بالباس سفيد ملابس
گشت - ازین است که بک زبان هر چه زيه سياه را بر خون مبارک
دارند - بخلاف وتوزيان که آنها مشوم انگازند - و اوائ خويشگيان
که سياه و سفيد مي باشد اشعاره دارن بتبرک هر در بزرگوار *

بالجملة حسين خان در قصبة تصور و اطراف : جواسپ آن
کوس خود سري و خود را ئي مي نواخت - و بجاگوار دارن

و غیر عمد (ان ناحیه جز بمسرتابی و گردن کشی جواب نمیگفتند
 تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند - و پستار برخاش
 و مزارعت شاهزادها بمیان آمد - املا بتلاش و آوردن (که ناگزیر چنین
 اوقات است) با بیرون نکذاشت - و بهمان شیوه نکوهیده خوش
 سرگرمی داشت - چون اراذل عهد غریخ سبب نظم صوبه پنجاب
 عبدالصمد خان دایر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل
 اخلاص و یکجبهتی برانگیخته برای ملاتانش بلاهور آمد - خان ناظم
 فوجداری کهمی جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف
 زاده بر خود تنیده مواد تهر و فساد را بیش از پیش آماده
 گردانید - و چون ناظم دید (که زر کهمی جنگل را هم مثل زر تهر
 با دیده تن بحرف حسابی در نمیدهد - و حاصله غیر از نداشت
 و پشیمانی نیست) تطلب الدین (رواه) را بر تعلقه اش تعیین نمود
 با او نیز دیکرائی پیش گرفته کارشکذبهها میکرد - و بدان بسند نذرموده
 آخرها بر سرش قوچ کشید و جان و مالش را دست خوش غارت
 ساخت - مع هذا عبدالصمد خان چندی بتغافل گذرانید *

چون بے اعتدالیهای او از حد در گذشت ^(۲) بذد و بسست آن ضاع را
 نصیب العین همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد
 و بحسین خان نوشت - که قصور و حوای آن بتو ارزانیست - دست

قصور از دیگر محاللات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

اشتبغال نمود - برخه برافند که سادات صاحب مدار سلطنت از را
 بتطمین مودت ارمی لاهور تحریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند - (در جوانی
 گویند که قطب الملک بنوشته سید حسن خان باره مودت دار لاهور
 (که از راه قصور رفته بر سر شیخی و خیره سرخی او آگهی یافته)
 بعد از آمدن خان نوشت - که دست از بر ندارد - و (ز سه هم برای
 نگه داشتن سپاه بر خزانه لاهور تذکره کرد - هر صورت نزدیک
 قصبه جوهانی (که سی کوهی لاهور و هیزده کوهی قصور است)
 ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهی ثلاثی فریقین در داد
 جنگی معرب و زن و خورده سخت واقع شد - افغانه مستانه خون را
 بر توپخانه زده ازان آتش شرر بار در گذشتند - پس از چپه اش
 نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان
 پسر علی خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کرم قلی خان
 بخشعی فوج دلیر جنگ) مردانه جان برافشانند - اغرخان دیده مغول
 (که با اتفاق مارف خان چیله در میسر بود) در چار حسین خان
 گشت - و با شخصیت و بجزاء سوار لیر انداز قدر انداز پای ثابت
 افشردن بخانه کمان در آمده دست و بازو بتیر دوزی بر کشان - حسین
 خان از دست برداشته بر دلیر جنگ حماء برد - آویزش قیامت را
 بدین آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیابوده بر مایندند
 نزدیک بود که چشم زخم بدایر جنگ رسد - عمدها مثل جانی
 خان و حفظ الله خان مصدر گردن شدند - و اغرخان بار دیگر

خود را (ساییده) مدای داروگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلیان
 حسین خان کشته گردید - و در پیش مرزبور (که با او در سواری فیل
 شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستی بر افشاند
 جوان را در چشم حسین خان تیر ساخت - چون حسین خان زخمی
 بود مغایل فیل او را نشانه تیر و گلوله نمود از پا در افکندند *
 و كان ذلك في سنة الف ومائة و ثلثين من الهجرة النبوية *

* محمدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهی پسر سردار خان کوتوال است - و فبیره باقی
 خان چیه قاق شاهجانی است - از امدان روزگار و یاروی طالع
 در آخر عهد خلد مکان مدار سلطنت هندوستان گردیده (ثقی و فقی
 در لکخانه پادشاهی و ضبط و ربط کارخانجات عهد بدو مفوض بود
 با این همه تیر روی ترکش خالینه زمان بوده چه در مرور حال قلاع و چه
 در حوالی اردر و در دستها بمالش و تنبیه اشقیای تعین میگشت
 و هر جا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته
 سالم و غایم مراجعت می نمود - و بانواع تحسین اعزاز می اندر خدمت
 ازین بود که به نیمچه عالمگیری زبان زد عوام شده - در بدو حال
 چون پدرش مورد عناایت خسروانی بود او نیز بدولت روشناسی
 و درام خدمت و حاضر باشی اکتساب سعادت می نمود - و باقتضای
 خانه زاد نوازی در سال بیست و هشتم از تغیر پدر بخدومت داروغگی
 خاتم بندخانه سرفراز شد - و در آنوقت (که پدرش از اهتمام خانی

بسرور خانې ناموړې پانگه) او باضافه دوه مدي به منصب چهار مدي
 پنجاه سوار ممتاز گردید - و در سال سي و دوه از تغیر بدر بخندمت
 داروغگی قیلخانه بر خون بالید - و چون در پیشگاه خلانگ منظر
 نظر پیش آمد او شده بود متواتر اضافه منصب می یافت - چون
 در مقامات ایکلوچ او بآوردن سبهای تبه کار (که بحسن سعی خانزان
 حیدر آبادی با زن و فرزند اسیر شده بود) مامور گردید مشربانه
 آن محبوس زندان ناکامی را محسب یزایغ پادشاهی از دو گروهی
 بهادر گنده (که لشکرگاه بود) بخته کلاه نموده و رفعتی ادرا اباس
 مضحکه پوشانیده شتر سوار دهل کباب و نذر زان در تمام اردو تشریف
 نموده بحضور پادشاهی آورد - و در سال سی و سوم بخطاب خانې
 کامرانې الدوخست - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخندمت
 کوتوالی و دیگر خدمات کمو فرم اندر می بر دست - و درین ضمن بعطای
 چیخته مرمع و انعام فیل سر برافراخت - و مکرر به تنبیه غنیم سرخص
 گشت - و در سال سی و هفتم اتفاقاً چند کسی از ملازمان معزالدین
 با فضل علی خان دیوان سرکار ایشان ناملازم پیش آمدند - و از
 ادبش رضعی کار بپرخاش رسانیدند - حکم شد که همید الدین خان رفقه
 آن جماعت را پاداش اعمال در کنار نهد - چون خان مذکور بر سر آنها
 رفت از هجوم و غوغا فیل سوار می خان مومی آیه ربخورده از صحره
 بدرآمد - و تایک کرده طرف گنج پادشاهی برد - اتفاقاً جوهای کلاه
 (که در گنج انبار می کنند) بنظرش آمد - همین که فیل از میان باران

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و ایران نشست - و بر
 سوادمی دیگر خود را بمعرفه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در
 سال سی و نهم در اسلام پوزی از اصل و اضافه بمنزلات در هزاری
 ارتقا گرفت - و در همین سال سنتمای آیدگار قاسم خان و خان زاد خان
 و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گدیمی دیندیری محصور نمود
 خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوری یافت - متصل ادوئی
 بامرای تاراج زده در خورده بلوازم ضروری امداد نمود - درین ضمن
 آن شقی همت خان بهادر را بر شکست راه خرابه خود گرفته بود - خان
 مذکور تعاقب نموده او را از ملک پادشاهی برآورد - چون بحضور
 رسید مورد تحسین و آفرین گفته بظابط بهادر فرق بامد نامی
 برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داردگی
 غسالخانه اختصاص گرفت - و پستر بدادگی جواهرخانه نیز اعتبار
 یافت - و در سال چهل و سیم از انتقال اخلاص خان (که در آریزه غنیم
 درجه شهادت یافت) بخدمت آخته بیگی و عطای کمروستقای مرصع
 مطرح الطاف خسروانی گشت - و درین میان مرارا بآوردن بسد و تعزیک
 ملسدان رخصت یافته خاطرخواه پادشاهی بامر ماموزه پرداخته
 درجه استعسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه گیرها نیکو خدمتی
 و جانفشانی تقدیم رسانیده نقش بهادری و پردای خود کرسی نشین
 ساخت اما در تسخیر راجکده (که سبوا بعد انتظام از تصرف

عادل شاهیه در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته
 آورد نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میرانش
 بر پشت پشتة معاندی زادیة مثلث آن قلعه (که زبان دانان این کار
 آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آوری مهیا کردند - و در مدتی
 بر کوه قرار داد بر بسته بسنگ چین رسانیدند - و با آنکه مخصوصان
 در اذن اکتان تفنگ و بان و سنگ کوتاهی نمیگرفتند بهادران بر فراز
 برج (که بر نوک سونده مذکور بسته بودند) برآمده درون دیوار
 آمدند - آنها از مشاهده این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب
 گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سده (۱۱۵)
 هزار و یک صد و پانزده هجری چلین چهار قلعه سر یفاک کشایش
 یافته به بنی شاه گدھے موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب
 سه هزار و پانصدی دو هزار سوار رسیده بود) در جادوی این
 حسن تردد بعطای نقاره کوس شادمانی نواخت - و در دستگیر پورنا
 هم بقدم سعی و تلاش مزهج جانفشانی پیموده خود (پسمان در کمر
 بسته داخل قلعه گردید - و بغوازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتاد
 بفلک سون *

بالجملة از اخر زبان عالمگیری در عرصه دربار (امت اربابا غیری
 می افراشت - و در جذب قرب و اعتبار خود دلاگری (و
 نمی گذاشت - اگرچه امیر خان هم در قرب و منزلت با او
 (۲) نسخه [ب] توره - و در [بعضی نسخه] تورا *

نداشت (۱) بعد از بود - و عقابت الله خان هرچند در تمام حضور
 بایدها نمردید (۲) باعتماد تصدیق امور ملکی و مالی در اعتبار
 درشادوش بود - و چون خلافت مرتدیت حضرت عالمگیر در غذای
 (حمدنکر اول پاشا از روز جمعه بیست و هشتم ذی القعدة سنه
 ۱۱۱۸) هزار و یکصد و هیزده فجزری (که پنجاه سال و در ماه
 و بیست و هشتیم از فرمان روائی و نون و یک سال و سیزده روز
 از زندگانی سوری شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهیز و نماز
 نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - (روز دوم محمد اعظم شاه (که
 بجانب مالوه رخصت یافته) از امعای این سالحه از بیست و پنج
 کوهی اردو برگشته مراسم عزای بجا آورده روز دیگر نعش را بردوش
 گرفته تا بدون عدالت مشایعت کرده بمزارات متبرکه (۳) معروف
 برود (که معموده است بمسافت هشت کروه از خجسته بنیان
 و سه کروه از درالبابان) رفته نمود - خان مذکور (که تبقیه از جزم
 و نزع مورنگداشته بود) موده کزان پدیدار با نعش راهی گشت
 و بر طبق وصیت آن مسافر ملک بقا در محن متبرکه اسوة از ادب
 یقین شاخ زدن (بسمه الله) مدفون گشت - از آیه کریمه *

* روح و ریحان و حلة نعیم *

تاریخ ارتحال مستفاد میشود - و خلد مکان لقب یافته آن موضع
 بخلدیان موسوم گردید - خان مذکور لباس درویشی در بر کرده

بهاروب کشی مرقد ولی نعمت و پیر و مرشد خود اختیار نمود
و دران مکان برای سکونت خود طرح حویلی انداخت - که هنوز
بناشده و زبان زد است *

(۲)

و چون محمد اعظم شاه از احمدنکر باورنگ آباد رسید بر قبر
پدر گرامی قدر رفته بادای مراتب فائده پرداخت - و دست
حمید الدین خان گرفته همراه آورد - و دلجوئیها بکار برده برتبه
سابق اختصاص بخشید - و در سفر هندوستان (که باران جنگ
بهار شاه ناگزیر وقت افتاده بود) همراه گرفت - گویند چون در عرض
راه خبر رسید (که محمد عظیم از جانب شرقی با دربار آمد)
بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلای عظیم بآگری نازل شد
خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز
جنگ پس از دار و گیر بسیار آثار هزیمت معاینه نمود - بعد از آنکه
ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکار کشید - و بنام
قیصر هم دران وقت رسید - دستور از گوالیار آمده بآبدری مرحمت
ببهار شاه رنگ رفته بر آورد - و بعطای عصای مرصع و خدمت
و پیرتوزکی اول و دوازدهگی گرز برداران بانضمام آن چهارم مبالغات
برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگیری ممتاز گشت - و تا انجام
عهد خلد منزل باعزاز و اکرام گذرانید *

چون فلک نیرنگ ساز اوج در دربار برانگ ایستاد حکم و امر

جهاندار شاه بیدار است و کعبه‌بین مراد ذوالفقار خان نیز بر تختگاه وزارت و اقتدار درشاهی آوردن بکین توزی دیدین (که بظاهر نبود) برنشسته او را بشکندجه انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساخت - تا آنکه عاقبت ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه بنابر رفتن آن جناب کیش از عقوبات قید و حبس را رست اما در دربار فرخ سار در اقامت - و به رعایت پیشین اعتبار به پاس رنجهای قدیم سینک اداره عبدالصمد خان (که بنظم موبه پنجاب اختصاص داشت) همراه خود گرفته - هنگامی (که بعد استیصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) زاقم این سطور تماشاخانه بود - منتهای سواری خان مذکور با یک بالایی و چندکس معدود راه می‌پیمون - و پرمردگی و فلک زدگی از حالش پیدا یون - پس از آن بحضور رسیدند بخسروانی آوازش پر و بال تازگی برکشود - و در عهد خسرو زمان بوسیله همان قرب عالمگیری بعمره پیش آمد خرابیده بمنصب عمده و داروغگی گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتی بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسر سه هم داشت که صاحب منصب و دستگاه دود - احوالش معلوم نیست *

* حمدر علی خان بهادر *

گویند نیاگانش بعد از الله صاحب مدنی رحمة الله علیه (که یکی از بزرگان قریشی نسب مشیخت صاحب بودند) میروند - در آغاز

سنه (۱۱۹۵) يک هزار و يکصد و شصت و پنج هجري استقلال
تمام بهم رسانيده متعدي امور رياست ملک ميسوريه کشيت
و بعده اکثر بلاد و تلاح اطراف مسخر فرموده نوای دولت و حکومت
بر اخراجيت - قلمرو که حاصلش شش کور^(۲) بود از کوبه تا کوزيال
و از کليکوت تا دهاروار که فاصله بعيد دارن بزرگ بازي خود متصرف
شده بزرگين تحکيم داشت - چون کلا پوشان انگور^(۳) بملک او
درآمدند سواران را از پايان گهاک کوناک فرستاده لک کوبه امان
گردانيد - و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود - پست^(۴) که در خانه
مرهقه صورت نفاق پيدائي گرفت) او ابتدا با سزندان تهنيت خود
پروانفته رفته رفته تمام اماکن متعلقه آنها را گذار دريای کشنا برگرفت
پست^(۵) بمحاصره چيتل درک (که مکان زميندارست) را افشوده
بدست آورد - و در حال تحرير (که سنه ۱۱۹۳) هزار و یک صد
و نود و سه هجري است) بر سر کوبه ايلغار نموده قاعه سدهوت
و کتجي کوبه و غيره محلات را متصرف گشته عبدالحکيم خان ميانه
حاکم آنجا را تيد نموده همراه خود بسري رنگ پش^(۶) برد - خزانة
بسيار و آمدني فراوان دارد - جواهر دانه فراهم آورده - و جمع کثير نوکر
بهم رسانيده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده ميطلبند - توپخانه زدن
مهيا کرده ضابطه دارن - که بعد فزون آمدن لشکر بگرد کرد پاره های

(۲) در [بعضی نسخه] کوزيال - و نسخه [ب] کوزيال (۳) در [انتر

نسخه] کلا پوشان بدون نام

بذوق و تقویان می نشانند - که اجنبی بی پروا نگي نتواند در شد *

حرف الخاء *

* خضر خواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغاستان است - صاحب طبقات اکبری گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت حاکم آشیانی پیوست و تلقی ائمه معزز گردید - و هنگامی (که از بی صبری سپهر روز ناامی پیش آمد) بهلوی همت از مرافقت تهری ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برافراشت میوزا عسکری در قلعه قذوهار محصور و متحصن شد - چون کار بامداد کشید خضر خواجه خان نزدیک بهورچال^۱ ، که متخیم پادشاهی بود (خود را از قلعه انداخته و گردبان عجز بدست انکسار گرفته در پای حذت آشیانی افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهی گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحالی بود بمعادت مصانعت این دودمان عالی نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیر^۲ آن پادشاه عالیجاه را باز دراج او در آوردند بمیان این نسبت مانع نمادارچ امیرالامرائی متصاعد گردید *

چون سرانجام^۳ جاورس اکبری باطنای زائره استیلای هیمو عرش آشیانی از پنجاب رایت عزیمت دهلی برافراشت خضر خواجه

(۲) در [بعضی نسخه] ازین جاداب رایت *

خان را با فوج شایسته بظلم اشتات صوبه پنجاب گذاشته مدافعه سلطان سکندر سور (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهنه از چنگ بهادران همایونی بدر چسته بکوهستان سوالک پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مقروض فرمود - سلطان سکندر که جویای فرصت بود هنگامی همورا غنیمت پنداشته جمعی با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در سملکت پنجاب رو آورده با تحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجی محمد خان سیستانی را بحراست بلده لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصیه چیماری رسید و فاصله بین القریهین ده کرده ماند خان مشارایه در هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته بطریق مقلای پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست نداده رو برو شد - و جنگی عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضر خواجه خان ایستادن را ملاح وقت ندیده بے سبب و آریز بلاهور معارفت نمود - و باستحکام برج رازو پرداخت سکندر اندک تعاقب کرده زمانه را بکام خون دید - و بے منازعت غیره زرها وصول نموده بجمع افواج همت گذاشت - عرش آشیانی پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات دانسته لوی معارفت به پنجاب برافراخت - گویند چون این روش تصمیم یافت عرش آشیانی از دیوان اسان الغیب انوار انوار

این بیت برآمد *

* بیت *

* سکندر را نمی بخشند آبه *

* بزر و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت اولیه پادشاهی سکندر را لطافت مقاومت طاق گشته
خود را بطرف کوهستان سواک (که مقرر معهودش بود) کشیده
در قلعه انکوت متحصن گردید - چون مدت متعاده قریب بششماه
انجامید و مورچاها بقاعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر
مضطرب گشته استدعای قدیم یکم از عهدها نمود - که بتسای خاطر او
پردازد - بوسیله شمس الدین خان انکه و پیر محمد خان شرانی
(که آنها را بمبالغه گرانمند راضی ساخته بود) مائمس او بدرجه قبول
رسید - رانکه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را
عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازی خان و چند
زنچیر فیل برسم پیشکش بخندمت فرستاد - و بر طبق خواهش او
بهار ر آن حدود به قبولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه
(۹۶۴) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده
بسمت بهار شتافت - و بعد در سال درانجا بعدمخانه فرود شد *

* خواجه جلال الدین محمود خراسانی بچوق *

ابتدا نوکر دیرزا مسکری بود - از قندهار حسب الامر مبرز بمقتضی
اموال ولایت گرم سهر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت
عراق از آن راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهی یافته بابا دوست

بخشی را نزد او فرستاد - تا هنگامی سعادت گشته بملازمت آردن
 خواجه این دوام را مستغنی دانسته بملازمت افتخار اقد و رخت - و هر چه
 از نقد و جنس در بساط خود داشت پیشکش نمود - چنگ آشیانی
 بهر سامانی سرکار خود بار مقوض فرمود - چون بعد معاودت عراق
 و فتح تذهار خواجه از مردم میرزا عسکری طمع کرده بود بهر
 محمد علی گیلانی - در سده (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که
 چنگ آشیانی شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنین (که در قبول
 شاهزاده قرار یافته بود) رخصت کرد - تا در آداب ریاست و حکمرانی
 در نشی بهم رساند] خواجه را همراه داده جمیع مهمات (از برای رزق او
 حواله کرد - و ازان باز پیوسته مورد عذابت و نوازش بوده مصدر
 امور شایسته می گردید - چون خواجه پادشاه قلی بود و توفیق
 به تقریب مردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود پادشاه
 همه را چابکوس درگاه خود میخواستند بذا بران اکثر برکشته های دولت
 همایونی او را دوست نهید داشتند - و در این حالت عیب و زایل و مزاج
 (که بدترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و با هم بران زیاده
 مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباس طرفگی و ظرافت
 (که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاد) بسر می برد - هیچ کس
 نبود که خلش از خاستن ظرافت او در دهان داشت

در مبادی سوره آرائی عرش آشیانی خواجه بمنصب در هزر
 و پانصدی امتیاز یافته بحکومت غزنین رخصت گرفت - آداب غرض

فرصت درآست که هم خاطر منعم خان خانخانی را (که رائق و فائق درازالملک کابل بود) شوزانندند - و اندیشه انتقام دیرینه او را تازه ساختن و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده و درازا در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام کینه کشی شونده باندیشه دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان که پادشاه بذا بر حد ائت سن اختیارست ندارند - و بیرام خان در نهایت استیلا - چه هرگاه در زمان جنم ایشانی بجهت حرف نا ملائم (که از رسانده بودند) فرصت یافته در حمام آنها بدست آورده انواع اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و ده چشمان ستم پیشه چه شمانها که نمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائی پیش او نگرمیده تری عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت (۳) که از بندگی این سلطانم رو تافته بجای دیگر شتابان - تا آنکه منعم خان جمعی را پیش از فرستان - و بعهده و پیمان نزد خود طلبیده متعین ساخت و بعد از آن که نشتره چند بچشم او زن چون تقدیر نرفته بود (رشائمی چشمش تباہ نشد - پس از چاندگاه درازا کور دانسته دست از باز داشت - خواجه هرچه بادا بآباد گویان بازار هندوستان بنگش رویه ردانه شد - منعم خان آگهی یافته چندے از نیز روان عرصه تفحص را فرستان - و خواجه را با بواند خرد از جلال الدین مسعود بدست آورده

(۲) نسخه [ج] منعم خان را (۳) در [بعضی نسخه] راه نیافته

گرفتار بزدن و زندان ساختن - و در سال سیوم شمس جمعه را تعیین کرد - تا خون آن هر دو بیگناه را ریختند - پیرام خان نیز فرمانی در دست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیانی از استماع این قضیه خردش باطنی نمود - چون هنوز پرده بختیاری بر نداشته بود مکافات آنرا بمنتهی حقیقی حواله نمود *

* خواجه معظم *

برادر ایمانی مردم مکانی است - از عقوان حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - اکثری مصدر حرکات ناملائم میشد جنک آشیانی بهاس خاطر مردم مکانی بمدرا می گذرانید - چون در سفر عراق ماترم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردی میخواست به میرزا کامران پیوند - پادشاه آگهی یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدی (که منصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان در میان آورده وقت افطار (روزه مضای با جمعی بیابان بستاندیش در آمده آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت و از سبب افطار دین (۲) و از قهرمان پادشاهی اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم در آنجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان از یافتن به آبادانی زمین دار استیاز گرفت - و چون از نسبت معنوی راجحه بدانت این نسبت صوری دارمی بشوشتمی آن بدست بے اعتدال شده برده

خود را مصدر امور ناشایسته می ساخت - تا آنکه در سنه (۹۶۲)
 نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کزنامهها پرداخت - اما
 بعد فتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون
 از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم
 و چنان کردم که این نوشتار بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملایقت
 شده سر برای خدمت عمده گردانند - جنت آشیانی مقید نموده پس
 ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز
 بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - (رز)
 در دربار عرش آشیانی (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا
 عبداللہ مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهت
 جنگ کرد - و بقدری حکایت بر سر او دریده او را زیر مشتش و لگد
 گرفت - و مرتبه دیگر به دیروم خان بدشتی پیش آمده دست
 بکار برد - باز او را اخراج کردند - بکجرات رفته چندی به تباه حالی
 بسر برد - و بکمال هوشیاری بدولت ملازمی پادشاهی سر بلندی
 یافته بعایت و رعایت ممتاز گشت *

از اینجا (که نهاد او بے اعتدالی سرشته بودند) بآزگی آئینه دار
 زشتی اعمال گردید - بگرام خان در فکر اخراجش بود - که دزان اثنا
 تفرقه بدو در نمود - و پس از برهمزدگی در امت او خواجه بوسیلہ آن
 انتساب شگرف رعایتہای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار
 بود - بعد بے اعتدالی بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (۹۷۱) نه صد و هفتاد و یک (و زسه بی بی فاطمه) که
از در بیگی جنت آشیانی بود - و در محل عرش آشیانی نیز پایتخت
اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانه خواجه بود و بدوستانه
از نا جنسی و بد خوئی او در زندان بلا بود - آزار میکشید بهزاران
اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواست بدو تیرول خود
ببرد - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئی و بد گمانی که در
طنین اوست یقینی است که قصد آن عذیبه بیگناه کند - و مکرر
این حرف بر زبان آورد - و در اینجا از ترس پادشاهی مرتکب این امر
نمیشود - اکنون که او را بجاگیربرد حال چه خواهد بود - عرش آشیانی
بر ضعیف نالی آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بهرم
شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت
و چون از بر سر راه ملازمت کند نصیحت کرده عاجزا تو را از بردن
مانع خواهیم آمد *

چون عرش آشیانی کشتی سواره از جوی عبور فرمود بجانب
خانه خواجه معظم با مخصوص چنان (که از بیست کس زیاد نبود)
ردا شد - و چون نامواری خواجه معلوم بود - بدو فریاد و پادشاه
خان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از منتهای پادشاهی (که ساقی
چون او معلوم کرد) که پادشاه باین روی گذشتند اینها را فرستاد -
بشورش در آمد - و گفت من پیش حضرت نمی آم - چشم من
خند در دست متوجه حرم ساری شود شد - و زهره آقا نه

از حمام برآمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید) بدان خاطر تمام کوف
و سر از رزقه خانه برآوردن خنجر خون آلوده انداخت - و بیانگ
بلند گفت - که من خون او ریختم - رفتم بگوئید - چون درین ستیزه
پادشاه آگاه شد بصراحت غضب جوشیده بخانه او درآمد - آن دیوانه
شمشیر حمل کرده و دست بقبضه شمشیر زده و بر پیداشد
عرش اشیانی بعتاب فرمود که این چه روش است - دست بر قبضه
شمشیر داری - اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بروی تو
خواهیم زد که درخت پدراز آید - آن دیوانه دست و پا گم کرد - حاضر
بگرفتن او پرداخت - و چون ازو پرسیدند (که خون آن بیچاره را
بچه گداز (بختی) آن سگاک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد - تا آنکه
بلک و مشتت چند او را خاموش گردانیدند - و موکشان و لکدزان
در باریه روان کردند - و هر چند بآب غوطه میدادند سخت جانی
نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد - اگرچه یقین بود (که درین
وزعات قهر بلطافات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلی
و سخت جانی زنده ماند - پادشاه او را بداعه گویار فرستاده
محبوس ساخت - و بمریم مکانی ظاهر نمود که در قصاص خون زن
بیگناه خون به قتل رسید - آن عفت سرشت نیز تحسین فرمود - پس
ازان دران مجلس مایه تحویلا برو زدند - و بنساز دماغ از عالم
رفت - و در ظاهر قلعه بر پشت که واقع شده مدفون گردید - بعد ازان
بدهای آوردند *

انتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است که درست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظلوم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستیم و ستیژه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیدانی نسبت تنخول منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکی در تاریخ او گوید *

* خواجة اعظمی معظم نام *

* که از بود دهر را زیور *

* زن خود را بکشت و کشت ادا *

* از غضب شه جلال دین اکبر *

* سال فوتش از چو پرسیدم *

* در زمان گفت آن خجسته سیر *

* بے رخ آن بخت جهان افروز *

۹۷۱

* گشت آخر شهادتم اکبر *

* خاں زمان علیقلی *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شییبانی ست - در جنگ جام با قزلباش پیوسته رانده امارت یافت - در حین معارفت چغت آشیدانی از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بهلازمیت رسیدند در استخدر قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بذاير - خدائمت هرا و دلم در اردو طاري گشته ۱۰ بجوانپور
مسافر شهرستان عدم شدند - حيدر سلطان از انجمله بود - عاشقند
همواره در معارك تروندهاى شايسته ميدهون - خصوص در فدا
هذرىستان مساعى جميله بتقدريم رسانيده بپايه امارت برآمده رايت
بلند نامي برافراخت - چون قاهر نام ديوانه درميان دو آب و سنبهله
جمع را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت كشيده بود عليقلي
ممن حكومت آنجا يافته بدفعش نابزن شد - و بكمتر فرصتي
بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگام (كه سرير سلطنت
بجاوس اكبري زينت تازه گرفت) عليقلي خان با شاهي خان (كه
يك از سرداران عمده افغانان بود) ملازمت داشته - چون از توجه
هيمو بجانب دهلي آگهي يافت آنرا اهم دانسته روانه دهلي گشت
هانوز نرسيده بود كه تودي بيگ خان شكست خورد - در ميرقهه شايده
بطرف پادشاه راهي شد - عرش آشياني هم بخبر اخذت آرائي هيمو
از پنجاب مراجعت نموده بود - عليقلي خان ملازمت دريافت
و از سر هند با ده هزار سوار بطريق مقله روانه گشت - اتفاقا
در پاني پت جائه (كه محاربه گيتي ستاني با سلطان ابراهيم لودي
شده بود) تلاقي فريدين (ر دان - محاربه عظيم بميان آمد - ناگاه
تبرست بچشم هيمو رسيد - فوجش دل بای داده و بهزيمت گذاشت
(۲) نسخه [ج] سنبهله و دو آب (۳) در [اكثر نسخه] هم كه بغير
نخوت آرائي هيمو

وصول موجب اکبري با پيرام خان قريب بناردرگاه شده بود که
 مرثيه فتح رسيد - امرای پيش آهنگ بخطبایهای مناسب سرفرازي
 خواندند - عليقلي خان بخطاب خانزمانی و اضافه منصب و جاگیر
 بلند مرتبه گرديد - پس ازان در حدود سنبهله اورا فتوحات عظيمه
 رو داد - و اکثر متمدنان آن نواحی را تا لکهذوالگردانند - و صاحب
 ثروت و مال و اسباب و اقبال ^(۲) گشمت - و سال ^(۳) بود شام پادشاه
 ساریان پسر (که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و پیرام
 جهت در تورچیان خدمت آشپزانی منسلک بود - و از مدتها خان زمان
 عشقه که از طغیان طبیعت بود با دی می درزید) از حضور گریخته
 نزد مشارالیه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خفا
 مارداء النهار پادشاهم گفته کورنش و تسلیم بجا می آورد - و امثال
 این حرکات شهرت یافته موجب آن شد که حکم طالب او صادر گردید
 و هر چند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفعالات آن ساریان پسر
 مناشیر صدر یافت اصلاً اعتنا نکرد - و این ایستادگی که بر حاشیه
 خاطر پادشاهی از جانب عالی قلی خان غیارت نشست - برآورد
 قبول اورا بمردم تنخواه کردند - از از خود سومی و بقیه آنرا بر سر
 استبدان آمد - پیرام خان از بزرگ مذهبیان که در آن زمان در قشور
 (۳) ملا پیر محمد خان شروانی (که در کابل خاندان و صاحب اختیار
 سلطنت بود) با خان زمان ناموشی داشت - شروانی پسر پیر محمد

مخالفات او نیز گرفته با امرای جلایو تن نمود - و او را بجنونپور (که در آن حدود افغانه باد مخالفست در دهان فاسد داشتند) ناسزد ساخت *

خان زمان برج علی نام نوکر معتبر خود را بعد از خواهی و اصلاح دربار فرستاد - (دوازدهم اول پیر محمد خان) که در قلعه فیروز آباد میبودن با برج های خشونت سرکرد آخر گفت که از برج قلعه دوازدهم (۲) اندازند - تا سرش خورد شکست - خانزمان دانست که بداندیشان بپادشاه میخواستند او را مستأصل سازند - لاجرم او را از خود جدا کرده بجنونپور شتافت - و آن ملک وسیع را بمکاربات عظیمه نظم شایسته داد - چون بیروم خان از میان رفت افغانان آنکه در فرستاده خیال کرده پسر عدلی را بشیر شاه مخاطب ساخته بسری برداشتند - و با لشکر گران و پانصد فیل بر جنونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصه مبارزت آراست غنیمت چیره گشته تا کوچهای شهر در آمد - خانزمان از عقب در آمده کار از دست رفته را پیش برد - و هنگامه آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فیضان نامی بدست آورد - لیکن ازین فتوح آسمانی (که هدیه غیبی بود) بحضور نفرستاده بدر ترفع و استکبار زد - عرش آشیانی در ذی القعدة سال ششم انتهای سمت شرقی فرمود - خانزمان در قصه کره (که برکنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

(۲) نسخه [۱ ج] خورد و شکست *

عقبه سلطانیه رسیده نفائس آن حدود با فیلان نامی پیشکش
گذرانید - و رخصت یافت *

و درین سال فتح خان پتمنی^(۲) و غیره پسر سلیم شاه را دستمایه
فساد گردانیده در ولایت بهار لشکر عظیم فراهم کرده محاللات
خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون
جنگ صف صلاح وقت دیدند کنار دریای سون قلعه^(۳) اساس نهاد
و استحکام داده نشست - افغانان بر سرش رسیده در آریستان
ناچار فوجها ترتیب داده برآمد - بمحرم تقابل آنها فوج پادشاهی را
برداشتند درهم نمودیدند - خان زمان (که در پناه دیوار تابو داشت)
دل بمرگ نهاده بیک از بروج قلعه رفته توپ سردان - بمروشت
آسمانی بفیل حسن خان پتمنی رسید - و شورش عظیم در لشکر افتاده
مردم در بگریز نهادند - و نتیجه (که در خیال نمی گنجید) نصیب
خانزمان گردید - چون دنیا حکم داده دارد * * مصرع *

* آنچه آن را آنچه آن تر میکند ■

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق الهی نعمت
نشداخته سال دهم با اتفاق اسرای ارزنگ عالم طغیان برافراشته
با تیولداران آندیار در آویخت - چون صیحت و سواد مومنان پادشاهی
قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک تاری روز بر نشست
عرش آشیانی بچونپور رسیده تمام خان خانان را بر سر او نهاد

(۲) نسخه [ب ج] پنی (۳) نسخه [ج] نمی گنجید *

فرمود - آن ترک صاحب دل از ساده لوحی ضعیف ذالعی مزورانه او پذیرفته است و این صفت چرالمش نمود - و باتفاق خواجه جهان (که حسب التماس وی از حضور بطمانیات و استقامت شتافته بود) کشتی سواری باهم دریافتند - خان زمان از خیابان قاپیس ملازمت بخود قرار داده ابراهیم خان را (که آنستال اوزکده بود) با مادر خود و فدان نامی روانه ساخت - و مقرر شدند تا معابدت رادشاهی ازان دیار او از آب گنگ نگذرند - اما آن خود رای خیره وی انظار مراجعت نکشیده از گنگ گذشت - و شریع متصرف محلات خود نمود - عرش آشیانی بمغم خان عتاب کرده خود ابلاغ فرمود خان زمان ازان آگهی خیمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان از سرانو بخاندانان توسل جست باستانهای او مجددا تقصیراتش بخشش یافت - و میر مرتضی شریفی و مرلانا عبدالله متخدم الملکه نزد خان زمان رفته دادامت او را بطوبه است حکام دادند *

و پس ازان (که عرش آشیانی بذایر دفع شورش میرزا محمد حکیم متوجه لاهور شدند) خان زمان (که نافعش بختنه بریده بودند) باز سر بنشان برداشته خطبه بغام میرزا محمد حکیم خواند - و سرکار اوده بهسکندر خان و ابراهیم خان داده بهادر خان برادر خود را در کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نهاداشت - و خود تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و میرزا یوسف خان را (که جاگیردار اینجا بود) در قلعه شیرگده چهار گروهی قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشپانی از پنجاب باستعمال
باگروه رسیده شرق رویه روان شد - خان زمان آگاهی یافته چون گمان
مراجعت پادشاهی بدین سرعت نداشت این بیت خواند * بیت *

* سمند نذر زرین نعل او خورشید را ماند *

* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و ازین بهادر خان بمانکپور رفته
از اینجا در حدود پرگنه سنگرور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود
پادشاه از قصبه برای ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ
غیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگی
صد سوار بودند) نیم کردهی دایره مخالفان رسیده شب توقف نمود
مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که متغلا بودند) میتوان
خبر می فرستادند - اتفاقا دران شب خان زمان و بهادر خان در کمال
فطانت بپایه پیمائی اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهی و قرب
وصول را میگفت راهی می انگاشتند - ~~صبح در شب غره ذی الحجه~~

سال (۹۷۴) نهمصد و هشتاد و چهار مجنون خان در میمنه و آصف
خان بر میمنه جای یافته در عرصه قریه سکرول از مضائق آن (که
بفراخپور موسوم شده) بخان زمان رسیدند - پادشاه بر فلول بال سادر
میرزا کوکه را در عمارتی نشانده خود بجای فیدایان سوار بود - بابا
خان قاقشال در حمله اول مخالف را از جای برداشته تا صف خان زمان
برن - یکی از گریختگان باسیمه سری بر خان زمان خورد - و دقت از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهرامت آورد - پادشاه درین وقت بر اسب سوار شدند - چون کار ناحق شناسان مذاکامی ست بهادر خان ^(۲) دستگیر گشته فوجش در بگریز آورد - خانزمان در جای خود ایستاده استفسار احوال برادر می کرد - که ناله تیرس بار رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در میان گپی تیر از بدن خود میکشید - که فیلان قول پادشاهی در رسید - سومذاته فیلبان ^(۳) فیل فرسنگه را بقصد او راند - خان زمان گنمت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گنمت مثل تو هزار کس بی نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه گشته بهتر - دامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغل از مخالف بیارد یک اشرفی بگیرد - و هرکه سر هندوستانی بیارد یکروپیة - یکم از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگری در راه بامید اشرفی ازو گرفته آورد - گویند ارژانی نام هندوئی (که صاحب اختیار خان زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظه سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پای سمند دواخت پادشاهی انداخت - که سر علمی تلی همین است - سرش آشیانی از اسب فرود آمده سجده شکر کردند

(۲) نسخه [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخه [ب]

و سر هژند برادر باکوره و دیگر ممالک فرستادند * قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *

* که خود دشمنان ترا سر نباشد *

* سخن بر سر دشمنیت قطع کردم *

* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

فتح اکبر مبارک * تاریخ یافته اند - و دیگر گفته * قطعه *

* قتل علی قلبي و بهادر ز چدر چرخ *

* جانان میسر از من بیدل که چون شده *

* جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان *

آه ز دل کشید و بگفتا در خون شده * (۲) ۹۷۵

خان زمان از امرای پنج هزاري و صاحب نام و شکوه بود - در همت

و جود و سپاهگوي و سرداري یتائی داشت - با آنکه اوزک بود

اما چون در ایران نشود نما یافته و مادرش نیز ازین جا بود

مذهب امامیه داشت - اصلا تقیه نمیکرد - و به زن طبع بود - سلطان

تخلص می نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه امین الدین محمود مشهور و امین - در فن بسیار

(۲) این تاریخ یک سال زیاده است اما چون حاکم قتل ایشان در ماه ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بودن آمده این قدر معروف است

و ممکن که آه کشیدن، کنایه باشد از اخراج یک مغرب زنده *

از سابق فرسان تلموز حساب بود - خط شکسته را بغایت درست می نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات ووشگانی میکرد در سفر عراق ملتزم رکاب همایونی بود - پس ازان همواره مشمول عواطف پادشاهی گشته چندگاه ببخشیدگری شاهزاده محمد اکبر اختصاص یافت - چون سرار فرمانروائی بجای آوردی فرد بها گرفت بمنصب هزاری و خطایب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار مهمات سلطنت برای زن او بوده علم استقلال در میدان وزارت هادوستان می افراشت *

چون عرش آشیانی بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیبانی او را بهمراهی معتم خان و مظفر خان در کره مانده بود گذاشته پدار الخلافه اگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات آنکسین را برداشته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند) مظفر خان از قصبة ائاره ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعا یافت - و شرح در روی امرا بیدان واضح خاطر نشان نمود خواجه جهان معاتب شده مهرکلان پادشاهی (که پیرایه حال و افتخار روزگارش بود) از گرفته رخصت سبز حجاز کردند - و باز بوسیله مقریان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه (۹۸۱) به صد و هشتاد و یک (که ریاست پادشاهی بشایش حاجی پور و پناه بهتزاز آمد) خواجه بواسطه انحراف مزاج عاصری در جوندور توقف گردید - چون عرش آشیانی به معذانی فتح و نصرت مراجعت

بحسن و بجز نبوت نموده متوجه آگره شد روزی منزل فیل مست
بجانب خواجه درید - پایش بطغاب بند شده افتاد - رحال او بیکبارگی
تبدیل گشت - اوایل شعبان سال مذکور سنه (۹۸۲) نهمصد و هشتاد
و دو در حوالی اکنه نو بساط زندگی در پیچید - میرزا بیگ سهری
تخلص (که شاعر خوش طبع بود) برادر زاده خواجه است - چون
سرمایه توکل بهمرسانیده بود (از ملازمت تافته مازوی گشت
در سنه (۹۸۹) نهمصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سهری بارباب
استحقاق پنهانی چیز میزد - شعر اوست * بیعت *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن *

* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمه بیگ *

یسر همدم کوکه است - که گوشتش میرزا نصران بود - از باری
طالع و مساعدت بختم منظور عواطف جنت انانی گشته
خدمت سفرچی گری داشت - چون در سنه (۹۶۰) نهمصد و شصت
میرزا کامران را میل کشیده هر دو چشم دراز از بیض معزل ساخته
میرزا از کنار دریای سده الدماس سفر حجاز نمود - جنت انانی
بوداع میرزا با جمع از مخصوصان بمنزل او تشریف انانی داشت
میرزا بعد لوازم احترام این بیعت خواند *

* بیعت *

* کلاه گوشه درپیش بر فلک سید *

* که سایه همچو قوشایه فکند بر سر او *

و بعد از آن این بیعت بر زبان راند *

* بیعت *

* بر جانم از تو هر چه رسی جای من است *

* گر نازک جدا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمی و مهربانی بود) رفته فرموده بودید
پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هر که از «الزامان» میرزا همراهی گزیند
منع نیست - هیچکس اقدام نذود - [بلکه لابد دوستی میزدند
ترک آشغائی کردند - بچشمه بیگ کوکه (که باریاب خضور بود)
فرمود - که تو همراه میروی - یا پیش ما می باشی - از با وجود سبق
خدمت درگاه و فرط عزابت پادشاه طریق وفا داری را بر انداخته
موری مقدم شاخته بعرض رسانید - که لایق ^(۲) بحال خود چنان می بینم
که در این تاریک روزهایی بینوایی و تیره شبهای آذغایی در خدمت
میرزا باشم - حجت آشغایی خوف وفاداری او را بغایت پسندیده
با رجوع آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد
و آنچه اند و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حواله او
کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعه ناگزیر میرزا به لازم
عرش آشغایی استمعان یافته در کمتر زمانی بمنصب سه هزار ری
و خطاب خانعالم سرمایه افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشغایی باستدعای خاندانان [که

داود کرزایی را (که بدعوی دیار بنگ و بهار عام اشتیاق می افراشت)

(۲) نسخه [ب] لایق خود *

در حصار پلته محاصره نموده بود [بحوالی آن درون فرمون و پس از ملاحظه اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجی پور را (که آن قلعه ایست محاذی پلته - و دریای گدک بعرض دویزده تنه پلته هزاران جوش و خروش در میان این دو شهر میگردد) از اسباب لشاشی آن حصار دانسته فوجی بسرگردگی خان عالم تعیین نمود او کشتی سواره بالا رویه بجانب دریای گدک رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیها برآمده برخش حوالی در آمد - بسیاری از مخالفان در آن هنگام مرد آزما فرود شده قلعه مفتوح گشت - خان عالم مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاه هم (که در تصرف داود بود) بجهت کشایش یافت و او باو دیسه رفته دم نخوت میزد خانخانان سیه سالار بهرادیلی خان عالم بدستصال آن بدخصال بداندک در آورند - بیستم ذی القعدة سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در مقام نکروئی^(۲) مضاف اردیسه تقابل فلانی روداد - خان عالم از رعبان شایب و افزونی شهابت سرشته تدبیر گسیخت - و نیز حاجی کرده دور تر شتافت - و گروه اوقچی دست بکار برده معرکه زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بیزاه روی بر آشفته درشت گویان بعطف برگردانید - و هنوز آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوچر خان مقدمه الحیش مخالف (با فلانی) نیز در مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سیاه

و سر د کردن آنها بسته طرفه رعیت و مهابت افزوده بود) رسید
اسپهان فوج هر دل را از دید این اشکال و العجب روی همت برگشت
و هیچ کوشش سودمند نشده زبانه تر سرشته جمعیت گسیخت
خانه الم (که بواسطه آزموه بهراس سوار بود) پای ثبات ادرن
و داد مردانگی داده بسیاری را عاف تیغ بهادری ساخت - ناکاه
اسپ او از زخم شمشیر چرانم یا شد - از سر زمین بر زمین آمد - و باز
بچستی خون را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیل مسمت مرده ناک
رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند
گویاند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتومی اندازد که
درین ناردنگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانی مرا بهادشاه
عمده دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدی اخلاص
میکرد - این قطعه مشهور از دست *

* ای که کردی بهرزه ریش سفید *

* یک بیک میکنی ز بهر نمود *

* بزبان داده جوانی را *

* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانانان منعم بیک *

(۲)

از عمده های دولت جنت آشیانی ست - پدرش بیگ نام
داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامی ریختن جولانهای جز ولایت

سند بنظر همایونی نیامد - روزی چند سایهٔ رمول بدحوالی بهر
انداخت - و از آنجا برخاسته قاعهٔ سیهوان را محاصره نمود - ^(۲) میرزا شاه
محمین حاکم قندهار پیش آمده بانسداد طوق و بازداشت ^(۳) سید شاه
پرداخت - اکثر عمدها بے رخصت بدر زدند - میرزا خان (که سرورند)
همه بون) نیز خواست خود را با فضیل بیگ برادرش بکازره دشمن
پادشاه از روی احتیاط ادرا مقید فرمود - و هرچند در سفر سفر
ملکزم زکاب همایونی نبود اما بعد معارفت از ایران دیار میرزا
در قریب و منزلت می افزود - او هم مراتب دولتخواهی پادشاه
میداشت - زمانی [که جنت آشیدانی باستلام و استشفاف احوال
پیرام خان (که سخن چینان حسد کیش از خون غری خلاف واقع
و نموده بودند) متوجه قندهار شده در حین مراجعت خواستند
ایالت آنجا بمنعم خان نامزد نمایند] او عرض نمود که چون پادشاه
هندوستان پیش نهاد خاطر است تغیر و تبدل این حاکم پادشاه
الشکواسم - بعد از فتح مقتضای وقت بعمل خواهد آمد پادشاه
قندهار بر پیرام خان بجال ماند - در همان ایام سال (۹۶۱) پادشاه
و شصت و یک در کابل با الایق شاهزاده محمد اکبر پادشاه
در ازای این عطیه جشنی آراست - و پیشکشهای لایق گذارد - چون
در آخر همین سال بتسخیر هندوستان پادشاه پادشاه
واقع شده شاهزاده محمد حکیم را (که یک ساله بود) در ایالت
^(۲) نسخه [ب ج] سیهوان (۳) نسخه [ج] که سرورند در

جمع مهمات آن ولایت برای زین خان مذکور منبوض گردید - او
 مدتها فراهم آور پراگندگیهای آن ولایت بود - در هکتم (که خاطر
 عرش اشدانی از ببرام خان منعطف شد) حسب الطلب در ذی الحجه
 سده (۹۶۷) نهمصد و شصت و هفت هجری سال پنجم جلوس در منزل
 لودیه^(۱۲) (که پادشاه در تعاقب ببرام خان بودند) شرف ملازمت
 دریافتند بمنصب وکالت و خطاب خانخانانی سرافراز
 و در سال هفتم (که انگه خان بتیغ بے اعتمادی ادهم خان شهادت
 بانگ) دهم خان (که در خفیه مغوی بود) مغلوب راهمه شده فرار
 نمود - عرش آشیانی اشرف خان میر منشی را فرستاد - که باستمال
 و طمانینه کوشید برگردانید - روزی چند نگذشته که باز بهمان
 توهم بعزیمت کابل از آگوه بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد
 تکاپوی شش روزه در پیرگنه سرور (که بجایگیر میو محمود منشی بود)
 اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیه احوالش دریافتند
 خواهی نخواهی متعبد ساخت - چون دران نواحی سید محمود خان
 باره (که از امرای عظام بود) نیز جاکیر داشت ازین قضیه مطلع
 شده معلوم کرد که خانخانان است - رفت را مغنم دانسته آداب
 مردمی بتقدیم رسانید - و بآواز تمام بملازمت پادشاهی آورد
 عرش آشیانی بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون
 سرش غنی خان (که از جانب پدر بظلم و نسق کابل می پرداخت)

از مستقیم جوانی و ریاست و بد مصاحبه سود خود بزرگان دیگران
اندیشیده به ستیزه کاری نشست و باحوال میرزا محمد حکیم هم
تفقد می نمودن ناچار ماه جوجک بیگم والدۀ میرزا و خواهرانش
(۲)
باتفاق فضیل بیگ کور و ابوالفتح پسرش (که از حکومت برادرزده
پیوسته پیچ و آله داشت) کمر همت بسته در وقتیکه غازی خان
از سپهر فالبرز برگشته می آمد در دوازده شهر بر رویش بستند - او چون
دید (که سعی پیشرفت نیست - و احتمال دستگیر شدن است) دل
از کابل برداشته راه همدوستان گرفت - بیگم و نکات میرزا ناصر
فضیل بیگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسیم جاگیر
و تجویز خطابه های عمده بمیان آورد - و پس از چند سال بستیم
نیزنگهای ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولی و غوره کارش در مستقیم
بانهجام رسانیده فضیل بیگ را نیز گرفته کشت *

چون برهم زدگی کابل پسرش آشیانی رسید مدغم خان را (که
مشتاق آندیار بود) اتالیق میرزا محمد حکیم نموده در سال هشتم
با فوج شایسته بطریق کمک (خصمت فرمود - که هم انتقام پسر کش
و هم تدارک خرابیها نماید - مدغم خان حساسی از کابلان بر داشت
به آنکه کمک ملحق شود باستعجال روانه شد - بیگم (که ولی آنکه را
باستشمام غدور بعد از آن فرستاده حیدر واسم کوه بر را وکیل
قرار داده خون بدمشیت امور می پرداخت) باستماع این خبر

مردم از اطراف جمع کرده با میوزا بعزم رزم برآسند - و متصل جلال آباد
تلاقی فریقین شدن - شکست بر منعم خان افتاده اسباب و اثاثه امارت
بغارت داده از اندیشه اکی غنیمت هیچ جا توقف مناسب ندیده
بماک که هران درآسند - و عرش داشت نمود - که روی آمدن حضور
ندارد - یا رخصت مکه شود - یا درین ضاع جاگیر مرحمت گردد
که سامان خود درست کرده بملازمت رسم - عرش آشیانی از
کمال قدردانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طابین - او
مجددا بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بحکومت
دارالخلافت آگه می پرداخت - چون در سال درازدهم خانزمان
و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعاقب هر دو برادر از جوانپور
تا کنار آب چوسا بدر تفریض یافت *

خانخانان در همین سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان کرزانی
حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکد و خطبه پادشاهی
در ولایت بنگاله نیز منقر نمود - او از امرای سلیم شاهي بود
هنگامیکه پادشاه بدست شیر شاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان
ناهی (که نوابت قویله داشت) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه
او برانست عامه سر برآورده درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه
و سکد آنجا بنام خود کرد - و عدلیه مشهور را (که در تبعیت
هندوستان میگرد) بجنگ داشت - و پس از مدتی بمرگ طبیعی

(۲۱)

(باب الخاء) [۶۴۰] (متأخر الامرا)

درگذشت - برادر خردش جلال الدین قائم مقام او گردید - تاج خان
کررانی (که با برادران از عدای گریخته بد بنگاله اقامت نموده بود)
گاهی با او مخالفت و گاهی موافقت میکرد - چون او نیز بعد فرزندان
زیادت بنگاله و بهار تاج خان قرار گرفت - و بعد از برادرش
سایمان خان متقل گشت *

پس از صلح خانخانان اردیبهشت نیز برگرفته راجه اندجار را بعد
گشت - و در سنه (۹۷۹) قمری و همدان و ده رخت هستی مریم
پسر کلانش بایزد چا نشین شده از زیاده سری خطبه انداز
خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار برخاسته زدن - چون
از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیری آمد
هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) از رنجیده بودی را
بران داشت که او را از هم گذرانیدند - لودی خان (ده نعلی نامیده
آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داؤد نام را سری برداشت
و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوهر خان اردانی (ده مهر شهید
خود را میگرفت) در موبه بهار پسر بایزد را بکلی بر اند
بهم مخالفت کردند - لودی با لشکر فرادان از بنگاله باصل بهار
روانه گشته به گرد تزیو گهر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم دلا بتی خبر داشت بهار دمر شده
از دریای سون گذشت داؤد بذا بر توهم که از لودی دهم رسانیده بود
او را از میان برداشته در قلعه پناه متحصن گردید - پس از اندک

محاصره عرض آشياني حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم
سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره بر كشتيهاي كلان (كه بتازگي
ترتيب يافته بود) شرق رويه بدريا نوردی در آمدند - با آنكه در راه
لحظه كشتيها طوفاني شده فرود رفت در در ماه و هشت روز درود
رايات پادشاهي بسوان پناه گرديد - گویند چون پادشاه بتمجیل
متوجه پناه گرديد در گنگداس پور بسيد ميرك امپهاني جنوري
باستكشاف مستقبل احوال امر نمود - او كتاب جفر طلبیده ابن بيوت
استخراج كرد *

* بزودي اكبر از بخت همایون *

* برود ملك از كف داؤد بيرون *

عرض آشياني گرفتن حاجي پور را (كه آن روی آب گنگ مقابل
پناه واقع شده) موقوف عايه فتح پناه دانسته اهتمام بتسخير آن نمود
پس از كشایش آن داؤد سراسيمه شده براه دريا بنگاله رويه فرار
كزید - اكثر سپاهش در گريختن بقتل رسیده پناه با غنائم صوفوره
۹۸۲

بتصرف در آمد * فتح بلان پناه * تاريخ است *

خانخانان پس ازین فتح به تيولداري بهار كامياب گشته
با بيست هزار سوار بكشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري يافت
افغانان از رعب و تسلط عساكر منصوره همت بای داده بے جنگ
و جدل مكانهای مستحكم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه دارن بجایب اردیسه
 گریخت - آن خان سپه سالار فوجی بسرکردگی محمد قلی خان^(۲)
 برلاس بدنیاال او کسپیل نموده خون بپاشید (که مرکز بنگاله است)
 درآمده بانظام ملک پرداخت - کار پردازان حضور عوض جاگیر
 بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون دارن مابین بنگاله و اردیسه
 در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزین و محمد قلی
 خان برلاس (که در تعاقب بود) رخت هستی بردست خانخانان
 بصوابدید راجه قودرمل خود از نانده متوجه شد - در همین سال
 بین الفریقین محاربه عظیم پیوست - گوجر (که مقدمه مخالف بود)^(۳)
 هراول و قول را برداشته متفوق ساخت - کسی از ملازمان خانخانان
 توفیق نیکو خدمتی و ثبات پائی نیافت - مگر خود با معدودست
 بناموس دوستی زخمهای مردانه خورد - چنانچه پیوسته میکند
 که اگرچه زخم سر به شد اما به بیدائی نقصان رسید - و جراحت کردن
 اندمال یافت - اما آنقدر توانائی نیست که عقب توأم بدن
 و از زخم درش دست چنانچه باید بسر نمی رسد - و با چنان
 زخمهای عانیف نمیتوانست بر گردن - هواخواهان عذاب گرفته
 برآوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده باند میکنند
 که کار خانخانان با تمام رسید - دیگر امتداد در جنگ چاست^(۴)

(۲) نسخه [ب] آنچه سپه سالار (۳) در [بعضی نسخه] که در سند است

(۳) نسخه [ج] امتداد جنگ •

و سینه میگرفت با وصف فیروزی خاطر نهی شکفت - که ناکه تیرمه
 - یاده در گذشت - دآرد (که در مقابل راجه تودرمل بود)
 هراس بخود راه داده آرد دشت ادبار شد - خانخانان پس از
 چنان ناامیدی بچندین فتح شگرف ارجمندی یافته راجه را با شاهم
 خان جلایر بتکامشی تعین کرده خون هم با آنکه زخمها اندمال
 نیافته بود روان شد - دآرد در تاعه کنگ ازیسه رفته متحصن گردید
 و آشورا لمر بدر لایه و چاپاوسی زده عهد و پیمان در میان آورد - و بشرط
 قبول نوکری پادشاهی ملانات قرار یافت - خانخانان غرق محرم
 سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع
 آرایش (که حیرت افزای نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت
 یاستقبال شتافته دآرد را آوردند - خانخانان تا سرگلیم پذیره
 گشته گره جوشیها نمود - از شمشیر خود کشوده گذاشت - یعنی
 از سر سپاهگوي برآمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهی سپردم
 تا بدانچه مصالحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرد - و صاحب
 طبقات اکبری گوید که دآرد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که
 هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگوي من بیزارم *

بالجماع خانخانان شمشیرش را بهلازان خون سپرده پس از
 زمانه از جانب عتابه و لذت خلعتی والا داده کمر شمشیر مرصع
 حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بذوکری پادشاه می بندیم
 برخه محال ازیسه بقبول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معاودت نمود - و درین رتبه خانخانان شهر گور را
 (که در زمان پیش دارالملک بنگاه بود) مستقر گردانید - بهجت
 آنکه گهورزگاهست (که چشمه زای فتنه اندوزان اسم) نزدیک است
 غبارشورش آن حدود یکبارگی فرو نشیند - و نیز این جای دایم
 (که قلعه شگرف و عمارت ستبر دارند) تعمیر پذیرد - غافل ازین که
 بتداول درزگار و خرابی عمارات هوای آنجا خواص سمیعت اذیت
 نموده - خاصه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلان بنگاه
 آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیستان
 با آنکه سیزده امیر زامی عمده (مثل اشرف خان و حاجی محمد
 خان سیستانی) و بسیاری از اوساط و عوام بر بستر زیستی غنودند
 چون برخلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیکرفت - پس
 از آنکه این بلیه از اندازه در گذشت در چاره گری شده شورش
 جنید کرزانی را (که در صوبه بهار برخاسته بود) دست آویز ساخته
 برآمد - چون بنانده رسید باندک بهاری سال بیستم سنه مذکور که
 (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری بود پیمانۀ حیاتش ابرز گشت *
 عجب از سخن نشنودی این کهنه مدبر درزگار - با همه تجربه
 و یاس مراتب جهالت ترکانه بکار برده دستم بر توکل عام بسند زد
 و جهان را در گرداب فنا انداخت - توکل خادان بارگاه تحقیق
 آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد (که نارساز عالم اسباب
 است) داشته کار سازی آنرا بیزد بیچون حواله کند - نه بآن عمل

صواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از ربا مکرده داشته اند
و لوح هم بداد ممنوع است *

خانندان از اعظم امرای پنج هزاره و سپه سالار اکبری سم
بمراکتب سوداری و سپه کشی شناسا و بمراسم بزم و زم دانا بودن
مدت چهارده سال در امیرالاسرائی و سپه سالاری گذرانید - چون
اراد نداشت اموال فاطم و صامت او در سرکار والا ضبط گردید
سابق گذشت که غنی خان پسرش با هزاران یاس و مسرت از کابل
برگشته بهندوستان می آمد - چون در راه بهدر ملحق گردید
خانندان بناخوشی که ازو داشت باخراجش پرداخت - او برهبری
قسمت نزد عادل شاه بیجاپوری رفته (دز) چند بسر برده مسافر
مالک فدا گردید - از ابنته خانندان (که بمرد دهور و مضی ایام
یادگار خواهد ماند) پل جوپور است - که
۱۸۱
* صراط المستقیم *

تاریخ آنست - و از اعظم جسور ممالک محروسه است *

* خان جهان حسین قلی بیگ *

خواهرزاده بیرام خان خانندان است - پدرش ولی بیگ در القدر
در زمان دولت خان مزور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع
امرا تفوق و برتری می نمود - در جنگ قصبه دکنار جالندهر (که
سایین بیرام خان و شمس الدین خان انگه واقع شد) زخمها برداشته
دستگیر گردید - و بهمان جروح مرگم در گذشت - عرش آشنایی
(که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سروش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلی بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اوصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهی مصحوب او اسباب و ادوات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندی و عیقتی کاری تواند ساخت - در همان اثنا رکضت خانخانان به پنجاب (که مصرح بغی و فساد بود) پیدائی گرفت - او را بذابر مصلحت حواله آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلی امتیاز یافته بود) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندی نرساند - پس از انتضای قضیه پیرام خان مشارالیه رهائی یافته همواره باندازه خدمت و اخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۱۹۷۱) نصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراری بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیانی حسین قلی بیگ را بدخطاب خانی و تیوداری اجهیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبار افزود و تعانف نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلی خان بے تعب و مشقت این مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعه چودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و از بهریت جاه و افتخار نوکر از سایر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندر سین جانشین بود) در اندک زمانی متلوح ساخت و در ایام محاصره چیتور در تعانف رانای اودی سنگهه مسکن فرای

بظهور آردن - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امرای آنگه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعظم ممالک پادشاهی سم) به همین قلی خان تفویض یافت - اما بنا بر پیش آمد مهم رنجه پور جدائی نگزیده بلزم رکاب فتح انتساب مباحث می انداخت - پس از کشایش آن قلعه متبن چون دارالخلافه آگه مهبط الوبه ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بهر دست تسخیر قلعه نگرکوت (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او بهرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و ادرا مرده انگاشته بسرکشی در آمد) حسب الحکم انتهای نمود - چون قریب بدهمته ری رسید جانو نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکذار کشید - لیکن رکلا فرستاده متعهد راهداری شد خان جمعه از ملازمان خود را برسم تهانداری در موضعیکه بر سر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعه کوته رسید (که در ارتفاع بفلک دعوئی همسری می نمود) توپه چند از بالای کوه (که مکانی قلعه بود) سر داده هوش از مصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - از آنجا (که این قلعه سابقا بر راجه انمچند راجه گوالیار تعاق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزرگدستی گرفته بود) بر راجه گوالیاری (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهاند خود

(۲) نسخه [ب] خبر نام (۳) نسخه [ب] انمچند و نسخه [ج] انمچند *

برنشانند - و چون بیشتر تشابک اشجار به مرتبه بود (که عبور مرکب
 بدشوازی میشد) هشره را بچنگل بری برگرفته هر روز بقدر
 میسور راه می پیمود - اراکل رجب سنه (۹۸۰) نصد و هشتاد
 حوالی نگرکوت مخیم فوج منصوره گردید - و در صده ازی
 حصار بهون (که بتختانه مهمائی آنجاست) بقصر در آمد - و جبه
 تغیر از راجه پویه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشوده بودند)
 بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر یزد بیرون نگرکوت نیز بدست
 آمده سابط و سرکوب طرح انداختند - و هر روز بتوپ اندازی در اتمام
 عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت طعام خوردن
 راجه بدیچند توپ کلان هردانند - که قریب هشتاد کس در زار
 دیوار بگو هلاک فرد رفتند *

(۲)

بالجملة کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که ناگاه آشوب آمد آمد
 میرزایان باغیة ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را
 بر شورانید - و غلای تمام نیز در اشعر پیدا شد - راجه حسین ذلی
 خان به پیشکش پنج من طلا و اقمشه بسیار بصانع گرانیده در پادشاهان
 راجه چیچند مسجدی طرح انداخته در دو روز بيشطاق بر آوردن
 روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبه پادشاهی خوانده حسین
 قلی خان از انجا برخاست - و باتفاق اسمعیل قلی خان و میرزا
 یوسف خان رضوی بدندال فیه بانچه شتاب آوردن - و در قصه

(۲) تالنه چهل كرده می ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین الفریقین جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده ملتان فرار نمود و مسعود حسین با چنده همراهان گرفتار گشت - حسین قلی خان در سال هیزدهم سنه (۹۸۱) نهند و هشتاد و یک (که عرش اشبانی از فتح کجرات معارفت باگوه نمود - و امرا از اطراف و جوانب بتهدیدت فراهم آمدند) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته و دیگر اسارعی را در پوستهای گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند) در آردن - و بهیئت غریب از نظر گذرانید - پادشاه از فرط کرم و مردت چشم میرزا کشوده اکثره را جاب بخشی فرمودند - و حسین قلی خان بمنصب عمده و خطاب خانجانی (که درین سلطنت بعد از خانخانانی زیاده برین خطاب نیست) لوائی بلندنامی در افراسخت - و چون میرزا سلیمان والی بدخشان از تسلط میرزا شاهرخ پسرزاده خود پناه بدركاه اکبری آورد بخانجهان حکم والا شرف نفاذ گرفت - که با افوج جرار صوبه پنجاب بهمراهی میرزا بدخشان شتافته آن دیرین حکومت را برمسند ایالت آن دیار متمکن سازن - درین اثنا سال بیستم سنه (۹۸۳) نهند و هشتاد و سه منعم خان خانخانان صوبه دار بنکاله ودیعت حیات سپرد - و اختلال عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکی از سمیت هوا (که دران ولایت بهم رسیده) بیمناک گشته و استیلای داود افغان (۳)

(۲) نسخه [ب] تالنه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استیلای

(که دعوی ریاست آن مرزو بوم میکرد - و درینولا نقض عهد نموده)
 بتازگی سر بشورش برداشت (سر براری شده یک نفعه مکانها
 گذاشته ازان مملکت برآمدند - آزانجا (که اهم را بر مهم گردیدن عمده
 قانون جهانداري سم) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب
 حضور نموده بصوبه داری بنگاله نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را
 (که بشجاعت و کاردانی اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان
 کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور قرار
 بخانجهان در خورده بعضی بعذر بی هوایی از معادلت تقاعد نمودند
 و برخی اختلاف مذهب را تقرب کرده بهرزه گوئی درآمدند
 خانجهان (که کهنه سردار مزاج گرفته بی بر کرده بود) از جا
 نرفت - و بدلاسا و دلدهی پرداخته بهیئت مجامعی راهی گشت
 و با آنکه اکثر اوس چغتایی بودند و بسر داری قرا باش قرار ده
 نمیکشاند گدھی را (که درازا بنگاله است) باندک سعی مستخلص
 ساخته تا ثلثه ملک از دست رفته را بتصرف آرد - و بجهن تدار
 در گرد آردی پراگندگیها کوشید - داود خان کورنی آک محل را
 مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهی نشست - هر روز جنگ
 میشد - و آریزشه رو میداد - هر چند خانجهان و راجه تودرمل کوشش
 فرادران بجای می آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت
 در سه خواجه عبدالله نقشبندی با برخی از ملازمان از مورچال خود
 بیستترک رفته طلبکار نبرد شد - جمعی انبوه از مخالفان در عرصه پیکار

پیشدستی نمودند - همراهان زمانه نگریده - خواجه از نجات ذاتی
 پای جلالت افشرد - و نقد جان در باخت - چون این خبر بعرض آشپز
 رسید متأسف گشته بمظفر خان موبه دار بهار فرمان راجب الامراء
 تویم یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بغوج بنگاله پیوند
 همین که در سال (۹۸۴) نهم و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه
 موبه بهار ضمیمه گردید خان جهان بتسویه مقوف پرداخته معرکه آرا
 گشت - اتفان شبیکه استن صبح فیروزی بود توپ از لشکر پادشاهی
 بر چهار پائیه (که چند کرانی عم دارند غنوده بود) رسید - و از
 مصادمه پایه ران از خورد گشت - بعد از آن (که آویزشهای سخت
 زنگ زدنای جوهر مردانگی گردید) کلا بهار سردار میمنه مخالف
 زخمی در بغل آورد - و هنوز جنگ بقول فرسیده که سنگ تفرقه در
 جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل پای داده سراسیمه دشت هزیمت
 گشتند - و بسیاری بتعاقب بهادران علف تیغ بدریغ شدند - دارند
 میخواستند بطرف بدر زد - در خلاصه اسپش پای بدیده دستگیر
 گردید - چون پیش خان جهان آوردند از پرسید که پیمان بستن
 و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از به آرمی جواب داد - که
 آن پیونده بود زبانی - تا داستان دوستی سرانیده عهد تازه اساس
 یابد - خان جهان فرمود تا ارا از گرانباری سرشوریده مغز سبکسار
 گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالاه خان داده روانه حضور

ساخت - اردا پادشاه بر اسب با هم نزد خانجهان فرستاده بود - که هم
 مرده فتح راجه مانسنگه کچهوا (که با زانا نزد کوکند نبرد آرا
 گشته لوای خیره دستی افراسخت) و هم نوید انصحن مرکب پادشاهی
 با امرای دیار شرقی رساند - اتفاقاً وقت رخصت فرموده بودند
 چنانچه این مرده و بیبری از آن طرف این بشارت گشایش بمکاله
 خواهی آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامی (که پادشاه
 از فتح پور بهزمین برآوده بود) رسید - سر آن
 فتحه سگال را در جلو خانه انداخت - غریب از عالمیان برخاست
 و فتح نامه با طراف قلبی شد - خانجهان پس ازین فتح نمایان راجه
 تودرمل را روانه حضور نموده خون بصبوح ساتکانون (که زه و زان
 داند دران حدود بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل از بلادش
 درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داند با منتسبان خود روی
 نیاز آورد - و آن ملک (که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعنی
 از شورش بدگوهان آن سرزمین هیچ گاه خالی نباشد) با نیروی همت
 و مردانگی خانجهان از سرنو بعیطه ضبط درآمده مردد امن
 و عافیت گردید - راجه مانگوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر
 گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با هدایا و چهار میل نادر
 ارسال حضور داشت - چون بعضی افغانان بولایت بهائی شورش افزا
 بودند و عیسوی زمیندار آنجا سزایی می رزید در سال بدست
 و سیم روی بدان صوب آورده لشکره پیش فرستاد - پس از آرزو

سخت عیسی شکست خورد و راه گریز سپرد - و افغانان زینهار می گشتند - خان جهان مقصی الدوام معاودت نموده بصحبت دور (که در حوالی قلعه شهره اساس نهاده بود) پیوسته علم عسرت و کامرانی بر افراشت - چون انجام هر نشاطی داند و می سرشته اند و آخر هر کمالی بزرگی پیوسته *

* نیکو نبون هیچ مراد به کمال *

* چون صفحه تمام شد ورق برگردان *

خان جهان در کمتر زمانه بربسقر زنجیری افتاده یک و نیم ماه کشید - هندی پزشکان ناهمید در او بار بردند - در همین سال سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستی بر بسم - از امرای پنج هزاره ای اکبری سم - پسرش رضا قلی سال چهل و هفتم اکبری بمنصب پانصدی سه صد سوار سوار گردید *

* خواجه شاه منصور شهرازی *

ابتدا در ملازمان اکبری اختصاص داشته به شرفی خوشبوی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بی التفاتی شده به مهمات او پیچید - درز به مظفر خان آدیزش زبانی کرده بودن خود متعذر دیده حرمان گرا شد - پس از ناکامی بچونپور رفته از رشان تیکه داشت دیوان خان زمان گردید - و بعد از بمنعم خان خانخانان پیوست و رتی و فتق مهمات او پیش گرفت - چون روزگار همه سالار سپری شد راجه تونر بل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

از انجا (که در ایام دیوانی خانانان بجهت مهم سازی از بدربار آمده
از ادای سخن نویسنده گی و سنجیدگی او با کار دانی و معامله فهمی
معلوم عرش آشیانی شده بود) سه وسیله غیره در سال بیست و یکم
سنه (۹۸۳) ^(۲) نهمصد و هشتاد و سه خواجه را مشغول عذابت ساخته

بخندمست وزارت سر بلند فرمود - خواجه بفراستگ درسیک و دانش
وسا کارها را بهین رونق داده کباب معاملات را مدافع ساختن - و چون
مابطه آن بود (که هر سال برخی کار دانان راستی منش باوردن تفصیل
هر ناحیه و برگنه تعیین گشته سال بسال دستور العمل در ادای
حقوق دیوانی از روی آن قرار گرفته) پس از آنکه صدالبک محترمه
وسعت پذیرفت بدین نمط کار بدشواری کشید - چه آن نگاشتها
بتفاوت رسیدن - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش دانی و فاضل
شورش افزود - و هم نرخ واقعی گذارش نمی یافت - لهذا خواجه
در سال بیست و چهارم حال ده ساله هر برگنه از مراتب کشمک و کار
و ارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هر سال قرار داده گزین ساخته
انتظام دان - و در همین سال باستصواب خواجه فستق آبان
هندوستان (که هنوز اردیبه و کشمیر و تهم و دکن متاوج نگشته بود)
بدرازه بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را موبه
نامیده سه سالار دیوان و بخشی و مبرعدل و مدرر کواوال
و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند *

و چون خواجه در دامت و جزرسي و کفایت اندوزي و سخت گيري
 يد طولی داشت در سال بیست و پنجم در صدن باز یافت مطالبهای
 پیشین شده - و بنا بر آنکه هوای ولایت بنگاله با سبب ناساز بودن
 سپاه آنجا را عارفه ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند
 خواجه با آنهمه سخن سنجي و دقیقه یابی از هنگام نشناسي
 و قباحات نافع و وقت مدارا را از اذن گرفت و گیر فرق نکرد
 و ندانست که درین وقت (که سپاه در یساق دور دست گرم
 جانفشانی است) سرار و رعایت و افزونی است - نه کاهش و کمی
 بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست
 بمظفرخان احکام برنوشست - او (که از دیوانی بسپه سالاری رسیده بود)
 حساب را از سر سال برگرفته طلبکار فرادان زرش - امرای بهار و بنگاله
 ازین کفایت بی محمل و باز خواستهای بیجا یکدفعه راه بیوفائی
 گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها
 که ریخته نشد - راجه تودرمل (که بعد از همچشمی و هم پیشگی
 منتهل قابو بود) درینوقت بعرض رسانید - که وزیر باید برآستی
 گرد آردی مال نموده در نگاهداشتن ملازمان دیده درمی بکار برد
 و از بایست وقت در نگذاشته در داد و ستد در درشتی و نرمی
 میانه درمی گیرند - نه که مستوفی بون - که بدقت مزاجی جز
 باقی کشیدن و مال افزودن کار نداشته باشد *

از طبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شریه
 عرضی نموده بود - که معصوم خان فرنگدوی را با انواع تدبیر و مدارا
 همراه دارند - خواجه شاه منصور بوی خطوط در شمع نوشته - و زر
 بسیار بر ذمه اش بر آورده - و همچنانین بتوسوسه محمد خان که از امرای
 کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت (که صد امیدداری
 باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده
 پشاه قلی خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خبرخواهی
 و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود - مجدداً بمقامت خلعت وزارت
 قاضی قاضی امرا بر آراستند *

(۲)

انفاذا در همین سال میرزا محمد حکام بتوغیب معصوم عامی
 (که سر حلقه باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در بجزایب
 خلل انداز گردید - و عرش آشنایی لازم آن سمع شدند - اهل عذاب
 هر آنچه چند بخط مذشی میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده ار را
 با اتفاق و جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثانی که
 از قدیمان میرزا و دیوان او بود - و خطاب وزیر خان داشت (درین وقت
 جدائی گزیده در منزل سونیمت ملازمین دربانان - و بذایر ربط سابق
 بفرد خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بهراموسی
 آمده - چه درین وقت (که میرزا بر سر آسختن هندوستان است) جدا
 ساخته فرستادن او خالی از تدبیر است نخواهد بود] انباء سابق را

یادر افتاد - و بعد استفسار بعضی سخنان خواجه نیز مرقوم
ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم
نوشته بود) بظفر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز
رسید - چون او کردند مرقوم بود که فریدون خان خان میرزا را ملازمت
کردم - او مرا بخدمت میرزا بود - با آنکه بجمیع پرگانات عامل تعیین
شده پرگانه ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او
متدود بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند
تا ضامن بدهد - چون کسی بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای
۹۸۹
کوت که جوجه بدرختی از حلق آویخته شد * * ثانی منصور حلاج *
تاریخ است - عاملی از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابی او
رهائی یافته شادیا اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد
حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویله پادشاهی گردید هرچند از
کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند
کرم الله برادر شهزادخان کنبو بشارت بعضی امرا خصوص راجه تودر مل
خطوط ساخته بود - عرش آشیانی از خون ناحق و رفتن چنان کاردان
تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت)
حسابها فرومرد - و سر رشته محاسبات از دست رفت - چنین اماره نویس
خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاری منصب
رسیده بود - چهار سال از ری استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(۲) در [بعضی نسخه] فرور برد *

اشتغال داشت *

* ابتیاه *

دیرین رسمه سست - که هرگاه کارکیا بسیار مشغله بود تمیز
و شناسائی کمتر فرادست دهد - ^(۲) قریب پرستاران هر چند زیاده‌اندگی
کنند از خود غرضی و خویش کامی خالی نباشند - بسا درست اخلاص
راست منش را از حد کالیوکی قسم دیگر را نموده به همین جان گزائی
برلشیدند - شکفتن آنکه آن راستی مغرور ازین و آن حساب
برنگرفته بشان خوابی و به‌پردائی زود - زود تر آن بودند که کس
میداناد - کارهای فراخندای دنیا به معاصرت و مساهلت آید
نپذیرد - بل بترک مدارا و واسا بسیار بود که کارهای نبیانه جایزه
مختل شود *

* مصرع *

* سخمت بگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

از اینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا
نیز اند ایستاد - و این در خورده گیردهای حسنی و قتیلهای نفس ناصری
رد - و الا آن خون آری فسون ساز [که بجاه طنبی و ترفع جوئی
در زی کفایت و دیانت در آمده است] سخت بزهی و انک گیری
اصناف خلایق (که بدائع و دائع آبی اند) خشنودی یکانه خداوند
اندیش [هر آینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانه بان قواء
بی سگای او آماده ساخته دست فرسود خشم و بی سپر عصب
همان بزرگ گردانند *

* فاعله *

* نباشي بكار جهان سخت گیر *

(۲)

* که هر سخت گیر بود سخت میور *

* غم زیر دستان بخور زینهار *

* بقرس از زبردستی روزگار *

* خداوند خان دکنی *

از امرای نظام شاهیه احمد نگر اسمت - پدرش مشهیدی - و مادرش حبشیه بود - جوانی قوی هیکل با صلابت - پسر زوی و مردانگی اشتهار داشت - چون خواجه میرک افغانی مخاطب بهنگیز خان بمنصب وکالت و پیشوائی مرتضی نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربیت او شده بمرتبه امارت و تیوالداری مقامات جیده از ولایت بوار فایز گردانید - او در کمتر زمانی دولت و مکنن عظیم بهم رسانیده صاحب جمعیت و دستگاه گردید - مسجد قصبه (۳) رهنگیره (که بمروز دهور شکست و ریخت بدان راه ندارد) بنا نهاد دست همت اوست - در سده (۹۹۳) نهصد و نود و سه همراه میر مرتضی سبزواری (که سر لشکر برار بود - و از استبلای صلابت خان چرمس تابع توقف دکن نیارند) در فتح پور بملازمت عرش اشیانی رسید - خان مرزور بمنصب هزاری امتیاز یافته در بارگاه اکبری خیل ترقی نمود - اما سال سی و دوم سده (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهی در حرف و حکایات راه و رسم (که

از روی ناقدردانی و مرتبه شناسی میان او و نوکرانش واقع شد (از آن
فی الجماله در نظرها سبک گردید - چون پتن گجرات در تبویش مقرر
شده بود بضبط و ربط آن رخصت گرفته سال سی و چهارم سنه ۹۹۷)
فهمد و نمود و هفت در تصبه مذکور رخت هستی بر بست *

گویند در زمره شیخ ابوالفضل ادره بضیعت طایبند - اکثر امرا
حاضر بودند - چون رفور طعام و تکلف و انوع دران شیمه گرمه
شیخ بود پیش هر نوکر او نه قاپ طعام و یک انگری گوسفند بریان
و صد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان (کابلی) بسیار
از مرغ و دراج و اسام سام و سالن چیدند - ناخوش شده برخاست
که پیش ما که کباب مرغ آردند از روی استهزا و سخدرت باده
چون عرض عرش آشیانی بمن هرف (حید) بخدادوند خان فرمود - که
این چیزها از تکلفات معموله هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام
باشد پیش هر نوکر شما نه انگری گذاشته بودند - معذرا خداوند
خان از شیخ صاف نشده باز بنده اش فرست - ازین است که در
هندوستان اهل دکن بحماقت و سخدرت مشهور دارند *

• خواجه نظام الدین احمد •

پسر خواجه مقیم هردیست - که در زمره ملازمان فردوس مکانی
انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدومت دیوانی برفت
اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس مکانی بمیرزا مسکری
پیوسته هنگام (که جنت آشیانی فتح گجرات نموده احمد خان بمیرزا

ارزاني داشتند) خواجه وزير ميرزا بون - در هنگامه چوسا (۲) که شير
شان سور غالب آمد - و جنت آشياني با چند سوار با گروه ايلغار
فرمودند (خواجه يک ازان سواران بود - پس ازان در ۴۰۰ عرش آشياني
بخدمت پادشاهي مفتخر و مهابتي بود - خواجه نظام الدين احمد
در راستي و درستي يگانه وقت و در کارداني و معامله فهمي سرآمد
اقوان بود - آنچه در ذخيره الخوانين نوشته (که خواجه نظام الدين
در بدايت حال ديوان حضور عرش آشياني بود) جاي ديگر
بنظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (که ايام گجرات باعتماد
خان گجراتي نامزد گويد) خواجه بخدمت بخشش گروي آن صوبه
تعيين گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را
به همراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه
بآوردن شهاب الدين احمد خان بقصيه گدهي (که بيست کوزهي
احمد آباد است) شتافت - دران غيبت (که شهر بمصرف آشوب طلبان
فتنه گرا در آمد) خانه خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان بر فراق
شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان در جنگي (که با آن فتنه پزده
واقع شد) خواجه با مردم قليل هر چند دست و پاى زد بجائے نرسيد
ناچار همراهي رفا از دست نداده باتفاق بيژن در آمد - چون
خانخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعيين شده
در سرکيچ سه کوزهي احمد آباد با مخالف عرصه نبرد آراست

خواجه را با جمعه از اهل را تعیین کرد - که از عقب غنیم در آمده
بعزیمت جان فشانی هفت بچان ستانی بزد - دران روز مصدر
نزد گردیده در تعاقب ملاح از قطره و پوید خود را معاف داشت
و مکرر دستپردها نمود - و مدتی بپخششگری آنصوبه می پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نون و هشت سال سی و چهارم
حکومت کجرات پشان اعظم (که موبه دار ماوه بود) قرار یافت
و مخالفان را عوض جاگیر کجرات چونپور مرحمت شد نظام الدین
احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعه شارسوار شصت گره راه
بهارنق ایلغار در دوازده روز نوردیده در لاهور میامی جشن سال
سی و پنجم دولت آستان بوس اذراک نمود - چون تماشای غروب
داشت حکم شد که همه جماعه سوار زیور بیایند - و بعد ازین خواجه
بمواظف بیکران پادشاهی اختصاص گرفته در عزیمت و انباز
افزایش یافت - و در سال سی و هفتم (که استلای سوار جماعه
بخشی بیگی بجهت استیصال جلالت دشانی تعیین گشت) خواجه
بقدر خدمت والای بخشی گوی کاه گمشد افتخار بر اوج امور رسانید
و در سال سی و نهم میامی شد (۱۰۰۳) هزار و سه رده عرش استانی
با هنگ شکار برآمد) نزدیک شاه ملی خواجه را از تلب افزایی
حال دیگرگون گشت - پسوانش دسانوزی گرفته بلاعز گردید - بر
ساحل دریای رازی رسیده بود که ناگه اجل بهادر را فراگرفت
طبقات اکبری قالیف اوست - تا آخر سال سی و هشتم اندر می طاق

سنه (۱۰۰۲) هزار و در هجری وقائع و احوال هندوستان را
بتحریر آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نماید روداد استقبال
نیز ترتیب نموده ضمیمه کتاب خواهم ساخت - و الا هر که توفیق
یابد بتسوید آن پردازد - و چون جز (سی و دقت در تفتیح اخبار
و سعی تمام بفراهم آردن مواد بکار برده و مثل شیر معصوم بهکری
و غیره اهل کمال و مساز قالیف آن بوده اند اعتبار تمام دارد
و آن اول تاریخه است - که احوال جمیع سلاطین اسلام سواد اعظم
هندوستان را (که مساحان بسیط غبرا چار دانگ روی زمین گفته اند)
جامع است - و ماخذ صاحب تاریخ فرشته و متبعان او (که معشی زائد
نگاشته اند) همین نسخه مرغبه است - اما آنچه بر مسود این سطور
ظاهر شد در جاهای مخالف است با تحقیق علامه بهامی - و رتبه
هر کدام بر ارباب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتنه پر *

از پسرانش میرزا عابد خان است - که در عهد جانب مکانی
بنوازش خسروانه امتیاز یافته بخدمات پادشاهی مامور میشد
در بخشش گری صوبه گجرات (که از روی ارث و استحقاق یافته بود)
بعبدالله خان فیروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد
بے محابا و خیره بود) در اخفاف و اهانت او کوشیده بے عزت ساخت
او ترک روزگار گفته با جمعی از مغلبا طایفه و کفنی پوشیده بدرگاه
جهانگیری حاضر شد - و این انداز موجب عفو تقصیرش گردید
اما بعد ازین بشاهزاده وایعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهی گشت - و پس ازان بدیوانی شاهرزاده اختصاص یافته
در اکبرنگر بنگاه روزی (که شاهرزاده بر مقبره پسر ابراهیم خان
فتح جنگ یورش فرمود) عابد خان دیوان و شریف خان بخشی
با چندی دیگر جان نثار گشته حیات جاوید یافتند - عابد خان پسر
نداشت - دامادش محمد شریف چندگاه در عهد اعلیٰ حضرت
قلعه دار انکی تذکی دکن بود - پس ازان حاجب حیدرآباد شده
باجل طبعی در گذشت *

(۲)
• خواجه شمس الدین خوانی •

پدرش خواجه علاءالدین از اعیان و اکابر آندیار بود - در خدمت
عروش آشیانی بحسن دیانت و کاردانی قوادان قرب و منزلت بهم
رسانیده - سخنش اعتبار تمام داشت - با عنوان متصدی گری
از کارنامه های شجاعت و جلالت خواجه بهرامی مظفر خان در صوبه
بهار و بنگاله تاریخ اکبری شیوا زوانی میکند - علامی شیخ ابو الفضل
در احوال خواجه نوشته - که در کارهای صعب (که ترکان را هذیب
می یافت - و سر کرده ^(۳) را سراسیمه میدید) از روی پدری و شکفتگی
انجام آن کار بر ذمه خود میگرفت - و بآئین شگرف پایان
میرسانید - چون امرای شورش گز بهار با فتنه انگیزان بنگاله پیوستند
مظفر خان را دل از جای رفت - هر چند ترغیب مبارزت می نمودند
سودمند نمی افتاد - بهزار گفتگو برخس سپاه سرداری خواجه

(۲) نسخه [ج] خانی (۲) در [بعضی نسخه] سرگروه را *

شمس الدین کسبل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رن
فرمان پذیران را چه حال - خواجه قدرے راه طی کرده بود - که
گردها گروه مردم بغنیم پیوستند - خواجه رو بکارزار آورده دستگیر
گردید - چون مظفر خان صاحب صوبه بنگاله را در هنگامه ناسپاسان
آن دیار پیمانۀ زندگی پر شد خواجه را معصوم خان کابلی بکمان
زندگی بحمایع خود گرفت - و چون بملاءمت کارے نساخت
بدرشتی پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه قالب تہی نماید
عرب بہادر بناداش پیشین دوستی و آنکہ شاید بنصیحت اندوختہ
ادرا فرا گیرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے
قابو دیدہ با چاندے کنارہ گرفت - و در تصبہ کھرک پور ہراجہ
سنگرام پیوست - از راہ بستگی نتوانست بغیر روزی سپاہ رسید - جمعہ را
با خود ہمدستان ساختہ اطراف لشکر مخالف را می ناخست
و مواشی آن گروہ را (کہ بچرا ہر آمدے) دستبرد می نمود - پس
ازان (کہ در جمعیت مخالفان تفرقہ افتاد) خواجه عازم حضور گشتہ
بنوازش پادشاہی پایہ اعتبار برتر افرامست - در همان ایام مطابق
سال بیست و ششم الہی بتادیب میرزا محمد حکیم حوالی دریای
سندھ مضروب خیام سلطانی بود - اساس قلعہ بر ساحل آن از ناگزیر
مصالح ملکی افتاد - باہتمام خواجه در اندک فرمتے بانجام رسید
چون در اقصای ممالک شرقی قلعہ کڈک بنارس بود باتک بنارس
موسوم گشت - و گویا درین تسمیہ اشعارے ست بدانکہ بمذہب

هذون گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دینی آنها
مختل میکرد *

بالجملة خواجه چندے بدیوانی کابل نامزد شده در سال سی
و نیم چون قلیچ خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبه کابل تعیین گردید
خواجه بجای از دیوان کل گشت - و در سال چهارم سنه (۱۰۰۳) هزار
و سیوم هجری در اوته دیوان قرار یافت - برای هر صوبه دیوانی - که
هر یک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند
چون در سال چهل و سیوم التوبه پادشاهی بعد اقامت چهارده سال
در پنجاب بعزیمت یوزش دکن سمت آگره بآهتر از آمد بیگمات را
باسطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام
خالصه آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مقوض گردید
چون سال چهل و چهارم مریم مکانی با مردم محل با آگره طلب شدند
امور جزوی و کلی پنجاب برای رزین او اختصاص گرفت - و سال
چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یک هزار و هشت هجری در بلد لاهور
روزگارش بسر آمد *

خواجه در راست کاری و دایریدگی و مردانگی یگانه روزگار بود
کار شناسی او فروغ کردار داشت - ناسلیم ادا بر نشوراندے - دلیرانه
بکارها همت بستے - و در نویسندهگی یتائی داشت - و دیانت را
هیچ گاه از دست نمی داد - غریب تر آنکه با وصف دیانت مقبوط
اصلا نه پیچیدے - و دمت نغمودے - بسیار سلیم الذفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصه پنجاب بکهن برادرش خواجه موسی (که بشایستگیها و رشکهاش بود) باز گردید - اگرچه خویش و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود برادر زاده اش خواجه عبد الخالق در عهد جنم مکانی با آصفجاهی مصاحبیت و خصوصیت تمام داشت - روزی (که مصاحبیت خان آصف خان را از قلعه آنک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بجاکی روانه صحرای عدم نمود - خوانی پوزی لاهور آباد کرد خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیدله کاردانی و دیانت و نیک نامی او اهل خوان را درون دودمان قیموریه رشدی و اعتباری بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل سرشت یواستی و درستی مفظور افد - و دیانت و حق شناسی درینها و نعمت نهادی نسبت قدرت است - در عهد عالم گیري (که زمان قدرتانی و درز بازار دیانت بود) بسیاری ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

آلکای خوان از توابع خراسان است - امین رازی در هفت اقلیم گفته - خوان همیشه منشی سلاطین داد و دین و فحول مشائخ و علما و درزای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هر جا که رفته اند بعلوم و سمو مرتبت بفضا اصر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - از انجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازین طبقه

پنجاه و نه سال در فارس و شیراز فرمانروائی نموده اند - و از مشائخ
 شاه سبحان است - که از خواجه مودود چشتی تربیت یافته - اشعارش
 در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوانی
 مشهور - که نبیره او شیخ زین صدر است - که از افاض گرامی قدر
 زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس مکانی امتیاز داشت - و در
 عهد جنم آشیانی بهایه امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث الدین
 که چهل سال وزارت باستقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه
 محمدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده و تبه اش بجائ
 رسید که پیش تخت نشسته بکارها می پرداخت * * بیت *

* از ره و رسمش یکی این بود کاند در پیش شاه *

* هر کس بر پای می استاد را بر بندشسته بود *

و مردم خوف همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در
 تاریخ هرات آورده - که چون حسن مبالغ بحوالی خوف رسید
 در موضعی درختها کم دیده از کفیز که بر سبیل امتحان پرسید - که
 این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا
 در ذخیره خوانین نوشته - که مردم خوف سابق در مذهب سنی
 و جماعت شدید التعصب بوده اند - گویند چون شاه عباس صفوی
 در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سمّ صحابه نمود
 آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

پرمین انداخت - که گردن هر یک خورد شکست - هیچ کس
عبرت نگرفته اقدام ندمون - و اکذون همانقدر در مذهب تشیع
غلط دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبيب الله کاشي سم - که نظر بر کار شناسي و فهم
درست سال بيستم جلوس اکبر پادشاه اورا بکوة بندر جهمت آوردن
(۲)
تکائف آنجا روانه ساخته - و سال بيستم و دوم با نوادر آنجا
ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت انداخت - شيخ ابو الفضل
در اکبرنامه مي نويسد که از جمله سازهای آن ملک ارغنون بود (که
بدان بمحفل ساطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال
سي و نهم بديار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور
عرش آشياني بود - و رتبة تقرب داشت - در ساله (که پادشاه اباغار
فرموده بزيارت اجمير توجه نمود) او را جهمت آوردن قطيب الدين
خان انگه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آوردن - تا کارندان
فرستاده مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسين ميرزا
مقدمت امید و بیم برخواند - او در آنجا رسیده موافق فرموده
کار بند شده بدستان سراني خود هم همراه فرستاده ها به برهانپور
رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانه حجاز گردید - پسترازين
حرکت پشيمان شده همراه بيگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

آمده سال بیست و هفتم ^(۲) سفارش آنها بخشایش یافته شرف
ملازمت افزودخت - و سال بیست و نهم بمصلی^(۳) بر امرای بنگاله
(که بنابر ناسازگاری محکم در کارهای پادشاهی تغافل می ورزیدند)
تعیین گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بهمیم جنوبی دیار مقرر گردید)
بخشیگری فوج همراهی او بنامبرده تفویض یافت - سال سی و هفتم
به همراهی شیخ فرید بخشی بدفع یادگار عمزاده میرزا یوسف خان
رضوی (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوری پذیرفت
سال چهل و پنجم در ایامی (که رایات پادشاهی بهرمانپور رونق افزا
بود) او را به همراهی مظفر حسین میرزا بتسخیر قلعه^(۴) لنگ فرستادند
چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجی قسمی (که در احوال او
نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهی بقلعه^(۵) مذکور
رسید - در نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخس سپاه
خاندیس را (که جوهای دست آویز فرمان پذیری بودند) پیمان
داده همراه بهارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک
رخصت یافت - چون بقلعه^(۶) کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار
آنجا (که از مدتی تمنای بزدگی در سرداشت) آمده او را دید
و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان
سلیم (که در الدآباد رونق افزا بود) او را بمنصب هزارری برنواخته

(۲) نسخه [ب] بمصلی^۴ امرای بنگاله (۳) در [اکثر نسخه] بنابر

ناسازگاری^۵ صحیح^۶ .

تعیذات شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیری خدمت بخشگیری بار مسلم ماند *

* خواجگی محمد حمین *

کهن برادر قاسم خان میر بحر اسم - که احوالش سمت ارسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشپانی همراه مذم بیگ خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غنی خان پسر خانخانان و حیدر محمد خان آخته بیگی (که خانخانان هر دو را بکابل رسانیده بود) ناسازگاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بکبیر محمد خان آخته بیگی فرستاده ابو الفتح برادر زاده خانخانان را بکابل برای کمک غنی خان روانه فرمود - نام برده با اتفاق موسی الیه تعیین کابل گشت - و چند روز در آنجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر کشمیر در رکاب پادشاهی بود - چون در راستی و درستی کم همتا بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشپانی کوک شد - آخرها بخدمت بکول بیگی سرافراز و بمنصب هزارگی ممتاز گردید - سال پنجم جهانگیری چون حکومت صوبه کشمیر بهاشم خان برادر زاده او (که مرزبان او دیسه داشت) مقرر شد پادشاه او را تا رسیدن هاشم خان به بندوبست صوبه مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه (۱۰۲۰) هزار و بیستم هجری رخت زندگانی در بسمت - فرزندی ازو

نماند - پادشاه در جهانگیرنامه می نویسد که کوسه بود - و در محاسن و بروت اصلا مو نداشت - وقت حرف زدن آواز از چون خواجه سرایان بگوش میرسید *

* خواجه جهان کابلی *

خواجه درست محمد نام - از توطن گزینان کابل بوده - در ایام شاه زادگی جنت مکانی بدیوانی سرکار ایشان سرفرازی داشت چون صبیغ او بشرف از دراج شاهی در آمد در ائران و امثال سرعت برافراشته گلگون افتخار بر چهره روزگار خود کشید - و پس از جلوس بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایه اعتبار برتر افراخت و در سال سیوم جهانگیری بهخشیکری کل امتیاز گرفت - و آن خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وری نوع حسن سرانجام بخشید که مورد تفضلات پادشاهی گردید - و نیکو کارهای او در پیشگاه خلافت لواحق ظهور داد - هرگاه جنت مکانی بشکار اطراف و حوالی آگره نهضت میفرمود خواجه بحراست قلعه و حکومت شهر مامور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای روم تا چهار گهزی در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها می پرداخت و بفراست و کار آگهی فصل قضایا و قطع خصومات می نمود - لخت ازان شگفتی دارد - گویند شخصی دعوی کرد که زن برادر (که عنین بود) طفلی را صلیبی او قرار داده مالش متصرف شده - چون

ازان استفسار رفت گفت واقعی ست - که او مسلوب الباء بود - اما من
 بگفته حکیمه چهل روز سر ماهی رهو بخوردش دادم - زجولیت
 پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار با خون بدواند
 و عرقی (که بر رو و بدنش آید) بر رویا پاک بگیرند - پس از آنکه رویا پاک
 تر شد گرفته بو کرد - فی الواقع بوی ماهی بود - حضار همه استشمام
 کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخصه همیان از راه برداشته
 بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست
 که نصف زر من گرفته است - چون این مراقبه بخواجه بردند خواجه
 همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبی ست ببر - و بمالک
 گفت از تو دیگر خواهند بود - فوراً او بعجز گرائیده اقرار کرد که
 زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجلی
 طبعی در گذشت - در آگزه عمارت رفیع الشان طرح افداخته - از
 پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلیٰ حضرت منصب
 و جاگیر داشت - رشده نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع
 بود - و در چوگان بازی نظیر نداشت - در خدمت جانت سکانی قرب
 و منزلت بهمرسانیده - در بهار جوانی گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

در یک قرقچی - نیاگانش در توران دیار ابا عن جد صاحب
 دروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر می افراشته

(۲) نسخه [ب] جاگیر نداشت (۳) نسخه [ب] منزلت

(باب الخاء) [۶۷۴] (متأثر الامرا)

و نام به شجاعت و مردانگی داشتند - مشارالیه نیز باین مقام
میتصف بود - چون دارد هند گردید جنت مکانی بتلقی اکرام معزز
گردانیده بمنصب عالی برنواخت - و چون آثار رشادت و کاردانی
از وجنات احوالش ظاهر و لایح بود از پیشگاه خلافت و جهانبنانی
بتفویض فوجداری نواحی دهلی و نازنول (که دیولاخه گفته را
و مسکن و مارای فساد پیشگان تبه را می است) دستوری یافت - گویند
مشارالیه چهارصد سوار اوزبک تفرقه دار ترکی سوار نوکر داشت
و همه مردانه و با تود - درین فوجداری در قلع و قمع آن گروه
لازم الاستیصال دتیقه نامرعی نگذاشت - و آن سرزمین را از خار
و خس وجود مفسدان پیرایش داد - و در بارگاه خلافت مورد
تجسین و آفرین گشت - چون سال هشتم جهانگیری بلده اجمیر
معسکر پادشاهی گردید شاهزاده ولی عهد (که با لشکر آراسته بر سر
راذا تعین گشت) خسرو به نیز در کمکیان انتظام داشت - مشارالیه
دران مهم کارهای دسمت بسته و تلاشهای بجای نمود - شاهزاده بنجل
الافاق بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او
بدرگاه والا در نوشت - و چون به نیروی اتیال شاهي در کوهستان
رانا تھانه بددی پادشاهی قرار یافت او هم بتهاننداری مکلف مامور
گشت - و درانجا باجل طبعی در گذشت - همت عالی داشت
هر روز طعام بسپاه میخورانید - و هر کس که بر سفره حاضر نمیشد
غیر حاضر می او وضع میکرد - در بخشش و انعام افراط میکرد - اسب

پیش او حکم بزداشت - راه و روش را (که در توران داشته) اصلاً
تبدیل نمود *

* خان اعظم میرزا عزیز گوکه *

پسر خرد شمس الدین محمد خان انکه است - با عرش آشیتانی
هم سن و همبازی بود - و هدایه بقریب و مژالت و حرط مراحم و اشفاق
اختصاص داشت - مادرش جیحی انکه نیز نسبت قوی بهادشاه
داشت - مراعات خاطر او از والدۀ حقیقی بیشتر میفرمود - ازین
جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان اعظم را در میگذرانید
و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه اسم - از آن نمی توان
گذشت - و چون پنجاب از انکه خیل بنابر آنکه از مدتها تمکین
گرفته بودند تغییر شد دیپالپور و غیره مختال تیول میرزا (که بدوام
حضور تحصیل سعادت می نمود) بحال داشتند - چون در سال شانزدهم
آخر سنه (۹۷۸) نهمصد و هشتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ
فرید شکر گنج قدس الله سره (که در پتن پنجاب مشهور با جودهن
آسوده اند) قصبۀ دیپالپور معسکر والا گردید عرش آشیتانی بالنماس
میرزا کوکه منزل او را بقدم زیغت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب
داده پیشکش فراوان از اسبهای عربی و عراقی با زینهای طلا و نقره
و فیلان تنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از ارانی و ظریف
و تخت و کرسی و جواهر تمینه و اقمشۀ نفیسه هر دیار از نظر

(باب الخاء) [۶۷۶] (مائوالامرا)

گذرانیده مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزاده و معذرات تنق
صست تحفه های گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان
سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر
منصوره را از مایده مروت و انسانیت خود بهره ور گردانید - شیخ
محمد غزنوی تاریخ این بزم یافته *
* مصرع *

۹۷۸

* میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

ماحب طبقات گفته چنین ضیافتی پیکلف کمتر شده باشد - و در
سال هفدهم چون احمد آباد کجرات بدورگ تصرف اکبری درآمد
ایالت آن ولایت تا کنار هندری میوزا مکرمت فرموده خون
بتسخیر تلعه سورت متوجه شد - فیه باغیه یعنی محمد حسین میوزا
و شاه میوزا باتفاق شیر خان فولادی میدان خالی یافته بن در
گرد گرفتند - میوزا کوکه با قطب الدین خان و غیره امرا (که بنازگی
از مالوه رسیده بودند) بدان سمت شتافته عرصه نبرد آراست
اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از صفت
ایزدی عنایت وزید - گویند چون فوج برانگار و هراول و التمش
تاب نیارنده بے همتی نمودند میوزا با فوج قول رسیده خواست
خود حمله نماید - بوجم کهنه عماله سپاهگری غنا گیر شده
نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقه فوج است - خصوص
در چنین هنگام - میوزا ثبات ورزند - تا سلک جمعیت اعادی (که
اکثره بتعاقب و تاراج گریخته پراکنده شده بودند) از هم گسیخت

(مآثر الامرا) [۶۷۷] (باب الخفاء)

و میرزا بقیروزمندی باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم سفر سده
(۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که
پناه باید برده بود) بغواج احمد آباد آمده شورش افزود - و محمد
حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنابیت گرد غارت و تالان
برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند پلده احمد آباد را
متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما
کیفیت اخلاص و یکرهائی در آنها نمیدید - مبادرت بمبارزت نگرد
شبهگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان
بهیئت مجموعی آمده گرد گرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند
میرزا کوکه بتواتر و توالی پادشاه نوشت *

* ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و انتماس قدیم گرامی نمود *

* بیت *

* بجز مصر بادهایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش آشیانی بعضی امرا را پیش روانه کرده خون چهارم ربیع الاول
سده مذکور با برخی از ملتزمان قریب خاص حمازه سوار یوسم ایلغار

راهی شد *

* بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

در جالور امرای پیش و در قصبه^(۲) بالسانه پنج گروهی پتن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگی سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمینگاه قرار یافت - و بے تکاشا بتعجیل رانده بسمه گروهی احمد آباد رسیده نقره و کرنا بخوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبکان قلی ترک (که پیش آهنگ بود) رسید که چه لشکر است - گفت کوبه دولت پادشاهی ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته اند و اگر خود می بودند فیلان جنگی کو - سبکان قلی گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است که پادشاه برآمده - پیدا سبکی که فیلان باین سرعت کی توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج هزار سوار بحفاظت دروازه گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویه صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهی از دریا گذشته باهم درآریختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهر اول پادشاهی رسد که خون عرش آشیانی ببا صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس از اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

از سلاطین سابق هم مثل این ایامها در کتب نوشته اند
چنانچه ایلغار سلطان جلال الدین منگیزی^(۲) از هذدوستان بکرمان
و از انجا بگرچستان - و فتح قرشی^(۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات
سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل
تذیع مخفی نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت
یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهی (که بر جمع
دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن
و سردارهای شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در
معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام می نمود) و بعد
مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروزه رسمی ست)
از ابتدای آفرینش مروی نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد
موکب پادشاهی را در دیده انتظار دیده بجای سوره کشید
و سال دیگر (که نهضت پادشاهی باجمیر واقع شد) میرزا بقایید
شوق ملازمت بحضور رسید - عرش آشیانی قدمه چند استقبال کرده
در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الماک گجراتی سر به بشورش
برداشته بودند از آگره دستوری یافت - سال بیستم (که راج داغ
اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهی شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

(۲) در [بعضی نسخه] منگیزی - یا منگیزی باشد (۳) نسخه [ج] قرashi

(امیر تیمور کورگان) *

حضور طلب گشت - تا رونق افزای معامله داغ گردد - او زیاده نبر همه
 سر باز زد - پادشاه (که بیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین
 حرکت ناخوش شد - چندی از امارت فرود آمد - و در باغ خودش
 (که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پند پذیر ساخت
 و در سال بیست و سیوم میرزا مجدداً مشمول عواطف پادشاهی
 گشته برتبه سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بذایر جهتم از افزونی
 و اهمه گمان بے التفاتی پادشاه نموده منزوی گشت - چون سال
 بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان
 شرقی دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه دار بنگاله بمیان آمدن میرزا را
 (که پایه اعتبار افزوده بمنصب پنجهازاری اختصاص بخشیده بودند)
 بخطاب خان اعظم بر نواخته با قوچه گران کسپیل نمود - اگرچه میرزا
 بذایر شورش صوبه دیار رو به بنگاله نیاردن اما در انتظام این دیار
 و استیصال آن گرده شقارت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجی پور
 رحل اقامت افکند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیانی
 از یورش کابل معادنت بفتح پور نمود میرزا کوکه بملازمیت رسیده
 بمونگون نوازش سرافرازی یافت - و چون در سال بیست و هفتم
 جهاری و خبیطه و ترخان دیوانه از بنگاله بهار آمده حاجی پور را
 از مردم میرزا گرفته برعیت آزاری شورش بر افکینختند میرزا در سال
 بیست و هفتم (خصصت یافت - که فتاه اندوزان بهار را سزای شایسته
 داده همه بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزی باد افراہ یافتہ بودند اما موسم بارش
 سر راہ گرفت - میرزا عزیمت پیش نمود - چون برشکال منقضی
 گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران آله آباد و اودھ
 و بہار عازم بنگالہ گردیدہ گدھی (کہ دروازہ آن ملک است) بآسانی
 یر گرفت - معصوم کابلی (کہ بسری کافر نعمتان علم می افراخت)
 بر ساحل گھائی گنگ مقابل آمدہ نشست - اگرچہ ہر روز آویزشہا
 بظہور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران نہادہ دلہا بصف جنگ
 قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاتھالان دزدوئی تیرگی افزون^(۲)
 خان اعظم باستقامت قاتھالان پرداختہ پیمان نیکو بندگی برگرفت
 و قرار یافت کہ دسٹ از کارزار برداشتنہ رو بہ بنگالہ خویش آرند
 و از انجا بمعسکر فیروزی پیوندند - معصوم خان بسراسیمگی افتادہ
 راہ گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهانی
 (کہ درین ہوج و مرج بر ولایت اردیسہ و برخہ از بنگالہ چیرہ دستی
 یافتہ بود) تعین نمود - و خود ناسازی ہوا۱ آندیار بحضور نوشت
 حکم شد کہ آولایت را بشہباز خان کڈو (کہ عنقریب مہرسد)
 باز گذاشتہ باقطاع خود بہار برگردد - در ہمین سال (کہ عرش آشیانی
 بالہ آباد نہضت نمود) مہرزا از حاجاپور بملازمت رسیدہ بجا گیری
 کرد - و ریسین کامیاب گشت - و در سال سی و یکم سنہ (۹۹۴)
 نہضت و نود و چہار بتسخیر دکن مامور گردید - چو^۱ و جہا جمع

(۲) در [بعضی نسخہ] دروئی *

شد (رو - براه آوردن - اما در روئی و ده زبانی و فقا شورش افزود
 شهاب الدین احمد خان (که کمکی بود) بکیقه دیرینه نفاق بردی (روز
 آورد - میرزا بیدگمانی افتاد - و از توفقهایی بیجا و غرضهای پراکنده
 سپاه کمی پذیرفت - و غنیم که برخود میلرزید چهره گشته باهنگ
 کارزار روانه شد - میرزا نیز وی آویزش ندیده یگسوده بهسوب برار
 کام فراخ برزد - (روز نوروز ایلچپور را خالی یافته یغمائی ساخت
 و با فراران غنیمت گجرات رویه روان شد - مخالف از برگردیدن
 بکیرت در شده جریده تعاقب نمود - میرزا از وهم ناکی گرم رفتار
 گشته تا نذر بار عیان باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیافت اما
 ملک برگرفته از دست داد - و از نذر بار جریده بگجرات شتافت
 تا سپاه آنجا فراهم آورد - ^(۲) خانننان حاکم آنجا گرم جوئیها نموده
 در کمتر زمانه گزین لشکر سرانجام داد - اما از هرزه سنگالی مردم
 عزیزم دگرگونی گرفت - و در سال سی و دوم دختر میرزا کوکه را
 با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن عالی ترتیب یافت
 و در آخر سال سی و چهارم ایالت گجرات از تغیر خانننان بدو
 نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود
 آخر در سال سی و پنجم باحمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر
 باعانت جام و زمیندار کچه و حاکم جوناگده شورش می افزود
 میرزا در سال سی و ششم بدان ملک در آمده بجنگ معب

عزیمت افکن مخالفان گشت - و سال سی و هفتم جام و دیگر
 زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بغداد بطصوف در آورده
 بمحاصره جوانگده (که حاکم نشین دلایم سوزده است) پرداخت
 میان خان و تاج خان پسران درگت خان خلف امین خان غوری
 بزیهار در آمده قاعه حواله نمودند - میرزا بهریج جاگیر آباد
 اقتضای کرده همگی همت بگرفتاری سلطان مظفر (که خابین فتنه
 بود) گماشت - و فوج بدراز (که به پناه بومی آنجا خزیده بود)
 تعین کرد - آن زمیندار بآویزش برخاسته فرود شد - و آن تیره بخت
 بکجه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه ادرا
 بجام دهد - بایلی گرائیده مظفر را حواله کرد - نون میرزا می آوردند
 بهمانه خلا جا بگوشه در شده استر (که با خود داشت) برگزیند
 و جان بسپرد *

و چون عرش آشیانی سال سی و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک
 میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجی استشمام کرده عزیمت
 حجاز نمود - گویند چون سجده پیدادشاه و خلق لویه و دیگر مراتب
 مستحده (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) املا بجا نمی آورد
 و بخلاف آن ریشه دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته
 عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل
 در آمدن دارید - ظاهرا بضم ریش شما سادگی می کند - گویند میرزا
 هم در مقدمه مذهب حرفهای پوشت کنده و نقد نوشت - تا اینجا

که بجای عثمان در علی فیضی و ابوالفضل را قرار داده باشند - آیا
بجای شیخین کرا مقرر کرده اند *

و بالجمله میرزا کشایش بذدر دیو را آرازه انداخته راهی گشت
و با فرنگی آشتی نموده در بذدر بلاول (که نزدیک سومنات است)
بجهاز الهی خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف
و مرادعلی و عبدالغفور و شش دختر و مامکان ایقان و صد کس
از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشیانی افسوس بسیار کرده
شمسی و شادمان پسران کلان ادرا بمنصب و جاکویر آباد نوازش فرمود
شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ یافته *

* بیت *

* بجای راستان شد خان اعظم *

* و له در زعم شاهنشاه کج رفت *

* چو پرسیدم بدل تاریخ این سال *

* بگفتا میرزا کوکه بهج رفت *

گویند در حرمین زرهای بسیار صرف کرد - و بهاس آبرو بشرف
و اعیان تواضعها نمود - و خرج روضه مبارک جناب رسالت (صلی الله
علیه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حواله شریف نمود - و حجرها
خریده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانیهای عرش آشیانی بنازگی آگهی یافت

بدریا نوردی در آمده در همان بذدر فرود آمده در آغاز سبند

(۱۰۰۳) هزار و سیوم ملازمت دریافت - و ببعالی منصب و قبول

صوبه بهار مورد نوازش شده سال چهارم بخداست والای و کالت
و تفویض مهر پادشاهی (که مولانا علی احمد نا صاحبقران نام آباء
قدسیه کذده کارنامه ساخته بود) سر بر آسمان سون - و در سال چهارم
و یکم صوبه ملتان بجاکیر میرزا مقرر گشت - و سال چهارم و پنجم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در کتاب پادشاهی بمجا صوفی قلعہ
آسیر اقدام داشت) والدہ اش بیچہ جیو و دیعت حیات سپرد
عرش آشیانی تابوتش بدوش گرفته در سوگاری موی سر و برکت
ستودند - هر چند کوشش رشت که جز فرزندان او دیگرے نظر اند
ممنوع نگشتند - عالی این رسم بجا آردن - در آخر همین سال بهادر
نخان مرزبان خاندان بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعہ بسپرد
و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزادہ سلیم (که همشیره زادہ راجہ
و انسنگه میشد) نیز بیچہ میرزا منسوب شده این هر دو رکن (کین
سلطنت - در ارتقا دولت خسروی کوشش فراوان داشتند - خصوص
طرفه محبته بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست
سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند
و ای ارتقا عرش آشیانی برای ولایت عهد سلسله چنبار
و نیز رانی نیافت - و هنوز رقی از عرش آشیانی باقی بود که
در راجہ بخشی و دیگران بشاهزادہ سلیم (که باشا راد پادشاه و از
(۳)
معدر این دولت نا خواهان بیرون قلعہ خافہ نشین بود)

پیوستند - و راجه مانسنگه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته
 بصوبه دارئی بنگاله شتابد از قلعه با خسرو بر آمد - خان اعظم
 مضطرب شده قبائل خون بخانه راجه فرستاد - که من هم همراهم
 اما تکمیل خزانه ناگزیر - و باز بردار موجود نیستم - راجه نیز
 همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین
 و تجهیز پرداخت - و پس از آنکه در سال اول جهانگیری خسرو گریخته
 با پدر عالی قدر بغی درزید باغوا^(۲) و دهمنوی او محمول داشته
 در معرض عتاب و خطاب آمد *

گریزدن خان اعظم کفن پوشیده بدربار میفرست - و میدانسم که
 او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیمرفه حرف میزد
 شمس با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشارة
 کردند - امیرالامرا گفت - کشتن او توقف نمیکند - مهابت خان
 عرض کرد - که مرا در کنگاش دخاله نیستم - سپاهیم - شمش نیروئی
 دارم - بکمر او میزنم - اگر دو حصه نکند دسم مرا ببرند - چه بشنود
 بخانجهان لودی رسید گفت - من حیران طالع اریم - که بکمر
 حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر ازو حوکتی -
 که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زند
 خواهد شد - ازین حرف اندک سورت غضب پادشاهی
 که درین اثنا سلیمه بیگم والدۀ سببی پادشاه از پس پرده فرستاد

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغه آنها عفو تقصیرش فرموده اقیون معتاد (که نخورده بود) از حبهای خاصه عذایت کرده (خصمت خانه نمودند - اما روزی در همان ایام خواجه ابوالحسن تربیتی خط میرزا کوکه را (که در وقتی بر اجه عالی خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدی سزادار نیست در حق عرش آشیانی نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - جنت مکانی بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - باز یابان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشوند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبتی (که عرش آشیانی با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میکنم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - ^(۲) خدا راں سیوم صوبه دار گجرات بغام او قرار یافته پسر معتدلت خ انگیر قلی خان نیایه بحر است آن ملک تعیین گشت *

مهم دکن از بے اتفاقی امرا متمشی نگردید سال پنجم با ده هزار سوار بکمک (خصمت یافت - و پس ازان ن پور مهم) انا بغام خود درخواست کرد - میگفت اگر بکشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

(۲) در]

[ج] بے اتفاقی *

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت - و چون بر سر کار آمد
 عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهی افتداج این عقده
 دشوار می نماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو
 هجری الیه جهانگیری بدارالخیر اجمیر نزل نمود - و بالتماس او
 شاهزاده شاه جهان تعیین گشته مدار کارها - بعده و صواب دید او ماند
 لیکن پادشاهزاده بنابر طرف داری خسرو سلوکهای ناپسند پیش گرفت
 لهذا مهابت خان دستوری یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آردن
 و در سال نهم حواله آصف خان شد - که در قاعه گوالیار محبوس
 دارند - زبانی میوزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبری نبود
 آصف خان بعرض رسانید - که فلانی بافنا و اعدام من دعوت
 می خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست
 و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمه لذیذه
 از گوشت مرغ و دراج از بهر میوزا بپزند *
 * عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *
 و بعد از سال (که از زندان برآوردند) اول نوشته گرفتند - که
 ناپرسیده حرف نزنند - چه زبان باختیار نداشت - شایه چه
 بجهانگیر قلی خان گفتند - فامان پدر میسوی - عرض کرد
 همه چیز او هستم - اما فامان زبان او نمی توانم شد
 خواستند منصب پنجهزاری بحال نمایند جهانگیر پادشاه
 نقل کردند - که چون عرش آشیانی خواستند (که خان

اضافه دو هزارى بدهند) شيخ فرید بخشي و راجه رام داس را
 بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگویند - او در حمام بود - تا یک
 پاس سردر درازة نشستند - پس ازان (که در دیوان خانه بر آمد)
 آنها را طلبیده مبارکباد شنید - نشستہ دستہ بر سر گذاشت - و گفت
 که ضرور شد برای کار ایشان جمعیت دیگر نگهیدان است - ~~شوم~~
 هیچ مدارائی نکرده رخصت نمود - ~~این کوکه ایستاده تسلیم نماید~~
 می آید که برای بحالی منظر ^(۲) آید - و در سال هیزدهم میرزا کوکه
 بابا شما بنیابت او آداب بجا ~~بخش پسر خسرو (که بصوبه دارمی~~
~~پاژالیقی و همراهی سلطان دار~~ ~~ست یافت - و در احمد آباد سال~~
~~گجرات نامزد شده بود) رخو~~ ~~سی و سه هجری باجل طبعی~~
 نوزدهم سنه (۱۰۳۳) ~~ها~~ ~~و سلاست بیان یکتا بود - و در تاریخ دانی~~
 در گذشت - بعدیت ~~شعر هم میگفت - ازو ست *~~ ~~* بیست *~~
 مستثنی - گاهی ~~نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ *~~
~~* بعد ازین خواهم زدن بر شیشه ناموس سزگ *~~
 عایق بسیار خوش مینوشت - شاگرد میرزا باقر پسر
~~بیست - که باثفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط~~
 مشهور هیچ کم نیست - در مدعا نویسی ید طولی داشت
^(۳)
 ربیع نورزیده میگفت که من در عربی داه عربی - گویند

در مصاحبت بے نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - از ست *
 شخصه حرفه گفت - راسخ انگاشم - چون مبالغه کرد بشبهه افتادم
 همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که
 مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یک عراقی بجهت مصاحبت
 هجریانی - درم خراسانی برای سامان خانه - سیوم هندی بواسطه
 شاهزاده شاهجهان ~~سلطان الدهری~~ بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند
 زناشویی - چهارم ~~میرزا~~ هم سرآمد ابتدای زمان بود
 اما در خبث و نفاق و درشتی ~~گویی~~ هم معزول به حضورش میآمد
 و بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه ~~فورا~~ ادا کرده و رهنمود
 مستوفی زرے (که بر ذمه اش بر آورده) و اگر بعد ازین
 و الا چندان میزد که تار و پود زندگی ~~بخی~~ لک در پیه بر ذمه اش
 زنده ماندی دیگر مزاحمت نبود ~~قلم را سر نمی تراشید~~
 میشد - و ساله نبود که یک دو مرتبه هزود
 گویند هنگامی اکثر اینها و خصمت غسل گنگ - بدیوان خود
 رای درک داس گفت - چرا تو نمیروی - عرض کرد که ~~بند~~
 بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد
 بنماز مقید نبود اما در مذهب تمصب تمام داشت -
 در مراسم ازداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده)
 تبعیت نمیداد - بے محابا بزشتی و شذاعت منسوب سال
 زمانه ساز نبود - در عهد جنت مکانی با آنهمه پیش آمد
 اعتماد الدوله بخانه هیچکس نرفت - حتی بر دروازه نور

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانه (امی

گوردهن دیوان اعتماد الدوله شناخت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملے

شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس

مشهورتر است - و هر چند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بتوس

ضرر و توهم ادیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخه بکنایه

و شیخ عبدالقادر بداونی و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا

چنانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صفایان ممالک مکروهه

بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است

و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام

همه از اوضح براهین این مطلوب است ^(۲) - و زیاده برین چه میباشد

که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیکم از آحاد الناس

نمی توان گفت - تا پادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرض آشیانی

نوشت ^(۳) در جواب تبریه و تزکیه بسیار بتحریر آورده باین قطعه

معدرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الاله ذو ولد *

* قیل ان الرسول قد کهن *

* ما نجا الله والرسول معا *

* من لسان الوری فکیف انا *

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما
آنچه از تتبع آثار و اخبار مکرر اوراق متفرس شده و بدین متبادر^(۲)
میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان
املا مقدمات علمی نوزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشته - اما
طمانت رسا و شعور تند بدرجۀ اعلی بود - هرچه بعقل پسندیده^(۳)
می نمود میخواست رائي یابد - اکثر علما مراتب دنیوی مطمح
نظر داشته مزاج گوئی و خداوند ستائی اختیار کردند - پیش آمد
فیضی و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار
خاطر پادشاهی را بدلیل عقلی ستیسطی مدلل می نمودند - و خلغ
ربۀ تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد
وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه
بود (که هیچ کس از هم عصیان قوت سرپنجگی آنها نداشتند)
و در اصل درویش زاده و مفلوک پیش نبودند و یک دفعه
بقرب و اعتبار سلطانی اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه
عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاحای ستیفه بزد
(که رشک اندرزی و ناتوان بینی را حمیت دین نام نهند) چه
اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند
و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند
عفا الله عنهم .

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیر قلی خان است که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیری به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم است - که وقت عرش آشیانی حکومت چونه کده مضاف صوبه گجرات (که در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنم مکانی بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعیین یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیری سردار خان خطاب یافته - و پادشاه اودرا همراه خان اعظم بقلمه گوالیار محبوس نموده بود - پس از دهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیغه زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده هر یک ازینها بمنصب سه هزار و دو هزار (سیده) *

* خانخانان میرزا عبدالرحیم *

خلف الصدق بیرام خان است - والده اش از نژاد خانان میورات بود - چون جنم آشیانی در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلی نزول اقبال نموده مرتبه ثانی سربر آرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زاده حسین خان میواتی (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید دو صبیغه داشت - کلان را پادشاه در حباله عقد خون آورده درم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم مهر سنه

(۹۹۴) نهصد و شصت و چهار هجری آخر سال جلوس اکبري در بلده لاهور ميرزا عبدالرحيم متولد شد - وقتي (که پدرش در پتن گجرات بر دست افغانه شهادت يافت) چهار ساله بود بے اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز کردند - محمد امين ديوانه و بابا زنبور ميرزا را با والده او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد زويه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کمان بشهر رسيدند - پس از چهار ماه محمد امين ديوانه و برخه پرستاران ميرزا را برداشته عازم حضور گشتند در حالور فرمان طلب از پيشگاه خلافت نيز رسيد - سر آغاز سال ششم سنه (۹۹۹) نهصد و شصت و نه هجری در آگره بزمين بوس اعوش آشياني استضعاف يافت پادشاه با هجوم بدگويان و بد اندیشان آثار نجابت و حقيقت از ناصيه او دريافته مشمول تزييت و پرورش خاص گردانيد *

و چون بسن رشد و تميز رسيد بخطاب ميرزا خانى سرفرازي يافته ماه بانو همشير خان اعظم کوکھ را باز دراج او در آوردند - سال بيست و يکم هردارمي گجرات بنام ميرزا نامزد گشته هل و عقد مهمات بوزير خان قرار گرفت - در سال بيست و پنجم بمير عرضي حضور افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم باثاليقي شاهزاده سلطان سليم بلند مرتبه گرديد - و در همين سال بر سلطان مظفر گجراتي ظفر يافت *

تفصيلش اينکه سلطان مظفر در نخستين پرورش گجرات بدست

(۹۹۴) نهصد و شصت و چهار هجری آخر سال جلوس اکبري در باده لاهور ميرزا عبدالرحيم متولد شد - وقتی (که پدرش در پتن گجرات بر دست افغانی شهادت يافت) چهار ساله بود به اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز کردند - محمد امين ديوانه و بابا زنبور ميرزا را با والده او از ان آشوبگاه بر آورده احمد آباد رویه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کنان بشهر رسيدند - پس از چهار ماه محمد امين ديوانه و برخه پرستاران ميرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پيشگاه خلافت نيز رسيد - سر آغاز سال ششم سنه (۹۹۹) نهصد و شصت و نه هجری در آگره بزمين بوس اعروش آشياني استسعاد يافت پادشاه با هجوم بدگويان و بد اندیشان آثار لجابت و حقيقت از نامه او در يافته مشمول تربيت و پرورش خاص گردانيد *

و چون بسن رشد و تميز رسيد بخطاب ميرزا خاني سرفرازي يافته ماه بانو همشير خان اعظم کوکھ را باز دراج آور در آوردند - سال بيست و يکم سردار گجرات بنام ميرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزير خان قرار گرفت - در سال بيست و پنجم بمير عرضي حضور افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم با تاليقي شاهزاده سلطان سليم بلند مرتبه گرديد - و در همين سال فر سلطان مظفر گجراتي ظفر يافت *

تفصيلش اينکه سلطان مظفر در نخستين يورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهی افتاده زندانی گشت - او را نزد منعم خان
خانخلان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید
و بخواب شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از حبس
گریخته بگجرات شتافت - و در حواشی چونه گدهه^(۲) در حمایت
کاهی^(۳) آرامش گرفت - امرا سهل انگاری نموده بدر نپرداخته
درین هنگام (که اعتماد خان از تغیر شهاب الدین احمد خان
ایالت گجرات یافت) بعضی نوکران حاکم معزول در بے حقیقتی زده
سرشورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بسری هنگامه آرا گشته
احمد آباد را متصرف شد - عرش آشپانی میرزا خان را با فوجی
شایسته تعیین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده
و همگی مردم پادشاهی ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند
و پادشاه نیز نوشت - که تا تلپج خان و غیره امرای کمک از مالوه
نرسند جنگ را آماده نگردان - در اینوقت خان لودی (که صاحب
و پیر شمشیر میرزا بود) گفت - در اینوقت فتح بشرکت است - اگر
میخواهی خانخانان شوی تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از
بگمناهی زیستن است - میرزا خان بهمت افزائی همراهان درآمده
همه را دل نهان مبارزه ساخت - و بسرکیچ سه کوهی احمد آباد
سخت چپقلش رو داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

(۲) در [بعضی نسخه] چونا گدهه - و در [بعضی] چونه گدهه (۳) نسخه

[ب] کاهی *

داد مردی میدادند - میرزا خان با سه صد جوان و صد فیل مست
 ایستاده بود که مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضی
 هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانیدن نمودند - میرزا خان
 پای جلالت افشوده برخی را خون بخاک آمیخت - و بسیاری را
 گریز سپردند - مظفر (که ایستاده نخوت می فروخت) سراسیمه
 گشته در بهزیمت نهاد - و بکنه پایمت رفته ماله از تجاران برگرفت
 و باز سرشورش برداشت - میرزا خان امرای مالوه را (که بتازگی
 پیوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مکرر مالشے بسزا داد
 او سر بطرف نادوت بر آوردن - و دران ناحیه از سرنو هنگامه پیکار
 گرمی گرفت - تهور منشان هر دوسو پیاده شده کارنامها ظاهر کردند
 آخر مظفر در از جنگ گاه بر تافته سمت راج پیپله ره سپر ناکامی
 گشت - میرزا خان از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب عمده
 پنج هزاره و خطاب والای خانخانانی مباهی گشته سر افتخار
 با آسمان برین رسانید *

گویند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشید
 آخر وقت شخصی آمده گفت که بمن چیزی نرسیده - یک قلمدان
 باقی مانده بود - بار داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خورده
 گجرات قلیچ خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دریافت
 در سال سی و چهارم وقائع بابری را (که از زبان ترکی بفارسی
 (۳)

برده بود) بنظر پادشاه درآورده فراوان آفرین اندرخت - و در همین

سال (که سنه ۹۹۸) نهمصد و نود و هشت هجری بود) بوالا پایتخت

وکالت بلند مرتبه شده چونپور باقطاع از مقرر گردید - و در سال

سی و ششم سنه (۹۹۹) نهمصد و نود و نه ملتان در تیولش

قرار یافته تسخیر گتیه و ولایت سندهه پیش نهاد همت ساخته

عازم گشت - شیخ فیضی تاریخ این عزیمت * قصد گتیه * یافته *

و چون خانخانان بچالاکی و تیزدستی از پایان قلعه سیهوان

که سیوهستان گویند گذشته لکھی را (که دروازه آن ملک است - مثل ^(۳)

گدهی بنگاله و بارهمولت کشمیر) بدست آورد میرزا جانی حاکم گتیه

(که بدانش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت

یافته در سال سی و هفتم باشتی گرائید - بشرط آنکه قلعه سیهوان را

(که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایچ پسر

خانخانان را بدامادی برگزید - و بعد از برشکل بملازمت شتابد

چون از کم آندوپی بمقام پادشاهی هم خصلتی راه یافته بود خانخانان

پذیرش نموده قلعه بحسن عالی عرب سپرده بیست کروهی

سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش برآمد میرزا جانی عذرهای

در نیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانه گتیه شد - میرزا

سه کروهی شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهی

چیره دست گردید - ناگزیر ببلایه گری درآمده تمام مملکت بمردم

پادشاهی باز گذاشته با زه رزان همراه خانخانان بملازمیت رسید
کامیاب عاقبت گردید - ملا شکیبی (که نوکر خانخانان بود) مثنوی
درین فتح گفته - این بیعت از انجا سمت * بیعت *

* همائی که بر چرخ کرده خرام *

* گرفتگی و آزاد کردی ز دام *

خانخانان هزار اشرفی صلہ داد - میرزا جانی نیز هزار اشرفی بملا
داده گفت - رحممت خدا مرا هما گفتی - اگر شغال میگفتی زانوقت
که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهی بتسخیر دکن
از احمد آباد گجرات برآمده بانتظار لشکر کمکی در بهرونج
نشست خانخانان (که بهمراهی شاهزاده از حضور تعیین شده بود)
در بهیلسه^(۳) محال جاگیر خود نخستی بسر برده باوچین در آردن
شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیغامی بر گذارد - او فوشمت
که راجه علی خان مرزبان خاندیس یگانگی داستان بر میسر آید - اورا
همراه گرفته میرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات
راند دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده
خود با راجه علی خان تیزروی فرا پیش گرفت - و در قلعه چاندور
سی گروهی احمدنکر بشاهزاده پیوست - بعد چندی بار دادند
اما هیچ التفاتی بحالش نرفت - خانخانان بازرنگی در شده دست

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
 هجری - احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال روانی و نقب زنی
 پرداختند لیکن بهوشیاری و دلادری چاند بی بی سلطان همشیره
 برهان نظام شاه زوجه علی عادل شاه بیجاپوری (که باتفاق ایهنگ
 خان حبشی تحصیل گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکنی
 یکدیگر فتح قلعہ آسانی صورت نگرفت *

چون درویشان از دولتی سران لشکر آگهی یافتند آشتی داستان
 بر سر آیدند - که بهادر پور زاده برهان نظام شاه را از زندان برآورده
 آن خود سال را خطاب نظام الملک داده نوکر دلا درگاه بر سازند
 و آباد ملک احمد نگر باطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف
 پادشاهی باز گردد - هرچند کار آگهان کم آذوقی و سراسیمگی
 و داستان سرانی در نشینان برگذارند از بی اتفاقی کسی گوش نکرد
 و درین ضمن آمد آمد سهیل خان خواجه سرا معتمد الدوله بیجاپوری
 یکمک نظام شاهیه یار پیشین عزم گشته بوساطت میرو مرتضی ملج
 نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور
 در میمنه و تطب الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت
 افزوده عرصه مبارزت آراست شاهزاده را بسیج آویزش در سر گرفت
 امرا از پایه شناسی بدان نگرائیدند - ^(۲) خاندانان با میرو شاهرخ
 و راجه علی خان از شاه پور بهوی غنیم چالش نمود - آخر

جمادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم هجری نزد قصبه اشکزی
 درازده گروهی بنهری تیرد پیرا گردیدند - آریزش سخت روداد
 سرزبان خاندیس با پنج سردار و پانصد کس (که در مقابلۀ عادلخانیه
 بودن) مردانه فرو شد - آنها اوزا قول فهمیده بسر آمدن خیانت میرزا
 شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز
 فوج دربروی خود را برداشته دران گیره شب از یکن یگر جدا شده
 ایستادند - و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده شب بر پشت
 اسب گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهی (که هفت هزار کس بودن)
 چون همه شب بتشدگی گذشت دریا سو گام برداشت - متخالف
 با بیست و پنج هزار سوار آهنگ پیکار در سر گرفته رو آریزش نهاد
 سرداران بسیار از هراسه فوج غنیم دست فرسود نیستی گشتند *

گویند دولت خان لودی (که هراول خانخانان بود) هنگامی
 (که سهیل خان توپخانه و فیلان بر رو داده قدم فراتر گذاشت)
 با خانخانان گفت - که همگی ششصد سواریم - پیش رو رفتن
 خود را بای دادن است - در کمر غنیم در می آیم - خانخانان گفت
 که نام دهلی بیاد میدهی - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم
 صد دهلی ایجا کرده باشیم - و اگر مردیم کار باخت است - و چون
 خواست (که اسپان بوزان) قاسم باره با سادات همراه بودن - گفت
 که ما و شما هندوستانی ایم - تغیر از کشته شدن چاره نیست - (ازاده

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانکانات گفت که چنین انبوهی در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رو دهد بجائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه در آمده غنیم را بر سرورانید - و در کمتر زمانی سهیل راه قرار سپرد - گویند خانکانات درین روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک رویه با خون داشت - همه را یغمائی ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با نصف چنین فتح متزک مهمات انجام شایسته نگرفت - خانکانات حضور طلب گردید - سال چهل و سیوم بملازمیت سر بلندنی یافت - کوچ او هاه بانو هم درین سال در گذشت *

چون عرش آشیانی کنکاش مهم دکن از استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفویض رتی و فتی دکن بغام خون عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد و عرش آشیانی خون نیز عزیمت آفندیار فرمود خانکانات را مسجدی برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری شاهزاده با اتفاق خانکانات قلعه احمد نگر را گرد گرفت - از هر جانب فرادان کوشش بکار رفت چاند بی بی عهد و پیمان در میان آورد - بچیته خان خوانچه سرا ازین معنی سر باز زده با اتفاق برخه بدگوهران آن گزین بانورا

جان بشکود - و توپ اندازی فرا پیش گرفته مکرر از قلعه بیرون شده در آویختند - پس از آنکه بنقب سی‌گز دیوار بر هوا شد از پروچ بلبل^(۲) گنداران درون شده بدم آبخ بسیاره را گذرانیدند - و بهادر پور ابراهیم را (که بنظام شاهی برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس از محاصره چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش آشیانی شرف اندوز گشت - و بهنگام معارفت پادشاهی بدارالخلافه بخاندیس را بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگانی دادند و آن سده سالار را بمالش راجومنا (که پور شاه علی عم مرتضی نظام شاه را بسری برداشته گرد فتنه برانگیخته بود) بدست احمدنگر دستوری دادند - و پس از فوت عرش آشیانی فتور عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیری سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسیده متعهد گردید - که سوای متعینه سابق اگر درازده هزار سوار تازه کمکی شود در مدت دو سال مهم دکن بانصرام میرسد - لهذا فوراً رخصت دکن یافته شاهزاده پرویز باتالیقی آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه مانسنگه کچهوا و خانجهان لودی مره بعد اولی بکمک تعیین گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عین برشکال

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآوردند و از بے اتفاقی سران سپاه سر رشته تدبیر از دست دادند بغلای غله و سقطی در آب خستگی تمام بچنون پادشاهی راه یافت - و ناچار آشتی نازبیا (که شایان این دولت نبود) بامخالغان کرده مراجعت نمود [مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن آن کهنه عملة روزگار تعیین شد •

چون بعصر رسید در سال پنجم بتیولدارئی کالپی و تنوچ دستوری یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازند و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید و از خانجهان کارے متمشی نشد انتظام آن مهم منکصر در فرستادن خانخانان دانسته با خواجه ابو الکسن رخصت یافت - و چون درین مرتبه نیز باوصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کارے صورت نگرفت جنت مکانی سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری سلطان خرم را بخطاب شاهی (که از زمان صاحبقران تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده طرح اتمام بماندر انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد ازدواج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهی عادل شاه پنجاه زنجیر

قبیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد)
پیشکش فرستاده بعد از آن شایسته اظهار بندگی و فرمان پذیری نمود
چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندی امتیاز یافته در عنوان
فرمان بقلم خاص بدیه این بیت مرقوم گشت *

* شاهی از التماس شاه خرم *

* بفرزندی ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بار سال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید
ملک عزیز نیز سر خدمت بریقه اطاعت در آورده کلید قلعه احمد نگر
و دیگر قلاع با سایر پرگناهای بالا گهاٹ (که متصرف شده بود)
قبول نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب مویشی
خاندیس و برار و احمد نگر بمسئله سالار تفویض فرموده شاهنواز
خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحه بالا گهاٹ مقرر ساخت
و هر محاله را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت کمکی
تذخیره کرده سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی گذاشته
سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر و الا قدر پیوست - جنت مکانی
وقت ملاقات بے اختیار برخاسته در سه قدم باستقبال شتافت
و منصب سی هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب
شاهجهانی و بجهت نشستن منتهای متصل تخت (که عنایتی است
مخصوص و از زمان امیر تیمور دین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

(دلائل الامراء) [۷۰۵] (باب الخاء)

(۲)
خود از چهارده پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر بر سر
فرزند اقبال پیوند نگار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکنی
ملک عبور و تسلط و استیلای برگیان او تهابه داران پادشاهی عذر
تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهاک برگشته
ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و بدرهانیپور
آمده با اتفاق پدر نامور شهر بزد گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور
روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحه
دکن مرثیه ثانی بطریق استعجال دستوری یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهی گذشت [که کار
برسن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسم ست مقرر) بخود داده ام]
جنت مکانی بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش آشیانی
خان اعظم را بایلغار خاص از محاصره گجراتیان رهائی بخشید شما
خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد
شاهی از هم پاشیدند - شاهزاده بدرهانیپور رسیده از سرنو
به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوی
بمحاصره قلعه قندهار انتهاز نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام تر
طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان
زمانه طرح دیگر انداخت - و باغواهی کوته خردان فساد خانه بجائے
رسید که بقتله بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

(۲) نسخه [پ] خوانچه جواهر *

عون نموده همانندو اقامت ورزید - چنانکه مکانی بتحرک نور جهان
 بیگم سلطان پرویز را بسپه سالاری مهلبت خان تعیین فرمود - شاهزاده
 بعد نمک حرامی رستم خان (که پیش روی عساکر پادشاهی
 فرستاده بود) با خانخانان از نریده گذشته بیوم بیگ بخشی را بکنار
 آب نگاهداشته روانه برهانپور گردید - درین وقت خط خانخانان (که
 پنهان بمهلبت خان نوشته بود) این بیعت عنوان ساخته (* بیعت *
 (۳) صد کس بنظر نگاه میدادندم *

* روانه پوریدم ز به آرامی *

بنظر شاهزاده در آمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر
 مسموع نداشت - لهذا با داراب خان سرش نظر بند گشت - چون
 بحوالی قلعه آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حواله سید مظفر خان
 بازه نموده بقلعه فرستادند - از آنجا (که حبس داراب خان بسبب
 به تقصیری بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر
 پسندیده ن نمود) هر دو را طلبیده بقول و عهد وا گذاشتند - و چون
 مهلبت خان با سلطان پرویز بکنار نریده رسیده دید (که کشتیها را
 بیوم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام
 داده است) بغریب کاری در آمد - و مخفی بخانخانان نوشتنها
 فرستاده آن دیرین سال تجربه کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

(۲) نسخه [ب] فرد خانخانان (۳) نسخه [ج] صد کس بنگاه قید

می دارندم *

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي است - اگر روزه چند طرح آشتي
 بندگان هر آئينه سبب امنيت بقدها خواهد بود - شاهزاده (که
 همواره همت بر رفع فساد مصروف داشت) سنج اين سانحه روز عظيم
 دانسته خانخانان را بخلاوت سرا برد - و مجدداً بسوگند مصحف
 شريف خاطر از مطمئن ساخته روانه نمود - که اين طرف آب بوده
 در آنچه صلاح طرفين باشد صلح قرار دهد - چون از رسيدن خانخانان
 و آواز آشتي در پاسباني گذرها رهنه راه يافت مهابت خان
 (که منتظر فرصت بود) هنگام شب جمع از جوانان کار طلب را
 از آب در گذرانيد - و خانخانان بمراسلات هورانه سلطان پيريز
 و مهابت خان فريخته گشته از دنيا دوستي حق ناشناسي يکار بود
 و عهد و سوگند تازه نسبا و نسبا نموده بمهابت خان پيوست - ناچار
 شاهزاده شاهجهان توقف در بيهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه
 عازم ينگاله گرديد - مهابت خان بيهانپور آمده باثفاق خانخانان
 از آب تبتي گذشته بتعاقب قدوسه راه نورديد - خانخانان بواجه
 بهيم (که از ارکان دولت شاهي بود) بفرشت - که اگر شاهزاده
 فرزندان مرا را گذارند لشکر پادشاهي را بطلائف الحيل بر ميگردانم
 و الا کار بدشوازي خواهد انجاميد - راجه بهيم جواب فرستاد - که
 هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزديک رسيد ارادت را
 بقتل آورده بر تو خواهيم تاخت *

شاهزاده پس از ضبط ولایت ینگاله چون عزیمت بهار نمود

داراب خان را از قید برآزرده حاکم آنجا ساخت - مه‌اب خان

درین هنگام (که بمقابلۀ شاهزاده ره‌نمای آله آباد بود) خانخانان را

(که از نیرنگ سازی و افسوس طوازی او نگرانی داشت) نظر بزد

ساخت - در سال بیستم جنم مکانی ادرا از پیش مه‌اب خان

بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که

این همه از قضا و قدر سرزده - باختیار ما و شما نبود - من خود را

شرمنده تر از تو می بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالی منصب

و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازی یافت - آن پیرننگ و ناموس

بباید داده دنیا پرست این بیت در آنگین نقش کرد * * بیت *

* مرا لطف جهانگیری ز تائیدات ربانی *

* دوباره زندگی داده دوباره خانخانانی *

مه‌اب خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان

و سرانجام کوتاهی نموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید

بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود

که مه‌اب خان معائب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلا

اهوال برسی هم نکرد - مه‌اب خان سوخته بیمارتری او شد - چون

بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعیین کرد - که ادرا از راه برگردانند

خانخانان در دهلی لگوراتامت انداخت - در همان ایام شعبده باز

فلک لعبته دیگر برانگیخت - وقت مراجعت رایات پادشاهی

از کابل مهابت خان آواره ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را
 طلب داشته با فوجی بتعاقب او تعیین کرد - و درازده اک روپیه
 با فیل و اسب و شتر از طرف خود رعایت نمود - و تیول مهابت
 خان نیز بدو تفخواه کرد - اما زندگی فرصت نداد - در لاهور
 بیمار شد - و بدلهی رسیده در سن هفتاد و دو سالگی سنه (۱۰۳۶)
 هزار و سی و شش هجری آخر سال بیست و یکم جهانگیری
 و بیعت حیات سپرد * خان سیه سالار کو * تاریخ است
 و متصل مقبره همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکنای روزگار بود - و او عربی
 و فارسی و ترکی و هندی روان داشت - شعر خوب می فهمید
 و می گفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم
 رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب المثل هند است
 بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزی بر براتنها دستخط
 میکرد - بر برات پیاده بجای هزار تنگه هزار روپیه دستخط کرد
 و همان بحال داشت - مگر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزی
 ملا نظیری گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام
 فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکر الله که
 بسبب ثواب من اینقدر زر ندیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا
 شکر الهی کند - همواره مبلغهای خطیر بدریشان و علما باعلان و اخفا

میداد - و بدور دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن

در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میرعلی شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکی سرآمد

ورزگار بود - اما کینه دوزی و دنیا دوستی و زمانه سازی بیشتر داشت

بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستی دشمنی نموده آیند

از برای او گفته اند * بیست *

* یک وجب قد و صد گره در دل *

* مشتکی استخوان و صد شکل *

تقریباً سی سال بدفاعت در دکن ماند - هرکه از شاهزادها و امرا

بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن بار دیده نفاق و غدور

نعمت بار میگردند - حتی شیخ ابوالفضل فتوای بغی در حق او

میداد - در عهد جهانگیری بدوستی ملک عنبر منعم شده تعبیر

گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمگی کرده بعرض پادشاه

رسانید - که مکاتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوی

که ملازم خانخانان بود - مهامت خان پیرو هوش آن مامور شد

چندانکه بتعمیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا

لب نکشود *

خانخانان از اعظام امرای این سلطنت بود - نام نامی او برصفحه

ایام نقش درام گرفته - در عهد عرش آشیانی مصدر خدمات

شایسته گردید - از انجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندده - و شکست هپیل خان بیجاپوری - چنانچه بتفصیل بجای
 خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانبانی جنت مکانی کارے از
 درائی نگرفت - با همه دانائی درست و فهمید پسندیده ذلتها
 کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولعی باخبار
 دربار داشت - با آنکه دو سه کس روزنامه را هر روز بتاک چوکی
 میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچه‌ریها و چپوتره حتی در
 چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه باغوا عوام می شنیدند
 بتکریر در می آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت
 گویند اکثر چیزها در آن وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه
 پرهما که بر سر کت نمیزد - مگر شاهزاده‌ها - با آنکه پدرش امامیه
 مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم معمول بر تقیه
 میکردند - لیکن پسر افش سنی متعصب بودند - سوامی شاهلواز خان
 و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکم میوزا رحمن داد - که
 والدۀ اش از قوم سوده امرکوت بوده - در جوانی بحیثیات شگرف
 آراسته - پدر بسیار درست داشته - در مکر قریب العهد بغوث
 شاهلواز خان درگذشت - که را یارا نبود که باظهار آن پردازن
 بدر خواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندھی (قدس سره)
 بخانۀ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میوزا امرالله
 از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جوانی زندگی بهیرون

و عمده درامت خانخانانی میان فهمیم بود - اگرچه شهرت بسلامتی
دارد اما در اصل راجپوت پسرے سمٹ مثل فرزندان پرورش یافته
کمال صلاح و تقوی داشت - قائم راپسین نماز تہجد و چاشت
و اشراق ازو قضا نشد - درویش دوست بود - با سپاہ برادرانہ
بر خوردے - لیکن تند مزاج - مدای تازیانہ ہمیشہ بلند بود *

گویند روزے دید کہ راجہ بکر صاحبیت شاہجہانی با داراب خان
تکیہ زدہ بر یک مسند نشستہ - زبان بفحش کشودہ گفت - مثل تو
برہمنے با نیپورہ بیروم خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج
این می مرد - ہر دو بعد از خواہی درآمدند - چون آخر طبیعت
خانخانان انحراف یافتہ بود اورا بر فوجداری سرکار بیجاگدہ پای
حساب آرد - از درشتی بسیار بذواب کردہ طمانچہ بردی حافظ
نصر اللہ (کہ دیوان صاحب اختیار بود) زدہ از شہر ہرآمد - گویند
خانخانان نیم شبہ خود رفتہ برگردانید - و در شجاعت و تہور
آیتے بود - چون مہابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهمیم را
خواست کہ بتطایع منصب عمدہ پادشاہی و انواع مواعید بفریبد
راضی نشد - مہابت خان گفت - تا چند بر سپاہگیری خود مینازي
فہیم ہرچند بخانخانان گفت (کہ اینجا غدر و مکر معلوم میشود
مبادا - بدامت و خواری کشد - مسلح و مستعد گشتہ عزم حضور
باید نمود) قبول نکرد - چون نظر بندش نمودند بیشتر مردم
پادشاہی را مہابت خان بر سر فہیم فرستاد - او پسر خود فیروز

خان گفتم - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده درگاه
بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل کس از ملازمان
خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بگلای و پرستاری شاهزاده
شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرومیت
و مزاج دانی ممتاز گردید - گویند هنگامی (که شاهزاده بهم رانا تعیین
شده بود) روزه در او پیور بتقریب پانصد کره خورد - و بر زمین
نه افتاد - و آه نکشید - این سخت جانی وسیله اعتبارش گشت
بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایه امارت تصاعد نموده
بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت
از صوبه بهار در خدمت سلطان مراد بخش ادرا از افزونی اعتمادش
باتفاق سید مظفر خان باره در قلعه روهتاس گذاشتند - چون بعد
واتبع ناگزیر جنت مکانی اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده
از کنار تالاب کانگریه ظاهر شهر احمد آباد (که هفتم روز متخیم
سراذقات اتبال بود) بجانب مستقر الخلافه آگره کوچ فرمود
از ائذای راه ادرا با فرمان از خط خاص نزد یمین الدوله بلاهور روانه
نمود - مشتمل بر آنکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز
جهان را از لوث وجود شاهزاده چند (که ماده فساد اند) پاک سازن
خدمت پرست خان در عرض نه روز بدآک چوکی بلاهور پیوست

گویند سلطان داور بخش مشهور به سلطان بلاقي (که آصف خان باقتضای مصلحت چند روز ادرا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسب شطرنج می باخت - غلغله رضا بهادر شنید به قفس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - قضای ما و شما آمد یمن الدوله حسب فرمان سلطان شهریار مکهول را با سلطان بلاقي و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حواله خدمت پرست خان نمود - و او بیست و پنج جمادی الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت همه را در یک روز بدم آید فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافه مذنب و خدمت میرتوزکي و عذایب اعضای مریع تحصیل مباحثات نمود - و پس ازان بتقویض میرآنشی بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودي از آگره فرار نمود او پیش از امرای متعین (که بمسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتل داس کور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خون را بر صغ غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسامت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیله خانجهان (که همراه محمد شاه لودي دامادش پیشتر بطرف آب چیتل روانه بود)

رسیده جنگ عظیم در پیوست - و از طرفین بهادری و مردانگی بنقدیم
رسید - که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودی
با دو برادر خود و درازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان
نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمده خود بکار
پادشاهی آمد - نعلش اردا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبد
پنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی دولت خان (که خانخانان
یار بخشیده بود) در حباله نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود
چنانچه حرف عاشقی اینها در آنوقت بر زبانها افتاده - هرگاه
خدمت پرست خان بار میگفت (که من فدوی جان نثار درگاهم
امروز فردا بکار ولی نعمت می آیم - حال تو چیست) او افیون و زهر
که در کنار پارچه خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق
مردن نیافت اما ببد حالتی بر سر قبر او نشست - اعلیٰ حضرت
ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز
مقرر فرمود - ساله نگشت که بزرگهستی و سلسله جنبانی بدو هم نشینان
شیفته سرود و رقص گشته بمی گساری افتاد - چون پادشاه خبر رسید
اردرا در عقد ازدواج قلعه دار خان چپاه در آوردند - و پس از فوتش
سر محروق ساخته باز بر هر قبر رضا بهادر نشست - اعلیٰ حضرت
باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر دریست کس بیش قرار نوکر داشت - که
هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکی و سواری بآنها

معاف بود - پس از جلوس اعلیٰ حضرت با فرجه سنگین به تنبیه
میوان میوات تعیین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را
نه تیغ کشید - و بقیة السیف از پیرو جوان همه را محبوب ساخت
تا قطع تذاصل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر باکره آورد
هر روز چو ازان از مجامعت و گرسنگی راه فنا می پیموندند *

گویند جوهریه بود - دران وقت بزر داری مشهور - بحضور افضل
خان دیوان اعلیٰ آمده بتحصیل ثواب در لک رویه بالمقطع
بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمه خود قبول کرده آسارا را
سرداد - و قسط اول را بخزانة عاید ساخت - و در قسط دوم طومار
سی هزار رویه بابت حویلی و اسباب خانه - و عوض تئمه با پسران
و دختران خود آمده در کچه ری نشست - چون این کیفیت بعرض
پادشاهی رسید و استفسار ازو رفت ظاهر کرد که زنان و اطفال
بیگناه هر روز از گرسنگی تلف میشدند - عوض خون بهای آنها
جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلیٰ حضرت ازین حسن احوال
طومار را واپس داده باقی را هم بخشیدند - لیکن تنقید شد را
متصدیان دیوانی بے تحقیق احوال کسی را ضمان نگیرند *

* خانجهان لودی *

پسر دولت خان لودی شاهوخیل است - پدر خان نام داشت
در ربعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده
به بنگاله پیش راجه مانسنگه رفتند - در زے (که میخواهند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزد و خورد
انجامید - اتفاقاً ذو برادر زاده راجه کشته شدند - پس از آنکه راجه
از احوال اینها مطلع شد بذابو سابقه معرفت سی هزار روپیه تواضع کرده
رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - ^(۲) محمد خان
در عین جوانی در گذشت - و پیرا بیادری اقبال نزن شاهزاده سلطان
دانیال منظور نظر گردید - گویند بمصاحبت و قرب بجائے رسید که
دوئی مانند - در مخاطبات بفرزندى مخاطب میگشت - پس
از فوت شاهزاده در بیست سالگی در خدمت جنت مکانی پیوسته
بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولاً بمنصب سه هزار ری
و خطاب ملاکت خانی سرفرازی یافته در ایام معدود بخطاب
والای خانجهانی و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری بلند نامی
اندوخت - و در مکر میست و اعتبار سخن شریک و سهیم نگذاشت
همچو نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند
تند بیک از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب
بنان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطانی مخصوص ^{پاس}
شاهزاده است - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان
میدارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید
ویند جهانگیر پادشاه آقائی و نوکری با او منظور نداشته یارانه
لوک میکرد - اما او دست از نوکری برنداشته با از حد خون

فراتر نمیکذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگه و شریف
 خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعیین دکن شده کاره متمشی
 نکشت در سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجری خانجهان را با دوازده
 هزار سوار جرار ضمیمه عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت
 پادشاه خود از جهروکته خاص و عام فرون آمده دستار خود را
 بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسب سوار کردند - و حکم شد
 که از حضور نقاره نواخته روان شوند - ازین طرف پادشاه و ازان سو
 خانجهان بے اختیار گریه مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات
 و ارمغانی از حضور میبردند - خانجهان در بوهانپور توقف نموده
 عزیمت بالاگهات (که معسکر فوج پادشاهی بود) نمود - در ملاپور
 جنگ عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از برگری گری
 دکن راقف نبودند) تیز جلوی کرده بسیاری ضایع شدند - پس ازان
 خانخانان آمده بتواضع تمام در خورد - و ببالاگهات برد - چون
 از حضور قرار یافته بود (که از طرف خانجهان با لشکر دکن از
 جانب دیگر عبدالله خان زخمی با فوج گجرات بدولتآباد رفته عا را
 در میان گیرند - و مالش بسزا دهند) گویند ملک عابر ازان خبر
 مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بطائف الحیل
 چندان در ظفرنگر نگاه داشت که عبدالله خان بدولتآباد رسید
 و عزیمت یافته رجع القهری نمود - و ملک عنبر از او پروا خه
 بقزاقی کبی و رسد اردوی خانجهان همت گماشت - گرانی غیا

بجائے رسیدن کہ سیرے بیک روپیہ میسر نمیشد - و سقطی دراپ
 علامہ گردید - بکمال آسیمہ سری صلح گونه کرده بدرهانیپور برگشت
 و این بدنفسی بنام خانخانان نشست - ^(۲) خانجہان بحضور نوشت
 کہ این همه از نفاق این کهنہ عملہ بوقوع آمد - بعدہ او را باید
 گذاشت - و الا طلب حضور شود - کہ من با سی ہزار سوار در عرض
 دو سال باقبال پادشاہی از استخلاص قلاع این ملک را پرداختہ
 بیجاپور را ضمیمہ ممالک محروسہ میکنم - و الا روی خون بہ بندہای
 درگاہ ندایم - بنابراین مهمات دکن بخانجہان من حیث الاستقلال و فوض
 گشتہ خان اعظم کوکہ و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزودہ
 خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ
 بذور بست صورت نگرفت - خانجہان را بہ تیولاری تھانیسر و اتام
 ایجاپور معائب نمودہ سرداری بخان اعظم قرار یافت - و بعد
 سال (کہ خانجہان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت
 سرموئے تفاوت راہ نیافت - تا در سال پانزدہم جلوس (کہ داعیہ
 قزلباش بتسخیر قندھار ظاهر شد) خانجہان را بصاحب موبکی
 ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال ہفدہم (کہ شاہ عباس صفوی
 در محاصرہ چہل روز قلعہ قندھار بتصرف در آورد) خانجہان
 حسب الحکم جہت و شورت این کار بصرعت تمام روانہ حضور شد
 اما مراجعت این وقت در مردم (کہ از حکم پادشاہی خبر نداشتند)

محمول بر خفت و ناسرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد
 که درین مرتبه از پایه می افتد - بلکه جانبوری نیست - حال آنکه^(۲)
 مکرر فرامین بار رسید - که زنها اراده قلعه نغمائی - که مقابله
 با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکردند - و پس از رسیدن
 حضور قرار یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده
 در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده
 بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومی اگر از سرکار پنج لکه
 یومیه بسوار و دو تنه به پیاده مقرر شوند (که از قوت ناگزیر است)
 با انبوه تمام در هرادی شما تا مفاهان ملک گرفته می دهیم - و تعهد
 میکنیم که بیک رپیبه پنج آثار غله بکشمر شما تا آنوقت رسانیم
 خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده
 چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلاب دیگر زن - که میان
 پادشاه و شاهزاده ولیعهد شاهجهان برهمزدگی واقع گشته بمقتال
 و جدال منجر گردید - تعیین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر
 بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین
 وقت شیرخان سور با آن همه عداوت اگر میبورد خود را میسرسانید
 شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سیزده
 شبانه روز هوش نداشته - و بعد از آنکه بحضور رسید جهت حفاظت

(۲) در [بعضی نسخه] جانبوری نیست *

قلعه آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکری مامور شد
و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داری گجرات
تعیین یافت - و چون مهابت خان را بتقريب صوبه داری بنگاله
از اتالیقی سلطان پرریز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد
و در برهانپور بسطان پیوست - و در سال بیستم و یکم سنه (۱۰۳۵)
هزار و سی و پنج (که سلطان پرریز و دیعت حیات سپرد) تمام کارهای
دکن بعهد شاه خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر
ملک عنبر (که بملک پادشاهی گرد شورش می انگیزخت) متوجه
بالاگهات گشته تا کهرکی عذان باز نکشید - در آنوقت حمید خان
حبشی (که زنش فوج کشی میکرد) مدارالمهام نظام شاه بود - لایه گری^(۲)
و چاپلوسی پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک
هون مالک شاهي بعهد او را گذاشت - چنانچه فوجداران و تهانده داران
بالاگهات بموجب نوشته خانجهان مکانهای خود را بوکلائی نظام شاه
سپردند ببرانپور فراهم آمدند - مگر سپه دار خان که بعذر حکم حضور
قلعه احمدنگر نداد - گویند خانجهان باتقاضای عقل در اندیش
باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامی اندیشید
بالجماعه داغ این بدنامی بر چهره حال او ماند - و در همین ایام
(که مهابت خان باندیشه کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده
بشاهجهان در جنیر پیوست) جنم مکانی خطاب سپه سالاری او را

بخانجهان عنايت فرمودند. و چند روزی نگذشته بود که جنت مکانی
بماک بقا شتافت. شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان —
مزاج دانا بود) با فرمان عنايت و بحالی مرده داری دکن نزد
خانجهان فرستاده بدریافت مافی الضمیر او و استمزاج آمدن خود
از راه برهانپور نیز مامور ساختند. خانجهان با وصف اینکه
در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت جذیر کوتاهی نمیکرد
در بنوقت باغیوی دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان
دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار
در لاهور دعوی سلطنت میکند. با ایشان (که شما این همه خدمتگاری
کردید) پرپر روز مهابت خان ملحق شد. و خطاب سپه سالاری
(که از حضور بشما عنايت شده) بار دادند. نواب بفضل الهی
صاحب جمعیت و الوس اند. هرکه پادشاه شود نوکر او هستند]
چون زمان نکبت و زوال دولتش قریب رسیده بود با آنهمه دانش
و فراست (که یگانه وقت بود) غلط کرده جان نثار خان را ~~را بی آنکه~~
عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را
بر سر ماند و (که قبائل خانجهان در آنجا اقامت داشت) تعیین
کرده اند] او با نظام شاه بنارگی مهود و موثیق بر وفق مطلب خون
موکد نموده سکندر دوتانی را بحراسمت برهانپور گذاشت. و خون
(۳)

با امرای کمکی بماند و آمده صوبه مالوه را از مظفر خان معمولی
صوبه دار آنجا برگرفت - مردم پادشاهی همه گزیدگی داشتند
اکثری گفتند اگر آزاد جگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند
که خانجهان یکرئی نمیکند و بدنامی مفت عاید حال ما است (که
پرخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان را خبردار شوند (که شاهجهان
از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش
ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس دار بخش هم توطیه
و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست
که آنچه کردند صواب بود - اما رفتش گذشت - قدامت چه سود
و کیل بحضور فرستاد - و بعد سریر آرائی پیشکش با سرب مرادین ارسال
داشت - (اعلیٰ حضرت) که جهان گرم و مرمت بودند از بن سلوکی او
انعام کرده صوبه دار (ی مالوه) دار مسلم داشتند - و در سال دوم (که
از تنبیه جبهار بندیده را پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور
عهد - چنم مکانی جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه بر عایت
خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را
(که خانخانان شده سر بکس فرود نمی آرد) (خصمت دهایی فرمودند
لیکن * مصرع * * آن قدح بشکست و آن ساتی نماند *
آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معذرا
از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فرج در حضور
با خود داشتن چرا - بر طرف باید کرد - و بعضی محاللات سیر حاصل

بتقریبی ازد تغیر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود)
 پنجم کردار خود بناخوشی و تذبذب گذرانید - شبی در دربار
 میوزا لشکری پسر مخلص خان از شوریده سری بهسران خانجهان
 گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این
 حرف داهی (که فرری از راستی نداشت) بخانجهان رسید بسکه
 به عنایتها میدید بهراس و رسواس افتاده خانه نشین گشت
 اعلیٰ حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف
 فرمودند - او استیلائی توهم انحراف مزاج پادشاهی ظاهر کرده
 مسئلت نمود - که امان نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه
 بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین الدوله آصف خان نیز
 بظاهر رفتها کرده گفت - اگر شما منزوی میشوید اوصاف این اسم
 که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خمیران آماده
 گشته بود اصلا تشفی و طمانینت نشد - و بحکم الخائن خایف
 توهم بر توهم می افزود *

گویند شبی (که میخواهد از آگره راه آراگی پیش گیرد) آصف
 خان مطلع شده باعلیٰ حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه
 مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه
 تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف درمیان بود که آوارگی او
 بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتی با امرای
 دیگر بهماچ تعیین شدند *

گویند نصف شب دیوایی بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹)

(۲) هزار و سی و نه بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدرواز

هتیا بول رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت

و گفت - خدایا تو میدانی که برای حفظ آبروی خود میروم - بخی

در خاطر نیست - و چون بدو وارد رسید پیش از همه سید مظفر

خان باره و راجه بیتل داس و خدمت پرست خان از فوج

پادشاهی بسر و قش رسیدند - و جنگی عظیم در پیوست - و آویزش

سخت رودان - حسین و عظیم در پسر رشید و شمس داماد او

باد و برادر خود محمد و محمود از نیاثر عالم خان لودی (که

از کهنه سپاهیان افغانه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل

بهیکن خان قریشی و غیره بقتل رسیدند - خانجیان بذات خود

چپقلشهای مردانه کرده زخمی عنان عزیمت بدریای چنبل گردانید

و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران

خود را با بعضی اسامی معتبر در حوضه فیلان نشانده باسینه سوری

و اضطراب تمام گذشت *

* نیم جانجی بدر آورده ام از رادی مرگ *

* این قدر زین سفر در ره آورد بس است *

(۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیا بول

و در [بعضی] هتیا بول (۴) [نسخه] ب [بهنگی خان - و در [بعضی نسخه]

بهنگی خان (۵) در [بعضی جا] چنبل آمده *

و بذا بر توقف فوج پادشاهی یک شبانه روز بعبور دریا خانچهان خود را
 بچنگل‌های ملک ججهار بندیده انداخت - و راههای نامسلوک
 پیش گرفته سرے بگوندرانه برآوردن - بکرمایت پسر ججهار
 عمدا انعام کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانچهان
 چندے در لانجی دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه
 در آمد - بهاول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتائی نیز
 ملحق گشتند - نظام شاه آمدنش فوز عظیم دانسته گرمچوشپها کرده
 از دولتآباد بیرون خیمه زد *

چون خانچهان متصل سرایردی او رسیدن هذوز از اسپ فزون
 نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای
 مسند نشاند - و خود بگوشه آن جا گرفت - و زرع برای اخراجات
 داده برگشته بپیر با آنکه تهانه پادشاهی بود تندرخواه کرد - و برفقا
 نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در
 سر آغاز سال سیوم اعلیٰ حضرت بازاده استیصال او ببلد برهانپور را
 بوزن مسعود دارالسرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار
 بسرکردگی اعظم خان سارچی صوبه دار دکن کسبیل کردند - و خانچهان
 با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در پالکی نشسته تفباکو میکشید - عزیز خان
 پسرش گفت - اگر اراده جنگ است سوار شده باید تاخیم

والا چرا عالم را بخوابی میدهید - گفت اعتقاد شما این است
 که بر لشکر پادشاهی غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است
 میخوام باین حرکت مذبح اصلاح واقع شود - و برای شما روزگار
 بهم رسد - و من در آنکه مکه شوم - و ازین قبیل حرفهای خانجهان
 باعث تفرقه افغانان شد - که از هندوستان یکمال دعوی سلطنت
 هجوم آورده بودند - چون برشکال در رسیدن خانجهان در موضع
 راجپوری چهار کردهی قصبه پیر (که در دامن کوه واقع شده)
 اقامت گزید - و بعد انقضای برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي
 باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالپور خود را
 بدهارور کشید - و هنوز دریا خان رهله در نه پیوسته بود که اعظم
 خان قابو دیده از دیول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از
 منجهای گانون بر خانجهان (که زیاده بر چهار صد سوار داشت)
 تاخت - خانجهان آماده پیکار گشته تبادل را بکوهستان روانه کرد
 و خون جنگ کنان برآمد - و چون بالای گهات^(۲) راجپوری رسید
 با بهادر خان لودی برادر زاده خانجهان و بهادر خان رهله
 مقابل شد - از طرفین داند مردانگی داده هرچند بهادر خان رهله
 در میدان افتاد اما فوج پادشاهی متواتر بمک رسید - بهادر خان
 لودی دل بای داده میخواست بدرود - زاجه بهار سنگه بذیل
 بآن خون گرفته رسیده از هم گذرانید - خانجهان با زنان اسب سوار

از سیوگان گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و از آنجا بدولت آباد شتافته چندین طرح اقامت انداخت - هر چند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلی یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخفت اخراج کند - آنوقت داه و کزیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشویمی او باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه مغتبر غدر دید - از دوستی غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان دوشله و ایمل خان لورین و صدر خان عزیزمت پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورش برانگیزد - از دولت آباد بانطور آمد^(۲) - و از راه دهرنگان و انبه پاتر گذشته (دوی عزیزمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروز جنگ و سید مظفر خان بارهه بتعاقب تعیین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کذا میرفت - از نواح سررنج پنجاه فیل پادشاهی گرفته بملک بندیاله در آمد - تا بکالپی سر بر آرد - بکرماجیت پسر ججهار بندیاله بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آریخت - و دران زن و خورد دریا خان فنا پیموده

خانجهان از کشته شدن چنین (فایق قرین اندوه و تاسف گشته درانه پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهی قریب گردید - خانجهان بنده و بار را درانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محموند خان پسرش با جمعه کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده برای افتاد - و چون در حوالی کالج رسید سید احمد قلعه دار آنجا سر راه گرفت - و دران آریزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کرده دیگر رفته کنار تالاب سپهنده ^(۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهی دست از تعاقب برنمیدارد - پاشنه کوب رسید - تا کی بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگی سیر آمده ام - غیر از کشته شدن علاج نیست - هر که خواسته باشد بدرود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیار جدا شده رفتند - غره رجب با جمعه پای ثبات افشوده با سید مظفر خان بارهه در آریخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان تبین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده هشت بشمشیر و پهلوی بزوک خاچر میبرد - بزخم تیر مادهو ساگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمی سر او را بحضور ارسال داشت و قتی (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتی سیر دریای تبتیه میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبره پدرش مدفون

(۲) در [بعضی نسخه] سپهنده - و در [بعضی] شهینده *

گردید - طالب کلیم این رباعی گفته گذرانید *
 * رباعی *

* این هژده لطف از پی هم زیبا بود *

* این کیف در بالا چه نشاط افزا بود *

* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت *

* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعبیه تاریخ این واقعه یافته اند *
 * مصرع *

۱۰۴۰

* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضی

پرانند که اصلاً بغی و خروج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد

محض برای خود داری بود - و برخه گویند همیشه مزاجش متعجب

خودسری و طغیان بود - و بآکاشا زبان طعن و سرزنش بر دراز

کنند - قطع نظر از احوال مخالف و موافق از احوال او که بتفرس

و پیرسد این است - که مرد ^(۲) راسخ و درست بود - زمانه سازی

و در رؤی نداشت - سیلی روزگار فکوره بود - حرف گاهش -

بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه

هژدوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفته او - از نخوت

و بے نیازی سر بفلک و ملک فرو نمی آرد *

در روز شاهجهان تقریباً بسید خانجهان بازه گفتند - که این

خطاب شخصی سمت که ما و جمیع شاهزاده آرزومند نگاه او بودیم

و او باستغنا با کسی حرف نمیزد - یکباره نیرنگی چرخ بوقلمون عالمی
 تازه بروی کار آورد - و صفی دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت
 و محرومیت نماند - مرد می (که بار مجرای او نمی یافتند) سر
 همسری برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - هر مدد
 بعضی حرکات بی اخلاصی (که در پیشگاه خلافت محمول بر بغی و فساد
 شد) باعث آن گردید که هر بیکدری به چشم حقارت می نگریست
 و هر هرزه گوئی صدای خارج آهنگی بگوش می کشید - بسکه غیور
 بون و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل بر کند
 آوارگی و بیابان مرگی مرجع پنداشت - و ادا ابلیسیت بیایستین
 فاخر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعب و جان کنیز
 فاگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خون را رسانید
 بجائے که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب
 و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مراتب نبود - بعد از آن اغراض
 دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج
 و اتفاق با نظام الماکیه - اگر نقشش درست می نشست و زمانه
 بر سربازی می بود حب جاء دنیا کی میگذاشت که بذوکری
 سرفروزد آرد *

بالجملة خانه آن بوقار و حلم متصف بود - و معجز ضرر اهدا

نمیشد - بیشتر رعیت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه

سختی مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقوله اوست

که شجاعت بی غلامی مرتضیٰ علی نمی باشد - آخرها از صحبت
 شیخ فضل الله برهانپوری شوقی بتصوف بهم رسانید - ^(۲) ~~شکله~~
 با دریشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در
 سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاهی سه لک روپیه در ماه
 و گاهی کمتر - و قلیله پس انداز هم میشد - خون بکارها نمی رسید
 و با هزود التقات نمیگرد - محاسبه عمال و دیگر اکثر امور ملتیوی
 بود - پسرانش بسیار بودند - چندی در معارک جان سپردند
 و اصالت خان (که سه هزاری منصب داشت) در ایام آزارگی
 در دولتآباد در گذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت
 و فرید و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریخته بعد مدتی
 بحضور آمدند - کسی تا حال از اولاد او ترقی نکرد *

* خان عالم میرزا بر خوردار *

پسر میرزا عبدالرحمن دولتی ست - که ابا عن جد درین دودمان
 نیمروزه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران
 نیاکان او پشمت پیشست امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک
 از اعظم امرای صاحبقران بود - و بخیر اندیشی و دولتخواهی همواره
 روشناس - میرزا بر خوردار تا سال چهارم اکبری دو صد و پنجاهی
 منصب داشت - در سال چهل و چهارم [که دایمت اجینیه (که

(۲) نسخه [ب] فضل برهانپوری (۳) نسخه [ج] که احوالش جداگانه

بنگه بر آمده ابا من جد *

از سرتابان صوبه بهار بود) از زندان رهائی یافته دستوری بنگاه گرفت [میرزا بکین آنکه پدرش عبدالرحمن بآریز آن بومی زندگانی سپرده بود با برخی در محکرا پرو ریخت - دلپت بدر رفت عرش آشیانی فرمودند که میرزا را بر بسته نزد آن زمیندار برند باستشفاع بعضی باریابان حضور متوقف شده زندانی گردید اتفاقاً در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بسیار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن میرشکاری کمال مهارت داشت بخدمت قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال چهارم جهانگیری بخطاب خان عالم لوائی ناموری بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار (۲) و بیست و هجری شاه عباس صفوی پادشاه ایران یادگار علی سلطان طالش را بتعزیت عرش آشیانی و تهذیب جلوس فرستاد در سال هشتم به همراهی او خان عالم بمسافرت دستوری یافت - چون شاه بدفع رومیه در سمت آذربایجان متوجه بود حسب المرضی چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گویند مردم بسیاری همراه داشتند - درویش و غیر قوشچی و میرشکار بودند - و هزار کس از ملازمان معتبر پادشاهی بود - بذابر امتداد وقفه بیشتره را از هرات برگردانید - در سال (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفتم (که شاه بدارالسلطنت قزوین معاودت نمود) خان عالم (که همگی قریب (۱۰))

(۲) نسخه [ب] هشت هجری (۳) در [بعضی نسخه] طاش (۴) نسخه

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت) با ده زنجیر فیل قوی همکل

با حوضهای سیمین و (زیر و زینهای گوناگون آراسته و آرایش

جانوران از سیاه و ستور جنگی و طیور و مرغان سخن گو و گاران

گجرات و گردنهای مکلف و پالکهای مقطع بحوالی شهر رسیدن

جمع از اعظم امرا استقبال کرده بباغ سعادت آباد فرود آوردند

روز دوم شاه در میدان سعادت آباد سرگرم ^(۲) چوگان بازی و قبق اندازی

بود - خانعالم ملازمت نمود - شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورد

و فرمود که چون میانه ما و پادشاه عالی جاه جهانگیر پادشاه طریقه

اخوت مسلوک است و ایشان ترا برادر نامیده اند برادر برادر

هم برادر است - برادرانه باغوش کشید - خانعالم میخواست که

از تحف و هدایا هر روز یک چیزه بنظر گذراند - شاه بشکار

زنگول (که مخصوص ولایت مازندران است و موسم آن میگذاشت) اعازم

آندیار بود - لهذا آنچه تحفگی داشت در یک روز گذرانیده

سایر امتعه را به بیوانات سپرد - که بتدریج ملاحظه فرمایند - و شکار

بمرتبه شیفته صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزد کلام

گردد محمول بر اغراق میشوند - از فوط التفات در محاورات

جانعالم میگفت - و تا در اینجا بود دمه بے او بسر نمیبرد - اگر

درزے یا شیه بحسب اتفاق نمیرفت شاه بے تکلفانه بمنزل او

تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهان - (درزے

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید) بمشایعت آمده
عذرها خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید
و زوهای بسیار درین کار صرف کرده نامی بدزدگی برآورد - سکندر
بیک منشی را تم تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد - وزیریکه خانعالم
داخل قزوين شد مشاهده تجملات ظاهری او کردم - و از ثقات
استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الی الان از ولایت هند
پاکه روم هم ایلیچیتو باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت
ایر و نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکسره
و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست
و نهم هجری (که اواخر سال چهاردهم جهانگیری بود) هنگامی
(که مرتبه اول بعزیمت سیر کشید نهضت جنت مکانی واقع شد)
در تصبه کلانور خانعالم از یران مراجعت نموده بملازمت استسعاد
یافت - پادشاه از غایمت الطاف و موافق دو شبانه روز در خوابگاه
نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت
بمنصب پنجزاری سه هزار سوار سربو فراخت - عجب از شیخ
عبد الحمید لاهوری که در پادشاهنامه شاهچانی در حق خانعالم
نوشته - که چون از چرب زبانی و مزاجدانی (که ناگزیر سفیر است)
بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم فرسید
معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریر

سلطنت همدوستان بجلوس صاحبقران ثانی شاهجهان مزین گشت
 خانعالم بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازی
 یافته بصوبه داری بهار از تغیر میرزا رستم صفوی رخصت یافت
 و بذابر آنکه از افزونی کوکنار بمهمات ملکی نمی توانست پرداخت
 در همین سال معزول گردید - و در سال پنجم آخر سده (۱۰۴۱)
 هزار و چهل و یک (که اعلیٰ حضرت از برهانپور بکبرآباد علم
 معاودت افراخت) خانعالم بتقبیل سده سنیه میاهی گشت
 پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکنار او را از خدمت معاف
 داشته مبلغ یک لک روپیه برسم سالیانه مقرر شد - در دارالخلافه
 آگره رحل اقامت افکند بجمعیّت خاطر (وزگار بسر برد - باجل
 طبعی در گذشت - لا ولد بود - برادرش میرزا عبدالسبحان فوجدار
 آله آباد بوده ضبط درسم داشت - تغیر شده تعیین کابل گشت
 و در هنگامه افرویدی کشته گردید - پسرش شیرزاد خان بهادر
 پرنل بود - در جنگ سهینده با خانجهان لودی بکار پادشاهی آمد
 صاحب عالم آرا نوشته - که خان عالم از جانب جهانگیر پادشاه
 بخطاب بهائی یعنی برادر سرافرازی داشت - اما در احوال نامه های
 همدوستان هیچ جا مذکور نیست - و بر زبانها سایر و دایره
 و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهار باین معنی فرمود چنانچه
 در صدر گذشت دلیل واضح بر صدق مدعاست - چه بدون تحقیق
 شاه بر زبان نمی آرد - واللہ اعلم *

* خواجه ابوالحسن قریني ملقب بوکن السلطنة *

تربت الکاغی سنت از خراسان - قطب الدین حیدر (که مظهر آثار
 غریبه و امور عجیبه یون - و حیدریان بوی منسوب اند) از انجا سنت
 خواجه در عهد عرش آشیانی بخدمت وزارت شاهزاده دانیال
 و دیوانی دکن اختصاص داشت - چون جنم مکانی سربر آرای
 سلطنت شد خواجه از دکن حضور طلب گردید - سال درم (که
 آصف خان میرزا جعفر بمنصب وکالت بلند تنگی یافت) ادرا
 بهمراهی خود جهمت سرزشته داری در خواست - پس ازان (که
 آصف خان بهم دکن شتافت - و دیوانی باعتماد الدوله باز گردید)
 خواجه در رکاب پادشاهی بقرب و اعتبار امتیاز یافته در سال هشتم
 سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری بمنصب والای
 مهر بخشگیری افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزین
 ملک بقا گشت خواجه را بتفویض دیوانی کل و منصب پنجهازری
 پنج هزار سوار امتیاز و اعتبار افزودند - در هنگامه مهابت خان
 در آب بهمت پیش روی عماری نور جهان بیگم خواجه باتفاق
 آصف جاهی و ارادت خان با جمعی قلیل اسبان شنا کرده و یراقها
 تر گشته در بر روی فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شپه تیر مخالف^(۲)
 جلو مردم بیگم بے اختیار برگشت - و هر یک از امرا بطرف افتاد
 خواجه دران آشوب گاه و رادوی ناهنجار از اسب جدا گشته

(۲) نسخه [۱] بباز شپه تیر *

بمردن ملاح کشمیری جان بسلامت بود - و چون وکالت بآمف جاهی
 قرار یافت در سال نوزدهم صاحب موبیگی دارالملک کابل بعهده
 خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور
 دستوری یافت - و در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب شش هزار
 شش هزار سوار پایه افزای دولت خود گشت - چون شب یکشنبه
 بیستم و ششم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سی و نهم خان جهان
 لودی از آگره فرار نمود همان شب اعلیٰ حضرت خواجه را با امرای
 نامدار بتعاقب تعیین فرمود - اگر چه بعضی امرای جلالت کیش
 سبقت آهنگ پیش شنافته بجنک پرداختند و خانجهان فوار
 گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز
 بکار آب رسید - و چون بدون کشتی نتوانست عبور نمود تا دو
 پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلمت این فاصله هفت
 پاس فرصت یافته خود را بملک بذریله انداخت - جگراج پسر
 چهار سگمه پناه داده او را از ملک خود گذرانید - و براهبران
 لشکر پادشاهی مواضع نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت
 نمایند - بنابراین خواجه با سرداران دیگر در جنگهای اندوه
 بهر سمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگردانی طرف نیست - چون
 اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطه برهانپور وارد فرمود
 خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت
 ناسک و ترک رخصت یافت - و پس از ضبط آن آلکا و تذخوه

بجایگزین ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهی یکمک نصیری خان
 (که محاصره قلعه قندهار داشت) رو آورد - و از میان راه خبر فتح
 شنیده برگشت - و بقصبة پاتور شیخ بابو (که پرگنه ایست از
 پایان گهاٹ برار) بگذار رو آید تنک آب فروز آمد - میخواست
 ایام برشکل را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابی عظیم از سر کوه
 رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکی شب و شدت آب سراسیمه
 گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر
 بر اسپان بے زمین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب
 دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد
 در سال پنجم بصوبه داری کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسفال
 دولت بود) اعلیٰ حضرت بے ضرورت دوری او را روا نداشته
 ظفر خان پسرش را بنظم مهم آن ملک بزیادت رخصت فرمود
 خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری
 در سن هفتاد سالگی مرحله پیمای عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ
 فروش یافته *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بتشریف
 و درشدخوئی اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است
 که ذکر او نقش پذیر خامه وقایع طراز میگردد - و پسردیگر میرزا
 خورشید نظر است *

* خان زمان بهادر میرزا امان الله *

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش
 از خانزادهای میوات بود - بخلاف پدر بمالکات رضیه متحلی
 و بخوبیها در امثال و اقران سر برتری می افراخت - از چنان پدری
 چنین پسر میسر - مردم را بشکفت می انداخت - چون در سال هفدهم
 جهانگیری قرع برهمزی دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت
 خان افتاد جنت مکانی ادا از صوبه داری نیک حضور طلب
 فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان الله بنیابت پدر تفویض یافت
 و بمنصب سه هزار و خطاب خانزاد خانی سرافراز گردید
 چون جنتی نام اوزبک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والی بلخ
 (که او در السنة عوام بیلنگتوش اشتها داشته - بجهت آنکه در جنگ
 سینه را تاخته بود - چه ترکان یلنک برهنه و توش سینه را گریزند)
 پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین می گذرانیده
 بقزاقی نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران از حساب
 برمی داشت و قلعه بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود
 غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاری می نمودند)
 دران نواهی اجدات کرده همشیره زاده خود را با فوج باز داشت
 سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوج آراسته
 بر سر آنها شتافت - سردار با جمعی از اوزبکان در جنگ بقتل رسید

و آن حصار را منهدم ساخت - یانگتوش از نذر محمدخان (که تجویز
 فوج کشی بسوحد پادشاهی نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل
 کرد و در سال نوزدهم یا حشره از اوزبک و ایمانچی^(۲) بدو کردهای
 غزنین رسیده آماده پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه
 در آن عرصه شهادت در کشتن و بستن و تاختن کارنامه جلالت
 و جانشیناری بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کاره غریب
 شد - هرگاه اوزبکان حمله می آوردند فیلان را بر سر آنها میدرانیدند
 بے اختیار اسبان دم میگردند - اصلاً سعی اوزبکان پیشرفت نمیشد
 ناچار یانگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سواره مسلح
 اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه
 کردند زن بود - از او معلوم شد که قریب هزار زن اینچنان درین
 لشکر است - که مردانه شمشیرها میزنند - خانزاد خان قاتلش کرده
 دنبال کرده بهمعنائی فتح و نصرت معارف نمود *

چون صاحب صوبگی بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت
 بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال
 بیستم (که مهابت خان بعقاب حضور طلب گردید) صوبه دار بنگاله
 بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان ببادافرازه کردار
 ناپسندیده خود از کنار دریای بهمت راه آوارگی سپرد) او از حکومت
 بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

پاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سر موئی تجاوز نمود
پس از واقعه ناگزیر جنم مکانی در معاملات که ردان شریک
آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس آشیانی از لاهور بملازمت
رسیده بمنصب پنجزاری پنجزار سوار و خطاب خانزمان
و صوبه داری مالوه از تغیر مظفر خان معموری سر برافراخت
و در همان سال ^(۲) چون صوبه داری دکن بدام پدرش مقرر شد بنیابت
پدر از مالوه بدکن (و آوردن - و پس ازان در سال دوم) که نظم
دکن بازداشت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت (خان زمان
بتقبیل سده خلافت کامیاب گردیده بجاکیر خود سنبهل شتادست
و چون اعلیٰ حضرت باستیصال خانجهان لودی متوجه دکن شد
خانزمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که
بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعیین شده بود) نامزد گشت
و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهی از برهانپور بهندوستان
صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم
دهلی هی پدر اوست) مقرر گردید - و یمین الدوله فرمان صادر شد
که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
محمود خان حارس قلعه کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
سلک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را رهگرای عدم ساخت -

و میخواستند قلعه را بساهو بهونسله بهیارد مستمال نموده آن
 حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش
 قلعه فاک شکوه دولتآباد همت گماشت خانزمان با پنج هزار سوار
 آماده کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف
 خود را می‌رسانید - دران ایام بیست هزار گاو و غله و جمعی از تاپین
 امرای کمکی در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقیا نتوانستند
 ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجی بهونسله
 و بهلول خان در چکلتخانه سه گروهی که یکی او را دایره وار احاطه
 نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده بیان اندازی و سردادن
 گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفی (که مقابله قدم جسارت پیش
 می‌گذاشتند) سرچنگ آسا می‌یافتند - چون شب افتاد طرفین دست
 از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناردگاه فرود آمده بهوشیاری
 صبح نمود - غنیم سعی پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او
 رسد را گرفته بهدر پیوست - و همواره در مورچال و بر کوهی نبردهای
 مردانه نموده لوائی چیرگی می‌افراشت - دفعه دیگر برای آوردن
 رسد غنیم و خزانه و باروت پادشاهی (که بروهنکپه رسیده پیش
 نمی‌توانست آمد) راهی گشت - زنده‌ل خان و ساهو و یاقوت حبشی
 دنبال گرفتند - که قابو یافته دست بخزانة و رسد توانند رسانند
 خانخانان ازین خبر نصیری خان را بکمک تعیین کرد - خان زمان

بنیروی همت و پردلی همه را همراه گرفته برگشت ~~تجاوز~~ ~~شک~~ ~~دور~~ هنگام رهگرایی فوج هرادل و چندادل یک گروه از قول دور ~~م~~ می بود روزیکه داخل کهرکی میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویز شے سترگ رو داد - اکثرے مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعه متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای پریزده تعین شد - خانزمان برسم منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دراندن نقب و نشانندن سرچال دقیقه فرو نگذاشت - اما بنابر در درئی امرا و بر سر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقد تعویق افتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئیذان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران ادرا درست تر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معامله لکها بودے از سر آن در گذشته لیکن از سبعیت و بد مزاجی سر دیوان دشنامهای فحش بار میداد - هرچند او کفایت و تصریحاً پیغام کرد (که شرمه از سن و سال کرده پاس مرتبه مرا نگاهدارند - و خفت ندهند) و بیشتروے بمذلت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زبان زده دین و دنیا میخورم - چون بسیار بجان آمد از گهات درهنگه پره بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب در میان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

باندوده و آشفتگی در شده میگفت - اعیان حضور (که همه با من
 مدعی اند) اگر حرفه نکوهیده از من بیاد شاه میروسانیدند مکتوب
 بر عداوت و حسد میشد - الحال [که چنین پسرے (که
 بحسن اخلاق و نیکوئی شیم مشهور آفاق است) این قسم بردن]
 بد نقشی من یقین خواهد شد - درین پیرانه سالی مرا رسوا کرد
 آه سرد میکشید - و دست بر زانو میدود - و میگفت آه
 امان الله جوان مرگ شوی - گویند چون آمدنش بعرض رسید
 اهل حضرت خواندند *
 * ع *

* آشنا را حال این است دای بر بیگانه *

(اتفاقاً دروے (که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت
 خان رسید - اعلیٰ حضرت یمین الدوله را با دیگر امرا بتعزیمت
 فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون
 تا آن زمان یک صوبه دار بنظم خاندیس و برار^(۳) می پرداخت
 درینولا در حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتآباد و احمدنگر
 و سنگمیر و جنیر و پتن و جالندپور و بیر و دهارد و لخته مهال
 برار و تمامی تلنگانه که جمع آن یک ارب و بیست کرد نام بود)
 بدو تفویض نموده مرخص ساخت - و چون بغابر مالش چهار سنگه
 بدیله صوبه داری مالوه بخاندوران بازگردید خاندیس بآله دردی

(۲) یا بدنفسی باشد (۳) نسخه [ب] برار دکن - و نسخه [ج] برار و

دکن می پرداخت *

خان مقرر شده هزار تيز ضميمه بالاکهايت بخانومان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلى حضرت بسير قاعه در لئاباد نهضت
 دکن فرمود) خانزمان را بهراولي (او ستور سال و ساير راجپوت
 و چند اولي بهادر خان درهله و طايفه افغانان جهنم تسخير متحال
 چمار کونده وطن ساهو و ولايت کوکن (که در تصرف او بود) و نهيب
 و غارت مملکت پيچاپوريه (که درين سمت واقع است) کسيل نمود
 او مکرر بساهوئی ادبار پوره مالشهای مستوفي داده چمار کونده
 و غيره محالات احمد نگر را گهانه نشين پادشاهي ساخت - و تالار
 و از انجا بمرج و رايباغ بتاخت و تاراج برداخت - چون عادل شاه
 سر بريقه اطاعت گذاشت عطف عيان نموده بخطاب بهادري
 شو برافراخت - و پس ازان بکشایش قلعه جنير (که از اعظم قلاع
 نظام شاهيه است) دستوري يافت - خانزمان لذبیه ساهو و تعاقب آن
 بدخو مقدم و اهم داشته بدنبالش بکوکن شتافت - و هر جا
 ميرفت دست از بر نمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعه
 ماهولي متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه
 مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفه ساهورا مستخلص
 ساخته ضميمه ملک پادشاهي سازد) از یک طرف خانزمان و از
 جانب ديگر رندوله خان ماهولي را گرد گرفتند - ساهو ترسان

(۲) نسخه [ب] چمار کونده (۳) نسخه [ج] ساهو مالشهای (۴) نسخه

[ج] ساهو مقدم و اهم *

و هراسان گشته قلعه جنیور و ترنگلواری و تربنگ و هریس و جودهن
و هرسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه

(۱۰۴۶) یک هزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه دارجی

هر چهار صوبه دکن پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر قرار
یافته بود خانزمان بدولتاداد معارفت نموده بخدمت آن پادشاهزاده

اقبال منذ قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیر باز
طاری شده بود) گاه ازان بهی می یافت - و باز نکس میکرد

تا در آخر سنه مذکور رخت حیات برپست * رستم زمانه مرگ *

تاریخ یافته اند - گویند دم راجسین بافاقه آمده این بیت

مشهور بر سخت *

* جان بلب دارد امایی چون چراغ صمد *

* جنبش زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگری یگانه وقت و بسیار غضوب و غیور بود

و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبه و رزیده که آنهاست (که

با پدرش مدعی جان بودند) برای او بساط محبت و یکدلی

می گسترند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستی اینها برغم

من است - بعد از من اگر این اتفاق و وفای بماند نفرین بر من

خواهی کرد - در فهم و دانش هم بی نظیر وقت بود - تاریخ

متضمن حالات جمیع سلاطین روی زمین برشته قالیف کشیده

مجموعه گنج باد آردن نیز جمع از سمت - امانی تخصیص میگرد

ما صاحب دیوان است - از دست * قطعه *

* بر در جام ما بنویسید نام ما *

* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *

* دوران اگر بکام نگردید گو میگرد *

* این بس که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشتم - میرزا شکر الله نام - قابل و روشناس پادشاهی بود

در هنگامی (که خانزمان باستخلاص جزییر مامور شد) او بنیایم پدر

بجراست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوانی *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس آغیانی است - پس از وصول

خبر فوت جانت مکانی چون پادشاه از جزییر مضاف دکن نهضت

نموده متصل احمد آباد رسید او را (که بمقصد در هزاره ششصد

سوار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم

درخواست رخصت ^(۲) حرمین شریفین نموده بدین امنیت کامیاب

گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق

آن دو بقعه مبارکه ارسال نماید) بکار پرداختن صوبه گجرات فرمود

که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعی (که باب خرید و فروخت

آن در مکان باشد) بلام بوده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

بسپهرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن در بقعه
برساند - و سال نهم از آنجا برگردیده بحصول ملازمت و گذراندن
نه اسپ عربی بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید - سال
دوازدهم از دیوانی گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سده
(۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجری بدار بقا خرامید *

* خان دران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاری نقشبندی ست - در زمان
جنت مکانی منصب یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار پردلی
و کاردانی از ناصیه حالش دریافته دو مقام تربیت شد - او بذابر
جهت دست از نوکری برداشته بظام شاه پیوست - چون در آنجا
رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان
سعی نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز
خان مخاطب گشت - باز از آنجا دل برگرفته در ملازمان شاهزاده
شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیری خان اعتبار اندوخت
و در گردش فلکی همه جاملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاری دقیقه
فرر گذاشت نمی نمود - حتی بمقتضای وقت گاه بترتیب زین
و لجام اسپ خاصه قیام می رزید - در جنگ تونس^(۲) سردار فوج
شاهی بود - چون دران روز عالمه خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار
خود بیخست او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان (که عبدالله خان

بیوفائی گزیده از شاهزاده جدا شد (از نیز نسبت دامادی خان
 مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و ملک عنبر پیوست
 و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلال بهم رسانیده بود)
 می گذرانید - در سال دوم فردوس آشیانی (دی نیاز باستان خلافت
 آورده بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیری خان
 سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطه برهانپور
 افواج متعدده به تنبیه خانبهان و تسخیر ملک نظام شاهیه و حدود
 و اطراف آن تعیین فرمود از بهمراهی راجه گجسنگه نامزد شد
 از کابل پی عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ماک تلنگانه و قندهار
 (که از رتن بدان سمیت دستوری یافته) بمن بازگرد در کمتر
 مدتی بانجام می رسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزار و
 سه هزار سوار تحصیل ناموری نموده بدان مهم دستوری یافت
 و کشایش قلعه قندهار را (که بمنانت و دشوار کشائی اشتباه دارد)
 پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سر لشکر آن ملک را (که
 در میان قصبه و قلعه آماده پیکار بود) مالش به سزا داده اداره نمود
 پس ازان تقسیم مورچالها نموده گرد گرفت - مقرب خان و بهلول خان
 و زندوله خان عادلشاهی (که بکمک قلنگیان رسیده هجوم آوردند)
 بتلاشهای مردانه او عیان تاب گشتند - درون اثنا اعظم خان صوبه دار
 دکن بیادری در رسید - متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زیادهاری
 شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

هزار و چهارم هجری صادق داماد یاقوت خدارنده خان کلید قلعه
 خواله نمون - توپ ملک ضبط و بجای و عذیری مشهور از خرد و کلان
 یک صد و شانزده (که هر یک برای برهم زدن لشکر و شهر و
 کفایت کزد) با سایر اسباب قلعه داری ضبط درآمد - نصیری خان
 باضافه هزار و هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام
 رخصت بالاکهاست دکن بالذماس از ماهی و مراتب [که به پیشین ایام
 در سلاطین دهلی شیوع داشت - و ایشان بحکام دکن داده بودند
 و ازان باز درین ملک اعتبار و تمام گرفته سلاطین آنجا بکسی (که
 شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال
 پنجم از تغیر معتقد خان به توبه داری مالوه اختصاص یافت *

گویی که چون آجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن
 (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام
 در خاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبیه بهم رسید که نان بجان^(۲)
 می ارزید - مدار قوت سکنه آنجا بر غله مالوه شد - نصیری خان
 خرمنهای غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از مکانات
 مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعه دولتآباد را محاصره نمود
 نصیری خان بکمک تعیین گشته متصدد کارهای نمایان گردید - (روزی
 که در مورچال خانزمان فقیرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند)

و بیست و هشت گزاز دیوار عنبرکوت و درازده گزاز برج آن پریده
 راه وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعگیان هیچکس
 اقدام بیورش نمیکرد (مهابت خان خواست که خود پیاده شده
 در آید - نصیری خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش
 خلاف قانون کاردانی است - من در می آیم - سیر حفظ ایزدی
 بر روی کشیده بقلعه درید - و از تیر و تفنگ گذشته بجنگ شمشیر
 و خنجر رسید - متحصنان از مشاهده چنین جانسپاری و سرافشانی
 لخته آریزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده
 پرکشوند دژ نشینان برینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت
 خان هرکرا بحراست قلعه تعیین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه
 نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل
 سر باز میزد - نصیری خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت
 کار طلبی پذیرای خدمت شده بائفاق سیدمرتضی خان بحفاظت قلعه
 پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولت آباد
 برگشتند - و بمورچالها (که هنوز بر جا بود) در آمده قلعه را گرد گرفتند
 چون نصیری خان آریز و ستیز بکرات نمود ناچار خائیم و خاسر
 برخاسته اداره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منضمب
 پنج هزاره پنجم هزار سوار سراقازی یافته قلعه را بموجب حکم
 بمرتضی خان حواله نموده بمالوه معارفت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

(مائرا امرا) [۷۵۳] (باب الفاء)

نامزد شد او نیز بهمراهی مامور گردید - (۲) (که در نوبت گه
مقایم عرصه بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخم
عظیم ببرد) خاندوران آگهی یافته بسرعت خود را رسانیده فوج
عمیق خانخانان را بر فوج (که دست راست او حلقه داشت)
زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته
بخانخانان پیوست - غنیمت ازین دستبرد رو بقرار آوردن - و این کار
دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون
مهابت خان ازین سنجی سرا در گذشت بالاگهات بخانزمان
تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار
باشد) بجمع نمود و دو کرد دایم بعهده او قرار گرفت - و حکم شد
که سرکار بیجاگنده و سرکار بندربار و لجنه محال سرکار هاندیه (که
آنروی آب نبرده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون
بکرماجینت پسر چهار سنگه بندیه (که با جمعیت پدر بهمراهی
خانزمان در بالاگهات میبود) باشاره پدر (که در خراب آباد موطن
خود اراده سرتابی نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران
ازان آگهی یافته از برهانپور بتکامشی در آمد - و در مقام اشته
مضاف صوبه مالوه بار رسید - نزدیک بود که گرفتار شوند - زخمی
یچنگلهای دشوار گذار زده در دهامونی پسر ملحق شد - خاندوران

(۲) نسخه [ج] که نوبت - یا نوبت که باشد (۳) نسخه [ب] مرصه
چانخانان تنگ ساخته .

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور صوبه داری مالوه باز
متعلق گشته بفرستادن بیخ فساد آن متمدن کوته اندیش تعیین گردید
و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مساعی شگرف بر روی کار آردن
و در سال نهم سر چهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در
چهارم این حسن تردد بخطاب بهادری ناموری اندوخت
و در همین سال (که اعلی حضرت بهیر قلعه دولت آباد ظلال افکن
مرز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهر ادلی راجه جیسانگه و سایر
راجپوتیه و چند ادلی مبارزخان نیازی با دیگر افاغنه بکشایش قلعه
اودگیر و اوسه و تلخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعیین
فرمود - او تا درازده کرههی بیجاپور هرجا معمری و آبادی یافت
بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهاول خان^(۲) میانه و خیریت خان
حبشی را مالشے بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار
راه اطاعت و انقیاد پیمود خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده
به سمت اردگیر عنان عزیمت انعطاف داد - و بمحاصره سه مملکت
و کسر آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶)
یکهزار و چهل و شش از سیدی مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت
گماشت - بهوجراج هارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس
از آن فرمان شد که فیل گجتموتی نام (که سرآمد اخیال قطب الملک
است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

بتوغیب و گریه آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندی گرفته

پشغور دیوگده در آمد - و کیاچور^(۲) و اشته را (که از انواع کرمزاندگان

بر است) از تصرف گوندان متغاب بر آردن - و ناگپور را بمکامره

چند روز برکشود - کوکیا راجه دیوگده یک لک و پنججاه هزار روپیه

نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را باز پس گرفت *

خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده در بیست فیل بهیمت

ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندراوه و دیگر

زمینداران لخته برسم پیشکش پادشاهی و برخی باو داده بودند)

با فیل گچموتی (که یک لک روپیه تیمت شده پادشاه دهند

موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب

داده بود) بنظر اعلیٰ حضرت در آردن - چون جوهر اخلاص و مردانگی او

درین ترددت مردان را فرود دیگر دان و پیشکش (که بدین کیفیت

و کمیت در اندک وقتی هیچ یکی از نوئیان والا مکان یک مرتبه

از گردن کشان گاه نگرفته بود) او بر گرفت بانواع عواطف

و تحسین نواخته بخطاب نصرت جنگ و مقصب شش هزار

شش هزار سوار در اسبه سه اسبه (که تذخواه آن ده کرور و هشتاد

لک دام که بقرار درازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد)

و تذخواه برگذ شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه

گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد ادرنگ زیب بتوغیب

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ب بعضی حرکات خود (که در آن دیار مذاقی مزاج اعلیٰ حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفی از طرف پدر والا گوهر ظاهر شوند) دست از امور دنیوی کشیده انرا گزید اعلیٰ حضرت را ازین داعیه بی سبب ملالت افزوده نظم دکن را بنصرت جنک (که بایالت مالوه می پرداخت) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزار و هفت سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گرفتند خاندوران در ضربه دارمی دکن بضوابط مختصره خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بهیار دیسمکه و دیسماندیه را بمیخ کوب زده رهبرای بادیه فنا ساخت - و از سر نو همت بآبادی ماکت گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تذخراه نمود و تمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بوجه اتم کرد و آنچه خزانه پادشاهی در قلاع و درگناات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شوند که همیشه از حضور زر میرسد - من در مویه دارمی خود از دکن زر فرستادم - چون از بدو بصمت آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهمت برخه مصالح ملکی از دکن طلب حضور گشت - تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهی بود - از انجا دستوری

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کزوهی شهر قرون آمد - آخر شب
در جامه خواب بود - از نیرونگی تقدیر برهن بر سر کشمیری
(که او را باسلام آورده در سلک خدمتکاران خود منتظم ساخته بود)
جمده هر کاری در شکم او زد - گویند هفده تانکه درخته بودند - ابر
خف نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهرشیاری گذرانیده
از نقد و جنس بهریک از فرزندان حصه متعین ساخته تخته جهت
خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عریض نوشته روانه حضور

کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بصاط حیات در فروردید - اعلیٰ حضرت بهر کدام از فرزندان زیاد
از وصیت او عنایت فرموده شخص لک زریه بهرکار والا باز گردید
چون مدفن آبای او گواگیر است آنجا برده مدفن ساختند *
خان دران در کار پادشاهی املا مدهنه و معاهده نمیگرد
و آزمندی و طمع درین کار نداشته - سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میکنند - و بدیگر نگذاشته بجز و کل
مهمات خود میپسید - اما با رعایا سخت گیر بود - و با خلق خدا
بدرشتی و تعدی زندگی میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد - در (که خبر فوتش بهرهانپور رسید) شیرینی و قند و شکر
در دوکانها نماد که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات
عمده بهرهانپور در وقت او شده - مدوی زین آبان گزار تبتی

(باب الحاء) [۷۵۸] (مائت و الا مورا)

(۲)
ازو سمت - و از سرورنج تا برهانپور بده کروهی سراها ساختند
او سمت - پهرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو
منصب هزاره سوار و عبدالذبی (که خرد سال بود) پانصدی
منصب یافتند *

* خان جهان بارهه *

(۳)
سید مظفر خان از سادات تهنپوری سمت - ابوالمظفر نام داشت
سال چهاردهم جهانگیری (که شاهزاده سلطان خرم بهم دکن رخصت
یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قائم کرده زخم برداشته
در میدان افتاد - و نقش سپاهگری او دلخشین شاهزاده شد - در حین
(که شاهزاده مزبور از پدر والا قدر خون جدائی گزیده بدکن پرتو
درد افتاد - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان
پرویز از دریای فریده مجال توقف در بلده برهانپور متعسر دیده
از راه سیکاکول تعلقه قطب الملک متوجه صوبه بنگاله گردید
و در آنجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد) مومئی الیه
در جنگ مذکور مصدر تردنات نمایان شد - و در تمام مدت فترات
ماتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمت گذاری و جانشیناری بظهور
آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده
بتخت سلطنت برنشست) در سال اول جلوس او را بعتای منصب
چهار هزاره ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسب از طویلانه

(۲) فسخه [ب] - پهنچ (۳) یا رنچپوری سمت *

خاصه با زين مطلا و انعام يك لك روپيه بين الاثوان ممتاز ساخت
و بحراست قلعه گوالپار منامور گردانیده توابع آن در قبول او
مقرر شد - و در همین سال با اتفاق مهابت خان جهمت تنبيه چهار
سنگه بنديله (که هنگام بغی و فساد برپا کرده بود) دستوري يافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان مفع جراثم او شد ديوانيان
پادشاهي منجملة ملک (که در تصرف او بود) بقدر طامع
منصبش بار گذاشته تنبيه بجاگیر خان مذکور و غيره امرا نذخواه
نمودند - و در سال دوم چون خانجهان لودي بنابر خواهی (که در خاطر او
جا کرده بود) از مستقر الخلافه راه فرار اختيار نمود خان مزبور
بهمراهی خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامور گشت - و بچسبي
و چالاکی همان شب ب انتظار سر کرده روانه شد - شش گهزي
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهواپور بدو رسیده
چپقاش مردانه نمود - و محمد شفيع نيبرگ او بانورده تن از
ساعات بدرجه شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمی
گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را از انجا
طلب داشته باضافه يك هزار سوار و اسب از طویلۀ خاصه با زين
مطلا و فیل از حلقۀ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعداين
خلعت و جمدهر مرصع و اسب از طویلۀ خاصه با زين مطلا و فیل
از حلقۀ خاصه کام اندوز گونیده بهراولي لشکر پادشاهي (که همراه
اعظم خان بنابر تنبيه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

وخصمت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را
 یسبب ورم بالای ناف طاقت سوزی نیست) جگجیون جراح را
 بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور
 بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع ورم را شکافته خلط
 بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندی بنابر التیام جراحت
 توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از رفور قدر دانی
 بعنائیم خلعت و جمدهر مرصع با پهل کتاره و اضافه هزاری ناسی
 بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و مرحمت اسب از طویله خاصه
 با زین مطلا یازد مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سدر افواج پادشاهی گردیده خانجهان
 لودی مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا برگرفته راه
 مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوه شجاعتم
 و قبيله داری مرصوف بود) بعنائیم خلعت خاصه و شمشیر خاصه
 و اسب قهچاق^(۲) از طویله خاصه نوازش یافته بتعانت او نامزد
 گردید - و ازانجا (که عهد الله خان بهادر نیز با فوج عابده
 بتعاقب او تعیین شده بود) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حد
 رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خارجین فساد برکنند - سید
 مظفر خان بپای استعجال از گذر اکبر پور عبور آمی نبرده نموده
 خبر گیران عرصه مسافت می بیمود - تا آنکه در منزل موضع تال گانور

تعلقه مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس
از رسول موکب ظفر کوکب بموضع نیمی از ولایت ^(۲) باندهو (که
پانزده گروهی سهینده و سی گروهی آله آباد است) بدریافت خبر
قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که
هراول فوج پادشاهی بود) بار رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان
بعد بکار آمدن جمعی در برآه گریز نهاد - بهادران لشکر دست
از تعاتب برداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامه زن و خوردن
برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید
و سید ماکهن پسر سید عبد الله و نبهه سید مظفر خان با بیست
و هفت کس بدرجه شهادت فایز گردید - و پس از آنکه خان مذکور
بمضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافه هزار سوار بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهره ناموری
برافروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسبه
سه اسبه قرار یافته با یمین الدوله بتذبیح عادل شاه بیجاپوری
تعیین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهی شده یک هزار
سوار دیگر تابین او دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - و سال ششم نیز
بهمین عنایت سر باذی اندوخت - پستدر بهمراهی شاهزاده محمد
شجاع بهم پریزده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات
شایان و دلپریهای نمایان گردید - و چون تسخیر پریزده ملتوی مانده

شاهزاده حسب الحکم فردوس آشیانی عازم عتبه خلافت گشت سید
خانجهان بسرعت سوبه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سالی
آستان خلافت گردید - و در سال هشتم قتمه سواران تاپین او در اسبه
سه اسبه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تذبیه ججهار سنگهه بندیله
(که شیوه بنی ورزیده بود) با جمع از دیگر امرای تعیین شده نطق
عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که ججهار سنگهه دست
و پای زده راه دیوگدهه (که متصل صوبه برار واقع است) پیش
گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتعاطیه او
مامور گردیدند] سید خانجهان هر طبق حکم محکم جهمت تنسیق
ولایت مفتوحه و تفتیش دقائش آنجا متصل چورا گدهه توقف
گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامی (که فردوس آشیانی
عزیمت سیر دولتآباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نریده
گذشته کنار آن مخیم سراق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت
و بعنائیت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمده مرصع با ~~پهلو~~
کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد رایست ناموری بر افراشت
در سال نهم بعمای خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسب از طریقه
خاصه فرق مباحات برافراخته با جوتی از امرای بتادیب عادل شاه
بیجاپوری دستوری یافت - و از سمت بیر بدهارور رسیده بنده و بار
در آنجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در ائذای قطع مسافت

(مآثر الامراء) [۷۶۳] (باب الخاء)

مودم تعین نموده سوادهن را مسخر ساخت - و بر محاللات جاگیر
و یحسان شولاپوری تاخته قصبه دهاسین را تهانه نشین گردانید
و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر
مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد *
گویند روزی رندوله بیجاپوری زخمی شده از اسب بر افتاد
یکه از رفقا اسب بار رسانیده از میدان بر آرد - پس ازان (که بعضی
از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات بر سر رسید) خان
مزبور بارادۀ چهلانی برگشته بدهاور آمد - پستار چون عادل خان
زبهاریی شده اطاعت فردوس آشیانی اختیار نمود خان مزبور
همه طلب بزمین بوس عتبه سلطنت فایز گشت - و چون
اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت
هر چهار صوبه دکن (که عبارت از خاندیس و برار و باره از ملک
تلنگانه و قلیله از ملک نظام الماکیه باشد) بعهدۀ شاهزاده محمد
اوزنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعزایت خلعت
خامه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خازمان بهادر
از تسخیر همار جئیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نمایند
در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود)
یافت - و در سال یازدهم باز بعتبه خسروانی رسیده چون عزیمت
دار السلطنه لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهی شد - مشار الیه
باجازت قبول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنه

لاهور شرف ملازمت دریافت نموده بغطای اضافی هزاری ذات
هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار
در اسپه سه اسپه سر رشته اعتبار بدست آورد *

درین ایام (که راجه جگمت سنگه ولد راجه باسو سر طغیان
بوداشتم بود) مشار الیه به تذبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش
با فرجه نامزد گردید - وقت رخصت بعد از خلعت خاصه و دو
اسپ از بطریقه خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه با ماده
فیل و یک لک روپیه بطریق مساعدت سر بلندی یافت - مشار الیه
بموجب حکم پادشاهی موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان (که
از کتل بهلوان و مچھی بهون گذشته نیم کردهی قلعه نور پور معسکر
ساخت) مساعدی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید
اگرچه برجه از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجه دیوار
کشیده بودند راه در آمد پیدا نشد - پستور بر طبق فرمان پادشاهی

تسخیر قلعه مؤ وجهه همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد
و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج
پادشاهی از جوانب دیگر بقاعه در آمدند - و جگمت سنگه راه فرار
پیمود - در جلدوی آن یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه
قرار یافت - پستور (که راجه جگمت سنگه باظهار ندامت پرداخته
صفح جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشار الیه همراه

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه
(۲) صفی دارای ایران جهت تسخیر قلعه قندهار بر زبانها افتاده بود
شاهزاده دارا شکوه برای دفعه او دستوری یافت - خان مزبور
هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسب از طوبه خاصه
با زین طلا و مظلای و فیل از حلقه خاصه مرود عنایات گردیده در همراهیان
شاهزاده مزبور تعیین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفی شیوع گرفت - در سال شانزدهم
خان مزبور برخصمت گوالیار مکهال جاگیر خود مورد التفات شد - و در
سال هفدهم باز بملازمیت پیوسته در ایامی (که فردوس آشنایی سمع
احمیر متوجه گردید) او را بحراسمت اکبرآباد گذاشت - پس از معارفت
موکب خسروانی چند در حضور بوده در سال هیزدهم رخصمت
مکهال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جلوس حسب فرمان طالب
عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود
در اواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
هجری مفلوج گشته دو ماه صاحب قراش بوده سفر آخرت گردید
پادشاه قدر شناس تاسف نموده در باره پسرانش سید منصور
خان و سید شیر زمان و سید منور (که آنها بکتاب سید مظفر
خان و سید لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هر یک درین محلیفه
تعمد کمالک وقائع نگار گردیده) توجه مری داشت *

خان مزبور نامه بزرگي و کثرت جمعيت و سخاوت بر آورده
تا زیست بآورد بسر برد - نوکران بیش قرار داشت - و هر که از
ولایان پادشاهی بوی متوسل میشد ساوک خوب نموده دیهات
در جاگیر او میداد - حلیم و متواضع بسیار بود - گویند روزی
فردوس آشیانی بر دستار خوان نشاندیده شریک طعام ساخت
پس از آنکه پادشاه برخاست سید خان جهان دیده جفت پاپوش را
زیر پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - که شما را شرم این خطاب
عالی باید کرد - شخصی (که بدین خطاب مخاطب بود) امرای چه
که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کیس
حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدوی درگاه است - پادشاه
فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت توره و ضابطه باید کرد
اما گویند که بمعاملت دنیوی نمی رسید - و بر کارپردازان خود
اعتماد نمی کرد - خدمت گاران هموطنی خود را بسیار دوست
میداشت - گفته آنها پیش او معتبر بود - (روزی عاملی که پنجهزار
روپیة ابن المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود) معرفت
خدمتگاری سه هزار روپیة را اشرافی پیش خان مزبور آورد - که این
حق دیوان و مستوفی است - اما میترسم که فردا فتوای قتل من
خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرافیا برگرفت - بعد ازین
هرچند متصدیان ظاهر نمودند (که پنجهزار روپیة عین المال نموده او
باقی است) قبول نکرد *

* خسروسلطان *

در مری پسر نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان است - چون
 در سنه (۱۰۵۱) یک هزار و پنجاه و یک خطبه صادر از النهر بنام
 نذر محمد خان خواندند خان مرزبور با اتفاق پسر کلان خون عبدالعزیز
 خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خانی گشته مهمات
 فرمانروائی را بنهج استقامت جاری گردانید - و در سنه (۱۰۵۵)
 هزار و پنجاه و پنج بقرشه رفته ارکج را (که حاکمش اسفندیار
 خان در گذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبکیه (که برادر کلانش
 امام قای خان ساوک تمام مری داشت) و ضبط محصول و بندوبست
 صادر از النهر بران قوم را گذاشته خون محض باسم خانی خرسند
 بود) باز خواست آن ایام در میان آورد - آن قوم خایع العذار
 مطلق العنان رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بران شدند که او را
 با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحه یکتائی آن
 بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها
 انداخت - هر یک را بجائے تعیین کرد - سمرقند را با توابع عبدالعزیز
 خان داده بیگ اوغلی را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او
 ساخت - و تاشکند را با مضافات بهرام پسر سیوم خود دان
 و باتی یوز را اتالیق او نمود - و نذر بی اتالیق امام قای خان را (که در
 اوزبکیه اعتبار تمام داشت - و او را سرخیل فتنه انگیزان میدانست)
 بحکومت بلخ نامزد گردانید - و قذوز را (که حاکم نشین بدخشان

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهمرد را با لواحق و توابع و هزاجات (که از دیر باز تعلق به یلنگتوش داشت) بے سابقه تقصیر تغیر نموده بسبحان قلی پسر چهارم سپرده تردی علی قطان را ایتالیق او نمود - و تپیل اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را نقدی ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را پلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد *

ازانجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او در بادبار گذاشته) همگی خواجگان توران را (که ضعیف و شریف آنجا حلقه ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخی امور آزاده ساخت و ازین رو (که هر جا چراگاه بود برای دواب خود فرق نموده دیگرے را رخصت نمود) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبد العزیز خان (که خلف ارشد و دایه عهدش بود) هر چند وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلی خان بخارا را دارا اختلافه ساخته بلخ را بمن عطا کند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار می نمود و نقل و تحویل اندوخته چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجام مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ (که مدتی مدت در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فرو گذاشت نموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسی

چشم پوشی بکار برد - و یکدست مراسم حرم و کار آگهی از دست
 و اشته هره از روی هوا خواهی حرفه از بد اندیشان مخفی بار
 میگفت از تگه ظریف بانهای آن از را شرمسار و بے اعتبار
 میگردانید - تا آنکه دفعه تمام تزان و همه تورانیان بر شوریدند
 و یکبارگی طبل مخالفت فر کوفته خطبه ماراء النهر بنام عبدالعزیز
 خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بذهب و تاراج بر آورده
 اکثر کارخانجات را یغمائی ساختند - آخر الامر نذر محمد خان با پسر
 بمصالحه پرداخت - که فرمان روائی ماراء النهر بخون متعلق ساخته
 بلغ و بدخشان بار بگذارند - و خون بعد آشتی از پیکار و تروند
 بر آسود - اما از درنگی اوزبکان و خود سرئی المانان بیم جان و مال
 هر روز می افزود - ترک مید و شکار نموده چنده درون حصار
 بلغ خانه نشین گشت - و چون بعد وقوع حادثه ناگزیر جنم مکانی
 و بودن وارث تخت و تاج یعنی صاحبقران ثانی بر بعد مسافت
 در جزیر (که اتصای دکن است) عرصه خالی پنداشت از شورش طلبی
 و غرور جوانی لشکر گران بتسخیر کابل کشید - هر چند کاره
 پیش نبرده از صولت لشکر فیروزی رجعت تهری نمود اما دست
 تعدی و تطاول دراز ساخته از سکته شهر و رعایای نواحی و اطرافه
 هرچه اوزبکان تهری دست یافتند بذهب و غارت بردند - و ابواب
 بیداد و ستم بر روی اهل آندیار فراز نمود - ازان وقت مرکوز

(۲) در [اکثر نسخه] اکثر کارها را (۳) در [بعضی نسخه] شاخته *

خاطر اعلیٰ حضرت بود - که بمقتضای *
* مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

(۲)

فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موردنی را
انتزاع نمایند - بهسبب اشتغال مهمات ملکی اراده مذکور از ممکن
بطون بر منصه ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دران
ولایت هرج و مرج افتاد - و امانان بے دین آتش ظلم افروخته
در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را
مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه
هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال
باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته
بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قری و مواضع بدخشانان را
بجاردرب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند)
از آوازه موکب منصور بیای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو
سلطان بر وفق مصلحت دید خود با پسر خود بدیع سلطان
و دو هزار خانه دار از احشام و اهل قندوز (که بیشتر رعایای
چور کشیده تالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست
و چون نزدیک باندراپ رسید امیرالامرا علی مردان خان پذیره شده
بر پشت اسب دریافت - و پس از آنکه داخل خیمه شاهزاده شد
آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهی تا منتهای بساط رفته معانقه

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت
و دلجوئی بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع
نموده روانه حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت خان ولد صادق
خان مرحوم با چهار اسب عربی و عراقی با زین طلا و بیش قیمت پارچه
از نوادر اقمشه هندوستان و یک پالکی و چهار دولی با چوبهای
نقره و غلافهای مخملی برای سواران عورات و دو دست پیشخانه
مکمل تعیین گردید - که اشیای مذکور را به سلطان مرزبور رسانیده
همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر
سنه (۱۰۵۶) یکم هزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید
مدار المہام سعد اللہ خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده
بملازمت رسانیدند - و التماس قدمبوس نمود - باجارت آن امتیاز
بخشیدند - پس ازان سرش را اعلیٰ حضرت از راه قدر شغاسی
بدو دست برداشته باغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن
مہابرات اندوخت - و باقسام غذایات و نوازش و انعام پنجاه هزار
روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش هزار و دو هزار سوار اختصاص
یافت - و منزل خاندوران بہادر را با فروش و اسباب تجمل
برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه
پدر بود) بسالیانہ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو
سلطان مرد ضعیف بنیہ افیونی (که مدتها بتعدي و اشتغال
اوزبکبہ روی بہبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست انداز المانان

در می نه آسوده) یک دفعه بے رنج و تعب بدولت خدا داد رسید
بغیر اغبال و قرفه حال بهره یاب لذت زندگانی گشت - تکاپوی نوکری
در میان نبود - گاهی در دارالسلطنه لاهور و گاهی در شاهجهان آباد
و احیاناً در رکاب پسر میبرد - و در سال بیست و ششم ادرا از منصب
باز داشته پاک ربیه مشاهره موظف گردید - و درین سال پسرش
بدیع سلطان بمنصب هزاری و صد سوار سرافرازی یافت - و تا آخر
سلطنت اعلیٰ حضرت بمنصب در هزار و پانصدی رسیده بود *

* خواجه عبدالهادی *

پسر کلان مقدر خان خواجه قاسم است - ارادّل سلطنت
فردوس آشیانی در قصبه سررنج تیرول پدر خود می بود - سال
چهارم (که خانجهان لودی باثفاق دریا خان درهله از دکن بمالوه
شتافته بقصبه مذکور رسید) از بحر است آنجا از قرار واقع پرداخت
تا سال بیستم بمنصب نهصدی شش صد سوار فایز شده سال
بیست و یکم از اصل و اضافه پیاپی هزار و پانصدی هشت صد سوار
مرتقی گشته سال بیست و سیوم باضافه دویست سوار چهره عزت
برافروخته سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر
قلعه قندهار نامزد شده) دستوری پذیرفته وقت رخصت از اصل
و اضافه بمنصب در هزار و سوار و عطاء خلعت و اسب با زین
نقره و سال بیست و هفتم بعنایت علم لوائی بلند رتبی برافراخت

سال سیم مطابق سنة (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجری
با در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزار
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغری *

سال نوزدهم جاسوس فردوس آشیانی بمنصب هزار
سوار چهارم عزت در افروخته با سلطان مراد بخش بدستگیر بلخ
و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزاد
مذکور به بدوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بدوستان
آنجا تعیین شد او را با دیگر کاشغریان به تهاه داری شیرپور و سام چاریک
مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکی از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال
بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب
قندهار مرخص گشته از آنجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربة
تزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست
و سوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دریست سوار
سر رشته اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاد
مذکور بهم مرصطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة الملک
بر سر چیتور کسپیل شده گام جلالت برداشت - پسر همراه خلیل خان
بتادیب زمیندار سرنیگر شتافته اواخر سال سی و یکم با مهاراجه

جسونت سنگه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبه مالوه دستوری یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگدهه برکاب سلطان داراشکوه بود باقی احوالش بنظر نرسید •

* خواص خان بختیار خان دکنی *

در عهد جنّت مکانی در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم^(۲) جلوس فردوس آشیانی بخدمت فوجداری لکهی جنگل و تهاڑه از تغیر سردار خان چهره اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بصرحد پنجاب درون فرمود) او احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم ازانجا معزول شده در کومکیان صوبه بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجداری ترهت مضاف صوبه بهار عزامتیار اندوخته سال بیستم بغایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوری پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداری و قبولداری مهندسور مضاف مالوه لوائ کامرانی برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه داری مالوه بشاهنواز خان و مهندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدی (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته او ازانجا تغیر شده پستور داخل کومکیان دکن گردیده در محاصره گلکنده همراه سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت با اختیار شاهزاده مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان برنواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگه و شرکای سلطنت (و دان) در رقاب پادشاهی بوده بتعیناتی موبه بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جاوس ثانی قاعه چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بکراسست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از آنجا عزل پذیرفت - بر مال حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصامت خان میر بخشی سم - حمیده بانو بیگم صبیح سیف خان و صبیح زاده آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جامع مکانی هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبعت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جاوس اعلیٰ حضرت بخطاب خانی سر برافراخت - بیشتر بخدمت میر تزکی اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری بخدمت میر آتشی مهابت اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزار و صید مراد بدام آورد - و قراول بیگی گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزار و سوار سرفرازی یافت - و بخدمت قور بیگی که بخدمت بر بهمت - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان (خصمت یافته) بسرداری فوج طرح دشت چپ متعین گردید . شاهزاده خلیل الله خان را با اتفاق چنین قلیچ خان و میرزا نوزر مغوی (۲) از چاریکاران برای آبدرة بانتزاع قلعه کهمرد و غوری روانه نمود خان مزبور از چستی و کارطلبی با میرزا نوزر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد صوبه کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمع را به سرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعیین کرد - از بلکان به مجرد وصول بهادران منصوره مضطرب گشته از حصار برآمده هر یک بطرف بدرزد - بعضی از آنها ارلا ثبات قدم در زیده آخر کار زینهار پرتو شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن را پرداخته باز با اتفاق میرزا نوزر یک منزل از قلیچ خان پیش راهی گشته بدستور کهمرد جوته را به سوی غوری کمیل نمود - آنها با قباد میر آخور محافظ غوری (که فوج منصوره را مردم هزارجات پذیرفته از قلعه برآمده بود) در آریختند - او به کمتر آریزه ده سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه کرب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - قباد بارک پناه چشته به عهد و پیمان خلیل الله خان را دید - خان مضطرب قلعه را با عتقاد خان سپرده خود با قباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اربابای دولت قاهره و وصول علامی سعد الله خان

ببلند باخ جهت بند و بست آندیار خلیل الله خان متعلقان
 نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهی آورد - و در سال
 بیستم در رکاب شاهزاده فتح نصاب ظفر نصیب محمد ارننگ زیب
 باز رخصت یساق باخ یافت - بمزول ضحاک رسیده بود که از واقعه
 بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از قوط صحبت
 و افزونی داد دل از اسباب تعاق بر گرفته زاریه گزینی اختیار نمود
 با آنکه پادشاهزاده بتعزیت شتافته مواظ شکیب افزا فرموده گفت
 ۱ که در چنین مهمی خود را از کارهای پادشاهی باز داشتن منافی
 طریقه عقیدت و ارادت است (بخان مذکور در نگرفت - لهذا از پیشگاه
 فرمانروائی بعزل منصب و جاگیر معاتب گشت - و در سال بیست
 و یکم نقوش ندامت و پشیمانی از سیمای حالش بر خوانده بدستور
 سابق بمنصب چهار هزاره ذات سه هزار سوار و تیول میوات
 و فوجداری آن از تغیر شاه بیگ خان سر باند گردانیده امر شد - که
 دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانه تعلقه گردد - و در سال بیست
 و دوم پدایه بخشیگری دوم مرتقی گردید - و در سال بیست و سیوم
 از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میوبخشیکری پایه
 دولت برتر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافه هزار سوار
 کامیاب گشته از انتقال مکرمات خان بصوبه داری شاهجهان آباد
 مرخص شد - و در سال بیست و ششم بمنصب عمده پنج هزاره
 چهار هزار سوار تحصیل بلند نامی نمود - و بهمراهی عالی مردان

خان اديب الامراء بکراسست کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود - و شاهزاده درین سال بمحاصره قندهار عازم شد) با فوج بسیار تعیین گشت - و پس ازان [که مرزبان سري نگر (که در کوهستان شمالی دارالخلافه است) باستظهار مضاعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سریر آرائی اعلی حضرت دولت تقبیل عقبه خلافت در نیافته سر نخوت می افراشت] خابیل الله خان بهالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد - که به تیول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن واپرداخته رو بمقصد نهاد - او در سال بیست و نهم از اقطاع خود (۲)

بدار الخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۴۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نیروکار برة نوردي در آمد - زمیندار سرور (که سر کوه است شمالی دارالخلافه - و یخ ازانجا بشاهجهان آباد آرند) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتگاري بر بست (۳) و چون بدون [که چاکائے ست بیرون کوه سري نگر بدرازي بیست (۴) کروه و پهنائی پنج کروه (که بطول یکسر آن بجون پیوسته - و دیگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاگهر شروع بتهانه بندی نمود - تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گالین قلعه احداث نموده جمعی را باستحکام آن برگماشت و چون بساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در می آیند)

(۲) در [اکثر نسخه] سال (۳) نسخه [ب] جنگل است (۴) در [بعضی]

رسیدن جمعه عبیره نموده تهانۀ چاندنی را (که از توابع سرنی نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آورند - بهادر چند مرزبان کماؤن بازاده خدمتگذاری بلشکر ملحق گشت *

ازان (که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام در آمدن کوهستان درگذشت - معینا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنۀ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست) خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معمولی یک لک و پنجاه هزار روپیہ است بشصت لک دام مرافق درازده ماه) بطریق وطن در قبول چتر بهوج چرهان (که هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانۀ چاندنی را بکرداری هر دوار سپرده بمقتضی موفور السرور معارفت نمود - و مکرر باضافۀ سواران دو اسپه سه اسپه سواراژی یافت - و در سال سی و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغییر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنہ ۱۰۶۸)

هزار و شصت و هشت هجری از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافه اکبر آباد شدند) خان مزبور بحراسمت شاهجهان آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلیٰ حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشی را باتهام نظربند نمودن آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابله عالمگیری

بخود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور فدویمت (که بآن عمده بارگاه
 خلافت گمان داشت) او را با فرج چار برسم منقلا از اکبر آباد^(۲)
 بدهلپور رخصت نمود - در روز جنگ با سایر تورانیه و امرای
 پادشاهی بسردازی میمذه قیام داشت - و چون پنهانی عهد و پیمان
 بندگی و درست اخلاصی استوار ساخته بود در وقت گرمی کارزار
 با پانزده هزار سوار تیغ زن نیزه گذار از جای خود حرکت ننمود
 مگر بقدر مدافعه جنود اوزبکیه (که با او بودند) دست چرات
 برکشوند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبر آباد
 مضروب خیام عالم گیری گردید فاضل خان خانصمان مکرر از جانب
 اعلیٰ حضرت سلسله جنیان شوق گشته دواعی ادراک ملازمت
 درانگیخت - جناب عالمگیری سخن او بشمع رضا (صغانموده ثانیاً
 بتحریریک مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر
 ابا آورد - اعلیٰ حضرت خلیل الله خان را باتفاق فاضل خان
 بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقه یکتائی پیش از
 فاضل خان باریاب خلوت گشته چندان برای عکس مدعا شتافت که
 وحشت و کلفت شاهي از یک بصد رسیده خلیل الله خان را نزد
 خود نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه
 مبر بخششی گری بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند
 اما عمده الملک خلیل الله خان را بمنصب والای شش هزار

شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه مشمول التفات خسروانه ساخته
 (۲) از اعز آباد دهلي بهاشليقي جیوش منصور بتعائب دارا شکوه
 مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوه تا ملتان
 عنان مسارعت بازپس نکشید - و در همان ایام میانجی سنه (۱۰۶۹)

هزار و شصت و نهم هجري خليل الله خان بصوبه دارى پنجاب
 مبادي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاري گشت
 چون کوفت او بامتدان کشيد بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
 ملازمت ناکرده بسر منزل خویش قرون آمد - تقرب خان و دیگر
 حکمای پایة سرير خلافت بحکم والا بمعالجۀ او پرداختند - بسبب
 ازمان مرض فتور قوی بمرتبة کمال رسیده بود - باندک نقصه (۳)
 بے تدبيری غذا رو داد کارش از مدوا در گذشت - دوم رجب سنه
 (۱۰۷۲) یک هزار و هفتاد و دو هجري روزگار حیاتش بسر آمد
 (۴)

خلد مکان بمقتضای قدرشذاسي سایه عاطفت پایه بر سر بازماندهای
 آن مرحوم افکنده بانواع تسليه و دلجوئي نوازش فرموده مير خان
 و روح الله خان و عزيز الله پسران او را و افتخار خان و ملتفت خان
 و بهاء الدین برادر زاده ها و سيف الله صفوي دامادش را بعطای
 خلاع فاخره برنواخته از کدورت ماتم رسيدگي برآوردند - و زوجه
 و صبيہ اش را بساليانۀ پنجاه هزار روپيه کامياب گردانيدند - و پسران

(۲) در [بعضی نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه

(۳) در [بعضی نسخه] نقصه (۴) هفتاد هجري *

و دامادش باضافه مناصب مطروح انظار خسروانه گشتند *

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت
عالیه عالیه دیرین خدمت و قدم بذنگی داشت - و آخر عمر را
در خیر اندیشی و هواخواهی خلیفه زمان سپری ساخت - ازین رو
اخلافش هر یک بدولت و کامرانی کوس بلندنامی بر نواختند - گویند
خلیل الله خان نسبت برادر کلان امالت خان درشت خوی نندگو
بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بهم پریخته تعیین گشتند
مهابت خان سپه سالار آنقدر که از امالت خان راضی و خوسند گشت
همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان
نیز از فاسازی مزاجش همیشه ازو ذخیره خاطر داشت *

* خان دوران *

سید محمود پسر میانه خاندوران نصرت جنگ است - بعد
فوت پدر بمنصب هزاری هزار سوار سرافرازی یافت - و بدستگیری
اقبال و پایمندی نیکو خدمتی در تلاش جاه و دولت از برادر کلان
سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب در هزاری
سر برافراخت - و در یساق قندهار متلزم زکاب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم هنگام عادت بهمراهی
سعد الله خان (که در استلام سده سلطنت و جهانپانی پیش آهنگی
کرد) شرف بار یافت - و باولین خطاب پدر نصیری خان چهره

نامردی بر افروخت - و پس ازان بدمینذاتی صوبه مالوه و دیولداري
و تلمه داری رایسین دستوری یافت - و در سال سیم بمراقبت
صوبه دار مالوه (که با جمیع کهکبان آن ناحیه تعین شاهزاده محمد
اردنگ زیب ناظم دکن بذا بر تعریک عبدالله قطب شاه شده)
بدانجا شتافت - و پس ازان هم (که بآئین شایسته انجام گرفت)
بمکان خون معدوت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور
بدکن رفته بهمراهی شاهزاده مذکور در قلمت و تاراج ولایت
عادلشاهی جوهر مردی نمایان ساخت *

و چون سیوا و مذاجی بهونسله باشاره بیجاپوریه در حوالی
احمدنکر سر بشورش برداشته برخه محال را تاخندند نصیری خان
با سه هزار سوار باتفاق جمعی از امرا مثل کار طلب خان و ایرج خان
بدان سو رو آورده دست و بازوی جرأت برکشاد - و بسیاری را
از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانذیه بیروگانوں را
اقامت جا بر ساخت - تا آسیب آن مفتان بمکالات پادشاهی
نرسد - و پس از کشایش قلعه بیدر و کلیان مساعی هریک از امرای
کهکمی از نوشته پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هر کدام
از پیشگاه نوازش باضافه درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار بلندپایگی

(۲) در [بعضی نسخه] بیدر گانوں (۳) در [اکثر نسخه] بدر - اما در

[اکثر جا] بیدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدر نیکو خدمتی و فدویت
شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشته عقیدتش با اخلاص
باب یافته و مشام ازدانش از شمامه یکجتهی معطر بوده بعد
محاربه راجه جسونست چون نواحی گوالدر مضرب خیام آن شاهزاده
ظفر نصیب گشت نصیری خان از قلعه رایسین بر طبق یرایغ طاب
جبهه سالی فتنه عالمگیری شده بخطاب والای خاندورانی کله گوشه
مجاهدات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسردازی فوج
طرح میسر اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزار
پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه کلاه نشاط بر افلاک
انداخت - و او با برخی از عساکر پادشاهی بظلم صوبه آله آباد
و تسخیر قلعه مذکور (که در زمانت و حصانت شهر ایام است
و سید قاسم باره از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام
داشت - و با رجوع آگاهی بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش
بخود داده سر بر خط انقیاد نهاده بر استحکام آن قلعه افزون
دستوری یافت - خان مذکور از کار طلبی چست و چالاک شتافته
بهکار آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار
از بنارس گذشته نزدیک آله آباد رسید) خان دوران دست از
محاصره قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منقلا
بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تحمل
و جاه بیداد نهم و غارت داد و فوج بهاشلیقی محمد سلطان

بتکامشی آن آواره دشت ناکامی تعیین گشت خاندوران نیز کمین
شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم باره قلعه دار آله آباد (که بنوشته
دارا شکوه ضمیمه لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او
از پخته کاری برسم ایلغار پیش از شجاع بقاعه رسیده داخل شد
و از مال اندیشی ابواب تصرف بر روی آن یاس زده^(۲) روزگار بر بست
و از صواب بینی بزدگی پادشاهی برگزید - و پس از وصول سلطان
محمد بقرب آله آباد بخاندوران (بمذاسبت آنکه قبل ازین حکومت
آنجا یافته بمقامه قیام داشت) ملتجی گشت - و او را وسیله
صفا جراثم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهی او را مستمل
عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت
و ایالت آنصوبه همّت برگماشت - در سال دوم چون صاحب صوبگی
آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان
صوبه داری او بده پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت
و مدتی دران اَلکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه
(۱۰۷۷) هزار و هشتاد و هفت هجری باجل طبعی همانجا بساط
هستی در نور دید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیری سن - و زمان

(۲) در [بعضی نسخه] یاس زده *

یمین الدوله آصف خان خانخانان سیصد سالار - بهجواهری پدر بزرگوار
 کارهای نمایان و تردهای شایان بمنصه ظهور آورد - و میر شمشیر
 و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم
 خان متعلق بود) بمرتبه در متمدن افکنی و سرکش براندازی کوشید
 که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گدھے مستحکم شدید
 یا به نیوری تدبیری بدستگیری دلیری و دلاری متمدن ساخت - اکثر
 قلعهها (که مماور به بدوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتد
 صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برافراخته نشان
 نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهاننمایی
 بمذنب هزاری همتصد سوار سرعت بر افراخت *

گویند در فوجداری نازنول (که مفسد زارے ست مقرری قریب
 دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نایب بهجاست و مردانگی برآورد
 و در ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالاب بر ساخت - که تال شاه قلی خان
 محرم را (که چهل ساله جاگیر دار آنجا بود) پیش او آر نمایند
 و در سال سیم باضافه پانصدی سواراوی یافتند با برادر کلان خون
 ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی
 توپخانه کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا پدر
 مفوض گردید - آنچه او بدو رست در بن کارخانه نمود از صوبه داران
 نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بتقیر و قطمیر هر قلعه

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه
 عمل و فعله احشام را (که سالها بهکامیت و رعایت بکار سازی
 و (پاشی بعوض و بلاعوض گذرانیده بودند) همه را موجودی
 ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهن را نشانه قرار داده از هر تفنگچی
 سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - تیر هر که یکبار
 بدشانه نرسید او را برطرف کرد - و برخه ضعیف و زبون را علوفه
 گم کرده نگاهداشت - و بدین میغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه
 هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود - و دیانت و جزای و کاردانی
 و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار و خطاب مفتوح
 خان چهار افتخار برافروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم
 بقعه داری فتح آباد و دهادر مامور شد - و چون درین مدت اقامت
 دکن باظهار بندگی و فدویت نقش حرف یکجبهتی و اخلاص خو
 دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دگر
 ساخته بون در ایام برهم خوردگی و آعوب سلطنت (که شاهزاده
 ازیمت مستقر الخلاء اکبر آباد باقتضای وقت واجب گردید
 او نیز کمر مرافقت بقطاع همت چمت بهمت - پس از وصول
 ببلده برهانپور باضافه هزار و سوار بمنصب سه هزار و سوار

(۲) نسخه [ب] بی مرضی و بلاعوضی و نسخه [ج] بی عوض و بلاعوض

(۳) نسخه [ب] فتح آباد دهادر *

سوار و خدمت میر بخشیکری و خطاب سپهدار خانی امتیاز یافت - و بعد جنگ جسرنت خطاب خانزمانی و بغایت طوغ و تقار با ند آوازه گردید - و پس از نگر ساری اعلام داراشکوهی و وزیدن نسائم از مهمب عنایت ایزدی بر شقۀ رایت عالمگیری میر بخشیکری بمحمد امین خان خالف محمد معظم خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافه هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعهداری ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب انعهد ضمیمه ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت - و پستر بنظم مهم احمد نگر مامور گردید - و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریبی بصوبه داری خاندیس رایت اعتبار برافراشت - و در سال هیزدهم بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بصوبه داری برار مورد مراحم گردید و در سال بیستم بانتظام صوبه ظفرآباد بیدر و حراست قلعه مذکور اعزاز اندوخت - و بهمراهی شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سده خلافت نمود - و روزی چند برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغی و بمالش راجپوتیۀ ضلالت کیش پرداخته در همین سال مجدداً بخدمت صوبه داری برهانپور از تغیر ایرج خان مقرر گشت - و بافزایش یک هزار سوار بمنصب سرافرازی یافت *

اتقانا در همین سال [که سنین هجریه (۱۰۹۱) یک هزار و نو

و یک بود آپیش از ورود خان مرزبور سنبه ای سوائی از سی و پنج
 گروه شبگیر نموده دفعه بر بهادر پوره دو گروهی برهانپور ریخته
 دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخه از
 شرف را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیاری
 بے سرو پا دست آنها گرفته اداره گشتند - کاکر خان افغان (که
 بنیابک خانزمان حراست شهر می نمود) بصد دشواری شهر را
 از آسیب آن سنگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ
 آن بلده ترک نماز جمعه داده محض استیلائی کفار (که عرض
 و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند
 از اجیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و درازدم ذیقعدة سال
 بیست و پنجم بلده برهانپور برورد موکب پادشاهی رونق
 پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا ناصیه بندگی را بآستانوس خلافت
 نورانی ساخت *

و چون درین سال غره ربیع الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم

هجری جانب ارننگ آباد نهضت پادشاهی اتفاق افتاد شاهزاده

محمد معز الدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره

رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزاده مذکور متعین

گردید - و در همین ایام از تغیر مختار خان ^(۲) بایالت صوبه مالوه

سرخس عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

یکهزار و نود و پنج هجری همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشیدند
 از هر عام بهره و در حسن خط شهوه داشت - انشا پوداز درست سلیقه
 دانشور معامله فهم بود - در تمشیت مهام برهنه نویی غیره محتاج نه
 و خوش اوضاع پهن دیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم
 آردن - خصوص آفتکچیان قدر انداز او (که دیده مار در شب تار
 به آیر آتشبار میدوختند) مشهور آفاق است - و در فن موسیقی
 مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوی موانع
 و شیفته راگ و رنگ بود - پری چهرگان خوش آواز و مغنیات
 مشوه ساز در خانه داشت - (زین آبادی مشهور) که محبوبه
 و مرغوبه ایام پادشاهزادگی خلد مکان بود (ازان زمره اسمت - گویند
 مدخوالت اوسمت *

سراسر زنده شاهزاده بیباغ عالم آرای (زین آباد برهانپور معروف
 بآهوخانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت
 گشت و انگشت می نمود - زین آبادی در نغمه سنجی هوش ربا
 و در شیوه دلبری یکتا بود - همواره اهلیه محترمه خانزمان (که
 حال شاهزاده میشد) آمده در عین سیر درخت انبه پر بار دیده
 بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخی و شنگی پیش رفته
 بر جهمت - و دانه ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز
 (۲)
 دلمری و دلربایی بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

و پارسائی را در باخت *

* مرد *

* معجب گیرنده دامی بود در عاشق ریائیها *

* نگاه آشنای یار بیش از آشنائیها *

د'وام و سماجت او را از خاله مکرمه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک
و تفقه بخت شیفته و دل داده او شد - و پیاله^(۲) شراب بدست خون
پر کرده بار میدان *

گوبند روزی او هم قدح داده بدست شاهزاده داد - و تکلیف
نمود - هر چند معجز و نیاز بکار بدن بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار
خواست در نوشد - آن عیاره جادو طراز خون پیاله در کشید - و گفت
غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامی شما باین آب پر شر و شور
و این عشق باری بمرتبه سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه
(که عذر دای ~~دیش~~) این حکایت را دستمایه سعایت
و غمازی ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مرور ریائی چه ملاح
و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله برباد داد - قضا را
در عین بهار گل زندگیش بوز مرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدی
مبتلا ساخت - مقبره اش در اورنگ آباد است متصل تالاب کلان
از آنجا (که فقدان محبوب طاف ریای مردان است) روز فوتش
طرنه تغییر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواری شکار توجه
فرمود - میر عسکری عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

(۲) فسقه [ب ج] که پیاله شراب *

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحتی خواهد بود

در جواب خواند *

* بیت *

* فالهای خانگی دل را تسلی بخش نیست *

* در بیابان میتوان فریاد خاطر خواه کرد *

عاقَل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند *

* بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رفته نمود بیت را یاد گرفت - خانزمان در

صوبه دارمی برار موضع هرم را (که سه کرهی ایلاچپور حاکم نشین

آنصوبه است) اقامتجا بر ساخته خانزمان نگر نامید - و عمارات

عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم

حوایلی دارد - از پسران

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاکانش اندجان متعلقه ولایت فرغانه است - پدرش

خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیانی دارد

هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان

داراشکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خادمکان حصول ملازمت

نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور

اختصاص پذیرفته بمنصب در خور و خطاب خانگی لوای کامیاب

بر افراشته سال بیست و ششم بحجابیت بیجاپور تعیین گردید - و بعد

مغاردت از آنجا بعطای فبل مباحات اندوخت - و سال سي و درم
 از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوثاتی چهارم عزت برادرخت
 و چون سال سي و سیوم قلعه راهیری مفتوح گشت برای ضبط
 اموال آنجا متعین شد - پستر از انتقال معتمد خان داروغگی
 داغ و تصعیه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق
 سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجری شریعت واپسین در کشید
 چندتا پسر داشت - دوم آنها میرنعمان خان از سرداری یکتائی
 میرعبدالمنان بدکن رسیده چند عیال بخدمت خود (مامور فرمود
 آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گیتی جواسیس خود را
 و عزت تخلص میکرد - از دست * (راجگی و سرداری) *

* آهوی وحشی چشم تو چهر رسید که او

* پیچ و تاب دل خود را مکن (از مکن) *

از پسرانش کلانی معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل
 ملاقات جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار
 و یکصد و هشتاد و هشت هجری رحلت نمود - دومین میرنعمان
 خان که در عمل ملاقات جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیومین
 میرعبدالقادر که در جوانی بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله
 بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ
 هر دو بقید حیات اند - و با مکرر سطور دوستی دارند *

(۲) یا عبوت باشد *

* خان زمان شیخ نظام *

حیدرآبادی - از شیخزاده‌های سپاهی پیشه دکن است - از پدرنایب
و جگر درازی نصیب^(۲) وافر داشت - و در دولت ابروالحسن والی تلنگانه
رتبه افزای امارت گشت - و بمردانی و سرکردگی و صف آرایی
و سپه کشی نام برآورد - در ایام محاصره گامکنده بسری مهاجر
قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهی زد و خورد
می نمودند ~~مردان~~ بوسه روز چال با خان فیروز جنگ دو چار شده
شور قیامت^(۳) می - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت
هرچند پدرلان فوج پادشاهی از روی جلالت خواستند (لاش یکم از
مردهای خود بدست آورند) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود
با لاش چندی ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختاری از ابروالحسن رد یافته آثار تباهی
و بیدولتی هر روز در تزیید بود ازین رو دل از همراهی و دولتخواهی او
برکنده بذریعه رسوخ عقیدت باستان عالمگیری ملتجی گردید
چون نوکران عمده ابروالحسن از آزوری و حرص اندوزی بامید
منصب و حکومت خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته
بملازمت پادشاهی پیوستند و تا آن وقت دیگره غیر از صاحب فوج
نماد افتراق او موجب کار شکنی ابروالحسن پنداشته ^(۳) بیشتر
باستمال خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

منصب شش هزاره پنهان سوار و خطاب مقرب خان و عطای
 علم و نقاره و انعام لک رویه نقد با اسپان عربی و عراقی و فیلان
 قنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسروانی گردید - و پسران
 و اقربای او بمناصب نمایان (که چندی از آنها از چهارهزاری کم نیست)
 همگی بمنصب بیست و پنجهزاری بیست و یک هزار سوار ممتاز گشت
 و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبه ثانی سواد بیجاپور مضرب
 خیام پادشاهی شد او را (که در فوج سپاهگری و سرداری یکتائی
 داشت) بمکاشش قلعه پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود
 خان مذکور باقتضای دواعی هوشیاری و خبرداری جواسیس خود را
 بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سرراجگی و سرداری دکن
 می افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بنابر نژاد
 با قوم بیراگی (که نسبت خویشی بآنها دارند) از راهبری قلعه کهنه
 رسیده بعد دار و مدار بآن طایفه و او پرداختن خاطر از ذخیره
 قلعه در سنگمغیر نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات
 عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد
 خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کوره بون
 و عقبات معب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگئی وای نعمت
 دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست
 هر چند جاسوسان بسنها خبر کردند که فوج مغل رسید

آن مست باده سفاهت و غرور بایمائی ابرو سر از تن آنها برداشت
و بر زبان بطالم بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل
در اینجا می‌تواند رسید - تا آنکه خان شهابت آثار پس از تحویل
فرزادان محسن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه می‌رفت)
بموضع برق با سه صد سوار بمروقت او رسید - آن سرشار در بالای
شش دعوت و باده نوشی باعثضاد چهار پنج هزار سوار دکنی
فیروزه گذار حمله آورد شد - قضا را تیره از شست تقدیر بکمپکلس
رسید - و باندک زن و خوردن آن حزب ارباب طریق فرار گردید - و او
در حویلی کمپکلس درخزید - و خودش با کمپکلس و بیست
(۲)
و پنج کس از عده‌های او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر
خودش (که در یکم از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو
پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکاوچ
پیداشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان
فیروزمزد بتداییر مائیه ازان دیوالاخ برآمد) هیچکس از اعوان
و انصارش دست و پا نتوانست زن - در بهادر گدده بحضور
رسید - او را زندانی مکافات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت
فرود آمد - و گوشه قالین شکسته بادای سجدهات شکر سر نیاز
بر زمین ابتهال آورد *

۱۱۰۰

* با زن و فرزندی شد سنها استیر *

تاریخ است - خان منصور در جلدوی این شگرف خدمتی بخطاب
خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزارمی هفت هزار
سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب
سر مباحات بپرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافروشی مناصب
و عطیة خلایع سرفرازی یافتند - پس ازان خانزمان مدتی متعین
فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سی و هفتم شاهزاده
بسبب عارضه استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت
گشته با پسران و اقربا گرانبار عثایت و انعام پادشاهی شده بهمراهی
شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در
سال چهارم باجل طبعی و دیعت خیانت مستعار سپرد - کثیرالارلان
بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال
آنها معلوم توان کرد - و دیگری فرید صاحب - که همراه برادران
در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا
بتحریر آمده - دیگری حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد
اختیار نمود - و از سرکار آصف جاء عاملی مرتضی نگر گرفت - و در
سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش
زیر محاسبه سرکاراند - و دیگر نظام الدین خان - که حضرت خلد مکان
بوصیت پدرش از راه خانه زان نوازی در حضور تربیت فرمود
همشیره راجه سامورا (که پسند افتاده بود) بتکاح او در آرد - اوضاع
مغلی داشت - هیچ پسر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیان

طرح اقامت ریخت - خالی از نام و نشان نبود - نخست میگذرانید
 (۲)
 و در سده (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجری بمزول خاموشان
 شتافت - پسران (که باهم علایق بودند) در دعوی ترک پدر مدعی
 با یکدیگر منازعت داشتند *

• خانجهان بهادر ظفرچنگ کوکلتاش •

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالی خواجی است
 سید بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشان میگذرانید
 چون حلیله جلیله او بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میر مظفر حسین و میر ملک حسین
 بمناصب مناسب سرافرازی یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند
 نشو و نما اولین در حضور فردوس آشیانی بود - چنانچه از احوال
 او پرتو وضوح میدهند - دومین از مغرسن در خدمت شاهزاده
 تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست
 و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائی گزید - و بقصد
 بندگی پادشاهی از دکن بحضور شتافت - اعلیٰ حضرت بمنصب
 هفت صدی صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک
 رفاقت او پسندید شاهزاده نبود در سال سیّم از جناب پدر
 والا قدر فوجدار (یعنی هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود
 بدین تقریب او را بجاذبه عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سیّ

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعه بیدر همت بکشایش حصن
 کایان برگماشت ادرا بگرفتن حصار نیلکه ^(۲) مامور گردانید - پس از
 وصول بمقصد باوجود آنکه متخصصان در مدافعت و ممانعت کوشیدند
 سر سواری قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را
 با تمام اسب و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - در آن
 هنگام (که شاهزاده لوی جهان کشائی از برهانپور بصوب اکبرآباد
 برافراخت) ادرا بخطاب بهادر خانی نامور ساخت - از آنجا (که جرأت
 و جلالت او دلنشین شاهي بود) در محاربه جهونت از پیش آهنگان
 مقدمه الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بهمداری طرح
 دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبی پیش رفته قریب
 بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دلفی با همگی فوج جوانان
 مخالف باو برخورد بجهنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور
 آنچه نهایت مرتبه تلاش و سباهگری بود بتقدیم رسانیده زخمی
 برداشت - و بعد ازین فتح چون سوکب عالمگیری از اکبرآباد بهمدت
 دارالخلافه باهتزاز آمد ادرا باضافه هزاری پانصد سوار برنواختند
 و بتعاقب داراشکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور
 شتافته بود) دستوری یافت - خان مذکور بچشائی و چالاکي از آب
 ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور
 آن باسانی صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بوان

بیخبران ادبار گرفته آورد - آنها عذر تماسک از دست داده
 راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن نیفتاده (۲)
 آوارگی بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان با اتفاق خلیل الله خان
 قاتلان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق
 افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهی انتظام داشت
 به نیروی همت د'د پردلی داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر
 طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان با اتفاق
 راجه جیسنکجه یثکاشی آن رمیده همت گام سرعت برداشت - و چون
 آن آواره داشت سرکشگی بولایت کهجه رفته راه بهکر پیش گرفت
 و از دریای سنده گذشته بذابر سابقه معرفتی (که با ملک جیون
 دهادر داشت) نزد او شتافت و روزی چند از تعب راه برآسوده
 بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در
 دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت
 حال بهادر خان بر نوشت - خان مذکور به معذاتی تعجیل خود را
 بدان حدود رسانید - و او را بدست آورد با راجه جیسنکجه از راه
 بهکر برخاسته استعجال روانه حضور گردید - و شانزدهم ذی الحجه
 سال دوم جلوس بدارالخلافت رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز
 داراشکوه را با پسرش سپهرشکوه در حوضه سرکشاده برسانه فیل
 نشانده از راه میان شهر و بازار بدلهی کهنه برده بخضر آباد

در جای محفوظ نگاهداشته‌اند - (روز دوم بیست و یکم شهر ذی الحجه
سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری چراغ زندگانش خاوش
گردانیده در مقبره جنت آشیانی مدفون گشت - خان مزبور بعطای
یکصد راس اسب (که بکثرت ایغار اسب بسیار ازو تلف شده بود)
نوازش یافت - و پس از آن بقلع فساد بهادر ^(۲) بچکوتی (که بیست
بیسواره سرافساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم
بارسال فرمان صوبه دار ^(۱) آله آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجزاری
پنجزار سوار چهره عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگی ولایت
مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه دار ^(۲) گجرات از تغیر مهابت
خان بار تفویض یافت - از آله آباد عازم آندیار گردید - و مدتی
به بندوبست آن صوبه قیام نمود - و در سال شانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب شش هزار و شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه مرتفعی
مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر
و تفویض صوبه دار ^(۱) دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد معظم لوی
بلند نامی افراخت - و خاعت خاصه و جمدهر مرمع مصحوب
گزر برادران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهی مراتب
مرحمت فرمودیم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایغار
شصت کره‌ی سیوای بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج
از حد گذرانیده آرامگاه و جمعیت ربای سکنه دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضی نسخه] بچکوتی *

(باب الخاء) [۸۰۲] (مآثر الامراء)

(۲) فاحش مغلوب و منكوب ساخت - و غنیمت فراران بدست آوردن پس ازان (که بتاختهای متواتر و قطره و بویقه زیاد سر پر شور و شر سیوا را پسمت و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان ممالک دکن سعی نمایان بظهور آوردن - و پیشکش از والیان بیجاپور و حیدرآباد بتحصیل در آورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه (۳) قدر شناس در جایزه کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکه رزم

و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجری بخطاب خانجهان بهادر ظفرچنگ کوکلتاش و از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام کرور دام بر امثال و اقربان سرب و برتری بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری قلعه نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور است) بصرف اسباب قلعه گیری و جنگ و پیکار مورچال از دست دادن خان پنی (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف اولیای دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگی و عالیجاهی بخود را ئی و خود را ئی میکند - و کار سرکردگی و کامیابی باستغنا و رعونت صی انجامد - بل از کارطایی بکهنه عملگی می برد) در پیشگاه خلافت برخی تقصیرات بوی اثبات یافته طایب حضور شده بعزل خدمت

(۲) نسخه [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضی نسخه] که بتحصیل (م)

در [انڈر نسخه] میروند •

و منصب و ساب خطایم و ضبط اموال از صامت و ناطق معائب
گردد و چون نقش سردار پیش در جانب و اجانب درست نشسته
و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین بگذری و نیکو خدمتیا
علاوه داشت پس از چندی سال بیست و یکم بدستور سابق
ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبه علیا و اعاده دولتم عظمی
آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهراجة مسونیت
به نیستی سرا در شد و خالغ و جا نشین نداشت جهت ضبط ملکش
خانبهان تعیین یافت - و ریات پادشاهی بسیر جانب اجمیر
باهتزاز درآمد - و خان مذکور تکنگ پای نموده در جوده پور
(که حاکم نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین
ازابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام
خسروانی بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهی در جلوخانه در بار
زیر زینهای جام جهان نما انداختند - مدتها پامال مترددین
شد - تا نام و نشانی ازان نماند - اما بدن و بسمت آن ضاع چنانچه
باید صورت نبسمت - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشید
و ماجر بنهضت پادشاهی گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم
سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری از حوالی چیتور رانا از تخیر
شاهزاده محمد معظم بنظم صوبه دکن (خصمت یافت - او در عین

(۲) در [بعضی نسخه] خالغ جا نشین (۳) یا تکنگ پای باشد (۴) در

[اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخه [ج] جیت پور .

برشکال همت بمحاصره قلعه سالهیر (که رفیع ترین قلاع بکلانہ است - و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع تعب و معوبت کشیده بے ذیل مقصود برخاستہ بخجستہ بنیان شتافت - میر محمد رضا لاهوری شارح مثنوی معنوی بعنوان (۲) منصب داری همراه او ہوں - این یساق را منظوم ساختہ در کثرت گل ولا گفتہ *

* شدہ کار بیچارہ کار زمین *

القصد در ہمین سال ماہ محرم سنہ (۱۰۹۱) ہزار و نود و یک ہجری سنہای سوائی از سی و پنج کورہی شہگیر کردہ ببخبر بر بہادر پورہ (کہ در کورہی برہانپور معمورہ عظیم ہوں) ریختہ غارت کون - کاکر خان نایب خانزمان صوبدار برہانپور با معدودے در شہر متحصن گردید - آن شقی بخاطر جمع پورہای معتبر اطراف شہر را آتش زدہ بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثہ بر اکثر شرفا بے ناموسیہا رو داد - برخے از غیرت قبیلہ را تہ تیغ آوردہ کشتہ شدند - خانجہان ازین آگہی از خجستہ بنیان ایلغار نمودہ در یک شبانہ روز خود را بکٹل فردا پور (کہ سی و در کردہ مسافت دارن) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کتل چہار پاس توقف گزید - بر زبانہا افتاد کہ بر جوع وکیل سنہا و تعہد مبلغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد - و درین فرصت سنہا با ہرچہ

توانست بر داشت با جمعی از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعه سالهپور
 شتافت - خانجهان (که می بایست از عرض راه بجانب او عذر تاب
 میشد) راه راست گرفته بپرهانپور رسید - و این اغماض یار
 سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهی بتازگی شد
 و فرمان عتاب آمیز سر زن - و دران سال آنچه تجویز او از منصب
 و اضافه بحضور رفته بود یکتلم نامنظور گردید - اتفاقاً در همان ایام
 شهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم روی فرار بجانب دکن
 گذاشت - احکام بجمع حکام رسید - که اکبر ابتر هو ظرف سر بر آرد
 سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند
 چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که باران
 گرفتنش گرم روی نموده نزدیک رسیده بود) عذر بازکشید - تا آنکه
 اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کولی براهیری
 رسید - و روزی چند در پناه سنبها بیاسود - هر چند اخبار نویسان
 از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر
 اسد الله فوجدار تھانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زانی
 و اعتمادی که داشت مفصل بر نوشته برنخیرد خاطر پادشاهی افزود
 و کهنه عملگی و عیاری خانجهان بر همگان ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعی توجه
 پادشاهی بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح ریاست
 عالمگیری گشت - خانجهان بتسخیر قلعه رام سبج متعلقه گاشن آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعی زیاد بکار برد از خبرداری و دیدبانی قاعه دار (که از مرهقه‌های آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مرزچال از چوب و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگره‌های اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کرده‌ی اورنگ‌باد رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت در نیافته سمت بیدر رفته اقامت نماید - و هر طرف خبر آوارگی اکبر برسد بتعاقب پرداخت - و چون دران ایام اکبر از حدون سنبها برآمده بسواری جهاز عازم ایران دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجهه همت ساخته در سال بیست و هفتم از سی کروه ناخته بآویزش سخت سلسله جمعیت مقهوران را (که باراد فاسد بر کنار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیاری از کفار اشرار را عرضه تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزه آن فرمان تکسین و آفرین از حضور امداد یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیری خان بخطاب سپهبدان خان و محمد سمیع بخطاب نصیری خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب صفدر خان مورد مراحم والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصره بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت ^(۲) نهانه ایزدی بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده
 محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی
 شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادی رخصت
 یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت
 و با خلیل الله خان سرلشکر و حسین ^(۳) بیگ علی مردان خان
 (که با سی هزار سوار جرار در مقابل عساکر پادشاهی سرنخوت ^(۴)
 می افراشتند) کارزارهای سترگ نمود - (روزی از هنگام دمیدن
 سپید صبح کوس و کونای رزم بلند آوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار
 گرمی داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان
 بجمعه هر گشتند - و هر طرف از کشتها پشته نمودار گردید - دران
 هنگام برپسروش همه خان که هراول بود عرصه جنگ تلگ تر گردید
 هرچند از پدر طاب کمک نمود اعادی آنچه ازان هجوم نموده ادرا
 هاله وار در میان گرفتند که نمی توانست یک قدم برداشت - و دران
 اثنا پرب خان ^(۵) ملقب بهات پتھر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه
 بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان
 نیزه در دست بمقابل فیل خانجهان رسیده فریاد کرد که سردار کدام
 است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیپ تمام بانگی

(۲) نسخه [ب] نهانه بزدی - و نسخه [ج] نهانه ایزدی (۳) نسخه

[ج] حسینی بیگ خانسامان که (۴) نسخه [ب] سوار در مقابل (۵) نسخه

[ج] بتیری خان یا پیری خان باشد *

برزن - که سردار منم - و اورا فرمست نیزه اندازی نداده به تیر
 ترکش از زمین بر زمین انداخت - و آخر کار موکث افزایشهای مخالف
 بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردن - ناگاه اقبال
 عالمگیری بصورتی دیگر جلوه نمود - که فیل مستی از لشکر پادشاهی
 بمیان آنها درآمد - و اسبان را بچراغ پائی در آردن - و دران ته و بالا
 اسمپ و آدم دو سه سردار نامی بزمین سرنگون افتاده فوج
 حیدرآبادی رو بگریز آردن - و با وصف چنین صف آرائیها (که کوه
 بعد اولی و مره بعد اخری افواج گران را از پیش (و زده برداشتم)
 و بدست آردن حیدرآباد *

۱۰۹۷ (۲)

* شد فتح بجنگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعه گلخانه
 چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن
 نبود و اول وهله میخواستند واسطه صلح شده عفو جرائم او از جناب
 خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او جنگ و پرخاش
 رسانیدند در مراسم تعاتب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماص
 و خود داری بکار می رفت - و این معنی در پیشگاه سلطنت ملار
 بی دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون
 او با پادشاه همبازی بود و سرباری آن نسبت رضاعت (که
 نسبتی است رعونت افزا) و باز مقدار نفوذ بخود در کار دانی

و سرکردگی مخصوص مهمات دکن (که میونسیت ہے او متدہشی
 نخواستہ شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود (روبرو
 گستاخانه عرض می نمود - و در غیبت سردیوان ناگفتنی میگفت
 و در کارهای ملکی هرچه میخواست بے محابا میکرد - اگر حکم
 حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه ^(۲) مصنوعات و منہیات
 (که مزاج پادشاهی مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج
 تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - املا در منع آن
 نمیکوشید - در درجے در جلو خانه بر سر پالکی گذاشتن میان مردم او
 و معظم خان صفوی خانه جنگی عظیم برپا گردید - خانجہان را
 رخصت کردند کہ رفتہ مردم خود را از شورش و پرخاش بازدارن
 او بعد برآمدن از خود سری بمردم خود گفت - کہ بازار معظم خان
 قازاق نمایند - و ابن معنی سربازی سرگرائیهای پادشاه گردیدہ
 ملامت بر ملامت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکنی او
 قدبیرے اندیشیدہ بصوبہ داری ہرجا کہ تعین میگردید ہڈوز
 قمتے از فصل سالم برنمیداشت کہ تغیر میشد - و زیر بار خسارت
 سبذدی می آمد * ^(۳)

بالحماہ آخر سال بیست و نہم بہ تذبذب جات و مفسدان صوبہ ^(۴)

(۲) در [اکثرفسخہ] رفع مصنوعات و منہیات کہ مزاج پادشاهی مصروف
 آن بود (۳) نسخہ [۱] سربازی و سرگرائیهای پادشاه (۴) نسخہ
 [ب ج] سبذدی (۵) نسخہ [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوری یافت - و بانعام دو کروز دام مباحات اندوخت
و سوای همک خان (که تعیین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران
بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر
فرزان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین
خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعیین نمودند - و پس
ازان بمساعی جمیاء شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹)
یکهزار و نود و نه هجری راجا رام جانت سرکرد مقدسان آن نواحی
بزخم تفتنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سانسني^(۲) و دیگر مکانهای
اهدات کرد آن شقی رعب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان
بصوبه داری بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیم بنظم
صوبه آله آباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبه پنجاب
رخش عزیمت دارند - و در سال سي و هفتم حسب الطامب از لاهور
بسجود قدسی آستان خلافت ناصیه بزرگی آراست - و باز از حضور
بجای دیگر نشأفت - تا در سال چهل و یکم در چهاردهی اسلام آباد
برم پوزي نوزدهم جمادی الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه^(۳)
هجری جهان گذاشتني^(۴) را واگذاشت - چون مرض او اشتداد داشت
خلد مکان وقت معارفت از شولاپور بنگاه ادرا بشرف عیادت نوازش
فرمود - چون صاحب فراش بود از بستار نتوانست برخاست

(۲) نسخه [ب] میثینی و نسخه [ج] سلسی (۳) نسخه [ج] یکصد

هجری (۴) نسخه [ج] گذاشتني را *

وزار زار گریستم - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زیان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگی و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقی ست - ثابت اورا بقصبة نکودر دوا^(۲)بته پنجهاب (که گورخانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادتی نداشتند - نصیری خان مرد دیوانه بربزیه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا میدای جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و پدویشانی میگذرانید *

خانچهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونی مواد ثروت و مواجب در نوینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و مکفل او شایه عالی داشت - جز از کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابی نبود - زیاده گوئی خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظام و نشر و شمشیر و جواهر و اسب و فیل و اندرینه مبهمی بود - قراسته غریب داشت - در رزے در ایام موبه داری دکن با جد کلان مکرر این سطور امانت خان میرک معین الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوی
 (که محمد معظم علم بغی و طغیان برافراشته) قبول خواهی کرد - اگرچه سر
 ازو مژمشی نخواهد شد - و اگر بقام محمد اعظم شهرت دهند زینهار
 باز نخواهی کرد - هر چند که می تواند پیش برد - و محمد اکبر
 طفل است - اما آنچه من متفلس شده ام این راه ناهنجار را
 غیر از اکبر دیگر نخواهد پیمود - و دران وقت اصلا از سرداری
 اکبر و اراده های او اثری و خبری نبود - بعد از شش ماه این
 کچه گل کرد - و دریافت درست خانچیان مطابق راقع گردید
 و پندار سری و سرداری هم طرفه در سر داشت - بلند پرورایی
 و کله بر زنیهای او مثل عالم گیر پادشاه را (که با عزم و همت خود
 دیگر را نمی سنجید) به پیچ و تاب می آورد - ازین جهت بود
 که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او
 تعریف سپاهگری و سپه کشی برخه از خانه زاده تازه بعرض آمده
 می نمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان
 خواجه ابوالمکارم قضا را در همان ایام اینها را با سخنانی شکی
 اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان نثار خان
 نیم جان ببتک پا بدر برد - و تهور خان زخمی خود را میان
 مرده ها افداخته مورد باره یافت - چون این سرگذشت بعرض
 پادشاه رسید فرمود اینها همه از مقدرات است (۲) - با اختیار کسی

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمی باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداری مدتها بمن چشم زخمی نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که عقل از قبول آن آبی سم - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانون مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خان جهان حرف نیست که قریب بدواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطری داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدی یک دفعه بمرتبه پنجهزاری رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع می شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهی را (که از غضب و غیرت سرزنده نمیکو است) این قسم نوکر بی محابای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها روزی در عدالتگاه آفتاب خرد چینی مدور^(۲) از نظر پادشاهی گذرانید - و گفت آفتاب حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاه انداخته پشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم داد - دو سطر نقشه مانا بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزادها گفتند - این خط عبرانی خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبرانی مبرانی نمیدانم - کسیکه فروخت وچو نشان داد - پادشاه فرمود این که حرفه سم چنیک بد نیست *

(۲) نسخه [۱] در آخر روزی (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم

(۴) در [بعضی نسخه] خشک *

* خدا بنده خان *

پسر شایسته خان امیرالامرا سب - در حیات پدر والا قدر
 از پیشگاه خلافت در سال سی و ششم عالمگیری بمنصب هزار
 و فوجداری بهراج مضاف صوبه اوده سرافرازی یافته بود - بعد
 از فوت پدر در سال سی و نهم عالمگیری از محال فوجداری
 بحضور رسیده حسب الارشاد خسروانی وصلت خان مذکور با صبیحه
 جملة المالک اسد خان قرار یافت *
 ع *

۱۱۰۱
 * سعدین کرده اند بدرج اسد قزان *

تاریخ است - در سال چهل از تغیر رسید خان بمیر بخشگیری
 احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتانی
 رکاب پادشاهی امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر
 همکر خان حیدرآبادی بنظم صوبه بیدر مامور شد - و در سال
 چهل و ششم از تغیر چین قلیچ خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور
 دستوری یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان
 ثانی بخدمت خانها مانی پایه افزای اعتبار گردید - در هزار
 و پانصدی هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدی
 دو صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعه ناکزیر خلد مکان اتفاق
 افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبه داری مالوه
 رخصت یافته بیست گروهی لشکر فته بود) فوراً از سنوح این

سانحه باردوى معالى برگشته سرير آراى سلطنت گريدید - اعيان
و ارکان عالمگيري کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف
غالب مي نمود) موافقت او برگزيدند - و خان مذکور نيز همراهي
نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بيست روز از رانعه
خلد مکان رو داد - و دران معرکه مرد آزما محمد اعظم شاه با دو
پسر و بسيارى از امرای پادشاهي و مردم شاهي دليرانه شربت
واپسين نوشيدند) مشاراايه نيز زخماي کاري برداشت - و باکبر آباد
(۲)
رسيده با آنکه زخم رو بسي آدرده بود و ملازمت خادم منزل هم نمود
اما بد پرهيزها بکار برده زخما عود نموده درگذشت *

گويند از ميدان جنگ او را با مظالم خان چون برداشته بردند
علمي مردان خان کولکناش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنش (که
لازمه چنين اوقات است - و مردم طرف غالب بمصيبت زدهاي
طرف ثاني ميکنند - و نمک بر جراحتها مي پاشند) ميکرد - مطلب
خان از ضعيف ناليها ميگفت که ما مجبور بوديم - و باکراه آمديم
خدا بنده خان (که بهيب زخما دارد غشي داشت) مي شنيد
يک دفعه دران حالت تذد شد - و گفت خير ما بشوق تمام آمده بوديم
که زن و بچه شما را اسير کنيم - و شما را قتل نمايم - خدا نخواست
اين سر حاضر است - بهر کيده که خواسته باشد بدترين جای
مخون باندازد - پسران داشت - اما از بطن مبيعه اسد خان نمودند

یکی از آنها خطاب پدر یافته بخلاف امیرزاده (که بلهور لعب مشغول می باشند) در کمال صلاح و تقوی است - و بوظائف و اوراق اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمپاب بوده است) بر همگان ظاهر ساخت - از ناقدردانیها بذارسائی منصرف شده معزول گردید *

* خانعالم اخلاص ، خان *

پسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدوامت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیانت آراست - و سال سی و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آورد او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره چار هزار سوار و خطاب خانعالم سرمایه ناموری اندوخت - و سال سی و نهم باضافه هزاره سوار بلند رتبهگی یافت - سال چهل و سیوم در جنگی (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله رو داد) مصدر کشش و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست صوبه مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعیین گردید - پس از وقوع آن قضیه ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابلت سلطان عظیم الشان

شگافته دلیرانه حمایه آورد - و جراتهای سترگ نمود - بزخم تیز
از پا در افتاد - پسرانش یکی خانعالم ثانی - که بعد از پدر بسرداری
رسید - پرگنه بسمت صوبه بیدر ارثاً در جاگیر داشت - و بطور
وطن قرار داده بود - با منکوحه خود محبت بسیار داشت - کار و بار
جاگیر بار گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مهمات مذکوره فوت کرد
الم بسیار بر طاری گردیده بفاعله چهار ماه خود هم منتقل گشت
بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد
هم معدوبه فراهم آورده بود - پس از زیاده بر نصف مضبوط سرکار
در آمد - پسر نداشت - دومین احتشام خان - که در اراذل حال
بعالم بقا خرامید - پسرش اجتشام خان ثانی با عم خود خانعالم
میگذرانید - و صبیحه او در خانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد
سعی بسیار بخطاب خانعالم و تولیداری محال^(۳) ارثی مذکور کامیاب
شد - اما به نیرنگ سازی فلک کج رفتار در اراذل ایام شباب
-- کوس سفر بமாக آخرت نواخت *

* خانبهان بهادر کوکلتاش خان ظفر چنگ *

علی مراد نام کوکله سلطان جهاندار شاه اسم - و بدجاست
خانسان موصوف - در اران شاهزادگی بمزاج آقا جا کرده در صوبه داری
ملتان رائق و فائق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهی
بخطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

(۲) نسخه [۱ ب] بجمع جواهر (۳) نسخه [۲ ب] از محال

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندیستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) از اصل و اضافه بمنصب نه هزارى نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشیکرى پایه عزت برافراخت - و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفر خانى مخاطب بود) و خواجه حسین خان یزنه او هر یک بمنصب هشت هزارى و اولین باعظم خانى و نظامت اکبر آباد و درمین بخاندورانى و بخشیکرى درم لوائى اعتبار برافراختند و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدين پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابله محمد فرخ سیر شتافته - و از غرداي (۲) و بیجکرى بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونی از بینی احدی بریزد باتفاق شاهزاده مذکور وقت شب از لشکر برآمده راه اکبرآباد گرفت *

بالجمله کولتاش خان در مسامحی فدویت کوتاهی نمی درزید اما چون فیما بین او و ذوالفقار خان هم چشمی واقع شده موافقت حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندیشه مآل کار نپرداختن شیوه لازم و طریقه واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) رسوم خبرداری و هوشیاری را خیرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهاندارى نمی پردازخت گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگی (که

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری متصل اکبر آباد (رو داد) او ثبات قدم رزیده بکار ولی نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عام نام - از خاندان نجابت بون - نیاگانش از رستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبر آباد سکونت گزیدند - بعضی از آنها بزیّ سپاهگری و برخی باباس درویشی میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از ملزویان با اعتبار بون - قضیه شیخ عبدالله واعظ ملتانی با او بتقریب مناتب خوانی ائمه دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه (رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام برده ابتدا بمصب قایل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلک یافته - در وقتی (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلاب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبه مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - از آنجا (که سلیقه درست داشت - و یارقه لیانت از ناصیه حالش می یافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوی و کای گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان او را بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد . و محمد فرخ سیر
بر تخت جهانداوی پا گذاشته با اتفاق سادات باره کمر عزیمت
بجنگ عم خود جهاندار (شاه بریسمت) مشار الیه خود را نزد محمد
فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی
دیوان خاص و اضافه شایسته و خطاب اشرف خان اختصاص گرفت
و چند مہر آتشی ہم ضمیمہ داروغگی دیوان خاص سر براہ میکند
و پس از آنکہ محمد فرخ سیر بر عم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن
شاه جهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بہذمب
ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و نقارہ و خطاب مہم صام الدولہ
خاندوران بہادر منصور جنگ لوای ترفع بر افراشت . پستہر (کہ
مابین پادشاہ و سادات بارہہ بذابہ در اندازی مردم سبک مزاج
و ناتجربگی والہی وقت و خود را نی سادات بارہہ صحبت یک رنگی
مبدل بدو روئی شد) مشار الیہ (کہ سیر فکری ضمیمہ سنجیدگی
داشت) ہر چند با پادشاہ شریک مصلحت بود اما با سادات
نشکست^(۲) - سال دوم (کہ امیر الامرا حسین مای خان بظم صوبہ دکن
از تغیر نظام الملک فتح جنگ بہادر دستوری پذیرفت) او بہ ذیابست
میر بخش یگری چہرہ اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخش یگری
دوم از تغیر محمد امین خان بہادر سرافرازی یافت : پستہر
بصوبہ داری گجرات سربلذ گشتہ حیدر قلی خان (کہ بمقتصد یگری

بذکر سورت از حضور مقرر بودن) به نیابت او تعلیقه مذکور را
سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین
علی خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق رسید غیرت
خان همشیره زاده او با فوج خود در بسرا پرده پادشاهی آردن
پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه
ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده
بمثال ^(۲) هراولی تعیین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن
هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میربخشیکری درجه اعتلا
پیمود - مدتها باستقلال بتعلیقه مذکور پرداخت - (خوش وضع
و خوش محاربه بود - بصحبت عامه و فضلا رغبت بسیار داشت
و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا
بخلق پیش می آمد - و با همچشمان بر خود می پیچید - هرچه
از جاکیرش می آمد صرف سپاه (که همه بایش قرار بودند) می نمود
و در معاملات پادشاهی رسم کارسازی مطابق نداشت)

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله
خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبالغه (که تعبیر بالکوک
توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهی فرستاد - او مبلغ
مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانه پادشاهی ساخت

راجها اکثر با او توسل داشتند - چون شورش مرهتپای دکن در صوبه مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجری با اتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقه ضاله حسب الحکم روانه شد - و فوج دیگر بسرداری اعتماد الدوله تمرالدین خان بود و مقابل خاندوران ملهار را و هواکر - اما کارے که باید صورت نیست صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجری (که باجی را بدور دار الخلافه هنگامه آراست) او از بلده برآمد - باجی را عطف عذاب نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه بهندوستان رسید و پادشاه وقت بعزیمت مقابلہ تا کرنال^(۲) نهضت فرمود) برهان الماک سعادت خان صوبه دار او ده (که عقب مانده بود) منزل طولانی کرده بملازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خون بمقابلہ فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خون بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق فزائی بمیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور در زن و خورد کوشید - همراهانش اکثرے بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند و ز فردای آن بدیار باقی خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که بعمدگی نام برآورده بود - و چندے صوبه داری اجمیر داشت) درین جنگ (۳) سپر رادی عدم گردیدند...

(مآثر الامراء) [۸۲۳] (باب الخاء)

خواجه عاشوری نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد

محمد شاه پادشاه بختاب پدر امتیاز اندوخته شده (۱۱۶۷)

هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بمیر آتشی و در عصر
عالمگیر ثانی بامیرالامرائی علم بلند رتبه‌گی افراخته پس از چند سال
در گذشت *

چون مذکور نادر شاه بزبان قلم گذشته تحریر پاره احوال او نیز
ناگزیر خامه اخبار طراز است - او از ایل قرقلو (که صنفی از افشار
ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام
استیلای مغولیه توران از انجا برآمده در آذر بایجان توطن گزید
در عهد شاه اسمعیل صفوی بتقاریب کوچ کرده در سرچشمه مذات
کونکان^(۳) محال انیورد^(۴) متعلقه خراسان (که در سمت شمالی مشهد
مقدس بمفاصله بیست فرسخی قرب جوار مرو واقع شده) اختیار
سکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجری
بوقوع آمده بنام جد خود نذرقلی موسوم گردید - از انجا [که
اواخر سلطنت سلطان حسین صفوی بنابر وفور حلم و عدم
سیاست (که لازمه ریاست است) نسق عملداری بهم خورد
در هوسری سودای حکمرانی و در هر خاطر تمناای فرمانروائی
جا کرد - چنانچه در خراسان و قندهار افغانه ابدالی و غلزه

(۲) نسخه [ب] عاشور نام (۳) نسخه [ب] کولکان - یا کولکان باشد

(۴) در [بعضی نسخه] اهدورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولای شدند [او در وطن خود سکه خروج زده اول با هم قومان خود (که با او طریق معاندت می پیموندند) جنگ کرده غالب شد - پستر بصف آرائیهای متواتره افغانه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتمسخر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱) هزار و یکصد و چهل و یک هجری اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجری افواج روم را شکست داده مصاحبت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقه امامیه را مذهب خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعه مسجد الحرام (که بایمه اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گذارند - سیوم هر سال از جانب ایران میرو حاج تعیین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چهارم اینکه اسارای مملکت ایوان و روم نزد هرکس که باشد مطلق العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بهندوستان آمد - و فردوس آراگاه آخر بدر ملج زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طارسی (که ساخته اعلی حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجری معارفت نمود - و تمام ممالک ایران و باخ
و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت
هجری مردم کشک باش وقت شب در سرایرده درآمده کار او را
با تمام رسانیدند - پس ازو چندی پسراش بسری برخاستند
آخر از آنها هم جز نامی باقی نماند *

* خدا یار خان *

مرزبان سنده مشهور بایقی در نسب عباسی است - و لقب
مشیر و او بزبان سنده کلهوره است - و اتباع او را سرانیان گویند
زیرا که اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعه مابین بهکر و ملتان را
سرا گویند - اجدادش در لباس درویشی بسر میبردند - و سلسله
طریقت از سید محمد جونپوری مهدوی نیز داشته اند - یکی
از اسلاف او بر رئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت
سنده بودند) پیوست - و پاره اراضی بطریق مدد معاش حاصل
کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتی در قتل و کشتن بداد
و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغه (۲) برآمده
محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب
آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه
نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلال کای در امر زمینداری
بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین محمد برپاست
نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

موبه ملتان قامت مباحثات برافراخت و رایات شاهزاده بمبوستان رسید دین محمد سوار اطاعت پیچیده بملازمیت نیامد - و آخر قرآن در میان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او طلبداشتند - و بعد از آنکه هر سه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوج را تعیین کرد - تا باقی ماندگان را با عیال و اطفال بسته بپارند یار محمد برادر خرد دین محمد بمعرفت تمام قبائل را در شعاب جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از مبارزه فوج شاهزاده شکست یافت - و یار محمد قوی دل شده بدرهای کوه متروک جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معادوت بصوب ملتان برافراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام

گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوستان را بقبض آورد

وسیع از سنده و بقندها است) و دیگر محالات را

از این تصویر اندازان قدیم بر آورده بتصرف خود در آورد

و روز بروز ۱۱۱۱ عروج داشت - و ظاهراً از محمد
فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و مدینه افرازی یکصد
و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن عالم کشید - از جمله ۱۱۵۱
در فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ دارن - روز

(۲) نسخه [ب] هر سه تن را (۳) در [بعضی نسخه] سیو دهان - و در
[بعضی] سیوی و ده (۱۴) نسخه [ب] رخت سفر عالم بقا کشید .

(۲) حرکت نموده بلاد کانه آمده نشست - و قوچه جرار پیش فرستاد
عبد الله خان (که در شجاعیت و مردانگی یگانه بود) با قوچه قلیل
از کلات برآمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود
و جنگی صعب انداخته بقضای آلهی در معرکه کشته گردید - و خدا یار
خان هر چند بعضی مضافات کلات را متصرف شد اما بسبب
محبوبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین
فتح از پیشگاه خلافت ب خطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ
و منصب پنج هزاره با اصل و اضافه و عطیة نوبت و خلعت فاخره
پیرایه امتیاز پوشید - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه
هجری حکومت صوبه نتهه و سرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع
مملکت ترخانیان مع شیء زاید در قبضه اقتدار او درآمد *

و چون نادر شاه قصد هژدوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که

از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان کوه را معرکه داشت
کوه را معرکه داشت از راه کابل بخدا یار خان نوشت - که

و بعد معارفت کابل چون غبار خاطر از خدا یار خان نوشت - که

نوسن عزیزم را جانب سندهه معطوف العذان ساخت - و هرگاه

خبر وصول نادر شاه بدایره غازی خان (که از ملتان سی کرده

مفاصله دارن) بخدا یار خان رسید خواست که از مالک خود

کناره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جرار در آنجا

مکالم باشد) انتقال نماید - بارادگ آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سندھه
بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنگاش با جمیع اهل
و عیال و قبائل کلهوره و سرناران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان
کوچ کرد - بامرکوت (که قاعده مستحکم است) رسید - و نادر شاه
از استماع این خبر ایلغار کرد - خود را بامرکوت رسانید - خدا یار
خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه
بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختی - خدا یار خان
جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم
اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمی مباد
این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژده بشارت
تفویض مالک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه
نادر شاه سیوم حصه آن ملک بار باز گذاشت - و یک حصه بقوم
دارن پوتره و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت
~~نادر شاه غلام نامی و سرانواران بهکر سپرد (که نسبت قزلباش~~
با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه می برداختند
درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتی *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي
که از قاضی زادهای فیروز پور میوات است - بقدرت طالب علمی
(داشت - برخی نسخه متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعليم پسران خان
مربور مامور گردید - پس ازان با منعم خان (که دیوان پادشاهزاده
محمد معظم بود) مربوط گشته بوسیله آن خان فیض رسان بمنصب
شاهی امتیاز یافت - دران هنگام (که منعم خان از جانب شاهزاده
بصوبه دارچی لاهور قیام داشت) کارگذاری و تمشیت اکثر مهم
خان مذکور بمشار الیه مقوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعه
والی بزرگوار از پشاور بهسوان دارالسلطنت لاهور رسید و بر تخت
سلطنت متمکن گشته بضرب سکه و خواندن خطبه بساط خرمی
چید ملازمان قدیم و جدید را باضافه و افزودنی مناصب و عطای
خطابهایی مناسب برنواخت - مشار الیه از فوط کار طلبی و کارپردهی
باغزایش منصب و خطاب کارطاب خانی فوق اعتبار برافراخت
و بعد از جلوه گرمی شاهد ظفر در آغاز فرمانروایی از پیشگاه
سلطنت بخدمت کرور گرمی گنج اردوی معالی درجه اعزاز پیمود
اسـ چون منعم خان بخطاب خانکـانی پادشاهی تمـ مـدعـ نشـدینـ

چار بالش وزارت گردید از بقدم مصاحبت و دیرین ربط در سایر
شیون ملکی و مالی دخل تمام نموده بمنصب عمده فایز گشت
و دران هنگام ^(۲) [که شاه دهورا (که پرگنه ایست مضاف سرهند و بمیان
نسبت مزار شاه فیض قادری مشهور) معسکر بهادر شاهی بود]
پیش از فوت خانخانان بساط هستی برچید - خانزمان (که درانوقت

مخاطب بعلي عسکر خان بود (بفوجداري چکله ائاره) که
 از محالک خالصه شريفه اکبرآباد است - برسي گروهی کنار آب
 چون) فرق اعتبار بهري و سرداري مي افراشت - پس از آنکه نوبت
 فرمان فرمائي بجهاندار شاه رسید شاهزاده اعزالدین نخستین^(۲)
 خلف او باتايقی خواجه حسن خاندوران در مقابل محکم
 فرخ سیر (که از پتله راهي شده بود) تعین گردید - اکثر فوجداران
 سر راه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج
 خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و در روزی چند هم
 گزیده بر رویه سردار و اسلوب دربار آگهی یافت - شاهزاده)
 جز نامه پیش نیست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار
 نا تجربه کار بر حيله و غدر است - و از غردلي و نامردی دلے که
 نداشت بای داده هوش و عقل باخته نقوش تباہی و ادبار
 از سیمای احوال فوج نکبت موج پیدا و هویدا است - در انتهای
 قاپو و کمین شده چون آمد آمد فرخ سیر قریب گردید با فوج
 و خزانه تعلقه خویش (که همراه داشت) بر خاسته بایوار و شبگیر
 بار پیوست - و هردو هزاران آفرین و تحسین شد - در جنگ جهاندار
 شاه باتفاق جهيله رام ناگر بجانب کولکناش خان خانجهان عنان ریز^(۳)
 گشته بآریز و ستیز در آمد - و مکرر دلیوانه تاخته معرکه سرتائي
 و سرفشانی گرم نمود - بعد فتح چون چهره عقیدت او بکاکونه

تلاشهای نمایان آراستگی یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصوب
عالي مشمول نوازش پادشاهی گردید - و پست و بصوبه دارى ملتان
رخصت یافته رايست. بلند نامي برافراخت - در عهد خاقان زمان
چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحه نادر شاهي
(که نواب آصف جاه عزيمت دکن فرمود) محاکات تيرول خویش
(که در هندوستان تن شده بود) سپرد او نمود - آخر سائيسی
کاه فروشي سمک - در همین کار پيمانه حیاتش لبریز گردید *

* خواجه مجد الله خان *

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده با اتفاق برادر
خود خواجه رحمت الله خان در وفات عماد الملک مبارز خان بود
هر دو عاملی سیکاکول و راجندري داشتند - ^(۲) چون پس از کشته شدن
مبارز خان نظام الماک آصف جاه بکيدار آباد آمد هر دو پیش
نوابین مذکور رسیده او بخدمت خانساماني بانضمام تعلقه محال
راجندري و برادرش بخدمت دیوانی سرکارش امتیاز یافتند -
خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش در
بدیوانی سرکار آن امیر چهره بخت افروخته در ایامی (که نوبت
دوم آصف جاه عزيمت دار الخلافه نمود) او را اتالیق فامر جنگ
شهید نموده در دکن گذاشت - و پس از آنکه آصف جاه مراجعت
بدکن نمود او همیشه جایس راز دار بود - چون سعادت الله خان

تعلق دار کرناٹک حیدر آباد فوت نمود و درست علی خان
 برادر زاده اش با مقدر علی خان بتفصیله (که در احوال
 سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعه ترچناپای (که
 از مشاهیر قلاع آن الکا سم) بتصرف مراد (او کهور پره) رفت
 آصف جاه تعلق دار کرناٹک مذکور بنام برده مقور نموده خود
 بمقام قلعه مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام
 مراجعت جانب محن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشته
 دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد
 و پنجاه و هفت هجری بموگ مقامات از مکاره دنیا باز رست
 نقاره آخر تاریخ است - ^{۱۱۵۷} مراد ولایت زای آرمیده مزاج بود - بحدود
 و اتان دهی متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یک غصه میشد
 و دیگرے حسب الاتفاق دارد میگردید یا او هم یعنف و درشتی
 پیش می آمد - (رشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت
 پدر چندی بماملی راجندری مامور شد - و در عمل صلاحیت جنگ
 به نیابت صوبه دارمی بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار
 اندوخت - و بعد چندی مانده سوادا بر دماغش ریخته بساط
 زندگی را در پیچید - دیگر اخلافتش خواجه عباد الله خان و خواجه
 سعد الله خان بنوکرچی شجاع الماک امیر الامراء بمسر می برند
 درمی با علم مناسبت دارند *

* خراجم قلی خان بهادر *

پھر نذر ہے ست - کہ از عمد های توران دیار ہوں - و ہسپارت
 از انجا پیش عالمگیر بادشاہ آمد - و بعد معاودت یولبارس خان
 پسر کلان خود را برای لوگری بہندوستان فرستاد - بعد فوٹش
 پھر دوم او بیگلر بیگی خان با توابع و لواحق پیش برادر کلان
 خود آمد - خان مذکور در انوقت سن رضاءت داشت - بیگلر بیگی
 خان در ایام استقلال سادات بارہہ بفوجداری و قلعه داری ماند و
 از تغیر مرحمت خان سر برافراختہ ہوں - او نیز با برادر
 ہمراہی داشت - سنہ (۱۱۳۶) ہزار و یکصد و سی و شش ہجری
 (کہ نظام الملک آصف جاہ پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاہ
 درخواست رخصت نمودہ بدکن روانہ گردید) او را از انڈی راہ
~~برہانپور~~ ^{برہانپور} ~~سرکار گھڑگوٹ~~ ^{سرکار گھڑگوٹ} ~~خروج~~ ^{خروج} ~~خاندیس~~ ^{خاندیس} ~~راہ~~ ^{راہ} ~~می~~ ^{می} ~~بود~~ ^{بود}
 یافتہ بفوجداری سرکار نصابت نظامت برار بغام او تقرر
 در عمل اول ناصر جنگ شہید نیابت نظامت برار بغام او تقرر
 پذیرفت - و بعد چند ماہ معزل گردید - و پس ازان گاہ
 بفوجداری بکلانہ و کمرہ بعد اولی بہ نیابت صوبہ داری برہانپور
 مامور گشت - و در عمل ملاہبت جنگ بخطاب ذو الفقار الدولہ
 قائم جنگ سرمایہ ناموری اندوخت - چون اکای خاندیس بتصرف
 مرہتہ رفت او بعسرت و پریشانی پیش ملاہبت جنگ بحیدر آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعات
و آنها و غیره (که در اولین جلد متأخر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان -
و دومین برای مواضع و غیره *
* شعر *
حسبی الله العالین فانه * مولی حمیب قاد و نصیر

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

آصف الدوله .. ۲۸۶	* حرف الف *
آصف الدوله امیر الممالک	آتش خان جان بیگ ۱۴۳
پور نظام الممالک آصف جاه	۲۵۴
۳۶۸ - ۴۴	آتش خان حبشی ۱۴۳
آصف الدوله جماعه الممالک	۱۸۸
اسد خان محمد ابراهیم	۳۶۰
(شف محمد ابراهیم)	آزاد رئی شیخ عبد الرحمن درویش
۴۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲	(شف شیخ عبد الرحمن)
۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۰	۶۰۰

۹۱	۸۱۵ - ۴۵۹ - ۳۲۰	..
آصف خان میرزا قوام الدین			آصف الدوله صوبہ دار لاہور	
جعفر بیگ (شف میرزا			۳۰۰	..
قوام الدین ۱۴۲ ۹۳ ۱۰۷۰ -			آصف جاہ ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۳۵۷ -	
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -			۷۹۸ - ۸۱۶ - ۸۳۳ - ۸۳۵	
۷۳۷ - ۷۰۲ - ۶۶۲	..		آصف جاہی (یا) آصف خان	
آصف خان یمن الدولہ (شف			میرزا ابوالحسن مشہور بہ	
۱۴۸۶ (یمن الدولہ)			آصف جاہی (شف میرزا	
۷۷۵ - ۷۴۲	..		ابوالحسن ۱۴۳ ۱۴۹ -	
آغر خان پیر محمد ۱۴۴ - ۲۵۰			۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -	
۲۵۱ - ۲۷۴ - ۳۷۶ - ۲۸۱ -			۱۸۰ - ۲۰۸ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -	
۶۰۴	۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -	
آغر خان ثانی پسر آغر خان			۷۸۲ - ۷۴۲	..
۲۷۷	..	پیر محمد	آصف خان خواجہ عبد المجید	
آغا بیگ پسر تلندر سلطان چولہ			ہروی (شف خواجہ	
۴۹۵	عبد المجید (۴۲ - ۷۷ -	
۴۸۶	..	آقا رشید	۸۳ - ۸۲ - ۸۰ -	
آقا محمد طاہر رملی (شف			آصف خان خواجہ غیاث الدین	
۱۲۸	محمد طاہر		علی قزوینی (شف خواجہ	
آقا ولای دوات دار قزوینی			غیاث الدین (۴۲ - ۹۰ -	

ابراهيم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴ -	(يا) آفاولا ۹۰ - ۱۰۷
۵۸۰ - ۲۰۱ - ۱۶۳ ..	آی خانم دختر عبداللہ سلطان
۱۰۷ .. ابراهيم قلي	زوجہ عبدالؤمن خان - و
۸۲۵ .. ابرہ (قوم)	اشم خان قزاق و پير محمد
۲۴۲ - ۲۴۱ حلب	خان و باقي محمد خان و
ابوالبركات خان امام جنگ	ولي محمد خان و امام قلي
۳۶۵	خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱
ابوالبقا پسر احمد بيگ خان	ابراهيم حسين ميرزا ۵۱۱ -
۱۲۷ .. کابلي	۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ -
۸۰۸ - ۴۵۸ ابوالحسن	ابراهيم خان ۱۰۵ - ۱۹۵ -
۳۲۰ - ابوالحسن حيدرآبادی	۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷
۸۰۷	ابراهيم خان آق سقال ۷۶
۵۳۷ ابوالحسن قطب شاه	ابراهيم خان اوزبک ۴۲ - ۷۵ -
ابوالحسن والي تلنگ يا تلنگانه	۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶ ..
۷۸۹ - ۵۳۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴	ابراهيم خان پسر علي وردان
ابوالخير خان بهادر امام جنگ	خان .. ۴۴
۳۶۳ - ۴۴	ابراهيم خان فتح جنگ خلف
ابوالخير خان پسر امير خان	آز اعتماد السلسيرزا غياث
۳۱۰ .. سندهي	۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۶۳۸ .. ابوالفتح	۱۸۲ - ۱۹۴ - ۶۶۴ - ۷۵۸

۲۶۲ - ۲۹۲ - ۳۱۰	اردس (طائفه) .. ۴۳۲
۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰	ارزانی هندو .. ۶۴۹
۸۱۵ - ۴۵۹ ..	ارسطو .. ۳۶
اسد خان معموری ۴۳ - ۱۴۰	ارسلان خان ارسلان فلی ۴۴
اسد علی خان جولاق ۳۵۴ ۲۷۷
اسغندیار ۱۱۵ - ۱۱۹	ارشاد خان پسر امین الدوله
اسغندیار پسر آله یار خان ۱۸۴	امین الدین خان بهادر ۳۵۸
خان	ارشاد خان میر ابوالمعالی ۴۴ -
۸۱۷	ابوالمعالی .. ۱۹۷
احتشام خان ثانی ۸۱۷	ابوالمصور خان بهادر مقدر
احسن الدوله بهادر شرزه جنگ	جنگ میرزا مقیم ۴۵ -
۷۸۳ ۳۶۵ - ۴۶۶
احسن خان سلطان حسن عرف	ابو طالب پسر آصف خان
میر ملنگ ۴۴ - ۳۰۱ ۱۵۳
احشام علی .. ۱۷۰	ابو نصر خان پسر شایسته خان
احمد بیگ خان برادر زاده	.. ۴۴ - ۲۹۲
ابراهیم خان فتح جنگ	ابنک خان حبشی ۶۹۹
۴۳ - ۱۰۹ - ۱۳۶ - ۱۳۸	ایروپ یا آروپ (نام فیل
۱۲۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۳	سلطان خسرو) ۵۷۱ - ۵۷۲
احمد بیگ خان کابل ۴۲ -	اتکه خان یا اتکه خان ۳۷۹ - ۴۳۷

۸۳۰ - ۶۴۴ ..	۲۷۲ - ۱۶۴ - ۱۶۳ ..
اشرف خان پسر اسلام خان	اسلام خان مير ضياء الدين حسين
۱۶۶ مشهدي	۲۱۷ - ۴۳ بد خشي
اشرف خان خواجه برخوردار	۲۷۶ .. اسماعيل
۲۰۶ - ۴۳ ..	۱۷۰ .. اسماعيل اتقي
اشرف خان ميرزا محمد اشرف	اسماعيل برادر (زاده محمد عادل
۲۷۲ - ۴۴ ..	شاه بيجاپوري ۵۷۹ - ۵۸۰ -

ازاد خان شروحي

ازاد خان صوبه دار اوده	۲۶۹ ۳۶۸ - ۳۶۶ ..
۴۴۸	احمد شاه دراني ۳۵۹ - ۳۶۰
ازاد خان مير اسحق ۴۳۰	اختيار الملك گجراتي ۶۷۹
۲۰۳	اخلاص خان اخلاص كيش (يا)
ازاد خان مير محمد باقر	اخلاص خان ۴۳ - ۴۴ -
مخاطب به اعظم خان (شف	۱۹۸ - ۲۲۲ - ۳۵۰ ۶۰۷
اعظم خان) ۴۳ ۱۷۴ -	اخلاص خان حسين بيگ ۴۳
۷۴۲ - ۱۷۷ - ۱۷۶ ..	۱۵۱
ازجند بانو بيگم موسوم به ممتاز	اخلاص خان شيخ آهديه ۴۳
محل دختر زاده ميرزا	۱۹۸
غياث الدين آصف خان	اخلاص خان شيخ فتحپوري
۱۵۱ - ۱۰	مخاطب به احتشام خان

اعتماد خان خواجہ سرا	۱۴۳	اعتماد الدولہ محمد امین خان
..	۹۳ ۱۳۴	چین بہادر (یا) اعتماد
اعتماد خان خواجہ عنبر	۱۴۲	الدولہ محمد امین خان
اعتماد خان ناظر	۶۵ ..	بہادر ۱۴۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۴۶
اعتماد راد	۱۷۷ ۳۵۸
اعتماد خان	۲۲۳ - ۳۳۰	اعتماد الدولہ میرزا غیاث بیگ
..	۳۴۶ - ۳۴۲	طہرانی پدر نور جہان بیگم
اعتماد خان محمد مراد		۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
فرخ شاہی	۱۴۴ ۳۳۹ ۱۵۱
اعتماد خان میرزا بہمن نار		۹۵ .. اعتماد الملک
.. ..	۱۴۳ - ۲۳۲	اعتماد خان ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۶۹۵
اعتماد خان میرزا شاپور (یا)		اعتماد خان خواجہ ادراک ۱۳۷
شاہ پور	۱۴۳ - ۱۸۰	اعتماد خان خواجہ سرا بہول
اعتماد الدولہ ۱۳۶ - ۱۸۰ - ۶۹۰		ملک نام (شف پ) ۱۴۲
.. ..	۷۳۷ ۸۸
اعتماد الدولہ جہانگیر ۵۷۳		اعتماد خان شیخ عبدالقوی
.. ..	۵۷۴ ۱۳ - ۲۲۵
اعتماد الدولہ قمر الدین خان		اعتماد خان گجراتی ۱۴۲ - ۹۳ -
بہادر ۳۵۸ - ۳۵۰ - ۳۴۴		۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹
۳۶۱ - ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲		۱۰۰ - ۵۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۵

۲۰۱ - ۲۰۲	افتخار خان	۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹	اعظم خان
۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۷ - ۷۸۱	افتخار خان ترکمان	۷۸۶	اعظم خان جهانگیري
۱۸۲	افتخار خان خواجہ ابوالبقا	۲۰۳	اعظم خان ساوجي صوبہ دار دکن
۲۰۴ - ۲۰۵	(یا) اعظم خان ناظم دکن	
افتخار خان سلطان حسین		۵۱۹ - ۷۲۶ - ۷۵۰	۷۵۰
۲۵۲ - ۲۵۳	اعظم خان کوکہ معروف بہ	
۲۴۴ - ۲۴۶	افراسیاب خان	فدائي خان مظفر حسین	
۷۳۶ - ۱۰۹	افریدي (افغانان)	(یا) خان کوکہ (یا) اعظم	
۶۳۶ ..	افضل بیگ	خان کوکہ (شف فدائي	
۱۱۷ - ۶۵	افضل خان	خان) ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳	
افضل خان خواجہ سلطان (یا)		۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۸۱	..
خواجہ سلطان علي (شف		اعظم خان میر بخش	۱۵۴
خواجہ سلطان علي) ۴۲ -		اعظم خان میر محمد باقر عرف	
۴۶۹ - ۶۵	ارادت خان (شف ارادت	
افضل خان دیوان اعلیٰ		خان) ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷	
افضل خان شیخ عبدالرحمن		۷۴۲ - ۱۷۷
۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۴۲	اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱	
افضل خان مدر الصدر		افغانہ .. ۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴	
افضل خان علامي ملا شکرالله		۹۲۳ ..	افغانہ ابدالي

اللہ قلی خان ارزبک (یا)	شیرازی (یا) افضل خان
آلہ قلی خان ارزبک ۴۳ -	شکر اللہ ۴۳ . ۱۴۵ - ۱۴۶ -
۱۸۹ - ۱۹۰	۱۴۸ - ۱۵۰ ..
اللہ وردی خان ۴۳	افضل علی خان .. ۶۰۶
اللہ وردی خان پسر اللہ وردی	افغانان (طائفہ) ۸۸ - ۸۶
خان .. ۴۳	افغان بلغاک .. ۲۷۹
اللہ یار خان پسر افتخار خان ۴۳	افغان پنی .. ۱۲۵
اللہ یار خان توزک ۴۳ - ۲۱۶	اقضی القضاة قاضی عبدالوہاب
المان (یا) المانان (قوم) ۴۳ . ۲۳۵
۱۸۰ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۴۴۲ -	اکبر (یا) اکبر ابتر (یا)
۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۴۰ ..	اکبر باغی ۴۵۰ - ۴۴۱ -
النگ توش .. ۱۸۹ - ۱۹۰ ۷۸۸ - ۸۰۶
الوس بلوچ .. ۱۰۵	اکبر آبادی محل .. ۴۹۲
آلہ وردی خان ۱۵۵ - ۱۸۲ -	اکبر بادشاہ (شف جلال الدین
۱۸۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -	محمد اکبر بادشاہ) ۴۵ - ۴۶۹
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴	اکرام خان سید حسن ۴۳ - ۲۱۵
۲۱۵ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۵۹۳ -	اکرام خان ہوشنگ .. ۱۲۰
۷۴۵	الغ خان حبشی .. ۴۲ - ۸۷
آلہ وردی خان عالمگیر شاہی	الف خان امان بیگ ۴۳ - ۹۵
۲۷۸ - ۲۳۰ ۱۹۱ - ۱۹۲

۸۱۱ - ۴۳	احمد	۴۳۲	الیم سلطان
۲۰۰	امر سنگه		امام ثامن فاضل علی (یا) ثامن
۲۲۰	امیر ابراهیم خان	۲۲۲	و فاضل موسی رضا
۳۰۳	امیر ابوالقاسم نمکین	۱۹۰ - ۴۳۲	امام قلی خان
	امیر الامرا سید حسین علی	۴۳۸	۴۳۰ ۴۳۳ ۵۱۹ -
	خان (یا) حسین علی	۷۶۸ - ۷۶۷
	خان (شف حسین علی		امام قلی خان والی تورک ۵۸۸
	خان امیر الامرا (۱۲ - ۴۳۰		امام قلی سلطان ۴۳۷ - ۴۳۶
	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵		امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴
	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳		امان الله خان نپیرگ الله وردی
	۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۴۹		خان .. ۴۳۰ - ۲۹۳
	۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۴۲	 ۲۹۴ - ۵۰۶
	۴۴۳ - ۴۴۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱		امانت خان ۱۴ - ۱۵۰ - ۲۶۱ -
	امیر الامرا شایسته خان (شف	 ۲۴۴ - ۳۱۱
	شایسته خان امیر الامرا)		امانت خان خوافی ۲۸۷ -
	۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۴		۲۹۰
	امیر الامرا شریف خان (شف		امانت خان میر حسن (یا)
	شریف خان امیر الامرا)		امانت خان ثانی ۴۳۰ -
	۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸		۲۸۷
	امیر الامرا علی مردان خان		امانت خان میرک معین الدین

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳ - ۴۴۵	(شف علي مردان خان)
۴۰۸ - ۴۹۷	امير الامرا (۵۶ - ۱۸۲)
۳۷۲ .. امير خسرو شاه	۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱
۴۲ - امير فتح الله شيرازي	۷۷۷ - ۷۷۰ ..
۱۰۳ - ۱۰۰	امير الامرا غازي الدين خان
امير احمد رازي (يا) امير	بهادر فيروز جنگ (شف -
۶۶۷ - ۴ رازي	غازي الدين خان بهادر
امير احمد - ز الدين استرآبادي	فيروز جنگ (۱۴۴ - ۵۷ -
۱۲۲	۳۶۹ - ۳۶۱
امير الدوله امير الدين خان	امير تيمور (شف صاحبقران)
بهادر سندهلي - ۴۴ - ۳۵۷	۹ - ۷۷ - ۴۰۷ ..
امير الدين خان پسر امير	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۳۲ ..
الدوله امير الدين خان	امير حبيب الله خان ۴۷۲
بهادر .. ۳۵۸	امير خان سندهلي مير
۷۹۷ .. امير خان	عبد الكريم ۳۰۳ - ۴۴ - ۳۰۳
امير خان دکني ۴۴ - ۳۵۲	امير خان مير ابراهيم ۴۴ - ۳۴۳ -
۶۸۳ .. امير خان غوري	۱۷۲
انتظام الدوله خان خانان پسر	امير خان مير ميوان (يا)
قمر الدين خان ۳۶۱ - ۳۶۷	امير خان ۴۴ - ۲۷۷ -
۳۶۸	۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴

انور الدين خان تعلقه دار	(يا) ايرج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
گورناگک .. ۳۶۴	۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
انور الدين خان شهابت جنگ	۷۸۸
گوداموئي .. ۲۰	ايسونم (ار) (يا) ايسونم
انور خان پسر وزير خان ۳۰۶	راى .. ۵۲۱ - ۵۲۲
انوردي .. ۵۹۰	ايشم خان قزاق .. ۴۳۸
انوشه خان والى اورکنج ۳۴۷	ايل قرقلو (قوم) .. ۸۲۳
اندرای سنگدان .. ۵۸۳	ايمانچي (يا) (امانچي) ۷۴۱
عبي رام ۴۳ - ۱۴۲ -	ايمل خان .. ۲۸۱ - ۲۸۳
.. ۱۴۳ - ۱۴۴	ايمل خان تيرين ۷۲۸ - ۷۲۹
چوهان .. ۵۰۷	
ادرک زئي (افغانان) ۱۰۹	بابا خان قاقشال ۴۴ - ۲۲۸
ارز بک (يا) ارز بکيه (قوم)	۲۲۹ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -	بابا دوست بخشي .. ۶۱۵
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۶ -	بابا زنبور .. ۶۹۴
۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۸۰	بابا عنايت الله يزدي ۴۲۹
ارز بک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵	بابا فيروز .. ۵۸۲
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۹۰	بابا قشقه برادر کويي ۳۹۴
۴۵۸	بابا قوچين .. ۴۷۷
ايرج خان پسر قزلباش خان	بابر پادشاه - (شف - فودرسر

باقی خان حیات بیگ ۴۵ -	مکانی (۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ -
۴۵۸	۳۰۹ - ۳۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ -
باقی محمد خان کوکھ (یا)	۶۷۹
باقی خان ۴۵ - ۳۹۴ -	۳۲۴ بابو نایک وردار مرهتہ
۴۰۰ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -	۸۴۲ - ۵۴۶
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۶۰ -	۳۱۰ بادشاہزادہ بہادر شاہ
باقی یوز اقبال رام خان ۷۶۷	۶۹۳ بادشاہزادہ سلطان خرم
۵۱۶	۳۱۲ بادشاہزادہ محمد اکبر
بالاجی رار مرهتہ ۲۹ - ۳۰۹ -	بادشاہزادہ محمد کام بخش
بالجو قلیچ شمشیر خان (یا)	۴۵۷
بالجو قلیچ ۴۵ - ۴۰۴ -	۳۱۱ بادشاہزادہ محمد معظم
بال سندرمیرزا کوکھ ۶۲۸	۸۳۰
بایزید ۲۸۸ - ۲۸۹ -	۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۳۹۰ - ۳۹۰ -	۷۰ - ۶۹ - ۴۴ -
بایزید خان ۶۰۰	۱۶۹ - ۴۵ - ۱۶۹ -
بتک زئی (یا) بتک (یا)	۱۸۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۱ -
تذک (قزم) ۶۰۱ - ۶۰۲ -	باقی خان پسر باقی خان ۴۲۸
بختان بیگ روز بہانی ۲۵۵	باقی خان چیاہ قلمساق
بختار خان خواجه سرا ۴	شاهجہانی ۴۵ - ۴۲۷ -
بختیار خان زمیندار شکار پور	۵۹۰ ۶۰۵

بسمالت خان ميرزا سلطان نظر	۸۲۷
.. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۹۱	۲۴۴	بخشي الملك اسد خان	
بسمت راى (هيده و يقال خود را	۴۵۵	بخشي الملك اشرف خان	
باين نام خوانده بود) ۴۹۹	۵۴۶ - ۵۴۷	بدن سنگه	..
بهواس راو .. ۲۹	۴۴۷	بدیچند پسر راجه جیچند	
بشوتن .. ۱۱۵	۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲	بدیع سلطان	
بكرماجيت پسر چهار سنگه	۴۴۸	براهمه (قوم)	..
بذيله ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳	۴۲۵	برج علي	..
بكرماجيت جگراج .. ۵۲۴	۵۹۲	برق انداز خان مير آتش	
بلوچ (قوم) .. ۴۱۰	۱۹۴	برهان الدين قلندر	
بلوكت (قوم) .. ۴۲۰		برهان الملك سعادت خان	
بذراين ديوان .. ۴۵۸	۴۴۳ - ۴۵	مرويه دار اوده	
بذيله (قوم) .. ۵۲۴	۸۲۲
بهادر ۲۳۰ - ۳۹۳ - ۴۲۴		برهان خادم سلطان محمود	
بهادر الملك .. ۴۵ - ۳۹۸	۹۴	گجراتي	..
بهادر برادر زاده خانجهان ۱۹۱	۱۲۳	برهان نظام شاه	..
بهادر پسر سعيد بدخشي ۴۵	۴۵۲ - ۴۵	بزرگ اميد خان	
بهادر پور ابراهيم .. ۷۰۲	۴۵۳
بهادر پور زاده برهان نظام شاه		بسمالت خان ميرزا حفيظ الله	
.. .. ۴۹۹	۵۲۹

بہادر خان کوکہ ۲۱۷ - ۲۲۱ -	بہادر جی .. ۵۲۲
۷۸۵ - ۷۸۱	بہادر خان ۸۲ - ۸۳ - ۳۸۶ -
۷۲۷	۳۹۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
بہادر خان مرزبان خانہ یس ۶۸۵	۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۴۷ - ۶۲۵ -
بہادر شاہ ملقب بہ خلد منزل	۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۹ -
(شف خلد منزل) ۹ -	۸۰۰
۲۵۵ - ۲۵۵ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -	بہادر خان اوزبک ابو الذبی
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -	۴۰۰ - ۴۵
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۱۵ -	بہادر خان راقی بیگ مخاطب
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -	بہ غیرت خان ۴۵ - ۴۴۴ -
۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -	۴۴۵
۵۰۳ - ۵۲۴ - ۵۳۸ - ۵۴۲ -	بہادر خان بدخشی ۴۷۳
۵۴۳ - ۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ -	بہادر خان پسر سلیمان کرزائی
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۹ -	۶۳۹
بہار سنگھ بندیلہ (یا) بہار	بہادر خان رھلہ ۴۵ - ۱۷۱
سنگھ .. ۱۸۶	۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۴۱۵ -
بہاء الدین .. ۷۸۱	۴۱۶ - ۴۴۲ - ۷۲۷ - ۷۳۶ -
بہدزیہ (قوم) ۶۸	بہادر خان شیبانی ۴۴ - ۸۵ -
بہرام پسر جہانگیر قلی خان	۸۶ - ۳۸۴
۵۲۵	بہادر خان فوجدار کرنول ۳۶۴

۷۲۵	...	قریشی	بهرام سلطان (ولد نذر محمد
۸۰۵	...	بهیل (قوم)	خان (۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
...	...	بهیم نراین زمیندار	چوراگده ۷۶۷ - ۴۴۳ - ۴۴۴
۵۲۷	بهیره مند خان عزیزالدین
...	...	بیان خان شیخ فاروقی	۴۵ - ۲۸۶ - میربخشی
۴۴۲	۳۰۸ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹
...	...	بیدل خان سعیدای گیلانی	۴۵ - بهرجی زمیندار بکلانه
۴۰۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۵	۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳
...	...	بی بی فاطمه ارند بیگی	۴۱۴
۴۲۰	...	جنت آشیانی	۵۴۰
۵۲۲	...	بیتوجی	۱۶۱
...	...	بیچه چیو رالد میرزا عزیز	۲۴۵
۴۸۵	...	کوکه	۷۲۸ - ۷۲۷ - ۳۷۱ - بهلول خان
۵۸۷	...	بیتدر (قوم)	۷۴۳
۷۹۵	...	بیراگی (قوم)	۷۵۴ - ۷۲۶ - بهلول خان میانه
...	...	بیرام خان خانخانان (شف	بهو بیگم (یا بیگم)
...	...	خانخانان بیرام خان (۴۴ -	مامای صالحه ۲۷۱
۱۰۱ - ۷۸ - ۷۴ - ۶۸ - ۴۷	بهوجیل نایکوازی ۲۱۰ - ۲۰۸
۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳	بهرجراج حارس قلعه ارسه ۷۵۴
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۸۰	بهیگن خان (یا) بهنگن خان

بیگلر خان ولد سعید خان ۵۲۵	۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۳۷۰
بیگ محمد خان قلعه دار	۱۴۷۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۸۰ - ۵۴۸
ادرنی ... ۱۹۳	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲
* حرف پے *	۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴
پادرا ... ۲۵۷ - ۲۵۴ - ۲۵۵	۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۳۷ - ۴۴۵
پادشاه (نام اسمپ شاهجهان	... ۴۴۶ - ۴۹۳ - ۷۱۲
۵۷۸ ... (پادشاه)	... ۱۰۶
پادشاه زاده دارا شکوه ۱۹۹ -	... ۸۰ - ۸۱
۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۴۸ - ۷۷۲	میرم بیگ ترکمان (یا) میرم
پادشاه زاده عظیم الشان ۲۸۷	بیگ ۱۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰
پادشاه زاده محمد اعظم شاه	... ۴۳۵ - ۷۰۶
۲۵۱ - ۳۱۴ - ۵۲۹ - ۷۹۷	نارم شاه پسر بهرچی مخاطب
پادشاه زاده محمد ادرنگ زیب	به دولت محمد خان ۴۱۴
بہادر ۱۹۷ - ۱۹۸ -	بیگ (وغای اٹالیق عبدالعزیز
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -	خان ... ۷۴۷
... ۷۴۷ ...	بیگلر بیگی خان ... ۸۳۴
پادشاه (زاده محمد شجاع ۲۲۱	بیگلر خان ... ۴۵ - ۱۹۳
پادشاه زاده مراد بخش ۲۲۱ -	... ۵۰۵
... ۵۹۷ ...	بیگلر خان سعد اللہ ... ۴۰۱
پادشاه زاده ولی محمد شامی مسلمان	... ۵۴۵

۵۹۹	..	(خان)	۵۸۳ - ۱۴۲ - ۱۳۵ ...
خان	په-ول	ملک اعظم-ان	پادشاه قلی خان تهور خان ۴۰
۸۸ - ۴۲		خواجه سرا	۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲
۹۰۰	...	پیر خان	پایندہ خان مغل ۴۵ - ۳۹۴
۷۱	...	پیر علی	پایندہ محمد سلطان ۳۹۵ -
		پیرما نایک زمیندار (یا)	... ۴۳۲ - ۴۳۳
۱۰۲		هرما نایک	پتنگ راد .. ۵۲۲
۴۳۶ - ۴۳۵		پیر محمد خان	درب خان (یا) پتري خان
۴۲۵ - ۴۳۸	...		(یا) پري خان ملقب
۹۹ -		پیر محمد خان شروانی	به هات پتھر ... ۸۰۷
۷۱ - ۳۹۰ - ۱۱۵	..		پوتاب زمیندار پلاژن (یا)
۳۹۹	...	پیر محمد سلطان	پلامون ... ۱۸۱ - ۱۸۹
۴۲۰	..	پیشرو خان	پرتھراج راتھور ۴۵ - ۴۲۸ -
۵۰۵		پیشرو خان مہتر سہانت	۴۲۹ ...
۳۹۹	پرتھی سنگھ مرزبان سوي نگر
			۲۴۸ ...
			پردل خان بيرا (یا) بیروم (یا)
۹۹	...	تاتار بیگ	پیرا ۴۵ - ۲۵۶ - ۴۲۳ -
۷۱ - ۴۵		تاتار خان خراسانی	۴۲۶ - ۴۲۵ ...
		تاتار سلطان ولد محمد	یکہای وال (سلطان حسین

* حرف تا *

تربیت خان فخر الدین احمد	شرف الدین اوغلی تکلو
بخشی ۴۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۱۲۸ ...
۴۸۸ ...	۴۸۳ - ۴۰۱ - ۴۵ تاج خان
تربیت خان میر آتش میر	تاج خان پسر دولت خان خان
محمد خلیل ۴۶ - ۴۹۸ -	۴۸۳ امین خان غوری
۴۰۸ - ۵۰۰ ...	۴۴۰ ... تاج خان کرمانی
قرخان مولانا نور الدین ۴۵ -	قاریکیان (قوم) ۴۸۱ - ۴۸۲ -
۴۷۸ ...	۵۱۲ ...
۸۲۸ ترخانان (قوم)	۴۵ ... قاش بیگ
تردی بیگ خان (یا) تردی	۷۸۴ تال شاه قلی خان محرم
خان ترکستانی ۴۵ - ۶۶ -	۵۰۹ ... قار سین کلانوت
۴۷ - ۷۳ - ۸۴ - ۴۶۶ -	تختہ بیگ سردار خان ۴۵ -
۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -	۴۸۱ - ۴۸۲ ...
۴۷۸ - ۵۴۹ - ۵۵۶ -	۲۰۳ - ۲۲۷ - تربیت خان
۷۶۸ - ۶۲۳ ...	۲۹۴ - ۲۴۷ ...
ترسون محمد خان (یا) ترسون	تربیت خان شفیع اللہ برلاس
سلطان ۴۵ - ۴۳۶ - ۴۷۱ -	۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۵۰ -	۴۹۷ ...
۴۵۶ ...	۴۵ تربیت خان عبد الرحیم
۴۲۷ ...	۴۸۳ ...
ترک (قوم)	

تغ بیگ خان میرزا گل ۴۶ -	۵۰۳ - ۴۶ ...	تورک تار خان
۵۰۴ ...	۲۵۴ ...	تغادر خان
	۷۸۱ ...	تغرب خان
	۴۵ -	تغرب خان حکیم دارن
	۴۹
	۳۱۷	تغرب خان شیرازی
		تمام عیار (نام اسپ شاهجهان
	۵۷۸ ...	بادشاه
	۳۵۷ ...	تغیم انصاری
	۶۰۱ ...	توزین (قوم)
	۴۳۵ ...	توکل خان قزاق
	۴۷۶ - ۴۷۵ -	تولک خان قوچین
	۴۷۷
	۷۴۹ ...	توش
	۸۱۲	تهور خان پسر ملا بیگ خان
	۸۳۳	تهور جنگ بهادر
		تهور خان مخاطب به بادشاه
	۴۴	قلی خان
	۴۵ -	تهور خان میرزا محمود
	۴۸۵ - ۴۸۴
تغ بیگ خان میرزا گل ۴۶ -		
۵۰۴ ...		
* حرف ثاء *		
ثانی خان هروی ۴۶ - ۵۰۵		
ثناء الله خان امان الله خان		
۵۰۶ - ۴۶ ...		
* حرف جیم *		
جغت (قوم) ۲۷۶ - ۵۴۰ -		
۸۰۹ - ۵۹۸ ..		
جادوان (قوم) ... ۵۲۰		
جادو رای (یا) زار ۱۴۳ -		
۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۰ ...		
جادو رای کایتیه (یا) کانتیه		
(یا) جادو زار کانتیه ۴۶ -		
۵۲۰ - ۱۴۳ ...		
جالیوس الزماني حکیم رای		
گیلانی .. ۵۷۲		
جام زمیندار نوانگر ۱۷۸ -		
۴۸۳ - ۴۸۲ - ۱۷۹ ...		

جاني خان ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۰۴	جانا بيگم دختر خانخانان ميروزا
جاريد خان بهادر خواجه سرا	عبد الرحيم ۷۰۲
... ۳۶۷ - ۳۶۲	جان نثار خان ۴۶ - ۱۳۷ - ۵۲۸ -
جباري بيگ ... ۱۸۱	... ۵۳۹ - ۷۲۲
جتي (يا) جيتسي اوزبك	جان نثار خان خواجه ابوالكارم
... ۱۸۹ - ۷۴۰	... ۴۶ - ۵۳۷ - ۸۱۲
ججهار سنگه بديله (يا)	جان نثار خان كمال الدين
بونديله (يا) ججهار	جسرين ... ۵۲۷
بديله (يا) ججهار سنگه	جان سهار خان ... ۵۱۸
۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۴۱۶ -	جان سهار خان پسر مختار خان
۴۱۹ - ۵۲۷ - ۵۹۰ -	... ۴۶
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۳۸ - ۷۴۵ -	جان سهار خان قركمان جهانگور
... ۷۵۴ - ۷۵۶ - ۷۶۲	بيگ ۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
ججهار خان ... ۹۵	جان سهار خان خواجه بابا ۴۶
جسونك ۲۱۷ - ۷۸۸ -	... ۵۳۰
... ۷۹۹	جانهسار خان مير بهادر دل
جعفر بيگ (يا) جعفر (يا)	... ۵۳۵
جعفري ۲۳۱ - ۵۰۸ -	جانش بهادر ۴۶ - ۵۱۱
... ۸۲۵	جانوجي بهونسله پسر (گهو
جعفر خان ... ۴۶۲ - ۷۷۷	بهونسله ۴۰ - ۳۷۰

جگ مال برادر خرد راجہ	۵۰۷ - ۴۶	جعفر خان تملو
بہارہمل ۵۱۰ - ۴۶	۴۶ -	جعفر خان عمدة الملک
جگناٹھ پسر راجہ بہارہمل	۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۳۱	...
۵۱۴ - ۴۶ ...	۱۹۱ -	جعفر خان ناظم بنکالہ
جلال الدین .. ۶۴۰	۸۲۱ - ۲۹۰	...
جلال الدین (رشانی) (یا) جلالہ		جعفر میرزا مخاطب بہ آصف
روشانی (یا) روستائی	۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴	خان
۱۰۹ - ۱۰۶ ...	۷۳۷ - ۷۰۲	...
جلال الدین محمد اکبر بادشاہ		جگنا (یا) چکنا زمیندار موہ
ملقب بہ عرش آشیانی	۱۶۹	...
(شف عرش آشیانی ۷ -	۳۵۵	جگت پلہ
۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ -		جگ جیون پسر اداداجی رام
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ -		مخاطب بہ اداداجی رام
۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -	۱۴۴	...
۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -	۱۴۴	جگ جیون جراح
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -	۷۶۰	...
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -	۵۲۳ - ۵۲۲	جگدیو رای
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -	۷۳۸	جگراج پسر جگہار سنگھ
۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۷۹ -		جگراج عرف بہکرماجیت
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -	۵۲۶	...

۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -

۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷ -

جلال الدین محمد ۶۷۳

جلال خان قورچی ۱۰۶ - ۵۰۹ -

... ۵۱۰ ...

جلال کاکر ... ۱۰۶ - ۵۳۰ -

جمال الدین خان مخاطب

بصفدر خان ... ۸۰۶ -

جمال الدین محمود ۶۱۷

جمال خان حبشی غلام بیرام

خان ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -

... ۱۲۴ - ۳۷۹ -

جمال خان عمزادہ حسین خان

میواتی ۶۹۳ ..

جمشید خواجہ ۶۵۲

جملة الملک اسد خان امیر الامورا

۳۰۸ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۱۹ -

... ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۸۱۴ -

جملة الملک سعد اللہ خان ۱۹۹ -

... ۴۲۳ - ۷۷۳ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -

۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -

۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -

۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -

۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -

۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -

۴۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -

۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -

۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -

۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -

۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -

۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -

۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -

۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -

۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -

۶۶۴ - ۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -

۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -

۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰	۴۸۳ ... جمیل بیگ
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶ - ۱۴۶	جنت اشیانی (یعنی
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴	نصیرالدین محمد همایون
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷	بادشاه (شف همایون
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵	بادشاه) .. ۹ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۴	۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۷۳ - ۷۵ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹	۷۸ - ۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ -
۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ -
۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱	۳۹۶ - ۳۹۶ - ۴۰۸ - ۴۶۹ -
۲۸۴ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۹۴	۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ -
۵۱۴ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸	۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ -
۵۳۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۵۱	۵۶۷ - ۵۶۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳	۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ -
۵۸۸ - ۵۹۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲	۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳	۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ -
۷۰۴ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۴	.. ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲	جنت مکانی (یعنی نور الدین
۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۳۵	محمد جهانگیر بادشاه)
۷۳۷ - ۷۴۰	(شف - جهانگیر بادشاه)
۷۴۹ - ۷۹	۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -

والجی اور کتب

۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰	۴۴۷ .. جنو یا خبدو
۲۵۹ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴	۴۴۴ جنید کورانی عم دارن
۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۱۰	۴۵۱
۲۱۱ - ۲۸۱ - ۲۸۴ - ۲۸۵	۵۴۱ جواهر خان ناظر
۲۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷	۵۹۵
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷	۵۴۸ .. جواهر سنگه
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷	۱۰ .. جهان آرا بیگم
۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷	۳۱۶ .. جهاندار شاه
۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱	۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۴۲
۶۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸	۳۵۲ - ۳۵۷ - ۴۹۱ - ۶۱۱
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱	۸۳۱ - ۸۲۰ - ۸۱۸ ..
۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵	جهانگیر بان شاه (ملقب به جنت
۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲	مکانی) (شف جنت
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴	مکانی) (۹ - ۹۳۹ - ۱۱۱
۷۷۵	۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹
۵۱۷ .. جهانگیر بیگ	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴
۵۱۳ .. جهانگیر قلبي خان	۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳
۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۸۸	۱۰ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲
جهانگیر قلبي خان پسر کلان	۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۸۲
خان اعظم میرزا عزیز کوک	۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸

۱۶۶ - ۱۶۵	۶۹۳ - ۶۸۷
چغتای (یا) چغتائی (قوم)	جهانگیر قلی خان شمس الدین
۱۷۰ - ۱۶۵	مشهور به میرزا شمس-ی
۱۹۱	۵۲۴ - ۴۶۶
چغتای برلاس	جهانگیر قلی خان لاله بیگ
۴۲۸ - ۴۲۰	کابل .. ۴۶ -
چغتای سنگه	۵۱۲ - ۱۱۸
چندر سین پسر خرد رای	جیلده رام ناگر یا جیلده رام
۴۴۶	۸۳۱ - ۳۳۲
چندر سین (اجه ماروار)	جی اپا سندھیه .. ۳۶۷
۵۱۰	جیچی انکه مادر خان اعظم
چنگیز خان .. ۹۵ -	۶۷۵ میرزا عزیز کوکھ
۵۶۲ - ۳۹۰	۳۲۴ جی سنگه ..
چوراسی جانش .. ۵۴۰ - ۴۶ -	
۴۶۴ - ۵۴۲	
چیتہ (یا) چینه .. ۸۷	* حرف چے *
چیتہ خان خواجہ سرا .. ۷۰۱	چاند بی بی سلطان مشیر
چین قلی خان .. ۸۱۴	پروان نظام شاه و زوجہ
	علی عادل شاه بیچاپوری
	۷۰۱ - ۶۹۹
	چتر بهوج چوهان .. ۷۷۹
	چتر بهوج کاتب سرکار اسلام خان

* حرف حا *

حاجم خان رالی ادراکے

۵۷۹ - ۴۷ .. حبشی	۴۳۲ دار الملک خوارزم
۱۸۰ .. حبیب چک	حاجی حور - رور خانم زوجة
۱۹۰ .. حوزا الله خان	ابراهیم خان فتح جنگ
حسام الدین خان مید - رزا	و خاله نور جهان بیگم ۱۳۹
حسام الدین حسن ۴۷ -	حاجی خان غلام شیر شاه ۴۶۸
۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۴ ..	حاجی شفیع خان ... ۲۸۸
حسن پادشاه آقا فوئیلو ۳۷۱	حاجی عبد الشکور ۳۸ - ۳۹
حسن بیگ ۵۶۸ - ۵۶۷ - ۵۶۶	حاجی محمد .. ۳۹۵
حسن بیگ پسر بزم بیگ ۴۰۰	حاجی محمد خان سیستانی
حسن بیگ خان بدخشی	۱۴۶ - ۸۳ - ۱۴۷۲ - ۵۱۴۸
شیخ عمری .. ۴۶ -	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ - ۶۱۴
۵۶۵ - ۴۸۳ - ۴۴۴ ..	حاجی محمد خان قدسی ۴۰۷
حسن بیگ صف شکن خان	حاجی محمد خان کوکی ۳۹۴
۳۲۳ ..	حاجی یوسف خان ۴۶ - ۵۵۷
حسن خان پتانی (یا) پندی	شارت بن کلاده ۵۷۷
۶۲۶ ..	حافظ خان ۶۰۶
حسن خان پسر خانجهان ۵۱۵	حافظ نصر الله .. ۷۱۲
۷۴۹ - ۱۸۸۱ ..	حاکم بیگ داماد اعتماد الدوله
۱۶۰ لان	۴۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴ ..
حسن خان خزانچی	حبش خان سیدی مفتاح
۶۲ ..	

حسن مباح (يا) مباح (يا)	حسين پاشا ولد علي پاشا ۲۴۱
صالح ۶۶۸ ۲۴۲
حسن عرب (يا) حسن علي	حسين پسر خانجيهان لودي ۷۳
عرب .. ۱۰۹ - ۶۹۷	حسين خان نكريه ۵۵۱ - ۵۵۲
حسن علي خان ۲۳۱ - ۲۷۸ -	حسين خان خوشگي پسر كلان
.. ۵۹۴ - ۵۹۸ -	سلطان احمد اعظم شاهي
حسن علي خان بهادر عالمگير	۱۴۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
شاهي ملقب بميرزا باگهه	.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ -
دومين خلف آله رودي	حسين خان ميواني ۶۹۳
خان .. ۱۴۷ -	حسين شاملو حاكم هرات ۴۸۱
۲۷۲ - ۵۴۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ -	حسين علي خان امير الامرا
.. .. ۵۹۷ - ۵۹۹	(شف امير الامرا سيد
حسين ۶۰۱	حسين علي خان) ۱۳ -
حسين بيگ خان اوزبك ۴۷	۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ -
حسين بيگ خان زيگ	۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
خواهرزاده و خویش علي	۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -
مردان خان .. ۵۹۱	۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
حسيني بيگ علي مردان خان	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱ -
(يا) حسيني بيگ	حسين علي خان ناظم دکن
خانصاهان .. ۸۰۷ ۵۳۹

گیلانی ۴۷ - ۵۴۵ - ۵۸۷	۲۷۴ .. حسین قلی
حکیم خوشحال .. ۵۴۵	۳۷۸ - حسین قلی بیگ
حکیم داؤد تقرب خان ۴۹۱ -	۴۴۴
۴۹۳ . ۴۹۲	حسین قلی خان مخاطب به
حکیم رکذای کاشی ۴۱۲	خانجهان ۱۰۵ - ۳۸۱ -
حکیم صدرا ملقب به مسیح الزمان	۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ ..
۴۷ - ۵۷۷ - ۵۸۹ ..	حسین منور خان .. ۷۹۷
حکیم عبدالوهاب .. ۵۷۳	حسین نظام شاه .. ۱۲۲
حکیم علی گیلانی ۴۷ - ۱۰۲ -	حسینی ز پرهانی نداء -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۷۰ ..	اشرف خان .. ۷۵
حکیم عذایت الہ .. ۴۹۰	حقیقت خان .. ۴۷
حکیم عین الملک شیرازی ۴۴ -	اسحق بیگ یزدی ۵۹۰ -
۵۴۲ - ۵۴۹	۵۹۱
حکیم فتح اللہ .. ۵۴۲	حفظ اللہ خان .. ۴۰۵
حکیم فخرالدین شیرازی ۵۷۷	حفیظ الدین خان .. ۳۴۳
حکیم معتمد خان مخاطب به	حکیم الملک میر محمد مهدی
تقرب خان .. ۳۰۲	۴۷ - ۵۹۹
حکیم مسیح الدین ابوالفتح	حکیم ابوالفتح گیلانی ۱۰۱ -
۴۴ - ۵۵۷ - ۵۴۵ ..	۵۵۸ - ۵۹۱ - ۵۴۳ ..
حکیم نورالدین قراری تخلص	حکیم حادق پسر حکیم همام

۴۳۸ .. حیدر قاسم کوه بر	۵۶۰ - ۵۵۸
- ۳۳۲ .. حیدر قلی خان	حکیم همام (امل نامش حکیم
۸۲۰ - ۳۵۴ - ۳۳۴ ..	همایون بوده) ۴۶ - ۵۵۸ -
حیدر محمد خان آخته بیگی	۵۶۴ - ۵۶۳ - ۵۶۱ ..
۴۷۱ - ۵۵۴ - ۴۶ ..	حمیدالدین خان - ۵۰۰ -
- ۵۵۵ حیدر محمد خان	۶۱۰ - ۶۰۶
۵۵۶	حمیدالدین خان بهادر عالمگیر
* حرف خا *	شاهی ۴۷ - ۲۹۴ - ۳۰۹ -
۲۲۸ .. خانی خان	۳۱۹ - ۳۱۴
۸۳۲ .. خاقان زمان	حمید خان حبشی ۷۲۱ - ۳۹۸
۳۹۲ .. خالیدی خان	حمیده بانو بیگم صبیحہ سیف
۵۵۸ خان احمد والی ایران	خان ۱۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
خان اعظم صوبہ دار مالوہ ۱۱۱ -	۷۷۵
۴۶۲	حیات خان داروغہ آبدار خانہ
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش	۵۸۳ - ۴۷
(یا) خان اعظم میرزا عزیز	حیات خان ۴۸۲ - ۴۵۸ ..
کوکہ (یا) خان اعظم کوکہ	حیدر جنگ ۲۵ - ۲۶ -
- ۵۷۶ - ۵۲۴ - ۱۴۰ - ۴۷	۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰
- ۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۷۵ - ۶۷۰	حیدر سلطان .. ۶۲۳
- ۷۰۵ - ۶۹۳ - ۶۸۹ - ۶۸۸	حیدر علی خان بہادر ۶۱۱

خانجهان لودي ۳ - ۴۸ - ۹۳ -	۷۲۱ - ۷۱۹
۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۳۳ - ۱۶۱ -	خانجهان بارهه سيد مظفر خان
۱۸۸ - ۱۷۸ - ۱۷۵ - ۱۶۳ -	ابوالمظفر ۴۸ - ۷۳۰ -
۵۱۸ - ۴۲۹ - ۴۱۶ - ۴۰۹ -	۷۵۸
۵۲۸ - ۵۲۶ - ۵۲۱ - ۵۱۹ -	خانجهان بهادر كوكلتاش مير
۷۱۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲ - ۶۸۶ -	ملك حسين علي مراد
۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۵ -	مخاطب به ظفر جنگ
۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹ -	۱۵ - ۴۸ - ۸۷ - ۲۴۷ -
۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۲۶ - ۷۲۳ -	۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۴۵۳ -
۷۵۰ - ۷۴۲ - ۷۳۸ - ۷۳۶ -	۵۴۰ - ۵۴۳ - ۵۹۵ - ۷۹۸ -
۷۷۲ - ۷۶۰ - ۷۵۹	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۸ -
خانخانان بيروم خان (شف	۸۹ - خانجهان تركمان
بيروم خان خانخانان)	۱۰۸ - ۴۳۱ - ۴۵۰ - ۶۵۱ -
۷۸ - ۶۸ - ۶۷ - ۷۱۰ - ۴۴ -	۴۵۲ - ۴۵۳ - ۷۶۱ - ۸۰۳ -
۳۷۲ - ۳۷۱ - ۱۰۵ - ۱۰۱ -	۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۴ -
۳۷۹ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳ -	۸۱۲ - ۸۱ - ۸۰۹ - ۸۰۸ -
۳۸۵ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۸۰ -	۸۱۳
۴۸۰ - ۴۷۲ - ۴۷۱ - ۴۷۰ -	خان جهان حسين قاسم
۵۵۱ - ۵۵۰ - ۵۴۹ - ۵۴۸ -	خواهر زاده بيدرام
۶۱۹ - ۶۱۸ - ۶۱۷ - ۵۵۲ -	خانخانان ۱۴۵ - ۱۴۷

۴۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲	۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۳۷
۷۵۸ - ۷	۷۱۲ - ۴۹۳ - ۴۱۴۹ - ۴۱۴۵
خانخانان میرزا عبدالرحیم	خانخانان سید سالار ۱۰۲ -
(شف - میرزا عبدالرحیم)	۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۲۷۵
خانخانان (۱۹۲ - ۴۷)	۲۷۹ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۹
۳۹۹ - ۳۹۹ - ۴۹۱ - ۴۹۳	۴۱۴۰ - ۴۱۴۱ - ۴۱۴۲ - ۴۱۴۳
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹	۴۱۴۵ - ۴۱۴۶ - ۴۱۴۷ - ۴۵۱
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸	۴۵۳ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۸۳۰
۷۰۹ - ۷۱۰	خانخانان منعم بیگ ۴۷ -
خاندران (۱۹۱ - ۲۰۸)	۴۳۵ ...
۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ - ۷۵۳	خانخانان منعم خان (شف
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱	منعم خان خانخانان (۴۲ -
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸	۴۵ - ۴۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶
۸۲۲	۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹
خاندران امیرالامرا خواجه عامر	۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴
۴۸ - ۳۱۰ - ۸۱۹	۵۵۶ - ۵۵۷ - ۹۱۷ - ۹۲۶
خاندران سید محمود پسر میانه	۹۲۷ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۴۹
خاندران نصرت جنگ	۹۵۳ - ۹۷۱ - ۹۹۵ - ۸۳۰
۴۸ - ۷۸۲	خانخانان مهابت خان (شف
خاندران نصرت جنگ ۴۸ -	مهابت خان خانخانان (

۸۲ - ۸۳ - ۲۰۴ - ۲۷۰
 ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸
 ۴۲۹ - ۴۳۹ - ۴۵۳ - ۷۴۲
 ۷۴۳ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷
 ۷۴۷ - ۷۵۳ - ۷۸۸ - ۷۸۹
 ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۸۰۴ - ۸۲۹
 ۸۳۰ ...
 خان عالم ۱۴۷ - ۳۵۲
 ۳۵۳ - ۴۹۴ - ۴۳۴ - ۷۱۹
 ... ۷۳۴ - ۷۹۷ - ۸۱۷
 خان عالم اخلاص خان پسر ارشد
 خان زمان شیخ نظام ۴۸ -
 ...
 خان عالم ثانی ۸۱۷ ...
 خان عالم چله بیگ کوکه پسر
 همد کوکه کوکلتنش
 میرزا کامران - متخلص به
 همد می ۱۴۷ - ۴۳۲
 ... ۴۳۳ - ۴۳۵
 خان عالم میرزا برخوردار ۴۸

۱۹ - ۲۹۰ - ۷۴۹ - ۷۸۲
 خیرالمان بهادر میرزا امان الله
 ۴۸ - ۷۴۰ - ۷۹۳ - ۸۳۲
 ...
 خان زمان شیخ نظام
 ۴۸ - ۳۵۲
 ...
 خان زمان صوبه دار بالاگهات
 ۴۳۰ ...
 خان زمان علی قلی خان پسر
 حیدر سلطان اوزبک شیبانی
 (یا) خان زمان علی قلی
 متخلص به سلطان ۴۷ -
 ... ۳۸۴ - ۴۲۲ - ۴۳۰
 خان زمان فتح جنگ ۷۹۷
 خان زمان میر خلیل پسر درم
 اعظم خان جهانگیری
 ... ۴۸ - ۷۸۵
 خان زمان میواتی ۴۸ -

۷۳۶ - ۷۳۲	۱۴۸ - ۱۵۶ - ۷۱۳ - ۷۱۴
خان فیروز جنگ ۷۹۴ ۷۱۵
خان قلی اوزبک برادر کلان	خدایچه بیگم زن حاکم بیگ
قلیچ خان شاهجهانی	و همشیره نورجهان بیگم
... .. ۱۱۴۸ ۲۸۷ - ۱۰۱ - ۵۷۴
خانواده خان خان زمان پسر	خسرو بے اوزبک قرچقی ۱۴۷ -
مهابت خان ۱۹۰ - ۶۷۳ - ۶۷۴
۲۳۳ - ۶۰۷ - ۷۳۰ - ۷۴۱	خسرو سلطان پسر نذر محمد
خدا بنده خان پسر شایسته خان	خان والی بلخ ۴۸ -
امیر الامراء ۱۴۸ - ۸۱۴ -	۱۴۳۱ - ۱۴۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸
... .. ۸۱۵ ۷۷۰ - ۷۷۱
خداوند خان دکنی از امرای	خضر خواجه خان ۴۷ -
نظام شاهیه احمد نگر ۴۷	۴۴ - ۸۵ - ۵۴۹ - ۶۱۳ -
... .. ۶۵۹ - ۶۶۰ ۶۱۴
خدا یار خان تقی مرزبان	خاک مکان (یعنی محیی الدین
سندھه مشهور بلقی	اوزنگ زیم بهادر عالمگیر
۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷	بادشاه غازی - شف -
... .. ۸۲۸ - ۸۲۹	محیی الدین محمد
خدمت پرست خان ۷۲۴	اوزنگریب (۸ - ۹ - ۱۷۳ -
خدمت پرست خان رضا بهادر	۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷

۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹

۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳

۴۵۲ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱

۵۰۳ - ۵۲۸ - ۵۳۹ - ۵۴۳

۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ - ۸۱۵

۸۱۷ - ۸۱۹

خلیل الله خان برادر خرد

(صالح خان) ۴۸۰

۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۹۸

۵۳۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۶

۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۰۰ - ۸۰۷

خلیل قلی ۱۰۷ ..

خندچر خان ۲۴۹ - ۵۱۸

خواجهگی خواجه ۱۲۸

خواجهگی فتح الله پسر حاجی

حبیب الله کاشی ۴۷ -

۱۶۹

۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۵

۲۶۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۶۶

۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷

۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵

۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸

۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵

۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۶۳ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳

۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱

۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸

۶۰۵ - ۷۷۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰

۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶

۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵ ...

خلد منزل (یعنی) قطب الدین

مهد معظم شاه عالم

مخاطب به بهادر شاه

بحان شرف - بهادر شاه (۹ -

خان جنگي محمد حسين كهين	جان نام	۱۴۸ - ۷۱۴۸
برادر قاسم خان مير بکر	۷۷۳
.. ..	خواجه جهان کابلي جهانگيري	۱۴۷ - ۷۷۱
خواجم قلي خان بهادر قلعه دار	۱۴۷
دهار و فرجدار ماندو	خواجه جهان هروي خواجه
.. ..	امين الدين محمود مشهور	۱۴۸ - ۳۷۳
خواجه ابوالحسن گريتي ملقب	به اميدنا مخاطب بخانجهان	۱۴۷ - ۷۱۴۷ - ۷۳۰ - ۷۳۱
به رکن السلطنة ۱۴۸ -	خواجه حسين عطار	۳۷۵
۱۴۲۹ - ۷۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -	خواجه حسين ..	۳۷۵
۷۲۴ - ۷۳۷ - ۷۵۱ - ۷۵۹	خواجه حسين خان	۱۸۱
خواجه ابوالقاسم .. ۷۹۲	خواجه حصارى نقشبندي	۷۱۴۹
خواجه ابوهاشم خواجه ۷۵۸	۷۱۴۹
خواجه پادشاه قلي ۷۱۴	خواجه حميد خان	۵۰۴
خواجه جلالدين محمد -	خواجه حیات خان	۳۰۵
خزاساني بجوق (يا)	خواجه خان ..	۵۰۳
شمس الدين محمد خان	خواجه خضر خان	۵۱۴۹
.. ..	خواجه دروس محمد مخاطب	۱۴۷ -
خواجه جمال الدين محمود	به خواجه جهان کابلي	۱۴۷ -
..	۷۷۲
خواجه جهان خواني خواجه	۷۷۲

خواجه صادق بدخشي	۸۳۲	خواجه رحمت الله خان
خواجه طاهر محمد مخاطب به	۸۳۳	خواجه سعد الله خان
تاتار خان خراساني ۴۷۱		خواجه سلطان علي (شف -
خواجه عاشوري (يا) خواجه		افضل خان خواجه سلطان)
عاشور ... ۸۲۳	۴۶۹ - ۴۵ - ۴۲	..
خواجه عبدالله خان ۸۳۳		خواجه سلطان محمد رشدي
خواجه عبدالخالق ۶۶۷	۶۱۸
خواجه عبدالرحمن ۲۴۰	۴۸۳	خواجه سليمان ...
خواجه عبدالرحيم خان ۱۴۸ -	۱۲۸	خواجه شاپور ...
... ۲۸۹ - ۵۰۵ - ۷۹۲		خواجه منصور شيرازي ۱۴۷ -
خواجه عبدالله خان ۴۸ -	۶۹۵ - ۶۵۶ - ۶۵۳	...
... ۳۶۱ - ۸۳۲	۵۰۴	خواجه شريف خان
خواجه عبدالله نقشبندي ۶۵۰		خواجه شمس الدين خوافي
خواجه عبد المجيد هروي		(يا) خاني (يا) خواجه
مخاطب به آصف خان		شمس الدين محمد خوافي
(شف - آصف خان) ۴۲		پسر خواجه علاء الدين ۴۷ -
۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ -	۶۶۵ - ۶۶۳ - ۵۵۹ - ۲۵۹	
... ۸۳ - ۶۴۶		خواجه صابر مخاطب به
خواجه عبدالهادي ۴۸ - ۷۷۲		خان درزان نصرت جنگ
خواجه علاء الدين محمد ۲۵۸	۷۴۹

۶۲۲ - ۶۲۰ - ۶۱۸ ..	خواجہ غنبر .. ۱۶۵ - ۶۵
خواجہ معین الدین سنجر	۶۶۸ خواجہ غیاث الدین
۶۰۲	خواجہ غیاث الدین علی قزوینی
خواجہ مکارم جان نثار خان ۳۵۱	مخاطب بہ آصف خان
خواجہ مودود چشتی ۶۰۲	(شف - آصف خان)
۶۶۸	۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ ..
خواجہ مومن .. ۶۶۷	۸۳۵ خواجہ قدرت اللہ خان
۱۲۸ خواجہ میرزا احمد	۲۵ خواجہ قائد بلخی
خواجہ میرک .. ۳۴۱	خواجہ قلی خان بہادر پسر
خواجہ میرک اصفہانی مخاطب	نذربی .. ۸۳۴
۶۵۹	۶۶۸ خواجہ مجدد الدین
خواجہ نصیب .. ۴۶۱	خواجہ محسن خاندوران ۸۳۱
خواجہ نظام الدین احمد پسر	— خواجہ محمد باسط پسر خواجہ
خواجہ مقیم ہروی ۴۷ -	محمد جعفر .. ۸۱۹
۶۶۱ - ۶۶۰	۲۳۹ خواجہ محمد پارسا
۸۳۳ خواجہ نعمت اللہ خان	۸۱۹ خواجہ محمد جعفر
خواجہ ویسی دیوان سلطان	خواجہ محمد شریف مجری
۱۸۲ - ۹۳	۱۲۷
خواص خان بختیار خان نکئی	خواجہ معظم برادر اعیانی
۷۷۵ - ۷۷۴ - ۴۸ ..	میرم مکانی ۴۷ -

دارا شکوه	۱۵	مخاطب
۱۵۸ - ۱۹۲ - ۲۱۵	۱۵۷	خرواص خان مدار علیه سلطنت
۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۲	۷۷۳	بیجا پور ..
۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۴	۹۰۱	خوافی خان صاحب قاریخ
۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۹	۹۰۲	لب لباب ۱۴ - ۲۶۴ - ۴۵۱
۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۴۵	۵۹۹	خوشحال بیگ کاشغری ۴۸ -
۳۹۴ - ۴۹۵ - ۵۳۳	۷۵۴
۵۳۵ - ۵۸۶ - ۵۹۴	۷۵۴	خویشگیان (قوم)
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۳	۱۵۷
۷۸۵ - ۷۹۱ - ۷۹۹	۱۵۷
۸۰۰ - ۸۰۰	۱۵۷
دانشمند خان میر بخش	۱۵۷
۳۴۴ - ۳۴۸	۱۵۷
۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۴۲	۱۵۷
۴۵۳ - ۴۵۱ - ۴۵۲	۱۵۷
۴۴۹	۱۵۷
۳۲۷ - ۳۲۲	۱۵۷
۳۵۴ - ۳۲۸	۱۵۷
داؤد خان پتئی (یا) پندر	۱۵۷
۳۰۴ - ۳۴۲	۱۵۷
داؤد پوترة (قوم)	۱۵۷
داراب خان	۱۵۷
داراب خان بن مختار (یا)	۱۵۷
داراب خان بن مختار خان	۱۵۷
داراب خان میرزا داراب	۱۵۷

* حرف دال *

۵۳۰ - ۲۵۷	۷۴۰
۴۲۴ دلاور پسر بهادر خان	۷۸۸ - ۴۸ داؤد خان قريشي
۲۵۶ دلاور خان جماعه دار	داؤد خان كرزائي (يا) داؤد
۴۸۰ .. دلاور خان گاکر	كرزائي ۵۵۴ - ۶۳۳ -
۷۳۳ - ۷۳۲ دليمت اچينييه	۶۵۰
۵۱۶ دليمت بينگانييري ..	داؤد خان و بهادر خان
۶۰۴ دليمرچنگ ..	و سليمان خان .. ۴۹
دليمر خان دادزي (يا) داؤد زئي	داؤد بخش پسر خسرو ۱۵۴
۴۹	دقاجي ۵۲۲
دليمر خان عبدالرؤف ميانه	درويش محمد .. ۵۸۰
۴۶ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -	دريا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -
۵۲۲ - ۴۴۶ ۷۳۸ - ۴۱۷ -
۲۷۵ دليمر خان هراول ..	دريا خان داؤد زئي ۴۱۵
۵۲۱ دليمت جي ..	دريا خان درهله ۴۸ - ۵۲۶ -
۴۱۰ دودائيان (قوم)	۷۷۲ - ۷۲۷ - ۷۲۲ ..
۸۳۳ دوسم علي خان	دريا خان عذايتم .. ۴۸
دولت خان خراسان خان ۴۸ -	دستم خان .. ۴۸
۷۱۵ - ۴۲۷	دلاور خان برنج (يا) بريچ
دولت خان لودي شاهو خين	۴۲۴
۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۵ - ۴۸	دلاور خان بهادر ۴۹ -

۷۵۶ دیسپا نڈیہ (قوم)

دیسمنگھہ (یا) دیسمنگھی (قوم)

۷۵۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ ..

۱۴۸ دیندار خان بخاری

۸۲۶ .. دین محمد

دین محمد خان مشہور بہ یتیم

سلطان بن جانی سلطان

بن یار محمد خان ۴۳۲

۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶

۷۷۹ .. دیو

۵۱۰ .. دیویداس

۷۱۵

۴۹۸ .. درندی (او)

۴۳۷ .. دہ بیدی

دھیراج (اجہ) جیسمنگھہ سوائی

(شف - (اجہ) دھیراج

جیسمنگھہ سوائی (یا) (اجہ)

جیسمنگھہ سوائی (۴۹ -

۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -

۵۴۵ - ۵۴۶

- ۱۲۹۰ - ۱۶۰ دیانمت خان

۲۰۵

۴۸۰ دیانمت خان حکیم جمالا

دیانمت خان دشت بیاضی (یا)

۵۲۸۰ - ۱۴۸ دشت بیاضی

۴۸۰ دیانمت خان قاسم بیگ

۳۱۱ دیانمت خان منجم

۴۹ دیانمت خان میر عبدالقادر

دیانمت خان میر علی نقی

۴۹

۳۵۰ .. دیبھی داس

* حرف ذال *

ذوالفقارالدوله قائم جنگ ۳۱۵ -

۸۳۴

ذوالفقار الدولہ میرزا نجف

خان بہادر ملقب بہ

نصرت جنگ (یا) ذوالفقار

خان بہادر ۴۹ - ۲۹۱ - ۳۱۳ -

۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -

[illegible]

راجہ جيسنگھ ۳۱۴ - ۵۹۴ -	بتھل داس و (يا)
۸۰۰ - ۷۵۴	بتھل داس ۲۲۱۰۵۰ -
راجہ جي رام بدگوجر ۵۰	... ۱۴۳۱ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
راجہ چندر سين ... ۵۱	راجہ بيزو ... ۹۴ - ۱۴۸۲ -
راجہ دھيراج جي سنگھ سوائي ۵۱	راجہ بيز بھادر ... ۵۱
(يا) راجہ جيسنگھ سوائي	راجہ تودرمل ۸۷ - ۱۰۱ -
(شف - دھير - راج راجہ)	۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۵۰ - ۴۵۲ -
جيسنگھ سوائي (۴۹	۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۷ -
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -	راجہ تودرمل شاہ جھاني ۵۱
... .. ۵۴۴ - ۵۴۵	راجہ تودرمل کھتري لاهوري
راجہ ديبي سنگھ بذيله ۵۱	... ۴۹ - ۵۱ - ۵۱۳ -
راجہ راج روپ ... ۵۱	راجہ جھار سنگھ بذيله
راجہ راج سنگھ کچھواہ ۵۰	... ۵۰ - ۴۱۹ - ۵۲۹ -
راجہ رام ... ۵۴۲	راجہ جسونت ... ۲۱۸ -
راجہ رام چند بکھيل ۴۹ ۵۹۵ - ۷۸۴ -
راجہ رامچند جديچند ۴۴۷	راجہ جگت سنگھ ولد
راجہ رام چندر ۲۹ - ۷۹	راجہ باسو ۵۰ - ۴۲۵ - ۷۴۴ -
راجہ رام داس کچھواہ ۵۰ -	راجہ جھيلا رام ناگر ۵۱
... .. ۶۸۹	راجہ جي چند راتھور ۴۱۲ -
راجہ رام نرنوري ۵۰ ۴۴۷ - ۴۴۸ -

راجہ رام سنگھ کچھواہہ	۵۱	راجہ سورجمل پسر (راجہ باسو
راجہ رائسال دریاری	۵۰ ۵۰
راجہ راجی سنگھ سیوادیہ	۵۱	راجہ سیورام کور .. ۵۰
راجہ رتن چند	۳۳۱ -	راجہ علی خان فاروقی (یا)
.. ..	۳۳۲	راجہ علی خان ۱۰۱ -
راجہ رگھوناتھ داس	۳۴۴ -	۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۴۹۹
.. ..	۳۴۹	راجہ علی خان مرزبان خاندیش
راجہ رگھوناتھ	۵۱ ۴۹۸ - ۴۸۷
راجہ رز افزون	۵۰	راجہ کشن سنگھ بہر دوریہ ۵۰
راجہ ساہو بہونسلمہ	۵۱ -	راجہ گج سنگھ پسر (راجہ
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰		سورج سنگھ ۵۰ - ۵۱۴ -
۷۹۹ - ۵۲۳ - ۷۹۴ - ۷۹۷		۷۵۰
راجہ سحجان سنگھ پندیہ (یا)		راجہ گوپال سنگھ کور ۵۱
سبکان سنگھ ...	۵۱	راجہ مالگوسائیہ زمیندار
راجہ سلیمانجی پٹالکر (یا)		ولایت کوچ .. ۴۵۲
نپالگر)	۵۱	راجہ مان سنگھ پسر راجہ
راجہ سنگرام مرزبان کھر کپور		بھگونٹ داس کچھواہہ
(یا) کھر کپور	۵۱۳ -	۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -
.. ..	۴۴۵	۴۵۲ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۷۰۲ -
راجہ سورج سنگھ رائہور	۵۰ ۷۱۸ - ۷۱۶

۳۷۲ .. راجه مترسین	۸۳ - ۳۹۱ - رانا اردی سنگهه
۵۱ - راجه محکم سنگهه کتھری	۶۴۶
۳۲۸	۱۰۹ - رانا بهونسله (یا) رانا
۸۷ - ۴۹ راجه مدهکر بندیلہ	۵۹۸ - ۵۹۶ - ۱۲۴ - ۱۱۰
۵۱۶ .. راجه منورپ	۸۱۶ - ۸۰۳ - ۶۵۲ ...
راجه مہاسنگهه و جگت سنگهه	رانا پرگتپ زمیندار - میدوار
۵۰	۵۱۵ - ۵۱۱ - ۳۹۵ ...
راجی حامد شاه مانکپ - وری	رانا سکرا پسر رانا ادی سنگهه
۱۲۴	۵۰
۵۲۳ .. راجھو	۵۰ رانا کون پسر رانا امرا
۸۱۰ : دام جات	۳۸۸ - ۷۹ رانی درگاوتی
۵۰۹ راجه بهتہ	دام - ر سنگهه پسر - کلان
۴۹ .. راجه چند چوہان	۵۰ راجه گج سنگهه ...
۵۱۶ - ۲۶ دام چندر مرهتہ	۲۳ دام بالاجی (یا) بالاجی
۵۱۵ دام داس پسر جیمل	۵۱ دام بہار سنگهه ہادا
۷۹۶ .. دام راجه	دام دلہت ہوندیلہ (یا) ہذیلہ
۴۳۱ .. دام سنگهه	۳۱۳ - ۵۱ (یا) داودلیپ
دام سنگهه ولد کونسی راتھور	دام رتن ہادا پسر دام بہوج
۵۱	۷۵۰ - ۳۹۹ - ۱۴۱ - ۵۰
۵۱ دام سنگهه ہادا	دام ستر سال ہادا نیپرہ دام رتن

رای مکند کایتیه ... ۵۰	... ۵۰ - ۷۴۶
رای ناگر گجراتی پیشکار	... ۵۰
افضل خان علامی شکر الله	... ۵۱
... ۱۵۰	... ۴۶۷
رحمت خان .. ۲۵۲	رای باگه‌نی زن اوداجی رام
رحمت خان حکیم ضیاء الدین	... ۱۴۴
... ۵۱	رای بهرج پسر رای سرجن
رحمت خان میرو فیض الله ۵۰	هادا ... ۴۹
رحمن یار برادر آله یار خان	رای پتر داس ... ۱۱۰
... ۱۸۴	رای پرشاد حاکم امرکوت ۴۶۷
رحیم بیگ .. ۴۴۱	رای درک داس ... ۶۹۰
رحیم خان افغان .. ۳۰۰	رای درگا سیهودیہ ۴۹
رحیم خان دکنی .. ۱۸۵	رای رای سنگه بهورتیه ۴۹
رستم ... ۱۱۹	رای سرجن هادا ... ۴۹
رستم واسغندیار .. ۷۱۵	رای کلپان مل ... ۳۷۸
رستم خان ۱۹۱ - ۱۹۹	رای گور دهن سورج دهن دیوان
... ۷۷۳ - ۷۰۴ - ۴۳۱	اعتماد الدولہ ۵۰ - ۶۹۱
رستم خان دکنی ۲۰۰ -	رای لوئکر کچھواہہ ۴۹
... ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۷۹۹	رای مالدیو راجہ جودهی—ور
رستم خان شغالی ۵۰ - ۳۹۹	۳۷۸ - ۶۴۶

۹۴	رضي الملك ..	۴۴۵	دستم خان فيروز جنگ
۵۱	رعایت خان ظهير الدوله	۵۱	دستم خان مقرب خان
۲۱۶	رعد انداز خان ...	دستم خان ولد خسرو سلطان	
۳۴۲	رفيع الدرجات ...	۴۴۳
۳۷۰	رکن الدوله ...	دستم دل خان بني مختار	
رکن الدوله اعتقاد خان بهادر		صوبه دار حيدر آباد - ۵۱	
۳۴۱ - ۳۴۰	فرخ شاهي	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳	
رکن الدوله سيد لشکر خان		۵۳۷
۳۶۹	دستم هند معين الملك مخاطب	
۴۰۴	رکن الدين ...	به مير منو ... ۳۶۰	
رکن الدين سيد لشکر خان بهادر		دشيدار پسر عقيدت خان بخشيم	
۵۱	نصير جنگ ...	۱۴۳	دکن ...
۲۲	رگهر بهوسله ...	۱۸۵	دشيد خان ...
۳۷۰	رگهر جي بهوسله ...	۵۱	دشيد خان الهام الله
۷۴۶ - ۷۴۳	رندوله خان	۵۰	دشيد خان انصاري
رندوله خان بيدجاپوري ۱۷۷ -		۴۵۳	رضا قلبي ...
۷۶۳	رضوي خان سيد علمي بخاري	
۱۵۷	رندوله خان حبشي	۲۷۳ - ۵۱
۴۱۸	رندوله خان عادلخاني	رضي الدين خان . شيدخ	
۷۵۰	رندوله خان عادلشاهي	۵۹۷	رضي الدين ...

• حرف ز ا •

زاهد خان کوکھ ۵۲ - ۵۷ -	زندوله خان غازی ۵۱ ...
۱۱۳ - ۱۱۳	زن هتن (غیل عرش آشیانی) ۵۷۲ - ۵۷۱ ...
زاهد خان بهر صادق خان ۵۲ - ۲۰۴	زوپ سنگهه راتهور ۵۱ ...
زبردست خان ۵۲ - ۱۸۱	زوبهسي برادرزاده راجه بهارهمل ۴۹
زبردست خان پسر ابراهيم خان ۳۰۰	زوپ متي (يا) زوپ مني ۳۹۱ - ۳۹۰ - ۳۸۹ ...
زکريا خان بهادر هزير جڙک ۴۹	زوج الله خان ۳۰۸ - ۳۱۳ -
زهرة آقا دختر فاطمه بي بي ۴۲۰	۷۸۱ - ۵۰۰ - ۴۵۴ ...
زهيب النساء بيگم ۵۹۹ ...	زوج الله خان اول پسرودم ۲۲۵ - ۵۱ ...
زين آبادي ۷۹۰ ...	زوج الله خان ثاني ۸۱۴ - ۲۸۷ ...
زهنت النساء بيگم ۳۰۱ -	زوج الله خان خانسانان ۳۵۰ -
۳۱۵ - ۳۱۴	۳۵۱
زين خان ۱۰۶ ...	زوج الله خان خانه زان خان ۵۱
زين خان کوکھ ۵۲ - ۱۰۹ -	زوشن الدوله رستم جنگ ۵۱
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۵۹ -	زوهله (قوم) ۵۴۷ ...
۹۹۳	زيهان شولا پوري ۷۶۳

اعزال الدوله خانجهان بهادر

۳۲۳ - ۲۹۹ ...

سپهر شکوه ... ۸۰۰

ستر سال بنديله ... ۵۳

ستې خانم صدر النساء ۱۶۰

سجاول خان ... ۳۸۷

سراج الدوله انور الدين خان

بهادر ظفر جنگ ۵۳ - ۲۱۴

سراج الدين علي خان آرزو ۵

سرافراز خان بلولي (يا) بلولي

۵۳ ..

سرافراز خان پسر لشکر خان

۵۲ - ۸۲۹ ...

سر بلند خان خواجه رحمت الله

۵۳ - ۳۴۰ ...

سردار خان چيله ... ۵۳

سردار خان خواجه يادگار ۵۲ -

۳۲۸ - ۴۵۹ ...

سردار خان شاهجهاني ۵۲ -

۷۷۴ ...

* حرف سين *

سادات خان ذوالفقار جنگ

۴۰۴ - ۵۳ ...

ساهدو بهونيله (يا) ساهوجي

بهونيله ۱۶۱ - ۱۸۷ -

۲۰۸ - ۳۲۸ - ۴۳۰ - ۵۲۳ -

۷۳۹ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۶ -

سجان سنگه و پرمديو پهران

سورجمل سيودي ۵۲

~~سبحان قلبي (يا) سبحان قلبي~~

سلطان پسر نذر محمد

۷۶۸ - ۴۴۱ خان ..

سبحان قلبي ۱۹۰ - ۴۴۲ -

۶۷۸ ...

سجل سنگه سيودي ۵۳

سپهدار خان ۲۹۹ - ۷۲۱ -

۸۱۱ ...

سپهدار خان محمد صالح ۵۲

خان مصطفی طبیب ۵۰

خان (۱۳ - ۵۲ -	سردار خان کوتوال فیروز
۵۳ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -	باقی خان چیلہ قلہ - اق
۷۸۲ - ۷۷۶	شاهجہانی ۴۵۸ - ۶۰۵
سعد اللہ خان پسر علی محمد	سرفراز خان چغتہ ... ۵۲
خان درہلہ ۱۹ - ۳۶۶	سرفراز خان سید لطیف ۵۳
سعد اللہ خان ہدایت اللہ	سرمہ ... ۲۲۷
... ۵۳ - ۴۹۴	سرمہ خان ... ۳۷۰
سعیدای سرمہ ۲۲۶ - ۲۲۷	سربا راو (یا) سربا راو زمیندار
سعید بدخشی ... ۳۹۳	نرمل ... ۲۲
سعید خان بہادر ظفر جنگ	سعادت اللہ خان تعلق دار
پسر احمد بیگ خان کابلی	کرناٹک حیدرآباد ۵۳ -
ناظم کابل ۵۲ - ۱۲۶ -	.. ۹۷۰ - ۸۳۲ - ۸۳۳
۱۲۷ - ۱۹۱ - ۲۸۰ - ۵۳۰ -	سعادت خان برہان الملک
... ۵۳۲ - ۵۹۱	ناظم اکبر آباد ... ۵۴۵
سعید خان چغتائی ۴۰۱	سعادت خان پور ظفر خان ۵۳
... ۴۰۴ - ۴۲۳	سعادت خان نیشاپوری ۳۳۴
سکندر بیگ منشی راقم تاریخ	سعادت یار کوکہ ... ۱۱۵
عالم آزادی عباسی ۷۳۵	سعد اللہ خان بہادر مظفر جنگ
سکندر بیگ منشی ... ۴	وزیر اعظم فردوس آشیانی
سکندر خان ۵۶۴ - ۶۱۵ - ۶۲۷	(شف - علامہ سعد اللہ

۲۰۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۷۰۶	سکندر خان اوزبک ۷۹ - ۷۷
۷۲۱ - ۷۰۷	۳۸۶ - ۳۸۵
سلطان جلال الدین منگیزی ۶۷۹	سکندر خان پسر عبد اللہ خان
سلطان جہاندار شاہ ۸۱۷	۴۳۲
سلطان حسن خان جلاپر (یا)	سکندر درتانی ۷۲۲ - ۷۲۶
سلطان حسین خان جلاپر	۷۲۸
۷۷ - ۲۵۳ - ۳۷۹ ...	سکندر شاہ سور (یا) سکندر
سلطان حسین افتخار خان پور	خان سور (یا) سکندر سور
امالت خان ... ۱۷۲	۹۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵
سلطان حسین خان پکھلی دال	... ۵۴۹ - ۴۱۴ - ۴۱۹
۵۶۵	سکندر والی بیجاپور ۵۲۶
سلطان حسین مقوی ۸۲۳	صلاح خان ۲۵۵
سلطان حسین مشہور بہ میرو	سلاطین آل مظفر ... ۶۶۷
ملنگ (یا) سلطان حسن	سلطان ابراہیم پسر سلطان
۳۰۲ - ۲۹۴	رفیع الشان ... ۴۶۴
سلطان حسین میرزا ۶۶۸ - ۷۱۰	سلطان ابراہیم لودی ۶۲۳
سلطان خان ... ۳۷۰	سلطان احمد شاہ بانی احمد آباد
سلطان خرم ۵۷۲ - ۶۶۶ - ۷۰۳	.. ۹۴ - ۲۴۱ - ۳۶۶
سلطان خسرو پسر گلان شاہزادہ سلیم	سلطان بایسنغر ... ۱۴۹
۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۹	سلطان پرویز ... ۱۱۱ - ۱۴۱

سلطان سلیمان شکوه (یا)	۵۶۱ - ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۶
سلیمان شکوه پسر کلان	۷۱۴ - ۷۱۵ ...
دارا شکوه ۲۴۸ - ۲۷۳	سلطان خواجه نقشبندی ۵۲
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۵۲	سلطان دارا شکوه ... ۷۹۲
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶	سلطان دانیال ... ۷۰۱
سلطان سنجر سلجوقی ۲۰۷	سلطان داور بخش مشهور ۵۲
سلطان شجاع .. ۷۷۵	سلطان بلاقی پسر سلطان خسرو
سلطان شهریار پسر سلطان خسرو	۱۴۵ - ۴۸۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳
۱۱۶۶ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰	.. ۷۱۴ - ۷۷۴ - ۷۹۲
.. ۱۵۶ - ۷۱۴ - ۷۲۲	سلطان رفیع الدرجات ۳۴۹
سلطان عبداللہ قطب شاہ ۲۰۱	سلطان زین العابدین ۱۷۸
سلطان عظیم الشان ۸۱۶	سلطان سکندر سور (یا) سکندر
.. ۸۱۹ - ۸۲۰	شاہ سور (یا) سکندر خان
سلطان علی .. ۴۷۹	سور (شف - سکندر شاہ)
سلطان عیاض افضل خان ۴۷۹	۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵
سلطان فیروز شاہ پادشاہ دہلی	.. ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
.. داراشکوه	سلطان سلیم (یا) سلیم شاہ
سلطان کام بخش ۴۴۴ - ۴۴۵	(شف - سلیم شاہ) ۶۸
سلطان محمد ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴	۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۸
سلطان .. ۵۹۳ - ۵۹۴	.. ۴۶۹ - ۵۱۲ - ۵۳۹

- ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۵۹ (۵۵۸

- ۵۸۷ - ۵۷۰ - ۵۶۸ - ۵۶۵

- ۶۱۶ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۵۸۸

- ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۹ - ۶۱۸

- ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۳ - ۶۲۲

- ۶۳۱ - ۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۲۷

- ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۳

- ۶۵۱ - ۶۴۶ - ۶۴۵ - ۶۴۱

- ۶۵۹ - ۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۵۴

- ۶۶۴ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۰

- ۶۷۷ - ۶۷۵ - ۶۷۱ - ۶۶۹

- ۶۸۴ - ۶۸۳ - ۶۸۰ - ۶۷۸

- ۶۹۴ - ۶۹۱ - ۶۸۷ - ۶۸۵

- ۷۰۵ - ۷۰۲ - ۷۰۱ - ۶۹۵

۷۳۷ - ۷۳۳ - ۷۱۰ ..

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

- ۸ (شف - خلد مکان)

- ۲۱۵ - ۲۰۶ - ۱۷۳ - ۹

- ۲۳۲ - ۲۲۲ - ۲۱۷ - ۲۱۶

- ۲۴۰ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۴

۷۸۵ - ۵۰۸

سلطان محمد اکبر - ملقب

به عرش آشیانی (شف -

- ۸ - ۷ (عرش آشیانی)

- ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۵۶ - ۹

- ۸۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰

- ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷

- ۱۰۱ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴

- ۱۱۸ - ۱۱۵ - ۱۱۱ - ۱۰۴

- ۱۳۵ - ۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۲۱

- ۳۴۵ - ۲۹۲ - ۲۷۹ - ۲۵۹

- ۳۸۵ - ۳۷۹ - ۳۷۶ - ۳۷۵

- ۳۹۶ - ۳۹۳ - ۳۹۱ - ۳۸۶

- ۴۰۹ - ۴۰۷ - ۴۰۱ - ۳۹۸

- ۴۵۵ - ۴۳۳ - ۴۲۵ - ۴۱۲

- ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۷۱ - ۴۶۸

- ۵۰۹ - ۵۰۸ - ۴۸۴ - ۴۸۲

- ۵۱۴ - ۵۱۲ - ۵۱۰

- ۵۵۰ - ۵۴۹ - ۵۳۷ - ۵۲۴

- ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۵۰۰ - ۵۰۱

۳۷۵ .. ابو سعید	- ۲۷۴ - ۲۹۹ - ۲۵۵ - ۲۴۵
۱۲۵ سلطان محمود کلان	- ۲۸۴ - ۲۸۰ - ۲۷۸ - ۲۷۷
- ۸۷ سلطان محمود گجراتی	- ۲۹۴ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۷
۳۷۳ - ۹۶ - ۹۳ ..	- ۲۱۴ - ۳۰۶ - ۲۹۷ - ۲۹۵
- ۳۷۲ سلطان محمود میرزا	- ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۵ - ۳۴۴
۳۷۳	- ۴۰۸ - ۳۶۳ - ۳۵۸ - ۳۵۴
- ۱۶۶ سلطان مراد بخش	- ۴۵۹ - ۴۵۷ - ۴۴۵ - ۴۴۴
۷۷۳ - ۷۱۳ - ۵۳۰ ..	- ۴۹۸ - ۴۹۶ - ۴۹۵ - ۴۹۴
- ۴۷ سلطان مظفر گجراتی	- ۵۳۴ - ۵۲۹ - ۵۰۳ - ۵۰۲
- ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵	- ۵۹۱ - ۵۸۵ - ۵۴۱ - ۵۳۸
- ۹۸۳ - ۹۸۲ - ۹۹۱ - ۴۷۸	- ۷۷۵ - ۹۰۵ - ۵۹۸ - ۵۹۵
۹۹۴	- ۷۹۶ - ۷۹۴ - ۷۹۰ - ۷۸۱
۵۶۶ .. سلطان نصیر الدین	- ۸۱۴ - ۸۱۳ - ۸۱۰ - ۷۹۷
۹۴۰ سلیمان خان	- ۸۲۴ - ۸۱۹ - ۸۱۶ - ۸۱۵
سلیمان دادد پسر لودی خان	۸۲۵
۹۴۰	سلطان محمد معظم ۳۰۲
سلیمان شکوه پسر کلان داراشکوه	سلطان محمد میرزا پسر کلان
- ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۷۳ - ۴۴۸	شاه ظهیر المصطفی ۵۰۷
- ۴۴۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۴۷	۵۵۱
۵۹۴ - ۵۹۳	سلطان محمود بن سلطان

۵۴۱	سنکی جات	سلیمان گورزانی حاکم بنگاله	۸۶ - ۹۳۹
۷۱۱ - ۵۲۹	سوده (قوم)	و بهار	۸۸ - ۹۸
۵۴۷ - ۳۶۷	سورجمل جات	سلیم شاه	۳۸۷ - ۳۸۸ - ۴۹۹
۴۱۳	سوم دیودامان بهرجی	..	۴۳۹
۹۲۹	سومذاته (فیلیان)	..	۱۰۷
..	سهراب خان پسر آصف خان	سلیم قلی	۳۷۵ - ۴۴
۱۱۴	مرزا جعفر	سلیمه سلطان بیگم	۴۸۶
۷۰۰	سهیل خان بیجاپوری	..	۵۲
۷۱۱	..	سمان حی خان قرغوجی	..
۹۹۹	سهیل خان خواجه سرا	سنبل (قیدل از قبائل افغانان)	۲۴۹
۵۳	سید ..	نیازی ()	۳۱۲
..	سیادت خان میر زین الدین	سنبله ای پهنه	۷۹۵ - ۷۹۶ - ۸۰۵
۵۳	علی	..	۸۰۶ - ۸۱۶
۲۳۸	سید ابو سعید	سنبله ای سوانی	۷۸۹ - ۸۰۱
۱۲۳ - ۱۲۱۰	سید ابو القتم	سنبله کهور پوره	۲۹۱ - ۳۳۸
۷۷۵	سید ابو محمد	..	۸۱۲
۵۲	سید احمد خان باره	سنجر بیگ	۲۴۴
۷۲۹۰	سید احمد قلعه دار کالنجور	..	۳۲۹
..	سید اختصاص خان باره عرف	سنکراجی ملهار	۷۲
۵۲	سید ملابت خان	سنکرام هوسداک	..

۵۴۴	قطب الملک	سید اختصاص خان سید فیروز	۵۳	خان
۵۲	.. سید خان چغتآ	۱۲۳	.. سید آلہ دان	
۳۷۰	سید دلادر علی خان	۵۳ -	سید امیر خان خوافی	
۵۲	سید دلیر خان بارہہ	۲۲۷	
۷۷	.. سید دولت	۴۴۳	سید جلال صدر الصدور	
۵۲	.. سید راجو بارہہ	۵۳	سید جعفر بارہہ سخا - طب	
۵۳	سید رستم خان دکئی	۱۴۸	.. سید شجاع علی خان	
۲۱۶	.. سید سالار خان	۵۲	سید حامد خان بخاری	
۵۳	.. سید بہکری	۸۷	
سید شیر زمان پسر خانجہاں		سید حسن خان بارہہ صوبہ دار		
۷۶۵	سید مظفر بارہہ	لاہور (یا) سید حسین خان		
سید صلاح خان مخاطب بہ		بارہہ .. ۵۳ - ۶۰۴		
۵۸۶	اختصاص خان	سید حسن علی خان ناظم		
۵۲	.. سید عالم بارہہ	۳۲۳	.. آلہ بان	
سید عالم علی خان بہادر	۳۵۶	سید حسین علی خان ناظم		
سید عبد اللہ خان	۳۳۵ -	پتہ .. ۳۲۲ - ۳۲۳		
۳۴۲ - ۵۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۲		سید خانجہاں بارہہ ۷۶۲ -		
سید عبد اللہ خان بارہہ	۵۳ ۷۶۳ - ۷۶۴		
سید عبد اللہ خان پسر		سید خان چاک خالوی		

سید محمد جوئی ری مهدی

۵۲ میر خواننده ..

۸۲۵ - ۲۳۵

سید عبد الله خان قطب الملک

سید محمد گیسون راز

۴۶۲

(قدوة الواصلین) ۱۹۳

سید عبد الوهاب خاندیسی ۴۱۳

سید محمد میر عدل ۸۹

سید عزت خان عبد الرزاق

سید محمود پسر نصرت جنگ

۵۳ گیلانی ..

۷۵۸ .. خاندوران

سید علی اکبر قاضی لاهور ۲۳۷

سید محمود خان بارهه ۵۲ -

سید غیرت خان ۸۲۱ - ۳۳۵

۶۳۷

سید غیرت خان بارهه ۴۶۴

سید مرتضی خان ۷۵۲

سید قاسم بارهه قلعه دار آله بان

سید مظفر خان بارهه ۵۳ -

۷۸۵ - ۷۸۴

۷۰۶ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۲۸

سید قاسم و سید هاشم ۵۲

۷۶۱ - ۷۲۹

سید لشکر خان بارهه ۵۳ -

سید منصور خان بارهه پسر خان

۷۶۵

جهان سید مظفر بارهه

سید ماکهن پسر سید عبد الله

۷۶۵ - ۵۲

۷۶۱

سید منصور پسر خان جهان سید

سید مبارک خان بخاری ۹۴ -

۷۶۵ .. مظفر بارهه

۳۲۳

سید میرک اصفهانی جفري

سید محمد پسر خاندوران

۶۴۱

نصرت جنگ ۷۸۲ - ۷۵۸

سید نجم الدین علی خان بارہہ	سید اللہ صفوی ۲۱۴ - ۷۸۱
.. .. ۵۳	سید خان سید علی اصغر
سید نیاز خان قلعه دار ۳۰۲	۵۲ - ۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴
سید وجیہ الدین گجراتی ۲۳۶	۲۷۸ .. ۲۸۷
سید ہدایت اللہ صدر ۵۲	سید خان فقیر اللہ ۵۳
سید وزیر خان بارہہ ۵۲	سید خان کوکہ .. ۵۲
سیدی حسن .. ۵۸۲	سید خان مرزا صفی ۵۲ -
سیدی سالم .. ۱۷۷	۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۷۸
سیدی مرجان قلعه دار بیدر ۲۰۱	۲۸۷
سیدی مفتاح حبش خان	سید علی بیگ پدر بیدرام
.. ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۷۵۴	خان .. ۳۷۲
سیدی یاقوت خان حبشی ۵۳	سیمچہ (یا) سمچہ (قوم) ۵۲۹
سید الدواہ سپہ شریف خان	سیوا (یا) سیوا بھونسلہ (یا)
بہادر ۵۳	سیوا بھونسلہ ۲۷۶ -
سید الدولہ عبد الصمد خان	۲۹۲۰ - ۳۱۴ - ۴۹۸ - ۵۲۳ -
بہادر دلیر جنگ ۵۳ - ۶۱۱	۶۰۷ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲
سید الدولہ عمدۃ الملک ۲۵	
سید الدین علی خان ۳۲۸ -	
.. .. ۵۳۹	
سید اللہ خان میربحر ۵۳	

* حرف شین *

شانمان پسر میرزا عزیز کوکہ
۶۸۱۴

آشيانى - (شف - فردوس

آشيانى { ۸ - ۹ -

۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۲۳ - ۱۴۱ -

۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ -

۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ -

۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ -

۱۹۹ - ۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ -

۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -

۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۴۴۵ -

۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -

۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ -

۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -

۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -

۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -

۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -

۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸ - ..

شاه نراني .. ۳۶۶ - ۳۶۷

شاهرخ ميرزا .. ۶۶۸

شاهزاده اعزالدين .. ۸۳۱

شاه ملك خانم بنت سلطان

محمد - ميرزا بن

جهانگير ميرزا - ميرزا امير

صاحب قران ۴۸۷

شادي خان ارزبك ۵۴

شاه ابوالعالي ۷۵ - ۷۵ -

۴۷۴

شاه اسماعيل صفوي ۳۷۲ -

۸۲۳ - ۱۰۰۸

شاه بداخ خان ۵۱۴ - ۳۸۶ -

۴۷۱

شاه بيگ خان ارقون ۵۴

شاه بيگ خان ارزبك ۵۴

شاه بيگ خان حاكم قندهار

۴۸۲

شاه بيگ خان خاندوران ۴۸۳

شاه بيگ خان صوبه دار قندهار

۷۷۷ - ۴۳۴

شاهجهان بادشاه (ملقب به

صاحب قران ناني د فردوس

شاهزاده بيدار بخت ناظم مالوہ	شاهزادہ سلیمان محمد معظم
۲۹۹ - ۵۴۲ - ۷۹۷ - ۸۱۰	۵۳۷
شاهزادہ پرویز	شاهزادہ سلطان مراد
۷۰۲ - ۵۱۷	۵۱۵ -
۷۱۸	۶۹۸ - ۶۸۲
شاهزادہ خسرو	شاهزادہ سلیمان شکوہ
۱۳۴	۲۲۱
شاهزادہ دارا شکوہ	شاهزادہ شاہجہان
۱۵۶ -	۱۳۶ -
۲۱۲ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۴۳۱	۱۴۵ - ۱۵۳ - ۳۹۹ - ۴۱۰ -
۷۷۸ - ۷۶۵ - ۴۴۴	۴۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۶۶۳ -
شاهزادہ دانیال	۷۰۲ - ۴۷۸ -
۷۳۷ - ۷۱۷	۶۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۱۳ -
شاهزادہ سلطان پرویز	۷۴۹ - ۷۴۰ - ۷۲۰
۱۱۰ -	شاهزادہ شاہ عالم بہادر
۷۵۸ - ۵۱۶	۲۸۴ -
شاهزادہ سلطان خرم مخاطب	۳۰۴
بشاہجہان	شاهزادہ شجاع
۱۵۲ - ۱۴۴	۴۴۵
۷۵۸ - ۵۱۷ - ۲۵۹	شاهزادہ شہریار پرویز خرد
شاهزادہ سلطان دانیال	۱۳۳
۴۷۸ -	جنت مکانی
۷۳۷ - ۷۱۷ - ۷۰۲	۳۱۲ -
شاهزادہ سلطان سلیم	شاهزادہ عظیم الشان
۱۱۰ -	۳۲۳ - ۳۲۲
۶۸۵ - ۶۷۰ - ۵۷۲ - ۴۸۱	شاهزادہ محمد اعظم (یا) اعظم
۷۳۳ - ۶۹۴	شہ
	۴۹۷ - ۲۹۹ - ۲۶۳
	۸۰۶ - ۵۹۶ - ۵۳۴

شاهزاده محمد معظم مخاطب	شاهزاده محمد اكبر ٦٥ - ٢٢٤ -
به شاه عالم ٢٥٣ - ٢٨٠ -	٢٥٤ - ٣٧٥ - ٤٤٨ - ٤٤٩ -
٨٥٨ - ٤٩٦ - ٨٠١ - ٨٠٧ -	٤٥٢ - ٥٢٤ - ٦١٤ - ٦٣١ -
شاهزاده مراد بخش ١٧٤ - ٦٣٦ - ٨٠٥ -
٢٢٣ - ٢٩٥ - ٣١٢ - ٤٢٠ -	شاهزاده محمد ادرنگ زيب
١٤٤١ - ٧٠١ - ٧٦٥ - ٧٧٠ -	بهادر ١٥٦ - ١٦٢ -
شاه سبكان ... ٦٦٨	١٩٦ - ٢٠١ - ٢٢٤ - ٢٢٥ -
شاه شجاع ١١٤ - ١٦٨ -	٢٥٢ - ٢٦٩ - ٢٧٥ -
.. .. ٧٨٢	٢١٣ - ٢٢٣ - ٢٣٠ - ٢٣١ -
شاه صفي .. ٢١١ - ٧٦٥ -	٢٩٤ - ٥٣٥ - ٥٨٢ - ٧٥٢ -
شاه طهماسب صفوي ٩٠ -	٧٥٥ - ٧٦٦ - ٧٧٧ -
١٠٧ - ١٢٨ - ٣٩٦ - ٤٧١ -	٧٨٢ - ٧٨٣ - ٧٨٧ - ٧٩٨ -
٥٧٧ - ٥٥٧ - ٥٠٧ ...	شاهزاده محمد حكيم ٦٣٦
شاه عالم بهادر ٢٧٩ - ٢٨٠ -	شاهزاده محمد سلطان ٢٢٢
٢٩٩ - ٣٠٠ - ٣١٢ - ٣٢٢ -	شاهزاده محمد شجاع ١٦٠ -
٣٢٣ - ٣٥١ - ٤٤٨ - ٤٥٠ -	١٧٨ - ١٨٤ - ١٨٥ - ٥٩٣ -
.. ٥٤٣ - ٥٨٢ - ٧٨٨ - ٧٤٤ - ٧٦١ -
شاه عباس ثاني ٢ - ٢١١ -	شاهزاده محمد معزالدين
٢٢٧ - ٢٢٥ - ٢٤١ - ٢٩٠ -	٢٦٦ - ٧٨٩ - ٨١٣ - ٨٢٥ -
.. .. ٤٩٥ - ٧٠٢ - ٨٢٧ -

۶۲۵ - ۶۲۴	شاه عباس ماضی مغوی (یا)
شاهم خان جلایر ۵۴ - ۳۹۳ -	شاه عباس مغوی (یا)
۶۴۳	شاه عباس ماضی ۱۶۷ -
۶۶۲ شاهم علی	۴۰۷ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۹۰ -
۶۵۷ شاه منصور	۵۸۸ - ۶۶۸ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
شاه نواز خان بهادر میرزا ایرج	۷۳۳
۵۴ - ۴۹۰ - ۷۰۳ - ۷۳۴ -	شاه عیسی سندی ۷۱۱
۷۷۴ - ۷۱۱	شاه فخرالدین ۵۴
شاه نواز خان مغوی ۵۴ -	شاه فیض قادری ۸۳۰
۱۷۴ - ۲۲۳ - ۴۵۴ ..	شاه قلی چیلہ ۵۴۱ - ۵۹۵
۳۳ شاه نور	شاه قلی خان ۴۸۸ - ۵۳۰
۶۳۸ شاه ولی	شاه قلی خان مکرم ۵۴ - ۶۵۶
۶۲۳ شاه علی خان	شاه قلی خان نازنجی ۵۳
شایسته خان ۱۸۱ - ۱۸۷ -	شاه قلی خان وقاص حاجی
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۸ -	۵۴
۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۲۱ -	شاه محمد ۳۹۵
۷۸۲	شاه محمد خان قلاتی ۵۴ -
۵۴ شایسته خان ای	۳۸۵
۲۹۸ - [میرزا]	شاه محمد سیف الملوک ۴۷۱
۵	شاهم بیگ (ساربان پسر)

۵۴	..	عرب	شجاع	۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵
شجاعت	خان	محمد بیگ		۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹
۵۵	..	ترکمان		۲۵۳ - ۲۷۳ - ۵۹۴ - ۷۷۴
شرف	بیگ	عامل خواجه شاه		۷۸۵ - ۸۰۰
۴۵۷	..	منصور	شجاع الدوله	۵۵ - ۳۶۸
۳۵۰	..	شرف الدین		۸۲۱
شرف الدین	پسر	بهره مند خان	شجاع الملک امیر الامرا	۵۵ -
۴۵۵		۸۳۳
شریف الملک	حیدر	آبادی	شجاعت خان	۱۹۸ - ۴۸۳
۱۴۶ - ۵۵	شجاعت خان	بهادر محمد شاه
۵۴	..	شریف خان	نام	۵۵ - ۱۹۸
شریف خان	امیر الامرا	(شف)	شجاعت خان	(عدادنداز بیگ
امیر الامرا	شریف خان	(۵۴
۵۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۷۰۲			شجاعت خان	سلام الله عرب ۵۴
۷۱۸	شجاعت خان	سور ۳۸۷
۴۶۴		شریف خان	بخشی	شجاعت خان
۳۰۵		شریف خان	کرور گنج	شادی بیگ
۴۷۷		شگون	پسر قراچه	۵۴ - ۵۱۲
۵۱۰		شمال خان	قورچی	شجاعت خان
شمس الدوله	ابوالخیر	ر	شجاعت خان	عرف ۱۸۳

خان بهادر تیغ جنگ ۳۶۵	(یعنی - شاه جهان بادشاه)
شمس الدوله دلاور جنگ ۴۱	(شف - فردوس آشیانی)
شمس الدین خان پسر کلان	۸ - ۹ - ۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۳۳ -
نظر بهادر .. ۵۴	۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -
شمس الدین محمد خان انکه	۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ -
۵۳ - ۷۱ - ۸۸ - ۹۱۵ -	۱۷۵ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ -
۶۷۵ - ۶۴۵	۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ -
شمسی پسر میرزا عزیز کوکه	۲۴۷ - ۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ -
۴۸۴	۴۰۵ - ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳ -
شمشیر خان (سلان بی اورنگ	۴۴۵ - ۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ -
۵۴	۴۹۳ - ۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۳ -
۵۵ شمشیر خان تربتی	۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -
۵۴ شمشیر خان حیات تربتی	۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -
۱۴۴	۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -
۵۴ شهاب الدین احمد خان	۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۰ -	۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۹۵ -
۱۰۴ - ۱۴۷۸ -	۷۹۸ - ۷۹۲ - ۷۹۹ ..
۶۹۵	شهاب الدین خان سید قاسم بارهه
۵۴	۵۴
۵۴ شهاب الدین محمد صاحبقران	شهباز خان خواجہ سرا ۴۹۸ -
۵۴ ثانی (یا) فردوس آشیانی	

شیخ ابوالغیض فیضی ۵۴ -

... ۱۰۳ - ۹۷

شیخ احمد فتح پوری ۵۴

شیخ الاسلام خان ۲۳۷ - ۲۴۰

شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

سهروردی ... ۹۰

شیخ بتک پسر خورشکی نبیرگ

شیخ الاسلام شیخ

موردن چشتی ۶۰۱ - ۶۰۲

شیخ بهاء الدین ... ۳۶۳

شیخ بهلول

شیخ جمال بختیار

شیخ حسام بخاری ۱۱۶

... ۱۱۷ - ۱

شیخ دانیال ... ۴

شیخ داؤد ... ۲۶

شیخ دین محمد ... ۲۵

شیخ زین الملاء و الدین خوافی

... ۱۶۸

شیخ زین صدر نبیرگ شیخ

۵۱۱

شهباز خان کذبو ۵۴ - ۴۷۳

.. ۴۷۴ - ۶۸۱

شهباز خان معروف به شیخ - رو

.. ۵۴

شهباز خان میر نورک ۹۷ -

۳۸۷ - ۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۷۳

شه بیگم دختر علی شکر بیگ

.. ۳۷۵

شهدان خان خورشکی ۵۵

شهباز ... ۱۷۵

شیخ ابراهیم پور شیخ موسی ۵۴

شیخ ابوبکر تایبانی ۷۷

شیخ ابوالفضل مبارک علامی

(شف - علامی شیخ

ابوالفضل صاحب اکبرنامه)

۴ - ۱۳ - ۵۴ - ۷۳ - ۱۰۰ -

۱۱۵ - ۱۱۸ - ۵۶۹ - ۶۶۰ -

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۹۲ -

.. ۷۱۰

۶۶۸	زين الدين خوافي	قدس سره (يا) شيخ فريد
۲۴۰	شيخ سراج الدين ...	شکر گنج ... ۳۶۳ - ۶۷۵
۱۲۰	شيخ سليم چشتي ...	شيخ فريد بخشي ۶۷۰ -
۱۱۸	شيخ سليم فتحپوري ۶۸۵ - ۶۸۹
۷۳۵	شيخ عبدالحميد لاهوري	شيخ فريد بهکري ... ۴
۵۴	شيخ عبدالرحيم لکهنوي	شيخ فريد مرتضی خان بخاري
۷۱۰	شيخ عبدالسلام لکهنوي	۵۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۴۰۱
۵۵	شيخ عبدالعزيز خان	شيخ فضل الله بوهان پوري
۴	شيخ عبدالقادر بدائوني ۷۳۲
...	۳۹۴ - ۶۸۴ - ۶۹۱	شيخ فيضي (شف - شف)
۵۴	شيخ عبدالله خان ...	ابو الفيض فيضي (شف - شف)
...	شيخ عبدالله واعظ ملتاني	ملکة بانو مخاطب ...
...	شيخ به فودوس ۱۰۳ - ۶۹۷
۸۱۹	شيخ عبدالذبي صدر	شيخ كبير شجاع خان ۱۱۸
۵۴	شيخ علي متقي ..	شيخ گدائي کذبو .. ۵۴
۲۳۵	شيخ غلام مصطفی کار طلب خان	شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي
...	الاشاهي بهادر شاهي ۶۰۱
...	...	شيخ محمد بخاري ۵۴
۸۲۹	...	شيخ محمد برادر زاده دارد
۵۹۸	شيخ فاضل متبهر ۶۴۳
...	شيخ فريد الدين شکر گنج	شيخ محمد طاهر بوهرة ۲۳۵

شیر خان سور ٣٩٤ - ٦٦١ -	شیرخان سور	٦٧٦	شیخ محمد غزنوی
٧٢٠	٥٤	شیخ محمد غوث
شیر خان سید شهاب بارهه ٥٤	شیرخان سید شهاب بارهه	٢٦٠	شیخ معروف بهکری
شیر خان فولادی ٩٩ - ١٠٠	شیرخان فولادی	١٢٠	شیخ معظم
شیرخان محمد محمد محمد ٣٩٠	شیرخان محمد محمد محمد	٢٩٨ - ٥٤	شیخ میر خوانی
شیر خواجه ٥٠ - ٥٤ - ١١٥	شیرخواجه		شیخ نجیب الدین سهروردی
١١٦	٩١	..
شیرزاد خان بهادر پردل ٧٣٤	شیرزاد خان بهادر پردل	٨٢٥	شیخ نصیر
شیر شاه ١١٨ - ٣٨٧ - ٣٩٩	شیرشاه	٢٢٢ -	شیخ نظام حیدر آبادی
شیر علی نوکر میرزا کامران ٤٤	شیرعلی نوکر میرزا کامران	٣٠٤ - ٣٥٨	..
شیر محمد دیوانه خدمتگار	شیرمحمد دیوانه خدمتگار	١١٢	شیخ نظامی گنجی
خواجه معظم ٤٧٩	خواجه معظم	٨٢٦	شیخ نور محمد
شیر ..	شیر ..	١٣٣ - ١٢٩	شیر افغن خان
		٥١٣	شیر افغن خان استجلو
			شیر افغن خان علی قلی بیگ
		٥٤	..
		٣٧٢ - ٤٣٢	..
		٥٤	شیر خان قربتی
			شیر خان تونور ناظم گجرات
		١٢٠ - ٥٤ - ١٩٣	..

* حرف صاد *

صاحبی ٢٨٥ - ٢٨٥

٢٨٦ ...

صاحب قران (یعنی)

تیمور (- شف - امیر

تیمور (٩ - ٧٧ - ٣٠٧ -

٧٩٨	٧٣٢ ٧٠٤ ٧٠٣	..
١٠٦ - ٨٧ - ٦٩	مادق خان		(يا)	صاحب قمران ثاني
٥٥٤ - ٥١٢ - ٤٥٤	٣٩٣			فردرس آشياني (يعني
٥٥	مادق خان ميربخشي			شهاب الدين محمد شاه جهان
٥٣١ - ٣١١ - ٢٧١	..			پادشاه) - شف - شاه جهان
٥٥	مادق محمد خان هروي		١١٣ - ٩ - ٨	پادشاه (
	صالح بيگ برادرزاده آصف		١٢٦ - ١٣٣ - ١٤١ - ١٤٨	
٣٩٩	خان جعفر	..	١٥٩ - ١٥٤ - ١٥١ - ١٥٦	
١٩٣	صالح بيگ فواجدار بردوان		١٥٩ - ١٦٧ - ١٧٥ - ١٨٨	
٣٢٠	صالح خان	..	١٩١ - ١٩٢ - ١٩٥ - ١٩٦	
٣٢٠	صالح خان	..	٢٠٦ - ٢٣٦ - ٢٤٧ - ٢٩٥	
	مسالحه بانو مخاطب به پادشاه			الله حبيبه
٤٨٤	محل صديقه قايم خان			(ملقب به فردرس مكناس)
٢٤٤	صدر الصدور عابد خان		٤٧٩ - ٤٩٠ - ٤٩٣ - ٤٩٦	
٢٣٤ - ٢٣٤	صدر النسا محل		٥١٩ - ٥٢٥ - ٥٢٨ - ٥٣٠	
٧٢٩ - ٧٢٨	صدر خان		٥٧٤ - ٥٧٩ - ٥٨٨ - ٥٨٩	
٣٦١ - ٣٥٩	مؤدر جنگ		٥٩٠ - ٥٩٢ - ٦٤٩ - ٦٨٨	
٣٦٧ - ٣٦٦	٧٢١ - ٧٢٣ - ٧٣٠ - ٧٣٦	
٢٥٢	مقدر خان	..	٧٤٢ - ٧٤٨ - ٧٥٠ - ٧٦٢	
٤٩٦	مقدر خان آقاسي		٧٦٣ - ٧٦٥ - ٧٦٩ - ٧٩٢	

مصمص الدوله (یعنی میو

عبدالرزاق) ۱۸ - ۲

مصمص الدوله خاندوران بهادر

منصور جنگ ۸۲۰

مصمص جنگ .. ۴۱

* حرف ضاد *

ضدک بامیان .. ۴۰۴

ضیاء الدوله پسر خواجه

سعد الدین خان ۵۵

ضیاء الدین خان .. ۷۷

خواجہ ۷۹ - ۷۴

~~ضیاء الدین خان~~

ضیاء الله خان .. ۷۴

* حرف ط *

طالب کلیم ۷۳۰ - ۲۱۰

.. ۳۹

طاهر خان طاهر شیخ ۵۵

طائفه مهدیه ۱۲۳ - ۱۲۴

مقدّر خان خواجه قاسم ۵۵ -

۷۷۲

مقدّر علی خان .. ۸۳۳

صف شکن خان ۲۴۹ ۵۹۴

صف شکن خان محمد طاهر

۵۵

صف شکن خان میرزا لشکری

۵۵

صف شکن خان میر صدرالدین

۵۵

~~صف شکن خان~~

مشهدی ۵۵ - ۱۹

صلابت جنگ ۷۸۳ - ۳۷۰

۸۳۳ - ۸۳۴

صلابت خان ۱۶۹ - ۲۰۰

۳۷۱ - ۴۵۵

صلابت خان چوکس ۶۵۹

صلابت خان (روشن ضمیر) ۵۵

صلابت خان خواجه میر خوانی

۵۵

۷۶۳

عادل شاه بیجاپوری ۱۰۱ -

۱۱۵۰ - ۲۰۱ - ۱۶۱۸ - ۱۶۳۰ -

۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۵۴ - ۷۶۱ -

۷۶۲

عارف خان چیلہ .. ۶۰۴

عادل خان .. ۵۶ - ۷۹۲

عادل خان عذابت اللہ ۵۹۱

عادل خان خـوانی ناظم

شاهجهان آباد ۵۳۶ - ۸۳۰

عاقیل میر عسکری ~~۵۶۰ -~~

عالمی خان ۵۰۳ - ۵۳۹

عالم علی خان برادر زاده و

مندیانی حسین علی خان ۳۳۲

عالمگیر پادشاه (ملقب به

خلد مکان) (شف - خلد مکان) ۴ -

۸ - ۹ - ۱۵ - ۲۶ - ۱۷۳ -

۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

طهماسب خان جلایر ۴۶۶

پدرت (یا طهمورس)

هو شنگ پسران سلطان

دانیال ۱۵۶ - ۷۱۴

ب خان جویداری .. ۵۵

میر .. ۵۶

میر العزیز خان پسر خسرو سلطان

ظفر .. ۷۶۷

میر العزیز خان والی بخارا

.. .. ۱۷۱ - ۳۴۷

میر القادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲

الله خان

(ملقب به فردوس مکانی)

(شف - فردوس مکانی)

۹ - ۶۱ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۱۴۰۹ -

۶۷۹ - ۶۶۸ - ۶۶۰ - ۶۷۹ -

* حرف چین *

عابد خان دیوان .. ۶۶۴

عادل خان بیجاپوری ۵۶۲ -

عبد الحکیم خان میانه ۹۱۲	۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷
عبد الرحمن سلطان ۱۸	۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷
ذکر محمد خان ۵۶	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵
.. .. ۸۲۹	۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۳
عبد الرحمن حیدر جنگ ۴۱	۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱
.. ..	۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۹۵ - ۳۹۶
* حرف ضاد *	۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹
ضدک بامیان .. ۱۰۴	۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵
ضیاء الدوله پسر خواجه	۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰
سعد الدین خان ۵۵	۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۷۵ - ۷۸۱
ضیاء الدین خان ..	۷۹۶ - ۷۹۷
خواجه .. ۷۹۷	۸۰۵ - ۸۱۳ - ۸۱۴
۵۶۸	۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵
عبد الوحیدم مخاطب	۸۳۴
تربیت خان ۴۸۴	۸۳۴ - ۸۳۵
عبد الرزاق .. ۴۱	۸۳۸
عبد الرزاق پسر امیر خان میر	۸۳۹
ابوالبقا .. ۱۷۳	۲۵۴
عبد الرزاق خان لاری ۵۶	۲۴۰
.. .. ۲۹۲	۲۶۲
عبد الحکیم	۲۶۲

۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰	عبدالصمد خان ۳۶۱ - ۶۰۴
۵۲۵ - ۴۲۸ - ۴۱۹ - ۴۱۶	عبدالصمد خان دلیر جنگ
۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۲۸ - ۶۶۳	... ۳۵۸ - ۶۰۳
۷۶۲	عبدالعزیز خان ۷۶۸ - ۷۶۹
عبدالله خان خویشگی ۲۵۴	عبدالعزیز خان بهادر شیخ
۲۸۴ - ۲۸۳	مقبول عالم .. ۵۶
عبدالله خان زخمی ۷۱۸ -	عبدالعزیز خان پسر خسروسلطان
۷۲۹ ۷۶۷
عبدالله خان سعید خان ۵۶	عبدالعزیز خان والی بخارا
عبدالله خان سید میان ۵۳۹ ۱۷۱ - ۳۶۷
عبدالله صاحب مدنی قریشی	عبدالقادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲
۶۱۱	عبدالله خان ۱۱۱ - ۴۰۰ -
عبدالله قطب شاه ۷۸۳	۴۰۳ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵ -
عبدالمطلب خان ۵۶ -	۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ - ۸۲۸
۴۸۲	عبدالله خان اوزبک والی توران
عبدالمؤمن خان ۴۰۰ -	۵۶ - ۱۰۹ - ۳۹۰ - ۴۰۹ -
۴۳۵ - ۴۳۳ - ۴۳۲ ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱
عبدالنبی خان .. ۵۴۱	عبدالله خان بروهي (یا)
عبدالنبی پسر خاندردران	بردهی مرزبان کلات ۸۲۷
نصرت جنگ (شف)	عبدالله خان بهادر قیروز جنگ

۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۸ - ۸۲ -

۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ -

۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -

۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -

۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -

۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -

۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -

۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -

۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -

۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -

۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -

۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -

۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -

۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -

۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -

۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -

۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -

عبد الغني خان فوجدار كويه

... ۳۶۴ - ۵۹۵

عبد البني خان ميانه ۲۷۲

عبد الوهاب خان عذائتي (يا)

عذائي تخلص .. ۱۴۰

عبد الهادي .. ۲۵۴

عذرت (يا) عبرت .. ۷۹۳

عثمان افغان .. ۱۹۸

عثمان خان .. ۱۱۸ - ۱۱۹

عثمان خان لوهاني (يا)

لوهاني .. ۱۸۳

عدلي مخاطب به شير شاه

... ۴۲۵ - ۶۳۹

عرب بهادر ۵۶ - ۵۶۲ - ۶۶۵

عرب خان .. ۴۷۳ - ۷۸۷

عرب خان نور محمد ۵۶

عمرش آشياني (شف)

جلال الدين محمد اكبر

... ۷ - ۸ - ۹ (پادشاه)

... ۶۸ - ۶۹ - ۷۰

عبد الحكيم

۵۶	عسکر خان نجم ثانی	۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹
	عضد الدولہ عوض خان بہادر	۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۷ - ۴۳۸
۳۷۰ - ۵۶	قصور جنگ	۴۳۹ - ۴۴۱ - ۴۴۵ - ۴۴۶
۲۹۴ ..	عطاء اللہ خان ..	۴۵۱ - ۴۵۴ - ۴۵۶ - ۴۵۷
	عظمت پسر خانجہان لودی	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲
۷۲۵	۴۶۳ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۵
۳۷۰ ..	عظمت خان ..	۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۳
۲۲۵ - ۱۴۳	عقیدت خان	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۹۱
	علاء الدین چشتی فاروقی	۴۹۴ ۴۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲
	مخاطب بہ اسلام خان	۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
	(شف اسلام خان چشتی)	
۱۸۲ - ۱۱۸ - ۴۲	۵۶ عزت خان خواجہ بابا
۳۷۵ ..	علاء الدین محمد ..	۷۸۱ عزیز اللہ ..
	علامہ امیر عضد الدولہ شیرازی	عزیز اللہ خان پسر ..
۵۵۹	۵۶ خلیل اللہ خان
	علامہ سعد اللہ خان (شف)	عزیز اللہ خان پسر یوسف خان
۰۵۲ - ۱۳	سعد اللہ خان (۰۵۲ - ۱۳)	۵۶
۰۵۳ - ۱۶۵ - ۳۶۲ - ۷۷۱	۰۵۳ - ۱۶۵ - ۳۶۲ - ۷۷۱	۴۲۴ عزیز خان بہادر ..
۷۸۲ - ۷۷۶	۷۸۲ - ۷۷۶	عزیز خان پسر خانجہان لودی
	علامہ شیخ ابو الفضل (شف)	۷۲۹ - ۷۲۶
		۸۱۴ عسکر خان حیدر آبادی

۳۵۹ - ۳۶۶	شیخ ابوالفضل مبارک
۱۱۵ - ۵۶ - ۱۱۵ ..	علامی (۴ - ۱۳ - ۵۴)
۳۰۰ - ..	۷۳ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۲۰۰
۵۹۲ - ۵۹۱ - ۴۲۵ ..	۵۶۹ - ۴۶۳ - ۴۶۵
علی مردان خان امیرالامرا	۷۱۰ - ۶۹۲ - ۶۶۹ ..
(شف - امیرالامرا	علی آقا ترکمان .. ۱۲۴
۵۶ - ..	علی بیگ خان ۲۴۴ - ۲۴۵
۴۳۱ - ۲۹۵ - ۲۸۵ - ۱۸۲	علی شکر بیگ بهارلو ۳۷۱
۷۷۷ ۷۷ - ۴۴۱ ..	علی شیر خان .. ۱۹۱
علی مردان خان حیدر آبادی	علی عادل شاه (یا) عادل شاه
۵۶	دالی بیچاپور ۳۶۹
علی مردان خان کوکلتاش	۵۶۹
... ..	علی عسکر خان .. ۸۳۱
علی نقی خان ... ۱۷	علی قلی خان ۳۸۶ - ۵۵۷
علی وردی خان میرزا بندی	علی قلی خان اندرابی ۵۶ -
ناظم صوبہ بنگالہ ۵۶ -	۴۲۹
۳۶۵	علی قلی خان خانزادہ ۷۵ -
۳۶۱	۷۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۵۰۶
عمادالملک غازی الدین خان	۵۰۸ - ۵۵۶ - ۴۲۳ - ۴۲۴
پسر امیرالامرا فیروز جنگ	علی محمد خان روهہ ۵۶ -

۵۵۱ - ۲۹۲	غزایت خان	۵۶
- ۵۶	غزایت خان خوافی	- ۵۰۷	عماد الملک مبارز خان	
۴۶۷	۸۳۲
عوض خان بهادر قسوره جنگ		عمدة الملک امیر خان میر		
۵۸۲ - ۳۵۷ - ۳۵۶		استحق .. ۳۶۵ - ۵۶		
۵۶	عوض خان قافشال	- ۲۷۰	عمدة الملک جعفر خان	
۵۶	عیسی خان مئین ..	۵۵۴	
۴۸۲	عیسی خیل ..	عمدة الملک خان جهان بهادر		
۴۷۴	عیسی مرزبان بهائی	- ۳۵۹ - ۲۴۵ - ۲۶	فاطم دکن	
۶۵۳ - ۶۵۲	۵۴۳	عمدة الملک خان خانان	
		۷۸	عمدة الملک خلیل الله خان	
		۷۸	
		- ۳۰	عمدة الملک موسی موسی	
		۳۴ - ۳۲	
		غزایت الله پسر قاسم خان ناظم		
		۱۸۳ - ۵۶	بنگاه ..	
		- ۳۰۹ - ۵۶	غزایت الله خان	
		۶۰۹ - ۵۰۶ - ۳۱۹	...	
		غزایت الله خان مخاطب به		
		۱۵۱	

* حرف غین *

غازی الدین خان بهادر غالب	
۵۷	جنگ ..
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ	
(شف - امیر الامراء)	
غازی الدین خان شاهجهان	
فیروز جنگ ۸ - ۹ - ۱۱۳	
.. ۱۱ - ۱۴۱ - ۱۴۸	
غازی الدین خان ۱۰۴ - ۱۵۶ -	

غیرت خان خواجہ کامگار ۵۷

بد عمار الملک ۳۶۲

غیرت خان محمد ابراہیم ۵۷

غازی خان ۱۰۵ - ۱۱۵

* حرف فا *

غازی خان بدخشی ۵۷

غازی خان تھوری .. ۷۸

فاخر خان پسر باقر خان ۴۱۲

غازی خان سوز .. ۵۵۵

فاخر خان نجم ثانی ۵۷ -

غالب خان بدجاوری ۵۷

۲۳۴

غضنفر خان پسر اللہ دردی خان

فاضل بیگ برادر پادشاه قلی

.. .. ۵۷ - ۵۹۲

خان ۴۵۲

غلام رضا .. ۲۱۱ - ۲۱۲

فاضل خان .. ۴۵۳ - ۵۹۵

غلام شاه .. ۸۲۹

فاضل خان آقا افضل امغانی

غلام ۸۲۳

۱۴۱ - ۵۷

غنی خان ۵۵۶ - ۶۳۷ -

فاضل خان برهان الدین ۵۷

.. .. ۶۳۸

فاضل خان خاندان ۷۸

غنی خان پسر منعم بیگ

فاضل خان دیوان اعلیٰ ۵۳۳

خاندان ۴۷۶ - ۴۷۷ -

فاضل خان دیوان دکن ۷۲۲

.. .. ۵۷۵

فاضل خان شیعہ مخدوم مدر

علی قلی خان میری .. ۲۱۹

۵۷

۷۷ .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ -

فاطمہ بیگم .. ۲۳۴

۵۰۸ - ۵۵۶ - ۶۲۳ - ۱۱۶ - ۱۱۷

فتح اللہ خان بہادر

علی محمد خان زوہاء ۲۱۰ - ۳۵۸

۵۷ فدوي خان محمد صالح	۵۷ - ۳۱۴ - عالمگیر شاہي
۳۶۹ فرانسیس ..	۴۹۹ - ۴۵۶
۷۲ فرحت خان (خاصہ خیل)	۵۷ فتح جنگ خان زہلہ
۵۷ فرحت خان مہتر سکائی	۵۷ فتح جنگ خان میانہ
فرخ سیر ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۴۵۲ -	فتح خان پتھی (یا) پتھی پسر
۵۳۹ - ۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱	سلیم شاہ .. ۶۲۷
فردوس آرامگا (یعنی محمد	فتح خان حبشی .. ۵۸
شاہ بادشاہ) ۱۰ - ۲۷۷ -	فتح خان ولد ملک عزیز ۷۴۲
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -	فتح سنگھ متبغای (اجہ ساہو
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۴۶۴ -	۳۵۵
۴۶۵ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۷ -	فتو غلام عدلی .. ۷۸
۵۴۰ - ۵۴۷ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -	فخر الدولہ پسر انتظام الدولہ
۸۳۴	۳۶۱
فردوس آشیانی (یعنی	فدائی خان مظفر حسین ملقب
شہاب الدین محمد	بہ اعظم خان کوکہ (شف
شاہجہان بادشاہ - صاحب	اعظم خان) ۱۰۱ - ۴۳ -
قران ثانی - شف - شاہجہان	۲۵۱ - ۲۴۷ - ۱۰۲ ..
بادشاہ) ۸ - ۹ - ۱۱۳ -	فدائی خان میرزا ہدایت اللہ
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸ -	۵۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -	۴۹۷

۵۳۴ - ۵۳۱	سدة الملك	۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۳۵۲	فرید برادر امین خان دکذی	۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۷۹۷	فرید صاحب	۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -
۶۵۷	فریدون خان	۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -
۵۷	فضائل خان میرهادی	۴۲۴ - ۴۳۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱ -
۴۷۷	فضیل بیگ برادر منعم خان	۴۷۹ - ۴۹۳ - ۴۹۶ -
۶۳۸	فضیل بیگ کور	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۸ -
۴۹۰	فقیر الله سیف خان	۵۳۰ - ۵۴۰ - ۵۷۹ - ۵۸۸ -
۵۷	فیروز خان جواجه سرا	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹ -
۲۴۶	فیض الله خان	۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فیضی (شف ابو الفیض فیضی)	۷۳۴ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	۷۹۸ - ۷۹۹ -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	فرزانه مکانی (یعنی ظہیر الدین
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	محمد بابر پادشاه) (شف -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	بازر پادشاه) ۹ - ۴۴ -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	۴۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ -
۴۹۲ - ۴۸۴ - ۵۶۰	فرزانه بیگم مشهور به	۴۷۹ - ۴۴۸ - ۴۶۰ -
۳۸۱	قاسم ارسلان مشہدی	فرزانه بیگم مشہور بہ
۷۰۰	قاسم بارہہ	بی بی جیو زوجہ جعفر خان

* حرف قاف *

قادر داد خان بہادر انصاری ۵۸

قارلوف (قوم) ۵۶۵

قاسم ارسلان مشہدی ۳۸۱

قاسم بارہہ ۷۰۰

قاسم بیگ میر هزاره	۱۷۰	قاضي عبد الوهاب	۲۳۶ -
قاسم خان	۶۰۷ - ۶۶۶	۲۳۸ - ۲۴۰
قاسم خان جماعه دار	۲۲۴ -	قاضي علي بخشي بيگي	
.. ..	۲۵۶	۱۰۸ - ۱۰۹
قاسم خان جويني و كيفيت		قاضي محمد اسام	۵۸
هوگايي بذر	۵۸ - ۱۷۸	قاضي محمد حسين جوناپوري	
قاسم خان كرماني	۵۸	۵۹۸
قاسم خان مير آتش	۵۸	قازالان (طائفه)	۱۰۸ - ۳۹۱
قاسم خان مير بحر	۵۸	قايم خان	۴۸۳ ..
قاسم خان ناظم بنگاه	۱۸۳	قايم خان بنگش	۳۶۶
قاسم خان نمکين (يا) نمکين		قباد خان مير آخور	۵۸ - ۷۷۶
.. ..	۵۸ - ۱۷۲	قبيحاق خان امان بيگ	۵۸
قاسم علي خان	۵۸ ..	قتلق سلطان	۴۴۲ ..
قاسم محمد خان نيشاپوري		قتلق قدم خان	۵۷ ..
.. ..	۵۷	قتلوي لوهاني	۱۱۸ - ۶۸۱
قاضي برهان خوافي	۴۷۹	قرا بهادر خان	۵۷ ..
قاضي خوب الله	۴۵۲ ..	قراچه خان	۶۴ ..
قاضي شهاب الدين ملك العماء		قرا سگذر	۳۷۱ ..
(قدس سره)	۳۲۲	قراقويلو (قوم تركمان)	۳۷۱ -
قاضي عبد الله صدر	۳۴۳	۳۷۲ ..

۵۸	پسر دوم نظر بهادر	۳۷۱	قور یوسف
۵۸	قطب الدین خان خویشگی عرف	۵۸	قریش سلطان کاشغری
۵۸	بایزید ..	۰ ۲۲۸ - ۱۷۳	قزاق خان
	قطب الدین خان کولکناش (یا)	۵۰۸ - ۵۰۷
۵۱۳ - ۱۳۰	کوک ..		قزاق خان ولد تانار سلطان ۱۲۸
	قطب الدین علی خان پنکوری		قزاق خان باقی بیگ اوزبک
۳۴۳	(یا) پتاکوری	۵۸
	نطب الدین محمد معظم شاه عالم		قزلباش (قوم) ۱۲۷ - ۲۴۲ -
	مخاطب به بهادر شاه		۳۸۵ - ۳۸۹ - ۴۰۹ - ۴۲۹ -
	(شعب - خلد منزل) ۱۰		۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۸۲ -
	نطب الدین خان شیخ خورن	۶۵۰ - ۵۹۱
۲۲۰ - ۱۹۸ - ۵۸	..		قزلباش خان افشار ۲۹۸ - ۵۸
۶۰۳	قطب الدین روده		قطام الملک بهادر فتح چنگ
	قطب الملک سید عبدالله خان	۳۴۰
	وزیر اعظم ۱۲ - ۵۸ -		قطب الدوله محمد انور خان
۱۱۶ - ۳۱۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲		۵۸	.. بهادر
۶۰۴ - ۴۱۱ - ۳۴۸ - ۳۴۱		۷۳۷	قطب الدین حیدر
۷۱۵	قلعه دار خان چيله	۰ ۵۷	قطب الدین خان اتکه
۵۸	قلعه دار خان میرزا علی	۶۶۹
۲۲۸ - ۱۹۲	قلعه دار بیگ		قطب الدین خان خویشگی

قوام الدين خان اصفهاني ۵۸ -	قلندر خان ايلچي شاه دراني
۲۹۸	۳۷۷
قوام الدين ميرزا جعفر بيگ	قلندر سلطان چوله تفنگچي
مخاطب به آصف خان	آقاسي .. ۴۹۵
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰	قليج خان ۹۲ - ۱۹۱ -
۵۵۷ .. قيا خان	۴۲۶ - ۴۷۷ - ۶۶۶ - ۶۹۵ -
۴۷۸ - ۵۷ قيا خان کنگ	۷۷۶ - ۷۷۳ - ۷۵۷ ..
۲۴۳ - ۲۴۲ .. فيصر	۵۸ قلیج خان اندجاني
	۵۸ قلیج خان توراني ..
	۴۰۴ قلیج خان جاني قرباني
	۴۱۵ قلیج خان خواجه عابد پور
	۳۴۶ - ۵۸ عالم شيخ
	۴۳۵ قلیج خان صوبه دار پنجاب
	۴۳۵
	۵۲۹ قلیج خان صوبه دار قندهار
	۳۰۵ قلیج خان فاضل ظفر آباد
	۳۶۱ قمر الدين خان وزير
	۵۷ قمر خان ..
	۴۲۳ قنبر دايانه ..

• حرف کاف تازي •

۲۲۵ .. کابلي بيگم
۶۹۵ کائي (يا) کائي
۵۸ - ۲۶۹ کار طلب خان
۷۸۳ - ۸۳۰
۲۶۷ - ۱۶ کاظم خان ..
۷۸۹ .. کاکر خان افغان ..
کاکر خان عرف جهان خان
۵۸ - ۸۰۴
۵۸ .. کاکر علي خان ..
۳۱۳ .. کام بخش ..

کمال الدین خان پسر دلیر خان	کامگار خان پسر درم جعفر خان
۴۵۰	۵۸ - ۴۵۹ - ۵۳۴ ..
کمال الدین علی خان ۲۸۹	کامل خان (خطاط میرزا خرم)
کمال خان گهر .. ۵۸	پسر میرزا عزیز کوکه ۶۹۳
کنور ابھی سنگھ .. ۳۲۴	کامیاب خان .. ۵۳۹
کنور جگت سنگھ .. ۵۸	کامیاب سزکیا .. ۳۵۴
کنور مان سنگھ ۴۸۱ - ۵۱۱	کب کلس ۷۹۶ - ۷۹۵
۵۱۲ - ۵۱۵	کچھواہ (قوم) .. ۵۴۷
کنہر راد (یا) کنہیر راد ۲۰۹	کرجاٹی زن جادر راد ۵۲۱
کوٹوال خان غلام گرجی درملت	کرم التہ برادر شہباز خان کنہر
خان ۷۱۵ ۶۵۷
کورامل ۳۴۰	کریم قای خان بخش فیوج
کورندرو (کپتان) .. ۲۵	دلیر جنگ .. ۶۰۴
کودلا جات .. ۵۴۱ - ۵۹۵	کشن سنگھ راتھور .. ۵۸
کوکلتاش خان خانجہاں ۸۱۸ -	کشور خان شیخ ابراہیم ۱۹۸
.. .. ۸۳۱	کفایت خان ۴۹۰ - ۳۱۱
کوکنا زمیندار دیوگڈھ ۵۳۱	کلا پسر رام رانی .. ۵۱۰
کوکیا راجہ دیوگڈھ ۷۵۵	کلہوڑ (قوم) ۸۲۵ - ۸۲۹
کولی ۸۰۵	کمال الدین بن رکن الدین درہلہ
کھنڈر دیہاریہ .. ۳۲۷ ۴۰۴ - ۵۳۰

کهنکار ۵۱۱	کوبال سنگهه .. ۵۱۶
کیرت سنگهه (یا) کیرت سنگهه	گوجر خان کرزانی ۶۳۴ - ۶۴۰
(یا) کیرل سنگهه (یا) ۶۴۲
گیري سنگهه .. ۵۹۴	گوندان (قوم) ۷۹ - ۷۵۵
کيسري سنگهه (یا) کپري سنگهه	کوهر آرا دختر فردوس آشياني
... .. ۴۳۱ ۱۵۹
	کيزي سنگهه .. ۵۸

* حرف کاف فارسي *

کجهتي زميندار صوبه بهار ۳۹۶	* حرف لام *
کجهوتي (نام غيل قطب الملک)	لچهمنان .. ۳۳ - ۳۴
موسوم به پادشاه پهنـد	لشکر خان ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
.. .. ۷۵۵ - ۷۵۴	لشکر خان ابو الحسن ۱۴۳
گوانبار (نام غيل جذت مکاني)	لشکر خان اکبري .. ۵۸
.. .. ۵۷۲ - ۵۷۲	لشکر خان جان نثار خان ۵۸
گردهر بهادر .. ۳۳۲	لشکر خان مشهدي .. ۵۸
گوشاسپ برادر داور بخش ۱۵۶	لشکر خان ناظم .. ۴۰۳
ککهران (قوم) .. ۶۸	لطف الله خان ۵۸ - ۲۹۲
کلبدن بيگم .. ۶۱۳	لطف الله خان صادق ۵۸ -
کلبگ بيگم .. ۳۷۵ ۴۵۵ - ۴۵۵
کنج علي خان عبدالله بيگ ۵۸	لعل کزور .. ۸۱۸

۹۳۸	۶۴۰	..	لودي خان
ماهم ائگه (يا) ائگه مادر ادهم					
۷۰ - ۷۰	خان کوک				* حرف ميم *
۳۹۴ - ۳۸۵ - ۳۷۷	۷۳		۱۴۴	..	مادهو راد
ماء يار پسر آل يار خان	۱۸۴		۷۲۹	..	مادهو سنگه
مبارز الملک سر بلند خان	۶۲		۶۰		مادهو سنگه مادا
مبارز خان درهله	۶۰	..	۵۹		مادهو سنگه کچه واهه
مبارز خان عدلي	۴۶۹	..	۳۱۳	..	مالوجي دکئي
مبارز خان عماد الملک	۶۲				ماندها مانا (يا) ماندها پسر
مبارز خان مير کل	۶۱	-			کانهوجي سرکيا قوم مرهقه
۸۳۴ - ۵۲۳ - ۳۵۷ - ۲۰۵			۳۵۴
مبارز خان نيازى	۷۵۴		۵۴۳ - ۵۴۲		مان سنگه
مبارک خان فوهاني	۳۸۰				مانک راي برادر مرزبان مگه
مبارک خان نيازى	۱۹۶ - ۶۱		۱۶۳
متهور خان بهادر خويشکي			۶۱		مانوجي و پسر سوجي
۳۵۶ - ۶۲	۲۹۴	..	مالويه (قوم)
مجاهد خان برادر فيروز جنگ					ماء بانو همشيره ميرزا عزيز کوک
۴۵۰	۷۰۱ - ۶۹۴
محمد الدوله عبد الاحد خان					ماء جوجک بيگم (يا) چرچک
۶۲			والده ميرزا محمد حکيم

مجنون خان قاقشال	۵۹ -	محمد اسحق پسر تربیت خان
۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۶۲۷		میر آتش ۵۰۲ - ۵۰۳
۶۲۸		محمد اسلم خان .. ۶۲
محب عای خان پسر نظام الدین		محمد اصغر - ملقب به
علی .. ۴۷۴ - ۵۹		اشرف خان میر منشی
محب علی خان رهناسی ۵۹	 ۷۳
مکشم خان .. ۴۴۹		محمد اعز الدین پسر جهاندار
مکشم خان شیخ قاسم ۶۰		شاه ۸۱۸
مکشم خان میر ابراهیم ۶۲		محمد اعظم شاه ۱۹۷ - ۲۹۵ -
مکشم خان میر خان ۶۲		۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -
مکرب خان ۴۲۵ - ۴۲۶		۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
محسن خان .. ۷۹۳		۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -
محکم سنگهه ۳۳۸ ۵۴۵ -		۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -
.. .. ۵۴۶		۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -
مکدار خان .. ۶۰		محمد اکبر - پادشاه (شف -
محمد ابراهیم آصف الدواد		جلال الدین محمد اکبر
جملة الملك اسد خان ۴۰ -		پادشاه) ۴۹۱ - ۸۱۲
.. .. ۳۱۰		محمد اکرم .. ۲۴۰
محمد ابراهیم ملتفت خان		محمد امین خان ۲۷۶ - ۳۳۴ -
پوز اصالت خان ۱۷۲	 ۳۳۹ - ۷۸۰ -

۱۷۳ - ۲۲۷ - ۲۴۰ - ۲۹۰ -	محمد امین خان بہادر ۲۹۴ -
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -	۸۲۰ - ۴۶۴
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -	محمد امین خان چین بہادر
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -	۵۴۳ - ۳۳۰
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -	محمد امین خان خلاف محمد
۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ - ۴۹۵ -	معظم خان .. ۷۸۸
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -	محمد امین خان صوبہ دار کابل
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -	۲۵۰
۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -	محمد امین خان میر محمد
۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -	امین .. ۶۱
۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -	محمد امین خان میر بخشی
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -	۷۷۹ - ۲۷۸
۸۱۹ ۸۲۵	محمد امین دیوانہ ۶۹۴
۴۳۷ محمد باقی قلماق	محمد امین مصطفیٰ خان داماد
۶۱ محمد بدیع سلطان	۱۵۷ ملا محمد لاری
محمد بقا مخاطب بہظفر خان	محمد انور خان برہانپوری
۸۰۶	۳۲۹
محمد بن ابی بکر الصدیق	محمد اورنگ زیب بہادر
رضی اللہ عنہما .. ۹۱	ملقب بہ خلد مکان (شف
۸۱۶ محمد بیدار بخت	خلد مکان) ۸ - ۹

محمد خان خانان	۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۳۹
(شف - خانخانان بیرام)	محمد خان (خطاب بهول
خان)	ملک (عثمان خان خواجه
۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵	سرا) (شف - اعتمادخان
۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴	خواجه سرا بهول ملک
۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱	قام)
۳۸۲ - ۳۸۵ - ۳۷۰ - ۳۷۱	محمد خان بنگش ۳۳۲ - ۳۴۶
۳۷۲ - ۳۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹	محمد خان شرف الدین آغلی
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۶۱۷	تکلو ۵۰۷
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۵	محمد خان مشهور بیتک ۶۰۱
۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶	محمد خان نیازی ۶۰ - ۱۸۵
۶۹۳ - ۷۱۲	محمد زمان بخشعی سلطان پرویز
محمد تقی خان بنی مختار	۴۰۰
۴۵۷	محمد زمان طهرانی ۶۰
محمد تقی سیم ساز ۶۰	محمد سلطان میرزا ۵۹ -
محمد جعفر .. ۲۰۴	۷۸۴ - ۲۱۸
محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳	محمد سعید .. ۳۸۵
محمد حسین ۳۵ - ۶۲	محمد سمیع مخاطب بضمیری
محمد حسین میرزا ۶۷۶ -	خان .. ۸۰۶
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹	محمد شاه بادشاه ملقب به

محمد صالح خان تورخان ٦١	فردوس آراسگاه (شف -
محمد صالح کذبو ... ٣	فردوس آراسگاه) ١٠ -
محمد طاهر ... ٣١٣	١٨ - ٢٧٧ - ٣٣٢ - ٣٤٩ -
محمد عادل شاه والی بیجاپور	٢٥٢ - ٣٥٧ - ٣٥٨ - ٣٧١ -
... ١٥٧ - ٥٧٩ - ٧٤٢	٣٧٥ - ٣٧٦ - ٥٠٤ -
محمد عاقل ... ٣٥٢	٥٠٥ - ٥٠٧ - ٥٠٩ - ٥٤٧ -
محمد عظیم الشان (شف -	٨٢٤ - ٨٢٥ - ٨٢٦ - ٨٣٤ -
شاهزاده عظیم الشان)	محمد شجاع (شف - شاهزاده
٣٠٠ - ٣١٢ - ٣٢٢ - ٣٢٣	محمد شجاع) ١٥٦ -
... ٥٠٣	١٦٥ - ١٧٨ - ١٨٤ - ١٨٥ -
محمد عظیم شاه ٣٥٩ - ٣٧٠	٢٥٥ - ٢٧٥ - ٥٩٣ - ٧٤٤ -
... ٥٣٨ - ٦١٠	... ٧٦١
محمد عای خان ... ٣٠	محمد شریف پسر اعتماد الدوله
محمد علی خان پسر حکیم	... ٩٣
داؤد تقرب خان ٣٩٣	محمد شریف پسر میرزا غیاث
محمد علی خان خانسانان	... ١٢٩
... ٦١ - ٢٦٦	محمد شفیع نبیرة خواجه
محمد علی خان محمد علی	ابوالحسن تربتی ٧٥٩
... ٦٠	محمد شفیع دارن تخلص ٥٠
محمد غیاث خان بهادر	محمد شه لونی ٧١٤ - ٧١٥

محمد کاظم خان ... ٦٢	غیاث بیگ ... ٦٢
محمد کاظم منشی ... ١٥	محمد فرخ سیر پادشاه (شف -
محمد کام بخش (شف -	فرخ سیر ... ١٤
سلطان کام بخش (٢٥٦ -	٢٥٥ - ٢٥٤ - ٣٠٩ - ٣١٧ -
... ٢٩١ - ٣٠١ - ٣٣٨	٣٣١ - ٣٣٣ - ٣٤٠ - ٣٤٢ -
محمد مہار ... ٨١٨	٣٤٣ - ٣٤٥ - ٣٤٨ - ٣٤٩ -
محمد محسن ... ٨٠٢	٣٥٢ - ٣٥٤ - ٣٥٧ - ٣٥٨ -
محمد مراد بخش (شف -	١٥٥٢ - ١٥٦٢ - ١٥٧٣ - ٥٣٩ -
شاهزادہ مراد بخش (٥٤٣ - ٦٠٣ - ٦١١ - ٨١٨ -
١٧٤ - ١٩٨ - ٢٢٣ - ٢٩٥ -	٨١٩ - ٨٢٠ - ٨٢٦ - ٨٣١ -
٣١٢ - ٣٢٠ - ٣٤١ - ٧٠١ -	محمد قاسم ... ٤
... ٧٦٥ - ٧٧٠ -	محمد قاسم خان بدخشی ٥٩
محمد مراد خان ٣٠١ - ٣٣٩ -	محمد قلی افشار ١٠٩
... ٥٠٢	محمد قلی ترکمان ٦٠
محمد مراد خان اوزبک ٢٨٩	محمد قلی توقبائی ٥٩
محمد مراد خان پسر امیر بیگ	محمد قلی خان بولاس ٥٩ -
... ٥٩	... ٨٦ - ٣٨٥ - ٦٤٢
محمد مراد خان پسر	محمد قلی خان بهرسلہ ٦١
میرشد قلی خان ٦٢	محمد قلی قطب الملک ٥٨٠
محمد مراد خان حاجب ٣٠٥	محمد کاظم ... ٣٥٠

محمد و محمود نیاپور عالم خان

لودی ... ۷۲۵

محمد یار خان پسر میرزا

بهمن یار ... ۶۲ - ۲۳۴

محمود خان پسر خانجهان

لودی ... ۷۲۹

محمود خان حارس قلعه کانه

... ۷۴۲

محمی الدین محمد اورنگ زیب

بهادر عالمگیر غازی ملقب

به خلد مکان (شف -

خلد مکان) ۸ - ۹ -

۱۷۳ - ۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -

۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -

۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ -

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -

۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ -

۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ -

۱۴۹۳ محمد مرتضی خان

محمد محمود پسر احمد بیگ

خان کابلی ... ۱۲۷

محمد معالی خان ... ۲۵۰

محمد مهزالدین (شف -

شاهزاده محمد مهزالدین)

۲۶۶ - ۴۵۹ - ۷۸۹ - ۸۱۳ -

۸۲۷ - ۸۲۵ ...

محمد معصوم ... ۷۱۰

محمد معظم (یعنی شاه عالم

مخاطب به بهادر شاه)

(شف - خلد منزل) ۸۱۲

محمد معظم (یا) محمد عظیم

۸۱۳ ...

محمد مقیم ... ۵۹۹

محمد مومن خویش ایرج

خان ... ۵۹۸

محمد نیاز خان ... ۳۰۹

محمد وارث ... ۴

محمد والی ... ۱۹۷

مخلص الله خان افتخار خان پسر	۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -
احمد بیگ خان کابلی ۱۲۷	۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -
مخلص خان ۲۰۷ - ۳۰۸ -	۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ -
۵۰۰ - ۵۰۰ - ۷۲۴ -	۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ -
مخلص خان بخشي ۲۶۶	۵۳۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ -
مخلص خان برادر کلان الله وردی	۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -
خان ... ۶۰	۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
مخلص خان عالمگیری ۶۱	۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
مخلص خان قاضي نظاما ۶۱	۸۱۴ - ۸۱۹ - ۸۲۵ -
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳	مختار بیگ ۲۴۵ - ۲۴۶ -
مراد زار کهور پره ... ۸۳۳	مختار خان ۴۵۴ - ۴۹۳ -
مرتضی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳	... ۷۸۹ -
مرتضی خان انجو ۶۰ - ۱۷۲	مختار خان سبزواری ۶۰ -
مرتضی خان سید شاه محمد	... ۵۳۵ -
... ۶۱ -	مختار خان شمس الدین ۶۱ -
مرتضی خان سید مبارک خان	مختار خان قمر الدین ۶۲ -
... ۶۲ -	مخدوم الملک عبداللہ و احوال
مرتضی خان سید نظام ۶۰	شیخ حسن علائی ۵۹ -
مرتضی قلی ... ۵۱۹	مخلص و موص خان برادر خرد
مرتضی نظام شاه سلطان حسن	سعید خان چغتای ۵۹ -

مریم مکانی (یعنی والدہ)	بن سلطان حسین سبزواری
ماجدہ عرش آشپانی ۱۰ -	۶۵۹ - ۱۲۱
۶۵ - ۱۱۰ - ۳۷۷ - ۶۲۱ -	مرحمت خان ۲۸۷ - ۳۶۳ -
۸۱۴ - ۶۶۶	۸۳۴
مستعد خان محمد شانی (یا)	مرحمت خان بہادر غضنفر جنگ
محمد شانی ۴ - ۳۵۱	۶۲
مسعود حسین ... ۶۴۹	مرحمت خان ولد صادق خان
مسعود میرزا ... ۶۴۸	مرحوم ... ۷۷۱
مصاحب بیگ ... ۵۹	مرشد قلی خان ... ۲۱۰
مصطفی بیگ ترکمان ۶۰	مرشد قلی خان ترکمان و احوال
مصطفی خان پسر علی خان	مرشد قلی خان لکھ استعجاو
خویش بایزید خان ۶۰۴ ۵۴۰ - ۶۰
مصطفی خان خوانی ۶۱	مرشد قلی خان خراسانی
مصطفی خان کاشی و حکایت	و کیفیت دھار و دکن ۶۱
آمدن محمد اعظم شاہ نذر	مرہٹہ (قوم) ۱۹۸ - ۲۷۶ -
خلد مکان ... ۶۱	۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -
مطلب خان سبزواری ۶۲ -	۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۹ -
۸۱۵	۴۹۸ - ۵۰۳ - ۵۲۲ - ۵۵۷ -
مظفر ... ۶۶۲	۶۱۲ - ۷۸۳ - ۸۰۶ - ۳۶۹ -
مظفر جنگ ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -	۸۳۴

۵۵۸	۳۹۴ - ۳۸
۳۹۶	مظفر شاه گجراتی		۶۷۰ - ۶۶۹	مظفر حسین میرزا	
۷۵۱ - ۲۶۹	معتقد خان		۵۴۶ - ۳۹۲	مظفر خان	
۶۰	معتقد خان میرزا بیگی		۸۴۲ - ۶۶۵ - ۶۶۴		
	معتقدالدوله بهادر سردار جنگ		۷۱۳	مظفر خان باره	...
۷۸۳	۵۹	مظفر خان تربتی	
۷۹۳ - ۴۸۷	معتقد خان		۱۰۸ - ۱۰۱ - ۸۴	...	
۱۱۵ - ۴	معتقد خان بخشی		۶۵۳	مظفر خان دیوان	
۶۰	معتقد خان محمد شریف		۶۵۵	مظفر خان سقہ سالار	
	معتقد خان محمد صالح خوافی			مظفر خان صاحب صوبہ بنگالہ	
۶۱	۳۹۲
	معزالدوله حامد خان بهادر		۶۵۱	مظفر خان صوبہ دار بہار	
۶۲	۶۶۵	مظفر خان گجراتی	
	معزالدوله حیدر قلی خان		۶۹۶
۶۲		مظفر خان مخاطب بہ ہمت	
۶۰۶ - ۳۱۶	معزالدین		۸۰۶	...	خان
۵۰۸	معصوم بیگ صفوی		۱۴۰	مظفر خان معصومی	
۶۸۱	۷۲۳
۵۹	معصوم خان فرخودنی		۶۰	مظفر خان میر عبدالرزاق	
۶۵۶ - ۴۷۳		مظفر خان ناظم بنگ و بہار	

۵۹ ...
 مغل (یا) مغولیه (قوم) ۷۹۵ -
 ۸۲۳ ...
 ۶۱ مغل خان بلخی
 مغل خان پسر زین خان کوکله
 ۶۰ ...
 مقتدر خان ۲۳۴ - ۷۸۷
 مقوض الله خان بهادر ۷۸۳
 مقرب خان ۱۴۱ - ۱۷۷
 ۱۷۸ - ۳۵۶ ۵۵۶ - ۷۲۷
 ۷۹۵ ...
 مقرب خان پسر امین خان ۶۲
 مقرب خان شیخ حسو ۶۰
 مقصود علی ۹۰ ...
 مقیم خان ۴۸۳ ...
 مکرمت خان ۵۳۲ - ۵۹۰
 ۷۷۷ ...
 مکرمت خان ملا مرشد و کیفیت
 ۶۰ بلاد شاهجهان آباد
 ۲۱۲ ... مکرر خان

۵۹ معصوم خان کابلی
 ۱۰۸ - ۲۹۲ - ۳۹۳ - ۴۷۳
 ۴۸۱ - ۴۶۵ - ۴۷۴ ...
 معصوم عامی (یا) معصوم
 ۴۵۶ ... خان عامی
 ۱۹۹ - ۲۴۹ - معظم خان
 ۵۳۲ - ۲۷۵ ...
 معظم خان خانخانان ۱۸۵
 معظم خان شیخ بایزید ۶۰
 معظم خان صفوی ۷۰۹ ...
 معظم خان میر جمله (شف -
 ۶۱ - میر جمله معظم خان
 ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸ ...
 معمر خان میر ابوالفضل
 ۴۱ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۴۴۹
 معین الدین ... ۳۳۰
 معین الدین خان بهادر عرف
 میان اچون پور شاه مکه
 ۵۰۵ ...
 معین الدین خان فرخودی

۴۸۸ ... ملا فاضل کابلي	۱۹۵ .. مکرم خان صفوي
۶۰ ... ملا محمد تقي	۶۲ مکرم خان مير اسحق
ملا مير محمد خان شرراني	۶۱ ... مکند سنگه هادا
۵۹ ...	۴۵۳ ... مگه (قوم)
۱۴۰ ملا محمد عادل شاهي	ملا احمد نايه و تحقيق نويس
۵۱۸ - ۱۴۳ ملا محمد لاري	۶۱ ...
۴۷۲ ملا محمد يزدي	ملا پير محمد شرراني (شف -
۶۸۹ ... ملا مير علي	مولانا پير محمد شرراني
۷۰۹ ... ملا نظيري	۶۶ - ۳۷۸ - ۱۴۹۹ - ۵۴۹ -
۶۱ - ۲۰۳ ملثقت خان	۶۲۴ ...
۷۸۶ - ۷۸۱ ...	۶۹۸ ... ملا شکيبی
۴۵۸ ملثقت خان بخشي	ملا عبد الغفور ملک التجار
ملثقت خان مير ابراهيم حسين	۳۳۸ ... بندر سورت
۶۱ ..	۲۲۷ - ۲۲۶ ملا عبد القوي
۱۷۷ .. ملک بدن	۳۵۰ ملا عبد الله سيالکوٹی
۵۶۹ ملک بريد مرزبان بيدر	۵۴۹ ملا عبد الله مخدوم الملك
ملک ثاني مخاطب به دزير	۴ ملا عبد المجيد لاهوري
۶۵۶ .. خان	۵۶۰ ... ملا عرفق شیرازي
۸۰۰ ملک جيون دهادهر	۶۱ ... ملا علاء الملك
۱۱۱ - ملک عنبر حبشي	۲۴۱ ... ملا علي

منعم خان خانخانان بهادر شاهي	١١٥ - ١١٦ - ١٤٠ - ١٤٣
٧٢ - ٧١ - ٧٠ - ٧١ - ٧٢	٣٩٨ - ٣٩٨ - ٥١٧ - ٥١٨
٧٤ - ٣٠٩ - ٣١٥ - ٣٩٥	٧٠٤ - ٧١٠ - ٧١٨ - ٧٢١
٥٥٤ - ٥٥٦ - ٥٥٧ - ٥١٧	٧٥٠
٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٣٤ - ٤٣٧	ملک مسعود .. ١٢٩
٤٤٩ - ٤٥٣ - ٤٧١ - ٤٩٥	ملو خان مخاطب به قادر شاه
٨٣٠	٣٨٧
منور خان شيخ ميران ٧٢ -	ملهار (او موهقه) .. ٥٤٨
٧٩٧ - ٣٥٣	ملهار (او هولکو) ٣٩٢ ٣٩٧
مؤمن الدوله اسحق خان ٧٢	٨٢٢
مؤمن الملک جعفر خان ٧٢	ممتاز الزماني ٥٩٠
موزون (تخلص خواجم قلبي	ممتاز محل (يعني ام محترمه
خان بهادر ذوالفقار الدوله	خلد مکان) ١٠ - ١٥٩
قائم جنگ) (شفاح	مناجي بهونسله ٧٨٣
خواجم قلبي خان بهادر)	منصور حلاج ٧٥٧
٨٣٥	منصور خان ٥٠٢ - ٢٥٥
موسوي خان صدر .. ٧٠	منصور خان (وز بهاني) ٥٠٢ -
موسوي خان ميرزا معز فطرت	٥٢٢
٤٥٥	منعم خان ٣٨٤ - ٣٩١ -
تخلص ..	٨٣٠ - ٤٣٩ - ٤٣٨
موسوي خان مير معز	

۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۸ - ۱۸۶ -	۲۵ .. موسی بوسی
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۳۹۹ -	۳۸۰ موسی خان فولادی
۱۴۳۰ - ۱۴۸۱ - ۶۶۷ - ۶۸۶ -	مولانا پیر محمد شرانی
۶۸۸ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۷ -	۶۶ - ۳۷۸ - ۱۴۶۹ - ۵۴۹ -
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -	۶۲۴
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷ -	مولانا جمال الدین شرانی
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵ -	۱۰۰
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱ -	۵۵۸ مولانا عبدالرزاق کیلانی
مہابت خان حیدر آبادی ۶۱	مولانا عبد اللہ مخدوم الملک
مہابت خان خانخانان (شف	۶۲۷
خانخانان مہابت خان) ۶۰ -	۶۸۵ مولانا علی احمد ..
۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۷۵۸ -	مولانا قاسم کاہی مآدراہ النہری
۷۵۹	۱۰۸
مہابت خان زمانہ بیگ ۷۴۰	مولانا محمد رضی مشہدی
مہابت خان سپہ سالار ۱۶۹ -	رضائی تخلص .. ۵۷۰
۷۸۲ علی ..	۷۵ مولانا میر
مہابت خان لہرا .. ۱۸۴	مولانا نور الدین محمد خان
.. .. ن مخاطب بہ	۲۸۰
مہاراجہ اجیت ۳۰۳	۴۵۸ مومن خان نجم ثانی
و کیفیت فی مخاطب بہ	مہابت خان ۱۱۴ - ۱۴۰ -

۶۸۳	محمد اکبر ۶۲ - ۳۴۰ -
۲۶۴	میدان شاه نور حمامی	..	۳۴۲
	میدان غنی خان پسر خانخانان		مهراجہ جانوجی جسونت
۶۷۱	۶۲
۷۱۲	..	میدان فہیم	مهراجہ جسونت سنگھ راتھور
۴	..	میر آزان	۶۱ - ۲۰۲ - ۲۱۵ - ۲۵۲ -
	میر ابو تراب کچراتی	۵۹ -	۳۴۷ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۸۰۳ -
۵۶۲ - ۹۷	۶۱۵۸
	میر ابو القاسم قندزی (یا)	۶۰	..
	قندزسکی (یا) قندزکی	۲۳۵	..
۲۲۶	۵۹ - ۸۱ -
۷۹۸	میر ابو المعالی خوانی	۵۵۱	..
	میر ابو الوفا نبیرہ ضیاء الدین		مہر النسا دختر میرزا
۳۱۰	۱۲۹
	میر ابو الوفا نبیرہ میر ابو البقا	۵۹	..
۱۷۳	مہر علی خان سلدوز
۶۲	میر احمد خان اول	۶۰	..
	میر احمد خان ثانی و کیفیت		مہر سوز خان سہر عبد الرحیم
	ہنگامہ معیوب خان	۴۸۴	..
۶۲	خان
	کشہ پیر		مذموم خان کپڑا دولت خان
			..

۵۹	میر حسام الدین	۲۸۹	میر حسن	۱۶	میر حسن علی	۲۵۸	میر حسین	۱۵	میر حسین امانت خان	۲۵۹ - ۲۵۸ - ۱۶	میر حسین امانت خان ثانی	۲۶۷ ۲۵۹ - ۲۵۸	میر حیدر پسر میر غلام حسین	۲۹۱	میر حیدر کاشغری	۷۸۱ - ۲۰۰	میر خاں	میر خلیل اللہ یزدی و اقوال	۶۰	شاہ نعمت اللہ ولی	۱۶۷	میر زین الدین علی سیادت	۱۸۴	خان	میر سلطان حسین مخاطب بہ	۳۰۳	طالع یار خان	میر سید احمد مخاطب بہ		
۲۹۰	میر احمد خان ناظم بھوک پور	۵۸۹	میر الہی ہمدانی	۵۸۹	میران حسین نظام شاہ پسر	۱۲۱	سلطان حسن مروتی نظام	۱۲۱	شاہ	۴۰	میران صدر جہان مفتی	۵۴۴	میران مبارک شاہ والی خان دیس	۳۹۰ - ۸۹ - ۸۸	میر بہاء الدین	۷۷۱	میر جلال صد الصدور	۶۰	میر جمال الدین انجو	۶۲	میر جملہ خانخانان عباد اللہ	۶۲	نام	میر جملہ معظم خان و احوال	۶۱	سلطان شجاع و کیفیت	۶۱	تجنک بہادر و آسام (شف)	۲۴۸ - ۲۱۸ - ۲۰۱ - ۶۱	میر جملہ

۱۶۷	مشهدی	۲۹۰	امانت خان
۱۶	میر عبد الرحمن وزارت خان	۶۰	میر سید جلال صدر
	میر عبد الرزاق مخاطب به نواب	۱۰۲	میر سید عالی همدانی
	مصم الدوله شاه نواز خان	۵۷۹	میر سید محمد
	(که مصنف این کتاب است)		میر سید محمد پور
	(شف - مصم الدوله)	۲۹۱	غلام حسین
۱۸ - ۱۴ - ۲	۵۰		میر سید محمد جونپوری
	میر عبد السلام خان ۳۱ -	۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۴	۵۰
۳۴ - ۳۰ - ۳۱	۵۰		میر سید محمد قزوینی و حکایت
	میر عبد السلام (یا) میر عبد الله	۴۷۹ - ۶۱	شیخ محمدی
	مخاطب به اختصاص خان	۵۹	میر شاه ابوالعالی
	(شف - اسلام خان مشهدی)		میر شریف آملی و تحقیق
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -		۵۹	مردم نقطویه
۴۷۲ - ۱۶۶	۵۰ ۵۰	۶۱	میر شمس
۳۳	میر عبد الغنی خان		میر شمس الدین مختار خان
۷۸۳	میر عبد القادر	۵۳۵	۵۰ ۵۰
	میر عبد القادر دیانت خان	۴۹۹	میر عبد الجلیل بلگرامی
۲۶۷ - ۱۷ - ۱۵	۵۰	۳۱ -	میر عبد الحی خان
۴۵۸ ۳۰۳	میر عبد الکریم	۴۱ - ۴۰ - ۳۴	۵۰ ۵۰
۱۷۴	میر عبد الکریم ملتفت خان		میر عبد الرحمن پور اسلام خان

میر عبداللطیف قزوینی ۳۸۴	میر قراغت .. ۶۲۰
میر عبداللہ رضوی ۱۷۷	میر فضل اللہ بخاری ۶۰
میر عبدالمنان .. ۷۹۳	میر کمال الدین .. ۱۴
میر عبدالذبی خان ۳۱۰	میرک جیدو .. ۲۶۱
میر عبدالہادی مخاطب بہ	میرک حسین .. ۱۴۰
امانت خان (شف اصالت	میرک حسین خوافی ۱۴ -
خان میر عبدالہادی) ۴۳ - ۲۵۹ - ۲۶۰
... ۱۶۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸	میرک شیخ ہروی .. ۶۱
میر عسکری عاقل خان ۷۶۲	میرک عطاء اللہ .. ۲۵۹
میر عالی اکبری موسوی ۵۹	میرک کمال .. ۲۵۹
میر علی شیر .. ۷۱۰	میرک محمد تقی .. ۶۷
میر عماد .. ۴۸۶	میرک معین الدین احمد ۲۶۰ -
میر غلام حسین پسر ارشد خان	میرک معین الدین (یا)
میر ابو العلاء .. ۲۹۱	میرک معین خان مخاطب
میر غلام علی متخلص بہ آزاد	بہ امانت خان خوافی
.. ۳۰ - ۵ - ۱۰ - ۱۱ - ۳۹	۱۴ - ۱۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ - ۲۶۰
میر غلام محمد مروہ ۴۵۲	.. ۲۶۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰
میر غیاث الدین ترخان ۱۲۶	میر گیسوی خراسانی ۵۹
میر غیاث الدین منصور شیرازی	میر مبارک اللہ .. ۲۰۴
.. .. ۱۰۰	میر محمد امین برهان الملک

۱۹۹	مشهدي ..	۳۹۳ - سعادت خان
۳۵۸	مير محمد فاضل	۱۴۹۹ - ۱۴۹۵
۲۱۹	مير محمد نعمان	مير محمد امين مير جمله
۹۳۷	مير محمود منشي	و کيفيت امفهان ۹۰
۹۹۹	مير مرتضى ..	مير محمد پناه (نام امير الامرا
۹۵۹ - ۵۹	مير مرتضى سبزواري	غازي الدين خان بهادر
۹۲۷	مير مرتضى شريفی	غیر روز جنگ) (شف -
۷۵	مير مظفر ..	غازي الدين خان بهادر
۷۹۸	مير مظفر حسين	غیر روز جنگ) (۴۴ -
۳۸۶	مير معز الملک ..	۵۷ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۹
۵۹	مير معز الملک اکبري	مير محمد تقی فدريک خان
- ۸۵	مير معز الملک مشهدي	۲۹۰
۳۸۵	مير محمد حسين خان ۱۷
- ۵۹	مير معصوم خان بهکري	مير محمد خان .. ۵۵۹
۹۹۲	مير محمد خان مشهور به
۷۹۸	مير ملک حسين ..	خان کلان ۵۵۹ - ۵۹
	مير منو پسر اعثمان الدوله	مير محمد رضا لاهوري ۸۰۴
۳۹۰	قمر الدين خان بهادر	مير محمد علي بههانپوري ۵ -
۲۷۱	مير مومن ..	۹۱۴
۱۶۷	مير ميروان يژدي ..	مير محمد غياث پور اسلام خان

۱۷۹	میرزا حسن مغوی	۴۰۸	میر نجم گیلانی
۹۰	میرزا احمد بیگ		میر نظام الدین علی حسام الله
۲۸۷	میرزا اسحق امیر خان	۵۸۷	خان
	میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان	۲۲۰	میر نعمان
۴۶۷	۷۹۳ - ۵۰۴	میر نعمان خان
۵۹۳	میرزا امان ناصر خان		میر نور الله پسر میر اسد الله
۷۱۱	میرزا امر الله	۸۰۵	فوجدار تھانی پسر
	میرزا امین (مولف ہفت اقلیم)	۶۲	میر دین غلری
۱۲۸	۲۰۵	میر ہدایت الله
۳۹۵	میرزا انور الدین محمد		میرزا ابراہیم مرحمت خان
	میرزا انور پسر میرزا عزیز کزک	۲۸۷
۶۹۳	۱۸۰ - ۶۱	میرزا ابوسعید
	میرزا ایروج پسر خانخانان میرزا		میرزا ابو الحسن آصف خان
۶۹۷ - ۲۷۱	عبد الرحیم		مشہور بہ آصف جاہی
۶۸۹	میرزا باقر ولد ملا میر علی	۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳	
	میرزا بایسنغر پسر سلطان	۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷	
۱۵۵	دانیال	۷۳۸ - ۷۳۷
- ۱۰۷ - ۹۰	میرزا بدیع الزمان		میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران
۲۰۴	۴۶۸
۲۲۲	میرزا بدیع مشہدی	۶۱	میرزا ابو المعالی

۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ - ۶۶۲ -	میرزا بوخورداد ۷۳۵ - ۷۳۶
۷۳۷ - ۷۰۲	میرزا بهرام ۴۵۴ ..
میرزا جعفر - ر پسر میرزا	میرزا بهرام در پسر مهتابت
زین العابدین پسر آصف خان	خان ۱۵۳ ..
میرزا جعفر (همنام و	میرزا بیگ متخلص به سهری
همتخلص جد خود) ۱۱۳	برادر زاده خواجه جهان
میرزا جعفر عقیدت خان ۲۸۶	۴۳۲
میرزا جهان شاه .. ۳۷۱	میرزا پرویز بیگ .. ۱۹۳
میرزا چین قلیچ .. ۶۰	میرزا جان .. ۳۶۱
میرزا حسن مقری ۶۰	میرزا جان بیگ .. ۱۹۱
میرزا حفیظ الله ... ۵۲۹	میرزا جان بیگ وزیر الملك
میرزا حکیم ۴۸۱ - ۵۱۵ - ۴۵۷	۲۲۹
میرزا حیدر پسر میرزا سلطان نظر	میرزا جانی بیگ ارغون حاکم
بسالمت خان .. ۳۶۲	تتھے و احوال صوبۃ تتھے
میرزا خان ۲۲۱ - ۴۹۵ - ۶۹۶	۵۹ - ۴۹۷ - ۴۹۸ ..
میرزا خان حاکم برار ۵۸۲	میرزا جعفر .. ۲۲۹
میرزا خان خانان ۴۷۷	میرزا جعفر آصف خان ۱۲۶ -
میرزا خان عبد الرحیم ۱۰۰	۱۷۴
میرزا خان مذوچهرایا میرزا جان	میرزا جعفر بخش بیگی
۶۱ - ۱۴۳ - ۵۳۱ ..	مخاطب به آصف خان

میرزا خرم پسر میرزا	میرزا شاه حسین حاکم کتھہ
عزیز کوکہ .. ۹۳ - ۹۳ ۶۳۶
میرزا خورشید نظر پسر خواجہ	میرزا شاہرخ ۶ - ۴۰۷ -
ابوالحسن تربتی ۷۳۹	.. ۶۱۶۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹
میرزا زادہ علمی خان ۵۹	میرزا شاہنواز خان صدرالدین
میرزا راجہ .. ۲۷۳ - ۴۴۶ ۶۲
میرزا راجہ بہار سنگھ ۶۰	میرزا شرف الدین حمید -
میرزا راجہ جی سنگھ کچھواہہ	یزنگ پاشا ۵۹ - ۴۱۳ -
.. ۶۱ - ۲۲۲ - ۴۴۵ ۵۱۴ - ۵۱۰
میرزا رحمن داد .. ۷۱۱	میرزا شرف الدین حمید -
میرزا رستم صفوی ۶۰ - ۱۷۸ -	احراری .. ۶۱۶
.. .. ۵۴۵ - ۷۳۶	میرزا شکر اللہ پسر خان زمان
میرزا زین العابدین ۱۱۳	بہادر میرزا امان اللہ ۷۴۸
میرزا ساقی پسر سیف خان	میرزا شمس جہانگیر قلی
.. .. ۱۱۳	خان پھر میرزا عزیز کوکہ
میرزا سلطان صفوی ۶۱ ۴۸۵
میرزا سلیمان والی بدخشان	میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲
۵۹ - ۳۸۳ - ۵۵۶ - ۶۴۹	میرزا صادق اردو بادی ۱۲۲
میرزا شادمان پسر میرزا کوکہ	میرزا صفوی خان ۶۲
.. .. ۶۹۳	میرزا عابد خان ... ۶۶۳

۴۷۳	میرزا عارف	۶۷۳
- ۳۹۵ - ۶۴	میرزا عسکری		میرزا عاقبت محمود سزادر	۵۸۶	...	خان
- ۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۳ - ۴۹۷			میرزا عبدالرحمن دولدی	۷۳۲
۶۶۰	میرزا عبدالرحیم خانخافان	۱۳۳
۵۹۳	...	میرزا عطاءالله	(شف - خانخانان میرزا)			
۱۲۸	میرزا علاءالدوله آقا ملا		عبد الرحیم (۴۷ - ۱۹۲ -			
۲۵۷	...	میرزا علی	- ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۳۹۹ - ۳۹۶			
میرزا علی اصغر پسر میرزا جعفر			- ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۷ - ۴۹۴			
۱۱۴	...	آصف خان	۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۱ - ۷۰۰			
۶۰	میرزا علی بیگ اکبرشاهی		۷۱۰ - ۷۰۹
۳۵۵	میرزا علی یوسف خانی		میرزا عبد الرضا	۲۷۱
۶۰	میرزا عیسیٰ ترخان		میرزا عبد الصمد خان فوجدار			
- ۴۰۱ - ۴۰	میرزا غازی بیگ		آله آباد	۷۰۶
۴۸۲	میرزا عبد الله پسر میرزا			
میرزا غیاث الدین علی آصف			عزیز کوکله مخاطب به مرید			
۵۸۴	خان بخششی	۱۰۷	خان	۴۹۳
میرزا غیاث الدین محمد			میرزا عبد الله مغل	۴۱۹
معروف به غیاث بیگ			میرزا عزیز کوکله	۲۳۵ - ۲۰۲		
۱۲۸	...	طهرانی				
۶۰	میرزا فریدون خان برلاس					

میرزا فقیر اللہ	۵۰۵ - ۵۰۴	میرزا محمد پسر افضل خان
میرزا فولاد بیگ پسر خداداد	...	۱۴۸
برلاس و احوال ملا محمد	...	میرزا محمد پسر میر بدیع
تتوی	۵۹	مشهدی ... ۷۷۱۴
میرزا قلی	۵۵۶	میرزا محمد تقی نظیری ۱۲۲
میرزا قوام الدین جعفر بیگ	...	میرزا محمد حکیم ۱۲۶ -
مخاطب به آصف خان	...	۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۲۷ -
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰	...	۴۶۵ - ۴۵۶ - ۴۳۸
میرزا کاظم	۳۲۰	میرزا محمد سعید ۲۷۲
میرزا کامران	۶۱۴ - ۶۵	میر محمد شریف پسر اسلام
۶۶ - ۳۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵	...	خان مشهدی ۱۶۶
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸	...	میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان
۴۳۲	...	۴۲
میرزا کوک	۶۸۲ - ۶۸۷	میرزا محمد یار ... ۴۶۱
میرزا گدا	۵۰۴ - ۵۰۵	میر محمد ... ۲۲۴
میرزا لشکری پسر مخلص خان	...	میرزا مظفر حسین مغوی ۵۹
...	۷۲۴	میرزا معالی قلعه دار گلبرگه
میرزا محمد افضل	۴۸۹	... ۱۹۳
میرزا محمد پدر حکیم	...	میرزا مقیم نقشبندی ۹۲
مسیم الزمان	۴۹۰	میرزا مکرم خان مغوی ۶۱

* حرف نون *

نادر شاه ۳۵۷ - ۳۶۰ - ۳۶۰	میرزا نجف خان بهادر ۵۴۸
۴۰۸ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۵۰۳	میرزا منوچهر ... ۲۷۱
۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۸ - ۸۲۹	میرزا میرک (ضوی) خان ۵۹
ناصر جنگ ۳۶۱ - ۳۶۲	میرزا نعمت الله ... ۵۸۶
۳۶۸ - ۳۶۹	میرزا نونر (یا بونر یا نونر)
ناصر جنگ شهید ۸۳۲ - ۸۳۴	مضوی .. ۷۷۶ - ۲۱
ناصر خان محمد امان ۶۳ -	میرزا نورالدهر ... ۵۷۶
۳۰۰	میرزا نورالدین پسر میرزا
نامدار خان ۵۳۴ - ۶۳	غیاث الدین آصف خان
ظاهر (قوم) .. ۴۱۰	۹۳ - ۹۲
نثار .. ۹۶	میرزا نورالدین محمد ۳۷۵
نثار محمد خان شیر جنگ ۴۶۵	میرزا والی ... ۶۰
نجات خان ۳۰۵ - ۴۶۹	میرزا هندال ۳۹۵ - ۳۹۴
نجات خان میرزا شجاع ۶۳	میرزا یار احمد اسفہانی ۴۰۸
نجم الدین علی خان ۳۴۳	میرزا یار علی بیگ ۶۲
نجیب الدولہ شیخ علی خان ۶۳	میرزا یوسف خان ۱۰۹ -
نہادر .. ۶۳	۵۱۵ - ۵۵۷ - ۶۲۷ ...
	میرزا یوسف خان (ضوی) ۵۹ -
	۱۲۶ - ۵۰۹ - ۶۴۸ ...
	میدوان (قوم) ... ۷۱۶

۷۵۷	نصیر الدولہ نجیب خان
نصرت خان (یا) نصیر خان	۵۴۷ - ۶۳
(یا) نصیری خان ۲۶۹	نذر بے (اذالیق امام قلی خان)	
نصیر الدولہ ملاقات جنگ ۶۳	۷۶۷
نصیر الدین محمد - دھماویں	۱۶۶	نذر بیگ اوزبک خان
پادشاہ ملقب بہ جنت	۴۴۱	نذر بیگ تغائی
اشیانی (شف - جنت	۸۲۳
اشیانی (۹ - ۶۴ -	۷۷۷ - ۷۶۹	نذر محمد خان
۴۵ - ۶۳ - ۷۵ - ۷۸ -	نذر محمد خان والی بلخ	
۸۱۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -	مشہور بہ یلنگتوش ۴۸۹ -	
۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ -	۲۶۰ - ۴۰۴ - ۴۳۱ - ۷۴۰ -	
۴۶۶ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -	۷۶۷ - ۷۶۱
۴۶۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ -	نذر محمد خان والی توران	
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ -	۱۷۱ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۳۸ -	
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ -	۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ -	
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ -	نذر محمد سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷ -	
۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ -	نورین داس راتھور .. ۹۴	
۶۶۳ - ۶۶۸ - ۶۶۱ - ۶۶۰ -	نرمق .. ۲۲	
۷۰۹ - ۸۰۱	نصاری فراسیس ۲۰ - ۲۴	
نصیر خان مخاطب بہ سپہدار	نصرت جنگ خاندوران ۷۵۶ -	

۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۴۲	خان .. ۸۰۶
۷۶۰ - ۷۴۹ - ۷۴۷	نصیری خان ۷۳۹ - ۷۴۳
نظام قلماق چراغچی بزم میرزا	۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۸۲ - ۷۸۳
۵۱۲ .. حکیم ۷۸۴ - ۸۱۱
نظر بہادر خویشگی .. ۶۳	نظام الدولہ [صفحہ] ۶۳
نعمت خان عالی .. ۴	۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۶۹ - ۳۷۰
نعیم بیگ پور اخلاص خان	نظام الدولہ ناصر جنگ ۶۳
۱۵۱ حسین بیگ	نظام الدین احمد ۶۶۲
۵۳۰ نقیب خان قزوینی	نظام الدین خان .. ۷۹۷
۹۳ نقیب خان میر غیاث الدین	نظام الدین علی .. ۵۸۴
۹۵ نثار (یا) نثار ..	نظام الملک آصف جاہ (شف -
نواب [صف جاہ] ۳ - ۱۲ -	[صف جاہ] ۲۹ - ۶۳
۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۵ - ۲۶ -	۲۸۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳
۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۱ -	۵۰۷ - ۵۲۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲
۸۳۲ - ۲۵۴ ۷۵۰ - ۷۹۳ - ۸۳۴
نواب [صفحہ] ثانی ۲۹ -	نظام الملک دکنی ۱۶۱ -
۴۰ - ۳۱	۱۸۸ - ۳۹۱ - ۳۹۷ - ۵۱۶
نواب امیر الممالک صلابت جنگ	نظام الملک فتح جنگ بہادر
۳ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ -	نظام شاہ ۲۰۹ - ۲۶۳
۳۰ - ۲۹ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵	۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۷۰۲

۳۹	۳۱ - ۳۴ - ۴۱ ..
۳۳ - ۳۱ نواب یمن الدوله	۴۹ نواب بائی ..
۲۴۶ .. نوازش خان	۳۷ نواب سالار جنگ بهادر
نوازش خان عبدالکافی ۶۳ -	نواب شجاع الملک بهاسات جنگ
۴۰۱ - ۴۳	۲۷ - ۲۸ - ۲۹
۲۳۸ - ۴ .. نور الحق	نواب ملا بہت جنگ امیر الممالک
نور الدین پسر عم آصف خان	(شف - نواب امیر الممالک)
۵۶۲ - ۵۶۱	۲۱ - ۳
۶۳ .. نور الدین قلی	نواب مصمم الدوله شاه نواز
نور الدین محمد جهانگیر پادشاہ	خان خوافی (مصنف
ملقب بہ جنت مکانی	کتاب) ۱۱ - ۱۴ - ۱۶ -
(شف - جنت مکانی)	۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -	۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -	۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
۱۲۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۶ -	۳۵ - ۳۷ - ۳۸ ..
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -	۳۵۶ .. نواب فتح جنگ
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -	۲۹ نواب نظام الدولہ ثانی
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -	نواب نظام الدولہ شہید
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -	نامر جنگ ۳ - ۱۲ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -	۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -

۷۳۷	۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵
۶۳	..	نور قليچ	۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱
		نور محمد (مهر النساء دختر ميرزا	۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶
۱۳۰		غياث بيگ)	۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۵۸
۵۱۱		نوروز بيگ قاقشال	۵۳۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۷۱
۴۷۹	..	نورجى سفيدونى	۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳
		نول بائي مخاطب براني	۵۸۸ - ۶۴۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲
۳۲۰	۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳
۳۶۶	..	نول راى كايته	۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱
		نيرامت خان (يا) ديانت خان	۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲
۵۶۲	۷۲۳ - ۷۳۰ - ۷۳۵ - ۷۳۶
۶۳		نيرامت خان عرب	۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸
		نيكو سيز پسر بادشاه — زاده	۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۳۳۱	..	محمد اكبر	۱۹۳
		نورالدين	..
		نورالله خان پسر اسدالله خان	..
		..	۳۳۵
		نور جهان بيگم (مهر النساء دختر	..
۶۰۱	۴۲ - ۱۳۰
۶۰۲	..	دورزيان (قوم)	۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۱۶۰
۶۰۱		دور شورياني (قوم)	۵۷۴ - ۶۹۰ - ۷۰۶ - ۷۹۹

* حرف وار *

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸	وجیه (یا) جہیہ (یا) جہتیہ
۴۴۰ - ۴۳۹ ۱۰۵
ونکت رام زمیندار پرگندہ برلاس	وہدت علی .. ۱۰۹
سرکار ایلکندل (یا) برلاس	وزارت خان متخلص بگرامی
۲۵۶ سرکار ایلکندل ۲۶۷ - ۱۷
۱۴۴ ونکت راور ..	وزیر جمیل .. ۶۳
	وزیر جمیل بیگ ۳۸۷
	وزیر خان ۸۱ - ۸۲ - ۱۶۰ -
	۶۹۴
	وزیر خان حکیم علیم الدین ۶۳
	وزیر خان محمد طاهر ۶۳
	وزیر خان مقیم نام ۶۳
	وزیر خان نائب برہانپور ۲۶۹
	وزیر خان ہروی .. ۶۳
	وزیر معظم جعفر خان ۳۱۱
	وقاص حاجی ایلچی نذر محمد
	خان والی توران ۴۸۶
	ولی الگہ ۶۳۸
	ولی بیگ نور القدر ۶۴۵
	ولی محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳
<hr/>	
* حرف ہا *	
۲۸۷ ہادی خان	
۶۳ ہادی داد خان	
۲۰۱ ہادی داد خان انصاری	
۵۸۵	
۶۳ ہاشم خان پسر قاسم خان	
۶۷۱	
۶۴۰ ہانہو پسر عمان	
.. .. ہدایت اللہ پسر تربیت خان	
۴۹۷ - ۴۸۲	
۴۲۲ ہزارہ (قوم)	
.. .. ہزبر خان خلف الہوردی	

۲۲۰ - همت خان میر بخشی	۶۳ .. خان
۲۷۴	همایون پادشاه ملقب به
۶۳ همت خان میر عیسی	جنت آشیانی (شف
۲۱۶ - ۶۳ هوشدار خان	جنت آشیانی) ۹ -
هوشنگ پسر سلطان دانیال	۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۳ -
۷۱۴	۷۵ - ۷۸ - ۸۴ - ۲۴۳ -
هیره کفیز دائی دل آرام مرضعه	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ -
۱۳۳ نور جهان بیگم	۳۸۲ - ۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ -
۷۳ - ۶۷ - ۶۶ هیمو بقال	۴۶۹ - ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ -
۴۷۰ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۸۴	۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۴۱۴ - ۶۱۳ - ۵۵۶ - ۵۴۹	۵۵۶ - ۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ -
۶۲۳	۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -
	۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ -
	۶۴۶ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ -
	۶۶۸ - ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱ -
	۸۰۷ - ۲۱۷ همت خان
	۸۱۰ - ۸۱۱
یادگار علی سلطان طالش (یا)	۴۵۲ همت خان بهادر
۷۳۴ .. طانش	۴۰۷ - ۴۵۳
یادگار عمزاد میرزا یوسف خان	۶۳ همت خان سیددار خان

* حرف یا *

۵۸۴	یہمین الدولہ آہ فجاہی	۶۷۰	..	رضوی
۳۷۲	یہمین الدولہ آصف خان	۳۷۲	..	یار بیگ
-	خانخانان سپہ سالار (شف)	۳۵۰	..	یار علی بیگ
- ۱۵۶	آصف خان	۸۲۶	..	یار محمد
- ۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۹۵		- ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳		یار محمد خان
- ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۵۴		۴۳۶
- ۴۸۶ - ۵۳۱ - ۵۷۷ - ۷۲۴		۲۷۴		یافت بن نوح عم
۷۸۶	..	۷۴۳ - ۶۴		یاقوت خان حبشی
۱۷	یہمین الدولہ منصور جنگ	۷۵۰		یاقوت خدارزن خان
۲۵۷ - ۲۵۵	یوسف خان	۲۴۳ - ۲۴۲		یکہی پاشا
۲۵۶	یوسف خان روز بہانی			یعقوب خان پسر ابوالہیم خان
۶۳	یوسف خان کشمیری	۳۰۰
	یوسف خان وان حسین خان	۶۳		یعقوب خان بدخشی
۶۳	تکرہ	۶۴		یکہ تاز خان عبداللہ بیگ
- ۱۰۶	یوسف زئی (قوم)	- ۶۴		یانگتوش خان بہادر
۵۵۹ - ۵۱۱ - ۴۸۱ - ۲۷۸		۴۶۸ - ۴۳۷
۵۲۹ - ۴	یوسف محمد خان	- ۱۷۲ - ۱۶۸		یہمین الدولہ
	یوسف محمد خان قاشکذی	- ۷۱۳ - ۴۱۸ - ۲۰۸ - ۱۸۰		
۴۱۸ - ۱۷۷ - ۶۴	..	۷۶۱ - ۷۴۵ - ۷۱۴

۱۹۶	..	یولم بیگ	یوسف محمدخان کوکلتاش ۹۳
۲۲۶	..	یهود	یولبارس خان (یا) یولبارش
۱۷۰	..	ییلان کرملی	۱۹۵ یولم بهادر اوزبک

تمام شدن اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و بتلوه اسماء الامواضع



منظر دوم در اسمای مواضع و قلعات
و آبها و کوهها و غیره

* حرف الف *		آب لاهور	۱۵۴ ..
آب آمونه	۴۳۶ ..	آب مانچرا (یا) مانچرا	۱۱۶
آب بهت	۷۳۷ - ۷۰۸ - ۱۵۳	۴۱۷ - ۱۷۷
آب بده	۵۸۶ - ۵۶۶ ..	آب موس	۴۱۴ ..
آب بن بن	۱۱۷ ..	آب مهندری	۴۶۶ ..
آب تبتي	۷۵۷ - ۷۰۷ - ۱۶۰	آب نريده	۷۶۰ - ۷۵۳ ..
آب جمذا	۵۴۵ ..	آنرا ئيجان (یا) آنرا ئيجان	
آب خون	۱۵۰	۸۲۳ - ۷۳۳ - ۳۷۱
آب جوی يعني درياے جونپور		آسير	۳۹۷ ..
.. ..	۱۷۹ ..	آشام	۲۷۵ - ۱۶۳ ..
آب چيکوي	۴۳۷ ..	آک محل	۶۵۰ ..
آب چيتل	۷۱۴ ..	آگره	۷۵ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸
آب سذده	۳۷۳ ..	۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ -	
آب غوربند	۴۷۷ ..	۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۰۲ - ۱۰۱ -	
آب گنگ	۱۱۶ - ۱۱۵ -	۱۷۵ - ۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۳۷ -	
.. ..	۳۹۸ - ۳۸۶ ..	۲۵۳ - ۲۹۳ - ۳۰۹ - ۳۱۵ -	

۸۲۲ - ۸۰۳ - ۸۰۰	..	۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۷۹ - ۳۹۰
۹۷۵	..	۴۷۹ - ۴۷۰ - ۴۲۸ - ۴۰۷
۷۷۲	..	۵۱۴ - ۵۲۸ - ۵۴۹ - ۵۴۰
۷۵۱ - ۳۴۹ - ۲۲۵	اجین	۵۶۲ - ۵۶۹ - ۶۱۰ - ۶۲۸
۷۹۸ - ۱۱۹	اجینہ (یا) اجنہ	۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۱
احمد آباد (یا) احمد آباد		۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۹ - ۶۷۲
گجرات (شف - صوبہ)		۶۷۳ - ۶۷۹ - ۶۹۴ - ۷۱۳
احمد آباد گجرات (۹۱)		۷۱۴ - ۷۱۹ - ۷۲۴ - ۷۳۹
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸	..	۷۳۸
۹۹ - ۱۳۵ - ۱۵۹ - ۱۷۴	..	۷۳۱
۱۷۹ - ۱۹۹ - ۲۳۷ - ۲۳۹	..	آئینہ
۲۴۰ - ۲۹۹ - ۵۲۸ - ۶۶۰	..	ابراہیم آباد سودهرة
۶۶۱ - ۶۷۴ - ۶۷۷ - ۶۷۸	..	۳۸۵
۶۸۲ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵	..	اتحاد
۶۹۸ - ۷۱۳ - ۷۴۸	..	۱۹۱ - ۲۵۴
۵۶۲	..	اتک
احمد شاہ	..	اجہیر (شف - صوبہ اجہیر)
احمد نگر ۱۲۱ - ۱۲۳	..	۱۵۱ - ۲۱۹ - ۲۵۴ - ۲۶۰
۱۴۳ - ۱۹۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸	..	۲۶۳ - ۳۰۰ - ۳۳۵ - ۴۰۱
۲۶۹ - ۳۱۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵	..	۴۰۲ - ۴۵۷ - ۴۵۵ - ۴۹۵
۵۰۹ - ۵۴۳ - ۵۱۳ - ۵۹۵	..	۵۹۶ - ۶۴۹ - ۶۷۴ - ۶۷۳
۵۰۹ - ۵۱۸ - ۵۲۸ - ۶۰۹	..	۶۸۸ - ۷۶۵ - ۷۸۸ - ۸۹

۴۴۸	..	اعز آباد	۴۱۰ - ۴۵۹ - ۴۹۸ - ۴۹۹
۱۹۷	..	اعظم نگر بینکا پور	۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶
۵۵۵	..	افغانستان	۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴
		اکبر آباد (شف صوبہ اکبر آباد)	۱۹۳ - ۶۰۷
		- ۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰	۲۵۹
		- ۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹	۵۹۹ ..
		- ۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹	ارکات (یا) ارکات
		- ۳۲۳ - ۳۳۳ - ۳۰۱ - ۴۰۷	۲۰ - ۲۴
		- ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰	۳۰۲ - ۳۸
		- ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶	۷۶۷
		- ۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹	ارکٹج
		- ۵۴۵ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹	استندول
		- ۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲	۲۴۱ ..
		- ۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰	اسلام آباد
		- ۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۳۱	۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۴۰
		اکبر نگر (یا) اکبر نگر ہنگالہ	۱۷۹ - ۲۷۳
		- ۱۱۸ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰	اسلام پوری مع عرف بہ
		- ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۶۶۴	۴۱۰ - ۶۰۷
		الذ (یا) للذ	۲۹۴
		الہ آباد (شف - صوبہ الہ آباد)	۱۸۸
			۸۲۴ - ۸۳۸ - ۱۲۸
			۹۰ ..
			اعتماد پور

۳۵۰	۱۲۴ - ۱۷۸ - ۲۲۲ - ۲۳۱
انکر	فیروز گنده (یا)	انکر	۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۶۵ - ۳۶۷
۱۹۳	..	(یا) انکیر	۳۶۸ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷
۴۶۴		انکی تکی دکن	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۵۱۹ - ۵۲۵
۲۹۲	..	انندی	۵۴۷ - ۵۹۵ - ۶۲۸ - ۶۷۰
۸۲۳	..	انیورن	۶۸۱ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۶۱
۵۷۴ - ۲۴۶ - ۲۴۵		اوجین	.. ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۰
۶۹۸ - ۵۷۵	۱۴۶۷ - ۷۱۱
۱۱۶		اوجهه (یا) اجهه	۸۲۹
۷۵۴ - ۵۸۷	..	اودگیر	امیهی پوری (یا) پوری
اودهه (شف - صوبه اودهه)		 ۱۳۹
- ۸۶ - ۸۵ - ۷۷ - ۷۵			۷۲۸ .. انیه پاتر
- ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۰۴ - ۱۸۲			۴۱۴ .. انداپور
- ۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۳ - ۳۰۰			۷۲۸ .. اننور
- ۴۹۴ - ۴۶۵ - ۴۱۰ - ۳۶۸			۲۰۹ .. انجرائی
۸۲۲ - ۸۱۴ - ۶۲۷ - ۴۹۷			۷۹۲ .. اندجان
۵۹۶ - ۴۰۲ - ۱۰۹		اودیپور	۴۳۶ - ۴۲۱ اندخون
۷۱۳ - ۶۸۸	۷۷۰ - ۱۷۰ .. اندراب
اودیسه (شف - صوبه اودیسه)			۴۲۷ .. اندوجهه
- ۱۸۵ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۸۶			انددر (شف پرنکه انددر)

ایران زمین ۴ - ۹۰	۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۳ - ۳۲۳
۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۴۷ - ۱۷۸ ۴۱۰ - ۴۱۱
۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳	۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۴۳
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳	۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵
۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷	ادرنکج .. ۳۴۷
۴۴۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵	اورنگ آباد ۱۵ - ۱۷
۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱	۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰
۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۴	۳۱ - ۴۰ - ۱۴۵ - ۱۴۷
۸۲۵ - ۸۲۴	۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰
۲۷۹	۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴
۷۹۴ - ۶۰۶	۳۱۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲
۱۸۶ - ۱۴۰ - ۲۹	۳۶۹ - ۴۴۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۴۸۲	۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۴
۷۹۲ - ۷۱۹	اورنگ گدهه .. ۴۱۴
<hr/>	
* حرف با *	
۴۷	اورنگجهه (یا) اورنگجهه ۸۷ -
۷۴۳ ۴۲۸ - ۴۱۴
۶۹۷	ایدر .. ۱۰۷ - ۹۱
۵۴۵	ایران (یا) ایران دیار (یا)

باسم .. ۱۴۴ - ۱۴۵	بحیرة .. ۱۷۴
باغ اعز آباد .. ۵۳۳	بخارا ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷
باغ بیگم .. ۳۱	۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۳۰ - ۷۹۸
باغ زین آباد .. ۱۶۰	بدان دیس .. ۷۰۲
باغ سعادت آباد ۷۳۴	بدخشان (یا) بدخشانات ۹۴ -
باغ فرمانباری (یا) باغ فرح	۶۵ - ۱۶۲ - ۱۷۰ - ۱۹۸ -
فیازی .. ۲۱۷	۲۲۱ - ۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ -
باغ کامران .. ۵۶۷	۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ -
باغ هوان .. ۴۴۲	۴۴۲ - ۴۸۸ - ۵۸۸ - ۶۱۸ -
باغ نور منزل ۵۳۲ - ۲۳۰	۶۱۹ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۹ -
باقر آباد ملتان .. ۴۱۰	۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۱۹
بالا دوز (یا) بالا دوز برار ۵۸۶ -	بدن پرق پی پی .. ۳۷۱
.. ۶۹۹ - ۷۰۵ - ۷۲۶	برار (شعب صوبه برار) ۱۸ -
بالاکھانت (یا) بالاکھانت دکن	۱۹ - ۲۲ - ۲۹ - ۴۰ - ۴۱۱ -
(یا) بالاکھانت کوناقل	۴۴۰ - ۴۷۱ - ۴۹۰ - ۳۵۴ -
۱۱۱ - ۱۴۲ - ۳۱۲ - ۵۱۷ -	۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۲۲ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۷۰۳ -	۵۸۲ - ۵۸۴ - ۵۹۷ - ۶۸۲ -
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۵۳ -	۶۹۹ - ۷۰۴ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
بالکنڈہ ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶	۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
باندھو .. ۷۶۱	۷۸۸ - ۷۹۲ - ۸۲۴ -

۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹ -	برج شیر حاجي ۵۸۱ ..
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۲۴ ..	بردوان ۱۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰
برهم پتر (دريا) ۴۷۴ ..	برده ۹۷ ..
برهم پوري ۴۹۸ ..	برهان پور (شف صوبه برهان پور)
بست ۴۲۶ - ۱۹۹ ..	۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
بسمت صوبه بيدر (شف -	۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱ -
پرگنه بسمت) ۸۱۷	۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
بسمت پور ۵۵۴ ..	۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ -
بسمت گتھه ۴۹۹ ..	۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۳ -
بصره ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -	۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۷۱ -
۵۷۸ - ۴۹۰	۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶ -
بغداد ۲۴۲ - ۹۱ ..	۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹ -
بکلانه (مضاف خاندیس)	۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
۴۳۸ - ۴۱۳ - ۳۹۰ - ۲۱۵	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹ -
بلج ۴۲۲ ..	۵۸۷ - ۵۹۹ - ۶۷۰ - ۶۸۷ -
بلخ ۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹ -	۷۰۴ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹ -	۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -	۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ -	۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ -	۷۵۳ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۸۷ -

بذدر سورکت (شف - سورکت)	۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۴۷	۱۴۱ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۸
۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۸۶	۱۴۹ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷
۳۲۸ - ۳۷۳ - ۴۱۲ - ۵۰۴	۷۴۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹
۸۲۱ - ۵۷۸	۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۷
بذدر عباسی .. ۲۱۱	۸۲۵
بذدر لاهری ۵۷۸ - ۴۹۰	بلدہ برهانپور (شف - برهانپور)
بذدر هوگلی .. ۱۸۳	۷۸۷
بذدھیا چل .. ۴۱۴	بلدہ گور ۷۴
بذدیل کھنڈ ۴۲۷ - ۴۲۰	بلدہ لاهور ۶۱۴
بڈکا پور (یا) بڈکا پور و (یا)	ہل سالار (یا) پل سالار ۴۳۴
بڈکا پور .. ۱۹۳	بلوچستان .. ۱۰۵
بڈگالہ یا بڈگ (شف - صوبہ)	بڈارس ۲۱۳ - ۲۷۷
بڈگالہ (۲۴ - ۷۴ - ۷۷)	۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۷۸۴
۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷	بذدر بلال ۵۲۴ - ۶۸۴
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۶	بذدر پھلچری یا - پھلچری
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۸	یا - پھلچری (شف -
۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱	پھلچری) ۲۰ - ۲۴
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۴	.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸
۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۵۱	بذدر دیو .. ۶۸۴

۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹	بني نگر عرف آئندرز قوال ۳۶۳
۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵	بودن مضاف نازديک (شف
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۵	پرکنه بودن) ۳۵۵
۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۵۳ - ۴۶۰	پوریه (يا) پوریه ۲۴۸
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳	بهاتوري ۵۱۸ - ۱۴۳ - ۱۴۰
۵۲۵ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱	بهاتي ۵۱۱ - ۴۷۴ - ۴۷۳
۵۶۳ - ۵۹۳ - ۶۳۳ - ۶۳۴	بهادر پور بنارس ۵۹۳
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴	بهادر پوره ۸۰۴۰ - ۷۸۹
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲	بهادر گدھے ۷۹۶ - ۶۰۶
۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۳ - ۶۶۵	بهار (شف - صوبه بهار) ۸۷ -
۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۷۰۷	۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۷۹ -
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۴۱ - ۷۵۸	۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱ -
۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱	۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۳ -
بنگش ۱۲۷ - ۴۲۵ - ۵۶۶	۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۵۹۳	۴۵۱۵ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷ -
بنگشات ۲۵۴	۵۱۳ - ۵۴۷ - ۶۱۵ - ۶۳۲ -
بنگ و بهار (شف - صوبه بنگ	۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
و بهار) ۵۵۸ - ۴۷۸	۶۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶ -
بني شاه درک ۲۹۲	۶۶۴ - ۶۸۵ - ۶۸۰ - ۷۰۸ -
بني شاه گدھے ۶۰۸ - ۵۰۲	۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۳۶ - ۷۷۴ -

۵۳۱ بهادر	۷۷۵
بهيلمه (يا) بهيلمه (يا) بهيلمه	۵۹۷ - ۱۸۹ .. بهاکلپور
۴۹۸ - ۲۷۰	۴۵۰ .. بهاکلپور بهار
بياک (شف - پرگنه بياک)	۴۱۷ - ۱۷۷ - ۲۶ بهالکي
۸۳	۷۲۹ بهانديو
۵۵۵ بيانه	بههيا يا هههسا مضافات شيراز
۲۸۶ بيت الله	۲۴۲
بهيجاپور ۱۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵ -	۵۰۹ بهته
۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۹۳ -	۵۴۷ بهدار
۲۰۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -	۵۲۵ بهرام پوره
۲۱۵۷ - ۲۵۱۵ - ۲۶۳ - ۲۷۱۵ -	۸۱۴ - ۱۸۲ .. بهراج
۲۸۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۲ -	۹۶ - بهرونج (يا) بهرونجه
۴۱۸ - ۴۵۲ - ۴۵۴ - ۵۰۷ -	۴۹۸ - ۴۷۸
۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۴ - ۵۴۸ -	۸۹ - ۱۰۵ - ۳۰۳ - بهکر
۵۹۴ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ -	۳۹۵ - ۵۲۹ - ۴۳۴ - ۸۰۰ -
۷۱۹ - ۷۴۲ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -	۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹ ..
۷۶۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۰۲ -	۷۶۳ بهلوان
۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۳ ..	۱۵۴ بهنبهر
بهيجانگه ۳۹۰ - ۷۱۲ - ۷۵۳	۵۴۶ بهونال مالوه ✓
بيدر - (شف صويه بيدر) ۲۶ -	۸۲۲ بهون

پتھان (شف پرگنہ پتھان)	۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵
۴۸۳	۵۳۶ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۱۴
پتھری ۳۵۶ - ۴۸۹ - ۷۰۰	بیر (یا) بیرگانوں (شف پرگنہ
پتن (یا) پتن گجرات ۹۶ -	بیر) ۱۷۵ - ۱۹۶ - ۲۰۶
۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶	۴۱۸ - ۸۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵
۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰	۷۶۲
۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸	غیسوارہ ۱۹۵ - ۲۰۳ - ۲۱۰
۷۴۵ - ۶۶۴	۸۰۱
پتنہ (شف صوبہ پتنہ) ۱۱۶ -	ٹیمبول
۱۸۱ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۵۹	غیضابور
۲۸۷ - ۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۴۰	چیکانیر
۳۹۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۷۳	
۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱	
۶۳۴ - ۶۴۱ - ۸۳۱ ..	پتھری ۴۶۸
پتنہ جالندھر ۲۰۵ - ۲۰۰	پانپاٹی (یا) پانپاٹی ۳۵۰
پر سدر ۳۶۰	پانپاٹی بیرگانوں (یا) بیرگانوں
پرگنہ اور ۴۸۴	۷۸۳
پرگنہ امیتھی (یا) امیتھی	پانی پت
۱۹۵	پانیان گھاٹ ۷۳۹ - ۷۵۳
پرگنہ اندور ۳۵ ..	پہلی ۱۳۷ - ۱۹۴

* حرف پے *

پرگنه رکلور سرکار نانديرو ۵۸۲	پرگنه بسمت صوبه بيدر ۸۱۷
پرگنه هنديہ .. ۵۶۳	پرگنه برون مضاف نانديرو ۳۵۴
پرگنه .. ۵۰۱	پرگنه بولاس سرکار ايلکندل
پرگنه .. ۱۱۴ - ۱۶۸ - ۱۸۷	(يا) بولاس سرکار يلمکندل
۲۰۸ - ۵۰۷ - ۷۴۴ - ۷۵۲	۲۵۶
۷۸۲ - ۷۶۱	پرگنه بهانير ۳۲۸
پرگنه .. ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۸۱	پرگنه بياک ۸۳
پرگنه .. ۳۰۰ - ۴۸۱ - ۸۳۰	پرگنه بيزر ۷۲۶
پنجاب (شف - صوبه پنجاب)	پرگنه پتھان ۴۸۳
۶۶ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۰	پرگنه جاييس ۱۳۹
۱۷۴ - ۲۰۵ - ۲۹۷ - ۳۷۵	پرگنه جلمگانون صوبه بوار ۸۳۵
۳۷۸ - ۴۸۲ - ۵۸۴ - ۵۱۵	پرگنه چندرار ۲۲۱
۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۴۹ - ۶۰۳	پرگنه سامانہ ۴۷۹
۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۳	پرگنه سرور ۶۳۷
۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸	پرگنه سانگور ۶۲۸ - ۲۱۱
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۶۶	پرگنه شان آباد ۵۹۵
۶۶۷ - ۷۲۸ - ۷۷۴ - ۷۸۱	پرگنه شجاعت پور ۷۵۵
۸۱۰	پرگنه کلپاک ۲۵۶
پرگنه .. ۵۴۰	پرگنه کوکاک ۱۲۴
پرگنه ماندل ۱۲۴	پرگنه دگرچند ۱۶۰

۴۳۹ - ۳۹۶ ..	تبریز	۴۱۴ ..	بونار خاندیس
۴۱۴ ..	تپلی	۵۰۱ ..	بون گده
۷۳۷ ..	تربت	۵۰۱ (یا) - ۵۰۲	بوهوچری (یا) - بوهوچری
تربز - پایی (یا)	تربز - پایی	۲۰ - ۲۱ -	(یا) بوهوچری
۲۰۵	۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶	..
۲۸۳ - ۴۴۲	ترکستان	* حرف تا *	
۷۳۸ ..	ترهک		
ترنک - واری (شف - قلعه)	ترنک - واری	۴۷۳ ..	قاجور
۷۴۷ ..	ترنک - واری (۱۶۹ ..	قارا گده
۷۷۴ - ۴۹۷ - ۳۹۳	ترهت	۲۵۷ ..	قارنگده
۴۶۹ ..	تغلق آباد	۷۶۷ ..	تاشکند
تکرزئی (یا) نکرزئی مضاب	تکرزئی	۴۵۵ - ۴۴۸	قالب اناساگر
۴۲۴ ..	اردیسه	۲۹۴ ..	قالب : پیکر
۳۴۷ ..	تل کوکن	۷۲۹ ..	قالب سیه بده
۱۱۵ -	تلنگانه (یا) تلنگ	۷۱۳ ..	قالب کانگریه
۱۳۶ - ۱۳۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ -		۷۹۱ ..	قالب کلان
۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ -		۷۶۰ ..	قالب کانون
۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ -		۷۷ ..	قالب باد
۷۹۴	۱۸۰ ..	قبت
۳۷۹ ..	قاوره	۷۵۷ ..	قبتی (آب)

<p>* حرف تے *</p> <p>تَذَنَہ ۱۸۵ - ۲۱۳ - ۲۱۸ -</p> <p>۳۹۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۶۴۲ -</p> <p>۶۵۰ - ۶۴۴</p> <p>تَہَہ (یا ، تہتہ) شف - صوہ</p> <p>تَہَہ (تَہَہ) ۱۳۹ - ۱۴۰ -</p> <p>۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۳۰۳ -</p> <p>۳۹۵ - ۴۸۳ - ۵۱۲ - ۵۳۲ -</p> <p>۶۵۴ - ۶۹۷ - ۸۲۸ -</p>	<p>تَنگ شیور (یا) تَنگ شر ۴۲۲</p> <p>توران (یا) توران دیار ۱۰۹ -</p> <p>۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۲۰۰ -</p> <p>۴۰۹ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ -</p> <p>۴۴۴ - ۴۸۶ - ۵۰۳ - ۵۶۵ -</p> <p>۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۷۳ - ۷۶۸ -</p> <p>۷۶۹ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴ -</p> <p>تورکل (یا) نورکل ۲۸۸</p> <p>تورنا حصار .. ۲۹۳</p> <p>تورہ .. ۴۹۵</p> <p>تورن .. ۴۲۲</p>
<p>* حرف جیم *</p> <p>جالذہر ۵۱۷ - ۷۲۷ - ۷۴۵ -</p> <p>حالذہر ۱۰۵ - ۲۷۹ - ۵۴۹ -</p> <p>جانہ ۱۶۱</p> <p>جالور ۶۷۸ - ۶۹۴ -</p> <p>جام ۴۷۸ - ۶۲۲ -</p> <p>جامکھیری ۱۶۱</p> <p>جانبی (یا) جاتپی ۲۳۰</p> <p>جانڈانیر .. ۹۷ - ۴۶۶ -</p>	<p>تہارہ (یا) تہادہ (یا) تہارہ</p> <p>۷۷۴</p> <p>تہانگ انڈی ۳۵۷</p> <p>تہانگ چنی .. ۷۷۹</p> <p>تہانگ کراہمبر .. ۲۴</p> <p>تہانگ گندمک .. ۲۵۱</p> <p>تہانگ میسوری .. ۴۹۸</p> <p>تہانگ سر .. ۷۱۹ - ۸۰۵ -</p> <p>تہارہ .. ۱۰۷ - ۱۰۹ -</p>

جوتپور ۸۲ - ۸۶ - ۲۲۵	جایس مضاف لکھنؤ (شف
۱۷۹ - ۲۱۲ - ۲۵۴ - ۳۸۶	پرگنہ جایس) ۱۳۹ - ۱۹۵
۳۹۵ - ۴۲۵ - ۴۷۲ - ۴۹۷	چکٹا ۲۲۰
۵۲۵ - ۵۹۳ - ۴۲۵ - ۴۲۶	چکد لک .. ۲۷۶
۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۹ - ۴۴۵	چکدیس پور .. ۳۹۶
۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷	جلال آباد ۳۵۰ - ۲۵۱ - ۴۳۹
چونہ گدھہ (یا) چونا گدھہ	چلکانوں صوبہ برار ۸۳۵
(یا) چونہ گدھہ مضاف	چمو ۱۲۷ - ۲۵۰ - ۲۶۸
صوبہ گجرات ۴۰۳ ۵۳۰
۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵	چنٹ آباد عرف گور ۵۵۷
جہانسی .. ۴۲۸	چنیر (یا) چنیر دکن (یا)
جہانگیرنگر مع روف بڑھاکہ	قلعہ چنیر (شف قلعہ
۱۹۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹	چنیر) ۱۲۲ - ۲۰۸
جیتاڑن .. ۴۴۸	۵۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵
چیمٹ پور .. ۴۸۷	.. ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۶۹
چیکون .. ۴۳۸	چوند پور ۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷
* حرف چے *	
چاکٹام .. ۱۶۴ ۸۰۳ - ۵۹۵
چاکٹہ (یا) چاکٹہ ۲۰۵	چراپور .. ۴۱۵
	چون ۲۴۴ - ۴۲۰ - ۷۷۸
 ۸۳۱

چاند (يا) چاندرا	۴۱۹	چهار دوار	۴۱۰
چاندي	۴۴۶	چهاره	۴۲۷
چنگويه (يا) چنگويه (يا)	۴۴۶	چيتل درک	۴۱۲
چنگويه	۴۱۷ - ۱۷۷	چيتور (يا) چيت پور	۵۵۱ -
چنگه تانه	۷۴۳	چيناپتن	۸۰۳ - ۶۴۶
چنگه اتار	۸۳۱		۳۵
چگوتي (يا) چگوتي	۸۰۱	* حرف حا *	
چمار کونده از محلات احمد نگر	۷۴۶	حاجي پور	۵۵۳ - ۶۳۱
چناب	۲۴۹	حجاز	۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۸۰ - ۶۸۱
چنابور	۴۱۴		۶۷ - ۷۴ - ۹۷
چندن و مندن	۴۵۶		۱۰۵ - ۱۲۵ - ۲۳۸ - ۳۷۳
چندوار (شف پرگنه چندوار)	۴۲۱		۳۷۷ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۵۲۴
چنگيز هئي	۱۵۴		۵۵۰ - ۵۷۷ - ۶۱۹ - ۶۳۱
چوبه	۸۰۵		۶۳۲ - ۶۷۹ - ۶۸۳
چورا گدهه مضاف موبه والوه	۷۶۲ - ۵۲۷ - ۲۰۱ - ۸۰	حرمين شريفين	۲۲۰ - ۲۳۵
چوسا (يا) چوسا	۶۶۱ - ۶۳۹	حسن ابدال	۲۶۲ - ۴۴۹

حصار بهرس .. ۶۴۸	خاندیس (۶۹ - ۸۸ -
حصار تورنا — ۳۰۶	۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲ -
حصار چاندور .. ۲۰۹	۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰ -
حصار دهرپ .. ۲۰۹	۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲ -
حصار شانمیان .. ۳۷۲	۵۳۱ - ۶۶۰ - ۶۸۵ - ۶۹۹ -
حصار کاجنه (یا) کاجنه ۲۰۹	۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴ -
حصن راجدهو .. ۲۰۹	۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳ -
حصن کلیان ... ۷۹۹ ۷۹۳ - ۷۸۸ -
حلب ۲۴۱	خانزمان نگو .. ۷۹۲
حیدر آباد (شف - صوبہ	خٹا ۴۷۴
حیدر آباد) ۲۳ - ۲۵ -	خجسته بزیاد ۲۸۹ - ۳۱۲ -
۲۶ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰ -	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۴۱ - ۱۶۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴ -	۳۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۳۹ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲ - ۴۰۹ - ۸۰۳ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -	خدا آباد ۸۲۷ - ۸۲۹ -
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶ -	خوارسان ۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸ -
۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲ -	۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ -
۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۰۸ -	۴۹۴ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷ -
..	.. ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳ -
خاندیس (شف - صوبہ	خضر آباد .. ۸۰۵ -

• حرف خا •

۴۷۴	..	خضر پور
۷۷۲ - ۲۹۳	خلد مکان موسوم بخلد آباد ۶۰۹
۱۶۹	..	خندجان
۴۹۷	..	خنچی
۴۲۳	..	خواجه اوش
۱۷۱	..	خواجه سیاران
۳۶۶	..	خواف ۱۴ - ۶۶۷ - ۶۶۸
۴۸۸ - ۴۸۴ ۸۲۵
۷۴۱	..	خوافی پور - یا خوافی پور
۵۰۴	..	لاهور ۶۶۷ - ۲۶۳
۷۲۹	..	خیبر .. ۲۷۶
۵۷۵	..	خیر آباد .. ۸۵ - ۳۶۳
۳۷۶ - ۴۰۰	..	
۵۳۳ - ۱۰۹۷	
۵۶۷	..	دار الخلافه آگره - ۲۳۳
چیتل (یا)	..	۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰
۷۵۹ - ۷۲۴	۶۳۶ - ۶۳۹ - ۶۴۷ - ۷۷۸
۴۴۵ - ۴۳۲	..	۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۶ - ۷۹۹
۸۰۰ - ۶۹۷	۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲ - ۸۳۲
۶۲۶	..	دار الخلافه شاهجهان آباد ۱۳۹
دار السلطنه لاهور	۲۳۳	
دار الملک دهلی	۱۶۹	
در بهنگه	۴۹۷	
درازه مالوری	۴۲۳	
دره کز و شادمان	۱۷۱	
دریا گنج	۳۶۶	
دریای بهت	۴۸۸ - ۴۸۴	
دریا بهیمر	۵۰۴	
دریای تبتی	۷۲۹	
دریای جمذا	۵۷۵	
دریای جون	۳۷۶ - ۴۰۰	
دریای چناب	۵۶۷	
دریای چنبل (یا)	چیتل	
دریای سندھ	۴۴۵ - ۴۳۲	
دریای سون	۶۲۶	

* حرف دال *

- ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲	دریای کشا ۲۸۸ - ۳۱۲
- ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ ۴۹۹ - ۵۱۲
- ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶	دریای گزندک .. ۵۳۴
- ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵	دریای گزندک (یا) گندا ۱۳۸ -
- ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰	۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۴۴ - ۴۵۳
- ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹	.. ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵
- ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۸۷	دریای مانجرا .. ۳۹۸
- ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶	دریای نریده ۲۰ - ۳۹۰
- ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ ۷۵۸ - ۷۶۲
- ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱	دشمن سواد ۱۰۷ - ۱۰۹
- ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲	دک پیراهنه مضاف صوبه مالوه
- ۴۳۰ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۷۸ ۲۰۵
- ۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲	دکن (شف صوبه دکن) ۸ -
- ۴۱۴ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲	۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰
- ۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۶۵	۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱
- ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶	۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰
- ۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰	۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴
- ۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۹۸ - ۷۰۱	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۳
- ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰	۱۷۵ - ۱۸۴ - ۱۸۸ - ۱۸۹
- ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲	۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۷۹۱

دهار (منضاف صوبہ مالوہ)	۷۳۷ - ۷۳۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹
۵۳۴ - ۳۴۳	۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۸ - ۷۶۳
دهارور ۱۷۸ - ۱۹۸ - ۷۱۲	۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۷۸۳
۷۲۷ - ۷۴۵ - ۷۴۲ - ۷۶۳	۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹
۷۸۷	۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸
۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۹۵	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۰۹
دها مونی ۱۱۴ - ۲۴۶ - ۷۵۳	۸۱۱ - ۸۲۰ - ۸۲۲ - ۸۳۴
دهرپ (یا) دهرپ ۲۰۸	۸۳۴
۲۰۹	در آب ۵۹۲
دهرنگانوں .. ۷۲۸	در آبہ پتہ جالندھر ۲۰۵
دهنکوٹ (یا) و نکوٹ موسوم	دوارکا ۶۸۳
بمعظم نگر .. ۲۴۹	دولت آباد ۲۷ - ۲۸ - ۱۲۱
دهلي (شف صوبہ دھلي)	۱۷۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۱۸ - ۲۳ - ۴۵ - ۷۲ - ۷۳	۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۳۲۳
۷۴ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۵۸	۴۳۰ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳
۱۸۱ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۲۶	۵۳۶ - ۴۰۹ - ۴۲۳ - ۷۱۸
۲۲۸ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۷۸	۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۲
۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۴۶	۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۶۲
۳۶۷ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۰۳	درن ۷۷۸ - ۷۷۹
۴۴۶ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹	درنگر پور ۹۵ .. ۳۸۸

راجپنڊري	۲۴ - ۲۶	۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰
..	۳۱۵ - ۸۳۲ - ۸۳۳	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳
راج ڀنڀڙه	۶۹۴ ..	۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۴۴ - ۶۷۴
راجگڙهه	۶۰۷ ..	۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹
راجور	۱۵۴ ..	۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱
راجوري	۷۲۷ ..	۸۰۰ ..
رامپوري	۵۱۲ - ۱۷۵ ..	د هلي ڪهنه
رامندڙه	۵۳۷ ..	د همٿوري
رامگير (مضاف بڪالانه)	۴۱۳	د هولپور
راوي (آب)	۶۶۲ ..	۷۲۴ - ۷۱۴ - ۴۲۹
راڙه تلنگانه	۱۹۴ ..	۷۸۰ - ۷۵۹ ..
راهپوري	۸۰۵ - ۷۹۵ ..	د هوندا
راي باغ	۷۴۶ - ۱۵۷ ..	۴۹۰ ..
رامي سين	۷۸۳ - ۶۸۱ ..	ديڊال پور (يا) ديڊال ڏور مالوه
رباط بريان	۴۴۴ ..	۴۷۵ - ۸۹ ..
رخنگ	۴۵۳ - ۲۱۹ ..	ديڊا
رسول پور	۵۹۸ ..	۵۹۰ ..
رنڌپور (يا رنڌپور)	۳۲۲ -	ديڏور
..	۶۴۷ ..	۳۷۱ ..
رم	۸۲۴ - ۷۳۵ - ۲۴۳ ..	ديڏو پور
		۳۰۴ ..
		ديوگڙهه
		۵۲۶ - ۲۷۰ - ۲۲۳
		۵۳۱ - ۵۸۲ - ۷۵۵ - ۷۶۲
		ديول گانون
		۷۲۷ - ۵۲۳ - ۱۷۵
		* حرف را *
		راجنڊري (يا) راجنڊري

۴۱۵ سالوته	روهنکیر (یا) روهنکیر ۱۲۳ -
سالهیر موسوم به سلطان گنده	۱۸۶ - ۷۴۳ - ۷۴۴ ..
۴۱۵ .. (قلعه)	۴۲۰
۷۷۳ .. سام چاریک	روهنیل کهند
۴۷۹ سامانه (پرگنه)	۵۶۷ - ۵۶۹ - ۱۹۸ -
۲۵ سافور	درهتاس
۱۷۴ ساوه	۱۳۸ (ی)
۲۶۳ .. سبز بنگله	
۱۳۰ سبیا (یا) سبیا	
۳۲۸ ستاره	
۷۹۹ - ۲۷۳ .. ستاج	
۶۴۰ .. سجاوند	
۶۱۲ .. سدهوت	
۸۲۵ سرا	
۷۶۳ سرا و هراک	
۴۵۷ سرای کونک کهنجور	
سرچشمه منات کونکان (یا)	
۸۲۳ کولیکان (یا) کواکان	
۵۵۵ سرخ آب	
۳۶۴ سرکار بکلانه	
	* حرف زا *
	زا باستان ۱۰۶ - ۱۰۵ -
	۵۶۵
	زمین داور ۳۸۴ - ۶۴ -
	زمین آباد ۷۵۷ - ۶۱۸ - ۴۶۷ -
	زمین آباد باغ عالم آرای برهانپور
	معروف به آهو خانه
	۷۹۰
	* حرف سین *
	سانگازون ۴۵۲ - ۵۳۷ -
	سارنگپور (یا) سارنگپور ساوه
	۶۰ - ۷۰ - ۲۳۵ - ۳۸۹ -
	۷۵۱ - ۳۸۹

۷۵۸ - ۷۲۸ ..	سرونج	۵۸۶ ..	سرکار بیجاگده
- ۷۵	سرور پور (یا) نرور پور		سرکار بیور مضاف صوبہ دکن
۷۶			(یا) صوبہ ادرنگ آباد دکن
- ۳۷۵ - ۳۶۶ - ۳۵۹	سرهند	۱۷۳	
۸۳۰ - ۶۲۳ - ۴۰۴ ..		۸۳ ..	سرکار چیتور
۶۱۴ ..	سرهند	۳۹۳ ..	سرکار حاجی پور
۶۱۲ - ۳۵۳	سری رنگ پتن	۵۵۱ ..	سرکار سنہیل
۱۶۴ ..	سری گھاٹ	۴۰۳ ..	سرکار سورٹھہ
- ۷۷۳ - ۴۴۷ - ۴۴۶	سری نگر	۴۱۶ ..	سرکار گالپی
۷۷۹ - ۷۷۸ ..			سرکار کرک جہان آباد مضاف
۷۹۶ ..	سعد نگر	۵۴۰ ..	الہ آباد
۴۷۹ ..	سفیدون	۷۸ ..	سرکار مانیکپور
۳۷۷	سکندر آباد دہلی	۵۵۱ ..	سرکار ماندو
۴۱۴ ..	سلطان پور	۵۸۲ ..	سرکار نانادیور
	سلطان پور بلہری (یا) بلہری	۷۵۳ ..	سرکار نذر بار
۲۷۷		۷۵۳ ..	سرکار ہانڈیہ
- ۴۳۷ - ۴۳۵ - ۱۹۰	سمرقند	۶۶۱	سرکینچ (یا) سرکچ
۷۶۷ - ۶۷۹ - ۴۴۱ - ۴۴۰		۶۹۵	
- ۱۲۰	سموگدھ (یا) سموگر	۷۷۸ ..	سرمور
- ۲۷۳ - ۲۳۴ - ۲۱۵ - ۱۹۲		۳۸۵ ..	سردار

۲۳۸ - ۲۲۸ - ۲۱۲ - ۲۱۱	۷۷۴ - ۵۹۲ - ۲۹۵	...
۳۲۸ - ۲۸۹ - ۲۸۹ - ۲۴۰	۴۷۴	سنار گانوک
۵۰۴ - ۴۱۴ - ۳۱۲ - ۳۸۳	۴۱۴	سنبها چل
۸۲۱ - ۵۷۸ - ۵۲۵	۵۹۲ - ۳۷۲ - ۳۵۸	سنبهل
۷۸۴ - ۷۸۳ - ۵۲۴	۷۴۲ - ۷۹۳ - ۷۲۴	...
۷۴۰	۵۲۱ - ۳۰ - ۲۹	سند کھیر
۷۵۶	۵۲۴	...
۷۰۸	۷۹۷ - ۷۳۷ - ۳۷۳	سند ده
سپهرند که نام سابقش سرهند	۸۲۷ - ۸۲۶ - ۸۲۵ - ۷۱۱	...
۷۷	۸۲۹ - ۸۲۸	...
۷۶۱ - ۷۳۶	۸۱۰	سنسنی (یا) سینیننی
۳۶۰ - ۱۷۴ - ۸۵	۳۱۴	سنکر (یا) سنکھر
۵۵۵		سنکمنیر (یا) ضلع سنکمنیر
۳۹۵	۱۸۷	(یا) سنکمنیر
سیکاکلی (یا) سیکاکول	۷۹۵ - ۷۴۵ - ۲۲۱ - ۲۰۸	...
۷۵۸ - ۵۰۷ - ۳۴ - ۲۶	۴۴۸	سوجت
۸۳۲		سورت (یا) سورتھه (شق)
۱۹۵ - ۱۷۳ - ۱۳۹	۱۶ - ۱۵	بندر سورت
۷۹۷ - ۵۲۹ - ۵۲۸ - ۲۷۷	۹۷ - ۹۶ - ۲۸	...
۸۲۹ - ۸۲۶ - ۷۲۸	۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۴۷ - ۱۴۵	...

۳۶۳	شکوة آبادان ...	سیویں دورہ (یا) سیوندھاهر
۵۹۸ - ۲۴۶	شولا پور	(یا) سیویں دورہ ۸۲۶
۷۶۲ - ۸۱۰	...	سیہوان ... ۸۹

شہباز گدھہ ... ۲۷۸

شہر سانور ... ۲۳

شہر گور ۳۹۲ - ۵۵۱

... ۷۴۴

شیراز ۱۰۱ - ۱۴۵ - ۲۴۳

... ۳۷۲ - ۶۶۸

شیر پور ... ۷۷۳

* حرف صاد *

صحبت پور حوالی گانکہ ۶۵۳

صحن بڈیان ... ۸۳۳

صفاهان ۴۹۵ - ۷۲۰

صوبہ اجمیر ۲۶۰ - ۳۰۰

... ۵۰۹

صوبہ احمد آباد گجرات ۹۱

صوبہ اکبر آباد ۴۰۱ - ۱۴۶۳

... ۴۶۴ - ۸۱۰

* حرف شین *

شادی آبادان ... ۳۶۳

شاہ پور ۲۵۷ - ۶۹۹

شاہجہان آباد ۲۰ - ۲۰۴

۲۱۲ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۷۹

۳۱۵ - ۳۴۶ - ۳۵۹ - ۴۰۸

۴۴۳ - ۴۵۷ - ۵۳۲ - ۵۳۳

۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۹۴

۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰

... ۸۳۰

شاہ دھور ۸۳۰

شاہ گدھہ ... ۳۰

شاہ گنج ... ۲۶۳

شیر غاپ ... ۴۲۱

شکار پور ... ۸۲۷

شکر کھیرہ ... ۵۲۳

۳۶۵ - ۸۱۴	صوبہ اٹک آباد ۱۱۰ - ۳۶۷
۲۵۹ - ۵۱۳	۳۶۸ - ۳۷۴ - ۴۵۷ - ۵۹۵
۲۰۵ - ۶۶	۷۸۴
۴۱۴ - ۶۰۳ - ۵۱۵ - ۴۸۲	صوبہ اودھ ۱۸۲ - ۳۰۰
۸۱۰ - ۶۱۹	۳۶۵ - ۴۶۵
۵۳۲	صوبہ اڑیسہ ۱۸۵ - ۳۹۴
۲۵۵	۴۹۷
۳۶۳ - ۳۶۲	صوبہ بدوئی و نغر ۳۴۵
۵۳۱ - ۳۶۴	صوبہ برار ۱۸ - ۲۹ - ۲۱۱
۲۳۶	۳۷۱ - ۳۷۰
۱۸۱	صوبہ بڑھانپور ۲۷۱ - ۸۳۴
۷۷۶ - ۲۷۶ - ۲۶۱	صوبہ بنگالہ (۲) - ۸۷
۱۴۰ - ۱۱	۸۹ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۴
۴۰۳ - ۱۷۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶	۶۶۵
۴۴۴	صوبہ بنگ و بہار ۴۷۸
۲۱۵ - ۲۰۵	صوبہ بہار ۸۷ - ۱۱۰ - ۲۵۱
۴۷۷ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۴۸	۳۹۶ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۱۹۷
۷۷۱ - ۷۵۳ - ۵۲۶ - ۴۷۸	۶۴۰ - ۶۴۴ - ۶۶۴ - ۶۸۵
۸۲۲ - ۸۱۶ - ۷۸۹ - ۷۸۳	۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۲۶۱ - ۱۷۲	صوبہ بیدر ۲۶ - ۳۵۰

* حرف غین *		۸۲۴ - ۶۸۵ - ۳۰۱ ..
غازی پور .. ۵۰ - ۸	صوبہ انیز (یا صوبہ نیلیر) ۲۶۳	
* حرف ظا *		
غور بند ۱۲۶ - ۱۷۰ - ۴۹۴	ظفر آباد بیدر ۱۹۳ - ۶۳۵ -	
* حرف فا *		
فادوت .. ۶۹۴	۷۸۸	
فارس .. ۳۷۲ - ۶۹۸	ظفر نگر .. ۱۸۶ - ۷۴۳	
فتح آباد .. ۷۸۷	* حرف سین *	
فتح آباد دھادر .. ۱۹۷	عراق ۶۱۰ - ۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۴ -	
فتح پور ۱۰۱ - ۱۴۹ - ۱۳۵ -	۳۷۲ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۵ -	
۱۵۲ - ۶۵۹ - ۶۷۷ -	۴۳۹ - ۴۴۱ - ۴۶۷ - ۴۷۹ -	
۴۸۰	۴۹۰ - ۵۰۴ - ۵۵۵ - ۶۱۳ -	
فتح پور سیکری ۱۰۸ - ۱۱۹ -	۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۱ -	
۱۲۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۵۸۷ -	۶۳۶	
۷۲۱	عراق عرب ۳۷۱ ..	
فتح دروازہ در حیدر آباد ۴۶۳	عمولستان ۵۸۲ ..	
فراہ .. ۱۲۵ - ۴۲۵	عظیم آباد پٹنہ ۳۲۲ - ۳۶۵	
فرخ آباد .. ۳۶۶ - ۴۹۶	عمان پور .. ۱۹۲	
فرنگ .. ۴۰۷	غذیر کوت .. ۱۸۶ - ۷۵۱	
فیروز پور میرات .. ۸۲۹		

۶۴	..	قصه جوهني			
۵۵۲		قصه جهجه (يا) جهجه			
۶۰۲	..	قصه چشت	۴۳۲
۶۱۴	..	قصه چمياري	۱۸۱		قرايت (يا) قرائيت
۷۸۶		قصه خليل ساگر	۷۶۷ - ۴۴۰	..	قرشي
۲۴۵	..	قصه خواف	۷۳۳ - ۷۳۵	..	قزوين
۶۴۵		قصه دكدار جالندهر	۶۳۱	..	قصه آثاره
۷۶۳	..	قصه دهاراسين	۷۰۰	..	قصه اشتي
		قصه دوهنگه پوره (يا) دوهنگه پوره	۲۷۱	..	قصه ايلچپور
۶۵۹	۵۵۴	..	قصه بارمه
۴۶۸	..	قصه ديواني			قصه بالسانه (يا) بايسانه
۷۷۲		قصه سردنج (يا) برونج	۶۷۸
۵۴۱	..	قصه سعيد آباد	۲۸۸	..	قصه بدري
۷۷	..	قصه سنديله	۶۲۸	..	قصه بريلي
۴۷۰	..	قصه سهرند	۷۲۷	..	قصه بيزر
۵۵۲	..	قصه سيواس	۷۳۹	..	قصه پانور
- ۶۰۲ - ۶۰۰		قصه قصور	۵۸۲	..	قصه پتھري
۶۴۸ - ۶۰۴ - ۶۰۳	۳۵۶		قصه پرمي (يا) پرمي
۶۲۵	..	قصه كره	۶۴۹		قصه تلنبه (يا) تلنبه
۳۷۵	..	قصه كلانور	۳۷۳		قصه جرن

* حرف قاف *

۵۴۷	قصبہ کبرک پور	۶۶۵
۴۴۶	..	قلعہ آلہ آباد	قصبہ گدھی	۶۶۱ - ۹۹
- ۵۸۵ - ۵۷۹	..	قلعہ اردگیر	قصبہ لکھنور	۳۷۲
۷۵۴	قصبہ مٹھرا	۲۹۷
- ۱۶۱	..	قلعہ اوسہ (یا) اوسہ	قصبہ نکودر درآبہ پنجاب	۸۱۱
۷۵۳	قصبہ آباد کلکلاہ (یا) کلکلاہ	۲۸۸
۲۰۹	...	قلعہ اہرنٹ	قصبہ پورہ اردنگا بان	۲
۷۹	...	قلعہ بانڈھو	قلعہ آسیرو	- ۴۸۵ - ۱۲۵ - ۸۹
۵۶۳	...	قلعہ بریلی	۷۰۶ - ۶۸۷
۴۳۱	..	قلعہ بسنت	قلعہ آگرہ	- ۴۶۱ - ۱۵۲
۱۷۳	..	قلعہ بہکر	۷۲۱ - ۴۹۳
۵۴۹	...	قلعہ دیانہ	قلعہ اتک	۶۶۷ - ۱۵۳
- ۲۶۹ - ۲۰۱	..	قلعہ بیدر	قلعہ احمدنگر	- ۱۸۷ - ۱۳۱
۷۹۹ - ۷۸۳	۷۲۱ - ۷۰۴ - ۷۰۱
۶۴۰	...	قلعہ پتھہ	قلعہ اختیارالدین	۵۰۸
۷۹۵	...	قلعہ پوناہ	قلعہ ارک خجستہ بنیان	- ۱۴۹
۵۲۷ - ۳۰۲ - ۱۷۸	..	قلعہ پوندہ	۳۸۹ - ۳۴۴ - ۳۴۳
۲۹۸	...	قلعہ پونار	قلعہ اکبر آباد	- ۳۳۱ - ۳۲۸
۲۵۶	..	قلعہ تاریکڈھ
۷۴۷	...	قلعہ تریڈک

۵۲۷ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱	قلعہ ترچناپاي	۸۳۳ ...
۷۵۴	قلعہ ترنگملواري	۷۴۷ ...
۱۹۸ - ۱۷۸ قلعہ دھادور	قلعہ تلنگي	۱۶۱ ...
۵۰۲ - ۴۹۳ قلعہ راجگڑھ	قلعہ تھون	۴۴۵ ...
قلعہ دام سيج (يا) دام سيج	قلعہ تانده	۱۰۸ ..
۱۸۷	قلعہ جندير	۱۶۳ - ۲۲۱ -
۷۹۳ .. قلعہ راھيري	...	۷۴۳ - ۷۴۷ - ۷۵۶
۷۸۴ .. قلعہ رايسين	قلعہ جودہ پور	۶۴۶ ...
قلعہ رنتھپور (يا) رنتھپور ۴	قلعہ جودہ ن	۷۴۷ ...
۲۰۹ قلعہ رولہ (يا) اولہ	قلعہ جولہ (يا) چولہ	۲۰۹
۷۱۳ - ۳۶۵ قلعہ روہتاس	قلعہ چارجو	۴۳۸ ...
۸۰۵ - ۸۰۴ قلعہ سالھير	قلعہ چاکنہ (يا) چاکنہ	۱۹۷
۴۹۹ .. قلعہ ستارہ	قلعہ چاندور	۴۹۸ - ۲۰۸
قريہ سکرادل موسوم بفتح پور	قلعہ چنڈہ	۳۸۹ - ۳۶۵ -
۶۲۸	۵۰۸
۵۰۹ .. قلعہ سوانہ	قلعہ چنار	۷۸ ...
۶۷۶ .. قلعہ سورت	قلعہ چنور	۱۹۹ - ۸۳
قلعہ سلھوان (يا) سلھوان	قلعہ خنچي	۲۹۱ ...
۶۹۷ - ۶۳۶	قلعہ دولت آباد	۲۶ ۳۷ -
۶۴۷ .. قلعہ شيرگڑھ	...	۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۳۰ -

قلعہ گدھہ پتلی (یا) پتھلی	۱۶۳	..	قلعہ غور
۴۵۲	۷۷۶	..	قلعہ غوری
قلعہ گلکندہ ۳۲ - ۴۰ -	۶۲۵	..	قلعہ فیروز آباد
۸۰۷ - ۳۱۲	۵۱۲ - ۶۴	..	قلعہ قندھار
قلعہ گوالیار ۷۵۹ - ۶۲۱ -	۵۲۸ - ۶۱۳ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
۶۹۳ - ۶۸۸	۷۷۲
قلعہ لاهور .. ۴۹۴	۷۰ -	..	قلعہ کاکڑون (یا) کاکڑون
قلعہ لنگی .. ۶۷۰	۵۵۱
قلعہ مانکپور .. ۸۱	۶۷۰ - ۷۴۲	..	قلعہ کالہہ
قلعہ مانکوت ۵۵۱ - ۶۱۵	۱۳۰	..	قلعہ کانگرہ
قلعہ ماحور .. ۱۱۲	۶۴۳	..	قلعہ کتک
قلعہ ماحولی .. ۷۴۶	قلعہ کتک بخارس موسوم باآک
قلعہ موی ۱۶۹ - ۲۲۱ - ۴۸۲ -	۶۶۵	..	بخارس
۷۶۴	۳۱۹	..	قلعہ کندانہ (یا) کھندانہ
قلعہ مولہیر ۴۰۳ - ۴۱۴	قلعہ کندانہ موسوم بہ بخشندہ
قلعہ میروٹھہ ۸۳ - ۵۱۰	۵۰۲	..	بخش
قلعہ ناسک .. ۴۳۰	۶۴۷	..	قلعہ کوتلہ
قلعہ ناننگدھہ .. ۴۵۶	۷۷۶	..	قلعہ کہمرون
قلعہ نگر کوت .. ۶۴۷	قلعہ کھیلندہ (یا) کھیلنا ۳۴۷ -
قلعہ نلدرک ۱۹۳ - ۸۰۲	۷۹۵ - ۵۰۲ - ۴۵۶

۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۳۶ =

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۵۰ =

۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۸۲ - ۸۰۰ =

۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷ ..

۳۶۷ - ۳۷۲ - ۳۹۵ = قذوج

۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۵۵۷ =

۴۲۷ - ۷۰۳

۴۳۲ قیسدان

حرف کاف تازی *

(کابل (شف - موبه کابل)

۱۴ - ۱۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۱۱۰ =

۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ =

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ =

۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۴۷ =

۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۶۱ =

۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ =

۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷ =

۳۰۰ - ۳۷۴ - ۳۸۳ - ۳۹۵ =

۴۰۴ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳ =

قلعه نذبال حرف غازی پور

۳۱۲

قلعه نور پور .. ۷۶۴

قلعه راکنگیوه ۳۱۲ ۳۴۸

قلعه هرسل .. ۷۴۷

قلعه هریس .. ۷۴۷

قم .. ۷۳۳

قمر نگر حرف کونول ۲۵۵

قندز یا قندوز ۳۷۲ - ۷۶۷ =

۷۷۰

قندهار ۴۱۴ - ۴۵ - ۱۲۹ =

۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۶۶ - ۱۸۹ =

۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ =

۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۶۸ - ۲۷۳ =

۲۸۰ - ۳۶۶ - ۳۷۴ - ۳۸۱ =

۳۸۵ - ۳۹۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ =

۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۴۵ - ۴۴۶ =

۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۶ - ۴۴۴ =

۴۶۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ =

۵۲۸ - ۵۴۹ - ۵۸۸ - ۵۹۱ =

۸۰۶	کشفا	۸۰۲	کرنال (یا) کرمان
۳۷۱	کشن گنه مضاف مسوئ	۳۷۱	کرنج گانون
۳۱۲	اجمیر	۲۱۱ - ۳۰۲ - ۳۵۴	کرنول
۸۲۸ - ۸۴۷	کلات	۳۹۴	..
۵۹۹ - ۳۳۵	کلال بنار دروازه	..	کروهه (یا) کروهه (یا) کردنیه
۷۳۵ - ۳۵۰	کلانور	۱۹۴	..
۲۵۷	کلپاک	..	کروهلمیر (یا) کوهلمیر (یا)
۲۸۹	کلکله	۲۵۹	کوهنسلمیر
۱۷۰	کلهار	۸۲ - ۳۴۵	کوه
..	کلایان مضاف صوبه بیدر ۱۹۲ -	۸۲ - ۶۲۷ - ۶۳۱	کوه مانکپور
۷۸۳	۱۴ - ۱۰۲ - ۱۰۹	کشمیر
۶۱۲	کلیکوت	۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۴۸	..
۵۵۴	کمایرس (یا) کماوین	۱۵۸ - ۱۷۵ - ۱۷۹	..
۷۷۹	۱۸۰ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷	..
۴۰۱	کندایت (قصبه)	۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۵۴ - ۲۷۳	..
۶۱۲	کنجی کوت	۲۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹	..
۴۰۲	کوتلهلمیر (یا) کوتلهلمیر	۳۳۴ - ۴۰۷ - ۴۸۹ - ۵۱۵	..
۷۵۴	کوت گیر	۵۲۷ - ۵۳۳ - ۵۴۵ - ۵۷۵	..
۲۶۱	کوتله میرک چیو	۵۷۸ - ۵۹۲ - ۶۵۴ - ۶۷۰	..
۴۷۴	کوچ	۶۷۱ - ۷۳۵ - ۷۳۹ - ۷۵۶	..

۸۰۵ .. کوهستان بکلانه	کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو
۲۷۸ .. کوهستان چمو	۱۸۴ - ۱۶۴
۱۰۶ کوهستان سوان و بچور	کور پال (یا) کور پال (یا)
کوه سوالک (یا) کوهستان	کور پال .. ۶۱۴
سوالک ۴۸ - ۷۴ -	کوکاک (پرگنه) ۱۲۴
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۴۱۴ -	کوکون ۱۹۷ - ۳۲۹ - ۵۳۵ -
۶۱۵	۷۴۶
کوه کوه مار (یا) کوه بار ۲۷۸	کوکذار ۴۳۵
کوه کامیون .. ۳۶۷	کوکنده ۶۵۲
کوه مداریه .. ۳۶۷	کول ۳۶۶
کوه سهادیو .. ۴۹۸	کولاپور ۷۹۵
کهنائی گلف .. ۶۸۱	کولار ۷۴۶
کهنانون .. ۴۵۶	کول جلالی ۱۳۹
کهنه ۱۰۱ - ۲۵ - ۲۵۱ -	کوه ابرنی ۵۴۳
۵۹۳ -	
۸۰۰	کوه بندر ۶۶۹
کهرکپور (یا) کهرکپور ۵۱۳	کوه نون ۴۳۷
کهرکون صوبه خاندیسن ۸۳۴	کوهستان (یا کوه) سری نگر
کهرکی ۷۲۱ - ۷۴۳ - ۷۴۴ ۲۴۸ - ۴۳۶ - ۷۷۸
کهرن (یا) کهرن ۱۸۹ - ۸۶۸	کوه سلطان پور ۸۰۵
کهنایم ۴۷۷ - ۶۷۷	کوه هلیمان ۱۰۲

۷۲۷ .. گهاٹ راجپوت	۳۰۲
۶۱۲ .. گهاٹ کرناٹک	۸۰۵ - ۳۶۳ - ۱۸۷ گنشن آباد
- ۳۷۳ - ۳۹۱ گھوڑا گھاٹ	- ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۳۰۵ گلہنگدہ
۶۴۴ - ۳۹۶	- ۷۷۴ - ۷۵۴ - ۵۸۵ - ۵۸۴
<hr/>	
* حرف لام *	
۳۳۰ .. لات فیروز شاہ	۷۹۴
۷۲۶ - ۴۱۹ .. لانجی	۵۵۵ گندمک (گندھک)
۸۲۸ لادکانہ (یا) لار کانه	- ۱۷۵ گنگ (یا - آب گنگ)
- ۷۰ - ۶۸ - ۱۸ - ۱۴ لاهور	- ۵۰۸ - ۲۷۵ - ۲۱۸ - ۱۷۷
- ۱۴۲ - ۱۳۴ - ۱۱۰ - ۸۵	- ۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۵ - ۵۴۷
- ۱۵۵ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸	۷۷۸ - ۷۴۷ - ۶۹۰ - ۶۴۴
- ۲۳۳ - ۲۷۵ - ۱۵۸ - ۱۵۶	گنگداس پور (یا) گنگ داس
- ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۳۷	۶۴۱
- ۲۹۲ - ۲۸۶ - ۲۸۰ - ۲۶۵	گوالیار (یا) گوالیر
- ۳۲۲ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸	- ۳۰۹ - ۲۹۳ - ۲۵۲ - ۲۳۰
- ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۰	- ۳۱۴ - ۳۰۸ - ۲۷۲ - ۲۶۱
- ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۰۳ - ۳۶۷	- ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۶۴۷
- ۴۸۵ - ۴۵۷ - ۴۴۵ - ۴۳۵	۷۸۴
- ۵۶۷ - ۵۶۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹	- ۲۱۱ - ۱۱۶ - ۸۶ گورکھ پور
	۲۵۰ - ۲۴۸
	۷۵۵ - ۷۲۶ - ۷۹ گوندرانہ

* حرف میم *

ماچنه (یا) ماچنه (حصار)

۲۰۹

ماچھوارہ ۷۴ - ۳۷۴ - ۳۸۰

مازر چاق .. ۴۲۴

مازندران .. ۷۳۴

مالدیو .. ۳۷۳

مالوہ (شف - صوبہ مالوہ)

۱۶ - ۹۲ - ۷۴ - ۷۰ - ۹۶

۹۶ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۷

۱۵۲ - ۱۶۱ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۲۳ - ۲۲۳

۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۵۲ - ۲۷۰ - ۲۷۰

۲۹۳ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۹ - ۳۳۹

۳۴۸ - ۳۵۹ - ۳۶۳ - ۳۷۲ - ۳۷۲

۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۰

۳۹۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۱۵ - ۵۱۵

۵۲۶ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۳ - ۵۳۳

۵۵۱ - ۶۰۹ - ۶۶۲ - ۶۶۹ - ۶۶۹

۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۸۸

۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۱۱ - ۶۱۱

۶۲۷ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۰۸ - ۷۰۸

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۴۲ - ۷۴۲

۷۵۶ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۵

۷۷۷ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۰

۸۱۰ - ۸۳۰ - ۸۳۰ - ۸۳۰ - ۸۳۰

۸۴۲ لکھا

۷۶ - ۸۶ - ۱۹۵ - ۱۹۵ - ۱۹۵

۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۴۸ - ۲۴۸

۴۴۶ - ۴۶۴ - ۴۳۲ - ۴۳۲ - ۴۳۲

۳۹۲ .. لکھنوتی (سرکار)

۱۴۱ - ۵۴۸ - ۵۴۸ - ۵۴۸ - ۵۴۸

۶۰۳ - ۷۷۴ - ۷۷۴ - ۷۷۴ - ۷۷۴

۶۹۷ .. لکھی دروازہ

۲۷۸ .. لنگر کوت

۹۸ .. لوہہ کاٹی

۶۳۷ لوہہ پانہ (یا) لوہہ پانہ

۵۴۳ .. لوہہ گدھ

۵۷۱ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۵۹۸	۶۸۲ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳
مجهای کانون (یا) • چهای	۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵
کانون (با) منجهای کانون	۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶
۱۷۵	۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
مجهای بندر .. ۲۵ - ۴۱	۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶
۷۹۴	۸۲۲
محلہ سخوارہ بلدہ برهان پور	۳۹۷
۴۶۲	۸۴۴
محلہ فاضل پورہ بلدہ اورنگ آباد	۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷ -
۴۶۳	۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۳۶۳
محمد نگر گلکنڈہ .. ۵۳۶	۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۲
۵۰۴	۷۲۳ - ۸۳۴ -
محبی آباد پونا .. ۳۱۹	۸۲ - ۱۲۴ - ۶۲۸ -
مخاص پور .. ۵۹۲	۶۷ - ۳۸۵ -
۴۴۱	۱۹۰ - ۴۰۵ -
مران آباد ۲۲۴ - ۲۳۱ -	۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸ -
۴۴۶ - ۴۴۸ - ۴۶۰ - ۴۶۶	۶۲۴ - ۷۶۷ - ۷۶۹ -
مرتضی آباد مرچ ۱۳۹ -	۱۴۳ - ۱۴۴ -
۴۹۸ - ۲۹۲	۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰ -
۷۹۷	۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶ -
مرتضی نگر	

ملکھیر (یا) ملکھو عـرف	۷۴۶ - ۱۵۷ ..	مرچ
۱۹۴ - ۱۹۳ مظفرنگر	۴۳۳ ..	مرور
۷۲۷ .. منجھلی گانون	۴۵۶ ..	مردان گدھے
منصور گدھے (شف قلعه منصور	- ۲۰۴۵	مستقر الخلافه اکبر آباد
۴۱۰ .. گدھے)	- ۲۲۴۰ - ۲۲۱ - ۲۱۸ - ۲۱۶	
۷۷۷ .. منزل ضحاک	۷۸۷ - ۷۷۹ ..	
۳۳۴ .. منزل تدره	- ۳۸۱ - ۷۳	مشهد مقدس
مذسبور مالوه ۲۰۵ - ۲۲۴۰	- ۸۲۳ - ۴۸۴ - ۴۷۸ - ۴۰۰	
۷۷۴ - ۲۴۶ ..	۸۲۴ ..	
۴۲۰ - ۱۶۹ .. مؤ	۶۳۹ - ۲۸۶ - ۱۱۷	مکه معظمه
۲۳۰ .. مورنگ		ملتان (شف - صوبہ ملتان)
موضع شاه پور عملہ پورگنہ نری	- ۱۷۲ - ۱۳۹ - ۱۶ - ۱۴	
گندہ (یا) نری گندہ سرکار	- ۲۶۱ - ۲۴۸ - ۲۱۶ - ۱۹۵	
بھونگیر (یا) بھونگر ۲۵۶	- ۴۱۰ - ۴۰۱ - ۳۸۵ - ۲۶۳	
۵۴۱ .. موضع سورہ	- ۷۱۹ - ۶۹۷ - ۶۴۹ - ۴۲۰	
۵۴۰ .. مہابن	- ۸۱۷ - ۸۰۰ - ۷۸۱ - ۷۲۰	
۷۵۲ .. مہاکرت	۸۳۲ - ۸۲۸ - ۸۲۶ - ۷۲۵	
۵۲۱ - ۱۴۲ مہکر صوبہ ہزار	۲۴۰ ..	ملکاپور ہزار
۷۱۱ - ۵۲۳ ..	۶۱۲ ..	ملک میسروریہ
۶۷۶ .. مہندری (آب)	۲۱۸	ملکوسہ (یا) ملکوتہ

۷۷۷	..	میدوات
۴۳۵	..	مید'نکال
۷۱۵	..	میدر پور (یا) راهر پور (یا)
۳۶۳	..	رامپور سرکار خیر آباد
۴۴۴	..	اردبیل
۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴	..	میدر تھه
۶۲۳ - ۵۱۰
۲۳	..	میدر سور
۴۹۹	..	میدر سوری
۳۷۷ - ۴۴۵ - ۴۶۸	..	میدوات
۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۶ - ۷۴۰
۵۱۵	..	میدوار
* حرف ذون *		
۷۸۶ - ۶۷۱ - ۴۶۸	..	زار نول
۱۸۷ - ۴۱۴ - ۶۷۰	..	ناسک
۷۳۸
۷۵۵ - ۳۷۰	..	ناگپور
۳۷۸ - ۴۷۲ - ۵۱۶	..	ناگور
۶۴۶ - ۵۵۰
۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴	..	نافدیر
۴۱۵ - ۳۵۶
۷۱۵	..	نخاس آگره
۴۱۴	..	نذر بار (یا - نذر بار)
۶۸۲
۴۴۶	..	نذینه
۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰	..	نربده
۷۰۶ - ۳۹۹
۳۵۵ - ۲۲	..	نرمل
۵۳۱ - ۱۹۳	..	نصیر آباد دهارد (یا) دهاردار
۱۶۰	..	نکر چند (برگنه)
۱۷۹	..	نوا نگر
۱۶۹	..	نور پور
۲۰۵	..	نور محل متعلق صوبه پنجاب
۲۱۹ - ۱۵۴	..	نوشهره
۳۸۰ - ۲۳۶	..	نهر واله
۲۴۸	..	نیلاب
۱۹۹	..	نیلنکه (یا) تیلنکه

* حرف ها *

هاندیه	۷۴۴	..
هنگانته متهم گانه	۶۸	
هنگانه	۴۱۵	..
هرات	۷۷ - ۲۵۸ - ۳۰۳	
هرمز	۴۳۴ - ۴۷۱ - ۴۷۹	
هرا	۴۸۱ - ۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۰۸	
..	۴۶۸ - ۴۷۹ - ۶۳۳	
هرودار	۲۴۸ - ۳۷۳ - ۴۴۶	
..	۷۷۹	..
همدان	۳۷۱	..
هندوستان (یا - هن)	۱۴	
۱۵ - ۱۸ - ۶۵ - ۷۸ - ۹۱		
۱۰۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۳		
۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸		
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶		
۲۰۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۶		
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵		
۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۶		

* حرف واو *

واکنگره	۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۰۶	
..	۵۰۲ - ۴۲۴	..
ورنگل	۲۵۶	..
ورکلور (پوکنه) سورکار ناندیو		
..	۵۸۳	..
ولایت	۲۲۵	..
ولایت بوار	۶۵۹	..
ولایت بنگاله	۲۳۲	..
ولایت بهائی	۶۵۲	..
ولایت بهار	۶۴۶	..
ولایت بکله	۵۶۶ - ۵۶۵	
ولایت نده	۷۸	..
ولایت شرقیه	۶۵۶	..
ولایت عادل شاهیه	۷۸۳	
ولایت کچه	۸۰۰	..
ولایت کوچ	۶۵۲	..
ولایت کهرود	۷۷۴	..

۶۷۹ - ۶۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰	۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶	۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸
۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸	۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۸ - ۳۶۹
۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸	۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲
۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۴ ...	۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵
۳۲۲ - ۳۴۳ هندون بیانه	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۸۷
۵۴۳ .. (پرگنه)	۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰
۵۳۱ .. هوشنگ آباد	۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳
	۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸
	۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵
	۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹
	۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸
۱۲۸ .. لزن	۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱
۳۶۵ .. يلغوب صوبه بيدر	۶۵۶ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۷۴

• حرف يا •

تمام شد

فہرست منی اغلاط چند کہ در حین انطباع سرزدہ			
صفحہ	مطرح	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	ہشان	ہشتاد
۹۷	۱۹	دیر باز	دیر باز
۱۰۰	۵	پنن	پنن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سی ام
۱۰۶	۱	لابہ گذاری	لابہ گزاری
ایضا	۴	بحور	بحو
ایضا	۶	تذک	تذک
۱۰۹	۱	اردن پور	اردن پور
۱۱۱	۳	بالاکھات	بالاکھات
۱۱۳	۱۱	یسپار	ہسپار
ایضا	۱۷	رنڈہ	رنڈہ
۱۱۵ ^۱	۴	دبالای	دبالای
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذرانیدہ	گذرانیدہ
۱۲۹	۱۲	مزار	ہزار

(غاطنامہ جلد اول) (۲) (متأثر الامرا)

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۳	مورہ دار	مورہ دار
۱۳۷	۸	جولانگاہ نگاہی	جولانگاہی
۱۴۱	۱۴	بعذاظت	بعذاظت
۱۴۱	۱۶	خوش دل	خوشدل
۱۴۲	۱۲	برای	برای
۱۴۳	۲	ملا محکمہ لاری	ملا محکمہ لاری
۱۵۲	۴	آیام	ایام
۱۶۲	۶	سال نہ روزم	سال نوزدہم
۱۷۱	۱۱	المندان	المانان
۱۸۸	۲۰	دور	و دور
۳۲۴	۲	دوسر دار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقتابل	بمقتابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۲	۹	جانی خان	جانی خان
۴۱۲	۲	ناچار	ناچار
۴۴۴	۱۳	راچدوتیہ	راچدوتیہ
۴۶۱	۱۰	نم سر افرستان	بعدم سر افرستان
۵۱۱	۱۸	راترہ	مقوانرہ
۵۸	۹	دو	نگوہر

(مؤثر الامرا)	(۳)	(غلطنامه جلد اول)
مفکده	سطر	غلط
۵۶۶	۱	شرف ملات
ایضا	۱۲	دی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردی
۶۸۱	۱۷	حاجیهور
۶۹۰	۲	انگاشتم
۷۱۸	۱۳	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت
۷۱۹	۴	را باید گذاشت
۷۳۵	۲۳	یران
۶۱۲	نمبر مفکده	۱۱۲
۶۱۱	ایضا	۱۱۳



فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعه‌جات و
آبها (که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

خسب تالیف و تصحیح
مولوی مرزا اشرف علی صاحب
پروفیسر عربی و فارسی
پریسیدنسی کالج

در مطبع آردوکانیڈ پریس

واقع نمبر ۱۱ غلام مہکاش لین
زیور طبع پوشید

کلکتہ

سنہ ۱۸۹۴ ع

فہرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

صفحہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
حمد و نعت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
تہنیت کہ صواف مغفور این نسخہ یعنی میر عبد الرزاق الحسینی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
الخوارزمی الازنگ آبادی ہنگام شروع بقید قلم آردہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
خطبہ و تمہیدے کہ میر غلام علی آزاد بوسر اجزای فراہم آمدہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
ابتداء نوشتہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
احوال نواب مصمّم الدولہ شاہ نواز خان خوفی شہید	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
ازنگ آبادی رحمہ اللہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
دیباچہ میر عبد الرزاق بحوالہ صفحہ (۵)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
مقدمہ در فہرست کتاب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
حرف الاف ہشتاد و پنج (۸۵) ترجمہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
حرف الباء بسٹ و نہ (۲۹) ترجمہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
حرف التاء شانزدہ (۱۴) ترجمہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
حرف الثاء دو (۲) ترجمہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
حرف الجیم صفحہ (۱۷) ترجمہ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

صفحات	اذکار
۴۷	حرف الخاء چهل و چهار (۴۴) ترجمه ..
۴۸	حرف الدال بیست و یک (۲۱) ترجمه ..
۴۹	حرف الذال شش (۶) ترجمه ..
۴۹	حرف الراء هشتاد (۸۰) ترجمه ..
۵۲	حرف الزاء چار (۴) ترجمه ..
۵۲	حرف السین پنجاه و پنج (۵۵) ترجمه ..
۵۳	حرف الشین پنجاه و چهار (۵۴) ترجمه ..
۵۵	حرف الصاد نه (۹) ترجمه ..
۵۵	حرف الضاد یک (۱) ترجمه ..
۵۵	حرف الطاء دو (۲) ترجمه ..
۵۵	حرف الظاء دو (۲) ترجمه ..
۵۶	حرف العين سی (۳۰) ترجمه ..
۵۷	حرف الغین هفت (۷) ترجمه ..
۵۷	حرف الفاء پانزده (۱۵) ترجمه ...
۵۷	حرف القاف بیست و نه (۲۹) ترجمه ...
۵۸	حرف الکاف نه (۹) ترجمه ..
۵۸	حرف اللام پنج (۵) ترجمه ..
۵۹	حرف المیم یکصد و پنجاه و دو (۱۵۲) ترجمه ..
۶۳	حرف النون پانزده (۱۵) ترجمه ..

صفحہ	اذکار
۶۳	حرف الواو پنج (۵) ترجمہ
۶۳	حرف الہاء شش (۶) ترجمہ
۶۳	حرف الیاء ہشت (۸) ترجمہ
• باب الالف •	
۶۴	اسمعیل بیگ دولدی
۶۵	اعتبار خان ناظر
۶۵	افضل خان
۶۷	ادھم خان کوکہ
۷۳	اشرف خان میر منشی
۷۵	ابراہیم خان اوزبک
۷۷	آصف خان خواجہ عبدالمجید ھروی
۸۴	اسکندر خان اوزبک
۸۷	الخ خان حبشی
۸۸	اعتماد خان خواجہ سرا
۹۰	آصف خان خواجہ غیاث الدین علی قزوینی
۹۳	اعتماد خان گجراتی
۱۰۰	امیر فتح اللہ شیرازی
۱۰۵	اسمعیل قلی خان ذوالقدر
۱۰۷	آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ

صفحہ	ادکار
۱۱۵	افضل خان شیخ عبدالرحمن
۱۱۸	اسلام خان چشتی فاروقی
۱۲۰	ابوالفتح خان دکنی
۱۲۶	احمد بیگ خان کابلی
۱۲۷	اعتماد الدولہ میرزا غیاث بیگ طہرانی
۱۳۴	اعتبار خان خواجہ سرا
۱۳۵	ابراہیم خان فتح جنگ
۱۴۰	اسد خان معموری
۱۴۲	ارداجی رام
۱۴۵	افضل خان علامہ ملا شکر اللہ شیرازی
۱۵۱	اخلاص خان حسین بیگ
۱۵۱	آصف خان مشہور بہ آصف جاہی
۱۶۰	اہتمام خان
۱۶۲	اسلام خان مشہدی
۱۶۷	اصالت خان میر عبدالہادی
۱۷۲	امیر خان میر ابوالبقا
۱۷۴	اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان
۱۸۰	اعتقاد خان میرزا شاپور
۱۸۲	آلہ یار خان

صفحات	اذکار
۱۸۵	احمد خان نيازي
۱۸۸	آتش خان حبشي
۱۸۹	آله قلمي خان اوزبک
۱۹۱	الف خان امان بيگ
۱۹۴	احمد بيگ خان
۱۹۵	اوزبک خان نذر بهادر
۱۹۸	اخلاص خان شيخ آلهديه
۲۰۰	افتخار خان خواجه ابوالبقا
۲۰۳	ارادت خان مير اسحق
۲۰۶	اشرف خان خواجه برخوردار
۲۰۷	آله رودي خان
۲۱۵	اکرام خان سيد حسين
۲۱۶	الله يار خان مير توزک
۲۱۷	اسلام خان مير ضياء الدين حسينی بدخشي
۲۲۰	احتشام خان اخلاص خان شيخ فريد فتح پوري
۲۲۲	امانت خان ميرزا محمد
۲۲۵	اھتمان خان شيخ عبد القوي
۲۲۹	آله رودي خان عالمگير شاهي
۲۳۲	اعتقاد خان ميرزا بهمن يار

صفحات	اذکار
۲۴۱	اسلام خان (دہلی)
۲۴۷	اعظم خان کوکہ
۲۵۲	افتخار خان سلطان حسین
۲۵۵	آتش خان جان بیگ
۲۵۸	امانت خان میرک معین الدین احمد
۲۶۸	ایرج خان
۲۷۲	اشرف خان میر محمد اشرف
۲۷۳	آغر خان پیر محمد نام
۲۷۷	اسلان خان
۲۷۷	امیر خان میر میران
۲۸۷	امانت خان قانی
۲۹۰	ارشاد خان میر ابوالعلا
۲۹۱	اسمعیل خان مکھا
۲۹۲	ابونہصر خان پسر شایستہ خان
۲۹۳	امان اللہ خان
۲۹۵	ابراہیم خان
۳۰۱	احسن خان سلطان حسن
۳۰۳	امیر خان سندھی
۳۱۰	اصف الدولہ جملة الملک

صفحات	اذکار
۳۲۱	امیر الامراء سید حسین علی خان
۳۳۹	اعتقاد خان فرخ شاہی
۳۴۶	اعتماد الدولہ محمد امین خان چین بہادر
۳۵۰	اخلاص خان اخلاص کیش
۳۵۲	امین خان دکنی
۳۵۷	امین الدولہ امین الدین خان بہادر سنبھالی
۳۵۸	اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر
۳۶۱	امیر الامراء غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ
۳۶۳	ابوالخیر خان بہادر امام جنگ
۳۶۵	ابوالصور خان بہادر صفدر جنگ
۳۶۸	آصف الدولہ امیر الممالک
۳۷۰	اسمعیل خان بہادر پٹھی
* باب الجاء *	
۳۷۱	بیروم خان خانخانان
۳۸۴	بہادر خان شیبانی
۳۷۷	باز بہادر
۳۹۱	بابا نغان قاقشاں
۳۹۳	بہادر
۳۹۴	باقی محمد خان

اذکار	ملاحظات
پابنده خان مغل	۳۹۴
پیشرو خان	۳۹۶
بهادر الملک	۳۹۸
بیرم بیگ ترکمان	۳۹۹
بهادر خان اوزبک	۴۰۰
بیمکر خان	۴۰۱
بالجو قلیچ شمشیر خان	۴۰۴
بے بدل خان سعیدی گیلانی	۴۰۵
باقر خان نجم ثانی	۴۰۸
بهرجی زهیندار بکلانه	۴۱۲
بهادر خان درهله	۴۱۵
پوندل خان	۴۲۴
باقی خان چیله قلماق	۴۲۷
پرتو پیراج راتهور	۴۲۹
بهرام سلطان	۴۳۱
بهادر خان باقی بیگ	۴۳۴
پادشاه قلی خان	۴۴۷
بزرگ امید خان	۴۵۳
پرتو مند خان	۴۵۴

ملاحظات	اذکار
۴۵۸	باقی خان حیات بیگ
۴۶۱	بسالت خان میرزا سلطان نظر
۴۶۲	بیان خان
۴۶۳	برهان الملک سعادت خان
● باب التاء ●	
۴۶۶	قری بیگ خان ترکستانی
۴۷۱	قاتار خان خراسانی
۴۷۱	قرسون محمد خان
۴۷۵	قولک خان قوچین
۴۷۸	قری خان
۴۷۸	قر خان مولانا نورالدین
۴۸۱	تختہ بیگ سردار خان
۴۸۲	قاش بیگ تاج خان
۴۸۳	قریم خان عبد الرحیم
۴۸۴	تہر خان میرزا محمود
۴۸۶	قریم خان فخرالدین احمد بخشی
۴۹۰	قریب خان حکیم دارن
۴۹۳	قریم خان برلاس
۴۹۸	قریم خان میر آتش

اذکار صفحات

توکتاز خان ۵۰۳

تیغ بیگ خان میرزا گل ۵۰۴

* باب الشاء *

ثانی خان ہروی ۵۰۵

ثناء اللہ خان و اماں اللہ خان ۵۰۶

* باب الجیم *

جعفر خان تگلو ۵۰۷

جلال خان قورچی ۵۰۹

جگمال ۵۱۰

جانش بہادر ۵۱۱

جہانگیر قلی خان لالہ بیگ ۵۱۲

جگنائیہ ۵۱۳

جان سپار خان ترکمان ۵۱۶

جادو رار گانتیہ ۵۱۷

جہانگیر قلی خان شمس الدین ۵۲۴

جگر اج عرف بکرماجیت ۵۲۶

جان نثار خان کمال الدین حسین ۵۲۷

جان سپار خان خواجه بابا ۵۳۰

صفحہ	ادکار
۵۳۰	جلال کاکر
۵۳۱	جعفر خان عمدۃ الملک
۵۳۵	جان سپار خان میر بہادر دل
۵۳۷	جان نثار خان خواجہ اپرالمکارم
۵۴۰	چورازمن جانت

• باب الحاء •

۵۴۸	حاجی محمد خان سیستانی
۵۵۱	حسین خان تکریم
۵۵۴	حیدر محمد خان آختہ بیگی
۵۵۷	حاجی یوسف خان
۵۵۸	حکیم مصیح الدین ابوالفتح
۵۶۲	حکیم عین الملک شیرازی
۵۶۳	حکیم ہمام
۵۶۵	حسن بیگ خان بدخشہ شیخ عمری
۵۶۸	حکیم علی کیلانی
۵۷۳	حاکم بیگ
۵۷۷	حکیم مترا
۵۷۹	حبش خان
۵۸۳	ہیات خان

مذکور	مذکور	مذکور	مذکور	مذکور
۵۸۴	حسام الدین خان
۵۸۷	حکیم حاذق ...
۵۹۰	حقیقت خان ...
۵۹۱	حسین بیگ خان زیگ
۵۹۳	حسن علی خان بہادر ...
۵۹۹	حکیم الملک میر محمد مہدی
۶۰۰	حسین خان خوشکی
۶۰۵	حمید الدین خان بہادر عالمگیر شاہی
۶۱۱	حمید علی خان بہادر
• باب الخاء •				
۶۱۳	حضر خراخہ خان
۶۱۵	خواجه جلال الدین محمود خراسانی بھوق
۶۱۸	خواجه معظم
۶۲۲	خان زمان علی قلی
۶۳۰	خواجه جہان ہروی
۶۳۲	خان عالم چلمہ بیگ
۶۳۵	خانخانان منعم بیگ
۶۴۵	خان جہان حسین قلی بیگ
۶۵۳	خواجه شاہ منصور شیرازی

صفحات	اذکار
۶۵۹	خداوند خان دکنی
۶۶۰	خواجہ نظام الدین احمد
۶۶۱	خواجہ شمس الدین خواجی
۶۶۹	خواجگی فتح اللہ
۶۷۱	خواجگی محمد حسین
۶۷۲	خواجہ جہان کابلی
۶۷۳	خمسور
۶۷۵	✓ خان اعظم میرزا عزیز کوکہ
۶۹۳	✓ خانکشان میرزا عبد الرحیم
۷۱۳	خدمت دوست خان رضا بہادر
۷۱۶	خانجہان لودی
۷۳۲	✓ خان عالم میرزا برخوردار خان عالم
۷۳۷	خواجہ ابو الحسن ثرثی ملقب بہ رکن السلطنت
۷۴۰	خان زمان بہادر میرزا امان اللہ
۷۴۸	خواجہ جہان خواجی خواجہ جان نام
۷۴۹	خان دروان نصرت جنگ خواجہ صابر نام
۷۵۸	خان جہان بارہہ
۷۷۲	خواجہ عید الہادی
۷۷۳	خوشحال بیگ کاشغری

صفحہ	انکار		
۷۷۴	خواص خان بختیار خان دکنی
۷۷۵	خلیل اللہ خان
۷۸۲	خان دوران سید محمود
۷۸۵	خان زمان میر خلیل
۷۹۲	خواجہ عبد الرحیم خان
۷۹۴	خان زمان شیخ نظام حیدر آبادی
۷۹۸			خان جہان بہادر ظفر جنگ کوکلتاش میر ملک حسین
۸۱۴	خدا بندہ خان
۸۱۶	خان عالم اخلاص خان
۸۱۷			خان جہان بہادر کوکلتاش ظفر جنگ علی مراد
۸۱۹	خاندوران امیر الامراء خواجہ عاصم
۸۲۵	خدا یار خان
۸۲۹	خان زمان میواتی
۸۳۲	خواجہ عبد اللہ خان
۸۳۴	خواجہ قلی خان بہادر



ف ٩٢. (R)

CALL No. { ٢٥-١٢-١٣٠٠ } ACC. No. ١٥٦٤

AUTHOR شاهنواز خان میر عبد الرزاق محاسب الدولہ

TITLE ماشر الامراء

RO 6.01.04

R 17.01.76

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

